Title page after the
contents table

فہرست کتاب توزک جہانگیری

شروع توزک جہانگیری نوشتۂ خاص جہانگیر

بعون و صون خلاق زمین و آسمان و صناع مکین و مکان

الحمد للہ والمنہ کتاب مستطاب آئینہ لشاہد نمائے شکوہ پذیری یعنی تاریخ عہد سلطنت نورالدین جہانگیر بادشاہ

تزک جہانگیری

مرزا محمد ہادی معتمد الخدمت کہ مسودات تحریر نمودۂ شاہ مرحوم را باضافہ دیباچہ و حالات مابعد ترتیب دادہ

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ بحسن و خوبی طبع گردید

از عنایات بیغایات الهی یکساعت نجومی از روز پنجشنبه هشتم جمادی الثانی هزار و چهارده هجری گذشته در دار الخلافت آگره در
سنه سی و هشت سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تا بیست و هشت سالگی فرزند نمی زیست و همیشه بجهت بقای فرزند
بدرویشان و گوشه نشینان که ایشان را قرب روحانی بدرگاه الهی حاصل هست التجامی بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین
چشتی سرچشمه اکثر اولیای هند بودند بر خاطر گذرانیدند که بجهت حصول این مطلب رجوع بآستانه متبرکه ایشان نمایند با خود قرار دادند
که اگر الله تعالی پسری کرامت فرماید و او را این ارزانی دارد از آگره تا بدرگاه روضه منوره ایشان که یکصد و چهل کروه است
پیاده از روی نیاز تمام متوجه گردم در سنه نهصد و هفتاد و هفت روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول هفت گهری از روز مذکور گذشته
بطالع بست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم بوجود آورد و دران ایام که والد بزرگوارم جویای فرزند بودند شیخ سلیم نام
درویشی صاحب حالت که طی بسیاری از مراحل عمر نموده بود بر کوهی متصل بموضع سیکری از مواضع آگره استقامت داشت و
مردم آن نواحی به شیخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدرویشان نیازمند بودند صحبت ایشان را نیز دریافته بروزی در اثنای توجه
و بیخودی از ایشان پرسیده بودند که مرا چند فرزند خواهد شد فرمودند که بخشنده بی منت سه پسر به شما ارزانی خواهد داشت پدرم میفرمایند که
نذر نمودم که فرزند اول را بدامن تربیت و توجه شما اندازم شفقت و مهربانی شما را حامی و حافظ او سازم شیخ این معنی را قبول میفرمایند
و بر زبان میگذرانند که مبارک باشد ما هم ایشان را همنام خود ساختیم چون والده مرا هنگام وضع حمل نزدیک میرسد بخانه شیخ می فرستند
تا ولادت من در انجا واقع گردد بعد از تولد نام مرا سلطان سلیم نهادند اما من از زبان مبارک پدر خود نه در مستی و نه در هوشیاری شنیدم

که مرا محمد سلیم یا سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند. همه وقت شیخو بابا گفته سخن میکردند والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود
بر خود مبارک دانسته پایه تخت ساختند و در عرض چهارده پانزده سال آن کوه و جنگل پر دد و دام شهرے شد مشتمل بر انواع باغات و
عمارات و منازل متنزه عالی و جاهاے خوش و دلکش بعد از فتح گجرات این موضع بفتح پور موسوم گشت چون بادشاه شدم بخاطر رسید
که نام خود را تغییر باید داد که این اسم محل اشتباه است بنام قیاصره روم ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار بادشاهان جهانگیری ست
خود را جهانگیر نام نهم و لقب خود را چون جلوس در وقت طلوع حضرت نیر اعظم و نورانی گشتن عالم واقع شده نور الدین سازم و در
ایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت زمان جلال الدین اکبر بادشاه نور الدین نامے
متصدی امور سلطنت خواهد گشت اینمعنی نیز در خاطر بود و بنابرین مقدمات نور الدین جهانگیر بادشاه اسم و لقب خود ساختم. چون
این امر عظیم در شهر آگره واقع گشت ضرورست که مجملی از خصوصیات آنجا مرقوم گردد. آگره از شهرهاے قدیم بزرگ هندوستان ست
بر کنار دریاے جمنه قلعه کهنه داشت پدرم پیش از تولد من آنرا انداخته قلعه از سنگ سرخ تراشیده بنا نهادند که روندهاے عالم
مثل آن قلعه نشان نمیدهند در عرض پانزده شانزده سال باتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه سی و پنج لک روپیه
که یکصد و پانزده هزار طومان رائج ایران و یک کرور و پنج لک خانی بحساب توران باشد خرج این قلعه شده آبادانی این معموره
بر هر دو طرف دریاے مذکور واقع شده جانب غرب رویه آنکه کثرت و آبادانی بیشتر دارد دور آن هفت کروه است طول آن
دو کروه و عرض یک کروه و دور آبادانی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقعست دو نیم کروه است طول یک کروه و عرض نیم کروه
اما کثرت عمارات بنوعیست که مثل شهرهاے عراق و خراسان و ماوراء النهر چند شهر آباد توانند شد. اکثر مردم سه طبقه و چهار طبقه
عمارت کرده اند و انبوهے خلق بحدیست که در کوچه و بازار بدشواری تردد توان نمود و از اواخر اقلیم ثانی ست شرقی آن ولایت قنوج
و غربی ناگور و شمالی سنبهل و جنوبی چندیری ست. در کتب هنود مسطورست که منبع دریاے جمنه کوهیست کلند نام که مردم را از شدت
سردی عبور در آنجا ممکن نیست جائے که ظاهر میشود کوهیست قریب به پرگنه خضرآباد. هواے آگره گرم و خشک ست سخن اطبا آن ست
که روح را به تحلیل می برد و ضعف می آرد به اکثر طبائع ناسازگارست مگر بلغمی و سوداے مزاجان را که از ضرر آن ایمن اند و ازین جهت ست
حیوانات که این مزاج و طبیعت دارند مثل فیل و گاومیش و غیر آن درین آب و هوا خوب میشوند پیش از حکومت افغانان لودی آگره معموره
کلان بود و قلعه داشت چنانچه مسعود سعد سلمان در قصیده که بمدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه
مذکور انشا نموده مذکور ساخته است ؎

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد	بسان کوه بر و بارهای چون کهسار

چون سکندر لودی اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلی که پایه تخت سلاطین هندست به آگره آمد و جای بودن خود آنجا قرار داد و از آن
تاریخ آبادانی معموره آگره روی در ترقی نهاد و پایه تخت سلاطین دهلی گشت چون حضرت حق سبحانه تعالی پادشاهی هند باین سلسله والا
کرامت کرد - حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته گشتن او و فتح رانا سانگا که کلان
ترین راجها و زمینداران ولایت هندوستان بود برطرف شرقی آب جمنه زمینی خوش کرده چار باغی احداث فرمودند که در کم جائی بآن لطافت
باغ بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند و عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته اند و مسجدی بریک جانب آن باغ به اتمام رسیده در
خاطر داشتند که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد از قوه بفعل نیامد درین واقعات هرجا که صاحب قرانی نوشته شود مراد امیر تیمور گورگان ست
و هرجا که فردوس مکانی بقلم درآید حضرت بابر پادشاه ست و چون جنت آشیانی مرقوم گردد حضرت همایون پادشاه است و چون عرش
آشیانی مذکور شود حضرت والد بزرگوارم جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازیست خربوزه و انبه و دیگر میوه ها در آگره و نواحی آن خوب
میشود و غایتاً از میوه ها مرا به انبه میل تمام ست در ایام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوه های ولایت که در هند نبود بهم رسید اقسام انگورها
از صاحبی و حبشی و کشمشی در شهرهای معتبر شایع گشت چنانچه در بازارهای لاهور در موسم انگور آنمقدار که خواهند از هر قسم و هر جنس بهم میرسد
از جمله میوه ها میوه ایست که آنرا انناس می نامند در بنادر فرنگ میشود در غایت خوشبوئی و راست مزگی ست در باغ گل افشان آگره
هر سال چندین هزار بر می آید از طیب ریاحین گلهای خوشبوئی هند را بر گلهای معموره عالم ترجیح میتوان داد چندین گل ست که در هیچ
جای عالم نام و نشان آن نیست اول گل چنپه گلی ست در نهایت خوشبوئی و لطافت بهیأت گل زعفران لیکن رنگ چنپه زرد مایل
بسفیدی ست درخت آن در غایت موزونی ست و کلان و پر برگ و شاخ و سایه دار میشود در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد و از آن
گذشته گل کیوڑه است که بهیأت و اندام غیر مکرر ست بوی او در تندی و تیزی بدرجه ایست که از بوی مشک هیچ کمی ندارد دیگر رای بیل
که در بو از عالم یاسمن سفید ست غایتاً برگهایش دو سه طبقه بر روی هم واقع شده دیگر گل مولسری ست که درخت آن نیز بسیار خوش
اندام و موزون و سایه دار ست و بوی گل آن در نهایت ملایمت دیگر گل سیوتی که از عالم گل کیوڑه است غایتاً کیوڑه خار دار ست و
سیوتی خار ندارد و رنگ آن بزردی مائل ست و کیوڑه سفید رنگ ست ازین گلها و از گل چنبیلی که یاسمن سفید ولایت ست روغنهای
خوشبو میسازند و دیگر گلهاست که ذکر آن طولی دارد از درختان سرو و صنوبر و چنار و سفیدار و بید موله که هرگز در هندوستان خیال نکرده بودند
بهم رسیده و بسیار شده و درخت صندل که خاصه جزایر بود در باغات نشو و نما یافته ساکنان آگره در کسب هنر و طلب علم سعی بلیغ دارند

و طوائف مختلف از هر دین و هر مذهب سکونت درین بلده اختیار کرده اند. بعد از جلوس اولین حکمی که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دار العدالت در داد خواهی و غور رسی ستم رسیدگان و مظلومان اهمال و مداهنه ورزند آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبان گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد وضع آن برین نهج ست که از طلای ناب فرمودم زنجیرے سازند طولش سی گز مشتمل بر شصت زنگ وزن آن چهار من هندوستان که سی و دو من عراق بوده باشد یک سرش بر کنگره شاه برج قلعه آگره استوار ساخته سر دیگر را تا کناره دریا برده بر میل سنگین که نصب شده بود محکم ساختند. و دوازده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستور العمل سازند. اول منع زکات از تمغا و میر بحری و سائر تکالیفے که جاگیرداران هر صوبه و هر سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند. دوم در راه هایے که دزدی و راه زنی واقع شود و آن راه پاره از آبادانی دور باشد جاگیرداران نواح سرائی و مسجدے بنا نهند و چاهے احداث کنند تا باعث آبادانی گشته جمعی دران سرا آباد شوند و اگر بمحال خالصه نزدیک باشد متصدی آنجا سر انجام نماید. و در راه ها بار سوداگران را بے اذن و رضاے ایشان نگشایند. سوم در ممالک محروسه از کافر و مسلمان هر کس که فوت شود مال و منال او بورثه او واگذارند هیچ کس دران دخل نسازد و اگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علیحده تعین نمایند تا آن وجه بمصارف شرعی که ساختن مساجد و سراها و مرمت پلهاے شکسته و احداث تالابها و چاه ها باشد صرف شود. چهارم شراب و دیگر انچه از قسم مسکرات منهیه باشد نسازند و نفروشند با آنکه خود بخوردن شراب ارتکاب مینمایم و از هژده سالگی تا حال که عمر من بسی و هشت رسید همیشه مداومت بآن کرده ام در اوائل چون بخوردن آن حریص بودم گاهی تا بیست پیاله عرق دو آتشه تناول میشد چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش رسانیدم و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود بعضے اوقات سه چهار ساعت نجومی از روز باقیمانده آغاز خوردن میکردم و بعضے اوقات در شب و برخی در روز تا سی سالگی برین نهج بود و بعد از ان وقت خوردن در شب قرار داده ام درین ایام خود محض براے گوارش طعام میخورم. پنجم خانه هیچکس را نزول نسازند. ششم منع نمودم که هیچکس گوش و بینی شخصے را بهیچ گناهی نبرد و خود نیز بدرگاه الٰهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم. هفتم حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی نگیرند و خود دکاشت خود نسازند. هشتم عامل خالصه و جاگیردار در پرگنه که باشد بمردم آن بحکم خویشی نکنند. نهم در شهرهای کلان دار الشفاها ساخته اطبا بجهت معالجه بیماران تعین نمایند و انچه صرف و خرج میشده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند. دهم بسنت والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هژدهم ربیع الاول که روز تولد من ست بعدد هر سالی یک روز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها ذبح نه کنند. و در هر هفته دو روز نیز منع شد یکی پنجشنبه که روز جلوس منست و دیگر یکشنبه که روز تولد پدر من ست و ایشان این روز را بدین جهت و بسبب آنکه منسوب بحضرت نیر اعظم ست و روز ابتدای آفرینش عالم مبارک دانسته تعظیم بسیار میکردند و از روزهای که در ممالک محروسه کشتن نمیشد یکی این روز بود. یازدهم بطریق عموم حکم کردم که مناصب و جاگیرهاے نوکران پدر من برقرار باشد. بعد ازان بقدر حالت هر کس منصبهای ایشان افزوده از ده دوازده کم نه و تا ده سی و ده چهل اضافه مقرر گشت

وعلوفهٔ جمیع احدیان را از فراز ده پانزده و ماهیانهٔ کل شاگردپیشه ده دوازده فرمودم و بر راتبهٔ پردگیان سراپردهٔ عصمت والد بزرگوار
خود بقدر حالت و نسبتے که داشتند از ده دوازده تا ده و بست افزودم و مدد معاش اهالی ائمهٔ ممالک محروسه را که لشکر دعا اند یک
قلم مطابق فرامین که در دست داشتند بر قرار و مسلم گذاشتم و بمیران صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستان ست و
مدتها منصب جلیل القدر صدارت پدر من بدو متعلق بود امر نمودم که هر روز ارباب استحقاق را بنظر بگذراند - دوازدهم جمیع گنهگاران
که از دیرباز در قلعها و زندانها مقید و محبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم - و بساعت سعید فرمودم که سکه بر زر زدند و از طلا و نقره
بوزنهاے مختلف زر مسکوک ساختند و هر یک را جداگانه نامی نهادم چنانچه مهر صد توله را نورشاهی و پنجاه توله را نور سلطانی و بست
توله را نور دولت و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر و یک توله را نور جهانی و نصف آنرا نورانی و ربع آنرا رواجی نام کردم و آنچه
از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طالع و پنجاه توله را کوکب اقبال و بیست توله را کوکب مراد و ده توله را کوکب بخت و پنج توله را
کوکب سعد و یک توله را جهانگیری و نصف را سلطانی و ربع آن را نثارے و دهم حصه را خیر قبول نام گردانیدم و همچنین از مس نیز
برین حساب سکه کرده هر یک را بنامی معروف کردند. و بر مهرهاے صد توله و پنجاه توله و بیست توله و ده توله این ابیات آصف خان را
فرمودم که نقش نمودند. و بر یک روے آن این بیت سکه شد ؎

بخط نور بر زر کلک تقدیر	رقم زد شاه نورالدین جهانگیر

و در فاصلهٔ مصراعها کلمه و بر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ سکه است منقوش گشته ؎

شد چو خور زرین سکه نورانی جهان	آفتاب مملکت تاریخ آن

و در میان هر دو مصراع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس و سکه نور جهانی که بعوض مهر معمول ست و در وزن ده دوازده زیاده بران این
بیت امیر الامرا قرار گرفت ؎

روے زر را ساخت نورانی برنگ مهر و ماه	شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

چنانچه بر هر روے یک مصراع نقش گشت و قید ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس شده سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده
است در برابر روپیه اعتبار شده بدستور نور جهانی مقرر گشت و وزن توله مطابق دو نیم مثقال معمول ایران و توران ست - تاریخها
بجهت جلوس من گفته بودند همه را نوشتن خوش نیامد بهمین تاریخی که مکتوب خان داروغه کتاب خانه و نقاش خانه که از بندهاے قدیم
من ست گفته بود اکتفا نمودم ؎

صاحبقران

صاحبقران ثانی شاهنشه جهانگیر	با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی	اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت	پیش کمر بخدمت بسته به شادمانی
	سال جلوس شاهی تاریخ شد چو نهاد	اقبال سر بپای صاحبقران ثانی	

بفرزند خسرو یک لک روپیه مرحمت شد که در بیرون قلعه خانهٔ منعم خان خانخانان را بجهت خود عمارت نماید و ایالت و حکومت پنجاب را
به سعید خان که از امرای معتبر و صاحب نسبت پدر من بود عنایت نمودم اصل او از طائفهٔ مغل است پدران او در پیش پدران ما خدمت
کرده اند و در وقت رخصت چون مذکور شد که خواجه سرایان او ستم پیشه اند و بر زیردستان و مسکینان تعدی می نمایند باو پیغام فرستادم
که عدالت ما از هیچکس ستم بر نمی دارد و در میزان عدل خوردی و کلانی منظور نیست اگر بعد ازین از مردم او بر کسی ظلم و تعدی رود گوشمال
بی اتفاقی خواهد یافت - دیگر به شیخ فرید بخاری که در خدمت پدر من میر بخشی بود خلعت و شمشیر مرصع و دوات و قلم مرصع لطف نموده
بهمان خدمت مقرر داشتم و بجهت سرفرازی او فرمودم که ترا صاحب السیف و القلم میدانم و مقیم را که پدر من در آخر عهد خود خطاب
وزیر خانی داده بوزارت ممالک محروسه سرفراز ساخته بودند بهمان خطاب و منصب و خدمت ممتاز گردانیدم و خواجگی فتح الله را
نیز خلعت داده بدستور سابق بخشی ساختم و عبدالرزاق معموری را هم باآنکه بی سببی و جهتی در ایام شاهزادگی خدمت مرا گذاشته
نزد پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشی ساخته خلعت دادم و امین الدوله که در ایام شاهزادگی خدمت بخشی گری داشت و بی رخصت من
گریخته بخدمت پدر بزرگوارم رفته بود نظر بر تقصیرات او نکرده خدمت آتش بیگی که در ملازمت پدرم داشت باو فرمودم و ارباب
خدمات و مهمات از بیرونیان و درونیان بدستوری که در خدمت پدر من بودند همه را بحال خود گذاشتم و شریف خان که از خوردسالگی
با من کلان شده و در ایام شاهزادگی او را خطاب خانی داده بودم و در وقتیکه از اله آباد متوجه خدمت والد بزرگوار خود شدم نقاره
و تومان و توغ باو مرحمت نموده بمنصب دو هزار و پانصدی او را سرفراز نموده و حکومت و دارائی صوبه بهار دخل و عقد آن ولایت
بقبضه اختیار او گذاشته بدان صوب مرخص گردانیده بودم پانزده روز از جلوس گذشته در چهارم رجب سعادت ملازمت دریافت از آمدن او
خاطر بغایت فرحناک گشت چرا که نسبت بندگی او بمن جائیست که او را بمنزله برادر و فرزند و یار و مصاحب میدانم چون اعتماد کلی بر اخلاص
و عقل و دانائی و کاردانی او داشتم او را وکیل و وزیر اعظم ساخته بخطاب والای امیرالامرائی که در نوکر بهتر خطابی ما فوق این نباشد
و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سربلند گردانیدم هرچند منصب او گنجایش داشت که زیاده برین مقرر گردد او غایتاً خود بعرض رسانید که تا از من
خدمت نمایانی بوقوع نیاید از منصب مذکور زیاده نخواهم گرفت چون حقیقت اخلاص بنده های پدرم هنوز بواقعی ظاهر نگشته و از بعضی تقصیرات
و غلط بینی ها و اراده ناشایسته که مرضی درگاه خالق و پسند خاطر خلائق نبود سرزده خود بخود شرمنده و شرمسار بودند با آنکه در روز جلوس تقصیرات

همه را عفو نموده با خود قرار داده بودم که بازخواست امور گذشته نشود بنابر توهمی که در خاطر از ایشان قرار گرفته بود امیرالامرا را حافظ و
نگهبان خود میدانستم اگرچه نگاهبان جمیع بنده‌ها الله تعالی ست خصوصاً بادشاهان را که وجود ایشان باعث رفاهیت عالم ست پدر او خواجه
عبدالصمد که در فن تصویر بی بدل زمان خود بود و از حضرت جنت آشیانی خطاب شیرین قلمی یافته در مجلس همایون ایشان رتبه مجالست
و مصاحبت داشت و از مردم اعیان شیراز ست والد بزرگوارم بنابر سبق خدمت عزت و حرمت او را بسیار میداشتند ❖ راجه مان سنگه
را که از امرای معتبر و معتمد پدرم بود و او را درین خاندان عظیم الشان نسبتها و وصلتها دست داده چنانچه عمه او در خانه پدرم بود و همشیره او را
من خواسته بودم که خسرو و همشیره اش سلطان النسا بیگم که اولین فرزند من ست از و تولد یافت بدستور سابق حاکم صوبه بنگاله ساختم با آنکه
بجهت بعضی امور که واقع شده گمان این عنایت در حق خود نداشت به خلعت چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه سرفراز ساخته روانه آن
ولایت که جای پنجاه هزار سوار ست گردانیدم پدرش راجه بهگوانداس و پدر کلانش راجه بهارامل نام داشت اول کسی که از راجپوتان
کچواهه شرف بندگی پدر من دریافت راجه بهارامل بود و در راستی و درستی اخلاص و نسبت شجاعت از قوم خود امتیاز تمام داشت بعد از
جلوس چون جمیع امرا با جمعیتهای خود در درگاه حاضر بودند بخاطر رسید که این لشکر را در خدمت فرزند سلطان پرویز به نیت غزا بر سر رانا که
از بدکرداران شدید و کفار غلیظ ولایت هندوستان ست و در عهد پدرم مکرراً افواج بر سر او تعیین یافته بود و دفع او میسر نگشت باید فرستاد
در ساعت سعید فرزند مذکور را بخلعتهای فاخره و کمر شمشیر مرصع و کمر خنجر مرصع و تسبیح مروارید که با لعلهای گران بها در یک سلک
بود و هفتاد و دو هزار روپیه قیمت داشت و اسپان عراقی و ترکی و فیلان نامی سرفراز ساخته رخصت نمودم قریب بیست هزار سوار آماده
تکمل با امرا و سرداران عمده بدین خدمت متعین گشتند اول آصف خان را که در عهد پدرم از بنده‌های مقرب بود و مدتی بخدمت
بخشی گری قیام و اقدام می نمود و بعد از ان دیوان باستقلال شده نواخته از پایه امارت بمرتبه وزارت رسانیدم و منصب
او را که دو هزار و پانصدی بود پنجهزاری ساخته اتالیق پرویز گردانیدم و به خلعت و کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل او را سربلند نموده
حکم کردم که جمیع منصبداران خرد و بزرگ از صلاح و صوابدید او بیرون نروند عبدالرزاق معموری را بخشی و مختار بیگ عموی
آصف خان را دیوان پرویز ساختم ❖ دیگر به راجه جگناته پسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت و کمر شمشیر مرصع
لطف نمودم ❖ دیگر رانا شنکر را که عموزاده رانا است و پدرم او را خطاب رانائی داده بود و میخواستند که بهمراهی خسرو بر سر رانا
فرستند و در همان ایام شنقار شده خلعت و کمر شمشیر مرصع داده همراه نمودم ❖ دیگر به مادهو سنگه برادرزاده راجه مان سنگه و
راولسال درباری با این اعتبار که همیشه در درگاه حاضر میبودند و از راجپوتان سیکهاوت و از بنده‌های معتمد پدرم بودند علم عنایت

شد و این هر دو به منصب سه هزاری سرفراز بودند * دیگر شیخ رکن الدین افغان که او را در ایام شاهزادگی شیرخان خطاب داده بودم ازیله
پانصدی به منصب سه هزار و پانصدی ممتاز ساختم شیرخان صاحب قبیله و بغایت مردانه است در نوکری اوزبک دستش به شمشیر افتاده بود
دیگر شیخ عبد الرحمن پسر شیخ ابو الفضل و مهاسنگه نبیره راجه مان سنگه و زاهد خان پسر صادق خان و وزیر جمیل و قرا خان ترکمان که هر کدام به منصب
دو هزاری امتیاز دارند خلعت و اسپها یافته مرخص گشتند دیگر منوهر که از قوم کچهواهیان سیکهاوت ست و پدر من در خرد سالی با و عنایت
بسیار میکردند فارسی زبان بوده با آنکه ازو تا به آدم ادراک فهم هیچ یکے از قبیله او نمی توان کرد خالی از فهمی نیست و شعر فارسی میگوید این بیت از وست

غرض ز خلقت سایه همین بود که کسے	بنور حضرت خورشید پاے خود نه نهد

بد انصوب رخصت یافت اگر تفصیل مجموع منصبداران و بندهائے که درین خدمت تعین یافته اند و حالت و نسبت و منصب هر یک
مذکور گردد سخن بدور و دراز خواهد کشید بسیارے از نزدیکان و خدمتگاران نزدیک و امرا زادگان و خان زادان و راجپوتان کار طلب
درین خدمت بخواهش خود با التماس همراهی نمودند و یکهزار احدے که عبارت از یکهاست نیز متعین گشت مجملاً فوجے ترتیب یافت که اگر
توفیق رفیق شان گردد با هر یک از سلاطین صاحب اقتدار مخاصمت و منازعت توانند نمود

سپاهی فراز آمد از هر کران	برزم از یلان جهان جانستان
نه از مرگ شان بیم بر تیغ تیز	نه از آب باک و نه ز آتش گریز
بمردے یگانه به کوشش گروه	برزخم سندان برحمله کوه

چون در ایام شاهزادگی بنا بر کمال احتیاط مهراوزک خود را با میر الامرا سپرده بودم و بعد از رخصت نمودن او بصوبه بهار به پرویز سپردم
الحال که او بخدمت رانا مرخص گشت بدستور قدیم با میر الامرا حواله شد * پرویز از صبیه صاحب جمال زینخان کوکه که در نسب همسنگ
میرزا عزیز کوکه بود در سال سی و چهارم از جلوس حضرت عرش آشیانی در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت خسرو تولد یافت
و بعد از آنکه بعضے فرزندان متولد شدند و در رحمت ایزدی ایشان را دریافت از کرمسی که از دودمان راتهور است دخترے بوجود آمد
بهار بانو بیگم نام * و از جگت گسائین دختر موته راجه سلطان خرم در سنه سی و ششم از جلوس همایون والد بزرگوارم مطابق سنه نه صد و
نود و نه هجری در بلده لاهور عالم را بوجود خود خرم ساخت رفته رفته بحسب سن در احوال او ترقیات ظاهر گشت خدمت والد بزرگوارم
از همه فرزندان بیشتر میکرد و ایشان ازو و از خدمت او بسیار راضی و شاکر بودند و همیشه سفارش او بمن میکردند و بارها میفرمودند که او را
بفرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتے نیست و این را فرزند حقیقی خود میدانم بعد از آن که بعضے فرزندان تولد یافته در آوان صبی برحمت ایزدی
پیوستند * در عرض یکماه دو پسر از خواصان تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگر را شهریار نام نهادم در همین ایام عرض داشت سعید خان مبنی

برخصت مرزا غازی که از حاکم زاده های ولایت ٹھٹھه بود رسید فرمودم که چون پدر من همشیره او را بفرزند خسرو نامزد نموده اند انشاء الله تعالی چون این نسبت بوقوع آید او را رخصت خواهم نمود * پیش از بادشاه شدن بیکسال بخود قرار داده بودم که در شب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم از درگاه الهی امیدوارم که تا حیات باقی باشد برین قرار داد استقامت بخشد * بیست هزار روپیه بمرزا محمد رضای سبزواری داده شد که بفقرا و ارباب احتیاج دهلی تقسیم نماید * وزارت ممالک محروسه را از قرار مناصفه بخان بیگ که او را در ایام شاهزادگی بخطاب وزیر الملکی سرفراز ساخته بودم و بوزیر خان تفویض نمودم و شیخ فرید بخاری را که چهار هزاری بود پنجهزاری کردم راجه راسنگهه کچهواهه را که از رعایت یافتهای پدر من بود و منصب دو هزاری داشت بسه هزاری سرفراز ساختم و به میرزا رستم پسر میرزا سلطان حسین پسر زاده شاه اسمعیل حاکم قندهار و عبد الرحیم خانخانان ولد بیرم خان و ایرج و داراب پسران وی و دیگر امرای تعیناتی دکن خلعتها فرستادم و برخوردار پسر عبد الرحمن موید بیگ را چون بی طلب بدرگاه آمده بود حکم نمودم که بجاگیر خود معاودت نماید *

از ادب دور است رفتن بی طلب در بزم شاه	ورنه پای شوق را مانع در و دیوار نیست

یکماه از جلوس همایون گذشته لاله بیگ که در اوان شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او که هزار و پانصدی بود بچهار هزاری قرار یافته بصاحب صوبگی صوبه بهار سرفراز گردید و بیست هزار روپیه باو عنایت نمودم باز بهادر از خانه بنده خیلان سلسله ماست پدرش نظام نام داشت و کتابدار حضرت جنت آشیانی بود * کیشو داس مارو را که از راجپوتان ولایت میرتهه است و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد بمنصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه سرفراز ساختم * بعلما و دانایان اسلامیه فرمودم که مفردات اسمای الهی را که دریاد گرفتن آسان باشد جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم و در شبهای جمعه با علما و صلحا و درویشان و گوشه نشینان صحبت میدارم * چون قلیچ خان که از بنده های قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائی و حکومت صوبه گجرات تعیین یافت یک لکهه روپیه مدد خرج گویا باو مرحمت نمودم * میران صدر جهان را که از ایام طفولیت در وقتیکه درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبد النبی که ذکر احوال او در اکبر نامه بتفصیل مذکور است میخواندم و او را بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز در مقام اخلاص و یک جهتی بود از منصب دو هزاری بمنصب چهار هزاری رسانیدم در ایام شاهزادگی قبل از وقوع بیماری والد بزرگوارم و در ایام بیماری ایشان که رای ارکان دولت و امرای ذی شوکت متزلزل گشته هر یک را سودای در خاطر قرار گرفته بود و میخواستند که باعث امری گردند که بجز خرابی دولت نتیجه نداشته باشد در تردد و خدمتگاری و جانسپاری تقصیری نکرد * عنایت بیگ را که در دولت پدر من مدتهای مدید دیوان بیوتات بود و منصب هفتصدی داشت بجای وزیر خان وزیر نصف ممالک محروسه ساخته بخطاب والای اعتماد الدوله و منصب هزار و پانصدی بهره مند ساختم و وزیر خان را بدیوانی صوبه بنگاله و

قرار جمع آنجا معین ساختم ٭ بیرداس را که در ایام پدرم خطاب رای رایان یافته بود راجه بکرماجیت که از راجهای معتبر هندوستان بوده و رصد
نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم و حکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه هزار توپچی و سه هزار ارابه توپ مستعد
و آماده سرانجام نماید بکرماجیت مذکور از طائفه کهتریانست در خدمت پدر من از مشرفی فیلخانه به دیوانی و مرتبه امرائی رسید خالی از توشه سپاهگری
و مدبری نیست بیرم پسر خان اعظم را که دو هزاری بود دو هزار و پانصدی ساختم چون اراده خاطر آن بود که اکثر بندهای اکبری و جهانگیری بمنتهای
مطلب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هر کس وطن خود را بجاگیر خود میخواسته باشد بعرض رسانند تا مطابق توره و قانون چنگیزی
آن محال بموجب ال تمغا بجاگیر او مقرر گردد و از تغییر و تبدیل ایمن باشد ٭ آبا و اجداد ما بهر کس جاگیری بطریق ملکیت عنایت میکردند فرمان
آنرا بمهر ال تمغا که عبارت از مهری ست که به شنجرف میزده باشند مزین میساخته اند من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بر آن
نهند و اکنون تمغا نام نهادم میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان که از فرزندزادهای میرزا سلطان ابوسعید ست و مدتها
حاکم بدخشان بود از دیگر پسران او برگزیده و از پدر بزرگوار خود التماس کرده گرفته در خدمت خود کلان ساخته ام و او را در جرگه فرزندان
خودمی شمارم به منصب هزاری سرفراز ساختم بهاو سنگه پسر راجه مان سنگه را که قابل ترین اولاد اوست به منصب هزار و پانصدی از اصل
و اضافه ممتاز گردانیدم ٭ زمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی را که از خوردسالی خدمت بار من میکرد و در ایام شاهزادگی از پله احدی به منصب
پانصدی رسیده بود خطاب مهابتخانی داده به منصب هزار و پانصدی امتیاز بخشیدم و خدمت بخشی گری شاگرد پیشه بد و مقرر گشت ٭ راجه
نرسنگه دیو از راجپوتان بندیله که رعایت یافته من ست و در شجاعت و نیک ذاتی و ساده لوحی از امثال و اقران خود امتیاز تمام دارد
به منصب سه هزاری سرفرازی یافت و باعث ترقی و رعایت او آن شد که در اواخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زادهای
هندوستان بزینت فضل و دانائی امتیاز تمام داشت و ظاهر خود را بزیور اخلاص آراسته به قیمت گران سنگ به پدرم فروخته بود از صوبه دکن
طلب داشتند و چون خاطر او بمن صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور میساخت و درین ایام که بنا بر افساد فتنه انگیزان خاطر
مبارک والد بزرگوارم فی الجمله از من آزردگی داشت یقین بود که اگر دولت ملازمت دریابد باعث زیادتی آن غبار خواهد گشت و مانع
دولت مواصلت گردیده کار بجای خواهد رسانید که بضرورت از سعادت خدمت محروم باید گردید چون ولایت نرسنگه دیو بر سر راه او واقع
بود و در ان ایام در جرگه متمردان جا داشت باو پیغام فرستادم که اگر سر راه بران مفسد فتنه انگیز گرفته او را نیست و نابود سازد رعایت هائی
کلی از من خواهد یافت توفیق رفیق او گشته در حینی که از حوالی ولایت او میگذشت راه برو بست و باندک ترددی مردم او را پریشان و
متفرق ساخته او را بقتل آورد و سر او را در اله آباد نزد من فرستاد اگرچه این معنی باعث آزردگی خاطر اشرف حضرت عرش آشیانی گردید غایتا

این کار کرد که من بے ملاحظه و دغدغه خاطر عزیمت آستان بوس درگاه پدر خود کردم و در رفته رفته آن کدورتها بصفا بدل گردید ❖ میر
ضیاء الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی از و خدمات و دولتخواهیها بوقوع آمده بود دو هزاری ساختم و بمشرف طویله حکم شد که هر روز صد اسپ
بجهت بخشش حاضر میساخته باشد و میرزا علی اکبر شاهی را که از جوانان قرار داده الوس دهلی ست به منصب چهار هزاری ممتاز ساخته سرکار
سنبهل را بجاگیر او مقرر داشتم ❖ روزے به تقریبی امیر الامرا این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت که دیانت و بی دیانتی
مخصوص نقد و جنس نیست بلکه از نمودن حالتے که در آشنایان نباشد و پنهان داشتن استعدادے که در بیگانگان باشد نیز بے دیانتی
است الحق سخن درستی ست میباید که مقربان را آشنا و بیگانه منظور نباشد و حالت هر کس را چنانچه بباید بعرض میرسانیده باشند ❖
در وقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر رانا خود یا پسر کلان او که کرن نام دارد بملازمت آن فرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی
باشد تعرض بولایت او نرسانند و غرض ازین سفارش دو مقدمه بود یکے آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ماوراء النهر پیش نهاد خاطر اقدس والد
بزرگوارم بود و در هر مرتبه که عزیمت فرمودند موانع روے داد اگر این مهم یک گونه صورتے بگیرد و این خدشه از خاطر دور گردد پرویز را
در هندوستان گذاشته بمیامن توفیقات الهی روانه ولایت موروثی گردم خصوصاً درین ایام که حاکم مستقل دران دیار نیست باقی خان نیز که
بعد از عبدالله خان و عبدالمومن خان پسر او فی الجمله استقلال یافته بود فوت شده و کار ولی محمد خان برادر او که الحال حاکم آن دیار ست
هنوز نظامی نیافته است دیگر سر انجام مهم بیکار دکن که چون در عهد والد بزرگوارم پاره از ان ولایت بحیز تسخیر درآمده آن ملک را بعنایت
ایزد سبحانه یکباره در تحت تصرف در آورده داخل ممالک محروسه سازم امید بکرم الله تعالی آنکه این هر دو عزیمت روزے گردد ❖

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه	همچنان در بند اقلیم دگر

میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قرابت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزاری بود به منصب هفت هزاری
امتیاز بخشیدم و میرزا بسیار ترک طبیعت ساده لوحے ست پدر من او را بسیار عزت میداشتند و هرگاه فرزندان خود را حکم نشستن میفرمودند
او را هم بدین عنایت سربلند میساختند با وجود فساد طلبیهاے بدخشیان درین قربها میرزا بدمدمه و وسوسه ایشان از راه نرفته اصلا
مرتکب امرے که باعث غبار خاطر باشد نشده صوبه مالوه را بدستورے که پدرم او را مرحمت کرده بودند برقرار داشتم ❖ خواجه عبدالله
که از سلسله نقشبندیه است و در ابتداء ملازمت احدے بود در رفته رفته منصب او به یک هزاری رسید بموجبے بخدمت پدرم رفت
اگرچه سعادت خود میدانستم که ملازم و مردم من بخدمت ایشان روند غایتاً چون بے رخصت از و این عمل سر زده پاره خاطر از ان
گران بود با وجود چنین بے حقیقتی منصب و جاگیرے که پدرم باو ارزانی داشته بودند برقرار گذاشتم اما نفس الامر آنست که از جوانان

مردانه کار طلب ست اگر این تقصیر از دبو قوع نمی آمد جوان بی عیبی بود * ابو النبی اوزبک که از مردم قرار داده ما ور النهر ست و در زمان
عبد المومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدی سرفراز گشت * شیخ حسن پسر شیخ بها است که از آوان طفولیت تا امروز همیشه
در ملازمت و خدمت من بوده در ایام شاهزادگی بخطاب مقربخانی سربلندی داشت در خدمت بسیار چست و چالاک بود و در شکارها
پیاده در جلوی من راههای دور را قطع میکرد و تیر و تفنگ را خوب می انداز و در جراحیها سرآمد عهد خود ست پدران او هم این عمل را
خوب ورزیده بودند بعد از جلوس بنابر کمال اعتمادی که باو داشتم بخدمت آوردن فرزندان و متعلقان برادرم دانیال به برهانپور
فرستادم و بخانخانان سخنان پست و بلند و نصایح سودمند پیغام دادم مقربخان این خدمت را چنانچه بایست در اندک مدتی بتقدیم
رسانید و رفع دغدغهای که در خاطر خانخانان و امرای انجا جا کرده بود دا نموده با زماندهای برادرم را بصحت و سلامت با کارخانجات
داموال و اسباب در لاهور آورده بنظر گذرانید * نقیب خان را که از سادات صحیح النسب قزوین ست و غیاث الدین علی نام دارد به منصب
هزار و پانصدی سرفراز ساختیم پدرم او را بخطاب نقیب خانی امتیاز بخشیده بودند در خدمت ایشان قرب و منزلت تمام داشت در
ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند بدین تقریب او را اخوند مخاطب ساخته میفرمودند و در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال
نظیر و عدیل خود ندارد امروز مثل او مورخی در معموره عالم نیست از ابتدای آفرینش تا امروز احوال ربع مسکون بر ذکر دارد این قسم
حافظه مگر الله تعالی به کسی کرامت کند * شیخ کبیر را که از سلسله حضرت شیخ سلیم ست بنابر شجاعت و مردانگی در ایام شاهزادگی بخطاب
شجاعت خانی سرفراز ساخته بودم درینولا به منصب هزاری ممتاز گردانیدم * در بست و هفتم شعبان از پسران الهیراج ولد بهگوانداس
عموی راجه مان سنگه امر غریب روی داد این بی سعادتان که ابهی رام و بجے رام و شیام رام نام داشتند در نهایت بی اعتدالی
بودند با وجودی که از ابهی رام مذکور بی اندازه امرها روی داده بود اغماض عین از تقصیرات او نموده بودم چون درین تاریخ بعرض
رسید که این بی سعادت می خواهد که نساء و فرزندان خود را بی رخصت بوطن روانه سازد و بعد از ان خود نیز فرار نموده برانا که
از نا دو لتخواهان این دوده است پناه برد را مداس و دیگر امرای راجپوت را گفتم که اگر از شما یان کسی ضامن شود منصب و جاگیر
این بدبختان بر قرار داشته گناهان گذشته را عفو نمایم از غایت شوربختی و بد طینتی آنها هیچکس ضامن نشد بامیر الامرا فرمودم
که چون کسی متضمن سلوک و معاش این تیره بختان نمیشود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از بندههای درگاه باشند امیر الامرا اینها را با براهیم خان
کاکر که در ثانی الحال بخطاب دلاور خانی سرفراز گشت و حاتم پسر بابوی منگلی که خطاب شهنواز خانی داشت سپرد چون آنها خواستند که یراق
از جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در آمده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و باتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند

و این معنی را بمن امیر الامرا اظهار نمود فرمودم که آن سیه بختان را بجزاے عمل خود شان باید رسانید امیر الامرا بالقصد دفع آنها متوجه گشت
و شیخ فرید را نیز از عقب فرستادم از آن جماعت دو راجپوت که یکے شمشیر داشت و دیگرے جمدهر با میر الامرا روبرو شدند یکی از ملازمان
او که قطب نام داشت بجمدهر دار درآویخت و بزخم جمدهر کشته شد و او را نیز پاره پاره ساختند و به دیگرے که شمشیر داشت یکی از افغانان
ملازم امیر الامرا درآویخت و او را نابود گردانید دلاور خان جمدهر کشیده برابهیرام که با دو کس دیگر پا قائم ساخته بود متوجه گشت و به یکے
زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد و چندے از احدیان و مردم امیر الامرا مقابل شده آن خون گرفتهارا
بقتل رسانیدند یکے از راجپوتان شمشیر کشیده به شیخ فرید متوجه گشت غلام حبشی او روبرو شد و آن راجپوت را از پا درآورد و این شورش
در صحن دولتخانه خاص و عام واقع گشت و آن سیاست باعث تنبیه بسیارے از نا عاقبت اندیشان گردید ابوالنبی اوزبک بعرض رسانید
که اگر این قسم امرے در اوزبکیه رو دهد سلسله و قبیله آنجماعت را بر می اندازند گفتم که چون این طائفه رعایت کرده و تربیت یافته والد بزرگوار
من اند مراعات همان نواختگی می نمایم و مقتضاے عدالت نیز آنست که به تقصیر و جریمه یک کس از خلق بسیار مواخذه نباشد ٭
شیخ حسین جامی که امروز بر مسند درویشے جا دارد و از مریدان درویش شیراز ست پیش از جلوس به ششماه از لاهور بمن نوشته بود که
در خواب دیده ام که اولیا و بزرگان امر سلطنت را بدان برگزیده درگاه الٰهی تفویض فرمودند بدین نوید مستبشر بوده منتظر وقوع این
امر باشند امیدوارم که بعد از وقوع این امر تقصیرات خواجه زکریا که از سلسله احراریه است بعفو مقرون گردد ٭ تاش بیگ فرچی که از
قدیمان این دولت ست و پدر من او را بخطاب تاج خانی سرفراز ساخته بودند و منصب دوهزاری داشت سه هزاری عنایت نمودم
و بخته بیگ کابلی را که هزار و پانصدی منصب داشت سه هزاری کردم بسیار جوان مردانه کار طلب ست در خدمت عم بزرگوارم میرزا
محمد حکیم قرب و محرمیت تمام داشت ابوالقاسم نمکین را که از بندهاے قدیم پدرم بود به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه
سرفراز ساختم در کثرت اولاد و بسیارے فرزندان کم کسی مثل او بوده باشد سی پسر دارد و دختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواهد بود
شیخ علاء الدین نبیره شیخ سلیم را که بمن نسبتهاے قوی داشت بخطاب اسلام خان سربلند گردانیدم و به منصب دوهزاری سرفراز
شد داد و در خرد سالی با من کلان شده بود و از من یک سال خردتر بوده باشد بسیار جوان مردانه نیک ذات ست از قوم و قبیله
خود بجمیع وجوه امتیاز تمام دارد تا امروز از مکیفات هیچ نخورده و اخلاص او از من بدرجه ایست که او را بخطاب فرزندے سرفراز
ساخته ام ٭ علی اصغر بارهه را که در مردانگی و کارطلبی نظیر و عدیل خود ندارد و پسر سید محمود خان بارهه است که از امراے کلان
پدر من بود بخطاب سیف خانی در میان امثال و اقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان مردانه نمایان ست همیشه در شکارها و جاهاے

که چندے از معتمدان همراه می بودند یکی از انها او بود و هرگز در عمر خود چیزے از مکیفات نه خورده است و این معنی را در ایام جوانی ملتزم گشته عنقریب بمراتب بلند سرفرازی خواهد یافت و منصب سه هزاری نیز عنایت نمودم ❊ فریدون پسر محمد قلی خان برلاس را که هزاری بود به منصب دو هزاری سربلند ساختم فریدون از اصیل زادهاے الوس جغتائی ست خالی از جرات و مردانگی نیست ❊ شیخ بایزید نبیره شیخ سلیم را که دو هزاری بود منصب سه هزاری عنایت نمودم اول مرتبه کسے که به من شیر داد والده شیخ بایزید بود اما زیاده از یک روز نیست ❊

روزے از پنڈتان که عبارت از دانایان هنود ست پرسیدم که اگر منتهاے دین شما بر فرود آمدن ذات مقدس حق تعالی ست در ده پیکر مختلف بطریق حلول آن خود نزد ارباب عقل مردود ست و این مفسده لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع تعینات ست صاحب طول و عرض و عمق بوده باشد. و اگر مراد ظهور نور الهی ست درین اجسام آن خود در همه موجودات مساوی ست و باین ده پیکر مختص نیست و اگر مراد اثبات صفتی از صفات الهی ست درین صورت هم تخصیص درست نه زیرا که در هر دین و آئین صاحبان معجزات و کرامات هستند که از دیگر مردمان زمان خود بدانش و فراست ممتاز بوده اند بعد از گفت و شنود بسیار ورد و بدل بیشمار بخدائی خدائے منزه از جسم و چون و چگون معترف گشتند و گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص ست بے وسیله صورت راه به معرفت او نمی بریم و این ده پیکر را وسیله شناخت و معرفت خود ساخته ایم پس گفتم این پیکرها کی شما را وسیله مقصود به معبود توانند بود ❊

پدر من در اکثر اوقات با دانایان هر دین و مذهب صحبت میداشتند خصوصاً با پنڈتان و دانایان هند و با آنکه امی بودند از کثرت مجالست با دانایان و ارباب فضل در گفتگوها چنان ظاهر میشد که هیچ کس پے بامی بودن ایشان نمی برد و بدقائق نظم و نثر چنان میرسیدند که مافوقے بران متصور نبود حلیه مبارک ایشان در قد بحد وسط بلند بالائے را داشتند و گندم گون و چشم و ابرو سیاه بودند ملاحت ایشان بر صباحت زیادتی داشت و شیر اندام و کشاده سینه و دست و بازوها دراز و بر پره بینی چپ خالی گوشتین داشتند بغایت خوش نما برابر نیم نخود میانه جمعی که در علم قیافه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولتهاے عظیم و اقبالهاے جسیم میدانستند آواز مبارک ایشان نهایت بلند بود و در تکلم و بیان نمکی خاص داشتند و در اوضاع و اطوار مناسبتے باهل عالم نداشتند فر ایزدی از ایشان هویدا بود ❊

هم بزرگی در حسب هم بادشاهی در نسب
کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

بعد سه ماه از تولد من همشیره ام شاهزاده خانم از شکم یکے از خواصان تولد یافت و او را بوالده خود مریم مکانی سپردند ❊ بعد از وے پسرے هم از یکے از خواصان و خدمتگاران متولد گردید او را شاه مراد نام گردانیدند چون تولد او در کوهستان فتح پور روے داده بود

اورا پہاڑی مخاطب بساختند در وقتیکه والد بزرگوارم اورا به تسخیر دکن فرستاده بودند بواسطه مصاحبت ناجنسان افراط شراب را بحدے رسانید که در سن سی سالگی در نواحی جالناپور از ولایت برار برحمت حق پیوست حلیه او سبزرنگ لاغر اندام قدش بدرازی مائل تمکین و وقار از اوضاعش ظاهر و شجاعت و مردانگی از اطوارش باهر ٭ در شب چهارشنبه دهم جمادی الاول سنه ۹۷۹ نهصد و هفتاد و نه از خواصی دیگر پسرے بوجود آمد اورا دانیال نام نهادند چون تولد او در اجمیر در خانه یکے از مجاوران آستانه متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی که شیخ دانیال نام داشت وقوع یافت بهمان مناسبت بدانیال موسوم گشت بعد از فوت برادرم شاه مراد در اواخر عهد اورا به تسخیر دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجه گشتند در ایامے که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند با جمعی کثیر از امرایان مثل خانخانان و اولاد او و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمدنگر در قبل داشت مقارن آنکه قلعه اسیر مفتوح گشت احمدنگر نیز بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد بعد از آنکه حضرت عرش آشیانے بدولت و سعادت و نصرت از برهان پور بصوب دار الخلافت نهضت فرمودند آن ولایت را بدانیال داده اورا به ضبط و ربط آن محال گذاشتند او نیز بسنت ناپسندیده برادر خود شاه مراد عمل نموده در اندک مدت در سن سی و سه سالگی بهمین افراط شراب در گذشت مردنش بد طورے شده به تفنگ و شکارے که به تفنگ کنند میل تمام داشت یکی از تفنگهاے خود را یکه و جنازه نام نهاده بود و این بیت را خود گفته فرمود که بران نقش کنند ؎

از شوق شکارے تو شود جان تر و تازه
بر هر که خورد تیر تو یکه و جنازه

بعد از آنکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و این معنی بخدمت پدرم معروض گشت فرامین عتاب آمیز باسم خانخانان صادر گردید او بالضرورت در صدد منع شده خبرداران گذاشت که بواجبے از احوال او باخبر باشند چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد به بعضے خدمتگاران نزدیک ابرام بلکه زاری کردن آغاز نهاد و گفت بجهت من بهر روش که ممکن باشد شراب می آورده باشند مرشد قلی تفنگچی که راه خدمت نزدیک داشت فرمود که در همین تفنگ یکه و جنازه شراب انداخته بیار آن بے سعادت بامید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو آتشه را در آن تفنگ که مدتها به باروت و بوئے آن پرورش یافته بود انداخته آورد و زنگ آهن نیز که از تیزی عرق تحلیل پذیرفته بود بادمیتن گشت مجملاً خوردن همان بود و افتادن همان ؎

کسی باید که فالے بد نگیرد
وگر گیرد براے خود نگیرد

دانیال جوان خوش قدے بود بغایت خوش ترکیب و نمایان بفیل و اسب میل تمام داشت محال بود که پیش کسے اسپ و

ونیل خوب بشنود که دائره دوائر و نگیرد و به نغمهٔ هندی مائل بود گاهے بزبان اہل ہند . و باصطلاح ایشان شعرے میگفت بد نبودی ۞ بعد از تولد شدن دانیال از بی بی دولت شاد دخترے متولد گشت شکر النسا بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب برآمد نیک ذاتے و رحم بعموم خلائق فطری و جبلی اوست از ایام طفلے و خرد سالی تا حال در محبت من بے اختیار ست این علاقه در میان کم خواهری و برادری خواهد بود در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت ست که سینه اطفال را می فشارند و قطره شیرے از آن ظاهر میشود سینه خواهرم را فشردند قطره شیر برآمد حضرت والد بزرگوارم فرمودند که بابا این شیر را بخور تا در حقیقت این خواهر تو بجاے مادر تو هم باشد . عالم السرایزد داناست که از آن روز باز که آن قطره شیر را نوشیده ام با علاقه خواهری مهری که فرزندان را با مادران میباشد آن مهر را در خود ادراک می نمایم ۞ بعد از چندے دخترے دیگر هم از بی بی دولت شاد بوجود آمد به آرام بانو بیگم مسمی کردند مزاجش فی الجمله بگرمی و تندی مائل ست پدرم او را بسیار دوست میداشتند . چنانچه اکثر بے ادبیهاے او را بتشریح ادب بر میداشتند و در نظر مبارک ایشان از غایت محبت بد نمی نمود مکرر مرا سرفراز ساخته می فرمودند که بابا بجهت خاطر من با این خواهر خود که بعرف هندوان لاڈلہ من ست یعنی عزیز پرورده بعد از من بیاید بر دشتے سلوک کنی که من با و میکنم ناز او را بر داشته بے ادبیها و شوخی هاے او را بگذرانی اوصاف حمیده والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف افزون ست اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان تالیف یابد بے شائبه تکلف و قطع نظر از مراتب پدرے و فرزندے اندکے از بسیار آن گفته نیاید با وجود سلطنت و چنین خزاین و دفاین بیرون از اندازه حساب و قیاس و فیلان جنگی و اسپان تازی یکسر مو در درگاه الٰهی از پایه فروتنی قدم فرا نانهاده خود را کمترین مخلوقے از مخلوقات میدانستند و از یاد حق لحظه غافل نبودند ؎

دائم همه جا با همه کس در همه حال
میدار از نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه را در وسعت آباد دولت بے بدیلش جا بخلاف سایر ولایات عالم که شیعه را بغیر از ایران و سنی را در روم و هند و توران جا نیست چنانچه در دایره وسیع الفضاے رحمت ایزدی جمیع طوائف و ارباب ملل را جا ست بمقتضاے آنکه سایه میباید که پرتو ذات باشد . در ممالک محروسه اش که بهر حدے به کنار دریاے شور منتهی گشته ارباب ملتهاے مختلف و عقیدت هاے صحیح و ناقص را جا بوده راه تعرض بسته گشته سنی با شیعه در یک مسجد و فرنگی با یهودی در یک کلیسا طریق عبادت می سپردند صلح کل شیوه مقرر ایشان بود با نیکان و خوبان هر طائفه و هر دین و آئین محبت می داشتند . و بقدر حالت و فهمیدگی هر کدام التفاتها میفرمودند شبهاے ایشان به بیداری میگذشت و در روزها بسیار کم خواب بودند چنانچه مدت خواب ایشان در شبانروزے از یک نیم پهر زیاده نبود و بیداری شبها را

بازیافتی از عمر میدانستند شجاعت و دلیری و دلاوری ایشان بغایتی بود که بر فیلان مست سرکش سواری میفرمودند و بعضے فیلان خونی
را که مادهٔ خود را نزد خود نمی گذاشتند با آنکه هرچند فیل بدخو باشد تعرض بماده فیل و فیلبان نمیرساند در حالتی که فیلبانان و ماده فیل را کشته باشد
و او را نزد خود نگذارد در قید اطاعت در می آوردند و بر دیوارے یا درختے که رهگذران فیل مهاوت را کشته از قید اطاعت آن برآمده میبود
و از پهلوے آن دیوار یا درخت میگذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می انداختند و بمجرد سوار شدن او را بقید ضبط در آورده
رام مینمودند مکرر این معنی مشاهده شد و در سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند هیموی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند
بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی در دار الخلافت دهلی شنقار شدند جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که دران ایام هیچ یک از حکام
عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضے از افغانان دامن کوه
پنجاب تعین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال و هم تاریخ رحلت و انتقال ست ع

همایون بادشاه از بام افتاد

درین حال ایشان گشت و این خبر بوسیله نظر چولے به پدرم رسید بیرم خان اتالیق بود امرایانی را که دران صوبه بآنخدمت حاضر بودند
جمع ساخته در ساعت سعید ایشان را در پرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند هیمون چون بحوالی دهلی رسید تردی بیگ خان
و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمعیت نمودند و در مقابله او صف آراگشتند چون اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داد لشکرها در هم آویختند
بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر تردی بیگ خان و مغلان افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کرد ے

همه کار و بیکار و رزم ابر دیست | که داند که فرجام فیروز کیست
زمین لعل گون شد هوا شد سیاه | ز خون دلیران و گرد سپاه

تردی بیگ خان با شکست یافتهار راه اردوے والد بزرگوارم پیش گرفتند چون بیرم خان با وسوء مزاجے داشت او را به بهانه شکست و تقصیر
در جنگ مخاطب ساخته کارش باخر رسانید دیگر باره بنا بر غرور ے که از وقوع این فتح در دماغ آن کافر ملعون جا کرده بود با جمعیت و فیلان
خود از دهلی برآمده متوجه پیش گشت و رایات جلال حضرت عرش آشیانی از کلانور بقصد دفع او توجه فرمودند در حوالی پانی پت اجتماع فوج
نور و ظلمت دست داد و در روز پنجشنبه دوم محرم سنه نه صد و شصت و چهار مقابله و مقاتله روے داد فوج هیمو سی هزار سوار دلاور جنگی بود و
غازیان لشکر منصور زیاده از چهار پنجهزار نبودند دران روز هیمو بر فیل هوائی نام سوار بود ناگاه تیرے بر چشم آن کافر رسیده از پس سر او
سر بر کرد لشکر او این حالت را مشاهده کرده هزیمت یافتند اتفاقاً شاه قلی خان محرم با چندے از دلاوران بفیلی که هیمو بر بالاے او زخمی
بود رسید نا میخواستند که فیلبان را به تیر بزنند فریاد برآورد که مرا نه کشید که هیمو بر بالاے این فیل ست در حال او را بهمان هیئت مجموعے

نزد حضرت عرش آشیانی آوردند بیرم خان عرض کرد که مناسب آنست که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین کافر بزنند تا ثواب غزا یافته
در طغرای فرامین غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل ازین پاره پاره کرده ام و بیان میکنند که در کابل روزی پیش خواجه
عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر میکردم صورتی در قلم من درآمد که اجزای او از یکدیگر جدا و متفرق بود یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست
بر زبان من رفت که صورت هیمو است دست خود را آلوده بخون او نساخته به یکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند از کشتهای
لشکر مغلوب پنجهزار به شمار درآمد سوای آنکه در اطراف و جوانب افتاده باشند ٭ دیگر از کارهای نمایان آنحضرت فتح گجرات و ایلغاریست
که در آن راه فرموده اند در وقتی که میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا و شاه میرزا ازین دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و
تمام امرای گجرات و فتنه طلبان آنجا متفق گشته قلعه احمدآباد را که میرزا عزیز کوکا با فوج قاهره در آنجا بود در قبل داشتند حضرت عرش
آشیانی بنابر اضطرابی که جیجی انگا والده میرزا مشارالیه داشت با جمعیت بادشاهانه بی توقف از دارالخلافت فتحپور متوجه گجرات
میگردند این نوع راه دور و دراز را که بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز گاه به سواری اسپ و گاه به سواری شتر و گهوڑہ بہل طی فرموده خود را
بسر بله رسانیدند چون بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۰ نهصد و هشتاد بحوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنگاش می پرسند بعضی میگویند
که شبخون به لشکر غنیم باید زد حضرت میفرمایند که شبخون کار بد دلان و شیوه فریب کاران ست در حال بنواختن نقاره و انداختن سورنا
حکم میفرمایند و چون بدریای سابرمتی میرسند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند محمد حسین میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره
مضطرب گردیده خود بقراولی برمی آید سبحان قلی ترک هم ازین جانب با خیلی از دلاوران بکناره دریا تفحص حال غنیم مینماید میرزا آنجماعت
را می بیند و می پرسد که این چه فوج ست سبحان قلی ترک میگوید که جلال الدین اکبر بادشاه و فوج اوست آن نجت برگشته این معنی را قبول
نمیکند و میگوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازین بادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهرا تو دروغ میگوئی سبحان قلی گفت امروز
نه روز ست که حضرت از فتحپور به ایلغار رسیدند میرزا گفت که فیلان چه طور رسیده باشند سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج بفیلان بود
اینچنین جوانان و بهادران سنگ شگاف بهتر از فیلان نامی دست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری و سرکشی معلوم خواهد شد
میرزا از شنیدن این سخن پاره از جا رفته متوجه ترتیب افواج میگردد و حضرت آنمقدار توقف میفرمایند که قراولان خبر میرسانند که غنیم
در سلاح پوشی ست بعد از آن متوجه میگردند و هر چند کس میفرستند که خان اعظم از پیش برآیند او ایستادگی می نماید و میگوید که غنیم زور دست
تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود حضرت فرمودند که ما همیشه خصوصاً درین سفر دیوزش اعتماد بر تائید
ایزدی نموده ایم اگر نظر بر سلسله ظاهر میبود اینچنین جریده بایلغار نمی آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگ ست استادن ملائق نیست این

سخن گفته توکل نظرے را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که در طرح بهمرکابی مقرر شده بودند دران دریا اسپ انداختند با آنکه گمان پایاب نبود به سلامت عبور فرمودند حضرت دو بلغه خود رامی طلبند قوردار در اضطراب آوردن دو بلغه را پیش روے می اندازد مخصوصان این معنی را به شگون خوب نمیگیرند حضرت در حال میفرمایند که شگون ما بسیار خوب شده چرا که پیش روے ما کشاده گشت درین اثناے میرزاے بخت برگشته صفها آراسته بجنگ ولی نعمت خود بیرون می آید ؎

با ولی نعمت ار برون آئی
گر سپهرے که سرنگون آئی

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که باین تیزی و جلدی آنحضرت سایه مرحمت باین حدود خواهند انداخت هر کس که خبر از آمدن آنحضرت میداد اصلا قبول نمیکرد تا آنکه بقراین و دلائل آمدن آنحضرت خاطر نشان او شده لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این حال آصف خان نیز خبرے با و میرساند پیش از برآمدن فوج از قلعه لشکر غنیم از میان درختان نمودار شده حضرت تائید ایزدی را دست آویز همت خود ساخته روان شدند محمد قلی خان توقبائی و تردی خان دیوانه با جمعی از بهادران پیشتر رفته باندک تردد جلو گردانیدند حضرت به راجه بهگوانداس میفرمایند که غنیم بیشمار ست و مردم ما اندک باید که همه یکرو و یکدل گشته بر غنیم حمله آور گردیم که مشت بسته کارگر از پنجه کشاده است این سخن گفته و تیغها آخته بافواج خود غلغله الله اکبر و یا معین را بلند آوازه ساخته می تازند ؎

به پرید هوش زمانه ز جوش
بدرید گوش سپهر از خروش

برانغار و جوانغار بادشاهی و جمعی از بهادران قول رسیده داد دلاوری دادند گوکبائی که از قسم آتشبازی ست هم از لشکر غنیم در گرفته در زر قوم زاری می پیچید و آنچنان شورے می اندازد که فیل نامے غنیم در حرکت آمده باعث برهم خوردگی لشکر غنیم میگردد درین اثنا فوج قول رسیده محمد حسین میرزا و جمعی را که با و در زد و خورد بودند بر داشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات نمایان تبقدیم رسانیدند مان سنگه درباری در نظر آنحضرت بر غنیم خود غالب آمد و راکهوداس کچهواهه جان نثارے کرد و محمد وفا که از خانزادان این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد بعنایت خالق بنده نواز و به محض همت و اقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست بر احوال آنها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روے نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده بلوازم شکرگذاری قیام و اقدام می نمایند. درین اثنا یکے از کلانوتان بعرض میرساند که سیف خان کوکلتاش نقد حیات نثار دولت خواهی نمود بعد از تحقیق ظاهر شد که در حالتے که محمد حسین میرزا با چندے از اوباش بر فوج قول می تازد سیف خان بحسب اتفاق با و برمیخورد و داد مردانگی داده شهید میشود و میرزا نیز از دست بهادران قول زخمی میشود و کوکلتاش مذکور برادر کلان زین خان کوکه است

از غرائب احوال آنکه یک روز پیش ازین جنگ وقتیکه حضرت عرش آشیانی بطعام میل میفرمودند از هزاره که دانای علم شانه بینی بود می پرسند که فتح از کدام طرف ست میگوید که از جانب شماست اما یکے از امرای این لشکر شهید خواهد شد درهمان اثنا سیف خان کوکه عرض میکند که کاشکے این سعادت نصیب من شود ؎

لیسا فالے که از ما انچه برخاست		چو اختر میگذشت آن فال شد راست

القصه میرزا محمد حسین عنان بگردانید و پای اسپش در زقوم زاری بند شده از اسپ می افتد گدا علی نام از یکه های بادشاهی باو برسنجورد و اورا در پیش اسپ خود سوار کرده بملازمت حضرت می آورد چون دو سه کس دعوی شرکت گرفتن او میکنند حضرت ازو می پرسند ترا که گرفت میگوید که نمک بادشاه و دست اورا که از عقب بسته بود میفرمایند که از پیش ببندند درین اثنا آب می طلبد فرحت خان که از غلامان معتمد بود هر دو دست خود را بر سر او میزند حضرت با و اعتراض فرموده آب خاصه می طلبند و اورا سیراب عنایت میسازند تا این زمان میرزا عزیز کوکه و لشکر درون قلعه بر نیامده بودند حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسین آهسته آهسته متوجه شهر احمدآباد میشوند میرزا را برای رای سنگه راتهور که از عمدهای راجپوتان بود می سپارند که بر فیل انداخته همراه آورد درین اثنا اختیار الملک که یکے از سرداران معتبر گجراتیان بود با فوجے قریب به پنجهزار کس نمایان میگردد از نمودار گشتن این فوج اضطراب تمام بمردم بادشاهی بهم رسید حضرت به مقتضای شجاعت جبلی و فطرت اصلی حکم بنواختن نقاره میفرمایند و شجاعت خان و راجه بهگوانداس و چندے از بندها پیشتر تاخته بفوج مذکور رسیده اند از ند بملاحظه آنکه مبادا فوج غنیم محمد حسین میرزا را بدست درآورند مردم رای رای سنگه بصلاح و تجویز راجه مذکور سر میرزا را از تن جدا میسازند پدرم اصلا بکشتن او راضی نبودند و فوج اختیار الملک نیز از هم پاشید و اسپ او را در زقوم زاری می انداز د سهراب بیگ ترکمان سر او را بریده می آرد بمحض کرم و عنایت ایزدی این نوع فتحی باندک مایه مردم روی داد ۞ همچنین فتح ولایت بنگاله و گرفتن قلاع مشهور و معروف هندوستان مثل قلعه چتور و رنتهنبور و تسخیر ولایت خاندیس و گرفتن قلعه اسیر و دیگر ولایاتے که به سعی افواج قاهره بتصرف اولیای دولت درآمده است از حساب و شمار بیرون ست اگر به تفصیل مذکور گردد سخن دراز میشود و در محاربه چتور جیمل را که سردار مردم قلعه بود بدست خود بتفنگ زده اند و در تفنگ اندازی نظیر و عدیل خود نداشتند بهمین تفنگ که جیمل را زده اند سنگرام نام دارد و از تفنگهای نادر روزگارست قریب سه چهار هزار جانور پرنده و چرنده زده باشند من هم در تفنگ انداختن شاگرد رشید ایشان میتوانم بود از جمیع شکارها به شکارے که از تفنگ زده شود طبیعت راغب ست در یک روز هژده آهو را به تفنگ زده ام از ریاضاتے که والد بزرگوارم میکشیده اند

یکی ترک غذاے حیوانی بود که در تمام سال سه ماه بگوشت میل میفرموده اند و نه ماه دیگر به طعام صوفیانه قناعت میکردند و مطلق به قتل و
ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیارے از روزها و ماها کشتن حیوانات منع عام بود تفصیل ایام و شهورے
که مرتکب خوردن گوشت نمی شدند در اکبرنامه داخل ست * و همان تاریخ که اعتماد الدوله را دیوان ساختم خدمت دیوانی بیوتات
را بمعز الملک فرمودم معز الملک از سادات باخرزست در ایام والد بزرگوارم بمشرفی کرکراقخانه قیام و اقدام می نمود * در یک روز از
روزهاے ایام جلوس صد کس از بندهاے اکبری و جهانگیری بزیادتی منصب و جاگیر سرفراز گشتند * در عید رمضان چون اول عیدے
بود از جلوس همایون من بعیدگاه برآمدم کثرت عظمی شده بود به نماز عید قیام نموده لوازم شکر و سپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت سرا
شدم بمقتضاے آنکه ع

از خوان بادشاهان نعمت رسد گدا را

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات و خیرات نمایند از انجمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کنند و
بمیر جمال الدین حسین انجو و میران صدر جهان و میر محمد رضاے سبزواری به هریک یک لک دام داده شد که در اطراف شهر خیرات
کنند و پنجهزار روپیه به درویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکے از منصب داران پنجاه هزار دام به فقرا میداده باشند
قبضه شمشیر مرصع به خانخانان فرستاده شد میر جمال الدین حسین انجو را بمنصب سه هزاری سربلند ساختم بدستور سابق صدارت بمیران صدر
جهان مفوض گردید و بحاجی کوکه که از کوکهاے پدر من ست فرمودم که در محل عورات مستحق را بجهت دادن زمین و زر نقد بنظر میگذرانیده باشد
زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدی بود دو هزاری ساختم بهر کس فیلے یا اسپے مرحمت شد * رسم شده بود که نقیبان و
میراخوران از آنکس جلوانه گویان مبلغی میگرفتند فرمودم که آن زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند *
در همین روزها ساتیابین از برهانپور رسید و اسپان و فیلان برادر مرحوم دانیال را بنظر درآورد از جمله فیلان که آورده بود یکی مست
الست نام داشت در نظرم خوش درآمد او را نورگنج نام نهادم و عجب چیزے درین فیل مشاهده شد بر هر دو طرف گوشهایش برابر
هندوانه کوچکے بدر آمده است و آنچنانکه آب در ایام مستے از فیلان میچکد از انها برمی آید و همچنین بر بالاے پیشانی بیشتر برآمدگی دارد
که باین کلانے در فیلان دیگر دیده نه شد خیلی خوشنما و مهیب بنظر درمی آید * تسبیحی از جواهر بفرزند خورم عنایت کردم امید آنکه بمنتهاے مطالب
صوری و معنوی برسد * چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل آن از کرورها میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز
که از بلاد مقرر راه هندوستان ست و یک کرور و بست و سه لک دام جمع آن میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یکے کابل و دیگری قندهار

باشد هر سال مبلغهاے کلی بعلت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل آنجا همین زکوة بود این رسم قدیم را ازین دو محل برداشتم و از نیمر نفع کلی
در فاهیت تمام باهل ایران و توران عائد گشت ٭ جاگیر آصف خان که در صوبه بهار بود به باز بهادر مرحمت شد و آصف خان را فرمودم
که در صوبه پنجاب جاگیر تنخواه دهند چون بعرض رسید که مبلغی کلی در جاگیر آصف خان باقی مانده است و حالانکه حکم تغیر شد وصول آن متعذر
است فرمودم که یک لکھ روپیه از خزانه باو دهند و آن زر باقی را از باز بهادر بخالصه شریفه بازیافت نمایند ٭ شریف آملی را بمنصب
دو هزار و پانصدی از اصل و اضافه مقرر داشتم بسیار پاکیزه نهاد و خوش نفس ست با آنکه از علوم رسمی بهره ندارد اکثر اوقات از و سخنان بلند
و معارف ارجمند سر بر می زند در لباس فقر و تجرید مسافرت بسیار نموده با بسیارے از بزرگان صحبت ها داشته مقدمات ارباب تصوف را در
ذکر دارد اما همعنی قالے اوست نه حالے در زمان والد بزرگوارم از لباس فقر و درویشے بر آمده و مرتبه امارت و سردارے یافته نطقش بغایت
قوی ست روزمره و تکلمش با آنکه از مقدمات عربیت عاری محض ست در غایت فصاحت و پاکیزگی ست و انشاے عبارتش نیز خالی
از نمکی نیست از شاه قلی خان محرم در آگره باغی مانده بود چون وارث نداشت بدختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم
بود تکفیل کردم فرزند خرم را پدرم بایشان سپرده بودند هزار مرتبه از فرزند زائیده خود او را دوست تر میداشتند ٭

جشن اولین نوروز

شب سه شنبه یازدهم ذی قعده سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده صبح که محل فیضان نور ست حضرت نیر اعظم از برج حوت بخانه شرف و خوش حالی خود
که برج حمل باشد انتقال فرمود چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهاے دولتخانه خاص و عام بدستور زمان والد
بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئینی در غایت زیب و زینت ببستند و از روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف ست خلائق داد
عیش و کامرانی دادند اهل ساز و نغمه از هر طائفه و هر جماعت جمع بودند لولیان رقاص و دلبران هند که به کرشمه دل از فرشته می ربودند
هنگامه مجلس را گرم داشتند فرمودم که هر کس از مکیفات و مغیرات آنچه میخواسته باشند بخورد منع و مانعی نباشد ؎

ساقی بنور باده بر افروز جام ما — مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

در ایام پدرم درین هفده هجده روز مقرر بود که هر روز یکے از امراے کلان مجلس آراسته پیشکشهاے نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات
و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سامان نموده آنحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود مینمودند و ایشان بنابر سرفرازی بندگان خود بدان
مجلس قدم رنجه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش می آمد بر داشته تتمه را بصاحب مجلس مے بخشیدند چون خاطر مائل

رفاہیت وآسودگی سپاہی ورعیت بود درین سال پیشکشہا را معاف فرمودم مگر قلیلے از چندی نزدیکان بنا بر رعایت خاطر آنہا درجہ قبول یافت درہمین روزہا بسیارے از بندہا بزیادتی منصب سرفرازی یافتند ازانجملہ دلاور خان افغان را بہزار و پانصدی ساختم دیگر راجہ باسو راکہ از زمینداران کوہستان پنجاب ست واززمان شاہزادگی تاحال طریقہ بندگی واخلاص بمن دارد دوہزار وپانصدی منصب داشت سہ ہزار وپانصدی کردم شاہ بیگ خان حاکم قندھار را از اصل واضافہ بہ منصب پنجہزاری سرفراز گردانیدم ورائے رائے سنگھ کہ از امرائے راجپوت ست بہمین منصب سرفرازی یافت دوازدہ ہزار روپیہ مددخرچ گویان فرمودم کہ بہ رانا شنکر بدہند۔ ٭ در آغاز جلوس یکے از اولاد مظفر گجراتی کہ خود را حاکم زادۂ آن ولایت میگرفت سر شورش برآوردہ اطراف وجوانب شہر احمدآباد را تاخت وتاراج نمودہ چندے از سرداران مثل پیم بہادر اوزبک ورائے علی بھٹی کہ از جوانان مردانہ وقرار دادہ آنجا بودند دران فتنہ بہ شہادت رسیدند آخرالامر راجہ بکرماجیت وبسیارے از منصب داران را باشش ہفت ہزار سوار آراستہ بہ کمک لشکر گجرات تعین ساختم ومقرر شد کہ چون خاطر از رفع ودفع مفسدان جمع سازد راجہ مذکور صاحب صوبہ گجرات باشد قبل ازین کہ قلیچ خان بدان خدمت تعین یافتہ بود متوجہ ملازمت گردد بعد از رسیدن افواج قاہرہ سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشیدہ ہر کدام بہ جنگلی پناہ جستند وآن ولایت بقید ضبط درآمد وخبر این فتح در احسن ساعات بمسامع جاہ وجلال رسید درینولا عرضداشت فرزند پرویز بنظر درآمد کہ رانا تھانہ منڈل راکہ سی چہل کروہے اجمیر واقع است گذاشتہ فرار نمودہ وافواج قاہرہ متعاقب او تعین یافتہ اند امید کہ اقبال جہانگیری او را نیست ونابود گردانند٭ درروز شرف بسیارے از بندہاے بہ رعایتہا واضافہ ہاے منصب سرفرازی یافتند پیشرو خان راکہ از خدمتگاران قدیم است ودر ملازمت حضرت جنت آشیانے از ولایت آمدہ بود بلکہ از جملہ مردمیست کہ شاہ طہماسپ ہمراہ ساختہ بود ند مہتر سعادت نام داشت چون داروغہ ومہتر فراش خانہ والد بزرگوارم بود ودرین خدمت نظیر وعدیل نخود ند ار دا ورا بخطاب پیشرو خانے سرفراز ساختہ بودند اگرچہ ملایم طبیعت وقلیچی مشرب ست نظر بر حقوق خدمت بہ منصب دوہزاری از اصل واضافہ ممتاز گردانیدم

گریختن خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنا بر جوانیہا وغرورے کہ جوانان را میباشد وکم تجربگی ونا عاقبت اندیشی مصاحبان ناجنس خیالات فاسد بخاطر راہ یافتہ بود بتخصیص در ایام بیماری والد بزرگوارم کہ بعضے کوتاہ اندیشان بنا بر کثرت جرایم وتقصیراتے کہ از ایشان بوقوع

آمده بود و از عفو و اغماض نا امید محض بوذند بخاطر گذرانیدند که او را دستآویزی ساخته امور سلطنت را از پیش خسرو گیرند از نمیفهمی غافل که امور سلطنت و جهانبانی امرے نیست که به سعی ناقص عقلی چند انتظام پذیرد خالق دادار تا کرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع الشان داند و این خلعت را بر قامت قابلیت چه کس راست آورد ؎

زر دارنده نتوان شد بخت را نشاید خرید افسر و تخت را

سرے را که حق تاج پرور نمود نشاید از و تاج و دولت ربود

چون خیالات فاسد مفسدان و کوته اندیشان بغیر از مذلت و پشیمانی نتیجه ندارد و امور سلطنت باین نیازمند درگاه الٰهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوحش می یافتم هر چند در مقام عنایت و شفقت شده خواستم که بعضے تفرقها و دغدغه‌ها از خاطر او دور سازم فائده بران مترتب نه گشت تا آنکه به کنکاش جمعی از بخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سنه مذکور بعد از گذشتن دو گهڑی بزیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی راند کور ساخته سه صد و پنجاه سوارے که با او متفق بودند از درون قلعه آگره برآمده متوجه میگردد و بعد از روان شدن او باندک زمانے یکے از چراغچیان که با وزیر الملک آشنا بوده خبر میرساند که خسرو گریخت وزیر الملک او را همراه گرفته پیش امیر الامرا می آورد چون او این خبر را تحقیق می نماید مضطربانه بدربار محل آمده یکے از خواجه سرایان را می گوید که دعاے من برسان و بگو که عرض ضروری دارم حضرت بیرون تشریف آورند چون در خیال من این امر در نیامده بود گمان بردم که از جانب دکن یا گجرات خبرے رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چنین ست گفتم چه باید کرد خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفرستم امیر الامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم فرمودم که چنین باشد بعد ازان معروض داشت که اگر به نصیحت برنگردد و دست به سلاح کند چه باید کرد گفته شد که اگر بهیچک براه راست در نیاید انچه از دست تو آید تقصیر مکن سلطنت خویشے و فرزندے برنمی تابد ؎

که باشاه خویشے ندارد کسے

چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته او را مرخص ساختم بخاطر رسید که خسرو از و آزردگی تمام دارد و بنا بر قرب و منزلتے که داشت محسود امثال و اقران ست مبادا که نفاقتے در حق او اندیشد و او را ضائع سازد معز الملک را فرمودم که رفته او را بازگرداند و شیخ فرید بخشی بیگی را بدین خدمت تعین نموده حکم کردم که جمیع منصبداران و احدیانے که در پاس اند بهمراهی او متوجه شوند و اهتمام خان کوتوال بقراولی و خبرگیری مقرر گشت و با خود قرار دادم که بقتضاے سبحانی چون روز شود خود نیز متوجه گردم و معز الملک امیر الامرا را آورد چون درهمین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد خان بکابل مرخص گشته بودند و در حوالی سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو در ان نواحی با چندے از دیره هاے خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب

پیش گرفته بایلغار میرود بخاطر گذشت که مبادا راه را چپ زده بجانب دیگر رود چون راجه مان سنگهه خالوی او در بنگاله بود بخاطر اکثر بندهای درگاه میرسید که بآن جانب متوجه خواهد گشت بهرطرف کسان فرستاده مشخص شد که به پنجاب میرود * درین اثنا صبح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الله تعالے نموده بعزیمت درست سوار شده و مقید بهیچ چیز و هیچکس ناشده متوجه گردیدم

بلی آنرا که اندوهست در پی　　نمی داند که ره چون میکند طے
همی داند که افتد پیش و راند　　ندانند باکه آید باکه ماند

چون بروضه متبرکه والد بزرگوارم که در سه کروهی شهر واقع ست رسیده استمداد همت از روحانیت آنحضرت می نمودم مقارن آن حال میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ را که اراده همراهی خسرو داشت گرفته آوردند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته بر فیل سوار کردند و این اول شگون بود که به برکت و توجه و امداد آنحضرت بظهور آمد چون نیم روز شد و هوا گرمی تمام بهمرسانید لحظه در سایه درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که هرگاه مارا با این امنیت خاطر این حال بوده باشد که معتاد افیون را که در اول روز بایست خورد تا حال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بے سعادت ازین قیاس باید کرد آزارے که داشتم ازین ممر بود که فرزند بموجب و بسببے غنیم و خصم شد اگر سعی بدست آوردن او ننمایم مفسدان و فتنه اندیشان را دستگاهی بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفته باوزبک یا قزلباش خواهد رفت و ازین ممر خفتے بدین دولت راه خواهد یافت بنابرین مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متهرا که در بیست کروهی آگره واقع ست دو سه کروه گذشته در موضع از مواضع پرگنه مذکور که تالابے داشت نزول نمودم * خسرو چون به متهره میرسد بحسین بیگ بدخشی که از رعایت یافتهاے والد بزرگوارم بود و به قصد ملازمت من از کابل می آمد بر میخورد چون طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیراسته است آنمعنی را از خدا خواسته تا دو سیصد از ایماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپه سالار او میگردد و در راه هرکس که از پیش می آید تاراج نموده اسپ و اسباب او را میگیرند سوداگران و راهگذریان مال شان بچه و تاراج این مفسدان بود بهرجا که میرسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند خسرو بچشم خود می دید که بر ملک موروثی آبا و اجداد او چه قسم ستمی می رود از دیدن افعال ناشایسته این بدبختان در ساعتے هزار بار مرگ را آرزو میکرد غایتاً غیر از مدارا و مواسا باین سگان چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاوری احوال او نمودے ندامت و پشیمانی را دست آویز خود می ساخت و بے دغدغه خاطر بملازمت من می آمد عالم السرایزد داناست که از تقصیرات او بالکلیه درگذشته آنمقدار لطف و شفقت می نمودم که سرموے تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی ماند چون در واقعه حضرت عرش آشیانے بافساد بعضے مفسدان ارادها از خاطر او سر برزده بود و دیده انست که اینها بمن

رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد و والده او هم در ایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع و سلوک برادر خردش
مادهو سنگھ تریاک خورده خود در گذشت از خوبیهاے و نیکذاتی هاے او چه نویسم عقلی به کمال داشت و اخلاص او بمن در درجه بود
که هزار پسر و برادر را قربان یک موے من میکرد و مکرر به خسرو مقدمات نوشت و او را دلالت باخلاص و محبت من میکرد چون دید
که هیچ فائده ندارد و عاقبت نامعلوم ست که بکجا منجر خواهد شد از غیرتیکه لازمه طبیعت راجپوتانی ست خاطر بر مرگ خود قرار داده و
چندین مرتبه گاه گاهے مزاج او در شورش می آمد چنانچه این حالت میراثے بود که پدران و برادران او همه یکبار در دیوانگی خودها را
ظاهر میکردند و بعد از مدتے علاج پذیر می شدند و در ایامیکه من به شکار متوجه گشته بودم روز بیست و ششم ذی حجه سنه ۱۰۱۳ افیون بسیار
در عین سوزش دماغ خورده در اندک زمانے در گذشت گویا که این احوال پسر بے دولت خود را پیشتر می دیده است اول کدخدائی
که در آغاز جوانی در خرد سالی مرا دست داد نسبت او بود و بعد از تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم چون بد سلوکیهاے فرزند و برادر
را نسبت بمن نتوانست دید از سر جان در وقت دماغ پریشان شدن در گذشته خود را ازین کلفت و اندوه باز رهانید از فوت او بنابر
تعلقے که داشتم ایامی بر من گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتے نداشتم چهار شبانه روز که سی و دو پهر باشد از غایت کلفت و
اندوه چیزے از ماکول و مشروب وارد طبیعت نه گشت چون این قصه بوالد بزرگوارم رسید دلاسانامه در غایت شفقت و مرحمت بدین
مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارک که از سر برداشته بودند همان طور بسته بجهت من فرستادند این عنایت آبے بر آتش
سوز و گداز من زده اضطراب و اضطرار مرا فی الجمله قرارے و آرامی بخشید غرض از ذکر این مقدمات آنکه بے سعادتے ازین در نمی گذرد
که فرزندے بنابر ناخوشی سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود و به پدر خود بے هیچگونه باعثے و سببے به محض تصورات و
خیالات فاسده در مقام بغی و عناد در آمده از دولت ملازمتش فرار بر قرار اختیار نماید چون منتقم جبار هر کردارے را سزاے در برابر
نهاده لاجرم مآل حالش بدان انجامید که به بدترین احوالے بقید در آمد و از درجه اعتماد افتاده بزندان دائمی گرفتار گردید

راه چو مستانه رود هوشمند   پاے بدام آرد و سر در کمند

مجملاً روز سه شنبه دهم ذی حجه بمنزل هوڈل فرود آمدم شیخ فرید بخاری را با جمعے از شجاعان و بهادران به تعاقب خسرو و هراول
لشکر فیروزی اثر معین و مشخص گشتند دوست محمد را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت و ریش سفیدی به محافظت قلعه آگره و محلها
دختران فرستادم اعتمادالدوله و وزیرالملک را در وقت بر آمدن از آگره به ضبط و حراست به شهر گذاشته بودم بدوست محمد گفتم
که چون به صوبه پنجاب میرویم و آن صوبه در دیوانے اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهی ساخت و پسران میرزا حکیم را

که در آگره اند بقید آورده محبوس نگاه خواهی داشت چه هرگاه که از فرزند صلبی این معامله رو نماید از برادرزاده و عمون زاده چه توقع توان داشت معز الملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد چهارشنبه به پلول و پنجشنبه به فرید آباد نزول اجلال واقع گشت روز جمعه سیزدهم اتفاق دهلی دست داد و از گرد راه بزیارت روضه مقدسه حضرت جنت آشیانی شتافته زیارت نمودم و استمداد همت کردم و به فقرا و درویشان بدست خود زرها دادم و از انجا بر بنگاه مقام حضرت شیخ نظام الدین اولیا توجه کرده بلوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد ازان پارهٔ زر به میر جمال الدین حسین انجو و مبلغی دیگر بحکیم مظفر دادم تا به فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه چهاردهم مقام سرای نریله شد این سرا را خسرو سوزانیده رفته بود منصب آقا ملائی برادر آصف خان که به خدمت حضور سرفراز بود از اصل و اضافه هزاری ذات و سی صد سوار مقرر گشت درین راه خدمت چپان میکرد جمعی از ایماقات که در رکاب ظفر انتساب بودند به ملاحظه آنکه چون بعضے ازین مردم با خسرو اتفاق دارند مبادا به خاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد بکلانتران ایشان دو هزار روپیه داده شد که در جزو مردم خود قسمت نمایند و جماعت خود را ابرا حم جهانگیری امیدوار سازند به شیخ فضل الله و راجه دهیر و هر زرها دادم که در راه به فقرا و برهمنان میداده باشند سی هزار روپیه فرمودم که در اجمیر برانا شنکر بطریق مدد خرچ بدهند روز دوشنبه شانزدهم به پرگنه پانی پت رسیدم این منزل و مقام بر آبای کرام و اجداد ذوی الاحترام ما همیشه مبارک و فرخنده آمده و دو فتح عظیم درین سرزمین رو داده یکے شکست ابراهیم لودی که بصولت عساکر ظفر مآثر حضرت فردوس مکانی دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور است دوم فتح هیمو بدکردار که در اول دولت والد بزرگوارم به تفصیلے که تحریر یافته از عالم اقبال به ظهور آمد در حینیکه خسرو از دهلی گذشته به پرگنه مذکور متوجه میگردد بحسب اتفاق دلاور خان آنجا رسیده بود چون قبل از ورود او باندک وقتی این مقدمه می شنود فرزندان خود را از آب جون میگذراند و خود سپاهیانه و قزاقانه دل بر ایلغاری نهد و قصد میکند که خود را پیش از رسیدن خسرو به قلعه لاهور اندازد مقارن این حالی عبد الرحیم نیز از لاهور باین مقام و منزل میرسد دلاور خان دلالت میکند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران و خود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آیات جهانگیری بباش ازبسکه گران بار و ترسنده بود این معنی را نجود قرار نتوانست داد و آنقدر توقف نمود که خسرو رسیده رفته او را ملازمت کرد و قرار همراهی از روے اختیار با ضطرار داده خطاب ملک انور راے یافت و در نبرد صاحب اختیار گشت دلاور خان مردانه متوجه لاهور گردید و در راه بهر کس و بهر طائفه از ملازمان درگاه و کروریان و سوداگران وغیره میرسید آنهارا از خروج خسرو آگاه ساخته بعضے را همراه خود میگرفت و بعضے را میگفت که از راه کناره گیرند بعد ازانکه بندهاے خدا از تاراج دست انداز ان

وظالمان امین گشتند غالب ظن آن بود که اگر سید کمال در دہلی ودلاور خان در پانی پت جرأت وہمت نمودہ سرراہ بر خسرو میگرفتند آن جماعت پریخته که ہمراہ او بودند تاب مقاومت نیاوردہ پریشان میگشتند وخسرو بدست می آمد غایتاً ہمت شان یاوری نکرد ودر ثانی الحال ہر کدام تقصیر خود را بروشے تلافی نمودند دلاور خان در ایلغار لاہور پیش از رسیدن به قلعه درآمد وخدمت نمایانے کردہ تدارک آن کوتاہی نمود وسید کمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه بتقدیم رسانید چنانچه در محل خود به تفصیل نوشته خواهد شد ہفدہم ذی حجه پرگنه کرنال محل نزول رایات عالیات گشت درین منزل عابد بن خواجه راکه پسر کلان جویبار (بیست) وپسرزادہ عبد الله خان اوزبک که در زمان والد بزرگوارم آمدہ بود به منصب ہزاری ذات وسوار سرفراز ساختم شیخ نظام تھانیسری که از شناوران متفرو وقت خود بود خسرو را می بیند واو را به نویدہائے دلخواہ خوشدل ساخته تازہ از راہ می برد آمدہ مرا دید چون این مقدمات بر گوش خوردہ بود خرچ راہ باو دادہ فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گردد در نوزدہم پرگنه شاہ آباد منزل گردید وآب درین مقام بسیار کم بود بحسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه ہمگان شاداب گشتند ✦ شیخ احمد لاہوری راکه از زمان شاہزادگی نسبت خدمتگاری وخانه زادی ومریدے داشت به منصب میر عدلے سرفراز گردانیدم مریدان دارباب اخلاص بوسیله او از نظر میگذرند ودست وسینه بہر کس باید داد بعرض رسانیدہ می دہاند در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردد باید که وقت خود را به دشمنی ملتے از ملتہا تیرہ وتکدر نسازند وبا جمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعی دارند ہیچ جانداری را بدست خود نکشند وسلاخ طبیعت نباشند مگر در جنگہا وشکارہا ؎

مباش درپے بے جان نمودن جاندار		اگر بعرصهٔ پیکار یا بوقت شکار

تعظیم نیرات راکه مظاہر نور الٰہی اند بقدر درجات ہر یک باید نمود ومؤثر وموجد حقیقی در جمیع ادوار واطوار الله تعالے را باید دانست بلکه فکر باید کرد تا در خلوت وکثرت خاطر لمحه از فکر واندیشه او خالی نباشد ؎

لنگ وپوچ وخفته شکل وبی ادب		سوی اومی غنج واورامی طلب

والد بزرگوارم ملکه اینمعنی بہم رسانیدہ در کم وقتے ازین اوقات ازین فکر خالی بودند در منزل الوہ الوالی اوزبک را بانجاہ دہفت منصبدار دیگر به کمک شیخ فرید تعین نمودہ چہل ہزار روپیه مدد خرچ گویان بآن جماعت مرحمت نمودم ہفت ہزار روپیه دیگر بجمیل بیگ دادہ شد که بایماقات تقسیم نماید بمیر شریف آملی نیز دو ہزار روپیه شفقت کردم ✦ روز سه شنبه بیست وچہارم ماہ مذکور ہنج کس از ملازمان وہمراہان خسرو را گرفته آوردند ودو کس راکه اقرار به نوکری او کردند فرمودم که در تہ پائے فیل اندازند وسه نفر را

راکه انکار نمودند سپرده شد تا بحقیقت باز رسیده شود دوازدهم ماه فروردی سنه احد جلوس میرزا حسین و نورالدین قلی کوتوال به شهر لاهور داخل میشوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاورخان میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد و شما خبردار باشید * درهمین تاریخ دروازه‌هاے شهر لاهور محفوظ و مضبوط میگردد دو روز بعد از تاریخ مذکور با اندک مردم دلاورخان به قلعه داخل میشود و شروع در استحکام برج و باره کرده هرجا شکست و ریختی داشت مرمت نموده توپها و ضرب‌ها را به بالاے قلعه برآورده مستعد جنگ میشود جمع قلیلے از بنده‌هاے درگاه که درون قلعه بودند همگی رجوع آورده بخدمات متعین گشتند و مردم شهر نیز با خلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که فی الجمله سرانجامی شده بود خسرو در رسید و یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قبل کرده طرح جنگ اندازند و یکے از دروازه‌ها را از هر جانب که میسر باشد آتش در داده بسوزانند و بلوث تالان خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم داد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند این جماعت نمک حرام به گفته یکے از دروازه‌هاے شهر را آتش دادند دلاوربیگ خان و حسین بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیوار دیگر محاذی دروازه برآوردند درهمین روزها سعید خان که از تعینات کشمیر بود در کنار آب چناب منزل داشته این خبر را شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار آب راوی رسید باهل قلعه خبر فرستاد که به قصد دولتخواهی آمده ام مرا بدرون قلعه در آرید مردم قلعه شب کسی فرستاده وا و را با چندے که همراه داشت بدرون در می آوردند بعد از نه روز که قلعه در محاصره بود و خبر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و تابعان او میرسید بی پا شده بخاطر میگذرانند که روبروے لشکر فیروزی اثر باید رفت چون لاهور از سوادهاے اعظم هندوستان ست در عرض شش هفت روز کثرت عظیمی دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند و بقصد آنکه بر فوج پیش شبخون آورند از حوالی شهر برمی خیزند در سراے قاضی علی شب پنجشنبه شانزدهم بمن این خبر رسید هم در شب با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم صباح آن به سلطانپور رسیده شد تا نیم روز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق درهمین وقت و ساعت بمیان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله دست میدهد معزالملک تشت بریانے آورده بود و میخواستم که از روے رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسید به مجرد شنیدن با آنکه طبیعت مائل بخوردن بریانے بود یک لقمه براے شگون خورده سوار شدم و مقید برسیدن مردم و کمی افواج قاهره نه گشته به شتاب هرچه تمامتر متوجه گشتم چلته خاصه خود را هرچند طلبیدم حاضر نه ساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیرے حاضر نبود خود را به لطف ایزدی سپرده بے ملاحظه روانه شدم در اول سواری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچ کس را خبر هم نبود که امروز جنگ خواهد شد مجملاً تا بسرپل

ع قبل بقاف محموحده بمعنی محاصره کردن که از دروازه چیزے بدرون نرود ۱۲ امیر علی

گوبندوال رسیدن چہار پانصد سوار از نیک و بد جمع شده باشند * در دقیقه که از پل مذکور میگذشتم خبر فتح رسید اول کسی که این مژده رسانید شمسی توشکچی بود بدین خوشخبری خوش خبرخان خطاب یافت و میرجمال الدین حسین را که پیش ازین بجهت نصیحت خسرو فرستاده بودم درهمین وقت رسیده از کثرت و شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم میشد با آنکه خبر فتح متواتر رسیده این سید ساده لوح بهیچ وجه باور نمی کند و تعجب می نماید که آن نوع لشکرے که من دیده ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قلت و بے استعدادی اند شکست میخورند وقتیکه سنگهاسن خسرو را با دو خواجه سراے او آوردند میر قبول انمعنی نمود از اسپ فرود آمده سر بر پاے من نهاد و انواع خضوع و خشوع بتقدیم رسانید و گفت که اقبال بالائه و بلند تر ازین نمی باشد شیخ فرید درین سردارے مخلصانه و فدائیانه پیش آمد سادات بارهیه را که از شجاعان زمان خود اند و در هر معرکه که بوده اند کار از ایشان شده هراول ساخته بود سیف خان ولد سید محمود خان بارهیه سردار قوم بنفس خود ترددات مردانه نموده هفده زخم برداشت و سید جلال هم از برادران این طائفه تیرے بر شقیقه خورد و بعد از چند روز در گذشت در اثناے که سادات بارهیه که از پنجاه از شصتی بیش نمودند زخم و ضرب هزار هزار سوار و پانصد پانصد سوار بدخشی برداشته پاره پاره شده بودند سید کمال که با برادران خود به کمک هراول تعیین شده بود از یک کناره در آمده زد و خوردے کردند که فوق تهوّر و مردے بود و بعد از آنکه مردم بر انگار بادشاه سلامت گفته تاختند اهل بغی و فساد بشنیدن این کلمه بیدست و پا شده هر یک بگوشه متفرق شدند قریب به چهار صد نفر از ایماقات در میدان پایمال قهر و غلبه لشکر فیروزی اثر گردیدند صندوق جواهر خسرو و نفایسے که همیشه با خود میداشت بدست افتاد *

که دانست کین کودک خردسال

شود با بزرگان چنین بدسگال

بسوزاند اورنگ خورشید را

با دل قدح دردی آرد به پیش

آشنا کند تخت جمشید را

که از دشکوه من و شرم خویش

مراهم مردم کوتاه بین در آگره آباد بسیار دلالت به مخالفت پدر میکردند غایتاً این سخن اصلاً معقول و مقبول من نمی گشت و میدانستم دولتیکه بناے آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداری خواهد نمود بگنگاش ناقص عقلان از جا نرفتم و به مقتضاے عقل و دانش کار فرموده بملازمت پدر و مرشد و قبله و خداے مجازی خود رسیدم و به برکت این نیت درست رسید انچه به من رسید * در شب همان روزے که خسرو گریخت راجه باسو را که زمیندار معتبر کوهستان لاهور است رخصت نمودم که بآن حدود رفته هر جا که خبرے و اثرے از و بشنود بدست آوردن او انچه امکان سعی باشد بتقدیم رساند و مهابت خان و میرزا علی اکبر شاهی را با لشکر انبوه تعیین نمودم و مقرر چنان شد که بهر طرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نماید و من هم بخود قرار دادم که اگر خسرو به کابل رود من سر

در پے او نہادہ تا او را بدست نیارم برنہ گردم و اگر در کابل توقف نہ کردہ بہ بدخشان درآمد و درود مہابت خان را در کابل گذاشتہ خود بخیریت و دولت معاودت نمایم و منشا رنہ رفتن بدخشان آن بود کہ آن بے سعادت البتہ باوزبکان درخواہد خورد و آن خفت باین دولت لاحق میگردد۔ درروزیکہ افواج قاہرہ بتعاقب خسرو تعین یافتند پانزدہ ہزار روپیہ بہ مہابت خان و بیست ہزار روپیہ دیگر باحدیان مرحمت شد و دہ ہزار روپیہ دیگر ہمراہ فوج مذکور نمودہ شد کہ در راہ بہر کس باید داد بہ بہند شنبہ بیست و ہشتم اردوے ظفر قرین در منزل جے پال کہ در ہفت کروہے لاہور واقع ست نزول اجلال دست داد درہمین روز خسرو با معدودے چند بہ کنار دریاے چناب میرسد خلاصہ سخن آنکہ بعد از شکست راہہاے مردمی کہ ہمراہ او از معرکہ جنگ برآمدہ بودند مختلف گشت افغانان و اہل ہند کہ اکثر قدیمان او بودند میخواستند کہ بہ ہندوستان رو بہ بازگردد و مصدر بغی و فساد ہا شود و حسین بیگ کہ اہل و عیال و مردم و خزانہ او بر سمت کابل واقع بودند او را دلالت بر رفتن کابل می نمود آخر الامر چون بہ کنگایش حسین بیگ عمل نمود بیک قلم مردم ہندوستان و افغان از وجدائی اختیار نمودند بعد از رسیدن بدریاے چناب ارادہ میکند کہ از گذر شاہ پور کہ از گذرہاے معین ست عبور نماید کشتی بہم نمیرسد بگذر سودھرہ روانہ میشود در گذر مذکور مردم او یک کشتی بے ملاح و کشتی دیگر پر از ہیمہ و کاہ بدست در می آورند۔ پیش از شکست خسرو بہ جمیع جاگیرداران و راہداران و گذربانان صوبہ پنجاب حکم صادر گشتہ بود کہ این قسم قضیہ رویدادہ خبردار و ہوشیار باشند بنابرین تاکیدات گذرہاے آبہا در بند بود حسین بیگ خواست کہ ملاحان کشتی ہیمہ و کاہ را بان کشتی بے ملاح آوردہ خسرو را بگذرانند درین اثنا کیلن داماد کمال چودھری سودھرہ میرسد و می بیند کہ جماعتے درین شب در مقام گذشتن از آب اند بملاحان فریاد میکند کہ حکم جہانگیر بادشاہیست کہ در شب مردم از آب نادانستہ میگذشتہ باشند ہوشیار باشید از شور و غوغاے اینہا مردمے کہ دران نواحی بودند جمع میشوند و داماد کمال چوبے راکہ کشتی بدان میرانند و بزبان ہند آنرا بلی گویند از دست ملاحان کشیدہ کشتی را سرگردان میسازد ہرچند زرہا دادند قبول نکردند کہ از ملاحان کسے متصدی گذرانیدن آنہا شود ہیچکس قبول نہ نمود بہ ابو القاسم تمکین کہ در گجرات حوالی چناب بود خبر رسید کہ جمعی درین شب میخواہند کہ از آب چناب عبور نمایند او چون برین معنی مطلع بود ہم در شب با فرزندان و جمعیت سوار شدہ خود را بہ کنار گذر مذکور رسانید صحبت بجاے رسید کہ حسین بیگ ملاحان را بہ تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال نیز بہ تیر اندازی در آمد تا چہار کردہ کشتی بطور خود بمیان رو بہ آب میرفت تا آنکہ آخر شب در ریگ نشست و ہرچند خواستند کہ کشتی را از ریگ جدا سازند میسر نہ گشت درین اثنا صبح صادق دمیدن گرفت ابو القاسم و خواجہ خضر خان کہ باہتمام ہلال خان درین روے آب جمعیت کردہ بودند کنار غربی آب مستحکم ساختند

و جانب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند هلال خان را قبل از وقوع این حادثه بسزاولی لشکرے که به سرداری سعید خان
به کشمیر تعین یافته بود فرستاده بودم بحسب اتفاق در همین شب بدین نواحی میرسد بسیار بوقت رسیده بود و اهتمام او در آوردن
ابوالقاسم خان نمکین و جماعت خواجه خضر خان و بدست آوردن خسرو بسیار دخل داشت ٭ صبح روز یکشنبه بست و نهم ماه مذکور مردم
بر فیل و کشتی سوار شده خسرو را بدست در آوردند و روز دوشنبه سلخ در باغ میرزا کامران خبر گرفتاری او بمن رسید همان ساعت بامیرالامرا
فرمودم که به گجرات رفته خسرو را به ملازمت آورد ٭ در کنگاش امور سلطنت و ملک داری اکثر آنست که براے و فهمیدگی خود عمل مینمایم
از کنگاش هاے دیگر کنگاش خود معتبر میدانم اول آنکه بخلاف صلاح و صوابدید جمیع بندگان مخلص از اله آباد ملازمت پدر بزرگوار
اختیار نموده دولت خدمت ایشان را دریافتم و صلاح دین و دنیاے من درین بود و بهمان کنگاش بادشاه شدم دوم تعاقب
خسرو که به هیچ چیز از تعین ساختن ساعت وغیره مقید نه شدم تا او را بدست در نیاوردم آرام نه گرفتم از غرائب امورست که بعد از
توجه از حکیم علی که داناے فن ریاضی ست پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است بعرض رسانید که بجهت حصول این مطلب
اگر خواهند ساعتے اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتے که بدولت سوار شده اند نتوان یافت ٭ در روز پنجشنبه سوم محرم
سنه هزار و پانزده در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته و زنجیر در پا از طرف چپ برسم و توره چنگیز خانی بنظر من در آوردند حسین بیگ
را بر دست راست او و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند خسرو در میان این هر دو ایستاده می لرزید و می گریست
حسین بیگ به گمان آنکه شاید او را نفعی کند سخن پریشان گفتن آغاز نمود چون غرض او معلوم گشت او را بحرف زدن نه گذاشته خسرو را
مسلسل سپردم و این دو مفتری را فرمودم که در پوست گاو و خر کشیده بر دراز گوش واژگونه سوار کرده بر گرد شهر گردانیدند چون پوست
گاو زود تر از پوست خر قبول خشکی نمود حسین بیگ تا چهار پهر زنده مانده به تنگی نفس در گذشت و عبدالرحیم که در پوست خر بود و از
خارج باو رطوبات رسانیدند زنده ماند از روز دوشنبه آخر ذی حجه تا نهم محرم سنه مذکور بواسطه زبونی ساعت در باغ میرزا کامران
توقف واقع شد بهروال را که جنگ در آن مقام دست داده بود به شیخ فرید مرحمت نمودم ٭ و او را بخطاب والاے مرتضی خان
سرفراز گردانیدم ٭ بجهت نظام و انتظام سلطنت از باغ مذکور تا شهر فرمودم که دو رویه چوبها بر پا کرده فتنه انگیزان او یماق و جمعی
را که درین شورش همراهی کرده بودند بر دارها و چوبها آویخته هر کدام را به سیاستے غیر مکرر به سزا و جزا رسانیدند و زمیندارانے که
درین خدمت لوازم دولتخواهی بجا آورده بودند ریاست و چودهرائی میانه دریاے چناب و بهت فرموده زمینها بطریق مدد معاش
بهریک مرحمت نمودم از جمله اموال حسین بیگ که بعد ازین هر جا اسم او مذکور خواهد شد از خانه میر محمد باقی قریب هفت لک روپیه

ظاهر شد سوای آنچه به محل دیگر سپرده و خود همراه داشته وقتیکه به همراهی میرزا شاهرخ بدین درگاه آمده بود یک اسپ داشت
رفته رفته کارش بدین درجه رسید که صاحب خزینه و دفینه گردیده امثال این اراده ها در خاطرش جا کرد در اثنای راه که معامله خسرو
هنوز در مشیت حق بود چون میان ولایت و دار الخلافت آگره که منبع فتنه و فساد ست از سرداری صاحب وجود خالی بود
به دغدغه آنکه مبادا معامله خسرو بطول انجامد فرمودم که فرزند پرویز بعضے از سرداران را بر سر راه گذاشته خود با آصف خان و جمعے که
بدو نسبت خدمت نزدیک داشته باشند متوجه آگره گردند و حفظ و حراست آنجا و در اعهده اهتمام خود مقرر شناسند به برکت
عنایت الٰهی پیش ازانکه پرویز به آگره رسد مهم خسرو بر وجه دلخواه دوستان و مخلصان تمشیت پذیرفت بنا برین فرمودم که فرزند
مذکور روانه ملازمت گردد چهارشنبه نهم محرم به مبارکی به قلعه لاهور در آمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت بدار الخلافت
آگره درین ایام که فی الجمله خللے در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقع ست به صلاح دولت اقرب خواهد بود این کنگاش پسند خاطر
من نیفتاد چه از عرائض شاه بیگ خان حاکم قندهار بعضے مقدمات معروض افتاده بود دلالت بران میکرد که امرای سرحد قزلباشیه
بنا بر افساد چندے از بقایای لشکر میرزایان آنجا که همیشه محرک سلسله خصومت و نزاع اند و ترغیب ناصحات در گرفتن قندهاریان
طائفه مینویسند حرکتے خواهند نمود بخاطر رسید که مبادا استقرار شدن حضرت عرش آشیانے و مخالفت بے هنگام خسرو داعیه آنها را تیز
ساخته بر سر قندهار یورش نمایند بحسب اتفاق آنچه بخاطر آفتاب اشراق پرتو انداخته بود از قوة بفعل آمد ٭ حاکم هرات و ملک
سیستان و جاگیرداران این نواحی به کمک و مدد حسین خان حاکم هرات بر سر قندهار متوجه گشتند شاباش بر همت و مردانگی شاه بیگ خان
که مردانه پا قایم کرده قلعه را مضبوط و مستحکم ساخت و خود بر بالای ارک سیوم از قلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان علانیه مجلس او را
میدیدند و در مدت محاصره میان نه بسته سر و پا برهنه مجلس عیش و عشرت ترتیب میداد و هیچ روزے نبود که فوجے در برابر لشکر غنیم
از قلعه بیرون نمیفرستاد و کوششهای مردانه بتقدیم نمیرسانید تا در قلعه بود چنین بود لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند
چون این خبر در لاهور رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب و اصلح بوده ٭ در حال فوج کلانے به سرداری میرزا غازی و همراهی
جمعے از منصب داران و بنده های درگاه مثل قرا بیگ که بخطاب قراخانی و تخته بیگ که بخطاب سردار خانی سرفراز گردیده بودند معین گشتند
میرزا غازی را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و نقاره عنایت کردم میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان که بادشاه ملک
ٹهٹه بود و به سعی عبد الرحیم خانخانان سپه سالار در عهد حضرت عرش آشیانے آن دیار مفتوح و ملک ٹهٹه در جاگیر او که منصب پنجهزاری
ذات و سوار مقرر گشته بود تفویض یافت و بعد از فوت او میرزا غازی پسرش به منصب و خدمت پدر سرفراز بود آبا و اجداد اینها از امرای

سلطان

سلطان حسین میرزا باقرا والی خراسان بودند و در اصل از سلسلهٔ امراے صاحبقرانی اند خواجه عاقل بخدمت بخشی گری این لشکر مقرر گشت چهل
و سه هزار روپیه مدد خرچ گویان بقرا خان و پانزده هزار روپیه به نقدی بیگ و قلیچ بیگ که از همراهان میرزا غازی بودند مرحمت شد بجهت
رفع این خدشه و اراده سیر کابل توقف لاهور را انجوذ قرار دادم در همین روز ها منصب حکیم فتح الله از اصل و اضافه بهزاری ذات و
سی صد سوار مقرر گشت چون از شیخ حسین جامی خوابهاے نزدیک و قوع به من رسیده بود * بیست لک دام که موازی سی چهل هزار
روپیه بوده باشد بخرج او و خانقاه و درویشانے که با وی باشند مقرر نمودم در بیست و دوم عبد الله خان را نواخته به منصب دو هزار و
پانصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم دو لک روپیه با حدیان فرمودم که بمساعدت بدهند و برور از ماهیانه آنها
وضع نمایند شش هزار روپیه بقاسم بیگ خان خویش شاه بیگ خان و سه هزار روپیه به سید بهادر خان شفقت فرمودم * در گوبندوال
که بر کنار دریاے بیاه واقع ست هندوئے بود ارجن نام در لباس پیرے و شیخی چنانچه بسیارے از ساده لوحان هنود بلکه نادانان و
سفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیرے و ولایت را بلند آوازه گردانیده بود و او را گرو میگفتند و از اطراف و جوانب
گولان و گول پرستان بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار میکردند از سه چهار پشت او این دوکان را گرم میداشتند مدتها بخاطر
میگذشت که این دوکان باطل را بر طرف باید ساخت یا او را در جرگه اهل اسلام در باید آورد تا آنکه درین ایام خسرو ازان راه عبور
نمود این مردک مجهول اراده کرد که ملازمت او را دریابد در منزلے که جا و مقام او بود خسرو را نزد دل افتاد آمده او را دید و بعضے مقدمات
فرا یافته باو رسانید و بر پیشانی او انگشتے از زعفران که به اصطلاح هندوان قشقه گویند کشید و آنرا شگون میداشتند چون این مقدمه
بمسامع جاه و جلال میرسد و بطلان او را بوجه اکمل میدانستم امر کردم که او را حاضر ساختند و مساکن و منازل و فرزندان او را بمرتضی خان
عنایت نمودم و اسباب و اموال او را بقید ضبط در آورده فرمودم که او را به سیاست و بیاسا رسانند دو کس دیگر را که راجو و انبا نام
داشتند در ظل حمایت دولت خان خواجه سرا به ظلم و تعدی زندگانی میکردند و درین چند روز که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندازیها
و بے اندامیها نموده بودند فرمودم که راجو را بدار کشیده از انبا که بزرداری مشهور بود جریمه گرفتند مجملا یک لک و پانزده هزار روپیه از و
بوصول رسید آن مبلغ را فرمودم که به غلور خانه ها و مصارف خیرات صرف نمایند سعد الله خان پسر سعید خان به منصب دو هزاری
ذات و هزار سوار افتخار یافت * پرویز از غایت اشتیاق بملازمت و خدمت من مسافتهاے دور و دراز در ایام برسات که باران
دست از تقاطر باز نمی داشت باندک مدتے طے نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو پهر و سه گهڑی روز سعادت ملازمت
دریافت از غایت مهربانی و شفقت او را در کنار عطوفت گرفته پیشانی او را بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد بجو د قرار داده بودم

که تا او را بدست نیاورم در هیچ جا توقف نکنم و احتمال داشت که بجانب هندوستان روی بازگردد درین حالت خالی گذاشتن دار الخلافت
آگره که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سراپردگیان محل مقدس و مدفن گنجهای عالم بود از صلاح ملک داری دور می نمود
بنابرین از آگره در حالت توجه بتعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت تو این نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت بروی
تو آورد و ما به تعاقب او ایلغار نمودیم مهمات رانا را به مقتضای وقت و صلاح دولت یک نوع صورتی داده خود را بزودی به آگره
برسان که پای تخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون ست بتو سپردیم و ترا به خدای حی قادر پیش از آنکه این حکم به پرویز برسد رانا در مقام
عجز در آمده کس نزد آصف خان فرستاده بود که چون از کرده های خود خجالت و شرمندگی تمام دارم امید دارم که شفیع من شده نوعی
کنی که شاهزاده بفرستادن باگهه که از فرزندان من ست راضی گردند پرویز بدین معنی رضا نداده میگفت که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را
بفرستد درین وقت خبر فتنه انگیزی خسرو میرسد بنابر ملاحظه وقت آصف خان و دیگر دولتخواهان بآمدن باگهه راضی گشته در نواحی
منڈل گڈھ سعادت خدمت شاهزاده درمی یابد پرویز راجه جگناتهه و اکثر امرای تعیناتی آن لشکر را گذاشته خود با آصف خان و چندی
از نزدیکان و اهل خدمت روانه آگره میگردند و باگهه را به همراهی روانه درگاه والا جاه میگردانند چون بحوالی آگره میرسد خبر فتح و گرفتاری
خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام بنماید حکم بدو میرسد که چون خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع ست خود را بزودی بما برسان
تا آنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت ۞ آفتاب گیر که از علامات سلاطین ست باو مرحمت فرمودم و منصب ده هزاری باو عنایت
فرمودم و به دیوانیان حکم کردم که جاگیر تنخواه دهند میرزا علی بیگ را درهمین روزها به حکومت کشمیر فرستادم ده هزار روپیه بقاضی عزت الله
حواله شد که به فقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید احمد بیگ خان به منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار از اصل
و اضافه سرفراز گردید درهمین ایام مقرب خان که به آوردن فرزندان دانیال مقرر گشته بود بعد از شش ماه و بیست و دو روز از برهانپور
برگشته دولت ملازمت دریافت و وقایع آنجا را به تفصیل معروض داشت سیف خان به منصب دو هزاری ذات و هزار سوار افتخار
یافت شیخ عبد الوهاب از سادات بخاری که در زمان حضرت عرش آشیانی حاکم دهلی بود بنابر بعضی قبایح که از مردم او صادر گردید
از آن خدمت تغیر گردیده داخل ایمه و ارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه خواه در محال خالصه و خواه جاگیرداران حکم فرمودم که
علوفه خانها ترتیب داده بجهت فقرا فراخور گنجایش آن محل طعام درویشانه طبخ می نموده باشند تا مجاور و مسافران بتفیض رسند ابه خان
کشمیری که از نژاد حکام کشمیر ست به منصب هزاری ذات و سی صد سوار ممتاز گردید در روز دوشنبه نهم ربیع الآخر شمشیر خاصه به پرویز
مرحمت نمودم و به قطب الدین خان کوکه و امیر الامرا هم شمشیرهای مرصع عنایت شد فرزندان دانیال را که مقرب خان آورده بود

درین روز دیدم که سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند پسران طهمورث و بایسنغر و هوشنگ نام دارند. آن مقدار مرحمت و شفقت نسبت
باین اطفال از من بوقوع آمد که در گمان هیچکس نبود طهمورث را که از همه کلان بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را
به همشیرهای خود سپردم تا بواجبی از احوال آنها خبردار باشند. و خلعت خاصه بجهت راجه مان سنگه به بنگاله فرستاده شد. سی لک دام بمیرزا غازی
انعام فرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب الدین خان کوکه را به منصب هزاری ذات و سی صد سوار سرفراز گردانیده بخطاب کشور خانی ممتاز
کردم چون درین توجه بتعاقب خسرو فرزند خورم را که در آگره بر سر محلها و خزانه گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند
مذکور در ملازمت حضرت مریم مکانی و محلهای روانه ملازمت گردد چون بحوالی لاهور رسیدند روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتی سوار
شده باستقبال والده خود بحوالی دیهی که دهر نام دارد و سعادت ملازمت میسر گشت بعد ادای کورنش و سجده و تسلیم و مراعات
آدابی که از خوردان بکلانان موافق توره چنگیزی و قانون تیموری و ضابطه بابری ست به عبادت تمام و طاعت ملک علام قیام
و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته به قلعه لاهور درآمدم درهفدهم معز الملک را به بخشی گری لشکر رانا
تعین نموده بدان صوب فرستادم چون خبر مخالفت رای رای سنگه و دلیپ پسر او در حوالی ناگور و آن حدود رسیده بود فرمودم
که راجه جگناتهه با جمعی از بندهای درگاه و معز الملک ایلغار نموده دفع فتنه و فساد آنها نمایند سردار خان را که بجای شاه بیگ خان
به حکومت قندهار مقرر گشته بود به منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه باو عنایت نمودم
به خضر خان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمد خان که از خانه زادان این دولت ابد پیوند ست سه هزار روپیه مرحمت شد هاشم خان
پسر قاسم خان که از خانه زادان این دولت و لائق تربیت ست به منصب دو هزار و پانصدی ذات دو هزار و پانصد سوار سرفرازی
یافت اسپ خاصه نیز باو عنایت نمودم به هشت نفر از امرای تعینات لشکر دکن خلعتها فرستادم پنجهزار روپیه بانعام نظام شیرازی
قصه خوان مرحمت شد سه هزار روپیه بجهت خرج علوفه خانه کشمیر بوکیل میرزا علی بیگ حاکم آنجا داده شد که به بلده مذکور فرستد. خنجر
مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت به قطب الدین خان بخشیدم + بمن خبر رسید که شیخ ابراهیم بابا افغانی دکان شیخی و مریدی در یکی
پرگنه از پرگنات لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه اوباش و سفهاست جمع کثیری از افغانان وغیره بر دگرد آمده اند فرمودم که او را
حاضر آورده به پرویز سپارند که در قلعه چنار نگاه دارند تا این هنگامه باطل برهم خورد. در روز یکشنبه هفتم جمادی الاول بسیاری از منصب داران
و احدیان برعایت سرفراز گشتند. منصب مهابت خان دو هزاری ذات و سی صد سوار مقرر گشت دلاور خان به دو هزاری ذات
و هزار و چهار صد سوار سرفراز گردید. وزیر الملک به هزار و سی صدی ذات و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیام خان هزاری ذات

و سوار شد شیام سنگھ بهزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار ممتاز گشت، همچنین چهل و دو نفر از منصب داران بزیادتی منصب سرفرازی یافتند در اکثر روزها همین شیوه مرعی و منظور ست لعلی به قیمت بیست و پنجهزار روپیه به پرویز مرحمت نمودم ✤ روز چهارشنبه نهم شهر مذکور مطابق بیست و یکم بهمن بعد از گذشتن سه پهر و چهار گهڑی مجلس وزن شمسی که ابتداء سال سی و هشتم از عمر من بود منعقد گشت بدستوری که بر بست و آیین بود اسباب وزن را با ترازو در خانه حضرت مریم زمانی مرتب و آماده ساختند در ساعت و وقت مقرر بخیریت و مبارکی در ترازو نشسته هر علاقه آنرا یکی از کلان سالان در دست گرفته دعاها کردند. اول مرتبه بطلا وزن شد سه من و ده سیر بوزن هند وستان و بعد ازان به بعضے از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و تکیفات تا دوازده وزن که تفصیل آن بعد ازین مرقوم خواهد گشت در سالے دو مرتبه خود را به طلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و از اقسام حبوبات وغیره وزن میکنیم یکمرتبه در سر سال شمسی دیگر تبه در سر سال قمری و زر این دو وزن را به تحویلداران علیحده می سپارم که به فقرا و ارباب احتیاج رسانند ✤ درهمین روز مبارک قطب الدین خان کوکه که سالها در آرزوے چنین روزے بود بانواع عنایات سرفراز ساخته اول منصب او را پنجهزاری ذات و سوار مقرر داشتیم بعد ازان به خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین مرصع امتیاز بخشیده به صوبه داری و حکومت دار الملک بنگاله و اڑیسه که جاے پنجاه هزار سوار ست مرخص ساختم و از روے عزت بالشکر عظیم روانه آنصوب گشت و دو لک روپیه نیز مدد خرچ گویان مرحمت شد نسبت والده او بمن ازان مقوله است که چون در ایام طفولیت برعایت و تربیت او پرورش یافته ام این مقدار انس که مرا با وست بوالده حقیقی خود ندارم والده قطب الدینخان بجاے والده مهربان منست و خود ش را از برادران و فرزندان حقیقی کمتر دوست نمیدارم از کوکها کسیکه قابلیت کوکگی بمن دارد قطب الدین خان ست و سه لک روپیه به کمکیان قطب الدین خان مرحمت نمودیم ✤ درین روز یک لک و سی هزار روپیه به طریق ساچق بجهت دختر بهاری که نامزد پرویز بود فرستادم و در بست و دوم بازبهادر قلماق که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود به رهنمونی بخت درین تاریخ دولت آستان بوس دریافت خنجر مرصع و بست هزار روپیه باو مرحمت نمودیم و به منصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم یک لک روپیه نقد و جنس به پرویز عنایت شد کیشو داس مارو به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار سرفراز گردید ابوالحسن که دیوان و مدار سرکار برادرم دانیال بود بهمراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلند گردید و در اوایل ماه جمادی الثانی شیخ بایزید که از شیخ زادهاے سیکری بود بفروغ عقل و دانائی و نسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد بخطاب معظم خانی سرفراز گشت و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و در بست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار قطعه لعل و صد

دانه مروارید به پرویز شفقت فرمودم و منصب حکیم مظفر سه هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار روپیه به نتهومل
راجه منجهولی مرحمت نمودم ✤ از سوانحی که تازه روی داد ظاهر شدن کتابت میرزا عزیز کوکه است که به راجه علی خان ضابط خاندیس
نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت دامادی او مخصوص بمن باشد. از فحوای این نوشته
که بخط او بود ظاهر گشت که نفاق جبلی خود را هیچ وقت از دست نداده این شیوه ناپسندیده با والد بزرگوارم نیز مسلوک میداشته
است مجملاً کتابتی در وقتی از اوقات به راجه علی خان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بر بدی و بدپسندی و مقدماتی که هیچ دشمن
نمی نویسد و اسناد به هیچ کس نمی توان کرد چه جای آنکه به مثل حضرت عرش آشیانی بادشاه و صاحب قدردانی که از ابتدای طفولیت
بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش به درجه اعلی چنان رسانیده که در نسبت خود هم سنگ
و همتا نداشت این کتابت را در برهانپور در میان اسباب و اموال راجی علی خان بدست خواجه ابوالحسن می افتد و خواجه آورده
به من گذرانید. از خواندن و دیدن مو بر اعضای من راست شد اگر ملاحظه بعضی تصورات و حقوق شیر دادن مادر او نمی بود گنجایش
داشت که او را بدست خود بیاسا رسانم بهر تقدیری او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که باواز بلند در میان مردم بخواند مظنه آن بود که از دیدن
آن کتابت قالب او از روح پرداخته خواهد گشت از غایت بی آزرمی و خیرگی او بر شتی خواندن گرفت که گویا این نوشته او نیست و بحکم میخواند حاضران
مجلس بهشت آیین از بندهای اکبری و جهانگیری هر کس که نوشته دید و شنید زبان بر طعن و لعن او کشوده ملامتها کردند پرسیده شد که قطع نظر
از نفاقهایی که بدولت من کرده باعتقاد ناقص خود وجه بران ترتیب دادی از والد بزرگوارم که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته
باین دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و اقران خود گشته بودی چه امر روی داده بود که بدشمنان و مخالفان دولت او چنین
مقدمات بایستی نوشت و خود را بجرگه حرامخوران و بی سعادتان جا دادی بلی با فطرت اصلی و جبلت طبعی چه توان کرد هرگاه که
طینت تو بآب نفاق پرورش یافته باشد از و بغیر این امور چه سر خواهد زد آنچه با من کرده بودی از سر آن درگذشته باز بهمان منصبی
که داشتی سرفراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد الحال که این معنی دانسته شد که با خدای مجازی و مربی
خود هم درین مقام بوده ترا بعمل و دینی که داری و داشتی حواله نمودم بعد از ذکر این مقدمات لب از جواب بسته در برابر این نوع
روسیاهی چه گوید حکم به تغییر جاگیر او کردم آنچه ازین ناسپاس بفعل آمده بود اگرچه گنجایش عفو و گذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضی
ملاحظها گذرانیدم ✤ روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز بدختر شاهزاده مراد منعقد گشت در منزل حضرت مریم الزمانی
عقد شد. و جشن طوی در خانه پرویز ترتیب یافته هر کس که دران انجمن حاضر بود بانواع نوازش و تشریفات سرفراز گردیده هزار

روپیه به شریف املی وچندے دیگر از امرا حواله شد که به فقرا و مساکین تصدق نمایند. روز یکشنبه دهم رجب بعزم شکار کرچهاک و ننده از شهر بر آمده باغ رام داس را منزل گزیدم چهار روز در انجا مقام شد. روز چهارشنبه سیزدهم وزن شمسی پرویز بعمل آمده اورا دوازده مرتبه باقسام فلزات و دیگر اجناس بوزن در آوردند هر وزنے دو من و هژده سیر شد. حکم کردم که مجموع را به فقرا قسمت نمایند. درین روز منصب شجاعت خان بهزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل واضافه مقرر گشت. بعد ازانکه میرزا غازی و لشکرے که بهمراهی او متعین بودند روانه گشتند. بخاطر رسید که جماعت دیگر هم از عقب باید فرستاد بهادر خان توربیگی را به منصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعت اویماق پوری را که قریب به سه هزار نفر بودند بسرداری شاه بیگ و محمد امین باو همراه نموده روانه ساختم دو لک روپیه مدد خرج گویان به جماعت مذکور مرحمت شد و یک هزار برقنداز نیز مقرر گشت آصف خان را به محافظت خسرو و ضبط لاهور تعیین نموده گذاشتم امیر الامرا هم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده در شهر ماند عبد الرزاق معمورے که از صوبه برانا طلب شده بود به منصب بخشی گری حضور سرفراز گردید و حکم شد که باتفاق ابو الحسن بلوازم این خدمت قیام و اقدام نماید. انچه ضابطه پدر من بود من هم بهمین ضابطه عمل مینمائیم که در خدمات عمده دو کس را شریک می ساختند نه بواسطه بے اعتمادی بلکه بدین جهت که چون بشریت ست و آدمی از کوفت و بیماری خالی نمی باشد. اگر یکے را تشویشے و یا مانعے روے دهد آن دیگر حاضر بود تا کارها و مهمات بندهاے خدا معطل نماند. هم درین ایام خبر رسید که روز دسهره که از روزهاے مقرر هنود ست عبد الله خان از کالپی که جاگیر او ست ایلغار نموده بولایت بندیله در آمد و ترددات سپاهیانه نموده رام چند پسر مدهکر که مدتے دران جنگل و زمین قلب فتنه انگیزی میکرد دستگیر ساخته به کالپی آورد بواسطه این خدمت پسندیده بعنایت علم و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد. از عرائض صوبه بهار بعرض رسید که جهانگیر قلی خان را به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار ست و قریب به سه چهار هزار سوار و پیاده بیشمار دارد بنابر بعضے مخالفتها دنا دو تنخواهی ها در زمین ناهموار جنگ دست میدهد. و درین معرکه خان مذکور بنفس خود ترددات مردانه بتقدیم میرساند آخر الامر سنگرام بزخم تفنگ نابود گشته بسیارے از مردم او در معرکه افتاده بقیة السیف فرار بر قرار اختیار مینمایند. چون این کار نمایانے بود که از جهانگیر قلی خان بوقوع آمده اورا به منصب چهار هزار و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم مدت سه ماه و شش روز اوقات بمشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور به تفنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد. ازین جمله یک صد و پنجاه و هشت جانور خود به تفنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقع شد. یک مرتبه در کرچهاک که پردگیان حرم سراے عصمت بودند

یک صد و پنجاه و پنج جانور کشته شد. در مرتبه دوم در بند نه یک صد. و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بود توچ کوهی یک صد و هشتاد بز کوهی بیست و نه گورخر و نیلگاو و نه آهو و غیره سی صد و چهل و هشت روز چهارشنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبی از شکار معاودت واقع شد بعد از گذشتن یک پهر و شش گهری از روز مذکور به شهر لاهور در آمدم امر غریبی درین شکار ملاحظه و مشاهده گشت آهوی سیاهی را در حوالی دهه چند اله که منارسی در انجا ساخته شده تفنگ در شکم آهو زدم چون زخمی گشت آوازی ازو ظاهر شد که در غیر مستی این قسم آواز از هیچ آهوی شنیده نشده بود شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که ما یان یاد نداریم بلکه از پدران خود نشنیده ایم که این قسم آوازی در غیر مستی از آهو سر زده باشد چون خالی از غرابتی نبود نوشته شد گوشت بز کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذتر یافتم با آنکه پوست بر آن بغایت بدبوست که به دباغت آن بواز زایل نمی گردد گوشت او مطلقاً بوی ناک نیست یکی از بزهای نر را که از همه کلان تر بود فرمودم که بوزن در آوردند دو من و بست و چهار سیر که بیست و یک من ولایت بوده باشد ظاهر شد همچنین یک توچ کلان را نیز فرمودم که کشیدند دو من و سه سیر اکبری مطابق هفده من ولایت بوزن در آمد از گورخرهای شکاری یکی که بجثه از همه قوی تر بود نه من و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد از شکاریان دهوسنا کان شکار مکرر شنیده ام که در شاخ توچ کوهی بوقت معین کرمی بهم میرسد که از حرکت او خارخاری در وی پیدا میشود که با نوع خود او را به جنگ در می آورد و اگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خود را بر درختی یا به سنگی زده تسکین آن خارخار میدهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جانور نیز ظاهر شد و حال آنکه ماده جنگ نمیکند پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است گوشت گورخر اگرچه حلال است و اکثر مردم بمیل میخورند اما به هیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد ❊

چون بجهت تادیب و تنبیه دلیپ ولد رای رای سنگه و بدرا و قبل ازین فرمان صادر گشته بود درینولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان و عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل و رانا شنکر و معزالملک با جمعی دیگر از منصبداران و بندهای درگاه خبر دلیپ را در نواحی ناگور که از مضافات صوبه اجمیر است میشنوند و بر سر او ایلغار نموده او را در می یابند چون محل گریز نمی یابد ناچار پا قائم ساخته با فواج قاهره به مجادله و مقابله در می آید بعد از اندک زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمع کثیر را به کشتن میدهد و اسباب خود را گرفته بوادی ادبار فرار می نماید ❊

شکسته صلاح و گسسته کمر	نه یارای جنگ و نه پروای سر

قلیچ خان را با وجود پیرها بنا بر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او را برقرار داشته در سرکار کابل جاگیر حکم کردیم ❊ در ماه

ذی قعدہ والدہ قطب الدین خان کوکہ کہ مرا شیر دادہ بجاے والدہ من بود بلکہ از مادر مہربان تر و از خردی باز در کنار تربیت او پرورش یافتہ بودم برحمت ایزدی پیوست پایہ نعش او را بر دوش خود برداشتہ پارہ راہ بردیم چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغیر لباس نہ کردم *

جشن نوروز دوم از جلوس ہمایون

روز چہارشنبہ بیست و دوم ذیقعد سنہ ہزار و پانزدہ بعد از گذشتن سہ و نیم گھڑی حضرت نیر اعظم بخانہ شرف خود تحویل نمودند و دولتخانہ ہمایون را برسم معہودہ آئین بستہ بودند جشن عظیم ترتیب یافت و در ساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد امرا و مقربان را نیز از شمول عنایات سربلند گردانیدم * درہمین روز مبارک از عرائض قندہار بوقف عرض رسید کہ لشکرے کہ بسرکردگی میرزا غازی ولد میرزا جانی بہ کمک شاہ بیگ خان تعیین یافتہ بودند در دوازدہم شہر شوال سنہ مذکور داخل بلدۂ قندہار میشوند و طائفہ قزلباش چون خبر رسیدن عساکر منصورہ را پیش از رسیدن بلدہ مذکور میشنوند سراسیمہ و پریشان و پشیمان تا کنار آب ہلمند کہ پنجاہ و شصت کروہ بودہ باشد عنان باز نمی کشند در ثانی الحال ظاہر شد کہ حاکم فراہ و جمعی از حکام آن نواحی بعد از شنفتن ارتحال حضرت عرش آشیانی بخاطر میگذرانند کہ قندہار درین فترت و آشوب آسان بدست خواہد آمد بے آنکہ از جانب شاہ عباس بآنہا حکم برسد جمعیت نمودہ ملک سیوستان را با خود متفق میسازند و کس نزد حسین خان حاکم ہرات فرستادہ از و کمک طلب می سازند و او ہم جمعے میفرستد بعد از ان باتفاق بر سر قندہار متوجہ میشوند شاہ بیگ خان حاکم آنجا بملاحظہ آنکہ جنگ دو سر دارد اگر عیاذاً باللہ شکستے رو دہد قندہار از تصرف بیرون خواہد رفت قلعگی شدن را بہتر از جنگ دانستہ قرار بر قلعہ داری میدہد و قاصدان سریع السیر بدرگاہ میفرستد بحسب اتفاق درین ایام رایات جلال کہ بہ تعاقب خسرو از دار الخلافت آگرہ حرکت نمودہ بود در لاہور نزول اجلال داشت بمجرد شنیدن این خبر بلا توقف فوج کلانی از امرا و منصب داران بسرداری میرزا غازی فرستادہ شد پیش از انکہ میرزاے مذکور بقندہار رسد این خبر بشاہ میرسد کہ حاکم فراہ با بعضے از جاگیرداران این نواحی قصد ولایت قندہار نمودہ اند این معنی را لائق ندانستہ بہ قدغن حسن بیگ نامی را از مردم روشناس خود میفرستد و فرمانے باسم آنہا صادر میگردد کہ از کنار قلعہ قندہار برخاستہ متوجہ جا و مقام خود شوند کہ بہ سبب محبت و موالات آباے کرام با سلسلہ علیہ جہانگیر بادشاہ قدیم ست آن جماعت پیش از انکہ حسن بیگ برسد و حکم شاہ بایشان رساند تاب مقاومت عساکر منصورہ نیاوردہ مراجعت را غنیمت می شمارند حسن بیگ مذکور آن مردم را ملامت

نموده روانه ملازمت شد. ❊ در لاهور سعادت خدمت دریافت و انهمعنی را اظهار نمود که این جماعت بی عافیت که بر سر قندهار آمده بودند
بغیر از فرموده شاه عباس این حرکت از انها بوقوع آمد مبادا که در خاطر ازین ممر گرانی راه یافته باشد. القصه بعد از رسیدن افواج قاهره
به قندهار حسب الحکم قلعه را به سردار خان می سپارند و شاه بیگ خان با لشکر کمک عازم درگاه میشوند. ❊ در بیست و نهم ذیقعده عبدالله خان
رام چند بندیله را در بند و زنجیر آورده بنظر گذرانید فرمودم زنجیر از پای او برداشته و خلعت پوشانیده به راجه باسو حواله نمودم که ضامن گرفته
او را با جمعی دیگر از خویشان که بهمراهی او گرفتار گشته بودند بگذرانند انچه از کرم و مرحمت در حق او بظهور آمد در خیال او نگذشته بود و در دوم
ذی حجه بفرزند خرم تومان و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده به منصب هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کردم. ❊ درهمین
پیرخان ولد دولتخان لودی را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود به خطاب صلابتخانی سرفراز ساخته منصب او را سه هزاری
ذات دیکهزار و پانصد سوار مشخص شد و علم و نقاره داده مرتبه او بخطاب والای فرزندی از امثال و اقران در گذرانیدم پدران و اعمام
صلابتخان در میان قوم لودی بغایت بزرگ و معتمد بوده اند چنانچه دولت خان سابق که عموی جد صلابتخان بود چون بعد از سکندر ابراهیم
پسرش با امرای پدر بدسلوکی آغاز نهاده باندک تقصیری جمعی را به قتل در می آورد دولتخان از و اندیشه مند شده پسر خرد دلاور خان را
به ملازمت حضرت فردوس مکانی در کابل فرستاد و آنحضرت را دلالت به تسخیر هندوستان نمود چون ایشان نیز این عزیمت در خاطر داشتند
بی توقف متوجه گردیدند و تا نواحی لاهور عنان باز نه کشیدند دولتخان با توابع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم نیکو بندگی
بجا آورد چون مرد کهن سال آراسته ظاهر و پیراسته باطن بود مصدر خدمات و دولتخواهی ها گردید اکثر اوقات او را پدر گفته مخاطب میساختند و
حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امرای جاگیرداران صوبه مذکور را به متابعت او مامور میساختند دلاور خان را همراه گرفته
به کابل مراجعت فرمودند بار دیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولت خان بدولت ملازمت سرفراز گردیده
و در همان روزها وفات یافت دلاور خان بخطاب خانخانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکانی را با ابراهیم دست داد همراه بود
و همچنین در ملازمت حضرت جنت آشیانی هم بلوازم بندگی قیام داشت و در تهانه منگیر بوقت مراجعت آنحضرت از بنگاله با شیر خان
افغان جنگ مردانه نموده در معرکه گرفتار شد هر چند شیر خان تکلیف نوکری کرد قبول نه نمود و گفت که پدران تو همیشه نوکری پدران من
نموده اند درین صورت چه گنجایش داشته باشد که این امر از من بوقوع آید شیر خان برآشفت و فرمود که او را در میان دیوار نهادند
عمر خان جد فرزند صلابت خان که عم زاده دلاور خان باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود بعد از فوت سلیم خان
و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمد خان عمر خان و برادران او از محمد خان متوهم شده به گجرات رفتند و عمر خان آنجا درگذشت و دولتخان

پسرش که جوان شجاع خوش صورت و همه چیز خوش بود همراهی عبدالرحیم ولد بیرم خان را که در دولت حضرت عرش آشیانی بخطاب خانخانانی
سرفراز گردید اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب خوب یافت خانخانان او را بمنزله برادر حقیقی خود میدانست بلکه هزار مرتبه از
برادر بهتر و مهربان تر اکثر فتوحاتے که خانخانان را دست داده به پامردی و مردانگی او بود و چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه
اسیر را مسخر ساختند دانیال را در آن ولایت و سایر ولایاتے که از تصرف حکام دکن برآمده بود گذاشته خود بدار الخلافت آگره مراجعت
فرمودند درین ایام دانیال دولت خان را از خانخانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاه داشته و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنایت
و شفقت تمام باو ظاهر می نمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت دو پسر ازو ماند یکے محمد خان و دیگرے پیر خان محمد خان که برادر کلان بود
بعد از وفات پدر باندک مدتے درگذشت و دانیال نیز بافراط شراب خود را در باخت بعد از جلوس پیر خان را بدرگاه طلب داشتم
چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را بمرتبه که نوشته شد رسانیدم امروز در دولت من ازو صاحب نسبت
تری نیست چنانکه گناهان عظیم که به شفاعت هیچیک از بندهاے درگاه بعفو مقرون نگردد بالتماس او میگذرانم الحق جوان نیک ذات
مردانه لائق رعایت ست و آنچه درباب او بعمل آورده ام بجا واقع شد و به دیگر رعایتها نیز سرفرازے خواهد یافت چون پیش نهاد همت والا
نهمت فتح ولایت ماوراء النهر ست که ملک موروثی آبا و اجداد ماست میخواستم که عرصه هندوستان از خس و خاشاک مفسدان و متمردان
پاکیزه ساخته یکے از فرزندان را درین ملک گذاشته خود با لشکر آراسته جرار و فیلان کوه شکوه برق رفتار و خزانه کلی همراه گرفته باستعداد تمام
متوجه به تسخیر ولایت موروث گردم بنابرین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که درین اثنا از خسرو آن حرکت
ناشایسته بوقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم مهمات پرویز بهمین جهت صورت پسندیده پیدا نه کرد و نظر بر مصلحت وقت
رانا را مهلت داده یکے از پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در لاهور سعادت خدمت دریافت چون خاطر از فساد خسرو جمع
گشت و دفع شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند به اسهل وجوه میسر شد بخاطر رسید که به سیر و شکار کابل را که حکم وطن مالوف
دارد دریافته بعد از آن متوجه هندوستان شویم و ارادهاے خاطر از قوه بفعل آید بنابرین بتاریخ هفتم ذی حجه به ساعت سعید از
قلعه لاهور برآمده باغ دل آمیز را که در آن روے آب راوی ست منزل گزیدم و چهار روز توقف واقع شد روز یکشنبه نوزدهم فرودی
ماه را که روز شرف حضرت نیر اعظم بود درین باغ گذرانیدم و بعضے از بندهاے درگاه به منصب و اضافه منصب سرفرازی یافته برعایتها
و شفقتها سرفرازے یافتند ده هزار روپیه بحسن بیگ فرستاده دارا اے ایران مرحمت شده قلیج خان و میران صدر جهان و میر شریف
آملی را در لاهور گذاشته فرمودم که باتفاق مهماتے که روے دهد بفیصل رسانند روز دوشنبه از باغ مذکور کوچ نموده بوضع هرهر که در

سہ ونیم کروہے شہر واقع ست منزل شد روز سہ شنبہ جہانگیر پور نزدل رایات جلال گشت آن موضع از شکارگاہ ہاے مقرر نست ❊
در حوالی آن منارے بفرمودہ من بر سر قبر آہوئے منسراج نام کہ در جنگ آہوان خانگی وصید آہوان صحرائی بینظیر بود احداث نمودہ اند
دران منار ملا محمد حسین کشمیری کہ سرآمد خوش نویسان زمان بود این نثر را نوشتہ بر سنگے نقش کردہ اند کہ درین فضاے دلکش آہوئے بدام
جہاندار خدا آگاہ نورالدین جہانگیر بادشاہ آمدہ در عرض یکماہ از وحشت صحرائیت برآمدہ سرآمد آہوان خاصہ گشت بنابر ندرت آہوے
مذکور حکم کردم کہ ہیچکس قصد آہوان این صحرا نکند و گوشت آنہا بر ہندو و مسلمان حکم گوشت گاو و گوشت خوک داشتہ باشد و سنگ قبر اورا
بصورت آہو مرتب ساختہ نصب کنند ❊ و بہ سکندر معین کہ جاگیردار پرگنہ مذکور بود فرمودم کہ در جہانگیر پور قلعہ مستحکم بنا نماید پنجشنبہ چہاردہم
در پرگنہ چندالہ منزل شد و از انجا روز شنبہ شانزدہم یک منزل درمیان بہ حافظ آباد در منازلے کہ باہتمام کروڑے آنجا میر قوام الدین
بانجام رسیدہ بود توقف رویداد و بدو کوچ بہ کنار دریاے چناب رسیدہ روز پنجشنبہ بیست و یکم ذی حجہ از پلے کہ بر آب مذکور بستہ بودند
عبور اتفاق افتاد و حوالی پرگنہ گجرات منزل شد ❊ در زمانے کہ حضرت عرش آشیانی متوجہ کشمیر بودند قلعہ دران روے آب احداث
فرمودہ بودند جماعت گوجران را کہ بدان نواحی بدزدی و راہزنی میگذرانیدند بدین قلعہ آوردہ آبادان ساختند و چون مسکن گوجران
شد بدین جہت آنرا گجرات نام نہادہ پرگنہ علیحدہ مقرر ساختند گوجر جماعہ را میگویند کہ کسب و کار کمتری نمایند و اوقات گذرانہا از شیر
و جغرات بیباشد روز جمعہ خواص پور کہ از گجرات پنج کروہ است و آنرا خواص خان غلام شیر خان افغان آبادان ساختہ بود منزل شد و از انجا
دو منزل درمیان کنار دریاے بہت مقام گردید درین شب باد عظیم در وزیدن آمدہ ابر سیاہ فضاے آسمان را فرو گرفت و باران
بہ شدتے شد کہ پیران کہن سال یاد نداشتند آخر شب ژالہ منجر شد و ہر ژالہ برابر تخم مرغی افتاد از طغیان آب و شدت باد و باران
پل شکست من با نزدیکان حریم حرمت بہ کشتی عبور نمودم چون کشتی کم بود فرمودم کہ مردم بہ کشتی نگذرند و پل را از سر نو بہ بندند
بعد از یک ہفتہ کہ پل بستہ شد تمام لشکر بفراغت گذشت ❊ منبع دریاے بہت چشمہ ایست در کشمیر ویرناگ نام و ویرناگ بزبان
ہند مار را میگویند ظاہرا دران مکان مارے بزرگ بودہ است در ایام حیات پدر خود دو مرتبہ بسر این چشمہ رسیدہ ام از شہر
کشمیر تا بدانجا بیست کروہ بودہ باشد مثمن طور حوضی ست تخمیناً بست گز در بیست گز آثار عبادتگاہ ریاضت مندان در حوالی
آن حجرہ ہاے سنگین و غارہاے متعدد و بسیار ست آب این سرچشمہ در نہایت صافی ست با آنکہ عمق آنرا قیاس نمی توان کرد
اگر دانہ خشخاش دران اندازند تا رسیدن بزمین مشخص دیدہ میشود ماہی بسیار دران جلوہ گر است چون شنیدہ بودم کہ این چشمہ
پایاب ندارد بنابرین ریسمانے بہ سنگ بستہ درین چشمہ گفتم کہ انداختند چون گز نمودہ شد ظاہر گردید کہ از قد یکنیم آدم بیشتر نبودہ است

بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه به سنگ بسته باغچه بر اطراف آن ترتیب داده جوے آنرا جدولے ساختند وایوانها
وخانها بر دور چشمه ساخته جائے مرتب گشته که رونده‌هاے ربع مسکون مثل آن کم نشان می دهند چون آب به موضع پمپور که در
دو کروهے شهرست میرسد زیاده میگردد وتمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل میشود معلوم نیست که در هیچ جاے عالم این مقدار
زعفران میشده باشد هر سال بوزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد حاصل زعفران ست در موسم
گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم جمیع گلهاے عالم اول شاخ وبعد ازان برگ وگل برمی آرند
بخلاف گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سر برمیزند گل سوسنے رنگ مشتمل بر چهار برگ شگفته میگردد وچهار
ریشه نارنجی مثل گل معصفر درمیان دارد بدرازی یکبند انگشت زعفران همین ست در زمین شیار[عه] نه کرده آب نا داده درمیان کلوخها
برمی آید بعضے جا یک کروه وبعضے نیم کروه زعفران زار ست از دور بهتر به نظر درمی آید بوقت چیدن از تندی بوئے آن تمام
نزدیکان را درد سر پیدا شد با آنکه کیفیت شراب داشتم وپیاله می خوردم مرا هم درد سر بهم رسید از کشمیریان حیوان صفت که به گل
چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شمایان چیست از ایشان معلوم شد که درد سر را در مدت عمر تعقل نه کرده اند وآب این چشمه
وتریاک که در کشمیر بهت میگویند با دیگر آبها وناله‌ها که از دست راست وچپ داخل گردیده دریا میشود واز میان حقیقی شهر میگذرد وعرضش
در اکثر جاها از انگه اندازے زیاده نخواهد بود واین آب را بواسطه کثافت وناگواری هیچکس نمی خورد تمام مردم کشمیر آب از آبگیری که به شهر
متصل ست وڈل نام دارد میخورند وآب بهت بدین تالاب درآمده از راه باره موله وپکلی ودنتور به پنجاب می رود ودر کشمیر آب رود
خانه وچشمه بسیارست غایتاً بهترین آنها آب دره لارست که در موضع شهاب الدین پور بآب بهت ملحق میگردد ٭ واین موضع از جاهاے
مقرر کشمیر است برکنار دریاے بهت واقع شده قریب صد چنار خوش اندام بر یک قطعه زمین سبز خرم دست بیکدیگر داده چنانچه تمام
این سرزمین را سایه آن چنارهاے فرد گرفته است وسطح زمین تمام سبزه وسبزه است بنوعی که فرش بر بالاے آن انداختن بیدردی
وکم سلیقگی است این ده آبادان کرده سلطان زین العابدین است که پنجاه ودو سال ازروے استقلال حکومت کشمیر نموده بود و
او را بد وشاه کلان میگفتند خوارق عادات ازو بسیار نقل میکنند آثار وعلامات وعمارات او در کشمیر بسیارست ازانجمله درمیان آبگیری که
اولر نام دارد وعرض وطول او از سه کروه بیشتر ست عمارتے ساخته زین لنکا نام سعی بسیار در بناے این عمارت تقدیم رسانیده
چشمه این آبگیر در ته دریاے عمیق ست مرتبه اول به کشتی سنگ بسیارے آورده درجاے که این عمارات ساخته شده ریخته اند هیچگونه نفعی
نکرده آخر چندین هزار کشتی را با سنگ غرق نموده وبه محنت بسیار یک قطعه زمینے را که صد گز در صد گز بوده باشد از آب برآورده صفه بسته

عه شیار بفتحتین مخطوط و بائے تحتانیه آخر راے مهمله لفظ زمین را برائے کاشت کاویدن و درست گردان ۱۲

است و بریک طرف آن از صفه عمارتے باتمام رسانیده عبادتکده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از ان نقش برجاے نمیباشد
اکثر اوقات درکشتی براه آب برین جا و مقام آمده بعبادت ملک علام قیام و اقتدام می نمود میگویند که چندین اربعین درانجا بسر آورده
روزے یکے از ناخلف زادگان به قصد قتل او دران عبادت خانه او را تنها یافته شمشیر کشیده در می آید چون نظر او بر سلطان می افتد
بنابر صلابت پدرے و شکوه صلاح سراسیمه و مضطرب گشته میگردد بعد از لحظه سلطان از عبادت خانه برآمده باهمان پسر در کشتی می نشیند
و روانه شهر میگردد در اثناے راه بآن پسر میگوید که تسبیح خود را در عبادت خانه فراموش کرده ام بزودر فته تسبیح را خواهی آورد
آن پسر به عبادتخانه درآمده پدر را در انجا می بیند آن بے سعادت از روے شرمندگی تمام در پاے پدر افتاده عذر خواهی تقصیر خود
می نماید از و امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند میگویند که علم خلع بدن را نیز خوب ورزیده بود چون از اطوار و اوضاع فرزندان
آثار تعجیل در طلب حکومت و ریاست می فهمد بآنها میگوید که بر من ترک حکومت چه بلکه گذشتن از حیات بسیار آسان ست اما بعد
از من کارے نخواهید ساخت و مدت دولت شمایان بقا نخواهد داشت و باندک زمانے بجزاے عمل زشت و نیت خود خواهید رسید
این سخن گفته ترک خوردن و آشامیدن نمود و یک اربعین بهمین روش گذرانیده چشم خود را آشنا بخواب نکرد و با ارباب سلوک و ریاضت
بعبادت حی قدیر مشغولے نمود روز چهلم ودیعت حیات را باز سپرده بجوار رحمت ایزدی پیوست سه پسر از و ماند آدم خان و حاجی خان
و بهرام خان باهمدیگر در مقام منازعت درآمده هر سه مستاصل شدند و حکومت کشمیر بجماعت چکان که از عوام الناس سپاهیان آن دیار
بودند منتقل شد و در حکومت خود سه کس از حکام آنجا بر سه ضلع آن صفه که زین العابدین در تال او لر ساخته بود جاها ساختند اما هیچ کدام باستحکام
عمارت زین العابدین نیست خزان و بهار کشمیر از دیدنیهاست فصل خزان را دریافتم و آنچه شنیده بودم بهتر ازان بنظر درآمد غایتاً فصل بهار
آن ولایت ندیده ام امید که روزے گردد روز دوشنبه غره محرم از کنار دریاے بهت کوچ فرموده یک روز درمیان به قلعه رهتاس که از
بناهاے شیر خان افغان ست رسیدم ❊ این قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که بآن استحکام جاے خیال نتوان کرد چون این زمین بولایت
کنگهران متصل ست و آنها جمیع متمرد و سرکش اند آن قلعه را خاص بجهت تنبیه و سرکوب آنها بخاطر گذرانیده بود که بسازد چون پاره کار کردند
شیر خان درگذشت و پسر او سلیم خان توفیق اتمام یافت بر سر یکے از دروازه ها خرج قلعه را بر سنگے کنده نصب نموده اند شانزده کرور
و دو لک دام دکسری خرج آن عمارت شده که بحساب هندوستان چهل لک دبیست و پنجهزار روپیه باشد و موافق داد و ستد
ایران یک صد و بیست هزار تومان و مطابق معمول توران یک ارب و بیست و یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه که خانے نامند میشود
روز سه شنبه چهارم ماه چهار کروه و سه پا قطع نموده به پیله منزل واقع شده پیله بزبان کنگهران پشته را گویند و از انجا بده بهکرا فرود آمدم

گهران

وبھکرا بزبان ہمین جماعت بیشہ است مشتمل بر بوٹہ ہاے گل سفید بے بو از بیلہ تا بھکرا تمام راہ در میان رودخانہ آمدم کہ آب روان داشت
وگلہاے کنیر کہ از عالم شگوفہ شفتالو در غایت رنگینی است و شگفتگی دو در زمین ہندوستان این گل ہمیشہ شگفتہ و پربار می باشد در اطراف
این رودخانہ بسیار بود بہ سوار و پیادہ کہ ہمراہ بودند حکم شد کہ دستہا ازین گل بر سر زنند و ہر کس کہ گل بر سر نداشتہ باشد دستار او را
بردارند عجب گلزاری بہم رسید روز پنجشنبہ ششم از شہر گذشتہ بہ سہا منزل شد درین راہ گل پلاس بسیارے شگفتہ بود این گلہم مخصوص
جنگلہاے ہندوستان است بو ندارد اما رنگش نارنجی آتشی است و بیخ آن سیاہ و بوٹہ آن برابر بوٹہ گل سرخ میشود نوعی بہ نظر
در می آید کہ چشم ازان نمی توان برداشت چون ہوا در غایت لطافت بود و پردہ ابر حجاب نور و ضیا حضرت نیر اعظم گشتہ بارش آہستہ
ترشح می نمود بہ خوردن شراب رغبت نمودم مجملاً در غایت شگفتگی و خوش حالی این راہ طے شد این محل را ہتیا بآن تقریب میگویند
کہ آبادان کردہ گنگھری است ہاتھی نام و این ملک را از مارکلہ تا ہتیا پوٹھوار میگویند و درین حدود زاغ کم می باشند از رہتاس
تا ہتیا جا و مقام بھوکیالان است کہ بگکھران خویش و ہم جد اند روز جمعہ ہفتم کوچ نمودہ چون چہار کروہ و سہ پا طے شد بمنزل پکہ
فرود آمدم پکہ بدان سبب میگویند کہ سراے نخشت پختہ دارد و بزبان اہل ہند پکہ پختہ را میگویند عجب پرگرد و خاک منزلی بود آرابہا
بواسطہ ناخوشی راہ بہ مشقت تمام بہ منزل رسیدند درہمین جا زیواج از کابل آوردہ بودند اکثر ضایع شدہ بود در روز شنبہ ہشتم کوچ
نمودہ بعد از قطع چہار و نیم کروہ بہ موضع گور منزل شد گور بزبان کہکران جر و شکستگی را می گویند این ولایت بسیار کم درخت است
روز یکشنبہ نہم از راول پنڈی گذشتہ محل نزول گشت این موضع را راول نام ہندوے آباد ساختہ است و پنڈی بہمین زبان دہ را میگویند
قریب باین منزل در میان درہ رود آبے جاری بود در پیش آن حوضے کہ آب رود آمدہ دران حوض جمع میگشت چون سر منزل
ند کور خالی از صفائی نبود زمانے آنجا فرود آمدہ از گکھران پرسیدم کہ عمق این آب چہ مقدار باشد جواب مشخص نہ گفتند و اظہار کردند
کہ از پدران خود شنیدہ ایم کہ درین آب نہنگ می باشد و جانوران کہ بآب در می رفتند زخمی و مجروح بر می آمدند بدین جہت کسی
جرأت در آمدن درین آب نمی کرد فرمودم کہ گوسفندے را در انجا انداختند تمام حوض را شنا کردہ بیرون آمد بعد ازان فراشے
را نیز فرمودم کہ در آید او ہم بہمین دستور سالم بر آمد ظاہر شد کہ آنچہ گکھران میگفتند اصلی نداشتہ عرض این آب یک تیر انداز
بودہ باشد دوشنبہ دہم موضع خرپزہ منزل گردید گنبدے درزمان سابق گکھران ساختہ اند در انجا از مترددین باج میگرفتہ اند
چون اندام آن گنبد بخرپزہ مشابہتے دارد باین اسم اشتہار یافتہ سہ شنبہ یازدہم بہ کالا پانی فرود آمدم کہ بزبان ہندی مراد آب سیاہ
است درین منزل کوتلے است مارکلہ نام بہ لفظ ہندی مار زدن را و کلہ قافلہ را می گویند یعنی محل زدن قافلہ حد ولایت گکھران

تا اینجاست عجب حیوان صفت جماعتی اند دایم بایکدیگر در مقام منازعت و مجادله اند هرچند خواستم که رفع این نزاع بشود فائده نکرد ✤

جان جاہل به سختی ارزانی

روز چهارشنبه دوازدهم منزل باباحسن ابدال شد بر شرق رویه این مقام بیک کروه فاصله آبشاری ست که آبش بغایت تند میریزد و در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست در راه کشمیر دو سه جا ازین قسم آبشارهاست در میان آبگیری که منبع این آب ست راجه مان سنگه عمارت مختصرے ساخته است ماهیان که بدرازی نیم گز و ربع گز بوده باشد درین آبگیر بسیار ست سه روز درین مقام دلکش توقف افتاد با نزدیکان شراب خورده شد و به شکار ماهی توجه نمودم تا حال سفره دام که از دامهاے مقرر ست و بزبان هندی بهنور جال میگویند نه انداخته بودم انداختن آن خالی از اشکالے نیست بدست خود این دام را انداخته ده دوازده ماهی گرفتم و مروارید در بینی آنها کشیده بآب سر دادم از مورخان و موطنان آنجا احوال باباحسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نه گفت جائیکه بمقام مذکور مشهور ست چشمه ایست از دامن کوهچه برمی آید در غایت صافی و حلاوت و لطافت چنانچه این بیت امیر خسرو را شاهدی ست 5

در ته آبش ز صفا ریگ خرد		کور تواند بدل شب شمرد	

خواجه شمس الدین محمد خانی که مدتے به شغل وزارت والد بزرگوارم مشغولی داشت صفه بسته و حوضے در میان آن ترتیب داده که آب چشمه آنجا در می آید و از آنجا بزراعت و باغات صرف میشود و برکنار این صفه گنبدے بجهت مدفن خود ساخته بود بحسب اتفاق آنجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم همام را که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب و محرمیت تمام داشتند حسب الحکم آنحضرت در آن گنبد نهاده اند در پانزدهم امردهی منزل شد عجیب سبزه زاریکدستے که اصلا بلندی و پستی نداشت به نظر در آمد درین موضع و حوالی آن هفت هشت هزار خانه کهر و دله راگ متوطن اند و انواع فساد و تعدی و راهزنی ازین جماعت بوقوع می آید حکم فرمودم که سرکار این حدود و اٹک بظفرخان پسر زین خان کوکه تعلق داشته باشد و تا زمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دله راکان را کوچانیده بجانب لاهور روانه سازد و کلان تران کهتران را بدست در آورده مقید و محبوس نگاه دارد روز دوشنبه هفدهم کوچ شده دیک منزل در میان نزدیک به قلعه اٹک برکنار دریاے نیلاب محل نزول رایات جلال گشت درین منزل مهابت خان بمنصب دو هزار و پانصدی سرفرازی یافت قلعه مذکور از بناهاے حضرت عرش آشیانی ست که به سعی و اهتمام خواجه شمس الدین خوافی باتمام رسیده مستحکم قلعه است درین روزها آب نیلاب از طغیان فرو د آمده بود چنانچه بهژده کشتی پل بسته شد و مردم به سهولت و آسانی گذشتند امیرالامرا را بواسطه ضعف بدن و بیماری در اٹک گذاشتم و به بخشیان حکم شد که چون ولایت

کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوای نزدیکان و مقربان دیگری را از آب نه گذرانند و اردو تا معاودت رایات جلال در اتک
بوده باشد روز چهارشنبه نوزدهم با شاهزادها و چندی از خاصان بر جاله سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته به کنار
دریای کامه فرود آمدم دریای کامه آبیست که از پیش قصبه جلال آباد میگذرد جاله جائی ست که از بانس و خس ترتیب داده
در ته آن شکمهای پر باد کرده می بندند و درین ولایت آنرا شال میگویند و در یاها و آبها که سنگها در میان دارد از کشتی ایمن تر است
دوازده هزار روپیه بمیر شریف آملی و جمعیکه در لاهور بخدمات تعین بودند داده شد که بفقرا تقسیم نمایند به عبد الرزاق معموری و
بهاری داس بخشی احدیان حکم شد که سرانجام جمعی که بهمراهی ظفر خان تعین شده اند نموده آنها را روانه سازند و از انجا
یک منزل در میان بسرای باره در ان طرف آب کامه قلعه ایست که زین خان کوکه در وقتیکه
به استیصال افغانان یوسف زئی تعین بوده احداث نموده نوشهر موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار روپیه خرج آن شده
می گویند که حضرت جنت آشیانی درین زمین شکار گرگ می نموده اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من هم در ملازمت
پدر خود دو سه مرتبه تماشای این شکار کرده ام روز پنجشنبه بیست و پنجم به سرای دولت آباد فرود آمدم احمد بیگ کابلی جاگیر دار
پرشاور با ملکان یوسف زئی و غوریه خیل آمده ملازمت نمودند چون خدمت احمد بیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذبور را از و تغیر نموده
بشیر خان افغان عنایت کردم چهارشنبه بیست و ششم در باغ سردار خان که در حوالی پرشاور ساخته منزل شد گورکهتری را که معبد
متقرر جوگیان است درین نواحی واقع بود سیر نمودم به گمان آنکه شاید فقیری بنظر در آید که از صحبت او فیضی توان یافت آن خود حکم
عنقا و کیمیا داشت یک گله به بکی بهمعرفت بنظر در آمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی خاطر چیزی حاصل نه شد روز پنجشنبه بیست و هفتم
به منزل جم رود روز جمعه بیست و هشتم بکوتل خیبر بر آمده در علی مسجد منزل شد و شنبه بیست و نهم از کوتل پیچ پیچ گذشته بغریب خانه
فرود آمدم درین منزل ابو القاسم نمکین جاگیر دار جلال آباد زرد آلوئی آورد که در خوبی کم از زرد آلوی خوب کشمیر نبود درین منزل
دکه کیلاس که والد بزرگوارم آن را شاه الو نام نهاده اند از کابل آوردند چون میل بسیار بخوردن آن داشتم با آنکه به مدعا
نه رسیده بود در گزک شراب به رغبت تمام خورده شد سه شنبه دوم صفر ظاهر بیساول که بر کنار دریا واقع بود منزل شد
آن طرف دریا کوهیست که اصلا درخت و سبزه ندارد و ازین جهت این کوه را کوه بی دولت می نامند از پدر خود شنیدم
که امثال این کوه ها معدن طلا می باشد در کوه آله بوغان در وقتیکه والد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم چند آهوی
سرخه شکار شد چون خدمات مالی و ملکی خود را بامیر الامرا فرموده بودم و بیماری او امتداد تمام پیدا کرد و نسیان بر طبیعت او

پیدا

بنوعی غالب گشت که انچه در ساعت مقرر ند کو رمیگشت در ساعت دیگر بیاد او نمی ماند و روز بروز این نسیان در زیادتی بود بنابران روز چهارشنبه سوم صفر خدمت وزارت را با آصف خان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کردم از اتفاقات حسنه قبل ازین به بیست و هشت سال درهمین منزل والد بزرگوارم او را به منصب میر بخشی سرفراز ساخته بودند لعلی که برادر او ابوالقاسم به چهل هزار روپیه خریداری نموده فرستاده بود آن لعل را بجهت تسلیم وزارت پیشکش نمود خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشی گری و تور وغیره داشت بهمراهی خود التماس نمود جلال آباد را از ابوالقاسم تمکین تغیر نموده بعرب خان مرحمت فرمودم در میسان رود خانه سنگ سفیدی واقع بود فرمودم که آنرا بصورت فیلی ترتیب داده بر سینه آن فیل این مصرع را که مطابق تاریخ هجری بود نقش کردند ع

سنگ سفید فیل جهانگیر پادشاه

درهمین روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد مقدمات غیر مکرر ازین حرامزاده مفسد بعرض اشرف رسیده بود ازانجمله بوی زن مسلمانی را بخانه خود نگاه داشته بملاحظه آنکه مبادا این مقدمه شهرت کند مادر و پدر او را کشته در خانه خود گور کرده است فرمودم که او را در بند نگاه دارند تا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان او را بریده در زندان ابدی بوده با سگبانان و حلال خوران طعام میخورده باشد چهارشنبه بسر خاب منزل شد ازانجا بجگدلک نزول نمودم درین منزل چوب بلوط که برای سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد این منزل اگرچه کوتل و کریوه نداشت اما تمام سنگلاخ بود در روز جمعه دوازدهم به آب باریک و شنبه سیزدهم بپورت بادشاه مقام شد یکشنبه چهاردهم بخورد کابل فرود آمدم صدارت و قضای کابل را درین منزل بقاضی عارف پسر ملا صادق حلوای تفویض فرمودم شاه آلوی رسیده از موضع گلبهار درین مقام آوردند قریب بصد عدد به رغبت تمام خورده شد دولت رمیس ده جگری گلی چند غیر مکرر آورده گذرانید که در مدت العمر نه دیدم ازانجا به بگرامی نزول اجلال افتاد درین منزل جانوری ابلق بشکل موش پران که بزبان هندی گلهری میگویند آورده بنظر گذرانیدند و چنین گفتند که در خانه که اینجانور میباشد موش پیرامون آن خانه نمیگردد باین تقریب این جانور را میر موشان میگویند چون تا حال ندیده بودم به مصوران فرمودم که شبیه آنرا بکشند از راسو کلان ترست غالباً صورت او به گربه مسکین شباهت تمام دارد احمد بیگ خان را به تنبیه و تادیب افغانان بنگش تعین نموده به عبدالرزاق معموری که در اتک بود حکم شد که دو لک روپیه به تحویلداری هن داس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که به کمکیان لشکر مذکور تقسیم نماید و هزار برقنداز نیز بهمراهی این لشکر مقرر گشت شیخ عبدالرحمن ولد

شیخ ابوالفضل به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته به خطاب افضل خانی ممتاز گردید پانزده هزار روپیه بعزنجان
مرحمت شد و بیست هزار روپیه دیگر بجهت مرمت قلعه پیش بلاغ تحویل او مقرر گشت سرکار خانپور را به جاگیر دلاور خان افغان مرحمت
نمودم پنجشنبه هیزدهم از پل مستان تا باغ شهرآرا که محل نزول رایات جلال بود دو روپیه، روپیه و نصف و ربع آن بر فقرا و محتاجان
افشانده به باغ مذکور داخل شدم بسیار به صفا و طراوت بنظر درآمد چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته
بجهت گرمی هنگامه از جوئے که در میان وسط این باغ جاری ست و تخمیناً چهار گز عرض آن بوده باشد بهمسالان و همسنان فرمودم
که ازین جوے بجهند اکثر نتوانستند جست و در کنار جوے و میان جوے افتادند من هم اگرچه جستم اما بآن چستی که در سن سی سالگی در
خدمت والد بزرگوار خود جسته بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بآن قدرت و چالاکی نتوانستم جست درهمین روز
هفت باغ که از باغات معتبر کابل ست پیاده سیر نمودم تا حال بخاطر نمی رسد که این قدر راه پیاده رفته باشم اول باغ شهرآرا
سیر کرده بعد ازان به باغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من بگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و ازانجا باورته و باغچه که مریم مکانی که مادر
کلان حقیقی من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل آن چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهار
باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا و مقام مقرر مراجعت نمودم شاه آلو بر درخت خود نمودی دارد هر دانه چنان
ازان بنظر درمی آید که گویا قطعه یاقوت،، دریست که بر شاخهاے درخت معلق داشته اند بنای باغ شهرآرا شهربانو بیگم دختر میرزا
ابوسعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است بنا نهاده اند و مرتبه بمرتبه بران افزا نها شده در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست
اقسام میوه ها و انگور ها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که به کفش پاے بر صحن آن نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است ؁
در حوالی این باغ زمینے لایق بنظر درآمد از مالکان آن زمین را خریداری نموده فرمودم آبے که از طرف گذرگاه می آید در وسط این زمین
گرفته باغے ترتیب دهند که بآن خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام آن جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضے اوقات
بمقربان و نزدیکان و گاهے باهل محل در باغ شهرآرا صحبت میداشتم و شبها بعلما و طلبه کابل میفرمودم که مجلس طبخ یغرا و یغرا اندازی
ترتیب داده برقص از عشک قیام و اقدام می نمودند بهر که ام از جماعت یغرائیان خلعتها داده هزار روپیه مرحمت نمودم که در میان
خودها قسمت نمایند و به دوازده کس از معتمدان درگاه فرمودم که یک هزار روپیه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقرا و مساکین
و ارباب احتیاج برسانند ؁ و حکم فرمودم که در میان دو چنارے که برکنار جوے وسط باغ واقع ست که یکے را فرح بخش و
دیگرے را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول آن یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا

باصاحبقرانی ترتیب یافته درانجا نقش کردند وبطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را باتمام بخشیدم هرکس
از اولاد و اعقاب ما بخلاف این عمل نماید بغضب و سخط الٰهی گرفتار آید تا زمان جلوس این اخراجات معمول و مستمر بود هر سال
مبلغهای کلی بدین علت از بندهای خدا میگرفتند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد درین آمدن به کابل تخفیف و
رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و نیکان و رئیسان غزنین و نواحی آن به خلعتها و نوازشها سرفراز گشتند و
مطالب و مقاصدی که داشتند باحسن وجوه فیصل پذیرفت از عجایب اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هیژدهم صفر که به شهر کابل داخل شدم
مطابق تاریخ هجری است فرمودم که بران سنگ نقش کردند و قریب به تختی که در دامن کوه جنوب رویه کابل واقع است مشهور به تخت
شاه صفه از سنگ برآورده اند که حضرت فردوس مکانی برانجا نشسته شراب نوشجان فرموده اند یک حوض مدور بریک گوشه
این سنگ کنده اند که قریب بدو من هندوستان شراب میگرفته باشد و نام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفه مذکور که متصل بکوه است
باین عبارت نقش نموده اند که تختگاه بادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن عمر شیخ گورکان خلد الله ملکه فی سنه ۹۱۴ من هم فرمودم که تختی
دیگر در برابر این صفه تراشیده حوضچه بهمان دستور بر کنار آن کندیدند و نام مرا با نام صاحبقرانی برآنجا نقش کردند در روزی که من
بران تخت نشستم هر دو حوضچه را فرمودم که از شراب پر سازند و به بنده ها که درانجا حاضر بودند دادند شاعری از شعرای غزنین
در آمدن من به کابل این تاریخ یافته بود ع

	بادشاه بلاد هفت اقلیم	

اورا به خلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که بر دیوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند پنجاه هزار روپیه به پرویز مرحمت
شد وزیر الملک را میر بخشی ساختم به قلیچ خان فرمان صادر شد که یک لک و هفتاد هزار روپیه از خزانه لاهور به مدد خرج لشکر قندهار
روانه نماید سیر خیابان کابل و بی بی ماه رو نموده بحکام آنجا فرمودم که بجای درختانی که حسن بیگ روسیاه بریده بود نهالها نشانند
و اولنگ یورت چالاک را نیز سیر کرده عجب جای به صفائی بنظر در آمد رئیس چکری یک رنگی به تیر زده آورد تا این وقت رنگ را
ندیده بودم به بز کوهی می نماید تفاوت در همین بر شاخ ست شاخ رنگ خمدار ست و شاخ بز رسته ماربیچ ست بتقریب احوال
کابل واقعات حضرت فردوس مکانی بنظر میگذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جزو آن را که بخط خود نوشتم و در آخر اجزای
مذکور هم عبارتی بترکی بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزو بخط من است باوجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و
نوشتن ترکی عاری نیستم و در بیست و نهم صفر با اهل محل سیر جلگاه سفید سنگ که در نهایت صفا و خرمی بود نموده شد روز جمعه

بیست و ششم بسعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتم زر و طعام و نان و حلوای بسیار بروح گذشتگان فرمودم که به فقرا تقسیم نمودند رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تا حال زیارت پدر خود نه کرده بودند درین روز بآن شرف رسیدند روز پنجشنبه سوم ربیع الاول در خیابان فرمودم که اسپان خاصه دوند حاضر کردند شهزادها و امرا ها دوانیدند یک اسپ کرنگ عربی که عادل خان والی دکن به جهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دوید درهمین روزها پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا ماشی که کلان تران سرداران هزاره بودند آمده ملازمت کردند هزارها دهنه میرداد و اسپ ورنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند بکلانی این رنگها دیگر دیده نشده بود ده دوازده از یکه بارخور کلان بزرگ تر بود خبر رسیدن شاه بیگ خان حاکم قندهار به پرگنه شور که جاگیر او ست رسید بخاطر قرار دادم که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادرزاده خود را که فتنه انگیزی میکرد بدست در آورده بسیارے از مردم او را به قتل رسانیده است فرمودم که به قلعه گوالیار فرستد تا در انجا مقید و محبوس بود باشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیر خان افغان مرحمت شد چین قلیچ ولد قلیچ خان را به منصب هشت صدی ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم ✽ دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پاے او بر دارند و برای سیر باغ شهر آرا بر داشتند و مهربانی نگذاشت که او را سیر باغ مذکور نه فرمایم قلعه اٹک و نواحی آن از تغیر احمد بیگ بظفر خان مرحمت نمودم بتاج خان که به دفع افغانان بنگش تعین یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در چهاردهم علی خان کرور را که از ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود و داروغگی نقار خانه با و تعلق داشت به خطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به منصب پانصدی ذات و دو بیست سوار ممتاز گردانیدم مهاسنگه پسرزاده راجه مان سنگه را هم بجهت دفع متمردان بنگش تعین نموده رام داس را اتالیق او ساختم روز جمعه هیژدهم وزن قمری سال چهلم واقع شد دو پهر از روز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت ده هزار روپیه از جمله زر وزن بده کس از بندهاے معتمد خود دادم که به مستحقان و ارباب احتیاج قسمت نمایند درین روز عرضداشت سردار خان حاکم قندهار از راه هزاره و غزنین رسید به دوازده روز به مضمون اینکه ایلچی شاه عباس که روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه بمردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه جو بے حکم بر سر قندهار رسیده است مگر نه دیده اند که نسبت ما به سلسله علیه حضرت صاحبقرانی بالتخصیص به حضرت جنت آشیانی و اولاد و امجاد ایشان در چه مرتبه است اگر احیاناً آن ملک را در تصرف آورده باشند به کسان و ملازمان برادرم جهانگیر پادشاه سپرده بجا و مقام مراجعت نمایند بخاطر قرار گرفت که به شاه بیگ خان بفرمایم که راه غزنین را بر دستے ضبط نماید که متردین قندهار بفراغت به کابل توانند آمد قاضی نورالدین را درهمین روزها به منصب صدارت سرکار مالوه اجین تعین نمودم پسر میرزا شادمان هزاره و پسرزاده قراچه خان که از امراے معتبر و عمده

حضرت جنت آشیانی بودند آمده ملازمت نمود قراچه خان زنی از مردم ہزاره خواسته بود این پسر ازو متولد شده است روز شنبه
نوزدہم رانا شنکر ولد رانا اودے سنگه را به منصب دو ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار ممتاز ساختم برای منوہر منصب ہزاری
و ششصد سوار حکم شد افغانان شنواری قوچی آوردند که ہر دو شاخ او یکی شده بود به شاخ آہوی رنگ شباہت داشت ہمین
افغانان نر بار خوری کشته آوردند که مثل او ندیده بودم بلکه تخیل ہم نکرده ام به مصوران فرمودم که شبیه او بکشند چہار من بوزن ہندوستان
بود درازی شاخ او یک و نیم گز به گز در آمد روز یکشنبه بیست و ہفتم شجاعت خان را به منصب ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار
امتیاز بخشیدم و حویلی گوالیار بجاگیر اعتبار خان مرحمت شد قاضی عزت الله را با برادران بخدمت بنگش تعیین فرمودم آخرہای ہمین روز
عرضداشت اسلام خان از آگره باخطی جہانگیر قلی خان که از بہار باو نوشته بود رسید مضمون اینکه بتاریخ سیوم صفر بعد از یک پہر
قطب الدین خان را در بردوان از ولایت بنگاله علی قلی استاجلو زخم زد و بعد از دو پہر شب در گذشت تفصیل این مجمل آن که
علی قلی مذکور که سفره چی شاه اسمعیل والی ایران بود بعد از فوت او بنا بر شرارت و فتنه انگیزی که در طبیعت داشت بگریخته به قندہار
آمد و در ملتان خانخانان را که بر سر ولایت تلمبه تعیین شده بود ملاقات نموده بہمراہی او روانه ولایت مذکور شد خانخانان غائبانه او را
داخل بندہای عرش آشیانی ساخت و دران سفر خدمات بتقدیم رسانیده به منصب فراخور حالت خود سرفراز گردید و مدتی در خدمت
والد بزرگوارم بود و در ایامیکه بدولت متوجه ولایت دکن شدند مرا بر سر رانا تعیین فرمودند آمده نوکر من شد او را بخطاب شیر افگنی
سرفراز ساختم چون از اله آباد بخدمت والد بزرگوار آمدم بنا بر نا التفاتی که نسبت من بظہور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند
او ہم درین وقت از خدمت من جدائی اختیار نمود بعد از جلوس از روی مروت تقصیرات او را در نظر نیاورده در صوبه بنگاله حکم
جاگیر کردم و از انجا اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشتن لائق نیست به قطب الدین خان حکم رفت که او را
بدرگاه بفرستد و اگر خیال فاسد باطل کند به سزا رساند خان مشار الیه او را بواجبی می شناخت بامردمی که حاضر بودند بمجرد رسیدن
حکم ببردوان که جاگیر او بود ایلغار نمود و او چون از رسیدن قطب الدین خان خبردار میشود تنہا با دو جلودار باستقبال متوجه میگردد
بعد از رسیدن و در آمدن بمیان فوج خان مشار الیه مردم او را فرو میگیرند او چون فی الجمله ازین روش قطب الدین خان بدمظنه
شده بود از روی فریب میگوید که این چه روش تو برگشت خان مذکور مردم خود را منع کرده تنہا با او ہمراه میشود که مضمون حکم را
خاطرنشان سازد درین وقت فرصت جسته فی الفور شمشیر کشیده دو سه زخم کاری باو میرساند چون انبه خان کشمیری که از حاکم زادہای
کشمیر بخان مشار الیه نسبت و جہت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خود را رسانیده زخم کاری بر سر علی قلی میزند

و آن متنفی شمشیر سیخکی بانبه خان زده زخمش کاری می افتد چون قطب الدین خان را باین حالت دیدند مردم هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و به جهنم فرستادند امید که همیشه در جهنم جاے آن بدبخت روسیاه بوده باشد انبه خان همانجا شهادت یافت و قطب الدین خان کوکه بعد از چهار پهر در منزل خود برحمت ایزدی پیوست ازین خبر ناخوش چه نویسم که چه مقدار متالم و آزرده گشتم قطب الدین خان کوکه بمنزلهٔ فرزند عزیز و برادر مهربان و یار یکجهت من بود تقدیرات الٰهی را چه توان کرد رضا به قضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش آشیانی و شنقار شدن آن حضرت مثل دو قضیه که فوت مادر قطب الدین خان کوکه و شهادت یافتن او بوده باشد بر من نه گذشته است ٭ روز جمعه ششم ربیع الآخر به منزل خرم که در اورته باغ ساخته بود و الحق عماریست خوش و بس موزون رفتم اگرچه سنت پدرم این بود که در هر سالے دو مرتبه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را وزن میفرمودند و شاهزادها را در همین سال شمسی بوزن در می آوردند غایتاً درین سال که ابتداے شانزدهم قمری بود از سن فرزند خرم جوتگیان و منجمان بعرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال مذکور واقع ست و مزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود فرمودم که او را به طلا و نقره و سائر فلزات بدستور معهوده وزن نمودند و به فقرا و ارباب احتیاج زر مذکور تقسیم نمودند تمام آن روز به منزل بابا خرم بخوبی و خوشحالی گذشت و اکثر پیشکشهاے او پسندیده افتاد ٭ چون خوبیهاے کابل را دریافته اکثر میوهایش خورده شده بود بنا بر بعضے مصلحتها و دورے از پاے تخت روز یکشنبه چهارم ماه جمادی الاول حکم کردم که پیشخانه به جانب هندوستان بیرون برند بعد از چند روز از شهر بر آمده جلگه سفید سنگ محل رایات جلال گشت اگرچه هنوز انگور به کمال نرسیده بود اما پیش ازین مکرر انگور خوب کابل خورده شده بود اقسام انگور خوب میشود خصوص صاحبے و کشمشی شاه الو هم میوه خوش خوار خوش چاشنی است نسبت با بگیر میوها بیشتر میتوان خوردمن در یک روز تا صد و پنجاه دانه ازان خورده ام مراد از شاه الو گیلاس ست که در اکثر جاهای ولایت میشود چون گیلاس به گیلاس که از نامهاے چلپاسه است مشتبه میشد حضرت والد بزرگوارم آنرا شاه آلو نام کردند زرد آلو بوئے خوب میشود فراوان ست غایتاً در باغ شهرآرا درختیست که آنرا میرزا محمد حکیم عموی من نشانده بود و بمیرزائی مشهور ست زرد آلوی این درخت بسبتے بدیگر زرد آلوها ندارد شفتالو هم بغایت نفیسی و بالیده میشود از استالف شفتالو آورده بودند و در حضور خود وزن نمودم برابر بیست و پنج روپیه که شصت و هشت مثقال معمول ست بوزن در آمده باوجود لطافت میوهای کابل هیچکدام در ذائقه من لذت انبه ندارد پرگنه مهابن در جاگیر مهابت خان مرحمت شد عبد الرحیم نسبتی احدیان به منصب هفتصدی ذات و دویست سوار سرفراز گردید مبارک خان سروالی به فوجداری سرکار حصار تعین یافت فرمودم که میرزا فریدون برلاس را در صوبه اله آباد جاگیر نمایند در چهاردهم ماه مذکور رادت خان

برادر آصف خان را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسپ عنایت نموده خدمت بخشی گری صوبه
پٹنه و حاجی پور را باو مرحمت کردم و چون قوربیگی من بود بدست او شمشیر مرصع بجهت فرزند اسلام خان صاحب صوبه ولایت مذکور
فرستادم و در وقتیکه می رفتیم در حوالی علی مسجد و غریب خانه عنکبوت کلانے را که در جثه برابر خرچنگے بود دیدم که گلوے مار را
بدرازی یک نیم گز خفه کرده ادرا نیم جانے ساخته است بجهت تماشا ساعتے توقف نمودم بعد از لمحه جان داد در کابل بمن رسید
که در زمان سلطان محمود غزنوی بحوالی ضحاک و بامیان شخصے خواجه یاقوت نام وفات یافته در غارے مدفون ست وجسد او تا حال
از یکدیگر نپاشیده بسیار غریب نمود یکے از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحے فرستادم که بغار مذکور رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه
کرده خبر مشخص بیاورند آمده بعرض رسانید که نصف بدن او که بزمین متصل است اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفے دیگر که بزمین نرسیده
بحال خود است ناخن دست و پا موے سر نه ریخته موے ریش و بروت تا یک طرف بینی فرو ریخته از تاریخیکه بر در آن غار نقش
کرده اند چنین ظاهر میشود که وفات او پیشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بواقعی نمیداند روز پنجشنبه پانزدهم
ارسلان بے حاکم قلعه کاهمرد که از نوکران میانه ولی محمد خان والی توران بوده آمده ملازمت کرد همیشه شنیده میشد که میرزا حسین
پسر شاهرخ میرزا را اوزبکان کشته اند درین ایام شخصے آمده عرضداشتے بنام او گذرانید و لعل پیازی رنگ که بصد روپیه می ارزید
برسم پیشکش آورده بود اراده و استدعا آنکه فوجے بکمک او تعین گردد تا بدخشان را از دست اوزبکان برآورد کمر خنجر مرصع بجهت
او فرستاده شد فرمان صادر گشت که چون رایات جلال درین حدود نزول دارد اگر فی الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ
توئی او سلے آنکه به خدمت شتابے تا ملتمسات و مدعیات ترا برآورده روانه بدخشان سازیم دو لک روپیه بجهت خرچ لشکرے
که بهمراهی مهاسنگه و رامداس که بر سر متمردان بنگش تعین یافته بودند فرستاده شد ✤ روز پنجشنبه بیست و دوم بباله حصار رفته
تماشاے عمارات آنجا نمودم جائیکه قابل نشیمن من باشد نبود فرمودم که این عمارات را ویران کنند و محل و دیوان خانه بادشاهانه
ترتیب دهند درهمین روز از استالف شفتالوے آوردند برابر سر به بکلانے که تا حال باین کلانے شفتالو دیده نشده بود فرمودم
که بوزن درآورند بقدر شصت و سه روپیه اکبری که شصت توله بوده باشد برآمد چون دو نصف کردم دانه او نیز دو نصف شد و مغز آن شیرین بود در کابل
ازین بهتر میوه از اقسام میوه هاے سردرختی خورده نشد ✤ در بیست و پنجم از ماوراء خبر رسید که میرزا شاهرخ عالم فانی را وداع
نمود الله تعالے او را غریق رحمت خود گرداناد از آن روزے که به خدمت والد بزرگوارم آمد تا وقت رحلت از ومرے بفعل
نیامد که باعث غبار خاطر اشرف گردد همیشه مخلصانه خدمت میکرد میرزاے مذکور بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسین که از یک

شکم برآمده بودند حسین از برهانپور گریخته از راه دریا بعراق رفت و از انجا به بدخشان میگویند که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان او
و کس فرستادن او نوشته شد اما هیچکس به تحقیق نمیداند که این همان میرزا حسین ست یا بدخشیان بدستور دیگر میرزایان جعلی این را
نیز برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند از زمانی که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده سعادت ملازمت پدرم دریافت تا حال که قریب
بیست و پنج سال بوده باشد بجهند وقت بدخشیان بنا بر جفا و آزاری که از اوزبکان دارند بدخشی پسری را که فی الجمله چهره و نمودی
داشته باشد و آثار نجابتی در وظاهر به پسری میرزا شاهرخ و نزاد میرزا سلیمان شهرت داده جمعی کثیر از ایماقات متفرقه و کوهستانیان
بدخشان که آنها را غرچه میگویند بر سر او جمع میشوند و با اوزبکان مخاصمه و منازعه و مجادله نموده بعضی از ولایات بدخشان را از تصرف
آنها برمی آورند و اوزبکان هجوم آورده آن میرزای جعلی را بدست درمی آورند و سر او را بر سر نیزه نهاده در تمام ملک بدخشان میگردانند
و بعض بدخشیان فتنه انگیز تا پنگاه کرده میرزای دیگر بهم رسانیده اند تا حال چندی میرزایان کشته شده باشند بخاطر میرسد که تا از
بدخشیان اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را گرم خواهند داشت پسر سوم میرزا میرزا سلطان است که صورتاً و سیرتاً از جمیع اولاد میرزا
امتیاز تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت خود نگاهداشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله
فرزندان میدانم در جمیع اوضاع و اطوار هیچ نسبتی به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را به منصب دوهزاری ذات و یکهزار
سوار سرفراز ساختم و به صوبه مالوه که جای پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان است که او را همیشه در خدمت خود میداشت
به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفرازی یافت تا به کابل آمده بودم شکار قمرغه واقع نه شده بود چون ساعت توجه
به هندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوی سرخه بر طبیعت غالب بود فرمودم که کوه فرق را که از کابل هفت کروه بوده باشد
به تعجیل قبل نمایند روز سه شنبه چهارم جمادی الاول به شکار متوجه شدیم قریب صد آهو بقمرغه درآمده بود نصف آن شکار شده باشد
بغایت شکار گرمی دست بهم داد پنجهزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه حاضر گشته بودند مرحمت نمودم درهمین روز بر منصب شیخ
عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و سوار بوده باشد ❊ روز پنجشنبه ششم به تختگاه حضرت فردوس
مکانی رفتم چون فردای آن از کابل برمی آمدم امروز را چون عرفه عید دانسته دران سرزمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند
و آن حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقربان و بنده‌هایی که در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد بآن
خوشحالی و شگفتگی کم روزی شده باشد ❊ روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یک پهر به مبارکی و خورمی از شهر برآمده جلگه سفید سنگ
محل نزول گشت از باغ شهرآرا تا جلگه مذکور هر دو دست را از قسم زر و روپ و چون که نصف و ربع روپیه بوده باشد بر فقرا و مساکین

باشیدم درین روز وقتیکه به نیت برآمدن از کابل برفیل سوار میشدم خبر صحت امیرالامرا و شاه بیگ خان رسید خبر تندرستی این
دو بنده عمده را بر خود بفال مبارک دانستم روز سه شنبه یازدهم از جلگه سفید سنگ یک کروه کوچ نموده بگرامی منزل شد تاش بیگ خان را
در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگ خان بواجبی از شهر و نواحی خبردار باشند روز سه شنبه هیزدهم از منزل نچاک دو نیم کروه براه دو آبه
طے نموده بر چشمه که بر کنار آن چهار چنارست نزول واقع شد هیچ کس تا غایت در صدد ترتیب این سر منزل نشده از حالت و قابلیت
آن غافل افتاده اند بسیار به کیفیت جائیست و قابل آنست که در و عمارتے و جائے بسازند درهمین منزل شکار قمرغه دیگر واقع
شد تخمیناً یک صد و دوازده آهو وغیره شکار شده باشد بیست و چهار آهوے رنگ و پنجاه آهوے سرخه و شانزده بز کوهی
تا حال من آهوے رنگ را ندیده بودم الحق که عجب جانور خوش شکل ست اگرچه آهوے سیاه هندوستان بسیار خوش بست
بنظر درمی آید غایتاً این آهوے را بست و ترکیب و نمودے دیگرست فرمودم که توچ و رنگے را وزن کردند توچ یک من و سی
و سه سیر برآمد و رنگ دو من و ده سیر رنگے باین کلانے چنان میدوید که ده دوازده سگ دونده تیز تگ بعد از انکه مانده شده بود
او را به صد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند و بز بربری گذشته گوشتے به لذت آهوے رنگ نمی باشد درهمین موضع شکار
کلنگ نیز شد + اگرچه از خسرو مکرر اعمال ناشایسته بوقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود مهر پدری نگذاشت که قصد جان
او نمایم باآنکه در قانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات این امور ناپسندیده است چشم از تقصیرات او پوشیده او را
در نهایت رفاهیت و آسودگی نگاه میداشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضے اوباش ناعاقبت اندیش می فرستاد و آنها را به فساد
و قصد من ترغیب نموده بوعده ها امیدوار میساخته است جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر بیکدیگر اتفاق نموده میخواستند که در شکارهای
که در کابل و اطراف آن واقع میشد قصد من نمایند از انجا که کرم و حفظ الله تعالے حافظ و پاسبان این طائفه علیه است توفیق انیمعنی
نمی یابند روزے که سرخاب محل نزول گردید یکے از ان جماعت سر باز زده خود را به خواجه ویسی دیوان فرزند خرم میرساند و می گوید که
قریب به پانصد کس با فساد خسرو با فتح الله پسر حکیم ابوالفتح و نور الدین پسر غیاث الدین علی آصف خان و شریف پسر اعتماد الدوله متفق
شده فرصت طلب و قابو جوے اند که قصد دشمنان و بدخواهان بادشاه نمایند خواجه ویسی این سخن را بخرم میرساند و او بے طاقت
شده انیمعنی را در ساعت بمن گفت من خرم را دعاے برخورداری نموده در صدد آن شدم که مجموع آن کوتاه اندیشان را بدست
در آورده بعقوبتهاے گوناگون سیاست نمایم باز بخاطر رسید که چون بر سر سفر واقعم گرفت و گیر آنها باعث شورش و برهم خوردگی اردو خواهد شد
همان سردار فتنها و فساد را فرمودم که گرفتند و فتح الله را مقید و محبوس به معتمدان سپرده آن دو بے سعادت دیگر را باسه چهارے که عمده

آن سیاه رویان بودند بیاسار سانیدند قاسم علی که از ملازمان حضرت عرش آشیانی بود بعد از جلوس او را بخطاب دیانت خانی
سرفراز گردانیدم وایم فتح الله را نادو لتخواه بازمی نمود و در باب او سخنان مذکور میساخت روزے بر فتح الله گفت که محلیکه خسرو گریخته بود
و حضرت او را تعاقب می نمودند به من گفتی که پنجاب را به خسرو میباید داد و این مبحث را کوتاه کرد فتح الله منکر شد از طرفین رجوع
بسوگند نموده مباهله کردند ازین گفتگو ده پانزده روز نه گذشته بود که آن بے سعادت منافق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ
کار خود ساخت * روز شنبه بیست و دوم جمادی الاول خبر فوت حکیم جلال الدین مظفر اردستانی که از خانواده حکمت و طبابت
بود رسید مدعی این معنی بود که نسبت من به جالینوس میرسد بهر تقدیر معالج بے نظیر بود و تجربه او بر علم او زیادتی داشت چون
بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در ایام ساده روئیها به مجلس شاه طهماسپ میرسد شاه این مصرع را برو دیخوانده -

خوش طبیبی ست بیا تا همه بیمار شویم

حکیم یادعلی که معاصر او بود در فضیلت بروز زیادتی داشت غایتاً در علاج و یمن قدم و صلاح و پاکیزگی اطوار و اخلاق حکیم مذکور
زیاده است دیگر اطبائے زمان نسبتے باو نداشتند ورائے طبابت بسیار خوبیها با او بود اخلاص خاصی بمن داشت در لاهور خانه
ساخت در غایت لطافت و صفا مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم چون خاطر او بغایت عزیز بود قبول این معنی نمودم حکیم مذکور
قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستے داشت چنانچه در اله آباد مدتے دیوان سرکار خود
کردم بنا بر کثرت دیانت در معاملات مهمات بسیار سخت گیر بود و ازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بست سال قرحه
شش داشت و به حکمت یک طورے خود را نگاه میداشت در اثنائے سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست میداد که رخساره و
چشمهائے او سرخ میشدند و رفته رفته رنگ او به کبودی منجر میگشت مکرر باو گفتم تو طبیب دانائی چرا علاج کوفت خود نمی کنی بعرض رسانید
که قرحه شش ازان بابت نیست که علاج آن توان کرد در اثنائے این کوفت یکے از خدمتگاران نزدیک او در میان ادویه که همه روزه
بخوردن آن معتاد بود زهر داخل نموده به حکیم می خوراند چون این معنی ظاهر میگردد در صدد علاج آن میشود در خون کم نا کردن بسیار مبالغه
داشت هر چند ضروری بود بحسب اتفاق شبے به صحبت خانه میرود و سرفه بر او غلبه نمود و آن ریش و جراحت شش او میکشاید چندان خون
از دهن و دماغ او روان میشود که بیهوش گشته می افتد و آواز مهیب از و ظاهر میگردد آفتابچی خبردار شده به صحبت خانه در می آید و او را
در خون آغشته دیده فریاد میکند که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه ظاهر میگردد که در بدن او آثار زخم ظاهر نیست و همان قرحه شش است
که منفجر شده قلیج خان را که حاکم لاهور بود خبردار میسازند و این معامله را تحقیق نموده او را به خاک میسپارند فرزند قابلی از و نماند *

دربیست وچهارم میان باغ وفا ونیمله شکارے واقع شده وقریب چهل آهو سرخه کشته شده باشد. ماده یوزے درین شکارگاه بدست افتاد زمینداران آنجا لغمانی وافغان شالی آمده گفتند که درین صد وبیست سال نه یاد داریم ونه از پدران خود شنیده ایم که درین سرزمین یوز دیده باشند ❊ دوم جمادی الآخر درباغ وفا منزل شد ومجلس وزن شمسی منعقد گشت درهمین روز ارسلان بے نام اوزبکے که از سرداران وامراے عبد المومن خان بود ودرینولا حکومت قلعه کامرد با تعلق داشت قلعه را برتافته سعادت ملازمت دریافت چون از روے صدق واخلاص آمده بود اورا به خلعت خاصه سرفراز گردانیدم اوزبک ساده پرکاریست قابلیت تربیت درعاطفت دارد چهارم ماه حکم شد که عزت خان حاکم جلال آباد شکارگاه دشت ادرنه را قمرغه نماید قریب به سه صد جانور شکار کرده شد سی وپنج قوچ وقوشقی بیست وپنج دارعلی نود وبوعلی پنجاه وپنج سفیده نود وپنج چون میان روز بود که به شکارگاه رسیدیم وهوانی الجمله گرمی داشت سگان تازی خوب خوب ضایع شدند وقت دوانیدن سگ صباح یا آخر روز است ❊ روز شنبه دوازدهم درسراے اکوره نزول شد. درین منزل شاه بیگ خان با جمعیت خوب آمده ملازمت نمود از تربیت یافته هاے پدر بزرگوارمن حضرت عرش آشیانی است بذات خود بسیار مردانه وصاحب تردد است چنانچه مکرر درزمان دولت پدرم شمشیرهاے نمایان زده ودر ایام جهانداری من قلعه قندهار را دربرابر افواج داراے ایران خوب نگاه داشت وتا یک سال قبل بود تا آنکه افواج قاهره به کمک اورسیدند سلوکش با سپاهی امرایانه از روے قدرت نیست به محض همین که درجنگها با او موافقتها نموده اند تا بمانند باز بسیارے از نوکران میکشد. واین معنی اورا درنظر سبک میداردمکرر ازین سلوک اورا منع نموده ام چون جبلی او شده بود فائده بران مترتب نه گشت ❊ روز دوشنبه چهاردهم هاشم خان را که از خانزادان این دولت ست به منصب سه هزاری ذات ودو هزار سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اڈیسه ساختم درهمین روز خبر رسید که بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که درولایت مالوه بود از روے نادانی وخوردسالی با فساد جمعی از فتنه جویان روانه میشود که خود را به ولایت رانا رسانیده اورا به بنیاد عبد الله خان حاکم آنجا ازین معنی آگاهے یافته تعاقب او مینماید ودر اثناے راه اورا گرفته بدبخت چندے را که درین امر با او متفق بوده اند بقتل میرساند حکم شد که اهتمام خان از آگره روانه گشته میرزا را به درگاه آورد ودربیست وپنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلی خان برادرزاده ولی خان حاکم ماوراء النهر میرزا حسن نامی را که به پسرے میرزا شاهرخ شهرت یافته بود میکشد مجملاً کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دیو شده است چنانچه میگویند که از هر قطره خون او دیو دیگر پیدا میشود ودرمقام دهکه شیرخان افغان که دروقت رفتن اورا درپشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودیم آمده ملازمت کرد درحفظ وحراست راه تقصیر نه کرده بوده است ظفرخان ولد

زینخان کوکه بکوچانیدن افغانان ذله راک وجماعت کهتران که درحوالی اٹک دبیاس وآن نواحی مصدر انواع قبایح بودند مامور گشته بود بعد از انصرام آن خدمت وبرآوردن آن مفسدان که قریب بصد هزار خانه بودند درداں ساختن آنها به جانب لاهور درهمین منزل به سعادت ملازمت سرفراز گردید وظاهر شد که آن خدمت را چنانچه باید تبقدیم رسانیده بوده است چون ماه رجب که مطابق آن آبان ماه الٰهی بوده دررسید ومعلوم شد که از ماه هاے مقرر وزن قمری والد بزرگوار نسبت مقرر ساختم که قیمت مجموع اجناسے را که درسال شمسی وقمری خود درابدان وزن میفرمودند حساب نمایند وانچه شود آن مبلغ را به شهرهاے کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویح روح مطهر منور آنحضرت بارباب احتیاج وفقرا تقسیم نمایند مجموع یک لک روپیه شد که سه هزار تومان ولایت عراق ست وسه لک خانے بحساب اہل ماوراء النهر بوده باشد. آن مبلغ را مردم معتبر در دوازده شهر عمده مثل آگره ودهلی ولاهور وگجرات وغیره قسمت نمودند ٭ روز پنجشنبه سیوم ماه رجب فرزند صلابت خان را که کم از فرزندان حقیقی نیست به خطاب خانجهانی امتیاز بخشیدم وفرمودم که اورا در فرامین واحکام خانجهان می نوشته باشند وخلعت خاصه وشمشیر مرصع نیز عنایت شد وشاه بیگ خان را بخاندوران مخاطب ساخته کمرخنجر مرصع وفیل مست واسپ خاصه مرحمت نمودم وتمام سرکار کابل وتیره وبنگش وولایت سواد بجور ودفع رفع افغانان آنحدود جاگیر وفوجداری او مقرر شد واز باباحسن ابدال مرخص گشت راداس کچهواهه را نیز فرمودم که درین ولایات جاگیر نموده داخل کمکیان این صوبه بسازند منصب کشن چند ولد مونه راجه را دوهزاری ذات وپانصد سوار ساختم فرمانے بمرتضی خان حاکم گجرات درقلم آمد که چون از صلاح وفضیلت وپرهیزگاری پسر میان وجیه الدین به من رسیده است مبلغے از جانب ما باو گذرانیده از اسماے الٰهی اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفرستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت نمایم قبل ازین ظفرخان را به باباحسن ابدال به جمع آوردن شکار رخصت کرده بودم شاخ بندی کرده بود دبیست وهفت آهوے سرخه وشصت وهشت آهوے سفید درشاخ بند درآمده بود دبیست ونه آهوے را من خود به تیر زدم وپرویز وخرم هم چندے را به تیرانداختند ودیگر بخاصان ونزدیکان حکم شد که آنها هم تیراندازی نمایند خانجهان از همه تیر خوبتر انداخت هر آهوے که نه در برسر تیر رفت درچهاردهم ماه باز ظفرخان ومرادل بندی قمرغه ترتیب داده بود ویک آهوے سرخه را از پله دور به تیر زدم واز رسیدن تیر وافتادن آهوے بسیار شگفته شدم سی وچهار آهوے سرخه وسی وپنج آهوے فراقو بردع که بزبان هندی اورا چکاره میگویند ودو خوک شکار شد دربیست ویکم قمرغه دیگر به سعی واهتمام بلال خان درسه کروهے قلعه رهتاس دست بهم داده بود وپردگیان سرادق عزت را درین شکار همراه برده بودم شکار بخوبی شده به شگفتگی تمام گذشت دوبیست آهوے از سرخه وسفید

شکار شده بود از رهتاس که کوه هاے آن ازین آهو دارد گذشته سواے گرجهاک و نندنه در تمام هندوستان جاے دیگر زین نوع
آهوے سرخه نیست گفتم چندے را زنده گرفته نگاه دارند که شاید چندے ازانها بجهت تخم زنده به هندوستان برسند. بیست و پنجم
در حوالی رهتاس شکار دیگر شد. درین شکار نیز همشیره هاے و اهل محل همراه بودند قریب بصد آهو سرخه شکار شدند گورگشت که شمس خان
عموی جلال خان گکهر که درین نواحی میباشد باوجود کلان سالی به شکار یک گونه رغبتی دارد که جوانان خردسال را آن شوق و شغف نباشد
چون طبعش را به فقر و درویشیها مائل شنیدم بخانه او رفتم و طبع و طورش خوش آمد دو هزار روپیه باو و موازی همین مبلغ زر بزنان و فرزندان
او داده پنج ده دیگر که محاصل کلی داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روے رفاهیت و جمعیت خاطر اوقات میگذرانیده باشد.
ششم ماه شعبان در مقام چند اله امیرالامرا آمده ملازمت نمود از صحت یافتن او خوشحال شدم جمیع اطباء هندو مسلمانان قرار مردن
او داده بودند الله تعالی به فضل و کرم خود او را تشریف شفا ارزانی فرمود تا اسباب پرستان مشیت ناشناس را معلوم گردد که قادر بر کمال
هر درد دشوار را که ظاهر بینان اسباب گزین دست ازانها برداشته باشند بمحض لطف و رحمت ذاتی خویش علاج و درمانی میتواند کرد.
درهمین روز راے راے سنگه که از امراے معتبر راجپوت ست رسید به سبب تقصیرے که ازو در قضیه خسرو بوقوع آمده خجلت زده
و شرمسار در جا و مقام خود میگشت بوسیله امیرالامرا سعادت ملازمت دریافت و گناه او بعفو مقرون گردید در حینیکه از آگره بعزم تعاقب
خسرو برآمدم او را از غایت اعتماد با آگره گذاشته مقرر کردم که چون محلها طلب شود همراهی نماید بعد از طلب محل دو سه منزل آمده در موضع
متهرا بمحض شنیدن سخنان اراجیف از محل جدا شده به محل و وطن خود رفت و بخاطر گذرانید که فتنه و شورشے بمیان درآمده به بینیم که منجر
به کجا خواهد شد کریم کارساز بنده نواز ان قضیه را در عرض اندک روزے صورت داده سلک جمعیت آن مفسدان را ازهم پاشانید
و این حرام نمکی برگردن او ماند بجهت خاطر امیرالامرا فرمودم که همان منصبے که داشت بحال خود باشد و جاگیر او مسلم و برقرار دارند سلیمان بیگ
را که از ملازمان ایام شاهزادگی بود بخطاب فداے خانی سربلند ساختم. روز دوشنبه دوازدهم باغ دل آمیز که بر کنار دریاے راوی
واقع است منزل شد والده خود را درین باغ ملازمت نمودم میرزا غازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده گشته بود
ملازمت نمود عنایت بسیار باو فرمودیم. روز سه شنبه سیزدهم به مبارکی داخل لاهور شدم روز دیگرش میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر
میران که از اولاد شاه نعمت الله ولی بود ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسپ در تمام قلمرو او به بزرگی این سلسله سلسلهٔ نبود چنانچه
خواهر شاه جانش بیگم نام در خانه میر نعمت الله پدر میر میران بود و دخترے که از ایشان بهم رسیده شاه به پسر رشید خود اسمعیل میرزا
خواستگاری نمود و پسران میر میران را داماد ساخته دختر خود را به پسر کلان او که هم نام پدر کلان خود بود داده دختر اسمعیل میرزا که از

خواہر زادہ شاہ بہم رسیدہ بود بہ پسر دیگرش میر خلیل اللہ مذکور نسبت کردند بعد از فوت شاہ رفتہ رفتہ خرابیہا باین سلسلہ راہ یافت تا در عہد دولت شاہ عباس یکبارگی متاصل گشتند و املاک و اسبابیکہ داشتند از دست آنہا بیرون رفت دیگر در جا و مقام خود نتوانستند بود میر خلیل اللہ بہ ملازمت من آمد چون درراہ محنتہا کشیدہ بود و آثار اخلاص از احوال او ظاہر گشت مشمول عواطف بیدریغ گردانیدہ دوازدہ ہزار روپیہ نقد باو مرحمت فرمودیم و بہ منصب ہزاری ذات و دویست سوار سرفراز گردانیدہ حکم جاگیر کردم بہ دیوانیان حکم شد کہ منصب فرزند خرم را موافق ہشت ہزاری ذات و پنجہزار سوار اعتبار نمودہ جاگیر در حوالی اوجین و سرکار حصار فیروزہ تنخواہ دہند روز پنجشنبہ بیست و دوم حسب الالتماس آصف خان باہل محل بخانہ او رفتم و شب درانجا گذرانیدہ روز دیگر پیشکشہاے خود را در نظر گذرانیدہ تا دہ لک روپیہ از جواہر و مرصع آلات و اقمشہ و فیلان و اسپان سامان نمودہ بود چند قطعہ لعل و یاقوت و چند دانہ مروارید و باقی اقمشہ و چند پارچہ چینی دغفوری و خطائے بمعرض قبول افتادہ تتمہ باو بخشیدم مرتضی خان از گجرات انگشتری کہ از یک قطعہ لعل خوش رنگ خوش قماش خوش آب رنگین و نگین خانہ و حلقہ آنرا تراشیدہ بودند بوزن یک و نیم ٹانک و یک سرخ کہ یک مثقال و پانزدہ سرخ بودہ باشد بطریق پیشکش فرستادہ بود از نظر گذشت و بغایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتری شنیدہ نشدہ بود کہ بدست ہیچیک از سلاطین درآمدہ باشد یک قطعہ لعل شش سرخہ ہم کہ دو ٹانک و پانزدہ سرخ وزن داشت بیست و پنجہزار روپیہ قیمت نمودند فرستادہ بود انگشتری نیز بہمین مبلغ قیمت شد ۞ درہمین روزہا فرستادۂ شریف مکہ با عرضہ داشت و پردہ در خانہ کعبہ بہ ملازمت رسید اظہار اخلاص بسیار نمودہ بود پنج لک دام کہ ہفت و ہشت ہزار روپیہ بودہ باشد بفرستادہ مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم کہ موازی یک لک روپیہ بجہت شریف از تحفہاے نفایس ہندوستان روانہ سازند ۞ روز پنجشنبہ دہم ماہ میرزا غازی را بہ منصب پنجہزاری ذات و سوار سرفراز ساختہ باآنکہ کل ولایت ٹھٹہ بجاگیر او مقرر بود بارہ از صوبہ ملتان نیز بہ جاگیر او مقرر گشت و حکومت قندہار و محافظت آن ملک کہ سرحد ہندوستان است بعہدہ کاردانی و حسن سلوک او مقرر گردیدہ خلعت و شمشیر مرصع عنایت کردہ رخصت دادم میرزا غازی فی الجملہ کمالے داشت شعر ہم خوب میگفت وقاری تخلص میکرد این بیت از وست

گریہ ام گر سبب خندۂ او شد چہ عجب	ابر ہرچند کہ گرید رخ گلشن خندد

در پانزدہم پیشکش خانخانان بنظر درآمد چہل زنجیر فیل و پارہ جواہر مرصع آلات و اقمشہ ولایت و پارچہ کہ در دکن و آنحدود بہم می رسد فرستادہ بود بمجموع یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ قیمت شد میرزا رستم و اکثر بندہاے تعینات صوبہ مذکور ہم پیشکشہاے خوب فرستادہ بودند چند فیل از انجملہ پسند افتاد خبر فوت راے درگاہ از نواختہاے پدر بزرگوارم بود در ہشتم ہمین ماہ رسید چہل سال زیادہ

در ملازمت حضرت عرش آشیانی در جرگهٔ امرای منتظم بود تا رفته رفته پایهٔ منصب او به چهارهزاری رسید پیش از آنکه سعادت ملازمت پدر
من دریابد از نوکران معتبر رانا اودی سنگه بود در عشرهٔ نوزدهم درگذشت به کنکش سپاهگری خوب میرسید * سلطان شه افغانی که طبعش
بشر و فساد آمیخته بود در خدمت خسرو بسر میبرد و نسبت محرمیت تمام داشت چنانچه علت تامهٔ گریختن آن بی سعادت این مفسد بود
بعد از شکست و بدست افتادن خسرو جانی به یکتا بیرون برده خود را بدامن کوه خضرآباد و آن حدود کشید آخر الامر بدست میر مغل
کروری آنجا گرفتار شد چون باعث ضلالت و خرابی این قسم پسری شده بود حکم کردم که او را در میدان لاهور تیرباران کنند و کروری مذکور
بزیادتی منصب و خلعت مفتخر و ممتاز گردید در بیست و نهم شیر خان افغان که از بندهای قدیم من بود فوت شد توان گفت که خود قصد خود
کرد چراکه به شراب مداومت تمام داشت بنوعیکه در هر پهری چهار پیالهٔ لبریز عرق دوآتشه میخورد و روزهٔ رمضان سال گذشته قضا بود درین
سال به خاطرش رسید که ماه شعبان را عوض قضای رمضان گذشته روزه گرفته دو ماه متصل روزه دار باشد از ترک عادت که طبیعت
ثانی ست ضعف پیدا کرد و اشتها مطلق برطرف شد و رفته رفته ضعف قوی شده در پنجاه و هفت سالگی درگذشت و فرزندان و برادران
او را بقدر حالت نواخته پاره از منصب و جاگیر او را بایشان مرحمت فرمودم * در غرهٔ شهر شوال به صحبت مولانا محمد امین که از مریدان شیخ محمود
کمال ست رسیدم شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت جنت آشیانی بایشان عقیدت تمام داشتند چنانچه یکمرتبه
آب بر دست ایشان ریخته اند مولانا مشار الیه مردیست نیکذات و باوجود علائق و عوایق وارسته و بروش و شیوهٔ فقر و شکستگی نفس آشنا
صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد بعضی دردها که بخاطر گره بود مذکور ساختم نصایح ارجمند و سخنان دلپسند از ایشان شنیدم و خیلی تسلی خاطر گشت
هزار بیگهه زمین بطریق مدد معاش و هزار روپیه نقد گذرانیده از ایشان وداع شدم * یک پهر از روز یکشنبه گذشته از لاهور به قصد توجه دار الخلافت
آگره برآمدم قلیچ خان را حاکم و میر قوام الدین را دیوان و شیخ یوسف را بخشی و جمال الله را کوتوال ساخته هر یک را فراخور حالت خلعت مرحمت
نموده متوجه مقصد گشتم * بیست و پنجم از دریای سلطان پور گذشته در دو کروهی نکودر نزول واقع شد والد بزرگوارم از زر وزن بیست هزار
روپیه به شیخ ابوالفضل داده بودند که درمیان این دو پرگنه پلی بسته آبشاری ترتیب دهند الحق در غایت صفا و طراوت سر منزلی
سامان یافته است * معز الملک جاگیردار نکودر فرمودم که بیک دست این پل عمارتی و باغچه بسازد که آینده و رونده از دیدن آن محظوظ
شوند * شنبه دهم ذیقعده وزیر الملک که پیش از جلوس سعادت خدمت من دریافته دیوان سرکار من بود بمرض اسهال درگذشت
در آخر عمر پسر شوم قدمی در خانه او متولد گشت که در عرض چهل روز مادر و پدر خود را خورد در سن دوسه سالگی او هم یکطرف شد بخاطر رسید
که خانهٔ وزیر الملک یکبارگی خراب نشود منصور برادرزاده او را نواخته به منصب سرفراز ساختم غایتاً بوی عشقی از و نمی آید * روز دوشنبه

چهاردهم در اثنای راه شنیده شد که درمیان پانی پت و کرنال دو شیر هست که آزار بسیار از آنها بتردد مردم میرسد فیلان را جمع نموده روانه گشتم چون بجا و مقام آنها رسیدم خود بر ماده فیل سوار شده فرمودم که فیلان را بر دور آنها بطریق قمرغه ایستاده کردند هر دو را بعنایت الهی به تفنگ زده شیران درنده را که راه بر بندهای خدا بسته بودند دور کردم ٭ روز پنجشنبه هیزدهم دهلی محل نزول گردید و در منزلی که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود درمیان آب جون ساخته بود و سلیم گڈه نام نهاده والد بزرگوارم آنجا را بمرتضی خان که دهلی وطن اصلی اوست داده بودند فرود آمدم خان مذکور شرفه بر دریا صفه از سنگ ساخته در غایت لطافت و صفا در ته آن عمارت متصل باب چوکنڈی مربع کاشی کاری به فرموده حضرت جنت آشیانی ساخته اند که بآن هوا کم جای باشد در ایامیکه حضرت جنت آشیانی در دهلی تشریف داشتند اکثر اوقات آنجا نشسته با مصاحبان و مجلسیان خود صحبت میداشتند من چهار روز دران سر منزل بسر برده با مقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم معظم خان که حاکم دهلی بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند بقدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده بنظر در آوردند خواستم که در پرگنه پالم که از مضافات بلده مذکوره است و از شکارگاه های مقرر است طرح شکار قمرغه در انداخته چند روز بدین امر مشغولی نمایم چون بعرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره بسیار نزدیک ست و دیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمیرسد فسخ عزیمت نموده بکشتی نشسته براه دریا متوجه گشتیم ٭ در پنجم ماه ذیقعده چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر نه ساخته بودند آوردند پسران به بندهای معتبر و دختران را بخدمه محل سپردم که به محافظت احوال آنها قیام و اقدام نمایند ٭ در بیست و یکم ماه مذکور راجه مان سنگھ که از قلعه رهتاس که در ولایت پٹنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد او هم بطریق خان اعظم از منافقان و کهنه گرگان این دولت ابد پیوند است انچه اینها به من کرده اند و انچه از من نسبت با اینها بوقوع آمد عالم السرائر دانا است شاید هیچ کس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یک صد زنجیر فیل از نر و ماده بطریق پیشکش گذرانید غالباً یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلان خاصه شود چون از رعایت کرده های پدر من بود تقصیرات او را بر روی او نیاورده به عنایت بادشاهانه سرفراز ساختم درین روز جل سخنگوی که میان مشخص طوطی گفته آواز میکرد آوردند بغایت غریب و عجیب نمود در ترکی این جانور را طرغی میگویند ٭

جشن نوروز سوم از جلوس همایون

بتاریخ روز پنجشنبه دوم ذی حجه مطابق غره فروردین آفتاب عالمتاب که جهان را بفروغ خود روشن و تابان دارد ازبرج حوت

بعشرت سرای حمل که مقام فرح و شادمانی اوست انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشید و تاراج دیدگان سرما و ستم رسیدگان خزان را بدستیاری بہار خلعتہای نوروزی و قبای سبز فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمود *

باز فرمان آمد از سالار ده ۔ مر عدم را کانچه خوردی باز ده

در موضع رنگته که در پنج کروہی واقع ست مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت تحویل به فیروزی و خرمی بر تخت نشستم امرا و نزدیکان و سایر بندگان بلوازم مبارکباد و قیام و اقدام نمودند خانجہان را درہمین مجلس به منصب پنجہزاری ذات و سوار سرفراز ساختم خواجه جہان را بخدمت بخشی گری امتیاز دادم وزیرخان را از وزارت صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شہابخانی را بجای او فرستادم و نورالدین قلی کوتوال آگره گشت چون مقبره منوره حضرت عرش آشیانی بر سر راه واقع بود بخاطر رسید که اگر درین گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابم کوتاه اندیشان را بخاطر خواہد رسید که چون ممر عبور مرا آنجا واقع بود زیارت نمودند بخود قرار دادم که درین مرتبه به آگره داخل شوم بعد ازان به نیت زیارت چنانچه حضرت ایشان که بجہت حصول وجود من از آگره تا اجمیر پیاده توجه فرموده بودند من ہم از آگره تا مقبره منوره ایشان که دو نیم کروه است پیاده رفته این سعادت دریابم کاشکی میسر میشود که بسر این راه را طی میکردم * دو پہر از روز شنبه پنجم ماه گذشته بساعت سعد متوجه آگره گشتیم و موازی پنجہزار روپیه از ریزگی از دو دست پاشیده بدولت سرای ہمایون که دردرون قلعه بود داخل گردیدم درین روز راجه نرسنگدیو یوز سفیدی آورده گذرانید اگرچه دیگر انواع حیوانات پرنده و چرنده جنس سفید که آنرا طویغان گویند پیدا میشود غایتا یوز سفید دیده نشده بود خالہا او که سیاه میباشد نیله رنگ بود و سفیدی بدن او نیز ہمگی میل داشت از جانوران طویغان آنچه من دیده ام شاہین و باشه و شکره که در زبان پارسی لی نو میگویند و گنجشک و زاغ و کبک و دراج و پودنه و طاؤس ہست اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون میباشد موش پران طویغون ہم دیده از جنس آہوی سیاه تیره بغیر از ہندوستان جای دیگر نمی باشد و آہوی چکاره که بزبان فارسی سفید میگویند طویغون مکرر بنظر در آمده است درین روز راہا رتن پسر بہوج ہاڈه که از امرای معتبر راجپوت است آمده ملازمت کرد سه فیل پیشکش آورده بود یکی از انہا بغایت پسند افتاد در سرکار به پانزده ہزار روپیه قیمت نمودند و داخل فیلان خاصه شد و بنام او رتن گنج نہادم نہایت قیمت فیل پیش راجہای کلان ہند از بیست و پنجہزار روپیه زیاده نمیباشد اما حالا بسیار گران شده است رتن را بخطاب سربلند رای سرفراز ساختم میران صدر جہان را به منصب پنجہزاری ذات و یکہزار و پانصد سوار و معظم خان را به منصب چہارہزاری ذات دوہزار سوار ممتاز گردانیدم عبدالله خان به منصب سه ہزاری و پانصد سوار

سرفراز گشت مظفر خان و بهاؤ سنگه هریک به منصب دو هزاری ذات و هزار سوار امتیاز یافتند ابو الحسن دیوان را هزار و پانصدی
داعتماد الدوله را هزاری ذات و دویست و پنجاه سوار ساختم در بیست و پنجم راجه سورج سنگه طغائی فرزند خرم آمده ملازمت کرد شیام
پسر عموی امراے مشهور را همراه آورد فی الجمله شعورے دارد سواری فیل را خوب میداند راجه سورج سنگه از شعراے هندی زبان
شاعرے همراه آورده بود و در مدح من باین مضمون شعرے گذرانید که اگر آفتاب پسرے میداشت همیشه روز می بود و هرگز شب
نمیشد چراکه بعد از غروب آن پسر جانشین او میشد و عالم را روشن می داشت بحمد الله والمنت که پدر شمار اخداے این نوع پسرے
کرامت کرد که بعد از شنقار شدن مردم ماتم که مانند شب است نداشتند آفتاب ازین رشک میبرد که کاشکے مرا هم پسرے میبود که
جانشینی من کرده شب را بعالم راه نمیداد چنانچه از روشنی طالع و نور عدالت شما با وجود چنین واقعه آفاق چنان منور است که گویا شب
را نام و نشان نیست باین تازگی مضمونے از شعراے هند کم بگوش رسیده به جلدوے این مدح فیلی باو مرحمت کردم راجپوتان شاعر
را چارن میگویند یکے از شعراے وقت این مضمون چنین بنظم در آورده

گر پسر داشتی جهان افروز — شب نه گشتی همیشه بودی روز
شکر کز بعد آنچنان پدرے — جانشین گشت اینچنین پسرے
زانکه چون او نهفته افسر زر — به نمودی کلاه گوشه پسر
که ز شنقار گشتن آن شاه — کس به ماتم نه کرد جامه سیاه

روز پنجشنبه ششم محرم سنه ۱۰۲۷ جلال الدین مسعود که منصب چهار صدی ذات داشت و خالی از مردانگی نبود و در چند معرکه ازو کارها بوقوع
آمده غالباً خالی از خبطے نبود تخمیناً در سن پنجاه یا شصت سالگی بمرض اسهال فوت شد افیون گذرائی بود افیون را مثل پنیر ریزه
ریزه کرده میخورد مقرر بود که اکثر اوقات افیون از دست مادر خود میخورد چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش
از نهایت محبت از همان افیون که به پسر خود می خورانید زیاده بر اندازه خورده بعد از گذشتن پسر به یک دو ساعت او هم در گذشت تا غایت
این قدر محبت از هیچ مادرے بفرزند نشنیده در میان هندوان رسم ست که زنان بعد از فوت شوهران خواه بجهت محبت خواه حفظ ناموس
پدران و شرم خویشان خود را میسوزند اما از مادران مسلمان و هندوان مثل این کارے بظهور نیامده در پانزدهم ماه مذکور اسپیکه سر آمد
اسپان من بود از روے عنایت به راجه مان سنگه مرحمت نمودم شاه عباس این اسپ با چند اسپ دیگر و تحفهاے لائق مصحوب منوچهر
که از غلامان معتبر شاه است بحضرت عرش آشیانے ارسال نموده بود و از دادن این اسپ راجه آنقدر اظهار خوشحالی و شعف نمود که اگر
ملکے باو عنایت میکردم معلوم نبود که این قدر شادی نماید وقتیکه آوردند سه چهار ساله بود و در هندوستان ترقی نمود چنانچه جمیع بندهاے
درگاه از مغل و راجپوت باتفاق معروض داشتند که از عراق مثل این اسپے به هندوستان نیامده است چون والد بزرگوارم ولایت

خاندیس وصوبه دکن را به برادرم دانیال مرحمت نموده به آگره مراجعت میفرمودند از روی مرحمت باو حکم شد که یک چیزی که خاطرخواه
تو باشد از من بطلب او وقت یافته این اسپ را التماس نمود بدین جهت باو عنایت فرمودند * روز سه شنبه بیستم عرضداشت اسلام خان
مشعر بر خبر فوت جهانگیر قلی خان صاحب صوبه بنگاله که غلام خاص من بود رسید بنابر جوهر ذاتی و استعداد فطری درجرگه امرای
کلان انتظام داشت از فوت او خیلی آزرده خاطر گشتم حکومت بنگاله و اتالیقی شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلام خان مرحمت کردم و
افضل خان را بجای او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم * پسر حکیم علی را که بجهت بعضی خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده بازیگری
چند کرناتکی همراه آورد که نظیر و عدیل خود نداشتند چنانچه یکی از آنها بده گوئی که هر یک برابر نارنجی بود و یک برابر ترنج و یک برابر سرخ
آنچنان بازی میکرد که با وجود خوردی و بزرگی یکی خطا نمی شد. وهمچنین از اقسام بازیها آنچنان میکرد که عقل حیران میگشت درهمین روزها
درویشی از سراندیپ آمده جانوری غیر مکرری آورد دیونک نام ردی پشت بره کلان مشابهت تمام دارد و هیأت مجموعی او بمیمون
شبیه است اما دم ندارد و حرکاتش به میمون سیاه بی دم که بزبان هندی بن مانس میگویند میماند جثه او برابر میمون بچه دو سه ماهه
باشد پنج سال پیش این درویش بوده است معلوم شد که ازین کلان تر نمی شود خورش او شیر ست کیله هم میخورد چون بغایت
عجیب نمود به مصوران فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند خیلی در نظرها کریه مینماید درین روز میرزا فریدون برلاس
به منصب یکهزار و پانصدی ذات و هزار و سه صد سوار سرفراز گردید و حکم شد که پاینده خان مغل چون از تردد سپاهگری به پایه کبر سن
افتاده است موافق دوهزاری ذات جاگیری یافته باشد الف خان به منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز گردید منصب
فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بچهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه رهتاس به کشور خان ولد قطب الدین خان
کوکه مفوض گردید اهتمام خان به منصب هزاری ذات و سه صد سوار سرفراز گردیده بخدمت میر بحری و سامان نواره بنگاله تعین یافت در
غره صفر شمس الدین خان ولد اعظم خان ده زنجیر فیل پیشکش نموده به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده بخطاب
جهانگیر خانی ممتاز گشت و ظفر خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار مفتخر گردید * چون دختر جگت سنگه پسر کلان راجه مان سنگه را
خواستگاری نمودم بتاریخ شانزدهم هشتاد هزار روپیه ساچق بخانه راجه مذکور بجهت سرفرازی او فرستادم مقرب خان از بندر
کنبایت پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت باین خوبی کار مصوران فرنگ دیده نشده بود درهمین روزها عمه ام نجیب النسا بیگم
درسن شصت و یک سالگی بمرض سل و دق بجوار رحمت ایزدی پیوستند میرزا والی پسر او را به منصب هزاری ذات و دویست سوار
سرفراز گردانیدم * اقم نام حاجی ماوراء النهری که مدتها در روم بود خالی از معقولیت و معرفتی نیست خود را ایلچی خوندگار گفته در آگره

ملازمت کرد کتابت مجہولی نیز داشت نظر باحوال و اوضاع او کرده ہیچکس از بنده ہای درگاه تصدیق بایلچی بودن او نکردند از زمانے کہ
حضرت صاحب قرانے فتح روم کرده و ایلدرم بایزید حاکم آنجا زنده بدست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال یکسالہ کل ولایت
روم قرار داد ند کہ بدستور ملک مذکور را بتصرف او باز گذارند درہمین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت ملک را بہ پسر او موسی چلپی مرحمت
کرده خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیاصرہ آنجا با وجود چنین احسانے کس نیامده و ایلچی نہ فرستادند الحال چگونہ باور توان کرد
کہ این شخص ماوراء النہرے فرستاده خوندگار باشد اصلا این سخن معقول من نیفتاد وہیچکس بر صدق دعوی او گواہی نداد بنا بر این
فرمودم کہ ہر جا میخواستہ باشد برود ٭ درچہارم ربیع الاول دختر جگت سنگھ داخل خدمہ محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس
عقد وطوی منعقد گشت از جملہ جہیزی کہ راجہ مان سنگھ ہمراه نموده شصت زنجیر فیل بود ٭ چون دفع و رفع رانا را پیش نہاد ہمت داشتم
بخاطر گذرانیدم کہ مہابتخان را باید فرستاد دوازده ہزار سوار مکمل با سرداران کاردیده بہمراہی او تعین نمودم و سوائے آن پانصد نفر
احدے و دو ہزار برق انداز پیاده با توپخانہ مشتملبر ہفتاد توپ گجنال و شترنال و شصت زنجیر فیل بدین خدمت معین گردید و بیست
لک روپیہ خزانہ حکم شد کہ ہمراه این لشکر بوده باشد در شانزدہم ماه مذکور میر خلیل اللہ پسر زاده میر نعمت اللہ یزدی کہ مجملی از
احوال او و سلسلہ او پیش ازین نوشتہ شده بمرض اسہال درگذشت از سیمائے او آثار اخلاص مندی و درویش منشی ظاہر
بود اگر عمرش امان میداد و مدتے در خدمت میگذرانید بمناصب عالی سرفرازی می یافت بخشی برہان پور انبہ چند فرستاده بود
یکے از آنہا را فرمودم کہ بوزن در آورند پنجاه و دو نیم تولہ بر آمد ٭ روز چہار شنبہ ہشتدہم در منزل مریم زمانی مجلس وزن سال
چہلم از سالہائے قمری ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم کہ بہ عورات و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبہ چہارم ربیع الآخر طاہر بیگ
بخشی احدیان بخطاب مخلص خانی و ملائے تقیائے شمشتری کہ بہ فضیلت و کمالات آراستہ بود و علم تاریخ و انساب را خوب میدانست
بہ خطاب مؤرخ خانی سرفراز گردید و در دہم ہمین ماه برخوردار برادر عبداللہ خان را خطاب بہادر خانی داده از اقران ممتاز گردانیدم
مونس خان پسر مہتر خان کوزه از سنگ یشم کہ در عہد دولت میرزا الغ بیگ گورگان بنام نامی ایشان ساختہ شده بود گذرانید بغایت
تحفہ نفیس و خوش اندام و سنگش در نہایت سفیدی و پاکیزگی بر دور گردن کوزه اسم مبارک میرزا را باسنہ ہجری بخط رقاع کنده اند در
حد ذات خود غایت نفاست دارد من ہم فرمودم کہ اسم مرا و اسم مبارک حضرت عرش آشیانے را بر کناره لب کوزه نقش کردند
مہتر خان از غلامان قدیمی این دولت ست سعادت خدمت حضرت جنت آشیانے دریافتہ و در عہد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبہ
امارت رسیده بود و او را از معتمدان میدانستند در شانزدہم فرمان صادر شد کہ ولایت سنگرام چنانچہ یکسال در وجہ انعام فرزند اسلام خان

مقرر بود یکسال دیگر درو جه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد درین روز مهابتخان را به منصب سه هزاری ذات و دو هزار
پانصد سوار سرفراز گردانیدم یوسف خان ولد حسین خان تکریه به منصب دو هزاری ذات و هشت صد سوار ممتاز گردید * در بیست و
چهارم مهابتخان را با امرا و مردمی که بجهت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند مرخص ساختم خان مذکور به خلعت و اسپ و فیل خاصه و شمشیر
مرصع سربلند گشت ظفرخان بعنایت علم سرفراز گردیده به خلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت به شجاعت خان هم علم مرحمت شد خلعت
و فیل خاصه عنایت کردم راجه نرسنگه دیو خلعت و اسپ خاصه و منگلی خان اسپ و خنجر مرصع و نراین داس کچهواهه و علی قلی درمن
و هزبر خان تهمتن دستور یافتند و به بهادر خان و معز الملک بخشی خنجر مرصع شفقت شد بهمین طریق جمع امرا و سرداران هر یک بقدر حالت
و مرتبه خود بعنایات بادشاهانه سرفراز گردیدند * و یک پهر از روز مذکور گذشته خانخانان که بمرتبه بلند اتالیقی من ممتاز ست از برهانپور
آمده ملازمت نمود آن مقدار شوق و خوشحالی برو غلبه کرده بود که نمیدانست که بپا آمد یا بسر مضطربانه خود را در پاے من انداخت
و من نیز سر او را از روے مرحمت و مهربانی برداشته او را در کنار عطوفت و شفقت کشیدم و روے او را بوسیدم دو تسبیح مروارید
و چند قطعه لعل و زمرد پیشکش گذرانید قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سواے آن از هر جنس و هر متاع بسیارے بنظر درآورد
هفتدهم جمادی الاولی وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد شصت زنجیر فیل نر و ماده و یک قطعه لعل قطبی پیشکش آورده چون
از خدمتگاران قدیم بود از و همه خدمتے می آمد فرمودم که در ملازمت باشد چون قاسم خان با برادر کلان خود اسلام خان اصلا سازگاری
نمیکرد او را از خدمت حضور طلبیده بودم دیروز آمده ملازمت نمود در بیست و دوم آصف خان لعلے بوزن هفت ٹانک که ابو القاسم خان
برادر او در بندر کهنبایت به هفتاد و پنج هزار روپیه خریده بود پیشکش نمود بغایت خوش رنگ و خوش اندام است اما بعقیده من زیاده
از شصت هزار روپیه نمی ارزد با آنکه از دلیپ راے پسر راے راے سنگه تقصیرات عظیم بوقوع آمده بود چون پناه بفرزند خانجهان
آورد گناهان او بعفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جرائم او درگذشتم در بیست و چهارم فرزندان خانخانان که از عقب او می آمدند
رسیده ملازمت کردند و موازی بیست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند درهمین روز خان مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد * روز پنجشنبه
غره جمادی الثانی در منزل حضرت مریم الزمانے مجلس وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پارۀ از آن زر بعورات قسمت نمودم و
تتمه حکم شد که به فقراے ممالک محروسه تقسیم نمایند چهارم ماه فرمودم که دیوانیان بخان اعظم مطابق منصب هفت هزاری جاگیر تنخواه
دهند * درین روز ماده آهوے شیر دار آوردند که بفراغت میگذاشت که او را میدوشیدند و هر روز چهار سیر شیر از و دوشیده میشد
تا غایت دیده و نشنیده بودم مزه شیر آهو و شیر ماده گاو و گاومیش تفاوتے ندارد میگویند که تنگی نفس را فائده میدهد در یازدهم ماه

راجه مان سنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعیین یافته بود التماس رخصت آنیز که وطن او ست نمود فیل خاصه هشیارمست نام باو عنایت کرده رخصت دادم روز دوشنبه دوازدهم چون عرس حضرت عرش آشیانی بود سوای اخراجات مجلس مذکور که علیحده مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که به فقرا و درویشان که در روضه منوره حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبدالله ولد خان اعظم را به خطاب سرفراز خانی و عبدالرحیم پسر قاسم خان را بخطاب تربیت خانی سرفراز گردانیدم ٭ روز سه شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندے که این قدر به پدر ماند کسی یاد ندارد منجمان میگفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست امابرشما مبارک ست آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید چون از سن مذکور درگذشت دیده شد ٭ در بیست و یکم ماه خانخانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام الملکیه که در شنقار شدن حضرت عرش آشیانی بعضے فتورها بآن راه یافته بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دو سال این خدمت را بانصرام نرسانم مجرم باشم مشروط بآنکه سوای لشکرے که بآن صوبه تعیین اند دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه بهمراهی او معین گردد فرمودم که بزودی سامان لشکر و خزانه نموده او را روانه سازند در بیست و ششم مخلص خان بخشی احدیان را بخدمت بخشی گری صوبه دکن سرفراز ساخته جای او را به ابراهیم حسین خان میر بحر عنایت نمودم در غره رجب بشیر و خان و کمال خان که از بنده های روشناس مقرر بودند وفات یافتند بشیر و خان را شاه طهماسپ به عنوان غلامی به پدر کلان من داده بودند سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون به داروغگی و مهتری فراشخانه سرفراز گردید بشیرو خان خطاب یافت درین خدمت بنوعی ماهر بود که گویا جامه ایست که بر قامت قابلیت او دوخته اند در سن نود سالگی از جوانان چهارده ساله جلدتر بود و سعادت خدمت پدر کلان من و پدر من و من دریافت تا دم مرگ یک لحظه بے کیفیت شراب نبود۔

	آلودهٔ شراب فغانی به خاک رفت		آه از ملایکش کفن تازه بو کنند

پانزده لک روپیه از و ماند پسرے در غایت ناقابلے دارد رعایت نام برابر حقوق خدمت پدرش مهتری نصف فراشخانه باو و نصف دیگر به تحماق خان مرحمت شد کمال خان از بنده های فدوی با اخلاص من بود از طائفه کلالان دهلی است بنا بر ظهور امانت و دیانت و غایت اعتماد او را بکاول بیگی ساختم اینچنین خدمتگاران کم بهم میرسند دو پسر داشت بهر دو شفقت بسیار کردم اما مثل او کجا در دوم ماه مذکور نعل کلانوت که از خردی در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس و صوتے که بزبان و روش هندی می شنیدند باو یاد میدادند در سن شصت و پنج سالگی بلکه هفتاد سالگی فوت کرد یکے از کنیزان او درین قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کمتر زنی

چنین وفائی بجا آوردہ باشد ٭ در ہندوستان خصوصاً در ولایت سلہٹ کہ از توابع بنگالہ است از قدیم رسم شدہ بود کہ رعایا و مردم
آنجا بعضے از فرزندان خود را خواجہ سرا نمودہ در عوض مالواجبی بہ حکام میدادند و این رسم رفتہ رفتہ بہ دیگر ولایت نیز سرایت کردہ
ہر سال چندین اطفال ضایع و مقطوع النسل میشدند و این عمل رواج تمام یافتہ بود درین ولا حکم نمودم کہ من بعد ہیچکس باین امر قبیح قیام
و اقدام ننماید و خرید و فروخت خواجہ سرایان خرد سال بالکل برطرف باشد باسلام خان و سایر حکام صوبہ بنگالہ فرمانہا صادر گشت
کہ ہر کس مرتکب این امر شود تنبیہ و سیاست نمایند و خواجہ سراے خرد سال نزد ہر کس کہ باشد بگیرند تا غایت ہیچ یک از سلاطین سابق
این توفیق نیافتند انشاء اللہ تعالی در اندک فرصتے چنان خواہد شد کہ این رسم مردود بالکلیہ برطرف شود ہرگاہ خرید و فروخت خواجہ سرا
منع شد ہیچ کس باین فعل ناخوش بیفائدہ اقدام نخواہد نمود ٭ اسپ سمندے از جملہ اسپان فرستادہ شاہ عباس کہ سر طویلہ اسپان
خاصہ من بود بہ خانخانان مرحمت کردم انقدر خوشحال شد کہ بشرح راست نیاید الحق کہ باین کلانے و خوبی اسپے تا غایت بہ ہندوستان
نیامدہ است و فیل فتوح را کہ در جنگ بے بدل است با بیست زنجیر دیگر باو عنایت نمودم چون کشن سنگھ کہ بہ ہمراہی مہابت خان
تعین بود خدمات پسندیدہ بہ تقدیم رسانیدہ در جنگ مردم رانا زخم برچھہ بہ پاے او رسیدہ تا بیست کس نامی او بہ قتل آوردہ بود
و قریب بہ سہ ہزار کس را دستگیر ساخت بہ منصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار سرفراز شد در چہاردہم ماہ مذکور حکم کردم کہ میرزا غازی
متوجہ قندہار شود از اتفاقات حسنہ بمجرد آنکہ میرزاے مشار الیہ از بھکر روانہ ولایت مذکور گردد خبر فوت سردار خان حاکم آنجا رسید
سردار خان از ملازمان مقرر و روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود تختہ بیگ اشتہار داشت نصف منصب او را بفرزندان او مرحمت نمودم
روز دوشنبہ ہفدہم پیادہ بقصد زیارت روضہ منورہ حضرت عرش آشیانے متوجہ شدم اگر میسر میبود این راہ بمژہ و بسر مے پیمودم
حضرت والد بزرگوارم بجہت ولادت من از فتحپور بہ اجمیر کہ یک صد و بیست کروہ است پیادہ بزیارت حضرت خواجہ معین الدین سنجری
چشتی متوجہ گشتہ بودند اگر من بسر و چشم این راہ بہ پیمایم ہنوز چہ کردہ باشم چون بہ سعادت زیارت مشرف شدم عمارتے کہ بر سر روضہ
منورہ شدہ بود دیدم بنوعے کہ خاطر خواہ من بود بنظر در نیامد چراکہ منظور آن بود کہ روندہ ہاے عالم مثل این عمارت در معمورہ دنیا
نشان ندہند چون در اثناے عمارت مذکور از خسرو بیطالع این نوع امرے بہ ظہور آمد بالضرورت روانہ لاہور شدم معماران بہ سلیقہ
خود یک طورے ساختہ بودند آخر الامر بعضے تصرفات نمودہ شد تا آنکہ مبلغ کلی صرف نمودہ سہ چہار سال کار کردہ بودند فرمودم کہ دیگر
بار معماران ماہر باتفاق مردم صاحب وقوف بعضے جاہا را بنوعیکہ قرار یافتہ بنیاد از نو رفتہ رفتہ عمارت عالی سامان پذیر گردید و باغچہ
در غایت صفا بر دور عمارت مقبرہ منورہ ترتیب یافت و دروازہ در نہایت رفعت و عظمت مشتمل بر منارہا از سنگ سفید پرداختہ ساختہ شد

مجملاً پانزده لک روپیہ کہ موازی پنجاه ہزار تومان رایج ایران و چہل و پنج لک خانی مطابق زر توران بوده باشد خرج این عمارت عالی را بہ من شنوانیدند * روز یکشنبہ بیست و سوم بخانہ حکیم علی بہ تماشاے حوضے کہ مثل آن در زمان حضرت عرش آشیانے در لاہور ساختہ بود با جمعی از مقربان کہ آن حوض را ندیده بودند رفتم حوض مذکور شش گز در شش گز است و در پہلوے حوض خانہ ساختہ شده در غایت روشنی کہ راه بآن خانہ ہم از درون آب است و آب ازان راه بہ درون در نمی آید ده دوازده کس درانجا صحبت میداشتند از نقد و جنس انچہ در وقت او گنجید پیش کش نمود و بعد از ملاحظہ خانہ و درآمدن جمعی از نزدیکان بدانجا حکیم را بہ منصب دو ہزاری سرفراز ساختہ بدولتخانہ معاودت نمودم روز یکشنبہ چہاردہم شعبان خانخانان بہ عنایات کمر شمشیر مرصع و خلعت و فیل خاصہ سرفراز گردیده بہ خدمت دکن مرخص شد و راجہ سورج سنگھ کہ از تعینات خدمت مذکور بود بہ منصب سہ ہزاری ذات و دو ہزار سوار ممتاز گردید چون مکرر بعرض رسید کہ از برادران و ملازمان مرتضی خان آزار بر عایا و سکنہ احمدآباد گجرات میرسد و ضبط خویشان و مردم خود بواجبی نمیتواند کرد صوبہ مذکور را از و تغیر نموده باعظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد کہ خود در ملازمت بوده جہانگیر قلیخان پسر کلان او بہ نیابت او روانہ گجرات گردد و منصب جہانگیر قلی خان از اصل و اضافہ بہ سہ ہزاری ذات و دو ہزار و پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد کہ باتفاق موہن داس دیوان و مسعود بیگ ہمدانی بخشی مہمات صوبہ مذکور را فیصل میداده باشند موہن داس بہ منصب ہشت صدی ذات و پانصد سوار و مسعود بیگ بہ سہ صدی ذات و یک صد و پنجاه سوار سرفراز گردید از بنده ہاے حضور تربیت خان بہ منصب ہفتصدی ذات و چہار صد نفر و نصر اللہ بہمین منصب سرفراز گشتند مہتر خان کہ مجملی از احوال او نوشتہ شده درہمین روزہا وفات نمود و مونس خان پسر او را بہ منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار سرفراز ساختم * روز چہار شنبہ چہارم ذی حجہ خسرو را از دختر خان اعظم پسرے متولد شد نام او را بلند اختر نہادم * در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتے فرستاد کہ عقیده فرنگیان اینست کہ این صورت شبیہ صاحبقرانے است در وقتیکہ ایلدرم بایزید بدست لشکر فیروزی اثر ایشان گرفتار آمد نصرانی کہ دران وقت حاکم استنبول بود ایلچی با تحف و ہدایا فرستاده اظہار اطاعت و بندگی نموده مصورے کہ ہمراه ایلچی ساختہ بودند صورت آنحضرت را شبیہ کشیده برده اگر این دعوی اصلی داشتہ باشد ہیچ چیز تحفہ پیش من بہتر ازین نخواہد بود چون بہ صورت و حلیہ اولاد و فرزندان سلسلہ علیہ آن حضرت مشابہتی ندارد خاطر بہ راست بودن این سخن تسلی نمی شود *

جشن نوروز چهارم از جلوس همایون

تحویل حضرت نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذی حجه سنه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد و نوروز گیتی افروز بهار رسے و فرخی آغاز شد. روز جمعه پنجم محرم سنه ۱۰۱۸ حکیم علی وفات یافت حکیم بینظیر بود از علوم عربیه بهرهٔ تمام داشت شرحی بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تالیف نموده است کدش بر فهمش زیادتی داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسبی بر ذاتے مجملاً بد باطن و شریر النفس بود در بیستم صفر مرزا برخوردار را بخطاب خانعالم سرفراز ساختم از نواحی فتحپور رهند وانه آوردند که باین کلانے تاحال دیده نشنیده بودم فرمودم که بوزن در آوردند سی و سه نیم سیر کشیده شد. روز دوشنبه نوزدهم ربیع الاولی مجلس وزن قمری در خانهٔ والدهٔ بزرگوارم ترتیب یافت پاره ازان زر به عوراتے که دران روز جمع گشته بودند قسمت شد. چون ظاهر گردید که بجهت نظام سلطنت و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرورست که یکے از شاهزاده ها را روانه سازد بنابران بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت تعین نمایند. مهابت خان را که به خدمت سرداری لشکر قاهر راناے مقهور تعین بود و به مصلحت بعضے خدمات حضور بدرگاه طلب داشته عبدالله خان را به خطاب فیروز جنگی سرفراز ساخته بعوض او تعین نمودم و عبدالرزاق بخشی را فرستادم که به جمیع منصبداران آن لشکر حکم برساند که از گفته خان مذکور بیرون نرفته شکر و شکایت او را عظیم مؤثر شناسند. در چهارم جمادی الاولی یکے از زمینداران که قبیله مقرر اند بزخصی بنظر گذرانید که بطریق نر ماده پستان داشت و مقدار یک پیاله قهوه خوری هر روز شیر میداد چون شیر از نعمتهاے الٰهی است و ماده پرورش بسیارے از حیوانات است این امر غریب را شگون خوب دانستم ششم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را به منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بحکومت و دارائی ولایت سورته که بجونه گڑه مشهورست فرستادم حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سی سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمانی نامور گردانیدم در شانزدهم کمر شمشیر مرصع به راجه مان سنگه فرستاده شد در بست دوم بست لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر دکن که بهمراهی پرویز تعین یافته اند بتحویل خزانچی علٰحده نموده پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز چهارشنبه بیست و پنجم جهاندار که قبل ازین بهمراهی قطب الدین خان کوکه بولایت بنگاله تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بواقعی معلوم من شد که او مجذوب مادرزاد است چون خاطر متعلق به سامان دکن بود بتاریخ غره جمادی الاخری امیر الامرا را نیز بخدمت مذکور تعین نمودم به عنایت خلعت و اسپ سرفراز گردید کرم چند پسر جگناته را به منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار نواخت

بهمراهی پرویز مقرر فرمودم در چهارم ماه سی صد و هفتاد نفر سوار احدی به کمک لشکر رانا بهمراهی عبد الله خان مقرر گشتند. یک صد راس اسپ نیز از طوایل سرکار فرستاده شد. که بهر کس از منصبداران و احدی که صلاح داند بدهد ❖ در هفدهم یک قطعه لعل که قیمت آن شصت هزار روپیه بود به پرویز عنایت کردم و یک قطعه لعل دیگر با دو مروارید که تخمیناً چهل هزار روپیه می ارزند بخرم مرحمت شد. روز دوشنبه بست و هشتم جگناته به منصب پنج هزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز گردید و در هشتم ماه رجب رای جی سنگه بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی یافت و به خدمت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود در روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را به خدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمودم خلعت و اسپ خاصه و فیل خاصه و کمر شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد و سرداران و امرایی که بهمراهی او تعین یافته بودند بقدر مرتبه و حالت خود هر یک بعنایت اسپ و خلعت و فیل و کمر شمشیر و خنجر مرصع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احدی در ملازمت پرویز به خدمت دکن تعین نمودم در همین روزها عرضداشت عبد الله خان آمد که رانای مقهور را در کوهستان در جاهای قلب تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد چون شب در آمد جانی به تنگ پا بیرون برده بدر رفت چون کار را برو تنگ ساخته ام عنقریب گرفتار خواهد شد یا به قتل خواهد رسید خان مذکور را به منصب پنجهزاری ذات سرفراز ساختم و تسبیح مروارید که به ده هزار روپیه می ارزد به پرویز عنایت شد. و چون ولایت خاندیس و برار بفرزند مشار الیه داده شده بود قلعه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سی صد راس اسپ بهمراهی او مقرر گشت که با حدیان و منصبداران و هر کس که لایق عنایت باشد بدهد در بیست و ششم سیف خان بارهه به منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و سی صد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدمت فوجداری سرکار حصار مقرر گشت روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل بوزیر خان عنایت شد ❖ روز جمعه بیست و دوم حکم فرمودم که بنگ و بوزه که منشار فساد کلی است در بازارها نفروشند و قمارخانها را برطرف سازند درین باب تاکید تمام نمودم ❖ در بیست و پنجم شیری از شیرخانه خاصه آوردند که بگاو جنگ اندازند مردم بسیار بجهت تماشا ایستاده بودند جماعه از جوگیان هم بود شیر به یکی از جوگیان که برهنه بود بطریق بازی نه از روی غضب متوجه شد و او را بر زمین انداخت و چنانکه بماده خود جفت میشود بهمان طریق بالای جوگی بر آمده جنبیدن گرفت و روز دیگر هم همان طور حرکتی نمود چند نوبت این حرکت ازو بوقوع آمد چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود و غرابت تمام داشت نوشته شد در دوم شهر رمضان غیاث خان حسب الالتماس اسلام خان به منصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را به منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار ممتاز ساختم هزار تولچه طلا و نقره و هزار روپیه در روز تحویل حضرت نیر اعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان شنکرات

میگویند. تصدق نموده شد. در دهم ماه مذکور فیلے به شاه بیگ یوزی مرحمت کردم و اسلام الله عرب که از جوانان قرار داده عرب است از خویشان مبارک حاکم درفول بنابر توهمی که از شاه عباس در خاطر او قرار گرفته بود بملازمت من آمد او را نواخته به منصب چهار صدی ذات و دو دیست سوار سرفراز ساختم ٭ مجدداً فوج دیگر که یک صد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احدے بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد. و پنجاه راس اسپ نیز حواله یکے از بنده های درگاه شد که به پرویز رساند در روز جمعه سیزدهم مضمونی بخاطر رسید. و این غزل در سلک نظم در آمد

غزل

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسید
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار

تا چشم نارسیده دگر بر دگر رسد
داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر

مستانه می خرامی و مست تو عالمی
مدهوش گشته ام که بپویم ره وصال
امید آنکه شعله نور را اثر رسد

اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
فریاد ازان زمان که مرا این خبر رسد

روز یکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق بخانه صبیه مظفر حسین مرزا پسر سلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزا ابن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم و در هفدهم ماه مبارک خان شیروانی به منصب هزاری ذات و سی صد سوار سرفراز گردید و پنجهزار روپیه نیز باو مرحمت شد. و چهار هزار روپیه به حاجی بے اوزبک عنایت شد. در بست و دوم یک قطعه لعل و یک دانه مروارید به شهریار شفقت شد یک لک روپیه مدد خرج گویان بجماعه اویماقات که بخدمت دکن تعین یافته بودند داده شد و دو هزار روپیه به فرخ بیگ مصور که از بے بدلان عصر است لطف نمودم چهار هزار روپیه بجهت خرج باباحسن ابدال فرستاده شد. و هزار روپیه حواله ملا علی احمد مهرکن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیم به روضه ایشان صرف نمایند و یک فیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه به خواجه عبد الحق انصاری مرحمت شد. به دیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تنخواه دهند. به برادر زاده بهاری چند قانونگوے سرکار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده و ماهیانه قرار داده بدکن نزد پرویز برد و پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز پنجشنبه چهارم شوال اسلام خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز گردید ابول بے اوزبک به منصب یکهزار و پانصدی و ظفر خان به منصب دو هزار و پانصدی امتیاز یافتند. دو هزار روپیه به بدیع الزمان پسر مرزا شاهرخ و هزار روپیه به بهگوان مصور مرحمت شد. و حکم کردم که نقاره به جمیع مرحمت شود که پله منصب آنها بر سه هزاری و بالاتر رسیده باشد پنجهزار روپیه دیگر از زر وزن بجهت تعمیر پل باباحسن ابدال و عمارتے که در انجا واقع است حواله ابو الوفا پسر حکیم ابو الفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصرام رساند٭ روز شنبه سیزدهم چهار گهڑی از روز مانده ماه آغاز گرفتن نمود در مرتبه برتبه تمامی جرم اد

منخسف گشت و تا پنج گهڑی شب گرفته بود بجهت دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از فیل و اسپ
وغیره تصدق نمودم قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد فرمودم که به مستحقان دیگر قسمت نمودند۔ در بست و پنجم دختر راجه چند بندیله را بالتماس
پدر او به خدمتگاری خود گرفتم و میرزا فاضل برادرزاده میر شریف که به فوجداری قبوله و آنحدود مقرر شده بود یک فیل عنایت نمودم و
عنایت الله به خطاب عنایت خانی سرفراز شد. چهارشنبه غره ذی قعده بهاری چند به منصب پانصدی ذات و سی صد سوار ممتاز گشت
و یک قبضه کهپوه مرصع بفرزند بابا خرم مرحمت شد ملا حیاتی را که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی که مشعر بر انواع مرحمت و
شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید که خانخانان بدست او فرستاده بود تخمیناً بست هزار روپیه قیمت داشت
آورده گذرانید. میر جمال الدین حسین که در برهانپور بود و بحضور او را طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود دو هزار روپیه به شجاعت خان
دکهنی مرحمت شد در ششم ماه مذکور پیش از آنکه پرویز به برهانپور برسد عرض داشت خانخانان و امرا رسید که دکهنیان جمعیت نموده در
مقام فساد اند چون معلوم شد که با وجود تعیین پرویز و لشکر که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند بخاطر
گذرانیدم که خود متوجه شوم و به عنایت الهی خاطر از آن مهم جمع نمایم درین اثنا عرض داشت آصف خان هم آمد که توجه حضرت بانیجانب
لائق دولت روز افزون ست و عرض داشت عادل خان بیجاپوری رسید که اگر یکی از معتمدان درگاه باین طرف مقرر شود که ملتمسات
و مدعیات خود را باو بگویم تا او بعرض اقدس رساند امید هست که باعث صلاح حال این بنده ها گردد بنا برین مقدمات با امرا و دولتخواهان
کنکاش نمودم تا هر کس را که انچه بخاطر رسد عرض نماید فرزند خانجهان بعرض رسانید که با وجود یکه چندین امرای معتبر بجهت تسخیر دکن مرخص
شده باشند توجه حضرت به نفس نفیس ضرور نیست اگر حکم شود بنده هم بملازمت شاهزاده برود و این خدمت را در ملازمت ایشان
انشاء الله تعالی به تقدیم رساند همه دولتخواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود با آنکه هرگز جدائی او را بخاطر قرار نداده بودم چون
مهم کلانی بود بالضرور رضا دادم و فرمودم بمجرد آنکه مهمات آنجا صورت یابد بی توقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یک سال در
آن حدود نباشد روز سه شنبه هفتدهم ذی قعده اختیار رخصت او بود خلعت خاصه زردوزی و اسپ خاصه با زین مرصع و کمر شمشیر
مرصع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد. و فدائی خان را که از بنده های صاحب اخلاص است خلعت
و اسپ و مدد خرج لطف نموده به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و همراه خان جهان تعین نمودم
که اگر کسی را نزد عادل خان حسب الالتماس او باید فرستاد او را روانه گرداند و لنکو پنڈت که در زمان حضرت عرش آشیانی
از جانب عادل خان همراه پیشکش او آمده بود او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ و خلعت و زر عنایت کردم و از امرا

ولشکریان که همراه عبدالله خان به خدمت دفع رانای مقهور تعیین بودند مثل راجه نرسنگدیو وشجاعت خان وراجه بکرماجیت وغیره
باچهار پنجهزار سوار به کمک فرزند خانجهان تعیین شدند ومعتمد خان رابقدغن فرستادم که آن مردم رامنزاولی کرده در او جین بخانجهان
همراه سازد ودوازمردم درخانه شش هفت هزار سوار ازمسل سیف خان بارهه وحاجی بی اوزبک واسلام الله عرب برادرزاده مبارک
عرب که ولایت جوتره ودرنول وآن نواحی درتصرف دارد ودیگر منصبداران ونزدیکان همراه اوساختم ودروقت رخصت هریک را
باضافه منصب وخلعت ومدد خرج سرفراز نمودم ومحمدی بیگ رابخشی لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر کردم که همراه سازند به پرویز
اسپ خاصه وبه خانخانان ودیگر امرای وبندهای که تعیین یافته آن صوبه بودند خلعتها مرحمت نموده فرستادم وبعد از اتمام
این امور به قصد شکار از شهر برآمدم وهزار روپیه بمیرعلی اکبر عنایت شده چون فصل ربیع رسیده بود بملاحظه آنکه مبادا از عبور لشکر
نقصانی بمزروعات رعایا برسد وباوجود آنکه توریساول رابا جمعی از احدیان بجهت ضبط زراعات تعیین نموده بودم وچندی
راحکم کردم که منزل به منزل ملاحظه پایمالی نموده عوض نقصانی که بزراعتها برسد رعایا رامیداده باشند وده هزار روپیه
به دختر خانخانان کوچ دانیال وهزار روپیه به عبدالرحیم خر مدد خرج گویان وهزار روپیه بقاچای دکهنی مرحمت نمودم ودوازدهم
خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل واضافه به منصب هزاری ذات وپانصد سوار وبهادر خان برادر دیگر به منصب سی صد ذات
وسه صد سوار سرفراز گشتند. درین روز دو آهوی شاخ دار ویک آهوی ماده شکار شد. درسیزدهم یک اسپ خاصه بخان جهان مرحمت
نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ رابه منصب هزاری ذات وپانصد سوار سرفراز ساخته پنجهزار روپیه مدد خرج عنایت
کردم وبه همراهی خان جهان به خدمت دکن رخصت یافت درین روز دو آهو نر وسه آهو ماده شکار شد چهارشنبه دهم یک نیل گاو
ماده ویک آهوی سیاه به بندوق زدم درپانزدهم یک نیله گاو ماده ویک چنکاره به بندوق زده شد. درهفتدهم ماه دو قطعه لعل
ویک دانه مروارید جهانگیر قلی خان از گجرات وافیون دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر کهنبایت فرستاده بود بنظر گذشت
بستم یک شیرماده ویک نیله گاو به بندوق زده شد. دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل وبسیاری درخت از نظر ناپدید
گشتند حکم شد که تفحص نموده بدست درآورند چون به منزل رسیدم یکی از شیربچهارا فرزند خرم آورده از نظر گذرانید وروز دیگر
بچه دوم رامهابت خان گرفته حاضر ساخت. بیست ودوم دروقتی که نیله گاوی رابقابوی زدن نزدیک ساخته بودم ناگاه
جلوداری ودو کهار ظاهر شدند ونیل گاو رم خورده بدر رفت از غایت اعراض فرمودم که جلودار راهمانجا بکشند وپای
کهاران راببرید وبرخر سوار کرده گردا گرد اردو بگردانند تا دیگری این جرأت نکند بعد ازان شکار کنان براسپ شکار بازدرجه

کرده به منزل آمدم روز دیگر نیله گاؤ کلانے را تقراولی اسکندر رمین به بندوق زدم داورا به منصب سی صدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفدر خان که از صوبه بهار آمده بود به سعادت کورنش سربلندی یافت یک صد مهر نذر و یک قبضه شمشیر و پنج فیل ماده و یکے نر پیشکش گذرانید فیل نر مقبول افتاد درهمین اثنا دگار خواجه سمرقندی از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سر اسپ با دیگر تحف پیشکش گذرانید و به خلعت امتیاز یافت روز چهارشنبه ششم ذی حجه معز الملک که از خدمت بخشی گری لشکر رانا معهور تغیر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نمود ٭ در چهاردهم ماه مذکور عبدالرّحیم خر را باوجود تقصیرات کلی گناهان او را عفو فرموده به منصب یوز باشی و بیست سوار سرفراز ساختم و فرمودم که به کشمیر رفته باتفاق بخشی آنجا محصله مردم قلیج خان را و سایر جاگیرداران و اویماقات نوکر و غیر نوکر دیده طومار واقعی بدرگاه آورد کشور خان ولد قطب الدین خان از قلعه رهتاس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت ٭

جشن نوروز پنجم از جلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهارم ذی حجه بعد از دو پهر و سه گهڑی حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نموده و درین ساعت فیض بخش در مقام پاک بهل که از مواضع پرگنه باری بوده باشد مجلس نوروزی ترتیب داده بسنت پدر بزرگوارم بر تخت جلوس نمودم صباح آنکه روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس درهمین مقام بار عام داده جمیع امرا و بنده های درگاه به سعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشتند پیشکش بعضے امرا از نظر گذشت خان اعظم یک دانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و میران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری از باز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانید مهابت خان دو صندوقچه کار فرنگ که اطراف آنرا به تخته هاے بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آن نهاده میشد از بیرون نموده مینمود که گویا هیچ حایلے نیست پیشکش نمود کشور خان بست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید همچنین هر کس از بنده های درگاه تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند نصر الله پسر فتح الله شربتچی به تحویلداری پیشکش مقرر گشت به سارنگ دیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعین یافته بود بجهت پردیه دهریک از امرا تبرک خاصه سرفراز ساختم به شیخ حسام الدین پسر غازی خان بدخشی

حاشیه این همان عبدالرحیم است که رفاقت خسرو نموده همه جا همراه او بود بعد از گرفتاری بموجب حکم در پوست خر کشیده بودند چون عمرش باقی بود از آن مهلکه نجات یافته و از بند خلاص شده در بندگان حضور میبود و خدمت میکرد تا رفته رفته بر و مهربان شدند ٭

که طریقه درویشے وگوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه وفردے شال شفقت نمودم روز دیگر نوروز به قصد شکار شیر سوار شدم سه شیر
دو نر و یکے ماده شکار شد باحدیانیکه آثار جلادت ظاهر نموده به شیر درآمده بودند انعام ها داده بزیادتی ماهیانه سرفراز ساختم به تاریخ
بست وششم ماه مذکور اکثر روزها به شکار نیله گاو ها مشغولے داشتم چون هوا رو به گرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید
بجانب روپ باس توجه نموده چند روز دیگر دران نواحی شکار آهو نمودم روز شنبه غره محرم ۱۰۱۹ھ روپ خواص که روپ باس آبادان
کرده اوست پیشکشی که ترتیب داده بود بنظر گذرانید انچه خوش آمد درجه قبول یافت تتمه بانعام او مقرر گشت درهمین ایام بایزید
بنگلی وبرادران او که از صوبه بنگال آمده بودند به سعادت کورنش سرفراز گشتند سید آدم ولد سید قاسم بارهه نیز که از احمد آباد
گجرات آمده بود بدین سعادت امتیاز یافت ویک زنجیر فیل پیشکش گذرانید فوجداری صوبه ملتان از تغیر تاج خان به ابول
بے اوزبک مرحمت شد دوشنبه ششم نزول اجلال در باغ منڈاکر که در نزدیکے شهر است واقع شد صباح آنکه ساعت دخول
شهر بود بعد از گذشتن یک پهر و دو گهڑی سوار شدم و تا ابتداے معموره بر اسپ سواری نموده چون سواد شهر ظاهر گشت بجهت
آنکه خلایق از دور و نزدیک توانند دید سواری فیل اختیار کردم و از هر دو طرف راه زرافشان بعد از دو پهر در دقیقه که منجمان اختیار
نموده بودند به مبارکی و خرمی بدولت خانه همایون داخل شدم بنا بر رسم مقرر ایام نوروز فرموده بودم که دولتخانه را آئین لبسته
بارگاه هاے آسمان تمثال ایستاده کرده بودند بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذرانید
انچه از هر جنس و هر قسم از جواهر اقمشه وامتعه پسند خاطر به گزین گردید قبول فرموده تتمه را بانعام او مقرر داشتم به مشرفان شکار
فرموده بودم که مجموع جانوران که از روز بر آمدن تا تاریخ دخول شهر شکار شده باشد معروض دارند درین وقت بعرض رسانیدند
که در مدت پنجاه وشش روز یک هزار و سی صد و شصت و دو جانور چرنده و پرنده شکار شده هفت عدد شیر نیله گاو
نر و ماده هفتاد راس آهوے سیاه پنجاه و یک راس سایر جانوران از ماده آهو و بز کوهی و روج وغیره هشتاد و دو راس کلنگ
وطاؤس وسرخاب وسایر جانوران پرنده یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست و سه عدد روز جمعه هفتم
مقرب خان از بندر کهنبایت وسورت آمده سعادت ملازمت دریافت جواهر و مرصع آلات وظروف هاے طلا و نقره کار فرنگ و
دیگر نفایس وتحفهاے غیر مکرر و ده غلام حبشی واسپان عربی و از هر قسم چیزے که بخاطر رسیده آورده بود چنانچه در عرض دو نیم
ماه تحفهاے او از نظر گذشت و اکثر موافق مرضی خاطر ما بود درین روز صفدر خان که به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز
بود بزیادتی منصب که پانصدی ذات و دویست سوار باشد ممتاز گشته به عنایت علم سربلندی یافت و بجاگیر سابق خود مرخص گردید

و به کشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت شد و یک زنجیر فیل نوج بجهت افضل خان حواله بشوتن پسر او شد که برای پدر خود ببرد به خواجه حسین که از بنائر خواجه معین الدین چشتی است بمعتاد نیمه ساله هزار روپیه عنایت نمودم یوسف زلیخا بخط ملا میر علی مصور و مذهب جلد طلا در غایت تکلف و صفا که هزار مهر قیمت داشت خانخانان پیشکش فرستاده بود معصوم وکیل او آورده گذرانید تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از امرا و بنده های درگاه بنظر میگذشت و از نفایس پیشکش هر کس آنچه پسند خاطر می افتاد قبول نموده تتمه را بازمی دادم ٭ روز پنجشنبه ۱۳ مطابق ۱۹ فروردین ماه که روز شرف و خرمی و خوشحالی حضرت نیر اعظم ست فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و بامرا و سائر بنده های درگاه حکم شد که هر کس که خواهد بخواهش طبیعت مکیفی اختیار کنند اکثری شراب و چندی مفرح و بعضی از افیونات آنچه خواستند خوردند مجلس شگفته گشت جهانگیر قلی خان از گجرات یک تخت نقره منبت و مصور بروشی و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت، و به مهاسنگه نیز علم شفقت شد ٭ و در ابتدای جلوس مکرر حکم کرده بودم که من بعد هیچکس خواجه سرا نکند و خرید و فروخت نشود و هر کس که مرتکب این عمل گردد گنهگار باشد در نیولا افضل خان چند از آن بدکاران را بدرگاه از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل شنیع قیام نموده اند آن بی عاقبتان را فرمودم که در حبس موبد نگاهدارند ٭ در شب پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب روی داد جمعی از قوالان دهلی سرود در حضور میگفتند و سید شاه بروش تقلید سماع مینمود و این بیت میر خسرو بیت

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

میان نخانه این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم که ملا علی احمد مهرکن که در فن خود از بی نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاری قدیم داشت، و در ایام خردسالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزی شیخ نظام الدین اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده در کنار آب جون بالای پشت بامی تماشای عبادت و پرستش هندوان می نمودند درین اثنا امیر خسرو حاضر میشود شیخ متوجه شده میفرمایند که این جماعت را می بینی و این مصرعه را بر زبان جاری میسازند ع

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

امیر بی تامل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را

من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

می خوانند ملا مشار الیه چون سخن را بدین جا رسانید و کلمه آخر مصرع ثانی که بر سمت کج کلاهی بر زبانش جاری شد حال بر و متغیر گشته

بنحو دانه افتاده و مرا از افتادن او وحشتی عظیم شده بر سر او حاضر شدم اکثرے را مظنه شده که مگر صرع او را حادث گشته است اطبائی که در خدمت حاضر بودند مضطربانه در پی تشخیص و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شدند هرچند دست و پا زدند بحال نیامد او خود در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان آفرین تسلیم نموده چون بدن فی الجمله حرارتی داشت گمان می نمودند که شاید جانے باقی بوده باشد بعد از اندک زمانے ظاهر شد که کار از کار گذشته فرو رفته است او را از مجلس مرده برداشته به منزل و مقامش بردند این قسم مردنی تا حال مشاهده نه شده بود مبلغی بجهت کفن و دفن او بفرزندانش فرستادم و صباح او را به دهلی نقل نموده بگورخانه آبا و اجدادش مدفون ساختند روز جمعه بست و یکم کشور خان که به منصب هزار و پانصدی سرفراز بود به دو هزاری ذات و سوار سرفراز گردید و به عنایت اسپ عراقی از طویله خاصه و خلعت و فیل خاصه بخت جیت نام نوازش یافته بخدمت فوجداری ملک اوچهه و تنبیه و تادیب متمردان آنحدود مرخص گشت بایزید منگلی به خلعت و اسپ ممتاز گردیده با برادران به همراهی کشور خان حکم شد فیلی از حلقه خاصه عالم گمان نام به حبیب الله حواله نموده جهت راجه مان سنگه عنایت کرده فرستادم به کیشو داس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد به عرب خان جاگیردار جلال آباد ماده فیل شفقت شد درین ایام افتخار خان فیل نادرے از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون پسند خاطر من گشت داخل فیلان خاصه ساختم احمد بیگ خان که به سرداری لشکر بنگش معین است بنا بر نیکو خدمتیها با فرزندان با اضافه منصب سرفراز گشته منصب خاصه او را که دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بوده پانصدی دیگر بر ذات او اضافه مرحمت شد تختی طلائی مرصع کاری بجهت سر پیچ پرویز که به لعل و مروارید ترتیب یافته بود و به بیست و یکهزار روپیه قیمت شد بجهت خانجهان بدست حبیب پسر سربراه خان به برهانپور عنایت کرده فرستادم ❊ درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمر خان به سناسی آشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است در مذاق آن جاهل جا کرده عبد اللطیف پسر نقیب خان و شریف عم زاده های خود را درین ضلالت با خود شریک ساخته بوده است چون این معنی شگافته شد بمجرد اندک ترسانیدن چند مقدمه خود هاند کور ساختند که ذکر آن کراهیت تمام داشت تادیب و تنبیه آنرا لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق مقید و محبوس ساختم و عبد اللطیف را یکصد دره حد فرمودم که در حضور زدند این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بوده تا دیگر جاهلان امثال این امور هوس نه کنند روز دوشنبه بیست و چهارم معظم خان به دهلی مرخص شد تا متمردان و مفسدان آن نواح را گوشمال دهد به شجاعت خان دکهنی ده هزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درشنی را که به جهت بردن فرامین به بنگاله و مرحمتهائے که بهریک از امرائے آن صوبه واقع شده بود حکم کرده بودم مرخص ساختم اسلام خان را نظر بر ترددات و خدمات شائسته به منصب پنجهزاری ذات و سوار و خلعت خاصه

سرفراز ساختم و به کشور خان نیز خلعت خاصه و به راجه کلیان اسپ عراقی و همچنین به سایر اُمرا به بعضے خلعت و به بعضے اسپ مرحمت
نمودم به فرید دن برلاس که به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و سی صد سوار سرفراز بود به دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار
ممتاز گردید ❊ در شب دوشنبه غره ماه صفر بنا بر غفلت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابو الحسن افتاد تا خبردار شدن و فرو
نشاندن آتش اسباب و اشیاء او بسیار سوخته شد بنا بر تسلی خاطر خواجه و تدارک زیانیکه باو رسیده بود چهل هزار روپیه باو مرحمت
نمودیم به سیف خان بارهه که برداشته و نواخته من بود علم مرحمت نمودم معز الملک راکه بدیوانی کابل تعین یافته بود دوصدی ذات
و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و دو بیست هفتاد و پنج سوار بود افزوده مرخص ساختم روز دیگر پهول کٹاره
مرصع به جواهر قیمتی به خان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم ❊ چون بیوه زنے از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر
کهنبایت بزور کشیده بود بعد از مدتے که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم چنین گفت که باجل موعود مرده بنا برین
فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند بعد از جست و جوے بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و بانی این امر تعدی بود به سیاست
رسانیدم و نصف منصب مقرب خان را کم کرده بآن ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرچی راه مرحمت کردم چون در روز یکشنبه هفتم
ماه قران نحسین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بفقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در
اکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی و شیخ مصطفےٰ را که بعنوان درویشے و کیفیت و حالت فقر مشهور
و معروف بودند طلبیده صحبت داشته شد و رفته رفته مجلس به سماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد خالی از کیفیت و حالتی نبودند بعد از اتمام
صحبت بهریک زرها داده مرخص ساختم چون مکرر میرزا غازی بیگ ترخان بجهت سامان آذوقه قندهار و ماهیانه برقنداز ان قلعه مذکور
عرضداشت نموده بود فرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند ❊ بتاریخ ۱۹- ماه اردی بهشت سنه جلوس
مطابق ۴ صفر در پٹنه که حاکم نشین صوبه بهار است امرے غریب و حادثه عجیب روداده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گورکهپور
که تبازگی بجاگیر او مقرر گشته بود از پٹنه تا آنجا شصت کروه مسافت است متوجه میشود و قلعه و شهر را به شیخ بنارسی و غیاث
زین خانی دیوان آن صوبه و جمعی دیگر از منصبداران می سپارد و به گمان آنکه درین حدود غنیم نیست خاطر از محافظت قلعه و
شهر چنانچه باید جمع نمی سازد به حسب اتفاق درهمین ایام قطب نام مجهولے از مردم اوچهه که خلقت او سرشته فتنه و فساد بود
بزیئ درویشان و لباس گدایان بولایت اوجینه که در نواحی پٹنه واقع است درمی آید و به مردم آنجا که از مفسدان
مقرر اند آشنائی پیدا کرده اظهار میکند که من خسرو ام که از بندی خانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام اگر بمن همراهی

نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد ازان که کارے سرانجام یابد مدار دولت من بر شما خواهد بود مجملاً بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق ساخته شخص آنها میسازد که من خسروام و اطراف چشم خود را که در وقتی از اوقات داغ کرده بود و علامت آن بنظر در می آمده است بدان گمراهان مینمود و میگفت که در بندیخانه کٹوری بر چشم من بسته بودند این علامت آنست بدین تزویر و فریب جمعی از سوار و پیاده بر سر او جمع میشوند و خبر یافته بوده اند که افضل خان در پٹنه نیست اینمعنی را فوزی عظیم دانسته ایلغار می نمایند و دو سه ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را به شهر میرسانند و به هیچ چیز مقید نشده اراده قلعه میکنند و شیخ بنارسی که در قلعه بود خبر یافته مضطربانه خود را بدر قلعه میرساند و غنیم که جلوریزی آمده فرصت آن نمیدهد که دروازه قلعه را به بندند باتفاق غیاث از راه کھڑکی خود را به کنار آب میرسانند و کشتی بدست آورده قصد آن میکنند که خود را بافضل خان برسانند آن مفسدان بخاطر جمع به قلعه درآمده اموال و اسباب افضل خان را با خزانه بادشاهی بتصرف در می آورند و جمعی از واقعه طلبان بیدولت که در شهر و نواحی بودند بر سر او جمع میشوند این خبر در گورکهپور بافضل خان میرسد و شیخ بنارسی و غیاث هم از راه آب خود را میرسانند و کتابات از شهر می آید که این بدبختی که خود را خسرو میگوید بتحقیق خسرو نیست افضل خان تکیه بفضل و کرم الهی و بدولت و اقبال ما نموده بے توقف بر سر آن مفسدان روانه میگردد در عرض پنج روز خود را به حوالی پٹنه میرساند چون خبر آمدن افضل خان بآن حرامزاده و مفسدان میرسد قلعه را به یکے از معتمدان خود میسپارد و سوار و پیاده خود را توزک نموده چهار کروه از شهر باستقبال بر می آید و بر کنار آب پن پن جنگ میشود و باندک زد و خوردی سلک جمعیت آن تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق میگردند و از غایت اضطراب دیگر باره آن نحت برگشته با چندے در قلعه در می آید و افضل خان سر در پئے او نهاده امان نمیدهد که در قلعه را تواند بست مضطربانه بخانه افضل خان در آمده آن خانه را قایم میسازد و تا سه پهر در آن خانه بوده زد و خورد مینماید و تخمیناً سی کس را بزخم تیر ضایع میسازد بعد ازان که همراهان او به جهنم میروند خود عاجز و زبون میشود امان طلبیده افضل خان را می بیند بجهت تسکین این ماده افضل خان در همان روز او را به قصاص رسانیده چندے از همراهان او را که زنده بدست در آمده بودند مقید میسازد و این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع جلال رسید شیخ بنارسی و غیاث زینخانی و دیگر منصب داران که در حفظ و حراست شهر و قلعه تقصیر نموده بودند به آگره طلب داشتم و فرمودم همه را سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و بر خر سوار کرده بر گرد شهر آگره و بازارها گردانیدند تا باعث تنبیه و عبرت دیگران گردد چون درین ایام عرائض پرویز و امرائے تعینات دکن و دولت خواهان آنجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوری التماس و استدعا دارد که میر جمال الدین حسین انجو را که مجمع دنیاداران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا بآن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد و معامله آنجا را حسب الاستصوا

عادل خان که طریقه دولتخواهی و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده دید و بهمه جهت تفرقه و وحشت را از خاطر دور ساخته و دلاسای
او نموده از الطاف و عنایات بادشاهی او را امیدوار سازد بنابر حصول این مدعا میر مومی الیه را بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص
ساخته ده هزار روپیه انعام عنایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود بجهت آنکه بکمک برادر
خود اسلام خان روانه بنگاله گردد پانصدی ذات و سوار افزودم و درهمین ایام بجهت تنبیه و تادیب بکرماجیت زمیندار ولایت
مانڈهو که قدم از دایره اطاعت و بندگی کشیده است مهاسنگه پسرزاده راجه مان سنگه را تعین نمودم که هم بدفع متمردان آن
سرزمین قیام و اقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که دران نواحی واقع است عمل نماید بستم ماه مذکور فیلی به شجاعت خان دکنی
مرحمت نمودم چون حاکم جلال آباد از خرابی قلعه آنجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانه لاهور آنچه بجهت تعمیر قلعه مذکور
درکار باشد برده صرف نماید افتخار خان در بنگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود حسب الالتماس صاحب صوبه آنجا
پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اضافه نمودم بتاریخ بیست و هشتم عرضداشت عبدالله خان فیروز جنگ مشتمل بر
سفارش بعضی بندههای کارطلب که بهمراهی او بدفع رانا مقهور مردود تعین بودند بعرض رسید چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاری
و کارطلبی غزنین خان جالوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و سی صد سوار بود پانصدی ذات و چهارصد
سوار اضافه مرحمت نمودم و همچنین درخور خدمت هر یک از آن بندهها بزیادتی منصب سرفراز گردیدند * دولت خان که بجهت آوردن
تخت سنگ سیاه قبل ازین به اله آباد مرخص گشته بود روز چهارشنبه چهارم ماه مهر آمده ملازمت کرد و آن تخت را صحیح و سالم آورد
الحق عجائب تخته سنگی است از غایت سیاهی و براقی بسیاری برآنند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول آن چهار درعه نیم پاو
کم و عرض آن دو درعه و نیم و یک طسو و حجم آن سه طسو بوده باشد اطراف آنرا به سنگتراشان ماهر فرمودیم که ابیات مناسب
نقش گردانند و پایهای هم از آن قسم سنگ بران نصب نموده اند اکثر اوقات بران تخت می نشینیم عبدالسبحان بجهت بعضی تقصیرات
در بندخانه مقید بود چون برادران خانعالم ضامن و متعهد کار او شدند او را از قید برآورده به منصب هزاری ذات و چهارصد
سوار سرفراز ساختم و به فوجداری صوبه اله آباد تعین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بدو مرحمت کردم و تربیت خان
را به فوجداری سرکار الوه فرستادم بتاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خانجهان رسید که خانخانان حسب الحکم والا برفاقت
مهابت خان روانه درگاه گشت و میر جمال الدین حسین که برفتن بیجاپور از درگاه تعین یافته بود از برهانپور بهمراهی وکلای عادلخان
متوجه بیجاپور شد در تاریخ بیست و یکم ماه مذکور مرتضی خان را بصاحب صوبگی صوبه پنجاب که از اعظم ممالک محروسه است سرفراز

ساخته شال خاصه کرامت فرمودم تاج خان راکه درصوبه ملتان بود بداراثی کابل تعین کرده بر منصب سابق او که سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار دیگر افزودم و حسب الالتماس عبدالله خان فیروز جنگ پسر راناشنکر نیز باضافه منصب سرفراز گشت مهابت خان که قبل ازین بجهت تحقیق جمعیت امراے تعینات دکن و آوردن خانخانان به برهان پور مرخص گشته بود چون بنواحی آگره رسید خانخانان را در چند منزلے از شهر گذاشته خود پیشتر آمده به سعادت کورنش و آستانبوسی سرفراز شد ❊

و بعد از چند روز بتاریخ دوازدهم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد چون درباب او اکثر دولت خواهان مقدمات واقع یا غیر واقع از روے فهمیدگی خود عرضداشت نموده بودند و خاطر اشرف از و منحرف گشته بود چون آن التفات و عنایت که همیشه درباره او میکردم و از پدر بزرگوار خود دیده بودم این بار به فعل نیامد و درین سلوک محق بودم چه او که قبل ازین خط تعهد خدمت صوبه دکن به مدتے معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز با دیگر امرا باین مهم عظیم متوجه گشته بود بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت ناکرده در هنگامی که حرکت لائق نبود سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده سلطان پرویز لشکرها را به بالاے گهاٹی برآورده در رفته رفته بواسطه بے اتفاقی سرداران و نفاق ایشان و اختلاف رایهاے ناصواب کار بجائے کشید که غله به دشواری پیدا کرده بکمن به مبلغها بدست در نمی آمد و کار سپاه مختل و درهم شده هیچ گونه کارے از پیش نه رفت و اسپ و شتر و دیگر چارپایان ضایع شدند و بنابر مصلحت وقت صلح گونه با مخالفان تیره بخت نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور بازگردانید چون معامله خوب نه نشست این تفرقه و پریشانی را مجموع دولت خواهان از نفاق و بے سرانجامی خانخانان دانسته درین باب عرایض بدرگاه ارسال داشتند اگرچه این معنی مطلق باور نمی افتاد غایتاً این خدشه بخاطر راه یافت تا آنکه عرضداشت خانجهان رسید که این خلل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دست داده یا این خدمت را باستقلال باو باز باید گذاشت یا او را بدرگاه طلبیده این نواخته و برداشته خود را بدین خدمت تعین فرموده و سی هزار سوار معین و مشخص به کمک این بنده مقرر باید داشت تا در عرض دو سال تمام ولایت بادشاهی را که در تصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعه قندهار و دیگر قلعهاے سرحد را به تصرف بنده هاے درگاه درآورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم و اگر این خدمت را در مدت مذکور بانصرام نه رسانم از سعادت کورنش محروم بوده روے خود را به بنده هاے درگاه نه نمایم چون صحبت میان سرداران و خانخانان باینجا کشیده بود ماندن او را در آنجا مصلحت ندیدم سردارے را بخانجهان تفویض فرمودم و او را بدرگاه طلبیدم بالفعل سبب بے توجهی و بے التفاتی اینست بعد ازین آنچه ظاهر شود در خور آن مراتب توجهی و بے توجهی به عمل خواهد آمد سید علی بارهه راکه از جوانان مقرر است نواخته پانصدی ذات و دو بیست سوار بر منصب سابق

او که هزاری ذات و پانصد سوار بود افزوده و داراب خان ولد خانخانان را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته
سرکار غازی پور را بجاگیر او مقرر داشتم * قبل ازین صبیه میرزا مظفر حسین ولد سلطان حسین میرزاے صفوی حاکم قندهار را
بفرزند سلطان خرم نامزد فرموده بودم درین تاریخ ۱۷- آبان چون مجلس طوی منعقد شده بود بخانه بابا خرم رفته شب نیز در آنجا
گذرانیدم و اکثر امرا را به خلعت سرفراز ساختم و چندین از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی میرک از بند خلاصی یافتند و
یک لک روپیه اسلام خان از پرگنات خالصه شریفه تحصیل نموده بود چون بر سر لشکر و خدمت بود بانعام او مقرر داشتم پاره طلا و
نقره و از هر جنس زر و غله به معتمدان داده مقرر داشتم که بفقراے آگره تقسیم نمایند و رهمین روز عرضداشت خان جهان بعرض رسید
که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه در باب ابو الفتح بیجاپوری حکم شده بود
چون مشار الیه مرد کارآمدنی است و فرستادن او بالفعل باعث نومیدی دیگر سرداران دکن که قولها بجهت ایشان رفته می شد
بنابران او را نگاهداشته و حکم شده بود که چون کیشو داس پسر راے کله را که در خدمت پرویز میباشد طلبیده ام اگر در فرستادن
او اهمالے رود خواهی نخواهی او را روانه خواهی ساخت چون این معنی معلوم پرویز گشت فی الفور او را رخصت کرد و گفت که این
چند کلمه را از زبان من عرضداشت خواهی نمود که چون جان و حیات خود را بجهت خدمت آن خداے مجازی میخواهم وجود و عدم
کیشو داس چه باشد که در فرستادن او استادگی نمایم غایتاً خدمتگاران اعتبارے و اعتمادے مرا که بهر تقریب طلب میدارند باعث
نومیدی و شکست خاطر دیگران می گردد و در سر حد مشهور شده محل بر بیعنایتی صاحب و قبله میشود دیگر امر حضرت است * از تاریخیکه
قلعه احمد نگر به سعی برادر مرحوم دانیال بتصرف اولیاے دولت قاهره در آمده تا تاریخ حال حفظ و حراست آنجا بخواجه بیگ میرزا
صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طهماسپ است مقرر بود و بعد از آن که شورش دکنیان مقهور بسیار شد و قلعه مذکور را محاصره
کردند در لوازم جانسپاری و قلعه داری تقصیر نه کرد با آنکه خانخانان و امرا و سردارانے که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت
پرویز متوجه رفع و دفع مقهوران گشتند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بے سرانجامی رسد و غله لشکر گران سنگے را که صلاحیت
کارهاے کلان داشتند براه های نامناسب و کوههاے و کتلهاے صعب در آورده در عرض اندک روز پریشان و بے سامان
ساختند چون کار بدین جا انجامید و تعسر غله بجائے رسید که جانے در عوض نانے میدادند بے علاج بمقصد نارسیده برگشتند
و حشم قلعه که چشم بر امداد این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بیدل و بے پا شده به یکبار بر جوشیدند و خواستند که از قلعه
برآیند خواجه بیگ میرزا چون بر این معنی مطلع گشت در مقام تسلی و دلاساے مردم شد و هر چند کوشید نتیجه نداد آخر الامر قول

و قرار با مردم خود از قلعه برآمده متوجه به برهانپور گشت در تاریخ مذکور شاهزاده را ملازمت نمود عرایض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر
گشت که در تردد و نمک حلالی تقصیر نکرده فرمودم که منصب او که پنج هزاری ذات و سوار بود برقرار داشته جاگیر تنخواه دهند بتاریخ نهم
عرضداشت بعضے امرای دکن رسید که بتاریخ بست و دوم شعبان میر جمال الدین حسین به بیجاپور رسید عادل خان وکیل خود را بیست
کروه پیش باز فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نمود و از همان راه میرزا را به منزل خویش برد ٭ چون هوای شکار بر طبیعت غالب
بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب جمعه پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه ۵ یک پهر و شش گهڑی گذشته
متوجه شکار شدم و در باغ دهره که متصل به شهر است منزل نخستین واقع شد درین منزل دو هزار روپیه و فرگل پرم نرم خاصگی
به میر علی اکبر داده او را رخصت شهر نمودم و از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات بے سپرد پامال مردم نشود حکم شد که غیر از مردم ضروری
و بنده‌های خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشند و حفظ و حراست شهر را به خواجه جهان فرموده او را رخصت دادیم بتاریخ
چهاردهم سعد الله خان ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم بتاریخ ۲۰ مطابق ۲۱ رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد
قاسم خان از اوڈیسه که اقصای بنگاله است پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت ازانجمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود
آنرا خاصه ساختم بتاریخ ۲۰ کسوف واقع شد. از برای دفع نحوست آن خود را به طلا و نقره وزن کردم یکهزار و هشت صد توله طلا
و چهار هزار و نهصد روپیه شد آنرا با دیگر اقسام حبوبات و انواع حیوانات از فیل و اسپ و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهای
حوالی بر مستحقان بے مایه و محتاجان درمانده تقسیم نمودند چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگی و سربراهی خانخانان
و همراهی چندے از امرای کلان مثل راجه مان سنگه و خان جهان و آصف خان و امیر الامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر
طائفه و هر دست که به تسخیر ملک دکن تعین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و همگی بنده‌های
معتمد و واقعه نویسان راست گفتار عرایض به درگاه فرستاده باز نمودند که اگرچه برهم خوردگی و خرابی این لشکر را جهتها و سببها بسیار بود
اما عمده اسباب بے اتفاقی امرا به تخصیص نفاق خانخانان شد بنابرین بخاطر رسید که خان اعظم را با لشکر تازه زود باید فرستاد تا تلافی و
تدارک بعضے امور نالایق و ناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد رویداد نماید یازدهم دی به تسلیم این خدمت سرفرازی یافت
و حکم شد که دیوانیان سرانجام نموده او را بزودی روانه سازند و خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان
تکریه و علی خان نیازی و باز بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب بده هزار سوار همراه او تعین نمودم و مقرر شد که سواے احدیانی
که بدین خدمت تعین اند دو هزار احدی دیگر همراه سازند که همگی دوازده هزار سوار بوده باشد و سی لک روپیه خزانه و چند حلقه فیل همراه

ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ با زین مرصع و فیل خاصه و پنج لک روپیه مدد خرچ باو عنایت نمودم
و حکم شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او باز یافت نمایند و امرای تعینات به خلعتها و اسپ ها و رعایتها سرفراز شدند و مهابت خان
را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزوده حکم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برهانپور رساند و بتحقیقت
برهم خوردگی لشکر پیش باز رسیده حکم سرداری خان اعظم با امرای آن حدود رسانیده همه را با او متفق و یکجهت ساخته و سامان لشکر
آنجا دیده بعد از نظام و انتظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته بدرگاه آورد در روز یکشنبه چهارم شوال قریب باخرهای روز
به شکار چیته مشغولی داشتم درین روز و روز پنجشنبه مقرر کرده ام که جانداری کشته نشود و گوشت تناول نمی کنم روز یکشنبه خاصه بجهت
تعظیمی که پدر بزرگوارم آن روز را میداشتند چنانچه به گوشت میل نمی فرمودند و کشتن جاندار منع بود به سبب آنکه در شب یکشنبه
تولد مبارک ایشان واقع شده بود میفرمودند که درین روز بهتر آنست که جانداران از آسیب قصاب طبیعتان خلاص باشند
و روز پنجشنبه که روز جلوس منست درین روز هم فرمودم که جاندار را بیجان نسازند تا در ایام شکار درین دو روز تیر و تفنگ بجانوران
شکاری نمی اندازم در حالتیکه شکار چیته میشد انوپ رای که از خدمتگاران نزدیک ست جمعی را که در شکار همراه میباشند پاره
دورتر از من همراه کرده می آورد به درختی میرسد که زغنی چند بران نشسته بودند چون نظرش بران زغنها می افتد کمان و تکه چند گرفته
بدان طرف متوجه میشود اتفاقاً در حوالی آن درخت گاوی نیم خورده افتاده می بیند مقارن آن شیری بزرگ مهیب قوی جثه
از میان بوته چند که دران حوالی بوده بر خاسته روان میشود با آنکه از روز دو گهری بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر میدانست
خود با چندی که همراه او بودند شیر را قبل نموده کس به نزدیک من فرستاده مرا از شیر خبر کرد چون خبر بمن رسید فی الحال باضطراب
جلو ریز متوجه گشتیم بابا خرم و رامداس و اعتماد رای و حیات خان و یکدو نفر دیگر با من همراه بودند بمجرد رسیدن دیدم که شیر در سایه
درختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی بنیدازم دیدم که اسپ بیطاقتی میکند از اسپ پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته
گشاد دادم چون من در بلندی ایستاده بودم و شیر در پستی بوده هیچ ندانستم که به او رسید یا نرسید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر انداختم
بخاطر میرسد که این تفنگ باو رسیده باشد شیر بر خاسته حمله آورد و میر شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق
در برابر او واقع شده بود زخمی کرده بجای خود به نشست درین حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده مجرا گرفتم انوپ رای
سه پایه را گرفته ایستاده بود و شمشیری در کمر و کتکه چوبی در دست و بابا خرم جانب چپ باندک فاصله و رامداس و دیگر بندها در عقب
او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدست من میداد چون خواستم که گشاد نمایم شیر غران بجانب مایان روان شده حمله آور گشت

مقارن آن تفنگ را کشاده دادم از محاذی دهن شیر و دندان او گذشت صدای تفنگ او را بر تیز کرد جمعی که از خدمتگاران هجوم
آورده بودند تاب حمله او نیاورده بریکدیگر خوردند چنانچه من از دکه و آسیب آنها یکدو قدم از جای خود پس رفته افتادم به تحقیق
میدانم که دو سه کس پا بر سینهٔ من نهاده از بالای من گذشتند. به اعتماد رای و کمال قراول استاده شدم درین وقت شیر
بمردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ رای سه پایه را از دست گذاشته به شیر متوجه شد شیر بهمان چستی و چالاکی که حمله آورده
گشته بود برو برگشت و او مردانه به شیر روبرو شد آن چوب که در دست داشت بهر دو دست دو بار بر سر او محکم فرو کوفت شیر دهن
باز کرده هر دو دست انوپ رای در دهن گرفت و چنان خائید که دندان او از آن سوی هر دو دست او گذشت اما آن
چوب و انگشتری چند که در دست داشت خیلی محد شده و نه گذاشت که دست های او از کار برود از حمله و دکه شیر انوپ رای
در میان هر دو دست او به پشت افتاد چنانکه سر و روی او محاذی سینهٔ شیر بود درین وقت بابا خرم و رامداس متوجه شدند
تا مدد انوپ رای نمایند. شاهزاده تیغی بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد یکی که به شانهٔ شیر میرسد فی الجمله کارگر
می افتد و حیات خان چوبی که در دست داشت چندی بر سر او زد انوپ رای زور کرده دستهای خود را از دهن
شیر بر می آورد و دو سه مشتی بر کله او میزند و به پهلو غلطیده بزور زانو راست می ایستد. در وقت کشیدن دست ها از دهن شیر
چون دندان او از جانب دیگر سر بر آورده بودند پاره چاک میشود و هر دو پنجه او از دوش گذشت در حین ایستادن شیر هم ایستاده میشود
و سینه او را بناخن و چنگال مجروح میسازد چنانچه زخمهای مذکور روزی چند او را آزرده داشت و بجای که زمین بی راستی بود در رنگ
دو کشتی گیر بریکدیگر چسپیده غلطان شدند و در جائیکه من ایستاده بودم زمین فی الجمله همواری داشت انوپ رای میگوید که الله تعالی
آنقدر شعور به من داد که شیر را عمداً بدان سو بردم دیگر از خود خبر ندارم درین زمان شیر او را گذاشته روان میشود او در ان بیخبری شمشیر علم کرده
از پس او در می آید و بر سر او می زند شیر چون روی میگرداند تیغی دیگر بر صورت او می اندازد چنانچه هر دو چشم او بریده میشود و پوست ابروی
او که به شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهای او می افتد درین حالت صالح نام چراغچی چون وقت چراغ شده بود مضطربانه می آید
بحسب اتفاق بشیر کور می برمیخورد شیر بیک طپانچه او را بر داشته می اندازد افتادن و جان دادن یکی بود مردم دیگر رسیده
کار شیر را تمام میسازند. چون این قسم خدمتی ازو بفعل آمد و جانسپاری او مشاهده گشت بعد از آنکه از الم زخمها خلاصی یافت و
به سعادت ملازمت سرفراز گردید بخطاب انیرای سنگه دلن امتیاز بخشیدم انی رای بزبان هند سردار فوج را میگویند و از سنگه دلن
شیر مار مراد است شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب او پارهٔ افزودم خرم پسر خان اعظم را که به حکومت ولایت جونه گڑه تعین یافته بود

به خطاب کامل خانی سرفراز ساختم. روز یکشنبه سوم ذی قعده به شکار ماهی مشغول داشتم هفتصد و شصت و شش ماهی شکار شد و در حضور
با مرا و زنگیجیان و اکثر بنده ها تقسیم یافت من بغیر از ماهی پولکدار نمی خورم اما نه ازین جهت که شیعه مذهبان غیر پولکدار را حرام میدانند
بلکه سبب تنفر من ازین جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوشتهای حیوانات مرده
میخورد و ماهی پولکدار نمی خورد ازین ممر خوردن او بر طبیعت من مکروه آمد شیعه میدانند که بچه وجه نمی خورند و آنرا از چه جهت حرام میدانند
از شتران خانه زاد که در شکار همراه میباشند یک شتر پنج نیله گاو را که بوزن چهل و دو من هندوستان بود برداشته ایستاده شد
نظیری نیشاپوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرار داده بود و در گجرات به عنوان تجارت بسر می برد قبل ازین طلبیده بودم
درینولا آمده ملازمت کرد قصیدهٔ انوری را که

باز این چه جوانی و جمال ست جهانرا

تتبع نموده قصیده بجهت من گفته بود گذرانید هزار روپیه و اسپ و خلعت به صلهٔ این قصیده به او مرحمت نمودم حکیم حمید گجراتی
را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود او را هم طلبیده بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسیها و سادگیهای او بیشتر از طبابت او بود
مدتی در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که در گجرات سوای او طبیبی نیست و او را هم خواهان رخصت یافتم هزار روپیه و چند عدد
شال باو و فرزندان او داده یک دهه در و بست بمدد معاش او مقرر داشتم خوش حال بوطن مالوف مرخص گشت یوسف خان
ولد حسین خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت نمود روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد چون در روز مذکور منع است که جانداران کشته شود
روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان ساخته به شکار سوار شدم و شش گهری از شب
گذشته باز گشتم درین روز نیله گاو شکار شد بوزن نه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاو خالی از غرابتی نبود نوشته شد در
دو سال گذشته که به سیر و شکار همین منزل آمده بودم این نیله گاو را در هر مرتبه بندوق زده چون زخمی بر جای کاری واقع نشده بود
نیفتاد و بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاو در شکارگاه بنظر در آمد و قراولان شناختند که در دو سال پیش بزخمی بدر رفته بود مجملاً
سه تفنگ دیگر هم درین روز بروزدم اصلا کارگر نیفتاد سر در پی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم هر چند تردد
نمودم بدست در نیامد آخر الامر نذر کردم که اگر این نیله گاو بیفتد گوشت او را طعام پخته بروح حضرت خواجه معین الدین به فقرا
بخورانم و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم مقارن این نیت نیله از تردد باز ماند بر سر او دویده فرمودم که در حال
حلال کردند و بار ده و آورده بطرزی که نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاو را طعام پختند و مهر و روپیه را حلوا سامان نموده درویشان

دیگر سنها را جمع نموده در حضور خود تقسیم نمودم بعد از دو سه روزے دیگر باز نیله گاوے بنظر در آمد هر چند تردد نموده خواستم که در یکجا آرام
گیرد تا تفنگ انداخته شود مطلقاً قابو بدست در نیامد تا قریب شام از عقب او تفنگ بر دوش میرفتم تا وقتیکه آفتاب غروب نمود
نا امید از زدن او شدم به یکبار بر زبان من گذشت که خواجه این نیله هم نذر شماست گفتن من و نشستن او مقارن واقع شد تفنگ
چاق ساخته انداختم و او را زدم و این را نیز بدستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته به فقرا بخورانند روز شنبه نوزدهم ذی حجه باز شکار
ماهی شد درین روز تخمیناً سه صد و سی ماهی شکار شده باشد شب چهاردهم ۲۸ ماه مذکور در روپ باس نزول واقع شد چون
از شکارگاه هاے مقررے نیست و حکم ست که هیچ کس در حوالی آن شکار نه کند آهوے بے نهایتی درین صحرا بهم رسید چنانچه
بآبادانیها در می آیند و از مضرت هرگونه آسیبے ایمن اند دو سه روز دران صحرا ها شکار نمودم و آهوے بسیار به تفنگ و چیته زده شکار
کردم چون ساعت دخول شهر نزدیک بود دو منزل درمیان کرده شب پنجشنبه دوم محرم ۱۰۲۰ بباغ عبدالرزاق معمورے که نزدیک
بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد درین شب اکثر بندهاے درگاه مثل خواجه جهان و دولت خان و جمعی که در شهر مانده بودند
آمده ملازمت نمودند ایرج هم که از صوبه دکن طلبیده بودم به سعادت آستان بوسی مشرف گشت روز جمعه هم دران باغ مذکور
توقف واقع شد و عبدالرزاق درین روز پیشکشهاے خود را گذرانید چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد
جانوران را که شکار شده بعرض رسانند مدت شکار از نهم ماه آذر بغایت بست و نهم اسفندار مذ شه سه ماه و بست روز شکار بود
بدین موجب شیر دوازده قلاده گوزن یک راس چینکاره چهل و چهار کوته پاچه یک راس و آهو بره دو راس آهوے سیاه شصت و
هشت راس آهوے ماده سی و یک راس روباه چهار قلاده آهوے گورار هشت راس پاتل یک راس خرس پنج قلاده کفتار سه قلاده
خرگوش شش راس نیله گاو یک صد و هشت راس ماهی یکهزار و نود و شش قطعه عقاب یکدست تغدری یک قطعه طاؤس پنج قطعه
کار وانک پنج قطعه دراج پنج قطعه سرخاب یک قطعه و سارس پنج قطعه و چیک یک قطعه مجموع یکهزار و چهار صد و چهارده ❊ روز شنبه ۲۹
اسفندار مذ مطابق ۴ محرم بر فیل سوار شده متوجه شهر شدیم از باغ عبدالرزاق تا بدولتخانه قلعه یک کروه و بست طناب مسافت است آ
هزار و پانصد روپیه نثار کردم در ساعتی که قرار یافته بود داخل دولتخانه شدم در بازارها بطریق معهود بجهت جشن نوروز در آمشه گرفته
آئین بسته بودند ❊ چون در ایام سیر و شکار خواجه جهان را حکم شده بود که در محل عمارتے بسازد که قابلیت نشستن من داشته باشد
خواجه مشار الیه این نوع عمارت عالیشانے را در سه ماه تیار و تکمیل ساخته بود و بغایت کارنمایان دست بسته کرده و مصوران
نیز کارنمایان و جلد دستی خوبے نمودند از گرد راه بهمان عمارت بهشت آئین داخل شده تماشاے آن منزل نمودم بغایت التفات

مستحسن افتاد و بر تعریف و تحسین بسیار خواجه جهان سربلندی یافت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت بنظر اشرف گذرانید و بعض ازان پسند خاطر گردید تتمه را باو بخشیدم ؛

جشن نوروز ششم از جلوس همایون

دو گهڑی و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که در حمل باشد تحویل نمود روز مذکور غره فروردین مطابق ششم محرم سنه ۲۰ جشن نوروزی ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم امرا و سائر بنده هاے درگاه سعادت کورنش دریافته تسلیمات مبارک بادی بجا آوردند و پیشکش بنده های درگاه میران صدر جهان و عبد الله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلی خان از نظر اشرف گذشت روز چهارشنبه هشتم محرم پیشکش راجه کلیان که از بنگاله فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضے از منصبداران که به طلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند کمر خنجر مرصع به رزاق وردے اوزبک مرحمت نمودم و در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیارے از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود همه را دیدم وانچه پسند خاطر گردید از جواهر گران بها و اقمشه نفیسه و فیل و اسپ گرفته تتمه را باز گردانیدم و خنجر مرصع به ابو الفتح دکنی و سه هزار روپیه به میر عبد الله و یک اسپ عراقی به مقیم خان مرحمت نمودم شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قائم مقام او باشد منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده به خدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم و خواجه ابو الحسن دو قطعه لعل و یکدانه مروارید و ده انگشتری گذرانید به ایرج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم منصب خرم هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار بود دو هزاری دیگر بر ذات او افزودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی در ذات و دویست سوار دیگر اضافه نمودم ؛ بیست و چهارم محرم که هیژدهم فروردین روز شرف باشد یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس داراے ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی و تهنیت جلوس من آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتیکه شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب و اقمشه و از هر جنس تحفهاے لائق آورده بود بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخره و سی هزار روپیه که بحساب ولایت هزار تومان بوده باشد باو مرحمت نمودم و کتابتیکه مبنی بر تهنیت و پرسش واقعه والد بزرگوارم بود گذرانید چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از بیش نموده و در مراعات نسبت ادب و یگانگی دقیقه فرو گذاشت نه نموده خوش آمد که کتابت بجنس داخل گردد ؛

نقل کتابت شاہ عباس

تا رشحات سحاب فیض ربانی وقطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع واختراع باشد ہمیشہ گلشن سلطنت و جہانبانی وچمن زار ابہت وکامرانی اعلیٰ حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاہ جوان بخت کیوان وقار شہریار نامدار سپہر اقتدار خدیو جہانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوہ دارا لوا مسند نشین بارگاہ عظمت واجلال صاحب سریر اقلیم دولت واقبال نزہت افزاے ریاض کامرانی چمن آراے گلشن صاحبقرانی چہرہ کشاے جمال جہانبانی مبین رموز آسمانی زیور چہرۂ دانش وبنیش فہرست کتاب آفرینش مجموعہ کمالات انسانی مرات تجلیات یزدانی بلندی بخش ہمت بلند سعادت افزاے طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایہ عاطفت آفریدگار جمجاہ انجم سپاہ فلک بارگاہ صاحبقران خورشید کلاہ عالم پناہ از جویبار عنایات الٰہی وچشمہ سار مرحمت نامتناہی سرسبز بودہ ساحت اقدس مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت شوق ومحبت وکیفیت خلت ومودت تحریر پذیر نیست ع

قلم را آن زبان نبود کہ راز عشق گوید باز

اگرچہ از راہ صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبہ مقصود گردیدہ اما قبلہ ہمت والانہمت نسبت معنوی قرب باطنی ست للہ الحمد کہ بحسب وحدت ذاتی این نیازمند درگاہ ذو الجلال وآن نہال سلسال ابہت واجلال انمعنی بہ تحقیق پیوستہ بعد مکانی ودوری صوری جسمانی مانع قرب جانی ووصال روحانی نہ گشتہ رو در یکجہتی است واز نہجت گرد ملال برآئینہ خاطر خورشید تمثال نہ نشستہ عکس پذیر جمال آن مظہر کمال است وہموارہ مشام جان بروائح فوائح خلت ووداد ونسائم عنبر شمائم محبت واتحاد معطر گشتہ بنوا نسبت روحانی ومواصلت جاودانی زنگ زداے دوستی ست ؎

ہمنشینم بہ خیال تو وآسودہ دلم		آگین وصالیست کہ دربی غم ہجرانش نیست	

المنۃ للہ تعالیٰ وتقدس کہ نہال آرزوے دوستان حقیقی بہ ثمرہ مراد بارور شدہ شاہد مقصود یکہ سالہا در پردۂ خفا مستور بود بتضرع وابتہال از بارگاہ واہب متعال جلوہ گری آن مسائلت مشید باحسن وجہی از حجلہ غیب بظہور درآمدہ پرتو جمال بر ساحت آمال خجستہ مآل منتظران انداختہ برفراز تخت ہمایون سریر سلطنت ابد مقرون ہم آغوش آن انجمن آراے بادشاہی وزینت افزاے سریر شاہنشاہی گردیدہ ولواے جہان کشاے خلافت وشہریارے وچتر فلک فرساے معدلت وجہانداری آن رفعت بخش افسر داورنگ عقدہ کشاے دانش وفرہنگ ظل معدلت وجہانداری ومرحمت برمفارق عالمیان انداخت امید کہ عین مراد بخش

جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداند
و همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف باد از دیرباز آئین وداد و روش اتحاد که بین الآبا
و الاجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژده جلوس آن
جانشین مسند گورگانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسد یکی از محرمان حریم حضرت بر سبیل تعجیل تعین شده بمراسم تهنیت
اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شروان در میان بود تا خاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمیشد مراجعت
بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تاخیر و تقصیر واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان
اعتباری ندارد اما سطی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر تو امر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم
درین ایام خجسته فرجام همین توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافته بالکلیه از اطراف
خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد
کمال الدین یادگار علی را که اباً عن جد از زمره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است روانه درگاه معلی و بارگاه
اعلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت
مراجعت یافته از اخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص
خیرخواه گردد مرجو آنکه پیوسته دوحه محبت و وداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که بار وای انهار موالات
و اجرای جداول مصادقات غایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما اینند اخته بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانیست
محرک سلسله یگانگی و رافع غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بائتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند
حق سبحانه تعالی آن زبده خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب موید داراد ؛

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد

برادرم سلطان مراد و دانیال را که در ایام حیات پدر بزرگوارم برحمت خدا پیوسته بودند مردم باسامی مختلف نام می بردند فرمودم
که یکی را شاهزاده مغفور و دیگری را شاهزاده مرحوم میگفته باشند اعتماد الدوله و عبد الرزاق معموری را که هر یک بمنصب هزار
و پانصدی سرفراز بودند بمنصب هزار و هشت صدی سرفراز ساختم و بر سواران قاسم خان برادر اسلام خان دویست و پنجاه سوار
افزودم ایرج پسر کلان خانخانان را که خانه زاد قابل مستعد بود بخطاب شاه نواز خانی و سعد الله ولد سعید خان را به لقب نوازش خانی

سربلندی

سربلندی بخشیدم هنگام جلوس بر وزن نهادگزها پاره افزوده بودم چنانچه سه رتی بر وزن مهر و روپیه اضافه شده بود درین ایام بعرض رسید
که در داد و ستدها رفاهیت خلق در انست که مهر و روپیه بوزن سابق باشد. چون در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است
حکم کردم که از تاریخ حالی که یازدهم اردی بهشت سنه ۶ جلوس باشد. در دار الضربهای ممالک محروسه مهر و روپیه را بدستور سابق
مسکوک و مضروب بسازند. چون قبل ازین بتاریخ روز شنبه دوم از ماه صفر سنه ۱۰۲۰ هزار و بیست احداد بد نهاد شنید که کابل از
سردار صاحب وجود خالی ست و خان دوران در بیر دنی هاست و معز الملک با معدودے چند از ملازمان مومی الیه در کابل است
فرصت غنیمت دانسته با سوار و پیاده بسیار غافل و بیخبر خود را به کابل رسانید و معز الملک با نه از قوت و حالت خود فی الجمله ترددے
نموده کابلیان و متوطنان و سکنهٔ شهر خصوصاً جمیع جماعت قزلباشیان کوچه ها را کوچه بند نموده خانهاے خود را مضبوط و مستحکم ساختند.
افغانان چند توپ شده از اطراف بکوچه ها و بازارها در آمدند مردم از پشت بامها و سراهاے خود آن تیره بختان را از تیر و تفنگ گرفته
جمعے کثیر را بقتل رسانیدند بارکے که از سرداران معتبر آن مخذول بود کشته شد از وقوع این مقدمه به ملاحظه آنکه مبادا مردم از
اطراف و جوانب جمع شده راه بیرون شدن بر آنها مسدود گردانند دل و پاے داده ترسان و هراسان باز گشتند قریب به هشتاد
نفر ازان سگان به جهنم رفتند تا دو بیست اسپ گیرانیده ازان مهلکه جان به تگ و پا بیرون بردند نادعلی میدانی که در لهوگر بود آخر
همان روز خود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود و جمعیت او اندک کارے نه ساخته برگشت بهمان سعی
که در زود آمدن نمود و فی الجمله ترددے که از معز الملک واقع شده هر یک بزیادتی منصب سرفرازی یافتند و نادعلی که به منصب هزاری
ذات مفتخر بود بهزار و پانصدی شد و معز الملک که هزار و پانصدی بود به هزار و هشت صدی سرفراز گشت چون ظاهر شد که خان دوران
و کابلیان در مقام روز گذرانیدن اند و دفع احداد بدنهاد بدور و دراز کشید بخاطر گذرانیدم که خانخانان در خانه بیکار افتاده است
او را با پسرانش بدین خدمت تعین باید کرد مقارن این اندیشه قلیچ خان که قبل ازین به طلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاب آمد
و سعادت خدمت دریافت از ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احداد که نامزد خانخانان شده آزرده خاطر ست
تا آنکه صریح تعهد این خدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی پنجاب متعلق بمرتضی خان باشد و خانخانان در خانه بسر برد و قلیچ خان به منصب
شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفرازی یافت و خدمت کابل و دفع و رفع احداد بدنهاد و دزدان کوهستان را تعهد نمود و خانخانان
را فرمودم که در صوبه آگره از سرکار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه نمایند تا مفسدان و متمردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ و بنیاد آنها
برانداز و در وقت رخصت هر یک به خلعتهاے خاص و اسپ و فیل و خلعت سرفرازی یافته روانه شدند درهمین ایام بنا بر حسن

اخلاص و قدم خدمت اعتماد الدوله را به منصب دو هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی بخشیده مبلغ پنجهزار روپیه نقد بطریق انعام مرحمت فرمودم مهابت خان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکتا دلی فرستاده بودم بتاریخ دوازدهم ماه تیر ۱۲ ربیع الثانی در دار الخلافت آگره ملازمت نمود از عرضداشت اسلام خان بظهور پیوست که عنایت خان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بنابرین پانصدی ذات او افزودم که دو هزاری بوده باشد بر منصب راجه کلیان که از تعینات صوبه مذکور است پانصدی ذات و سی صد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار بوده باشد هاشم خان را که در اڈیسه بود غایتاً به حکومت کشمیر سرفراز ساخته عم او خواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال آن ملک خبردار باشد در زمان پدر بزرگوارم پدر او محمد قاسم کشمیر را گرفته بود چلین قلیج که ارشد اولاد قلیج خان ست از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت چون نسبت خانه زادگی را با جوهر ذاتی جمع داشت بخطاب خانی سربلند گشت و حسب الالتماس پدر او به شرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات و سه صد سوار بر منصب او افزودم بتاریخ ۱۴ امرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتماد الدوله را به منصب والای وزارت ممالک محروسه سربلندی بخشیدم و درهمین روز کمر خنجر مرصع به یادگار علی ایلچی دارای ایران کرامت فرمودم عبد الله خان که به سرداری لشکر رانا مقهور تعین بود چون تعهد نمود که از جانب گجرات بولایت دکن درآید او را به صاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرفراز ساخته راجه باسو را بعوض او به سرداری لشکر رانا تعین نمودم و پانصد سوار بر منصب او اضافه کردم و در عوض گجرات صوبه مالوه بخان اعظم مرحمت نمودم و چهار لک روپیه بجهت سامان و سرانجام لشکری که به همراهی عبد الله خان از راه ناسک نزدیک بولایت دکن تعین یافته بود فرستاده شد صفدر خان با برادران از صوبه بهار آمده به سعادت آستانبوس مشرف گشت یکی از غلامان بادشاهی که در خاتم بند خانه کار میکند کارنامه[ع] ساخته نذر گذرانیده که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنیده ام چون نهایت غرابت دارد به تفصیل نوشته میشود در پوست فندقی چهار مجلس از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است اول مجلس کشتی گیران است دو کس باهم در کشتی گرفته اند دیگی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه نموده است مجلس دوم تختی ساخته در بالای آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه بر پشت او نمایان

ع ظاهراً این کارنامه از غلام خاتم بند خانه شاهی معلوم نمیشود چه در مجلس چهارم ساختن صورت حضرت عیسی علیه السلام را وجهی معلوم نمیشود غالباً این کارنامه از کارنامهای کاریگران فرنگ بوده و بدستش افتاده آنرا از نام کارنامه خود نذر گذرانید ؛

ساخته و پنج نفر از خدمت گاران او گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی برین تخت سایه انداخته مجلس سوم صحبت ریسمان بازان است چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته اند و ریسمان بازی بر بالای آن پای راست خود از پس سر بدست چپ گرفته و بر پای ایستاده بزی را بر سر چوب کرده و شخصی دهلی در گردن انداخته می نوازد و مردی دیگر دستها بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده اند از آن پنج کس یکی چوبی در دست دارد و مجلس چهارم درختیست و در ته آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند چون چنین کارنامه ساخته بود او را بانعام و زیادتی علوفه سرفراز ساختم درسی ام شهریور میرزا سلطان را که از دکن طلبیده بودم آمده ملازمت کرد صفدر خان باضافهٔ منصب سرفرازی یافته به کمکی لشکر رانا متهور تعیین یافت چون عبدالله خان بهادر فیروزجنگ اراده نموده بود که از راه ناسک نزدیک بولایت دکن در آید بخاطر رسانیدم که رامداس کچهواهه را که از بنده های با اخلاص والد بزرگوارم بود به همراهی او تعیین نمایم که همه جا خبردار احوال او بوده نگذارد که از تهور و شتابزدگی بی وقت به فعل آید بجهت این خدمت او را برعایتهای عالی سرفراز ساخته خطاب راجگی که در گمان او نبود کرامت نموده نقاره هم عنایت نمودم و قلعهٔ رنتهنبور را که از قلعه های مشهور هندوستان است بدو شفقت کردم و خلعت فاخره و فیل و اسپ داده مرخص ساختم خواجه ابوالحسن را که از دیوانی کل تغیر یافته بود بخدمت صوبه دکهن بمناسبت آنکه در خدمت برادر مرحوم مدتها در آن حدود بوده تعیین نمودم؛ ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را بخطاب اعتقاد خانی سرفرازی بخشیدم پسر آن معظم خان را بمناصب لائق سرفراز ساخته به بنگاله پیش اسلام خان فرستادم راجه کلیان به سرداری سرکار اڈیسه به تجویز اسلام خان مقرر گشت و به اضافه و صدی ذات و سوار سرفراز گردید چهار هزار روپیه به شجاعت خان دکهنی مرحمت نمودم هفتم آبان بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکهن آمده ملازمت کرد درین روزها بجهت شوریدگی و هرج و مرج که در ولایت ماوراءالنهر واقع شده بسیاری از امرای و سپاهیان اوزبک مثل حسین بی و پهلوان بابا و نورس بی درمن و برم بی وغیره التجا بدرگاه ما آورده ملازمت نمودند هر یکی به خلعت و اسپ و زر نقد و منصب و جاگیر سرفراز گشتند روز دوم آذر هاشم خان از بنگاله آمده سعادت آستان بوسی دریافت پنج لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر فیروزی اثر دکهن که بسرداری عبدالله خان مقرر بوده است بدست روپ خواص و شیخ انبیا باحمدآباد گجرات فرستادم درغره دی بقصد شکار موضع سمونگر که از شکارگاه مقرر نست متوجه شدم بیست و دو آهو شکار شد از انجمله شانزده آهو را خود شکار کردم و شش دیگر را خرم شکار نمود دو روز و دو شب آنجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی به شهر در آمدم و شبی این بیت بخاطرم پرتو انداخت بیت

مباد اعکس او از چتر شه دور	بود بر آسمان تا مهر را نور

بکر اغچیان و قصه خوانان فرمودم که در وقت سلام و صلوٰة فرستادن و قصه گذرانیدن در آمد با این بیت کنند و حالا شایع است
سوم دی روز شنبه عرضداشت خان اعظم رسید که عادل خان بیجاپوری از تقصیرات خود گذشته خود پشیمان گشته در صدد بندگی و دولتخواهی
بیش از بیش ست ۞ ۲۸ دی مطابق سلخ شوال هاشم خان به کشمیر رخصت یافته بیادگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم
باعتقاد خان شمشیرے از شمشیرهاے خاصه سرانداز نام شفقت نمودم شادمان ولد خان اعظم را بخطاب شادمان خانی سرفراز ساخته
منصب او از اصل و اضافه به یکهزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد و برعایت علم سربلندی یافت و سردار خان برادر
عبد الله خان فیروز جنگ و ارسلان بے اوزبک که حراست سیوستان بادمقر است بعنایت علم سرفراز گشتند پوستهاے آهو
شکار خاصه را فرمودم که جانمازها ترتیب داده در دیوان خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نماز می گذارده باشند میر عدل
و قاضی را که مدار امور شرعیه برایشان ست بجهت خاص حرمت شرع فرمودم که زمین بوس که بصورت سجده است نکنند ۞
روز پنجشنبه بیست و دوم ماه دی بازه به شکار سمونگر متوجه شدم چون آهوے بسیارے دران حوالی جمع شده بود درین مرتبه خواجه جهان را
رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته آهوان را از هر طرف رانده در جاے وسیعی که دور آن سراپرده ها و گلال بارها کشیده باشند
در آورده ضبط نمایند یک و نیم کروه زمین را سراپرده گرفته بودند چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکارے بسیار بقید در آمده
است متوجه گشتم روز جمعه شروع در شکار شد تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل بقمرغه در آمده آن مقدار که خاطر رغبت می نمود شکار
میکردم پارهٔ زنده گرفتار میگشتند و بعضے به تفنگ و تیر کشته می شدند روز یکشنبه و پنجشنبه که تفنگ به جانور نمی اندازم بدام زنده
گرفتند درین هفت روز نهصد و هفده نر و ماده شکار شده بودند از انجمله شش صد و چهل و یک آهوے نر و ماده که زنده گرفتار شده
بودند چهار صد و چهار راس به فتحپور فرستاده شد که در میان جولانگاه آنجا سر دهند و هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقهای
نقره در بینی کرده در همان زمین آزاد کردند و دویست و هفتاد و شش آهوے دیگر که به تفنگ و تیر و چیته کشته بودند روز بروز به بیگمان
و خادمان محل و امرا و بنده هاے درگاه قسمت میشد چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم بامرا فرمودم که به شکارگاه رفته انچه مانده
باشد مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم در غره بهمن مطابق هفدهم ذیقعده حکم کردم که در شهرهاے کلان
ممالک محروسه مثل احمد آباد و اله آباد و لاهور و آگره و دهلی وغیره بلغور خانه ها بجهت فقرا ترتیب دهند تا سی محل نوشته شد از انجمله
شش محل سابق دایر بوده و بست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر سازند در چهارم بهمن هزاری بر ذات راجه نرسنگه دیو اضافه

نمودم که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار باشد و شمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهای خاصه که شاه بچه نام داشت
به شاه نواز خان عنایت شد. در ۱۶- اسفند ارمذ بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ به لشکر رانا مقهور تعیین یافت و شمشیرے براے راجه
باسو بدست او فرستاده شد چون مکرر بمسامع جلال رسید که امراے سرحد بعضے مقدمات که بایشان مناسبتے ندارد و از قوة به فعل می‌درند
و ملاحظه توره و ضوابط آن نمیکنند به بخشیان فرمودم که فرامین مطاعه بامراے سرحد صادر گردانند. که من بعد مرتکب این امور که خاصه
بادشاهان ست نگردند. اول آنکه در جهروکه نه نشینند و بامرا و سرداران کمکی خود تکلیف چوکی و تسلیم نه کنند و فیل به جنگ نیندازند در
سیاست هاکور نکنند و گوش و بینی نه برند و بزور تکلیف مسلمانے بر کسی نکنند و خطاب به ملازمان خود ندهند و نوکران بادشاهی را
کورنش و تسلیم نفرمایند. و اهل نغمه را بر وشے که در دربار معمول ست تکلیف چوکی دادن نکنند. و وقت برآمدن نقاره ننوازند و اسپ
و فیل که بمردم دهند خواه به ملازمان بادشاهی و خواه بنوکران خود جلو و کجک بر دوش آنها داده تسلیم نفرمایند در سواری ملازمان بادشاهی
را در جلو خود پیاده نبرند. و اگر چیزے بآنها نویسند مهر بر و نکنند. این ضوابط که بآئین جهانگیری اشتهار یافته الحال معمول ست ؛

جشن نوروز هفتم از جلوس همایون

غره فروردی سنه جلوس روز سه شنبه ۱۶ محرم الحرام سنه ۱۰۲۱ در دار الخلافت آگره مجلس نوروز عالم افروز و جشن مسرت بخش عشرت اندوز
سامان پذیرفت بعد از گذشتن چهار گهڑی از شب پنجشنبه سوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرده منجمان بود بر تخت نشستم بدستور هر ساله
فرموده بودم که دربازار آئین بسته تا روز شرف این مجلس برقرار باشد خسرو بے اوزبک که در میان اوزبکیه به خسرو فرنجی اشتهار دارد
درهمین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت چون از مردم قرار دادهٔ ماوراء النهر بود او را بعنایتها سربلندی بخشیده خلعت فاخره
دادم به یادگار علی ایلچی داراے ایران پانزده هزار روپیه به خرج گویان عنایت نمودم و درهمین ایام پیشکش افضل خان که از
صوبه بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت سی زنجیر فیل و هژده راس گوٹ و پاره اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافهاے مشک
و چوب عود و از هر جنس چیزها بود و پیشکش خان دوران هم بنظر در آمد و چهل و پنج راس و دو قطار شتر و چینی خطائی و پوستهاے سمور و دیگر
تحف و هدایا که در کابل و آنحدود بهم میرسد فرستاده بود و امراے درخانه خود تکلفات در پیشکشهاے خود نموده بودند بضابطه همه
ساله در هر روز از روزهاے جشن مذکور پیشکش یکے از بنده ها میگذشت و به تفصیل ملاحظه نموده انچه پسند خاطر می‌افتاد میگرفتم و باقی
باو مرحمت بشد. سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلام خان رسید مشعر بر آنکه بمین عنایت الهی و برکت

توجه و اقبال شاهنشاهی بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت پیش از آنکه حقیقت این جنگ مرقوم میگردد سطرے چند از خصوصیات
بنگاله در قلم می آورم بنگاله ملکی ست در نهایت وسعت در اقلیم دوم طول آن از بندر چاٹگام تا کرہی چهار صد و پنجاه کروه و عرض
آن از کوهہاے شمالی تا پایان سرکار مدارن دویست و بست کروه جمع آن تخمیناً شصت کرور[۵] دام بوده باشد حکام سابق آنجا
همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار کشتی از نواره جنگی وغیره سرانجام می نموده اند از زمان شیرخان
و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف افغانان بود چون اورنگ سلطنت و فرمانروائی دار الملک هندوستان بوجود اشرف
اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج قاهره بر سر آن ملک تعین فرمودند و مدت مدیدی فتح آنجا را پیش نهاد همت
داشتند تا آنکه ولایت مذکور بحسن سعی اولیاے دولت قاهره از تصرف داؤد کرانی که آخرین حکام آنجاست برآمد آن مخذول
در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و متفرق گردید از آن تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بندهاے درگاه است
غایتاً پاره از بقایاے افغانان در گوشه و کنار این ملک مانده بودند و بعضے جاهاے دور دست را در تصرف داشته تا آنکه
رفته رفته اکثرے از آن جماعت زبون و عاجز گشتند و بولایاتے که متصرف بودند بدست اولیاے دولت قاهره در آمد چون
انتظام امور سلطنت و فرمانروائی به محض فیض و فضل ایزدی باین نیازمند درگاه الٰهی مفوض گشت در سال اول جلوس راجه
مان سنگهه را که به حکومت و دارائی آنجا مقرر بود بدرگاه طلب داشته قطب الدین خان را که به شرف کوکلتاشی من از سائر بندهها
امتیاز داشت بجاے او فرستادم در ابتداے در آمد بآن ولایت بدست یکی از فتنه کیشان که از تعینات آن ملک بوده درجه
شهادت یافت و آن ناعاقبت اندیش نیز بجزاے عمل خود رسید. و کشته گشت جهانگیر قلی خان را که صاحب صوبه و جاگیردار
ولایت بهار بود بنا بر قرب جوار به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف
شود و باسلام خان که در دار الخلافت آگره بود فرمان فرستادم که به صوبه بهار متوجه شده آن ولایت را به جاگیر خود مقرر شناسد
چون اندک مدتے از حکومت داری جهانگیر قلی خان گذشت بواسطه زبونی آب و هواے آنجا بیماری صعب بهم رسانید
و رفته رفته مرض قوی و قوی ضعیف گشته کار او بهلاکت انجامید. چون خبر در گذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان باسم
اسلام خان صادر گشت که صوبه بهار را بافضل خان سپرده خود بتاکید هر چه تمام تر روانه بنگاله گردد در تعین این خدمت
بزرگ اکثر بندهاے درگاه بنا بر خورد سالی و کم تجربگی او سخنان میگفتند. چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظور نظر

[۵] شصت کرور دام مساوی یک کرور و پنجاه لکه روپیه انگریزی میشود در سرکار اوڈیسه هم داخل صوبه بنگاله بود و این محاصل مع محاصل سرکار اوڈیسه است ۱۲

حق بین بودخود داورا بجهت این خدمت اختیار نمودم بحسب اتفاق مهمات این ولایت بردشی از دسر انجام پذیرفت که از ابتدای
در آمد این ملک بتصرف اولیاے دولت ابد پیوند تا امروز هیچ کس از بندهای درگاه را میسر نشده بود یکی از کارهاے نمایان او دفع
عثمان افغان مقهورست که مکرر در زمان حیات حضرت عرش آشیانی اورا با افواج قاهره مقابله و مقابله دست داد و در دفع او میسر نگشت
درین ولا که اسلام خان ڈهاکه را محل نزدل خود ساخته بود در رفع و دفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشته بخاطر گذرانید
که فوجے بر سر عثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد اگر اختیار دولت خواهی و بندگی نماید چه بهتر والا بطریق دیگر متمردان اورا سزا داده نیست
و نابود سازند چون شجاعت خان درهمان ایام به اسلام خان پیوسته بود قرعه سرداری این خدمت باسم او انداخته شد چندے دیگر از
بندها مثل کشور خان و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اچهی برادرزاده مقرب خان و معتمد خان و پسران معظم خان و احتمام خان و دیگر
بندها به همراهی او تعین نمود و از مردم خود نیز جمعی همراه کرد در ساعتیکه مشتری کسب سعادت از وی نمود این جماعت را روانه ساخت
و میر قاسم پسر میرزا مراد را میر بخشی و واقعه نویس نمود و از زمینداران نیز چندے بجهت راهنمونی همراه کرد افواج نصرت قریب روانه
گشتند چون بحوالی قلعه و زمین او نزدیک شدند چندے از مردم زبان دان را به نصیحت او فرستادند تا اورا دلالت بدولت خواهی نموده
از طریق بغی و طغیان براه صواب باز آورند چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هواے گرفتن این ملک بلکه دیگر داعیه‌ها
در سر داشت اصلا گوش به سخنان آنجماعت نه نموده مستعد جدال و قتال گردید و در کنار ناله که زمین آن تمام چهله و دلدل بود جاے
جنگ قرار داد در روز یکشنبه ۹ محرم شجاعت خان ساعت جنگ اختیار نموده افواج قاهره را مقرر ساخت که هر یک بجا و مقام خود رفته
آماده جنگ باشند عثمان دران روز قرار جنگ با خود نداده بود چون شنید که لشکرهاے بادشاهی مستعد گشته آمده اند ناچار او هم سوار
شده به کنار ناله آمد و سوار و پیاده خود را در برابر افواج منصوره باز داشت چون هنگامه جنگ گرم گشت و فوج بفوج روبروے
خود متوجه گردید درین مرتبه اول آن جاهل خیره سر فیل مست جنگی خود را پیش انداخته بر فوج هراول می تازد بعد از زد و خورد بسیار
از سرداران هراول سید اعظم بارهه و شیخ اچهے بدرجه شهادت میرسند سردار برانغار افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نکرده جان
خود را نثار می نماید و جمعے که با او بودند آنقدر تلاش میکنند که پاره پاره میشوند همچنان گروه جرانغار کشور خان داد مردے و مردانگی داده
خود را فداے کار صاحب میسازد با آنکه تیره بختان نیز بسیارے زخمی و کشته شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را از روے دانستگی
و فهمیدگی بخاطر می آورد و مشخص خود میسازد که سرداران هراول و برانغار و جرانغار کشته شدند همین قول مانده از کشته شدن و زخمی
گشتن جمعیت خود پروا نکرده درهمان گرمی بر قول میتازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعت خان و دیگر بندها راه بران

گمراہان گرفتہ برمثال شیران و پلنگان بہ پنجہ و دندان تلاش میکردند چنانچہ بعضے درجہ شہادت یافتند۔ وجمعی کہ زندہ ماندند زخمہاے منکر برداشتند
درین وقت فیل مستی گجپت نام کہ فیل اول او بودہ بر شجاعت خان میدواند شجاعت خان دست بر برچھہ بردہ بر فیل میزند۔ آن طور
فیل مستی را از برچھہ چہ پروا است دست بہ شمشیر بردہ دو شمشیر پے درپے میزند ازان ہم چہ محابا بعد ازان جمدھر کشیدہ دو جمدھر میرساند
بآن ہم برنمیگردد و شجاعت خان را با اسپ زیر میکند بجبر داز اسپ جدا شدن جہانگیر شاہ گفتہ بر می جہد و جلودار او شمشیر دودستی
بر دستہاے فیل رسانیدہ چون فیل بر زانو در می آید اتفاقاً جلودار فیلبان را از بالاے فیل بزیر میکشد و بہمان جمدھر کہ در دست داشت
درین پیادگی بنوعے بر خرطوم و پیشانی فیل میزند کہ فیل از الم آن فریاد زنان برمیگردد چون زخمہا بسیار داشت بہ فوج خود رسیدہ
می افتد۔ و اسپ شجاعت خان سالم برمیخیزد درحینیکہ سوار میشد آن مخذولان فیل دیگر بر علمدار او میدوانند و علم او را با اسپ
زیر میکنند۔ و از انجا شجاعت خان نعرۂ مردانہ برکشیدہ علمدار را خبردار میسازد و میگوید کہ مردانہ باش من زندہ ام و در پاے علم
درین وقت تنگ ہر کس از بندہ ہای درگاہ حاضر بودند دست بہ تیر و جمدھر و شمشیر بردہ بر فیل میدوند و شجاعت خان ہم خود را
رسانیدہ بہ علمدار نہیب میدہد کہ برخیز و اسپ دیگر بجہت علمدار حاضر ساختہ او را سوار میسازد و علمدار علم را برافراختہ برجاے خود
می ایستد۔ در اثناے این گیر و دار تفنگی بر پیشانی آن مقہور میرسد کہ زنندۂ آنرا ہر چند تفحص کردند ظاہر نشد۔ بہ مجرد رسیدن این تفنگ
ازان گرمی باز آمدہ میداند کہ ازین زخم جان بری نیست تا دو پہر ہم با وجود چنین زخمی منکر مردم خود را بہ جنگ ترغیب می نمود و معرکہ
قتال و جدال گرم بود بعد ازان غنیم رو گردانید و افواج قاہرہ سر در پے آنہا می نہند و زدہ زدہ آن مخذولان را در محلے کہ دایرہ کردہ
بودند در می آورند آن مخذولان بہ تیر و تفنگ مردم را نگاہ داشتہ نمیگذارند کہ مردم بادشاہی بجا و مقام آنہا در آیند۔ چون ولی برادر
عثمان و ممریز پسر او و دیگر خویشان و نزدیکان او بر زخم عثمان مطلع میشوند بخاطر میگذرانند کہ ازین زخم خود او را خلاصی میسر نیست
اگر ما ہمچنین شکستہ و ریختہ بہ قلعہ خود رویم یک کس زندہ نخواہد رسید صلاح درنیست کہ امشب درہمین جا کہ دایرہ کردہ ایم بمانیم
و آخر شب فرصت جستہ خود را بہ قلعہ خود رسانیم دو پہر از شب گذشتہ عثمان بہ جہنم واصل میگردد و در پہر سوم جسد بیجان او را برداشتہ
خیمہ و اسبابے کہ ہمراہ داشتہ اند در منزل گذاشتہ بہ محکمہ خود متوجہ میشوند قراولان لشکر فیروزی اثر ازین معنی خبر یافتہ شجاعت خان را
آگاہ میسازند صبح دوشنبہ دولتخواہان جمع شدہ صلاح می بینند کہ تعاقب باید نمود و نباید گذاشت کہ این تیرہ بختان نفس برآورند
غاتیاً بجہت ماندگی سپاہیان و کفن و دفن شہیدان و غمخواری مجروحان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن متردد خاطر بودند
درین حالت عبدالسلام پسر معظم خان با جمعے از بندہ ہاے درگاہ کہ مجموع سی صد سوار و چہار صد توپچی باشند میرسند چون این جماعت

۱۰۲۰

تازه زور در رسیدند بهمان قرارداد تعاقب نموده متوجه پیش شدند این خبر به ولی که بعد از عثمان سرمایه فتنه و فساد و شورش بود میرسید
که شجاعت خان بالشکر ظفر اثر با افواج دیگر تازه زور که الحال پیوسته اند اینک رسیده آمد چارهٔ خود جز این نمی بیند که بوسیله اخلاص
درست و بازگشت بطریق مستقیم و دولتخواهی به شجاعت خان رجوع آورد آخر الامر مردم درمیان داده پیغام میفرستد که آنکسی
که باعث فتنه و فساد بود در رفت و ما جمعی که مانده ایم نسبت بندگی و مسلمانی درمیان ست اگر قول بدهند آمده شما را ببینیم و بندگی
درگاه اختیار کنیم و فیلان خود را برسم پیشکش بگذرانیم شجاعت خان و معتقد خان که در روز جنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده
گشته بودند و سائر دولتخواهان به مقتضاے وقت و مصلحت دولت قول داده و آن جماعت را تسلی ساخته روز دیگر ولی و پسران
و برادران و خویشان عثمان همگی آمده شجاعت خان و دیگر بنده ها را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گویان آورده گذرانیدند بعد از
انصرام این خدمت شجاعت خان و چندے از بنده های درگاه را در ادهار و طرف که در تصرف آن تیره روزگار بود گذاشته ولی و
افغانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهر صفر روز دوشنبه با افواج قاهره در جهانگیرنگر آمده باسلام خان پیوستند چون این اخبار مسرت آثار
در آگره باین نیازمند درگاه الٰهی رسید سجدات شکر بتقدیم رسانیده دفع و رفع این قسم غنیمی را محض از کرم بیدریغ واجب تعالی دانسته
در برابر این نیکو خدمتے اسلام خان به منصب شش هزاری ذات سرفرازی یافت و شجاعت خان بخطاب رستم زمان سربلند گردید و
هزاری ذات و سوار بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر بنده ها هر یک باندازهٔ خدمتی که از ایشان به فعل آمده بود بزیادتی منصب و دیگر
رعایتها ممتاز گشتند در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان بطریق اراجیف مذکور میشد بجهت صدق و کذب این سخن به دیوان
لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفاول نمودم این غزل برآمد غزل

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فگنم | اندرین کار دل خویش بدریا فگنم
خورده ام تیر فلک باده بده تا سرمست | عقده در بند کمر ترکش جوزا فگنم

چون این بیت بغایت مناسب مقام بود تفاول بان نمودم بعد از چند روز دیگر خبر آمد که عثمان را تیر قضاے اجل خداے رسید
هر چند تفحص نمودند زنندهٔ آن پیدا نه شد بنا بر غرائبی که داشت انمعنی مرقوم گردید ۱۶ فروردین ماه مقرب خان که از بنده هاے
عمده و محرم قدیم الخدمت جهانگیر بیست به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفرازی یافته از بندر کهنبایت رسیده سعادت
ملازمت دریافت او را بجهت بعضے مصلحت ها حکم کرده بودم که به بندر گوه رفته و وزیرے را که حاکم گوه است به بیند و نفایسی
که در آنجا بدست آید جهت سرکار خاصه شریفه خریداری نماید حسب الحکم باستعداد تمام بگوه رفت و مدتے در آنجا بوده نفایسے که در آن
بندر بدست افتاد اصلا روے زر ندیده بهر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نموده متوجه درگاه

گشت و اسباب نفایسی که آورده بود بدفعات از نظر گذرانید از هر جنس چیزها و تحفها داشت از انجمله جانورے چند آورده بود
بسیار غریب و عجیب چنانچه تا حال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمیدانست حضرت فردوس مکانی اگرچه در واقعات خود صورت
و اشکال بعضے جانوران را نوشته اند غالباً به مصوران نه فرموده اند که صورت آنها را تصویر نمایند چون این جانوران در نظر
من بغایت غریب در آمده هم نوشتم و هم در جهانگیر نامه فرمودم که مصوران شبیه آنها را کشیدند تا حیرتے که از شنیدن دست دهد از
دیدن زیاده گردد یکے از جانوران آن در جثه از طاؤس ماده کلان تر و از نر فی الجمله خوردتر گاہے که در مستی جلوه می نماید دم خود را
و دیگر پرها را طاؤس آسا پریشان می سازد و به رقص درمی آید نول او و پاے او شبیه نول و پاے خروس ست سر و گردن و زیر
حلقوم او هر ساعت برنگے ظاهر میگردد وقتیکه در مستی است سرخ سرخ ست گویا که تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد زمانے
همین جاها سفید میشود بطریق پنبه بنظر درمی آید و گاہے فیروزه رنگ ظاهر میگردد بوقلمون آسا هر زمان برنگے دیگر دیده میشود و دو پارچه
گوشتے که بر سر خود دارد بتاج خروس مشابه است غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالاے سر او
تا یک وجب می آویزد و باز که آن را بالا میکشد چون شاخ کرگدن بر سر او مقدار دو انگشت نمایان میگردد و اطراف چشم او همیشه
فیروزه گونست و دوران تغیر و تبدیل نمی رود و پرهاے او بالوان مختلف بنظر درمی آید برخلاف رنگهاے پر طاؤس دیگر میمونے آورده
بود بهیأت غریب و شکل عجیب دست و پا و گوش و سر او بعینه میمون ست و روے او بروے روباه میماند رنگ چشمهاے او برنگ
چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تر است از سر او تا سر دم یک درع معمول بوده است از میمون پست تر و از روباه بلندتر ست
پشم او بطریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستری است از بناگوش تا زنخ سرخ ست میگون دم او از نیم درع دو سه انگشت درازتر
غالباً بخلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است بطریق دم گربه گاہے آوازے از و ظاهر میشود بطریق آواز آهو بره مجملاً خیلے
غرایب دارد از مرغ دشتی که او را تدرو میگویند تا حال شنیده نشده که در خانه از و بچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار
کردند که تخم و بچه بکنند نشد من فرمودم که چندے از نر و ماده او یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر
ماکیان گذاشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد بچه بر آمد و تا پنجاه و شصت کلان شدند هر کس اینمعنی شنید تعجب تمام
نموده مذکور ساخت که در ولایت هم مردم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد و بچه از و حاصل نشد در همین ایام بر منصب مهابت خان
هزاری ذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتماد الدوله از اصل و اضافه

ع۵ این جانور را بزبان انگریزی ٹرکی می نامند و اہل ہند پیرو میگویند و فارسی دانان ہند به فارسی فیل مرغ نام نهاده اند و الحال به کثرت در ہندوستان موجودست ۰

چهار هزاری ذات و هزار سوار مقرر گشت و بر منصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات و سوار افزوده شد که اصل و اضافه سه هزاری ذات
و دو هزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدی ذات و دویست سوار افزوده هزاری ذات و سی صد سوار کردم خواجه
ابو الحسن درین روزها از دکن آمده سعادت ملازمت دریافت دولت خان که به فوجداری صوبه الهٔ آباد و سرکار جونپور تعین یافته
بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که هزاری بود پانصدی افزوده شد روز شرف که ۱۹ فروردین بوده باشد منصب سلطان خرم
را که ده هزاری بود به دوازده هزاری سرفراز ساختم اعتبار خان را که به منصب سه هزاری ذات و هزار سوار سربلند بود چهار هزاری
کردم مقرب خان که منصب او دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجه جهان که دو هزاری
ذات و هزار و دویست سوار بود پانصدی دیگر اضافه فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بنده‌ها باضافهٔ منصب سرفرازی یافتند درهمین
تاریخ دلیپ از دکن آمده ملازمت نمود چون پدر او رای رای سنگه وفات یافته بود او را بخطاب رای سربلند ساخته خلعت
پوشانیدم پسر دیگر داشت سورج سنگه نام باوجود آنکه دلیپ پسر ٹیکه او بود میخواست که سورج سنگه جانشین او باشد بتقریب
محبتی که با مادر او داشت در وقتیکه احوال وفات او ندکور شد سورج سنگه از کم خردی و خردسالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین
خود ساخته ٹیکه داده است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم که اگر پدر ترا ٹیکه داده است ما دلیپ را سرفراز ساخته ٹیکه میدهیم
و بدست خود او را ٹیکه کشیده جاگیر و وطن پدر او را با و مرحمت کردم به اعتماد الدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد لکهمی چند راجه
کاؤن که از راجهای معتبر کوهستان ست و پدر او راجه او دو هم در زمان حضرت عرش آشیانی آمده بود در وقت آمدن التماس
نمود که پسر راجه ٹوڈرمل آمده دست مرا گرفته به ملازمت آورد بنابر التماس او پسر راجه به آوردن او مقرر گشته بود لکهمی چند هم
التماس نمود که پسر اعتماد الدوله آمده مرا به ملازمت آورد شاه پور را فرستادم که او را به ملازمت آورد و از تحفهای کوهستان خود
اسپان گوٹ اعلی و جانوران شکاری از باز و جره و شاهین و قطاس و نافهای مشک و پوستهای آهوی مشک که نافه
بران بند بود و شمشیرهای که بزبان آنها کهانده میگویند و خنجر که بزبان آنها کٹاره میگویند و از هر جنس چیزها آورده گذرانید
درمیان راجهای این کوهستان راجه مذکور باینکه طلای بسیار دارد معروف و مشهور ست میگویند که کان طلا در ولایت او ست
بجهت طرح عمارت دولتخانه لاهور خواجه جهان خواجه دوست محمد را که درین کار مهارت تمام دارد فرستادم چون مهمات دکن بجهت
نفاق سرداران و بی پروائی خان اعظم صورت خوبی پیدا نه کرد و شکست عبد الله خان دست داد خواجه ابو الحسن را که بجهت
تحقیق این قضایا طلبیده بودم بعد از تحقیق و تفحص بسیار ظاهر شد که شکست عبد الله خان باعث از مغروری و تیز جلوئیها و سخن

گشتنو بیهاے او و پاره بمنصب نفاق و بے اتفاقی امراے واقع شده بود مجملاً قرارداد آن بود که عبدالله خان از جانب ناسک
ترهنگ با لشکر گجرات و امراے که بهمراه او تعین یافته بودند روانه گردد و این فوج بسرداران معتبر و امراے کار طلب مثل راجه
رامداس و خان عالم و سیف خان و علی مردان بهادر و ظفر خان و دیگر بندها آراستگی تمام داشت عدد لشکر از ده هزار گذشته
و به چهارده هزار رسیده و از جانب برار مقرر بود که راجه مان سنگه و خان جهان و امیرالامرا و بسیارے از سرداران متوجه شوند و این
دو فوج از کوچ و مقام یکدیگر خبردار باشند تا در تاریخ معین از دو جانب غنیم را در میان گیرند اگر این ضابطه منظور می بود دولها
شفق میگشت و غرضها دامن گیر نمی شد غالب ظن آن بود که الله تعالی فتح روزی گردی عبدالله خان چون از گهاٹیها گذشت
و به ولایت غنیم در آمد مقید نه شد که قاصدان فرستاده از آن فوج خبرے بگیرد و بموجب قرارداد حرکت خود را با حرکت آنها
موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین غنیم را در میان گیرند بلکه تکیه بر قوت و قدرت خود کرده این معنی را در خاطر آورد
که اگر به تنهائی این فتح از جانب من شود بهتر خواهد بود این داعیه را در خاطر قرارداده هر چند رامداس خواست که باو قرار دهد که
بتانی و آهستگی پیش میرفته باشد فائده نکرد غنیم که از و ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و ترکیان بر سر او فرستاده بودند و در دزدها
بازرد و خورد مشکر دند و شبها بانداختن بان و اقسام آتشبازی تقصیر نمی کردند تا آنکه غنیم نزدیک شد و اصلا از آن فوج باو خبرے
نرسید هر چند بادست آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک میرسد عنبر سیاه رو یکے از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله نظام الملکیه
باعتقاد او دارد و بجهت آنکه مردم از دل و جان سرداری او قبول کنند به سروری برداشته دست او گرفته و خود را پیشوا و سردار قرار داده
مرتبه مرتبه مردم میفرستاد و کثرت و ازدحام غنیم زمان زمان بیشتر میشد تا آنکه هجوم آورده بانداختن بان و دیگر اقسام آتشبازی کار را
بر و تنگ تر ساختند آخر الامر دولتخواهان صلاح دیدند که از آن فوج مددے نرسید و دکنیان تمام رو بما نهاده اند مصلحت دولت
درانست که بالفعل بازگشته سرانجام دیگر نموده شود همگی یک دل و یک زبان شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحد
ولایت خود دکنیان همراه بودند و هر روز فوجے با فوجے دو بر گشته در زد و خورد تقصیرے نمی نمودند درین روز چندے از جوانان
مردانه کار طلب بکار آمدند علی مردان خان بهادر داد بهادرے و مردانگی داده زخمهاے منکر برداشت و زنده بدست غنیم افتاده
سعی حلال نمکی و جان فشانی را به همراهان خود فهمانید و ذوالفقار بیگ هم ترددات مردانه نموده بانی به پاے او رسید و بعد از
دو روز دیگر در گذشت چون بولایت راجه بهرجو که از دولتخواهان درگاه هست داخل شدند آن جماعت باز گشتند و عبدالله خان
متوجه گجرات گردید سخن این ست که اگر در رفتن عنان کشیده میرفت و میگذاشت که آن فوج دیگر باو ملحق بشد کار خاطر خواه اولیاے

دولت قاهره صورت می یافت بمجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله خان به سرداران فوج که از راه برار متوجه بودند رسید دیگر توقف را مصلحت ندیده بازگشتند و در عادل آباد که حوالی برهانپور واقع است باردوی پرویز ملحق شدند چون این اخبار در اگره بمن رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این ملازمان صاحب کشته را از بیخ و بنیاد بر اندازم امرا و دولتخواهان بدین معنی اصلا راضی نه شدند خواجه ابوالحسن بعرض رسانید که مهمات آنطرف را بروشی که خانخانان فهمیده دیگری نفهمیده او را باید فرستاد تا این مهم از نظام او فتاده را انتظام آورده به مصلحت وقت صلحی درمیان اندازد تا بمرور سرانجام بر اصل نموده شود دیگر دولتخواهان باین مقدمه همراز گشته رایهای همه باین قرار یافت که خانخانان را باید فرستاد و خواجه ابوالحسن نیز همراه برود به همین قرار داد او و دیوانیان مهم سازی خانخانان و همراهیان او نموده روز یکشنبه هفت و هم اردی بهشت سنه هفت مرخص گشت شاهنواز خان و خواجه ابوالحسن و رزاق بردی اوزبک و چندی دیگر از همراهان در همین تاریخ تسلیم رخصت نمودند خانخانان به منصب شش هزاری ذات سرفرازی یافت شاهنواز خان سه هزاری ذات و سوار را تسلیم نموده داراب خان باضافه پانصدی ذات و سی صد سوار که مجموع دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار باشد سربلند گردیده و برحمن داد پسر خرد او هم منصب لائق دادم بخانخانان خلعت فاخره و خنجر مرصع و فیل خاصه با تلایر ها و اسپ عراقی عنایت نمودم و همچنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسپ مرحمت کردم و در همین ماه معز الملک با پسران از کابل آمده به سعادت آستان بوسی سرفراز گشت شیام سنگه و رای منگت بهدوریه که از تعینات لشکر بنگش بودند حسب الالتماس قلیچ خان بزیادتی منصب سربلندی یافت شیام سنگه هزار و پانصدی بود پانصدی دیگر بر منصب او اضافه شد و رای منگت نیز بزیادتی منصب مفتخر گردید مدتی بود که اخبار بیماری آصف خان میرسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تا آنکه در برهانپور در سن شصت و سه سالگی درگذشت فهم و استعداد او بغایت خوب بود و غایت آراستگی طبعش غالب بود و شعر هم میگفت خسرو شیرین بنام من نظم کرده مسمی به نور نامه در زمانه والد بزرگوارم بدرجه امارت و وزارت رسیده بود با آنکه در زمان بادشاهزادگی چند مرتبه از و سبکیهای به فعل آمده و اکثر مردم بلکه خسرو هم بر این مذاق بود که بعد از جلوس من نسبت باو ناخوشیها به فعل خواهد آمد بخلاف آنچه در خاطر او و دیگران قرار یافته بود در مقام رعایت شده او را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و بعد از آنکه مدتی وزیر صاحب استقلال شد بمد رعایت احوال او دقیقه فرو گذاشت نه شد و بعد از فوت او فرزندان او را منصبها داده رعایتها کردم آخر الامر ظاهر شد که نیت و اخلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال ناقص خود کرده همیشه از من توهمی در خاطر داشته از قضیه و شورشی که در راه کابل واقع شد میگویند خبردار بوده بلکه تقویت

آن تیره بختان می نمود بارے مرا باور نمی افتاد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نا دولتخواهی و تیره بختی گردد باندک فاصله در بیست و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازی رسید میرزا مشار الیه از حاکم زاده هاے ٹھٹه از ذات ترخانیاست در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جانی دولتخواهی اختیار نموده بهمراهی خانخانان که بر سر ولایت او تعین یافته بود در قرب لاهور بشرف ملازمت استسعاد یافت و بکرم بادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشتند و خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را بجهت حفظ و حراست ٹھٹه رخصت کنانید تا بود در ملازمت گذرانید آخر الامر در برهانپور وفات یافت میرزا غازی خان ولد او که در ٹھٹه بود بموجب فرامین عرش آشیانے بایالت و حکومت آن دیار سرفرازی یافت به سعید خان که در بهکر بود حکم شده که او را دلاسا نموده بدرگاه آورد خان مشار الیه کسان فرستاده او را بدولتخواهی دلالت نمود آخر الامر او را به آگره آورده بشرف پابوس والد بزرگوارم سرفراز گردانید در آگره بود که حضرت عرش آشیانے شنقار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم بعد از انکه خسرو را تعاقب نموده به لاهور داخل شدم خبر رسید که امراے سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم آنجا در قلعه قبلی شده منتظر کمک است بالضرورت فوجی به سرداری میرزا غازی و دیگر امرا و سرداران به کمک قندهار تعین شدند این فوج چون بحوالی قندهار میرسد لشکر خراسان توت توقف در خود نادیده معاودت نمود میرزا غازی به قندهار درآمده ملک و قلعه را به سردار خان که به حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده و شاه بیگ خان بجاگیر خود متوجه گشت و میرزا غازی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود و سردار خان باندک مدتے که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج به سردار صاحب وجودے گشت درین مرتبه قندهار را اضافه ٹھٹه نموده به میرزا غازی مرحمت نمودم از ان تاریخ تا زمان رحلت در انجا به لوازم حفظ و حراست قیام و اقدام می نمود سلوک او با تمردین به عنوان پسندیده بود چون عوض میرزا غازی سردارے به قندهار بایست فرستاد ابو النبی اوزبک را که در ملتان و آن حدود واقع بود بدین خدمت مامور ساختم منصب او هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود سه هزاری ذات و سوار مقرر نمودم و به خطاب بهادر خانی و علم سربلندی یافت و حکومت دهلی و حفظ و حراست آن ولایت به مقرب خان مقرر گشت و روپ خواص را که از خدمتگاران نزدیک والد بزرگوارم بود بخطاب خواص خانی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته فوجداری سرکار قنوج را بدو مرحمت نمودم چون صبیه اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله را جهت خرم خواستگاری نموده بودم و مجلس کدخدائی او در میان بود در روز پنجشنبه هجدهم خورداد به منزل او رفته یک روز و یک شب آنجا بودم پیشکشها گذرانید و بیگمان و مادران خود خادمان محل را توره ها سامان داده با امراے سروپاها عنایت نموده عبد الرزاق را که بخشی درخانه بود

بجہت سرانجام ولایت ٹھٹہ فرستادم کہ تا تعین سردار صاحب وجود سپاہی و رعیت آنجا را دلاسا نمودہ آن ولایت را در قید ضبط در آورد
باضافہ منصب و عنایت فیل و پرم نرم خاصہ سرفرازی یافتہ مرخص گشت معزالملک را بجاے او بخشی ساختم و خواجہ جہان کہ بدیدن
عمارت لاہور و قرار طرح آن مرخص گشتہ بود در اواخر ہمین ماہ آمدہ ملازمت کرد مرزا عیسی ترخان از خویشان مرزا غازی در لشکر
دکن تعین بود بجہت مصلحت ٹھٹہ او را طلبیدہ بودم در ہمین تاریخ بخدمت استسعاد یافت چون قابل رعایات و تربیت بود بہ منصب
ہزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خون پارہ بر مزاج غلبہ کردہ بود باستصواب اطبا در چہارشنبہ ماہ مذکور قریب بیک آثار
خون از دست چپ خود کشیدم چون خفت و سبکی تمام دست داد بخاطر رسید کہ اگر در محاورات خون کشیدن را سبک شدن
میگفتہ باشند بہتر خواہد بود حالحال ہمین عبارت گفتہ میشود مقرب خان کہ فصد نمودہ بود کھپوہ مرصع عنایت کردم کشن داس مشرف
فیل خانہ و اصطبل کہ از زمان حضرت عرش آشیانے تا حال متصدی آن دو خدمت بود و عمرہا آرزوے خطاب راجگی و منصب
ہزاری ذات داشت و قبل ازین بخطاب سرفرازی یافتہ بود الحال بہ منصب ہزاری کام روا گشت میرزا رستم ولد سلطان حسین
میرزاے صفوی را کہ در لشکر دکن تعین بود حسب الالتماس او را طلب نمودہ بودم روز شنبہ نہم ماہ تیر با فرزندان آمدہ ملازمت کرد
یک قطعہ لعل و چہل و شش دانہ مروارید پیشکش گذرانید بر منصب تاج خان حاکم بھکر کہ از امراے قدیم این دولت ست پانصدی
ذات و سوار افزودہ شد قضیہ فوت شجاعت خان از امور غریبہ و عجیبہ است بعد ازانکہ مصدر چنان خدمتی گشت و اسلام خان او را
بہ سرکار اوڈیسہ رخصت میکند در اثناے راہ شبی بر مادہ فیل چوکندے دار سوار میشود و خواجہ سراے خردسالی را بر عقب خود
جاے میدہد وقتیکہ از اردوے خود بر می آید فیل مستی بر سر راہ بستہ بودند آن فیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران در صدد آن
میشود کہ زنجیر بگسلاند بدین جہت شور و غوغاے بلند میشود چون این شور و غوغا بگوش خواجہ سرا میرسد مضطربانہ شجاعت خان
را کہ در خواب یا در بیشعوری شراب بود بیدار می سازد و مے گوید کہ فیل مست باز شدہ و متوجہ این طرف ست بمجرد
شنیدن این سخن مضطرب شدہ از پیش چوکندی خود را بزیر می اندازد بعد از انداختن انگشت پاے او بہ سنگے رسیدہ شگافتہ میشود
و بہ ہمین زخم بعد از دو سہ روز در می گذرد مجملاً از شنیدن این مقدمہ حیرت تمام دست داد جوان مردانہ بمجرد فریادی کہ باو رسد
یا سخنی کہ از خردسالی بشنود این قسم مضطرب شدہ بیتابانہ خود را از بالاے فیل انداز د در واقع جاے حیرت است در ۱۹ - ماہ
تیر خبر این حادثہ بہ من رسید پسران او را بنوازشات و منصبہا دلجوئی کردم اگر این قضیہ او را دست نمی داد چون خدمت نمایانے
کردہ بود برعایتہا و شفقتہا سرفرازی می یافت۔

با قضا بر نمے توان آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نر و مادہ اسلام خان از بنگالہ فرستادہ بود در ہمین روزہا از نظر گذشت و داخل فیل خانہ خاصہ شریفہ گشت راجہ ٹیک چند راجہ کماؤن استدعاے رخصت نمود چون بہ پدر او در زمان عرش آشیانے یک صد راس اسپ مرحمت شدہ بود بہمان دستور باو مرحمت کردم و فیل نیز دادہ شد و تا اینجا بود بہ خلعتہا سرفرازی یافت و خنجر مرصع ہم دادم بہ برادران او نیز خلعتہا و اسپہا دادہ شد ولایت او را بدستور سابق باو عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام خود باز گشت بہ تقریبے این بیت امیر الامرا خواندہ شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق | یکزندہ کردن تو بصد خون برابرست

چون طبع من موزونست گاہے باختیار گاہے بے اختیار مصراعی و رباعی یا بیتے در خاطرم سر میزند این بیت بر زبان گذشت ـ

از من متاب رخ کہ نیم بے تو یکنفس | یکدل شکستن تو بصد خون برابرست

چون خواندہ شد ہر کس کہ طبع نظمے داشت درین زمین بیتے گفتہ گذرانید ملا علی احمد مہر کن کہ احوال او پیش ازین گذشت بد نہ گفتہ بود ـ

اے محتسب ز گریۂ پیر مغان بترس | یک خم شکستن تو بصد خون برابرست

ابو الفتح دکنی کہ از امراے معتبر عادل خان بود و قبل ازین بدو سال دولت خواہی اختیار نمودہ خود را داخل اولیاے دولت قاہرہ ساختہ بود در دہم امرداد بہ ملازمت آمد و منظور عنایت و تربیت گشتہ بہ شمشیر خاصہ و خلعت سرفرازی یافت و بعد از چند روز اسپ خاصہ نیز بہ او مرحمت نمودم خواجگی محمد حسین کہ بہ نیابت برادر زادہ خود بہ کشمیر رفتہ بود چون خاطر از مہمات آنجا جمع ساخت درہمین روزہا آمدہ ملازمت نمود چون بہ حکومت پٹنہ و دارائی آنجا سردارے بایست فرستاد بخاطر رسانیدم کہ مرزا رستم را فرستم منصب او را کہ پنج ہزاری ذات و ہزار و پانصد سوار بود پنج ہزاری ذات و سوار ساختہ بتاریخ ۲۶ جمادی الثانی مطابق دوم شہریور تسلیم حکومت پٹنہ نمودہ فیل خاصہ با اسپ و زین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت فاخرہ دادہ رخصت نمودم و پسران او و پسران مظفر حسین خان مرزائی برادر او باضافہاے منصب و فیل و اسپ و خلعت سرفرازی یافتہ بہمراہی او مرخص گشتند راے دلیپ را بکومکے مرزا رستم تعین نمودم چون جا و مقام او نزدیک بآن حد و داست جمعیت خوب دران خدمت حاضر سازد پانصدی ذات و سوار بر منصب او افزودم کہ دو ہزاری ذات و ہزار سوار باشد فیل ہم عنایت شد ابو الفتح دکنی در سرکار ناگپور و آن حدود جاگیر یافتہ بود مرخص گشت کہ ہم سرانجام جاگیر خود و ہم بہ حفظ و حراست آن ملک قیام نماید خسرو بے اوزبک بہ فوجداری سرکار

میوات تعیین شد بمنصب او ہشت صدی ذات وسی صد سوار بود الحال ہزاری ذات وپانصد سوار حکم شد واسپ نیز بدو مرحمت
نمودم چون نظر بر خدمت قدیم مقرب خان نمودم بخاطر رسید کہ آرزوئے در دل او نباید گذاشت منصب او را کلان کردہ بودم جاگیرہای
خوب یافتہ بود آرزوئے علم ونقارہ داشت باین عنایت ہم سرفراز وکامروا گشت وصلح پسرخواندہ خواجہ بیگ میرزا صفوی بسیار
جوانک پُر تردد وکارطلب است او را بخطاب خنجر خانی سرگرم خدمت ساختم روز پنجشنبہ ۲۲ شہریور موافق ۱۷- رجب ۱۰۲۱ھ در منزل
مریم الزمانی مجلس وزن شمسی منعقد گشت باین روش خود را وزن کردن طریق ستودہ است حضرت عرش آشیانی کہ مظہر لطف و
کرم بودند این روش را پسندیدہ ہر سال خود را دو مرتبہ باقسام فلزات از طلا ونقرہ وغیرہ واکثر امتعہ نفیسہ وزن میفرمودند یکمرتبہ
مطابق سال شمسی ودیگر موافق سال قمری ومجموع آنرا کہ قریب بیک لک روپیہ است بفقرا وارباب احتیاج تقسیم میکردند من ہم
این سنت سنیہ را مرعی میدارم وبہمان دستور خود را وزن نمودہ آن اجناس را بہ فقرا میدہم معتقد خان دیوان بنگالہ چون از آن
خدمت معزول گشت پسران وبرادران وبعضے خدمتگاران عثمان را کہ اسلام خان بہمراہی او بدرگاہ فرستادہ بود بعد از ملازمت
بنظر اشرف گذرانید وتعہد احوال ہریک از افغانان بعہدہ یکے از بندہ ہاے معتبر مقرر شد وپیشکش خود را کہ بست وپنج زنجیر
فیل ودو قطعہ لعل وپھول کٹارہ مرصع وخواجہ سرایان معتبر واقمشہ بنگالہ وغیرہ ترتیب دادہ بود بنظر در آورد میر میران پسر سلطان خواجہ
کہ در لشکر دکن تعیین بود بہ طلب سعادت آستان بوسی دریافت یک قطعہ لعل پیشکش گذرانید چون میان قلیچ خان کہ سردار لشکر
بنگش بود کہ سرحد کابل است ومیان امراے آنصوبہ کہ بہمراہی وسرداری او تعیین یافتہ اند تخصیص خان دوران نزاع وگفت و
شنود بود بجہت تحقیق آنکہ ناسازی از جانب کیست خواجہ جہان را فرستادم یازدہم ماہ مہر معتقد خان بہ منصب والاے بخشی گری
سرفرازی یافت ومنصب او ہزاری ذات وسی صد سوار مقرر گشت دیگر مرتبہ بر منصب مقرب خان پارہ افزودم منصبش دو ہزاری
وپانصدی ذات وہزار وپانصد سوار بود پانصدی دیگر اضافہ شد کہ سہ ہزاری ذات ودو ہزار سوار بودہ باشد حسب الالتماس
خانخانان فریدون خان برلاس بہ منصب دو ہزار وپانصدی ذات ودو ہزار سوار از اصل واضافہ سرفراز گردید دراے منوہر
ہزاری ذات وہشت صد سوار شد وراجہ نرسنگھ دیو بہ منصب چہار ہزاری ذات ودو ہزار ودو بست سوار سرفراز شد بھارت
را کہ نبیرہ رام چند بندیلہ است بعد از گذشتن رام چند بہ خطاب راجگی سرفراز ساختم ظفر خان از صوبہ گجرات بموجب طلب
در بست وششم آبان آمدہ ملازمت کرد یک قطعہ لعل وسہ دانہ مروارید پیشکش گذرانید ششم آذر مطابق سوم شوال از برہان پور
خبر رسید کہ امیر الامرا روز یکشنبہ بست ونہم آبان در پرگنہ نہال پور فوت کرد بعد از بیمارگی کہ او را در لاہور دست دادہ بود

دیگر شعور و هوش از و کمتر ظاهر میشد. بحافظه اش نقصان تمام راه یافته بود اخلاص بسیار میداشت حیف که از و فرزندی نماند
که قابل تربیت و رعایت باشد. چین قلیچ خان که از پیش پدر خود که در پیشاور بود آمده بستم آذر ملازمت کرد یک صد مهر و یک صد روپیه
نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسپ و قمشه و دیگر اجناس که همراه داشت بنظر در آورد ظفر خان را که از خانه زادان و کوکه زاده های
معتبر است نواخته بصاحب صوبگی بهار سرفراز ساختم و منصب پانصدی ذات و سوار افزوده سه هزاری ذات و دو هزار سوار
مقرر داشتم و با برادران بخلعت و اسپ سرفرازی یافته دران صوبه رخصت شد همیشه آرزوی او این بود که بخدمت علیحده سرفرازی
یابد تا جوهر خود را بفهماند من هم خواستم که او را بیازمایم این خدمت را محک آزمایش او ساختم چون هنگام سیر و شکار بود در روز شنبه
دوم ذیقعده مطابق چهارم ماه دی از دار الخلافت آگره به قصد شکار بر آمدم و در باغ دهره منزل شد و چهار روز دران باغ
توقف افتاد روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد. والده ایشان گلرخ بیگم صبیه حضرت
فردوس مکانی بودند و پدر ایشان میرزا نور الدین محمد از خواجه زاده های خواجه نقشبند اند به جمیع صفات حسنه آراستگی داشتند
در زنان این مقدار هنر و قابلیت کم جمع میشود حضرت جنت آشیانی این خواهر زاده خود را از روی شفقت تمام نامزد بیرام خان
نموده بودند بعد از شنقار شدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی این کدخدائی واقع شده پس از کشته شدن
خان مشار الیه والد بزرگوارم ایشان را به عقد خود در آوردند در سنه شصت سالگی برحمت خدا واصل گشتند. همان روز از باغ
دهره کوچ شد. اعتماد الدوله را جهت سرانجام برداشتن ایشان فرستادم و در عمارت باغ منداکر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم
که ایشان را نهادند در هفتدهم ماه دی میرزا علی بیگ اکبرشاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نمود خواجه جهان که به صوبه کابل مرخص
شده بود در بیست و یکم ماه مذکور باز گشته سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و آمدن او به سه ماه و یازده روز کشید دوازده
مهر و دوازده روپیه نذر گویان آورد و در همان روز راجه رامداس نیز از لشکر فیروزی اثر دکن آمده ملازمت کرد و یک صد و یک مهر
نذر گذرانید چون بامرای دکن خلعت زمستانی فرستاده نشده بود بدست حیات خان فرستاده شد و چون بندر سورت بجاگیر
قلیچ خان مقرر بود چین قلیچ را بجهت ضبط و حراست آنجا التماس نمود که مرخص گردد در بیست هفتم دی به خلعت و خطاب خانی
و علم سرفراز گشته مرخص شد. بجهت نصیحت امرای کابل و ناسازی که میان ایشان و قلیچ خان واقع بود راجه رامداس را
فرستادم و اسپ و خلعت و سی هزار روپیه مدد خرج عنایت شد در ششم بهمن که پرگنه باڑی محل نزول بود خبر فوت خواجگی محمد حسین
که از بنده های قدیم الخدمت این دولت بود رسید برادر کلان او محمد قاسم خان در زمان والد بزرگوارم رعایت کلی یافته بود و

خواجگی محمد حسین هم بخدمات که از روے اعتماد فرموده شود مثل یکادلی وامثال آن سرفراز میگشت از وفرزندے نماند و کوسه بود که اصلا در محاسن و بروت او یک موئے ظاهر نمی شد در وقت سخن کردن هم بسیار فریاد میکرد مثل خواجه سرایان فهمیده می شد دیگر شاه نواز خان که خانخانان از برهان پور بجهت عرض بعضے معروضات روانه ساخته بود در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت کرد یک صد مهر و یک صد روپیه نذر گذرانید چون معاملات دکن بجهت تیز جلوئیهاے عبد الله خان و نفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد دکهنیان راه سخن یافته با مرا و دولتخواهان آنجا حکایت صلح در میان آوردند و عادل خان طریقه دولتخواهی اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکن بمن رجوع شود چنان کنم که بعضے محال که از تصرف اولیاے دولت بر آمده باز به تصرف در آید و دولتخواهان نظر بر مصلحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمودند و تجویز یک گونه شد و خانخانان تعهد سرانجام مهمات آنجا کرد و خان اعظم که همیشه خواهان دفع و رفع راناے مقهور بود داین خدمت را بجهت کسب ثواب التماس می نمود حکم شد که به مالوه که بجاگیر او مقرر است رفته بعد از سرانجام متوجه این خدمت گردد و بر منصب ابو النبی اوزبک هزاری ذات و پانصد سوار دیگر افزوده چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد مدت شکار دو ماه و بیست روز کشید درین ایام همه روز متوجه شکار بودم چون به نوروز عالم افروز پنج شش روز بیش نمانده بود بخیریت معاودت نموده بیست و چهارم اسفندار به باغ دهره محل نزول گشت و مقربان و جمعے از منصبداران که حسب الحکم در شهر مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند مقرب خان صراحی مرصع و کلاه فرنگی و کنجشک مرصع پیشکش گذرانید سه روز در باغ مذکور توقف واقع شد روز بیست و هفتم اسفندار داخل شهر شدم درین مدت دویست و بست و سه راس آهو وغیره و نود و پنج نیله گاو و دو خوک دسی و شش قطعه کارواتک وغیره و یکهزار و چهار صد و پنجاه و هفت ماهی شکار شد ❊

جشن هشتمین نوروز از جلوس همایون

سنه هشتم جلوس مطابق محرم سنه ۱۰۲۲ هـ

شب پنج شنبه بست و هفتم محرم مذکور مطابق غره فروردین سنه جلوسی بعد از گذشتن سه نیم گهڑی حضرت نیر اعظم از برج حوت در برج حمل که خانه فرحی و فیروزی اوست نقل نمودند و صباح آنکه روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن به آئین همه سالها ترتیب و تزئین یافت و آخرهاے آن روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امرا و اعیان دولت و مقربان درگاه تسلیم مبارکبادے

بجا آورند و درین ایام خجسته فرجام همه روز بدیوانخانه خاص و عام برمی آمدم و مطالب و مقاصد و مدعیات بعرض میرسید و پیشکشهای
بنده های درگاه از نظر میگذشت ابوالنبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد در نهم ماه مذکور
افضل خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یک صد مهر و یک صد روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر فیل بنظر درآورد و در دوازدهم پیشکش
اعتماد الدوله گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر اجناس آنچه خوش افتاد بدرجهٔ قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضل خان ده زنجیر دیگر درین
روز دیده شد در سیزدهم پیشکش تربیت خان بنظر درآمد معتقد خان منزلی در آگره خریداری نمود و چند روزی در آنجا بسر برد و مصیبت
پی در پی او را دست داد شنیده ایم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند اول بر زن دوم بر بنده سوم بر منزل چهارم بر اسپ برای
جهت دانستن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بلکه میگویند که به صحت پیوسته است اندک زمین را از خاک خالی باید کرد و باز آن
خاکها را دران سرزمین می باید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعد میتوان گفت نه نحس و اگر کم گردد بر نحوست آن حکم میکنند
و اگر زیاده آید سعد و مبارک است در چهاردهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و آنچه مقبول افتاد برداشته شد منصب اعتبار خان
که هزاری و سی صد سوار بود دو هزاری و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار به منصب تربیت خان افزودم که دو هزاری ذات
و هشت صد و پنجاه سوار بوده باشد هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاله پیش پدر خود بود آمده درین روزها ملازمت کرد و چندی از
مردم مگهه را که ملک ایشان متصل پیگو دار جلنگ ست بلکه درینولا این ولایت هم در تصرف آنهاست همراه آورده بود از کیش و روش
آنها مقدمات تحقیق شد مجملاً حیوانی چند اند بصورت آدمی از حیوانات بری و بحری همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست
و باهمه کس میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند صورتهای ایشان بقرا قلماق شبیه است اما زبان ایشان
تبتی است و اصلا بترکی نمی ماند و همین یک کوهست که یک سر آن بولایت کاشغر متصل است و سر دیگر آن بولایت پیگو دینی درست و
آئینی که از ان تعبیر بدینی توان کرد ندارند از دین مسلمانی دور و از کیش هندوی مهجور اند دو سه روزی بشرف مانده فرزند خرم خواهش
نمود که به منزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد التماس او درجهٔ قبول یافت یک روز و یک شب در منزل آن فرزند
توقف نموده شد پیشکشهای خود را بنظر درآورد و آنچه پسند خاطر افتاد گرفته شد تتمه را باو بخشیدم روز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را
گذرانید از هر جنس چیزها سامان نموده بود تا روز شرف هر روز پیشکش یکی از امرا بلکه دو سه از نظر میگذشت روز دوشنبه نوزدهم
فروردین مجلس شرف ترتیب یافت دران روز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقسام کیفها از شراب و غیر آن
حاضر سازند تا هرکس به خواهش خاطر خود آنچه خواهد بخورد و بسیاری ارتکاب شراب نمودند پیشکش مهابت خان درین روز گذشت

یک مهر هزار توله که به کوکب طالع موسوم ست بیادگار علی ایلچی والی ایران دادم مجلس شگفته گشت بعد از برخاستن حکم کردم که اسباب
و آئین را بار کنند چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافته بود از هر قسم نفایس و تحفهاے خوب بهم رسانیده بود و از
جمله دوازده راس اسپ عراقی و عربی که به جهاز آورده بود و دیگر زین مرصع کاری فرنگی از نظر گذشت بر منصب نوازش خان
پانصد سوار اضافه شد که دو هزاری ذات و سوار بوده باشد فیلی نبسی بدن نام که اسلام خان از بنگاله فرستاده بود به نظر
درآمده داخل فیلان خاصه شد روز سوم اردی بهشت خواجه یادگار برادر عبدالله خان از گجرات آمده ملازمت کرد یکصد مهر
جهانگیری نذر گذرانید بعد از چند روز که در ملازمت بود به خطاب سردار خانی سرفرازی یافت چون بخشی صاحب استقلال به لشکر
بنگش و آن حدود بایست فرستاد معتقد خان را بدین خدمت اختیار نموده و بر منصب او سی صدی ذات و پنجاه سوار اضافه
شده که هزار و پانصدی ذات و سی صد و پنجاه سوار بوده باشد رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد محمد حسین چلبی را که
در خریدن جواهر و بهم رسانیدن تحفه وقوف تمام داشت پاره زر داده رخصت نمودم که از راه عراق باستنبول رود و تحفها
و نفایسیکه بهم رساند بجهت سرکار ما خریداری نماید درین صورت ضرور بود که والی ایران را ملازمت کند کتابتے باو داده بودیم
و یادبودی بآن همراه بود مجملاً در حوالی مشهد برادرم شاه عباس را می بیند شاه ازو تفحص میکند که چه چیزها حکم ست که بجهت سرکار
ایشان خریداری نمائی چون مبالغه میکند چلبی یادداشتے که همراه داشت ظاهر میسازد و در ان یادداشت فیروزه خوب و مومیائی
کانے اشتهاناتے داخل بود میفرماید که این دو جنس بخریدن میسر نیست من بجهت ایشان میفرستم اوسی توپچی را که از ملازمان روشناس
او بود اختیار نموده شش انبانچه خاکه فیروزه تخمیناً بسے سیر خاکه داشت و چهارده توله مومیائی و چهار راس اسپ عراقی که یکے ازان
ابلق بود حواله او میکند و کتابتے شعر بر اظهار محبت و دوستی بیش از بیش نوشته در باب زبونی خاکه و کمی مومیائی عذر بسیار
خواسته بودند و خاکها بسیار زبون بنظر در آمد هر چند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند یک نگینے که قابلیت انگشتری ساختن داشته باشد
ظاهر نشد غالباً در این ایام خاکه فیروزه بطریقیکه در زمان شاه مرحوم شاه طهماسپ از معدن بر مے آمده حالا بر نمی آید همین
مقدمه را در کتابت ذکر کرده بودند در باب اثر مومیائی از حکیمان سخنان شنیده بودم چون تجربه شد ظاهر نه گشت نمیدانم که
اطبا در اثر آن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگی اثر آن گم شده باشد بهر تقدیر بروشے که قرارداد اطبا بود پاے مرغ
را شکسته زیاده از انچه میگفتند خورانیده پاره بر محل شکستگی مالیده شد و تا سه روز محافظت نمودند حالانکه مذکور میشد که از
صباح تا شام کافیست بعد از انکه ملاحظه نموده شد هیچگونه اثرے ظاهر نشد و شکستگی بحال خود بود در کاغذ علیحده سفارشش

سلام الله عرب نوشته بودند همان لحظه منصب و علوفه جاگیر او را افزودم فیلی از فیلان خاصه با تلایر به عبدالله خان فرستادم و
فیل دیگر هم به قلیج خان مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادر عبدالله خان را به ضابطه سه اسپه و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند
و چون سابق بجهت خدمت جونه گڑھ پانصدی ذات و سی صد سوار بر منصب برادر او سردار خان افزوده شده بود و در
ثانی الحال آن خدمت به کامل خان مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته در منصب او اعتبار نمایند و سرفراز خان
را که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه فرمودم بست و هفتم اردی بهشت ماه مطابق بست و ششم ربیع الاول
سنه جلوس و سنه ۱۰۲۲ هجری روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه مریم الزمانی ترتیب یافت دو باره از زر وزن نمودم و به عورات
مستحقان که در خانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که بخش کردند و درین روز هزاری بر منصب مرتضی خان افزوده شد که شش
هزاری ذات و پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غلام میرزا خانی از ٹهته همراه عبدالرزاق معموری آمده ملازمت نمود و سردار خان
برادر عبدالله خان باحمد آباد گجرات رخصت یافت دو نر که باز هر داشتند از کرناتک افغانی آورده بود همیشه شنیده میشد که هر
جانوری که پازهر میدارد بسیار لاغر و زبون میباشد حالانکه این نرها در نهایت فربهی و تازگی بودند یکی از انها را که ماده بود فرمودم
که کشتند چهار پازهر ظاهر شد و همین معنی باعث حیرت تمام گشت یوز مقرر است که در غیر جاهای که میباشد بماده خود جفت نمی شود
چنانچه والد بزرگوارم یک مدتی تا هزار یوز جمع کرده بودند بسیار خواهان آن بودند که اینها با یکدیگر جفت شوند اصلا نمی شد و بارها
یوزهای نر و ماده در باغات قلاده بر آورده سر دادند در انجا هم نه شد درین ایام یوز نری قلاده خود را گسیخته بر سر ماده یوزی
میرود و جفت میشود بعد از دو نیم ماه سه بچه زائید و کلان شده چون فی الجمله غرابتی داشت نوشته شد هرگاه یوز با یوز جمع نگردد شیر
خود بطریق اولی هرگز شنیده نه شده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد چون در عهد دولت من وحشت از طبیعت جانوران
صحرائی برداشته شده چنانچه شیران بنوعی رام گشته اند که بی قید و زنجیر گله گله در میان مردم میگردند و ضرر ایشان بمردم نمیرسد
و نه وحشت و رمیدگی دارند بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد و بعد از سه ماه سه بچه زائید و این هرگز نه شده که شیر جنگلی بعد از
گرفتاری به جفت خود جمع شده باشد از حکیمان شنیده میشد که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت فائده مند است هر چند سعی
کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نه گشت بخاطر میرسد که چون جانور غضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مهری
که به بچه خود دارند چون در پستان او مقارن خوردن و مکیدن بچه شیر میشده باشد تا در وقت گرفتن او بجهت بر آوردن شیر غضب
او زیاده گشته شیر در پستان خشک میشود در اواخر اردی بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجه زاده های نقشبندیه اند

از ماوراءالنهر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز دوازده هزار روپیه بطریق انعام باو مرحمت شد و چون خواجه جهان در حوالی شهر
فالیز خربوزه بعمل آورده بود بعد از گذشتن دو پهر روز پنجشنبه دهم خورداد بر کشتی سوار شده از راه دریا به سیر فالیز روانه شدم و مردم
محل همراه بودند و در وسه گهڑی از روز مانده رسیدیم شب در سیر فالیز گذرانیدم عجب تند باد و جکرے شد که خیمه و سراپرده برپاے
نمانده بر کشتی درآمده آن شب را بسر بردم پاره از روز جمعه در سیر فالیز گذرانیدم و به شهر باز گشت نمودم افضل خان که مدتے مدید
بالم دمل و زخمهاے غریب گرفتار بود در دهم خورداد درگذشت جاگیر و وطن راجه جگمن را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود تغیر نموده
به مهابت خان عنایت نمودم شیخ پیر که از وارستگان و بے تعلقان وقت ست و خاص بجهت محبت و اخلاص که بامن دارد طریقه
خدمتگاری و همراهی اختیار نموده است در پرگنه میرٹهه که وطن اوست قبل ازین بناے مسجد نهاده بودند درینولا به تقریبے مذکور گشت
چون خاطر او را متعلق باتمام این بناے خیر یافتم چهار هزار روپیه باو دادم که خود رفته صرف او نماید و فرجے شال خاصه باو مرحمت نموده
رخصت کردم در دیوانخانه خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابند در محجر اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند و درین
دایره کسے بغیر حکم داخل نمی شود و در محجر دوم که وسیع تر از محجر اول است جمیع بندگان از منصبداران و احدیان و کسانیکه اطلاق نوکری
توان کرد راه می یابند و در بیرون این محجر نوکران امیر و سایر مردمے که در دیوانخانه مذکور در می آیند می ایستند چون میان محجر اول
و دوم تفرقه نبود بخاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت فرمودم که محجر مذکور و زینه دو بانئے را که ازین محجر به بالاخانه جهروکه نهاده اند
و دو فیل را که بهر دو دست نشیمن جهروکه که هنرمندان از چوب ترتیب داده اند در نقره گیرند بعد از اتمام بعرض رسید یک صد و بست
و پنج من نقره بوزن هندوستان که هشت صد و هشتاد من ولایت باشد صرف فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرده چنانچه گویا
چنین می بایست سیوم ماه تیر مظفر خان از پٹنه آمده ملازمت کرد دوازده مهر نذر گذرانید مصحف جلد مرصع و دو گل مرصع پیشکش گویان
بنظر درآورد و در چهاردهم ماه مذکور صفدر خان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد و یک صد و یک عدد مهر نذر گذرانید بعد ازان که
مظفر خان روزے چند در ملازمت بود بپانصدی ذات بر منصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم و شال خاصه داده رخصت
پٹنه کردم میدانستم که سگ دیوانه هر جانورے و جاندارے را که بگزد البته می میرد غایتاً اینمعنی در فیل به صحت نه پیوسته بود در زمان
من چنین واقع شد که شبے سگ دیوانه بجاے بستن یکے از فیلان خاصه کچهی نام درآمده در پاے ماده فیلے که همراه فیل خاصه
بود میگزد بیکبار ماده فیل بفریاد در می آید فیلبانان دویده خود را میرسانند آن سگ رو بگریز نهاده بر قوم زاری که در ان حوالے
واقع بود در مے آید و بعد از زمانے باز درآمده خود را به فیل خاصه میرساند و دست او را میگزد فیل او را میکشد چون مدت یکماه

و پنج روز ازین مقدمه میگذرد روزے که هواے ابرناک بود غریدن رعد بگوش ماده فیل که در عین چرا بود میرسد و به یکبار فریاد میکند و اعضاے او بلرزه درآمده خود را می اندازد و باز برخاسته هفت روز آب از دهان او میرفت و ناگاه فریادے میکند و بے آرامی داشت فیلبانان هر چند در صدد علاج شدند نفع نه کرد و روز هشتم افتاده مرد بعد از مردن ماده فیل بیک ماه فیل کلان را به کنار آب به صحرامی بردند بهمان طریق ابر و رعد ظاهر شد فیل مذکور در عین مستی یکبار به لرزه درآمده بزمین نشست فیلبانان او را بهزار مشقت بجا و مقام خود آورده بعد از همان مدت و به همان حالت که ماده را دست داده بود این فیل نیز تصدق شد از وقوع این مقدمه حیرت تمام دست داد و الحق جاے حیرت ست که جانورے باین کلانے و بزرگی هیکل و ترکیب باندک جراحتے که از حیوان ضعیفی بادرسد این مقدار متاثر گردد چون خانخانان مکرر استدعاے رخصت شاه نواز خان پسر خود نموده بود بتاریخ ۴- امرداد اسپ و خلعت داده رخصت دکن نمودم و یعقوب بدخشی را که منصب ادصد و پنجاهے بود بنابر ترددے که از دو بوقوع آمده بود به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز ساخته بخطاب خانی او را سربلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد طوائف هنود بر چهار گروه قرار یافته و هر کدام بآئین و طریق خاص عمل مینماید و در هر سال روزے معین دارند اول طائفه برهمن یعنی شناسنده ایزد بیچون و وظیفه ایشان شش چیز ست علم آموختن و دیگران را تربیت دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلالت به آتش پرستش کردن چیزے به محتاجان دادن و چیزے گرفتن این طائفه را روزے معین است و آن روز آخر ماه ساون است که ماه دوم از برسات است این روز را مبارک دانسته عابدان ایشان به کنار دریاها و تالابها میروند و افسونها خوانده بر ریسمان ها و رشته هاے رنگین میدمند و روز دوم که اول سال نو است آن رشته ها را در دست راجها و بزرگان عهدی بندند و شگون میدانند و این رشته را راکهی میگویند یعنے نگاهداشت این روزه در ماه تیر که آفتاب جهانتاب در برج سرطانست واقع میگردد و طائفه دوم چهتری ست که به کهتری معروف و مشهور است و مراد از چهتری طائفه ایست که مظلومان را از شر ظالمان محفوظ دارند آئین این طائفه سه چیز است یکے آنکه خود علم نجواند و دیگران را تعلیم ندهد دوم آنکه آتش را پرستش کند و دیگران را به پرستش دعوت نه نماید سوم آنکه به محتاجان چیزے بدهد و خود باوجود احتیاج چیزے نگیرد روز این طائفه بجے و دسمین است درین روز سواری کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند که او را به خدائی می پرستند درین روز لشکر کشیده برخصم خود ظفر یافته است این روز را معتبر می دانند و فیلان و اسپان را آرایش کرده پرستش می نمایند و این روز در هر ماه شهریور که آفتاب در برج سنبله بباشد واقع میشود به نگاه دارنده هاے اسپان و فیلان انعامها میدهند طائفه سوم بیش است و این

جماعت این دو طائفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکنند زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این طائفه راهم روزے معین ست که آنرا دیوالی هم میگویند و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج میزان است واقع میگردد و در بیست و هشتم ماه هاے قمری میباشد در شب این روز چراغهاے می افروزند و دوستان و عزیزان در خانه هاے یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قمار بازی گرم میسازند چون نظر این طائفه بر سود و سودا است بردن و باے دادن را در این روز شگون میگیرند طائفه چهارم شود راست این گروه کمترین طائفه هنود اند همه را خدمت میکنند و از این چیزها که مخصوص هر طائفه مذکور گشت بهره ندارند روز این ها هولی ست که باعتقاد ایشان روز آخر سال ست این روز در ماه اسفندارمذ که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع میشود در شب این روز آتشها در هر کوچها و گذرها بر می افروزند و چون روز میشود تا یک پهر آن خاکسترها بر سر و روے یکدیگر می افشانند و شور و غوغاے عجیب بر مے انگیزند و بعد ازان خود را شست و شوے داده رختهاے می پوشند و به سیر باغات و صحراها میروند چون ضابطه مقرر هنود است که مرده هاے خود را می سوزانند آتش افروختن درین شب که شب آخر سال گذشته است کنایه از آن است که سال گذشته را که بمنزله مرده است میسوزانند در ایام والد بزرگوارم امراے هند و دیگر طوائف به تقلید ایشان رسم راکهی بجای میرسانیدند که لعلها و مرواریدها و گلهاے مرصع به جواهر گران بها در رشته ها کشیده بر دست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود چون تکلف را از حد گذرانیدند انجمعی بر ایشان گران آمده منع فرمودند و برهمنان به شگون همان رشتها و ابریشم ها را که ضابطه ایشان ست می بستند من هم درین سال بسنت پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امراے هند و اعیان این طائفه راکهی بدست من نه بندند روز راکهی که نهم امرداد بود باز همان معرکه قایم شد و دیگر طوائف براه تقلید رفته دست ازین تعصب باز نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که بهمان ضابطه قدیم برهمنان رشته ها و ابریشمها می بسته باشند درین روز برحسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیانی واقع شد و عرس از قاعده ها است که در هندوستان معمول ست در هر سال در روز فوت پیر و عزیز خود طعامها و اقسام خوشبوئیها باندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صلحا و سائر مردم جمع میشوند و این مجلس گاه باشد که یک هفته بکشد درین روز بابا خورم را فرستادم که بروضه متبرکه ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد و ده هزار روپیه به ده کس از بنده هاے معتبر داده شد که به فقرا و ارباب احتیاج تقسیم نمایند در پانزدهم ماه امرداد پیشکش اسلام خان از نظر گذشت بست و هشت زنجیر فیل و چهل راس اسپ آن سرزمین که ٹانگن مشهور است و پنجاه نفر خواجه سرا و پانصد پرکاله نفیس ستارگانی فرستاده بود چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها بتخصیص سرحدها بعرض می رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدین خدمت تعین میشوند

خرم ۱۲

واین از ضوابط است کہ پدر بزرگوارم کردہ اند ومن ہم موافق آن عمل می نمایم ودرین ضمن فواید کلی ونفع عظیم مشاہدہ میشود واطلاع دیگر بر احوال عالم وعالمیان بہم میرسد اگر فوائد آن مرقوم گردد سخن دراز میشود درین ایام وقایع نویس لاہور نوشتہ بود کہ در اواخر ماہ تیر دہ کس از شہر امن آباد کہ در دوازدہ کروہے واقع است رفتہ اند چون ہوا گرمی بہم میرساند پناہ بہ سایۂ درختی میبرند مقارن آن باد وچکرے بہم میرسد وآن باد چون بہ جماعت مذکور می وزد بہ لرزہ در آمدہ نہ کس از انہا ہم در زیر درخت جان دادند ویک کس زندہ ماند وآن زندہ مدتہا بیماری داشت تا بعد از محنت بسیار خلاص شد وجانورانے کہ بر درخت مذکور نشیمن داشتند ہمگی افتادہ مردند ودر ان نواحی ہوا این قسم خرابی پیدا کرد کہ جانوران صحرائی بہ کشت زارہا آمدہ خود را می انداختند وبر بالاے سبزہ غلطیدہ جان میدادند مجملاً جانوران بسیارے ہلاک شدند در روز پنجشنبہ ۳۱- امرداد تسبیح نمودہ بہ قصد شکار بہ کشتی سوار شدہ متوجہ موضع سمونگر کہ از شکارگاہ ہاے مقرر است گشتم ودر ۳ شہریور خانعالم را کہ از دکھن بہ مصلحت فرستادن عراق وہمراہی ایلچی داراے ایران طلب نمودہ بودم درینجا رسیدہ ملازمت کردہ صد مہر نذر گذرانید وچون سمونگر بہ جاگیر مہابت خان مقرر بود منزلے دلکشا بغایت تکلف در کنار دریا ساختہ بود وبسیار خوش افتاد ویک زنجیر فیل ویک انگشتری نگین زمرد پیشکش نمود فیل را داخل فیلان خاصہ نمودم تا ۶ شہریور بہ شکار مشغول بودم درین چند روز چہل وہفت راس آہو نر ومادہ ودیگر جانوران شکار شد درین روزہا دلاور خان یک قطعہ لعل پیشکش فرستادہ بود ومقبول افتاد شمشیر خاصہ جہت اسلام خان فرستادم بر منصب حسن علی ترکمان کہ ہزاری ذات وہفت صد سوار بود پانصدی ذات ویک صد سوار افزودہ شد- آخرہاے روز پنجشنبہ ۲۰ ماہ مذکور در منزل مریم الزمانی وزن شمسی بہ فعل آمد خود را با فلزات ودیگر چیزہا بدستور معمول وزن نمودم درین سال سن من چہل وچہار سال شمسی پورہ شد ودرہمین روز یادگار علی ایلچی داراے ایران وخانعالم کہ ازین جانب بہ ہمراہی او تعین شدہ بود مرخص گشتند بیادگار علی اسپ با زین مرصع وکمر شمشیر مرصع وچار تہیب طلا دوزی وکلغی وباپرہ وجیغہ وسی ہزار روپیہ نقد مرحمت شد کہ مجموع چہل ہزار روپیہ بودہ باشد وبہ خانعالم کھپوہ مرصع یا پھول کٹارہ کہ علاقہ از مروارید داشت شفقت نمودم در ۲۲ ماہ مذکور بہ زیارت روضہ مقدسہ منورہ والد بزرگوارم بہ بہشت آباد فیل سوارہ متوجہ گشتم در رفتن پنجہزار روپیہ زر ریزگی افشاندہ شد وپنج ہزار روپیہ دیگر بہ خواجہ جہان دادم کہ بہ درویشان قسمت نماید وتسبیح نماز شام کردہ بہ کشتی متوجہ شہر شدم چون منزل اعتماد الدولہ بر کنار آب جمنا واقع بود آنجا فرود آمدم وشب در منزل او گذرانیدہ تا آخرہاے روز دیگر آنجا بسر بردم واز پیشکش ہاے او آنچہ خوش آمد قبول فرمودہ متوجہ دولتخانہ گشتم منزل اعتقاد خان ہم بر کنار آب جمنا بود وحسب الالتماس او با مردم محل آنجا فرود آمدہ منازل او را کہ تازہ ساختہ بود سیر کردم

الحق جایهاے مطبوع و دلپسند بود بسیار خوش آمد پیشکشهاے لائق از اقمشه و جواهر و دیگر اجناس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف
گذشت و اکثر پسند خاطر افتاد و قریب به شام داخل دولت خانه همایون شدم چون منجمان و اختر شناسان امشب ساعت توجه
بجانب اجمیر اختیار نموده بودند هفت گهری از شب دوشنبه ۲ شعبان مطابق ۲۴ شهریور گذشته به فیروزی و اقبال بقصد آن صوب
از دار الخلافت آگره بر آمدم و درین عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضهٔ منورهٔ خواجه معین الدین چشتی که از برکات
روح پر فتوح ایشان کشایشهاے بزرگ باین دودمان والا رسیده و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نه گشته
بود دوم دفع و رفع رانا امر سنگه مقهور که از زمینداران و راجهاے معتبر هندوستان ست و سرے و سرداری او و آبا و اجداد
او را جمیع راجها و رایان این ولایت قبول دارند و دیر لیست که دولت و ریاست در خانواده آنهاست مدتے در حدود مشرق
که پورب رویه باشد حکومت داشته اند و دران ایام بخطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند بعد ازان بزمین دکهن افتادند و
بیشتر ولایات آنجا به تصرف در آوردند و بجاے راجه لقب راول راجزو اسم خود ساختند پس ازان به کوهستان میوات در آمدند
و رفته رفته قلعه چیتور را به تصرف در آوردند ازان تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس نست یکهزار و چهار صد و هفتاد و یک سال
میشود و بیست و شش کس دیگر ازین طائفه که مدت حکومت ایشان یک هزار و ده سال است راول خطاب داشته اند و از راول
که اول شخصی ست که به راول اشتهار یافته تا به رانا امر سنگه که امروز رانا است بیست و شش نفر اند که در عرض چهار صد و شصت و
یک سال ریاست و سروری داشته اند و درین مدت مدید گردن با طاعت هیچ یک از سلاطین کشور هندوستان در نیاورده اکثر
اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده اند چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی رانا سانگا جمیع راجها و رایان و زمینداران
این ولایت را جمع ساخته بایک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی بیانه جنگ صف نمود و به تائید باری تعالے
و یاوری بخت لشکر ظفر اثر اسلام بر افواج کفر غلبه کردند و شکست عظیمی باحوال او راه یافت تفصیل این جنگ در تواریخ معتبره
بتخصیص در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانی ست مذکور و مسطور است والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیوض
نامتناهی باد در دفع این سرکشان سعیهاے بلیغ بجا آوردند و چندین مرتبه لشکرها بر سر او تعین نمودند و در سال دوازدهم از جلوس خود
به تسخیر قلعه چیتور که از محکم قلعه هاے متقرره معموره عالم است و برهم زدن ملک رانا عزیمت نمودند و قلعه مذکور را بعد از انکه چهار ماه
و ده روز در قبیل داشتند از کسان پدر رانا امر سنگه به جنگ و جدال از روے قدرت و قوت تمام گرفتند و قلعه را خراب نموده
برگشتند و در هر مرتبه افواج قاهره کار را بر و تنگ ساخته چنان می کردند که بدست در آید یا خراب و آواره گردد و مقارن این امرے

روے میداد که این مهم انصرام می یافت تا در اواخر عهد در یک روز و یک ساعت خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشتند و مرا با لشکر عظیم
و سرداران معتبر بر سر رانا فرستادند بحسب اتفاق این هر دو کار بواسطه اسبابے که ذکر آن طول تمام دارد صورت پذیر نه گشت تا آنکه
زمان خلافت بمن رسید چون این مهم نیم کاره من بود بعد از جلوس اولین لشکرے که بحدود ممالک فرستادم این لشکر بود و فرزند پرویز
را سردار ساخته عظماے دولت که در پاے تخت حاضر بودند بدین خدمت تعین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه نموده روانه
ساختم چون هر کارے موقوف بر وقت ست درین اثنا قضیه بد عاقبت خسرو بوقوع آمد مرا ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید نمود
و ولایت و پایه تخت که دار الخلافت آگره بود خالی بماند بالضرورت نوشته شد که پرویز با بعضے امرا برگشته به محافظت آگره و حوالی و
حواشی آن قیام نماید مجملاً درین مرتبه هم مهم رانا چنانکه بایست نشد چون به عنایت الٰهی خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره آگره محل
نزول رایات عالیات گشت افواج قاهره بسرکردگی مهابت خان و عبد الله خان و دیگر سرداران تعین نموده شد و از ان تاریخ
تا وقت عزیمت رایات جلال باجمیر پیوسته ولایات او پایمال عساکر فیروزی مآثر بود غایتاً مهم او صورت پسندیده پیدا نمی کرد بخاطر
گذرانیدم که چون در آگره کارے ندارم و یقین من گشت که تا من خود متوجه نشوم این مهم صورتے پیدا نمی کند به ساعت مقرر از
قلعه آگره برآمده در باغ دهره منزل واقع شد روز دیگر جشن دهره روے داد بدستور معمول اسپان و فیلان را آرایش داده
از نظر گذرانیدم چون مکرر والده ها و همشیرهاے خسرو بعرض رسانیدند که از کرده هاے خود بسیار نادم و پشیمان ست عرق عطوفت
و شفقت پدرے در حرکت آمده او را طلبیدم و مقرر کردم که هر روز به کورنش می آمده باشد در باغ مذکور هشت روز مقام شد در
بیست و هشتم خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل به همراهی قلیچ خان خدمت می نمود وفات یافت غره ماه مهر از باغ کوچ
شد خواجه جهان را براے نگاهبانی دار السلطنت آگره و محافظت خزاین و محلها رخصت فرمودم و فیل و فرگل خاصه باو مرحمت
شد در دوم مهر خبر رسید که راجه باسو در تهانه شاه آباد که سرحد ولایت امرے مقهور است وفات یافت دهم ماه مذکور روپ باس
که الحال بامن آباد موسوم شده منزل گشت سابق این محال بجاگیر روپ خواص مقرر بود بعد ازان به پسر مهابت خان که امان الله
نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او میخوانده باشند یازده روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکارگاه هاے مقرر است
هر روز به شکار سوار میشدم چنانچه درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهو نر و ماده و سایر جانوران شکار شد بست و پنجم
ماه مذکور از امن آباد کوچ نموده شد در سی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابو الحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم
آمده ملازمت کرد و پنجاه مهر نذر و پانزده پاره مرصع آلات و یک زنجیر فیل که از داخل فیلان خاصه کردم پیشکش گذرانید دوم آبان

مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید از قدیمان این دولت بود و به هشتاد سالگی به رحمت خدا رفت در پرشاور بخدمت دفع و رفع افغانان پرتاریکی قیام داشت منصب او شش هزاری ذات و پنجهزار سوار بود مرتضی خان دکنی که در علم پوته بازی که باصطلاح دکنیان یک انگی گویند و مغلان شمشیر بازی میگویند بینظیر بود مدتے پیش او باین ورزش متوجه بودم در نیولا او را بخطاب ورزش خانی سرفراز گردانیدم چون ضابطه کرده ام که شبها ارباب استحقاق و درویشان را از نظر من میگذرانیده باشند تا نظر بحالت هر یک انداخته زمین و زر نقد و پوشش بآنها مرحمت نمایم در میان آن مردم شخصے اسم جهانگیر را با اسم اعظم الله اکبر بحساب ابجد مطابق یافته بود بعرض رسانید و اینمعنی را تفاؤل و شگون خوب گرفته به یابنده آن زمین و اسپ و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه پنجم شوال مطابق بست و ششم آبان ساعت داخل شدن باجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه و عمارات روضه حضرت خواجه بزرگوار ظاهر گشت قریب بیک کروه راه را پیاده طے کردم و از دو جانب راه معتمدان را تعین نمودم که به فقرا و ارباب احتیاج زر داده میرفتند چون چهار گهڑی از روز گذشت داخل شهر و معموره شدم و در گهڑی پنجم شرف زیارت روضه متبرکه دست داد بعد از دریافت زیارت بدولتخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ شهرے و رهگذرے از نظر بگذرانند تا فراخور استحقاق بعطایاے جزیل خوشنود گردند هفتم آذر بقصد سیر و شکار تالاب پهکر که از معابد مقرر هنود است و در فضیلت آن سخنان میگویند که بهیچ عقلی راست نمی آید و در سه کروهے اجمیر واقع است متوجه گشتم و دو سه روز دران تالاب شکار مرغابی کردم و باجمیر معاودت نمودم معبد هاے قدیم و جدید که باصطلاح کفار دیوهره میگویند در اطراف این تال بنظر در آمد از جمله راناشنکر که عم امرے مقهور است و در دولت ما از امراے بزرگ است دیوهره ساخته در غایت تکلف چنانکه یک لکهه روپیه مذکور شد که خرچ نموده به تماشاے آن عمارت در آمدم صورتے دیدم از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا بهیئت سر خوک و ما بقی شبیه به بدن آدمی عقیده ناقص هنود آنست که یک دفعی بنا بر مصلحتے که راے حکیم علیم اقتضا فرموده بدین صورت جلوه ظهور نموده است آن صورت را بدین جهت عزیز داشته پرستش مینمایند فرمودم که آنصورت کریه را درهم شکسته در تالاب مذکور انداختند بعد از ملاحظه این عمارت بر قله کوهے گنبدے سفید مشاهده گشت که مردم از هر طرف بدانجا می آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جوگے در انجا میباشد ساده لوحانیکه بدیدن او میروند کف آردی بدست بدانها میدهد که در دهن انداخته آواز جانورے که از ان سفها در یک وقت آزارے یافته باشد نمایند تا آن گناه بدین عمل زائل گردد فرمودم تا آن محل را خراب نموده آن جوگی را از انجا اخراج نمودند و صورت بتے که دران گنبد بود شکستند دیگر عقیده داشتند که این تالاب را عمق نیست بعد از تفحص ظاهر شد که هیچ

جاے آن از دوازده درع زیاده عمق ندارد و دور آن را نیز پیمودم قریب یک و نیم کروه بود شانزدهم آذر خبر رسید که قراولان ماده
شیرے را قبل نموده اند در ساعت متوجه شده بمجرد رسیدن به تفنگ زده باز گشتم بعد از چند روز نیله گاوے شکار شد در حضور
خود فرمودم تا از پوست برآورند و بجهت فقرا طعام پختند دو بست و چند نفر جمع شده بودند از آن طعام خوردند و بهر یک بدست
خود زرها دادم در همین ماه خبر رسید که فرنگیان گوده بیقولے نموده چهار جهاز اجنبی را که از جهازات مقرره بندر سورت بود در حوالے
بندر تاراج نمودند و جمع کثیر را از مسلمانان اسیر نموده مال و متاعے که در آن جهاز بود منصرف گشتند اینمعنی بر خاطر گران آمده مقربخان
را که بندر مذکور حواله او بود بجهت تدارک و تلافی این امر اسپ و فیل و خلعت داده هیژدهم آذر مرخص ساختم بنابر حسن تردد
و خدماتے که از یوسف خان و بهادر الملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود علم بجهت آنها فرستادم و نوشته شد که مقصد اصلی
ازین عزیمت بعد از زیارت حضرت خواجه سرانجام مهم رانا مقهور بود بنابرین بخاطر گذرانیدم که خود در اجمیر توقف نموده فرزند
سعادتمند بابا خرم را پیش بفرستم و این اندیشه بغایت صواب بود بنابرین ششم دی که اختیار ساعت شده بود بفرخی و فیروزی
او را مرخص ساختم و قباے طلادوزی گل مرصع که مروارید بر اطراف گلهاے آن کشیده بودند و چیره زردوزی رشته مروارید و
فوطه زربفت مسلسل مروارید و فیل فتح گنج نام خاصه معه تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و کپهوه مرصع معه پهول کٹاره بدو مرحمت
نمودم سواے مردمے که سابق بسرکردگی خان اعظم درین خدمت تعین بودند دوازده هزار سوار دیگر به همراهی آن فرزند معین
ساختم و سران سپاه را فراخور قدر هر یک باسپان خاصه و فیلان و خلعتهاے خاصه فاخره سرفراز ساخته رخصت نمودم و فدائیخان
بخدمت بخشی گری این لشکر تعین یافت در همین ساعت صفدر خان به حکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شد اسپ و خلعت
یافت روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل ساخته خلعت مرحمت نمودم و یک دیگ کلانی در آگره حکم کرده بودم که
بجهت روضه متبرکه خواجه بسازند در همین روز ها آورده بودند فرمودم که بجهت فقرا طعامے در آن دیگ طبخ نمایند و درویشان اجمیر
را جمع سازند تا در حضور بآنها خورانیده شود پنجهزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود
بهر یک از درویشان زرها داده شد اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام به منصب شش هزاری ذات و سوار سرفرازی یافت و
به مکرم خان پسر معظم خان علم مرحمت شد غره اسفندارمذ مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاو از اجمیر بر آمدم روز نهم معاودت
نمودم و به چشمه حافظ جمال که در دو کروهے شهر واقع است منزل نمودم و شب جمعه را در آنجا گذرانیده آخر روز به شهر داخل
شدم درین بست روز ده نیله شکار شد چون نیکو خدمتے خواجه جهان و کم طمعیتے او بجهت حفظ و حراست آگره و آن نواحی

بعرض رسید پانصدی ذات و یک صد سوار بر منصب او افزوده شد. و درهمین روزها ابو الفتح دکهنی از جاگیر آمده شرف ملازمت دریافت در ۳ ماه مذکور خبر فوت اسلام خان رسید که در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه ۱۰۲۲ وفات یافته بود در یک روز بے سابقه بیماری و تشویشے این امر ناگزیر او را دست داد از خانه زادان و تربیت یافتها این مقدار جوهر کاردانی که از و بظهور رسید از دیگر ظاهر نه شد حکومت بنگاله را از روے استقلال کرد و ولایاتے که در عمل هیچ یک از جاگیرداران سابق و به تصرف اولیای دولت قاهره در نیامده بود داخل ولایات عملی شد. اگر اجل او را در نمی یافت مصدر خدمات کلی میگشت خان اعظم با آنکه خود استدعا نموده بود که شاهزاده فیروزمند باین خدمت مامور گردد با وجود انواع دلاسا و رضا جوئی از جانب آن فرزند تن به سازگاری در نداده به شیوه ناستوده خود عمل می نمود چون این مقدمه مسموع گشت ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد حضور بود همراه او فرستادم و سخنان لطف آمیز مهر انگیز بدو پیغام کردم که وقتی در برهانپور بودی بار روزهاے این خدمت را از من التماس نمودی چون این خدمت را که سعادت دارین خود دران میدانستی و در مجالس و محافل مذکور میکردی که درین عزیمت اگر کشته شوم شهید و اگر غالب آیم غازی خواهم بود بتو تفویض نمودم انچه از کمک در دتوپخانه خواستی سرانجام یافت بعد از ان نوشتی که بحرکت رایات جلال بدین حدود فیصل این مهم خالی از اشکالے نیست بکنگش تو نزول اجلال در اجمیر واقع شد و این نواحی محل سرادقات جاه و جلال گشت الحال که شاهزاده را بجز انقض و جوه معقوله استدعا نمودی و مجموع مقدمات براے دکنگش و صوابدید تو به عمل آمده باعث چیست که پا از معرکه بیکبار میکشی و در مقام ناسازگاری درآمده با باخرم را که درین مدت هرگز از خود جدا نه ساخته ام محض باعتماد کاردانی تو فرستادم باید که طریقه نیکخواهی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته شب و روز از خدمت فرزند سعادتمند غافل نباشی و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرارداد خود قدم بیرون نهی دانسته باش که زیان کار خواهی بود ابراهیم حسین رفت و این سخنان را بهمین تفصیل خاطر نشین او ساخت اصلا نتیجه نداد از جهل و قرارداد خود باز نیامد با باخرم چون دید که وجود او درین کار مخل است او را نگاه داشته عرضداشت نمود که بودن او بهیچ وجه لائق نیست و محض بجهت نسبتی که با خسرو دارد در مقام کار شکنیست به مهابت خان فرمودم که رفته او را از اودے پور بیارد و محمد تقی دیوان بیوتات تعین شد که بمندسور رفته فرزندان و متعلقان او را با جمیر برساند در پانزدهم ماه مذکور خبر رسید که دلیپ ولد راے سنگه که جبلت او سرشته بغی و فساد است از برادر کوچک خود راؤ سورج سنگه که بر سر او تعین شده بود شکست عظیم خورده در یکے از محکمهاے سرکار حصار در قبل ست مقارن این هاشم خوستی فوجدار و جاگیرداران نواحی او را بدست درآورده مقید بدرگاه رسانیدند چون مکرر از و قبایح سرزده بود به بیاسا رسید و کشتن

او باعث عبرت بسی از مفسدان شد. و به جلدوی این خدمت بر منصب رائو سورج سنگه پانصدی ذات و دویست سوار افزوده گشت در چهاردهم ماه عرضداشت فرزند باباخرم رسید. که فیل عالم گمان که رانا را بدان نازش تمام بود با هفده فیل زنجیر دیگر بدست بهادران لشکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد گشت ٭

جشن نهمین نوروز از جلوس همایون

آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۲۳ هجری

دو پهر و یک گهڑی از شب جمعه ۹ شهر صفر گذشته آفتاب عالمتاب به برج حمل که خانه شوکت و شرف اوست پرتوافگن گشت و صباح آنکه غره فروردی ماه بوده باشد مجلس جشن نوروزی در خطه دلپذیر اجمیر دست داد و در وقت تحویل که ساعت سعد بود جلوس بر تخت اقبال نمودم برسم مقرر دولت خانه همایون را باقمشه نفیسه و جواهر و مرصع آلات آئین بسته بودند درهمین وقت خجسته فیل عالم گمان که لیاقت خاصه شدن داشت با هفده زنجیر فیل دیگر از نر و ماده که فرزند باباخرم از فیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر و دولتخواهان گشت روز دوم نوروز در سواری آنرا تیمناً خوب دانسته بران سوار شدم و زر بسیاری نثار شد و در تاریخ سوم منصب اعتقاد خان را که دو هزاری ذات و پانصد سوار بود سه هزاری ذات و هزار سوار مقرر فرمودم و به خطاب آصف خانی که دو کس هم از سلسله آنها بدین خطاب سرفرازی یافته بودند سربلند ساختم و بر منصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتماد الدوله را به منصب پنجهزاری ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم حسب الالتماس باباخرم بر منصب سیف خان بارهه پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب دلاور خان پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرفراز خان پانصدی ذات و سی صد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیشکش آصف خان از نظر اشرف گذشت و در ۱۴ اعتماد الدوله پیشکش خود گذرانید درین دو پیشکش نفایس بنظر در آمد انچه پسند خاطر افتاد گرفتم تتمه را باز دادم چین قلیج خان با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت ابراهیم خان که منصب هفت صدی ذات و سی صد سوار داشت به منصب هزار و پانصدی و شش صد سوار سرفرازی یافته بخدمت جلیل القدر بخشی گری در خانه به شرکت خواجه ابو الحسن مقرر گشت در ۱۵- این ماه مهابت خان که به آوردن خان اعظم و پسر او عبد الله مقرر گشته بود آمده ملازمت کرد در ۱۹ مجلس

شرف ترتیب یافت درین روز پیشکش مهابت خان از نظر اشرف گذشت ذیل خاصه روپ سندر نام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد
بعد از گذشتن روز نه کور فرمودم که خان اعظم را با آصف خان به سپارند که او را در قلعه گوالیار نگاهدارد و چون غرض از فرستادن
او به قلعه آن بود که مبادا در مهم رانا بنا بر رابطه وجهتی که به خسرو دارد نفاق و فسادے ازو بوقوع آید حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق
بندیان نگاه ندارند بلکه اسباب فراغت و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی بجهت او آماده و مهیا دارند چین قلیچ خان را درهمین روزها
به منصب دو هزار و پانصدی ذات و هفت صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و بر منصب تاج خان که به داراے ولایت بهکر
معین بود پانصدی ذات و سوار افزوده شد. در ۱۰ - اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم و سبب آن بود که بنا بر شفقت و عطوفت
پدری و التماس والده های و همشیره هاے او مقرر فرموده بودم که همه روز به کورنش می آمده باشد چون از سیماے او آثار شگفتگی و خوشحالی
ظاهر نمی شد همیشه ملول و گرفته خاطر بنظر در می آمد فرمودم که به کورنش در نیاید در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا و رستم میرزا
پسران سلطان حسین میرزا برادرزاده شاه طهماسپ صفوی که قندهار و زمین داور و آنحدود در تحت و تصرف داشتند بواسطه
قرب خراسان و آمدن عبد الله خان اوزبک بدان ملک عرایض فرستادند که ما از عهده نگاهداشتن این ولایت بیرون نمی توانیم آمد
اگر یکے از بنده هاے درگاه را بفرستند تا این محال را بدو سپریم و خود هارونه ملازمت شویم چون این معنی را بعرض داشت نمودند
شاه بیگ خان را که الحال بخطاب خاندوران سرفراز است بدارائی و حکومت قندهار و زمین داور و آنحدود فرستادند
و فرامین عنایت آمیز به میرزایان نوشته ایشان را بدرگاه طلب فرمودند بعد از آمدن عنایات شامل حال هریک نموده
ولایاتے که دو سه برابر قندهار جمع داشتند بد انعام مرحمت شد غایتاً سرانجامے که بایست انها نشد رفته رفته آن ولایت
تغیر یافت مظفر حسین میرزا هم در ایام حیات والد بزرگوارم برحمت خدا رفت و میرزا رستم را بهمراهی خانخانان به صوبه
دکن فرستادند در انجا اندکے مایه جاگیرے داشت چون تخت و سلطنت بوجود من آرایش یافت او را از دکن بقصد آنکه رعایت
نموده به یکے از سرحدها بفرستیم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازی ترخان که حکومت ٹھٹھه و قندهار و آن نواحی متعلق بدو بود
برحمت خدا رفت بخاطر رسید که او را به ٹھٹھه فرستم تا آنجا جوهر ذاتی خود را خاطرنشان ساخته آن ملک را به عنوان پسندیده محافظت
نماید و به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته دو لک روپیه نقد مدد خرچ بدو مرحمت فرموده به صوبه داری ملک ٹھٹھه او را
رخصت نمودم عقیده آن بود که ازو دران سرحد خدمت ها بوقوع آید بخلاف توقع مصدر هیچگونه خدمتے نشد ظلم و تعدی را بجائے
رسانید که خلق بسیارے از سلوک زشت او به شکوه در آمدند و خبرے چند ازو شنیده شد که آوردن او لازم گشت یکی از بنده هاے

درگاه را به طلب او تعیین نموده او را بدرگاه طلبیدم در بست وششم اردی بهشت او را آوردند چون ظلم وتعدی از و به خلق خدا بسیار
رسیده بود بازخواست آن به مقتضاے عدالت لازم گشته او را بانیراے سنگه دکن سپردم تا بحقیقت عمل او باز رسیده شود
وادفی الجمله تنبیهی یافته دیگران متنبه وعبرت پذیر گردند هم درین روزها خبر شکست احداد افغان رسید وحقیقتش آنکه معتقدخان در
پولم گذر که حوالی پرشاور واقع است بافواج قاهره پیوسته بود وخاندوران باجمعی دیگر در حدود کابل وآن نواحی سر راه آن روسیاه
داشتند درین اثنا نوشته از پیش بولاغ به معتقدخان میرسد که احداد بکوت تیراه که در هشت کروہے جلال آباد واقع هست با جمعیت
بسیار از سوار وپیاده آمده است واز جماعتی که دولتخواهی واطاعت اختیار نموده بودند پاره را کشته وچندے را بندی کرده میخواهد که
به تیراه فرستد واراده تاختن جلال آباد وپیش بولاغ دارد وبمجرد رسیدن این خبر معتقدخان باجمعی که با او بودند به سرعت تمام روانه میشود
چون به پیش بولاغ میرسد جاسوسان جهت تفحص غنیم میفرستد صبح چهارشنبه ششم خبر می آید که احداد در همان جا است تکیه بعنایت الٰهی
که درباره این نیازمند درگاه الٰهی است نموده افواج قاهره را دو فوج میسازد وخود را به غنیم میرساند غنیم با چهار پنجهزار سوار وپیاده
کاردیده به غرور وبه غفلت تمام نشسته در گمان او نبود که بغیر از خاندوران درین نواحی فوجے باشد که با وجیره تواند شد چون خبر رسیدن
افواج بادشاهی بدان نجت برگشته میرسد وآثار وعلامت لشکر ظاهر میگردد مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته خود بر بلندی که
یک بندوق انداز رفعت داشت وبرآمدن بران بدشواری میسر میشد نشسته مردم خود را به جنگ می اندازد وبرقندازان افواج
قاهره آن مقهور را به شست تفنگ گرفته جمع کثیرے را به جهنم میفرستند معتقدخان با لشکر قول خود را بهراول رسانیده غنیم را فرصت
زیاده از انداختن دو سه شست تیر نداده پاک وپاکیزه برمیدارند وسه چهار کروه تعاقب نموده قریب هزار وپانصد نفر سوار وپیاده
به قتل میرسند وبقیة السیف اکثرے زخمی ومجروح ویراق انداخته فرار بر قرار میدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه بسر برده صباح
آن شش صد سر جدا کرده بر پرشاور می آورند وکله منارها در انجا میسازند وپانصد سر اسپ ومواشی بیشمار ومال واسلحه بسیار
بدست می افتد وبندیان تیراه خلاص میشوند وازین طرف از مردم روشناس کسے ضایع نمی شود شب پنجشنبه غره خورداد به عزم
شکار شیر متوجه بکر شدم روز جمعه دو قلاده شیر را به تفنگ زدم درهمین روز معروض گشت که نقیب خان به رحمت خدا رفت
خان مشارالیه از سادات سیفی وقزوینی الاصل است مزار پدر او میرعبداللطیف هم در اجمیر بوده دو ماه پیش ازانکه وفات یابد
کوچ او که با یکدیگر انس والفت تمام داشتند دوازده روزے در بیماری تپ گذرانیده شربت ناگوار مرگ نوشید فرمودم که او را
هم در پهلوے زن او که در درون روضه متبرکه خواجه بزرگوار نهاده بودند نهادند چون از معتقدخان خدمت شایسته در جنگ احداد

خرم

بوقوع آمد بجلدوے این خدمت بخطاب لشکرخانی سرفراز گشت و دیانت خان که به ادوے پور به خدمت بابا خورم و برسانیدن بعضے احکام مرخص گشته بود به نهم ماه خورداد آمد و از سربرائیها و تزک بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانید فدائے خان که از نوکران ایام شاهزادگی من بود بعد از جلوس رعایتهاے یافته درین لشکر او را بخشی ساخته بودم در دوازدهم همین ماه ودیعت حیات سپرد پسر زارستم چون از کرده هاے ناخوش خود اظهار ندامت و پشیمانی میکرد و مردت و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات او را به عفو مقبول و مقرون گرداند در آخر همین ماه او را به حضور طلبیده تلافی خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که به کورنش و سلام می آمده باشد. در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلے از فیلخانه خاصه در حضور من زائید مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل نمایند آخر الامر ظاهر شد که بچه ماده یک سال و شش ماه و بچه نر نوزده ماه در شکم مادر می ماند به خلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر بسر فرد می آیند و بچه فیل اکثر بپا بر می آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بپا خاک ببالاے او افشانده آغاز مهربانی و لابه گری نمود و بچه لمحه افتاده بعد از ان برخاسته متوجه پستان مادر شد سیوم مجلس گلاب پاشی که از زمان قدیم به آب پاشی مشهور ست و از رسوم مقرره پیشینیان ست منعقد گشت در پنجم امرداد خبر فوت راجه مان سنگه رسید راجه مذکور از عمده هاے دولت والد بزرگوارم بود چون اکثر بنده های درگاه را مرتبه مرتبه بخدمت دکن فرستاده بودم او هم از تعینات این خدمت بود بعد از انکه در ان خدمت وفات یافت مرزا بهاؤ سنگه را که خلف رشید او بود بدرگاه طلب نمودم چون از ایام شاهزادگی طریقه خدمتگاری بیش از بیش بر من داشت با آنکه ریاست و کلان تری سلسله آنها مطابق ضابطه که در هندوان معمول ست به مها سنگه پدر جگت سنگه که کلان ترین اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت میرسید من او را منظور نداشته بهاؤ سنگه را به خطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و به منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و انبیر که وطن آبا و اجداد او بود بادمرحمت کردم و تلافی و تراخی خاطر مها سنگه نموده پانصدی بر منصب سابق او افزودم و ولایت گرهه را به انعام او مقرر داشتم و کمر و خنجر مرصع و اسپ و خلعت بجهت او فرستادم در ششم این ماه که امرداد باشد تغیرے در مزاج خود یافتم رفته رفته به تپ و درد سر کشید به ملاحظه آنکه مبادا انقلابے باحوال ملک و بنده های خدا راه یابد اینمعنی را از اکثر محرمان و نزدیکان پنهان داشته حکما و اطبا را نیز آگاه نه ساختم چند روز چنین گذشت از محرمان حریم عصمت بغیر از نورجهان بیگم که از وی مهربان تری گمان نداشتم هیچکس را برین قضیه محرم نه ساختم پرهیز از خوردن خورشهاے گران می نمودم و باندک مایه غذاے سبک قناعت کرده همه روز بقاعده مقرر بدیوانخانه خاص و عام و جهروکه و غسلخانه بطریق معتاد بر می آمدم تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت بعضے از بزرگان مطلع گشتند بیکدو سه

از اطبا که محل اعتماد بودند مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تپ مفارقت نکرد و سه شب
معتاد شراب خورده شد اینمعنی باعث زیادتی ضعف و کمی قوت گشت درین اثناے تشویش و غلبهٔ سستی بروضه منوره خواجه
بزرگوار رفتم و دوران آشیانه متبرکه صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقات و نذرات قبول نمودم الله تعالی بمحض فضل و
کرم خود خلعت صحت عطا فرمود رفته رفته تخفیف یافت و درد سر که شدت عظیم داشت به تصرف و علاج حکیم عبدالشکور فرو نشست
و مزاج در عرض بست و دو روز بحالت اصلی باز آمد بندهای درگاه بل سائر خلائق بشکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند
تصدق هیچ یک را قبول نکردم و فرمودم که هر کس در خانه خود هر چه خواهد بفقرا تقسیم نماید در دهم شهریور خبر رسید که تاج خان افغان
حاکم پٹنه وفات یافت از امراے قدیم این دولت بود در بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزے گردد چنانچه
در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان خواجه بزرگوارم و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهرا نیز گوش خود را سوراخ
نموده در جرگه حلقه بگوشان ایشان داخل باشم پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوشی
یک دانه مروارید آبدار در کشیدم چون اینمعنی مشاهده بندگان درگاه و مخلصان هواخواه گشت چه جمعی که در حضور و برخی که در
سرحدها بودند همگی تبلاش و مبالغه گوشهاے خود را سوراخ نموده به دُر و لآلی که در جواهر خانه خاص بود و بدیشان مرحمت میشد
زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت باحدی و سائر مردم نمود آخر روز پنجشنبه بست و دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر
شعبان مجلس وزن شمسی در دیوانخانه خاص آراسته گشت و بدستور مقرر شرائط بجا آوردند درهمین روز میرزا راجه بهاؤ سنگه کامروا
و دوستکام بوطن خود رخصت یافت بوعده آنکه از دو سه ماه زیاده توقف نکند در بست و هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدون خان برلاس
در اودے پور برحمت خدا واصل گشت از طبقه برلاسیه بغیر از و سردار سه نمانده بود چون این طائفه را درین دولت حقوق بسیار
و نسبت بیشمار است مهر علی پسر او را نوازش نموده بمنصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم بنابر خدمات پسندیده که از خاندان
بوقوع آمده هزاری بر منصب ذات او افزودم که اصل و اضافه شش هزاری ذات و پنجهزار سوار باشد ششم آبان قراولان خبر آوردند که
در شش کروهی سه شیر دیده شد بعد از نیمروز متوجه شده هر سه را به تفنگ شکار کردم در هشتم ماه مذکور هنگامه دیوالی آغاز شد دو سه
شب در حضور خود فرمودم که بندهای درگاه بایکدیگر بازی نمودند برد و باخت واقع شد در هیژدهم این ماه نعش سکندر معین قراول
را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار کرده از اودے پور که محل نزول فرزند سلطان خرم بود باجمیر آوردند
بقراولان دهم جرگهاے او فرمودم که نعش او را برده در کنار تالاب رانا شنکر بسپارند خدمتگارے با اخلاص بود در دوازدهم آذر دو دختر

که اسلام خان درجیات خود از زمین داران کوچ که ملک او در انتهاے ولایت شرق واقع است گرفته بود با پسر او و نود و چهار زنجیر فیل
از نظر گذشت از فیلان مذکور چندے داخل فیلان خاصه شدند درہمین تاریخ ہوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده سعادت
آستان بوس دریافت و دو زنجیر فیل پیشکش و یکصد مہر و یک صد روپیه نذر گذرانید در شبے از شبہاے دی به خواب می بینم که حضرت
عرش آشیانی به من میگویند که بابا گناه عزیز خان را که خان اعظم است بجہت خاطر من به بخش بعد ازین خواب بخاطر قرار دادم که
او را از قلعه بطلبم درحوالی اجمیر دره واقع است در نہایت صفا و در انتہاے این دره چشمه ظاہر شده که آب آن جا بگیرے در انه
وہینا و رجمع میشود و بہترین آبہاے اجمیر این آب ست و این دره و این چشمه بحافظ جمال معروف و مشہور ست چون عبور درین مقام
واقع شد فرمودم که عمارتے درخور این جا بسازند چون محل مستعد و قابل ترتیب بود در مدت یک سال جاے و مقامی ترتیب یافت
که رونده ہای عالم مثل آن جاے نشان نمی دہند حوضے چہل گز در چہل گز ساخته بودند و آب چشمه را به فواره درین حوض جاری ساخته اند
فواره ده دوازده گز میجہد و بر کنار این حوض نشیمنہا عمارت یافته و ہمچنین در مرتبه بالاے آن که تالاب و چشمه در انجا واقع است جاہاے
موزون و ایوانہاے دلکش و آرامگاہہاے خاطر پسند بعضے از ان مصور و منقش به عمل اوستادان ماہر و نقاشان چابکدست
ساخته و پرداخته اند چون خواستم که نام آن مکان نسبتے بنام مبارک من داشته باشد نام آنرا چشمه نور نہادم مجملاً عیبے که دارد
اینست که بایستے اینجا و مقام در شہرے عظیم یا گذرگاہے که خلائق را بر ان عبور او فتادی واقع می بود از ان تاریخی که اتمام
یافته اکثر اوقات پنجشنبه ہا و جمعه ہا را درین میگذرانم فرمودم که بجہت اتمام آن شعرا تاریخے فکر کنند سعیداے گیلانی زرگر باشی
این مصرعه را که ع

	محل شاه نورالدین جہانگیر	

تاریخ یافت خوب نوشت فرمودم که بر بالاے ایوان آن عمارت پایان آن قطعه را بر سنگ نقش کرده نصب کنند در اوائل ماه دی
سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد و خربزه کاریز که سرآمد خربوزه ہاے خراسان است آوردند چنانچه جمیع بندہ ہای درگاه و امراے
سرحد ازین میوه حصه یافته بلوازم شکر گذاری منعم حقیقی پرداختند تا غایت گویا فرد اعلاے خربزه و انار را دریافته بودیم تا آنکه ہمه ساله
از بدخشان خربزه و از کابل انار می آوردند غایتاً آن خربزه و انار ہیچگونه مناسبتے با انار یزد و خربزه کاریز نداشته چون حضرت والد
بزرگوارم را انار الله برہانه به میوه میل و رغبت تمام بود افسوس بسیار خورده شد که این میوه ہا کاشکے در ایام فیروزی بخش آنحضرت
از ولایت به ہندوستان می آمد تا از ان بہره ور و محظوظ میگشتند ہمین تاسف بعطر جہانگیری دارم که مشام شریف شان ازین نوعطر یا

نہ گشت این عطر اختراعیست کہ در زمان دولت ابد پیوند ما بہ سعی والدہ نورجہان بیگم بظہور آمد در ہنگامے کہ گلاب میگیرند فی الجملہ
چربی بر بالاے ظرفہاے کہ گلاب را گرم از کوزہ بر می آرند در انجا ظاہر میشود آن چربی را اندک اندک جمع ساختند چون از گل بسیار
گلاب گرفتہ شود قدر محسوسے از ان چربی بہم میرسد در خوشبوئے و عطریت بدرجہ ایست کہ اگر یک قطرہ از آن بر کف دست مالیدہ
شود مجلسی را معطر می سازد و چنان ظاہر میشود کہ چندین غنچہ گل سرخ بیکبار در شگفتگی آمدہ باین شوخی و ملایمت بوئے نمی باشد دلہاے
رفتہ را بجامی آرد و جانہاے پژمردہ را شگفتہ می سازد بجلدوے این اختراع یک عقد مروارید بمخترع آن عطا فرمودم سلیمہ
سلطان بیگم نور اللہ مرقدہا حاضر بود نام این روغن را عطر جہانگیری نہادند در ہواہاے ہندوستان اختلاف تمام مشاہدہ
میشود در ہمین فصل دی در لاہور کہ واسطہ است میان ولایت و ہندوستان درخت توت بار آورد و ہمان شیرینی و لطافتیکہ
در وقت خود میرساند رسانید مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند این معنی را واقع نویسان آنجا نوشتہ بودند در ہمین ایام
بختر خان کلاونت کہ بہ عادل خان نسبت تمام دارد چنانچہ برادرزادۂ خود را بہ عقد او در آوردہ و اورا در گوئیندگی و در بیت گفتن خلیفہ
خود ساختہ است در لباس درویشان و فقیران ظاہر گشت اورا طلبیدہ و استفسار احوال او نمودہ در رعایت خاطر او کوشیدم در
مجلس اول دہ ہزار روپیہ نقد و پنجاہ پارچہ از ہمہ قسم و یک عقد تسبیح مروارید باو بخشیدم و او را مہمان آصف خان ساختہ فرمودم کہ بواجبی
از احوال او خبردار باشد این معنی ظاہر نہ گشت کہ خود بے اذن و رخصت عادل خان آمدہ یا آنکہ عادل خان اورا باین لباس فرستادہ
تا حقیقت کنکایش اینجا را دریافتہ خبر مشخص بجہت او ببرد و غالب ظن آنست کہ او با این ہمہ نسبت بے تجویز عادل خان نیامدہ باشد
و دلیل بر صحت اینمعنی عرضداشت ست کہ میر جمال الدین حسین کہ درین ایام بعنوان ایلچی گری در بیجاپور است نوشتہ بود کہ عادل خان
اظہار نمودہ کہ انچہ نسبت بہ بختر خان از جانب بندگان حضرت بوقوع آمد گویا آن شفقت و مرحمت در بارۂ من از قوت بفعل آمدہ است
بدین جہت در رعایت او افزودہ تا اینجا بود ہر روز بعنایت تازہ سرفرازی می یافت شبہا بملازمت بسر میبرد و در تیہاے کہ عادل خان
بستہ و مخترع آن طرز است و آنرا نورس نام نہادہ می شنوانید تتمہ احوال در تاریخے کہ رخصت یافتہ نوشتہ خواہد شد درین ولا جانور
از ولایت زیر باد آوردہ بودند کہ رنگ اصل بدن او موافق برنگ طوطی ست لیکن در جثہ از و کوچک تر است یکے از خصوصیات
این جانور آن ست کہ تمام شب پاے خود را بر شاخ درختی و یا چوبے کہ او را بر ان نشانیدہ باشند بند کردہ خود را سرنشیب می سازد
و با خود زمزمہ میکند چون روز شد بر بالاے آن شاخ درخت می نشیند اگرچہ میگویند کہ جانوران را ہم عبادتے میباشد اما غالب ظن
آن ست کہ این فعل طبعی او باشد آب مطلق نمیخورد و در طبیعت او کار زہر میکند با آنکہ بقاے جوانات بآب ست در ماہ بہمن اخبار خوش

پیاپے رسید اول خبر اختیار کردن رانا امر سنگھ اطاعت و بندگی درگاہ را کیفیت این مقدمہ آن ست کہ چون فرزند سعادت مند بلند اقبال سلطان خرم از جہت نشاندن تھانجات بسیار خصوصاً در جاے چند کہ بواسطہ زبونئے آب و ہوا و صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود کہ در انجا نشستن تھانجات ممکن نباشد و از جہت دوانیدن افواج قاہرہ متعاقب یکدیگر بے ملاحظہ شدت گرما و کثرت باران و اسیر شدن اہل و عیال اکثر سکنہ آن دیار کار را بر انا بنوعی تنگ ساختہ بود کہ معلوم او شد کہ اگر زمان دیگر برین روش بر و بگذرد از ان ملک آوارہ و یا گرفتار خواہد شد لاعلاج اختیار اطاعت و دولتخواہی کردہ سوبب کرن نام خالوے خود را با ہر داس جہالہ کہ از مردم معتبر فہمیدہ او بود پیش آن فرزند اقبالمند فرستاد و التماس نمود کہ اگر آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از سر تقصیرات او نمودہ تسلی خاطر او شود و نشان پنجہ مبارک از براے او بگیرد او خود آمدہ ملازمت آن فرزند نماید و پسر جانشین خود را کہ کرن است بدرگاہ والا فرستد یا بطریق سائر راجہاے در سلک بندہ ہای این درگاہ منتظم بودہ خدمت نماید و از جہت پیرے او را از آمدن بدرگاہ معاف دارد بنابرین آن فرزند نیز آنہا را ہمراہ ملا شکر اللہ دیوان خود کہ او را بعد از اتمام این مہم بہ خطاب افضل خانے سرفراز فرمودیم و سندر داس میر سامان خود را کہ بعد از انصرام این کار بہ خطاب راے رایان ممتاز شد بدرگاہ والا فرستادہ حقیقت را معروض داشت چون پیوستہ ہمت والانہمت مصروف آن ست کہ تا ممکن باشد خانوادہ ہاے قدیم را خراب نہ سازیم غرض اصلی آن بود کہ چون رانا امر سنگھ و آباے او مغرور باستحکام کوہستان و مکان خود ہا شدہ ہیچیک بادشاہان ہندوستان را ندیدہ اطاعت نکردہ اند در ایام دولت من این مقدمہ از پیش نرود حسب الالتماس آن فرزند تقصیرات او مقرون بعفو نمودہ فرمان عنایت آمیز کہ سبب خاطر جمعی او میشد و نشان پنجہ مبارک عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان بآن فرزند نوشتم کہ اگر نوعی نماید کہ این مقدمہ بوقوع آید این خدمت عمدہ را دلخواہ ما کردہ خواہد بود و آن فرزند نیز آنہا را ہمراہ ملا شکر اللہ و سندر داس پیش رانا فرستاد تا تسلی او نمودہ امیدوار بمراحم و عنایات شاہنشاہی ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجہ مبارک را با و دادند و قرار یافت کہ روز یکشنبہ بیست و ششم ماہ بہمن او با فرزندان آمدہ آن فرزند را ملازمت نماید دوم خبر فوت بہادر کہ از حاکم زادہ ہای ولایت گجرات و خمیر مایہ فتنہ و فساد بود رسید کہ اللہ تعالی بہ کرم خود او را نیست و نابود ساخت باجل طبعی درگذشت سوم خبر شکست میرزائی کہ بہ قصد گرفتن قلعہ و بندر سورت استعداد تمام نمودہ آمدہ بود در خور میان بندر رند کور در میان انگریزان کہ بپناہ بدین بندر آوردند دراے جنگ افتادہ اکثر جہازات او از آتشبازی انگریزان سوختہ شد ناچار تاب مقاومت نیاوردہ گریزان گشت و کس نزد مقرب خان کہ حاکم بنادر گجرات بود فرستادہ در صلح زد و اظہار نمود کہ ما بجہت صلح آمدہ بودیم نہ بہ قصد جنگ انگریزان این جنگ برانگیختند دیگر خبر رسید کہ چندین از

راجپوتان که زدن و کشتن عنبر را بخود قرار داده بودند در همین تاریخ کمین کرده فرصت جسته خود را با و میرسانند و زخمی ناقص از دست یکی از انها بدو میرسد مردمی که درگرد عنبر بودند آن راجپوتان را کشته عنبر را بمنزل او میرسانند پیچ نمانده بود که مخذول و معدوم گردد اواخر این ماه که در بیرونهاے اجمیر به شکار مشغول بودم محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم رسید و عرضداشت آن فرزند گذرانید معروضداشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود کیفیت این مقدمه از عرضداشت او معلوم میشود در حال روے نیاز بدرگاه بے نیاز آورده سجده شکر بجا آوردم اسپ و فیل و خنجر مرصع به محمد بیگ مذکور عنایت کرده او را بخطاب ذوالفقار خان سرفراز فرمودم از مضمون عرضداشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه ۲۶ ماه بهمن رانا با آداب و توره که بنده با ملازمت نمایند فرزند بلند اقبال را ملازمت کرد و یک لعل کلان مشهور که در خانه او بود با پاره مرصع آلات و هفت زنجیر فیل که بعضے از ان لائق خاصه بود و از فیلان او که بدست نیفتاده بود همین مانده بود و نه راس اسپ پیشکش گذرانید آن فرزند هم از روے کمال عنایت نسبت باو پیش آمدند چنانچه وقتیکه رانا پاے آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آن فرزند اقبالمند سر او را در بر گرفته او را تسلی بنوعی نمود که باعث خاطر جمعی او شد خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ بازین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره باو عنایت کرد و چون از جمله مردمی که از جماعت او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سروپا دادن باشد صد دست سروپا و پنجاه راس اسپ و دوازده کهپوه مرصع بانها داد چون روش زمینداران است که پسر جانشین با پدر یکجا بملازمت سلطان و سلاطین نمی آیند او هم این شیوه را مرعی داشته کرن را که پسر صاحب ٹیکه او بود همراه نیاورده بود از نیجهت که ساعت روانه شدن آن فرزند سعادتمند بلند اقبال از انجا آخرهاے همان روز بود او را رخصت نمود تا رفته کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد باو هم خلعت فاخره با شمشیر و خنجر مرصع و اسپ بازین طلا و فیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد سوم اسفندارمذ باجمیر از شکار معاودت واقع شد هفتدهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نیله گاو شکار شده بود شاهزاده کامگار روز شنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که نزدیکی شهر اجمیر واقع است نزول نموده و حکم شد که جمیع امرا باستقبال رفته هریک درخور حالت و نسبت خود پیشکش بگذرانند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد به سعادت ملازمت مشرف گردد روز دیگر شاهزاده به کوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر منصوره که بهمراهی آن فرزند به خدمت تعین بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشت دو پهر و دو گهڑی از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش دریافت و سجدات و تسلیمات بجا آورده یکهزار اشرفی و یکهزار روپیه بطریق نذر و یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان تصدق گذرانید آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفتم و سر و روے او را بوسیده به مهربانیها و نوازشهای

جامی

خاص اختصاص بخشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروضداشت که اگر حکم شود کرن بسعادت سجده و کورنش سرفراز گردد فرمودم که اورا بیاورند بخشیان بآداب مقرر حاضر ساخته بعد از فراغ کورنش سجده نموده حسب الالتماس فرزند خرم حکم کردم که اورا برجرگه دست راست مقدم ایستاده کنند بعد از ان بخرم حکم کردم که تا رفته والده‌هاے خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه که مشتمل بود بر چارقب مرصع و قباے زربفت و یک تسبیح مروارید بآن فرزند عنایت شد و بعد از تسلیم خلعت خاصه و اسپ خاصه بازین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن را نیز بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سرفراز ساختم و امرا و منصبداران جماعت جماعت بسعادت کورنش و سجده سربلندی یافته نذر گذرانیدند و هریک درخور خدمت و مرتبه خود بعنایات سرفراز گشتند چون بدست آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده در کوهستان بسر برده بود ضرور بود بنابران هر روز مرحمتی تازه می نمودم چنانچه در روز دوم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی بازین مرصع بدو عنایت شد و در همین روز بدربار محل رفته از جانب نورجهان بیگم هم بخلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ بازین و فیل سربلندی یافت بعد ازین عنایات تسبیح مروارید گرانبها مرحمت نمودم روز دیگر فیل خاصه با تلایر مرحمت شد چون در خاطر بود که از هر جنس و هر چیز باو داده شود سه دست باز و سه دست جره و یک قبضه شمشیر خاصگی و یک بکتر و یک جوشن خاصگی و دو انگشتری یکے نگین لعل و دیگے نگین زمرد بدو عنایت نمودم و در اواخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه گرفته با قالیے و نمد تکیه و از هر قسم خوشبوئے با ظروفهاے طلا و دو منزل بهل گجراتی و اقمشه را در صد خوان نهاده و احدیها بدست و دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم و ثابت خان همیشه در مجلس بهشت آئین سخنان نالائق و کنایتهاے صریح به اعتماد الدوله و پسر او آصف خان میگفت یکدو مرتبه اعتراض نموده اورا ازین گفت و شنود ناخوش منع نمودم بر هیچ وجه باخود بس نیامد چون خاطر اعتماد الدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتها و پیوندها شده بود این معنی بر طبع من گران می آمد با آنکه شبے بے تقریب و بے جهت باد سخنان ناخوش گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رقت و آزردگی تمام در بشره اعتماد الدوله ظاهر گشت صباح آن بدست یکے از خدمتیهاے درگاه اورا به نزد آصف خان فرستادم که چون شب سخنان بیهوده نسبت به پدرت مذکور ساخته اورا بتو سپردم خواه در بنجا خواه در قلعه گوالیار هر جا میخواهی نگاهدار هرگاه که تلافی دل آزارگی خاطر پدرت نه کند گناه اورا نخواهم بخشید حسب الحکم آصف خان اورا به قلعه گوالیار فرستاد در همین ماه جهانگیر قلی خان باضافه منصب سرفراز گشت و دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار اضافه عنایت شد احمد بیگ خان که از بنده‌هاے قدیم این دولت ست در سفر صوبه کابل ازو بعضے تقصیرات بوقوع آمد و مکرر از نفاق و نارسائیهاے او قلیچ خان که

سردار لشکر بود شکوه نمود بالضرورت اورا بدرگاه طلب نمودم وجهت تنبیه و تادیب به مهابت خان سپردم که در قلعه رنتهنبور نگاه دارد
قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه لعل پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان و ارباب حاجت را که در درگاه
دالاجمع شده باشند بعد از دو پهر شب بنظر در آورند درین سال بهمین روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه و پنجهزار روپیه
و یک لک و نود و هزار بگهه زمین و چهار ده موضع و در وبست و شش قلبه زراعت و یازده هزار خروار شالی مرحمت نمودم و هفتصد
و سی و دو دانه مروارید به قیمت سی و شش هزار روپیه به جمعی از بنده ها که از روی اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت
کردم در اواخر ماه مذکور خبر رسیده که چهار گهڑی و نیم از شب یکشنبه یازدهم همین ماه گذشته در بلده برهانپور الله تعالی از دختر شاهزاده
مراد فرزند ارجمند سلطان پرویز پسری کرامت فرمود اورا سلطان دوراندیش نام نهادم ٭

جشن نهمین نوروز از جلوس همایون

از روز شنبه غره فروردی ماه سنه مطابق هشتم شهر صفر سنه ۱۰۲۴ هجری پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشرفخانه
حمل نزول اجلال ارزانی داشت بعد از گذشتن سه گهڑی از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس نمودم جشن نوروزی و آئین بندی
بدستور سابق ترتیب یافته شاهزاده های والاقدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان سلطنت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند
روز غره بر منصب اعتماد الدوله که پنج هزاری ذات و دو هزار سوار بود هزاری ذات و سوار افزوده شد و به کنور کرن و جهانگیر قلی خان
و راجه نرسنگه دیو اسپان خاصه مرحمت نمودم و روز دوم پیشکش آصف خان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مرصع آلات
و طلا آلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب داده بود به تفصیل دیده شد آنچه پسند خاطر افتاد موازی هشتاد و پنجهزار روپیه بود درین روز
شمشیر مرصع معه پردله و بند و بار به کرن و یک زنجیر فیل به جهانگیر قلی خان مرحمت شد چون اراده توجه بطرف دکهن و آنجا ود قرارداد
خاطر بود به عبد الکریم معموری حکم فرمودم که به مندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سر نو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضی مرمت
کند روز سوم پیشکش راجه نرسنگه دیو بنظر در آمد و یک لعل و چند دانه مروارید و یک زنجیر فیل بدرجه قبول افتاد روز چهارم بر منصب
مصطفی خان پانصدی ذات و دوصد سوار افزوده شد که دو هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار باشد روز پنجم علم و نقاره با عتماد الدوله
مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می نواخته باشد بر منصب آصف خان هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و دو
هزار سوار باشد و هفتصد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت وطن عنایت نمودم که بموعد مقرر بدرگاه حاضر شود درین روز

پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر او فتاد کشن چند از راجه زاده های ولایت نگرکوت بخطاب راجگی سرفراز گردید روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتماد الدوله در چشمهٔ نور از نظر اشرف گذشت مجلس عالی ترتیب یافته بود و از روی شگفتگی تمام پیشکش او دیده شد از جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه موازی یک لک روپیه بقبول او فتاد و تتمه بازگشت شد روز هفتم بر منصب کشن سنگه که دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم درین روز در حوالی چشمهٔ نور یک شیر شکار شد در هشتم کرن را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و یک تسبیح خرد از مروارید و زمرد که لعلی درمیان بود و باصطلاح هندوان آنرا سمرن گویند باو عنایت شد و بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهار صد سوار افزودم که اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار سوار باشد و بر منصب حاجی بی اوزبک سی صد سوار افزوده شد و بر منصب راجه شیام سنگه پانصدی ذات اضافه نمودم که دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد. روز یکشنبه نهم کسوف شد. دوازده گهڑی از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن کرد و از پنج حصه چهار حصه حضرت نیر اعظم در عقدهٔ ذنب منکشف شد. و از آغاز گرفتن تا روشن شدن هشت گهڑی گذشت تصدقات از هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و حبوبات به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج داده شد. درین روز پیشکش راجه سورج سنگه از نظر گذشت انچه برداشته شد موازی چهل و سه هزار روپیه بود پیشکش بهادر خان حاکم قندهار درین روز گذشت مجموعه بچهار ده هزار روپیه رسید دو پهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بیست ضم صفر به طالع قوس در خانهٔ بابا خرم از دختر آصف خان پسری متولد شد. او را دارا شکوه نام نهادم امید که قدم او برین دولت ابد پیوند و بر پدر اقبالمندش مبارک و میمون باشد. بر منصب سید علی بارهه پانصدی ذات و سی صد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد. در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خان از نظر در آمد از جمله پیشکش او موازی چهل هزار روپیه بقبول افتاد. درین روز بر منصب خسرو بی اوزبک سی صد سوار و بر منصب منگلی خان پانصدی ذات و دو صد سوار افزوده شد. روز یازدهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت از جمله جواهر او هفت قطعه لعل و یک تسبیح مروارید و دو صد و هفتاد دانه دیگر برداشته انچه از پیشکش او قبول افتاد موازی یک لک و چهل و پنجهزار روپیه بود در دوازدهم پیشکش مرزا راجه بهاو سنگه و راوت شنکر از نظر گذشت در سیزدهم از پیشکش خواجه ابو الحسن یک قطعه لعل قطبی و یک الماس و یک عقد مروارید و پنج انگشتری و چهار دانه مروارید کلان و پاره اقمشه که مجموع سی و دو هزار روپیه باشد بقبول افتاد. روز چهاردهم بر منصب خواجه ابو الحسن که سه هزاری ذات و هفت صد سوار بود هزاری ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خان هفتصد و پنجاهی ذات و دو صد سوار اضافه حکم شد که دو هزاری ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد. درهمین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران

سعادت ملازمت دریافت بعد از سرانجام مہم گرجستان برادر عالیمقدار او را با کتابت مشتمل بر انواع محبت و اظہار صداقت فرستاده بود با چند راس اسپ و اشتر و چند اقمشہ حلب کہ از جانب روم بجہت آن برادر کامگار آمده بود و نہ قلاده سگ فرنگی کلان درنده کہ در طلب آن ایمای رفتہ بود بدست او روانہ ساختہ بودند بنظر درآورد و مرتضی خان بخدمت تسخیر قلعہ کانگڑه کہ در کوہستان پنجاب بلکہ در معموره عالم باستواری و استحکام آن قلعہ نشان نمیدہند درین روز رخصت یافت از ابتدائی کہ صیت اسلام بدیار ہندوستان رسیده تا این زمان خجستہ فرجام کہ اورنگ سلطنت بوجود این نیازمند درگاه الٰہی آراستگی دارد ہیچ یک از حکام و سلاطین گذشتہ دست بر آن نیافتہ اند در ایام والد بزرگوارم یکمرتبہ لشکر پنجاب بر سر این قلعہ تعین شد مدتی در قبل و محاصره داشتند آخر الامر منصوبہ برنشست کہ قلعہ بدست در نیامده آن لشکر بہ مہمی از آن ضرورتر مقرر گشت و در وقت رخصت فیل خاصہ با تلایر بمرتضی خان مرحمت نمودم و راجہ سورج مل ولد راجہ باسو ہم چون ولایت او متصل بدین قلعہ بود تعین یافت و بر منصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد و رای سورج سنگھ از جا و جاگیر خود آمده بملازمت کرد و یکصد عدد اشرفی نذر گذرانید و ہفتہ ہم پیشکش میرزا رستم بنظر درآمد دو خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید با چند طاق پارچہ و یک زنجیر فیل و چہار اسپ عراقی درجہ قبول یافت تتمہ باز گردانیدم پانزده ہزار روپیہ قیمت آنہا شده درین تاریخ پیشکش اعتقاد خان کہ ہژده ہزار روپیہ بہ قیمت درآمد از نظر گذشت روز ہیجدہم پیشکش جہانگیر قلی خان دیده شد از جواہر و اقمشہ بہ مقدار پانزده ہزار روپیہ قبول افتاد بر منصب اعتقاد خان کہ ہفتصدی ذات و دویست سوار بود ہشت صدی ذات و سی صد سوار افزودم کہ اصل و اضافہ ہزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسرو بی اوزبک کہ از سپاہیان قرارداده بود بمرض اسہال درگذشت روز ہشتم کہ پنجشنبہ بود بعد از گذشتن دو پہر و چہار نیم گھڑی آغاز شرف شد درین روز فرخنده بر تخت بہ سعادت و فیروزی جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون یک پہر از روز ندکور باقی مانده متوجہ چشمہ نور شدم پیشکش مہابت خان بموجب قرارداد در آنجا بنظر درآمد از جواہر نفیس و مرصع آلات و اقمشہ آنچہ از ہر قسم و از ہر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود از جملہ پھپوه مرصع کہ حسب الالتماس او زرگران سرکار ساختہ بودند و از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصہ من نبود یک لکھ روپیہ قیمت شد سوای آن از جواہر و دیگر اجناس یک لک و سی و ہشت ہزار روپیہ برداشتہ شد الحق کہ پیشکشی نمایان بود بہ مصطفی بیگ فرستاده داراے ایران بیست ہزار درب کہ ده ہزار روپیہ باشد عنایت کردم در بست و یکم خلعت بدست عبد الغفور بہ پانزده کس از امرای دکن فرستادم راجہ بکرماجیت بجاگیر خود رخصت یافت و پرم نرم خاصہ باو مرحمت شد درہمین روز ہا کمر خنجر مرصع بہ مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم بر منصب ہوشنگ پسر اسلام خان کہ ہزاری ذات و پانصد سوار بود پانصدی ذات و دو صد سوار افزودم در بست و سوم

ابراهیم خان به صاحب صوبگی بهار سرفراز شد و ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود و بر منصب ابراهیم خان که دو هزاری ذات
و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم سیف خان در همین روزها بجاگیر مرخص شد و حاجی بی اوزبک بخطاب اوزبک
خانی سربلند گشته بجاگیر رخصت یافت بهادر الملک از تعینات لشکر دکن که منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و یک صد سوار
داشت باضافه پانصدی ذات و دو صد سوار ممتاز گشت بر منصب خواجه تقی که هشتصدی ذات و یک صد و هشتاد سوار بود دو صدی
دیگر افزوده شد در بیست و پنجم بر منصب سلام الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد
از اسپان خاصه اسپ سیاه ابلق که دارای ایران فرستاده بود به مهابت خان عنایت نمودم آخر روز پنجشنبه بخانه بابا خرم رفتم و تا یک پهر
شب آنجا بودم پیشکش دوم او درین روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده یک قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت بآن
فرزند گذرانیده بود و جوهریان به شصت هزار روپیه قیمت نموده بودند گذرانید اما آنقدر که تعریف میکردند نبود وزن این لعل هشت
تانک است و سابق رای مالدیو که سردار قبیله راتهور و از رایان عمده هندوستان بود در تصرف میداشت و از و به پسر او چندرسین
منتقل گشت و او در ایام پریشانی و ناکامی به رانا اودی سنگه فروخته و از و به رانا پرتاب رسید و از رانا پرتاب باین رانا امر سنگه
انتقال یافت چون بهتر ازین تحفه در سلسله آنها نبود با تمام فیلان خود که باصطلاح هندوان هکته چار میگویند در روز ملازمت بفرزند
اقبالمند بابا خرم گذرانید و من حکم کردم که دران لعل چنین نقش کنند که به سلطان خرم در حین ملازمت رانا امر سنگه پیشکش نمود و چند چیز
دیگر هم دران روز پیشکشهای بابا خرم قبول افتاد از انجمله صندوقچه بلوری بود کار فرنگ که در غایت تکلف ساخته بودند با چند
قطعه زمرد و سه انگشتری و چهار راس اسپ عراقی و دیگر متفرقات که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه باشد درین روز که بخانه او رفتم
پیشکش کلانی ترتیب داده بود تخمیناً چهار پنج لک روپیه اسباب و نفایس بنظر در آمد از مجموعه آنها موازی یک لک روپیه برداشته تتمه
را باو مرحمت نمودم در بیست و هشتم بر منصب خواجه جهان که سه هزاری ذات و هزار و هشت صد سوار بود پانصدی ذات و چهار صد
سوار افزودم در آخر ماه به ابراهیم خان اسپ و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره مرحمت نمودم در رخصت صوبه بهار ارزانی داشتم خدمت
عرض مکرر را که به خواجگی حاجی محمد تعلق داشت چون وفات یافت به مخلص خان که اعتمادی بود مرحمت فرمودم سی صد سوار بر منصب
دلاور خان افزوده شد که هزاری ذات و سوار باشد چون ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستم او را پاره بر تفنگ اندازیهای
خود آگاه سازم درین اثنا قراولان خبر ماده شیری آوردند با آنکه قرارداد آنست که بغیر شیر نر شکار نکنم به ملاحظه آنکه مبادا تا رفتن
او شیری دیگر بهم نرسد بهمین شیر ماده متوجه شدم و کرن را همراه برده از و پرسیدم که هر جای او را که بگوئی بر حکم نزنم بعد از قرارداد

بجاے که شیر را فیل داشتند رسیدم بحسب اتفاق باد و شورشی در هوا بهم رسید و فیل ماده که بران سوار بودم وا همه شیر اورا مضطرب داشت و در یکجا قرار نمی گرفت با وجود این دو مانع قوی تفنگ را بجانب چشم او سر راست کرده آتش دادم الله تعالی به کرم خود مرا ازان راجه زاده شرمنده نه ساخت و چنانچه قرار داده بود در میان چشم او زده اورا انداختم کرن درہمین روز التماس تفنگ خاصه نمود تفنگ رومی خاصگی با و مرحمت نمودم چون به ابراهیم خان در روز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل خاصگی التفات نمودم یک فیل به بهادر الملک و فیل دیگر به وفادار خان عنایت نموده فرستادم هشتم اردی بهشت مجلس وزن قمری ترتیب یافت و خود را به نقره و دیگر اجناس وزن کرده به مستحقان و محتاجان تقسیم فرمودم و نوازش خان به جاگیر خود که در صوبه مالوه بود رخصت یافت درہمین روز ها فیلی به خواجه ابو الحسن مرحمت نمودم در تاریخ نهم خان اعظم را که در آگره از قلعه گوالیار آمده بود و حکم طلب شده بود آورد ند با آنکه از و تقصیرات بسیار بوقوع آمده بود و انچه در باب او بعمل آورده بودم همگی حق بامن بود بوقتیکه اورا بحضور من آوردند و چشم بر او فتاد آثار خجالت در خود بیشتر از و یافتم تمامی تقصیرات او بعفو مقرون ساخته شال که در کمر داشتم باو مرحمت شد به کنور کرن یک لک درب عنایت نمودم در اجه سورج سنگه درہمین روز فیل کلانے رن راوت نام که از فیلان نامی او بود آورده گذرانید الحق نادر فیلی است داخل فیلان خاصه ساختم در دهم پیشکش خواجه جهان که از آگره بجهت من بدست پسر خود فرستاده بود بنظر اشرف گذشت از هر قسم چیز ها بود به چهل هزار روپیه قیمت شد در دوازدهم پیشکش خان دوران که پنج تاقوز اسپ و دو قطار شتر و سگان تازی و جانوران شکاری بود بنظر در آمد درہمین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه سورج سنگه پیشکش گذرانید داخل فیلخانه خاصه شد تجیر خان بعد از انکه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانیده بود درین روز مرخص گشت سخنان به عادل خان پیغام داده شد و سود و زیان دوستی و دشمنی را خاطر نشان او نموده تعهدات کرده چنین قرار داد که مجموع این سخنان را معقول عادل خان ساخته اورا در راه دولتخواهی و اطاعت در آورد و در وقت رخصت هم با و چیزها عنایت شد مجملاً درین مدت اندک چه از سرکار خاصه و چه از پادشاه زادها و از تکلفات امرا که حسب الحکم باو نموده بودند قریب به یک لک روپیه حساب شد که باو رسیده است در چهاردهم منصب و جلد وے خدمت فرزند خرم مشخص شد منصب او دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار بود و منصب برادرش پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود فرمودم که منصب او را برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوائی دیگر را به صیغه انعام و جلد وے خدمت باضافه منظور دارند و فیل خاصه نیجی گج نام معه یراق که دوازده هزار روپیه قیمت داشت بدو مرحمت نمودم در شانزدهم فیلے به مهابت خان عنایت شد در هفدهم بر منصب راجه سورج سنگه که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود هزاری افزوده اورا به منصب پنجهزاری سربلند ساختم حسب الالتماس عبد الله خان بر منصب خواجه عبد اللطیف که پانصدی ذات و دویست سوار بود

و دویست افزودم حکم شد که هزاری ذات و چهارصد سوار باشد عبدالله پسر خان اعظم که در قلعه رنتهنبور محبوس بود و بالتماس پدرش او را طلبیده
بودم بدرگاه رسید و بند از پاے او برداشته بخانه پدرش فرستادم در بیست و چهارم راجه سورج سنگه فیل دیگر فوج سنگار نام بطریق
پیشکش گذرانید اگرچه این فیل هم خوب است و داخل فیلان خاصه شد اما با آن فیل اول نسبتے ندارد از نوادر روزگار است و بیست هزار
روپیه قیمت آن شده در بیست و ششم بر منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود دوصدی ذات اضافه
مقرر گشت و درهمین روز خواجه زین الدین که از خواجه زاده های نقشبندی ست از ماوراءالنهر آمده ملازمت نموده هیجده راس اسپ
پیشکش گذرانید قزلباش خان که از کمکیان صوبه گجرات بود چون بیرخصت صاحب صوبه بدرگاه آمده بود حکم فرمودم که احدیے او را
مقید ساخته باز نزد حاکم گجرات برده رساند تا دیگران را این هوس نشود بر منصب مبارک خان سزاولی پانصدی ذات افزوده شد
که هزاری و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد در بیست و نهم یک لک روپیه بخان اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که پرگنه ڈاسنه و پرگنه کاسنه
که موافق پنجهزاری ذات میشود بجاگیر او مقرر باشد و در آخر همین ماه جهانگیر قلی خان را با برادران و خویشان به صوبه اله آباد که به جاگیر آنها
مقرر است رخصت فرمودم و درین مجلس بیست راس اسپ و قباے پرم نرم خاصگی و دوازده راس آهو و ده قلاده سگ تازی بکرن
مرحمت شد و روز دیگر که غره خورداد بود چهل راس اسپ و روز دوم چهل و یک راس و روز سوم بست راس که در عرض سه روز صد و
یک راس بوده باشد بانعام کنور کرن مرحمت شد و در عرض فیل فوج سنگار فیلی از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت براجه
سورج سنگه مرحمت نمودم و در پنجم ماه مذکور ده چیره و ده قبا و ده کمر بند به کرن عنایت شد و در ستم یک زنجیر فیل دیگر مرحمت نمودم درین
روزها واقعه نویس کشمیر نوشته بود که ملاگدائی نام درویشے مرتاض که چهل سال در یکے از خانقاه های بلده مذکور منزوی بود دو سال قبل
ازانکه ودیعت حیات باز سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نموده که اگر رخصت باشد بجهت محل دفن خود گوشه درین خانقاه اختیار
نمایم آنها گفتند که چنین باشد القصه جاے اختیار نموده چون مدت مذکور بسرے میگردد به دوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار مینماید
که بمن حکم رسیده که امانتے که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شویم چندے که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب بوده اظهار میکنند
که انبیارا برین سر اطلاع نیست چگونه این سخن را باور توان نمود میگوید که بمن چنین حکم شده و بعد ازان به یکے از معتقدان خود که از
قاضی زاده های آن ملک ست متوجه شده میگوید که مصحف مرا که به هفت صد تنکه مے ارزد هدیه نموده صرف برداشتن من خواهی نمود
چون بانگ نماز جمعه بشنوی ازمن خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع میشود و همه اسباب حجره خود را به آشنایان و مریدان
قسمت نموده آخر همان روز به حمام رفته غسل مینماید قاضی زاده مذکور پیش ازانکه بانگ نماز بشنود به خانقاه آمده تفحص احوال ملا مینماید

چون بدر حجره میرسد در حجره را بند کرده می بیند و خادمی بر در نشسته از خادم احوال رامی پرسد او میگوید که ملا سفارش نموده که تا در این خانه
بخودی خود باز نشود به حجره در نخواهی آمد ساعتی از این سخن گذشته در حجره باز میشود و قاضی زاده بآن خادم در می آیند می بینند که رو به قبله
بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده است خوشا حال وارستگان که ازین دامگاه تعلق باین آسانی پرواز توانند نمود بر منصب کرم سین
راتهور دو صدی ذات و پنجاه سوار اضافه نموده هزاری ذات و سی صد سوار مقرر فرمودم در یازدهم این ماه پیشکش لشکر خان که سه قطار
شتر ولایتی و بیست پیاله و رکابی خطائی و بیست قلاوه سگ تازی بود از نظر گذشت در دوازدهم خنجر مرصع باعتبار خان مرحمت شد
و یکرن کلگی که دو هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودم در چهاردهم به پسر بلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم
در شب جمعه پانزدهم امری غریب رو یاد عجب اتفاق من درین شب در بهکر بودم ما حصل سخن آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه
سورج سنگه از گوبند داس که وکیل راجه مذکور بود بواسطه کشتن برادر زاده خود گوپالداس نام جوانی که پیش ازین به مدتی بدست
گوبند داس مذکور ضائع شده بود آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولی دارد القصه کشن سنگه توقع آن داشت که گوپالداس
چون در حقیقت برادر زاده راجه هم بود او بانتقام این امر گوبند داس را بکشد راجه بواسطه کاردانی و سربراهی گوبند داس قطع نظر از
باز خواست خون برادرزاده نموده به تغافل میگذرانید کشن سنگه چون این قسم اغماض از راجه دید بخاطر گذرانید که من انتقام برادر زاده خود را
میکشم و نمی گذارم که این خون بهدر رود مدتی این معنی را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و یاران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار
این مقدمه مینماید که امشب بقصد کشتن گوبند داس میروم هرچه شود و بخاطر نداشت که به راجه ضرر و آسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر
قریب به صبح صادق باتفاق کرن برادر زاده خود و دیگر همراهان روان میشود چون بدروازه حویلی راجه میرسد چندی از مردم آزموده خود را
پیاده ساخته بر سر خانه گوبند داس که متصل بخانه راجه بود میفرستد و خود همچنان سوار بر سر دروازه می ایستد آن پیاده ها بدرون خانه گوبند داس
در آمده چندی را که بطریق محافظت و چوکی بیدار بودند در ته شمشیر کشیده میکشند در اثنای این زد و خورد گوبند داس بیدار می شود
و مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یک طرف خانه برمی آید تا خود را به چوکیداران بیرون خانه رساند آن پیاده ها چون از کشتن چند نفر
فارغ میشوند از خیمه برآمده تفحص و تجسس گوبند داس میکنند درین اثنا باو برمیخورند و کار او را اتمام میسازند پیش از آنکه خبر کشتن گوبند داس
مشخص به کشن سنگه رسد بیتابانه از اسپ پیاده شده بدرون حویلی در می آید هرچند مردم او اضطراب میکنند که پیاده شدن لائق نیست
اصلا گوش به سخن نمی کند که اگر اندک زمانی دیگر توقف میکرد و خبر کشته شدن غنیم بدو میرسید همچنان سواره ممکن که کار را اتمام ساخته
سالم و آزاد برگردد چون قلم تقدیر بروش دیگر رفته بود مقارن پیاده شدن و در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغای

مردم بیدار میشود و به دروازه خانه خود برهنه شمشیرے در دست می ایستد مردم از اطراف و جوانب خبردار شده برین مردم که پیاده شده در آمده
بودند متوجه میشوند پیاده شده تا معلوم که چه مقدار کس بودند و مردم راجه از حد شمار بیرون بهر یک از مردم کشن سنگه ده کس رو برو می شوند
مجملاً کشن سنگه و برادر زاده او کرن چون برابر خانه راجه میرسند مردم هجوم آورده هر دو را میکشند کشن سنگه بهفت زخم و کرن نه زخم بر میدار از اهل
همگی درین معرکه شصت و شش نفر از طرفین به قتل در می آیند از طرف راجه سی نفر و از جانب کشن سنگه سی و شش نفر چون آفتاب
عالمتاب سر زد و عالم را بنور خود منور ساخت این قضیه بروے کار افتاد و راجه برادر و برادر زاده و چنان نوکرے که از خود عزیز تر
میدانست کشته دید و ما بقی مردم متفرق هر کس بجاے بدر رفتند این خبر در بهکر به من رسید حکم کردم که کشته ها را بنوعی که رسم آنهاست
بسوزند و تحقیق این قضیه بواقعی نمایند آخر الامر ظاهر شد که حقیقت بنوعے بوده که نوشته شده و باز خواست دیگر نداشت در هشتم
میران صدر جهان از وطن خود آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید و راے سورج سنگه به خدمت دکن مرخص گشت یک جفت
مروارید براے گوش او و پرم نرم خاصه مرحمت نمودم بجهت خانجهان نیز یک جفت مروارید فرستاده شد در بیست و پنجم بر منصب اعتبار خان
شش صد سوار اضافه نمودم که پنجهزاری ذات و دو هزار سوار باشد درهمین روز کرن بجاگیر خود رخصت یافت اسپ و فیل خاصه با خلعت
و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع که بده هزار روپیه اتمام یافته بود باو مرحمت نمودم از روز ملازمت تا هنگام رخصت
مجموع آنچه از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات باو عنایت کردم دو لک روپیه و یک صد و ده راس اسپ و پنج زنجیر فیل بود سواے
آنچه فرزند خرم به دفعات بدو داده است و مبارک خان سزاولی را اسپ و فیل عنایت نموده به همراهی او مقرر ساختم و بعضے سخنان زبانی
به رانا پیغام نمودم راجه سورج سنگه نیز بوعده دو ماه بوطن خود رخصت حاصل نمود در بیست و هفتم پاینده خان مغل که از امراے قدیم این
دولت بود ودیعت حیات سپرد در اواخر این ماه خبر رسید که داراے ایران پسر کلان خود صفی میرزا را به قتل رسانید این معنی باعث حیرانی
تمام گشت چون تحقیق نموده شد گفتند که در رشت که یکے از شهرهاے مقرر گیلان است به بهبود نام غلامی حکم فرمود که صفی میرزا را بکش غلام
مذکور وقت یافته در صباح نهم محرم سنه هزار و بیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بدو زخم شمشیر سنجگی کار او را تمام می سازد
بعد از گذشتن بسیارے از روز که جسد او در میان آب و گل بود شیخ بهاء الدین محمد که بدانائی و پارسائی معروف و مشهور آن دیار است
و شاه را باو عقیده تمام این سخن را اظهار میکند و رخصت برداشتن گرفته نعش او را باردبیل که گورخانه آبا و اجداد ایشان است
میفرستد هر چند از مترددین ایران تحقیق این معنی نمودم هیچ کس حرفے نه گفت که خاطر از آن تسلی گردد چه فرزند کشتن را قوی سببے باید
تا رفع آن بدنامی نماید در غره تیر ماه یک زنجیر فیل رنجیت نام با تلابر به میرزا رستم مرحمت نمودم و به سید علی بارهه نیز یک زنجیر فیل عنایت

شد میرک حسین خویش خواجه شمس الدین به بخشی گری و وقایع نویسی صوبه بهار مقرر گشت و رخصت یافت خواجه عبد اللطیف قوش بیگی را فیل و خلعت داده بجاگیر رخصت نمودم در نهم ماه مذکور شمشیر مرصع بخان دوران و خنجرے بجهت الهداد ولد جلاله افغان که طریقه دولتخواهی اختیار نموده فرستاده شد سیزدهم مجلس عید آب پاشان منعقد گشت و بنده های درگاه گلابها به یکدیگر پاشیده شگفتگیها کردند در هفتدهم امانت خان به بندر کهنبایت تعیین شد چون مقرب خان اراده آمدن درگاه داشت بندر مذکور را ازو تغیر شد در همین روز کمر خنجر مرصع بفرزند پرویز فرستادم در هیجدهم پیشکش خانخانان از نظر گذشت از همه جنس چیزها ترتیب داده بود جواهر مرصع آلات که سه قطعه لعل و یک صد و سه دانه مروارید و یک صد یاقوت و دو خنجر مرصع و کلگی مرصع بیاقوت و مروارید و صراحی مرصع و شمشیر مرصع و ترکش و محل بند و بار مرصع و یک انگشتری نگین الماس بود قریب به یک لک روپیه قیمت شد سوای جواهر و مرصع آلات پارچه دکنی و کرناتکی دراز هر قسم زردار و ساده و پانزده زنجیر فیل و یک راس اسپ که یالش بزمین میرسید نیز بنظر در آمد پیشکش شه نواز خان نیز پنج زنجیر فیل و سی صد عدد پارچه از هر قسم بود بنظر گذشت در هشتم هوشنگ را بخطاب اکرام خانی سرفراز ساختم روز افزون که از راجه زاده های معتبر صوبه بهار بود و از خردی باز بخدمت حضور قیام می نمود او را به شرف اسلام مشرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرام در مخالفت به اولیاے دولت قاهره کشته گشته بود راجگی ولایت پدرش باو عنایت نموده و فیل مرحمت کرده رخصت وطن فرمودم یک زنجیر فیل به جهانگیر قلی خان عنایت نموده فرستاده شد بیست و چهارم جگت سنگه ولد کنور کرن که در سن دوازده سالگی بود آمده ملازمت کرد و عرضداشت پدر کلان رانا امر سنگه و پدر خود گذرانید خیلگی آثار نجابت و بزرگ زادگی از چهره او ظاهر است و به خلعت و دلجوئی خاطر او را خوش ساخته بر منصب مرزا عیسی ترخان دو صدی ذات افزوده شد که هزار و دو صدی ذات و سی صد سوار بوده باشد در اواخر همین ماه شیخ حسین روهیله را به خطاب مبارز خانی سرفراز ساخته بوعده مقرر رخصت جاگیر نمودم به خویشان میرزا شرف الدین خان کاشغری که در نیولا آمده سعادت آستان بوسی دریافتند ده هزار درب مرحمت شد در پنجم امرداد بر منصب راجه نتهو مل که هزار و پانصدی ذات و یک هزار و یک صد سوار بود پانصدی ذات و یک صد سوار افزوده شد در هفتم کیشو مارو که به سرکار اڈیسه جاگیر داشت و به واسطه شکوه صاحب صوبه آنجا بدرگاه طلب داشته شده بود آمده ملازمت نمود چهار زنجیر فیل پیشکش گذرانید چون اشتیاق دیدن فرزند خان جهان بسیار داشتم و بجهت تحقیق مهمات صوبه دکن هم یکمرتبه آمدن او ضروری بود او را طلبیده بودم روز سه شنبه هشتم ماه مذکور ملازمت نمود یکهزار مهر و یک هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و یک قطعه زمرد و پهول کٹاره مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپیه بود بطریق پیشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود به روضه متبرکه ایشان رفته

تا نصف شب درانجا گذرانیدم و خدام و صوفیان وجدہا و حالہا نمودند بفقرا و خدام زرہا بدست خود دادم ہمگی شش ہزار روپیہ نقد
و یک صد ثوب کرتہ و ہفتاد تسبیح مروارید و مرجان و کہربا وغیرہ دادہ شد مہا سنگہ پسرزادہ راجہ مان سنگہ را بخطاب راجگی سرفراز ساختہ
نقارہ و علم عنایت نمودم در شانزدہم یک راس اسپ عراقی از طویلہ خاصگی و یک اسپ دیگر بہ مہابت خان مرحمت شد در نوزدہم
فیل بخان اعظم عنایت شد در بستم بر منصب کیشو مارو کہ دو ہزاری ذات و ہزار سوار بود دویست سوار اضافہ شد و بہ خلعت سربلندی
یافت و بر منصب خواجہ عاقل کہ ہزاری و دو صدی ذات و شش صد سوار بود دو صدی ذات و سوار افزودہ شد در بیست و دوم
میرزا راجہ بہاؤ سنگہ رخصت آنبیر کہ وطن قدیم آنہاست یافتہ جامہ پھوپ کشمیری خاصہ عنایت نمودم در بیست و پنجم احمد بیگ خان کہ در
قلعہ رنتھنبور محبوس بود ملازمت نمودہ تقصیرات او بنا بر سبق خدمت بعفو مقرون گشت در بیست و ہشتم مقرب خان از صوبہ گجرات آمدہ
ملازمت نمود و یک کلگی و یک قطعہ تختی مرصع گذرانید. بر منصب سلام اللہ عرب پانصدی ذات و سوار افزودہ شد کہ دو ہزاری ذات و ہزار
و یک صد سوار باشد در اول ماہ شہریور بہ بر منصب ہاے جمعی کہ بہ خدمت دکن میرفتند برین موجب افزودہ شد بر منصب مبارز خان
سی صد سوار کہ ہزاری ذات و سوار باشد و ناہر خان نیز بہ ہزاری ذات و سوار سرفراز گردید و لاور خان باضافہ سی صد سوار سرفراز
شد کہ دو ہزار و پانصدی ذات و سوار باشد و جنگلی خان را دو صد سوار افزودہ ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار ساختم گردھر پسر رای سال
بہ ہشت صدی ذات و سوار ممتاز گشت و الف خان قیام خانی بہمین منصب از اصل و اضافہ سربلند گردید یادگار حسین بہ ہفتصدی ذات
و پانصد سوار امتیاز یافت کمال الدین پسر شیر خان را بہ ہمین منصب نواختہ شد و صد و پنجاہ سوار بر منصب سید عبد اللہ بارہہ افزودم
کہ از اصل و اضافہ ہفت صدی ذات و سی صد سوار باشد در ہشتم ماہ مذکور یک عدد مہر نور جہانی کہ شش ہزار و چہار صد روپیہ می شد
بہ مصطفی بیگ فرستادہ داراے ایران مرحمت نمودم و پنج قلادہ چیتہ بہ قاسم خان حاکم بنگالہ مرحمت نمودم میرزا مراد پسر کلان میرزا
رستم در دوازدہم ہمین ماہ بخطاب التفات خانی سرفراز گشت در شب شانزدہم کہ مطابق شب برات بود فرمودم کہ کوہ ہاے اطراف
تال رانا ساگر و کنارہ ہای آنرا چراغان نمودند خود بہ تماشاے آن رفتم عکس چراغہاے در آب افتادہ عجب نمودے داشت بیشتر
آن شب را با مردم اہل محل در کنار تال مذکور گذرانیدم روز ہفتدہم میرزا جمال الدین حسین کہ بہ ایلچی گری بیجاپور رفتہ بود آمدہ ملازمت
نمود سہ عدد انگشتری کہ نگین یکے از انہا عقیق یمنی بود در غایت لطافت و سیرابی کہ از جنس عقیق یمنی با آن خوبی کم دیدہ شدہ است بنظر
در آورد عادل خان سید کبیر نام شخصے را از جانب خود ہمراہ میرزا مذکور نمودہ از فیلان معہ یراق طلا و نقرہ و اسپان عربی و جواہر مرصع آلات
و اقسام اقمشہ کہ دران ملک بعمل می آید پیشکش فرستادہ بود در بیست و چہارم این ماہ از نظر گذشت و عرضداشتے کہ آوردہ بود از نظر

گذرانید ودرهمین روز مجلس وزن شمسی نیز منعقد گشت در بیست وششم مصطفی بیگ ایلچی رخصت یافت سوای انچه در مدت خدمت با و مرحمت
شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد وخلعت عنایت نمودم ودرجواب کتابتی که آورده بود محبت نامه مشعر بر کمال دوستی نوشته شد در
چهارم ماه مهر منصب میر جمال الدین حسین که دو هزاری ذات و پانصد سوار بود چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت در پنجم
مهابت خان به همراهی خان جهان که به خدمت دکن نامزد شده بود به ملاحظه ساعتی که بجهت ادا اختیار نموده بودند رخصت یافت
به خلعت وخنجر مرصع با پهول کٹاره وشمشیر خاصه وفیل سربلند گردید در نهم خانجهان مرخص گشت وخلعت و نادری خاصه واسپ راهوار
با زین وفیل خاصه وشمشیر خاصه مرحمت نمودم درهمین تاریخ هزار وهفت صد سوار از تابینان مهابت خان را حکم شد که دو اسپه
وسه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که درین مرتبه به خدمت دکن تعین یافتند سی صد وسی نفر منصب دار وسه هزار احدی وهفتصد
سوار اویماق وسه هزار افغان ولد زاک بود که همگی سه هزار سوار موجود میشود با سی لک روپیه خزانه وتوپ خانه مستعد وفیلان جنگی
به خدمت مذکور متوجه شدند بر منصب سربلند رای پانصدی ذات و دویست وشصت نفر سوار افزوده شد که دو هزاری ذات
ویک هزار و پانصد سوار بوده باشد بالجو برادرزاده قلیج خان به منصب هزاری ذات وهفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت بر
منصب راجه کشن داس هم پانصدی ذات اضافه نمودم حسب الالتماس خان جهان منصب شهباز خان لودی که از تعینات
دکن است از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و دویست سوار بر منصب وزیر خان افزوده شد ومنصب سهراب خان
پسر میرزا رستم هزاری ذات وچهار صد سوار از اصل و اضافه قرار یافت در چهاردهم همین ماه هزاری دیگر بر ذات میر جمال الدین حسین
و پانصد سوار افزوده او را به منصب والای پنجهزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردانیدم در نوزدهم راجه سورج سنگه با پسر خود
گج سنگه که بوطن رخصت شده بود آمده ملازمت کرد و یک صد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید سید کبیر فرستاده عادل خان یک عدد
مهر نورجهانی که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم در بیست وسوم نو زنجیر فیل از فیلان که قاسم خان از فتح ولایت کوچ وفتح
مگهه زمیندار ان اوڈیسه بدست آورده بود بنظر گذشت و داخل فیلخانهای خاصه شریفه گردید در بیست وششم ارادت خان به منصب
میر سامانی ومعتمد خان به خدمت بخشی گری احدیان ومحمد رضای جابری به بخشی گری صوبه پنجاب و واقعه نویسی آنجا سرفرازی
یافتند سید کبیر که از جانب عادل خان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیا داران دکن وتعهد بازگذاشتن قلعه احمدنگر وولایات
بادشاهی که بافساد بعضی مفسدان از تصرف اولیای دولت قاهره برآمده بود به ملازمت آمده بود درین تاریخ رخصت شد وخلعت
وفیل واسپ یافته روانه گردید چون راجه راج سنگه کچهواهه در دکن وفات یافت رام داس پسر او را به منصب هزاری ذات و

چهار صد سوار سرفراز ساختم در چهارم ماه آبان به سیف خان بارهه نقاره مرحمت شد و بر منصب او سی صد سوار اضافه نمودم که سه هزاری
ذات و دو هزار سوار بوده باشد در همین تاریخ راجه مان را که در قلعه گوالیار در بند بود به ضامنیت مرتضی خان خلاص ساخته منصب
او را برقرار داشته به خدمت قلعه کانگره نزد خان مذکور فرستادم حسب الالتماس خان دوران بر منصب صادق خان سی صد سوار
اضافه حکم شد که هزاری ذات و سوار باشد میرزا عیسی ترخان از ولایت سنبل که به جاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یک صد مهر
نذر گذرانید در شانزدهم راجه سورج سنگه به خدمت دکن رخصت شد و سی صد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنجهزاری ذات و سه هزار و
سی صد سوار بوده باشد خلعت و اسپ یافته روانه گردید در هیجدهم منصب میرزا عیسی را از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات
و هشت صد سوار مقرر ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم و به دکن رخصت یافت در همین روزها خبر فوت چین قلیج بدبخت از مضمون
عرضداشت جهانگیر قلی خان مسموع گشت بعد از فوت قلیج خان که از بنده های قدیم این دولت بود من این بی سعادت را عنایت
کلی نموده از امرا ساختم و مثل جونپور ولایتی را به جاگیر او مقرر داشتم و دیگر برادران و خویشان او را به همراه او ساخته همه را به نیابت او
دادم لاهوری نام برادری داشت در غایت بی اندامی و شرارت نفس به من رسید که بنده های خدا از سلوک او در عذاب اند احدی
فرستادم که او را از جونپور بیاورند برسیدن احدی بی سببی و باعثی واهمه بر چین قلیج غلبه کرده بخاطر میگذرانند که برادر مخبط خود را همراه گرفته
بباید گریخت منصب و حکومت و جاه و جاگیر و زر و سامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته پاره زر و طلا و جواهر که می داشت و با سعد و دی چند
بمیان زمینداران میرود این خبر چند روز پیش ازین رسید و تعجب تمام دست داد مجملاً بهر زمینداری که میرسد مبلغها ازو گرفته او را از خود
میگذرانند تا آنکه خبر رسید که به ولایت جوهت در آمد بجهت اتفاق زمینداران آنجا روزی چند در آن نواحی میگذرانید چون این خبر
به جهانگیر قلی خان میرسد چندی از مردم خود میفرستد که آن بی عاقبت را گرفته بیاورند بمجرد رسیدن او را بدست آورده اراده میکنند
که به جهانگیر قلی خان رسانند در همین اثنا به جهنم واصل میگردد چندی که با او همراه بودند چنین تقریر کردند که چندروز قبل ازین بیماری
بهم رسانیده بود و آن بیماری او را کشت و این مقدمه نیز مسموع گشت که خود به قصد نموده باشد تا بدین حال او را به نزد جهانگیر قلی خان
نیاورند بهر تقدیر جسد او را با فرزندان و خدمتگاران که همراه داشت به اله آباد آوردند اکثر زرهای او را ضایع ساختند و زمینداران
ازو گرفته بودند حاشا که نمک مثل این نوع روسیاهان را به چنین عقوبتها گرفتار نه کند

از پس فرضی که بود بر امم
فرض بود حق ولی النعم

در بیست و دوم حسب الالتماس خاندوران بر منصب نادعلی میدانی که از تعینات بنگش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و

پانصدی ذات و هزار سوار باشد. و لشکر خان را که دو هزاری ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد در بست و چهارم مقرب خان را که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بود پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر داشتم * درهمین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاری که از امرازاده ها بود و خدمت قراولی داشت بخطاب خانی سرفراز شد در پنجم ماه آذر خنجر مرصع بداراب خان عنایت شد بدست راجه سارنگدیو خلعت بجهت امرای دکن مرحمت نمودم چون از صفدر خان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع گشت او را از حکومت آنجا معزول ساخته احمد بیگ خان را بنابر سبق خدمت نواخته بصاحب صوبگی ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم و منصب او را که دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار بود دبرقرار داشته به کمرخنجر مرصع و خلعت امتیاز یافت و رخصت شد و بدست اهتمام خان خلعت زمستانی به قاسم خان حاکم بنگاله و امرای تعینات آنجا فرستادم پیشکش مکرم خان و الله افتخار خان که یک زنجیر فیل و چهارده راس گوٹ و پاره اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و به خطاب مروت خانی ممتاز گردید دیانت خان را که در قلعه گوالیار بود حسب الالتماس اعتمادالدوله طلب داشته بودم سعادت کورنش یافت و اموال او که بقید ضبط در آمده بود باز مرحمت شد در نیولا خواجه هاشم ده بیدی که در ماوراءالنهر امروز سلسله درویشی گرم دارد و مردم آن ملک را نسبت بایشان اعتقاد تمام است بدست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار دعاگوئی قدیم و نسبت و اخلاص آبا و اجداد باین دودمان با فرجی و کمان فرستاده بودند و بیتی که حضرت فردوس مکانی بجهت خواجگی نام عزیزی هم ازان سلسله در سلک نظم در آورده بودند مصراع آخر آن اینست

خواجگی را بنده ایم و خواجگی را بنده ایم

دران کتاب درج بود ماهم در برابر این کتابت سطری چند به قلم خاص مرقوم ساخته این رباعی را در بدیهه گفته با هزار مهر جهانگیری به خواجه مذکور فرستادیم

ای آنکه مرا مهر تو بیش از بیش است　　از دولت یاد بودت ای درویش است
چندانکه ز تو مژده ات دلم شاد شود　　شادیم از آنکه لطفت از حد بیش است

چون فرموده بودیم که این رباعی را هر که طبع نظمی داشته باشد بگوید حکیم مسیح الزمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگر چه شغل شاهی در پیش　　هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شاد شود ز ما دل یک درویش　　آنرا شمریم حاصل شاهی خویش

هزار مهر دیگر به جایزه و صله این رباعی به حکیم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دی که از سیر بهکر باز گشته متوجه اجمیر بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد. در بیستم میر میران آمده ملازمت نمود * مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم میگردد از جانب پدر پسر زاده میر غیاث الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت الله ولی است در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانچه حضرت شاه طهماسب همشیره خود

جانس خانم را به شاه نعمت الله داد و از مشیخت و هدایت به نسبت دامادے و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزاده شاه اسمعیل خونیست بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر غیاث الدین محمد میر میران رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرایم خانواده سلطنت و عظمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسمعیل مذکور را به پسر دیگرش میر خلیل الله داد که میر میران از و تولد شده میر خلیل الله مذکور هفت و هشت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملازمت نمود چون از سلسله مردم عزیز و عظیم بود باحوال او بسیار پرداختم و منصب و جاگیر و عزت او را معمور ساخته در صدد تربیت و رعایت او بودم بعد ازانکه آگره مقام خلافت شد باندک مدتے به سبب افراط خوردن انبه او را بیماری اسهال کرد. روند او در عرض ده دوازده روز جان را بجان آفرین سپرد از رفتن او آزرده خاطر شدم بازگذاشتهاے او را از نقد و جنس فرمودم که به فرزندان او که در ولایت بودند رسانیدند درین ولا میر میران که در سن بست و دو سالگی قلندر و درویش شده بروشے که او را در راه نشناختند خود را در اجمیر بمارسانید. جمع کلفت هاے خاطر و پریشانیهاے باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارک نموده به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز ساختم و سی هزار روپیه نقد باو عنایت کردم الحال در خدمت و ملازمت است در دوازدهم ظفر خان که از صوبه داری بهار تغیر یافته بود آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید و سه فیل پیشکش نمود در پانزدهم دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و سوار باشد. چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشد خدمت پسند. یده بوقوع نیامد مخلص خان را که از بندهای معتمد این درگاه بود به خدمات مذکور تعین نموده شد منصب او را دو هزاری ذات و هفت صد سوار مقرر داشتم و علم نیز عنایت کردم و خدمت عرض مکرر به دیانت خان حکم فرمودم در بست و پنجم روز جمعه وزن فرزند خرم واقع شد تا سال حال که سنش به بیست و چهار سالگی رسیده و کدخدائیها کرده و صاحب فرزندان شده اصلا خود را به خوردن شراب آلوده نه ساخته بود درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که بابا صاحب فرزندان شده و بادشاهان و بادشاهزادگان شراب خورده اند امروز که روز جشن وزن تست تو شراب میخورانیم و رخصت میدهیم که در روزهاے جشن و ایام نوروز و مجلسهاے بزرگ میخورده باشی اما طریقه اعتدال مرعی داری که خوردن باندازهٔ که عقل را زائل کند دانایان روا نداشته اند و میباید که از خوردن آن غرض نفع و فائده باشد. و بوعلی که بزرگ طبقه حکما و اطباست این رباعی را به نظم درآورده -

می دشمن مست و دوست هوشیار است　　اندک تریاق و بیشش زهر مار است
در بسیارش مضرت اندک نیست　　در اندک او منفعت بسیار است

به مبالغه بسیار شراب باو داده شد من تا سن پانزده سالگی نخورده بودم مگر در ایام طفولیت که دو سه مرتبه والده و انگهای من تقریب

علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یک تولہ آنہم بہ گلاب و آب آمیختہ برای دفع سرفہ دارو گفتہ مرا خورانیدہ باشند۔ دران ایام کہ اُردوے والد بزرگوارم بجہت دفع فساد افغانان یوسف زئی در قلعہ اٹک کہ بر کنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت روزے بعزم شکار بر نشستم چون تردد بسیار واقع شد و آثار ماندگی ظاہر گشت استاد شاہ قلی نام توپچی نادرے کہ سرآمد توپچیان عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود بمن گفت کہ اگر یک پیالہ شراب نوشجان فرمایند دفع ماندگی و کسالت خواہد شد چون ایام جوانی بود وطبیعت مائل بارتکاب این امور بہ محمود آبدار فرمودم کہ بہ خانہ حکیم علی رفتہ شربت کیف ناک بیار حکیم مقدار یک نیم پیالہ شراب زرد رنگ شیرین مزہ در شیشہ خرد فرستاد آنرا خوردم کیفیت آن خوش آمد بعد ازان شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز می افزودم تا آنکہ شراب انگوری از کیفیت باز ماند و عرق خوردن گرفتم رفتہ رفتہ در مدت نہ سال بہ بست پیالہ عرق دو آتشہ کشید چہاردہ در روز باقی در شب خوردہ میشد وزن آن شش سیر ہندوستان کہ یک و نیم من ایران باشد۔ و خورش من دران ایام مقدار یک مرغ با نان و تربہ بود دران حال ہیچکس را قدرت بر منع من نبود کار بجاے کشید کہ در خمارہا از بسیارے رعشہ و لرزیدن دست پیالہ خود نمی توانستم خورد بلکہ دیگران می خورانیدند تا آنکہ حکیم ہمام برادر حکیم ابو الفتح را کہ از مقربان والد بزرگوارم بود طلبیدہ بر احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نہایت دلسوزی بے حجابانہ بمن گفت کہ صاحب عالم بدین روش کہ شما عرق نوش جان میکنید نعوذ باللہ تا شش ماہ دیگر احوال بجاے خواہد کشید کہ علاج پذیر نباشد چون سخن او از خیر اندیشی بود و جان شیرین عزیز است در من اثر کرد من ازان تاریخ شروع در کم ساختن کردہ خود را بہ خوردن فلونیا انداختم ہر چند در شراب میکاستم بر فلونیا می افزودم و فرمودم کہ عرق را بہ شراب انگوری ممزوج سازند چنانچہ دو حصہ شراب انگوری و یک بخش عرق بودہ باشد ہر روز از آنچہ میخوردم چیزے کم نمودہ در مدت ہفت سال بہ شش پیالہ رسانیدم وزن ہر پیالہ ہژدہ مثقال و یک پاو الحال پانزدہ سال می شود کہ بہ ہمین دستور خوردہ میشود و ازین نہ کم میشود نہ زیادہ و در شب میخورم مگر در روز پنجشنبہ چون روز جلوس مبارک من ست و شب جمعہ کہ از شبہاے متبرکہ ایام ہفتہ است در روز متبرک در پیش دارد بہ ملاحظہ این دو چیز در آخرہاے روز میخورم کہ خوش نمی آید کہ این شب بہ غفلت گذرانیدہ در اداے شکر منعم حقیقی تقصیر رود و در روز پنجشنبہ و روز یک شنبہ گوشت ہم نمی خورم در پنجشنبہ چون جلوس مبارک من واقع شدہ و روز یکشنبہ کہ روز ولادت والد بزرگوار من ست و این روز را بسیار تعظیم میکردند و عزیز میداشتند۔ و بعد از چند گاہ فلونیا را با افیون بدل ساختم اکنون کہ عمر من بہ چہل و شش سال و چہار ماہ شمسی و چہل و ہفت سال و نہ ماہ قمری رسیدہ ہشت سرخ افیون بعد از گذشتن پنج گھڑی از روز و شش سرخ بعد از یک پہر شب میخورم۔ خنجر مرصع بدست مقصود علی بہ عبد اللہ خان مرحمت نمودم شیخ موسی خویش قاسم خان بہ خطاب خانی سرفراز

گشته به منصب هشت صدی ذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص شد بر منصب ظفر خان پانصدی ذات و سوار اضافه
مرحمت شد و به خدمت بنگش تعین یافت درهمین روزها محمد حسین برادر خواجه جهان به خدمت فوجداری سرکار حصار سرفراز گردیده
مرخص شد و دویست سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که پانصدی ذات و چهار صد سوار باشد و فیل نیز عنایت کردم در پنجم بهمن
به میر میران فیل عنایت شد خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی مقدارم شاه عباس بدست
او تسبیح عقیق یمنی و رکابی کار وندیک که بسیار تحفه و نادر بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور بنظر درآمد در شهر دهم بعضی پیشکشها از قسم مرصع
آلات وغیره که سلطان پرویز ارسال داشته بود بنظر درآمد ٭ هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتماد الدوله که به خدمت بخشی گری
قیام داشت به خطاب خانی سرفراز گشت این خطاب را به خواجه عبدالعزیز عنایت کرده بودم مناسبتها رامرعی داشته او را بخطاب
عبدالعزیز خان و صادق را بخطاب صادق خان سرفراز ساختم در دهم جگت سنگه ولد کنور کرن که به وطن خود دستوری یافت
در هنگام رخصت بست هزار روپیه و یک اسپ و یک زنجیر فیل و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هرداس جهاله که از معتمدان
راناست و اتالیق پسر کرن بود با وهم پنجهزار روپیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم و بدست او شش پری از طلا بجهت رانا فرستادم
در بستم همین ماه راجه سورج مل ولد راجه باسو که بنابر نزدیکی جا و مقام بهمراهی مرتضی خان به گرفتن قلعه کانگره تعین یافته بود بطلب
آمده ملازمت کرد خان مذکور را بعضی مظنه ها از و در خاطر قرار گرفته بود بدین جهت همراهی او را مخل دانسته مکرر عرائض بدرگاه فرستاد
و درباب او سخنان نوشت تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بست و ششم نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین
سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک محروسه رسید اول قضیه احداد افغان که از دیرباز در کوهستان کابل
در مقام سرکشی و فتنه انگیزی ست و بسیارے از افغانان آن سرحد بر و جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس
نست افواج همیشه بر سر او تعین بوده اند رفته رفته شکستها خورده و پریشانیها کشید جمعیت او پاره پاره کشته گشت و در جرخی
که محل اعتماد او بود مدتے پناه برده اطراف آنرا خانه وران قبل نموده راه درآمد و برآمد را بربست چون بجهت حیوانات کاه و وجود
خوراک در محکمه مذکور نماند شبها مواشی خود از کوه پایان آورده در دامنها میچرانید و خود نیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد تا آنکه
این خبر به خان دوران رسید جمعی از سرداران و مردم کارکرده را در شبے معین تعین کرد که بحوالی جرخی رفته کمین نمایند و آن جماعت
رفته شب خود را در پناه گاه ها پنهان ساختند در روزش خان دوران بهمان طرف سواری نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را برآورده
بچرا سر میدهند و احداد بدنهاد با جماعه خود از کمین گاه ها گذشته که یکبار گردے از پیش ظاهر میشود چون خبر میگیرند معلوم میگردد که خانه وران نست

متلاشی و مضطرب گشته قصد بازگشتن میکند و فرادلان خان مذکور نیز خبر کردند که احداد است خان جلو داده خود را باحداد میرساند مردمے که در کمین گاه بودند آنها نیز سر راه گرفته حمله آور میشوند تا دو پهر بجهت قلبی و شکستگی جا و بسیارے جنگل معرکه جنگ قایم بود آخر الامر شکست بر افغانان افتاده خود را به کوه در میکنند و قریب سی صد کس از مردم کارے به جهنم میروند و یک صد نفر اسیر میگردند احداد نمی تواند که دیگر باره خود را بدان محکمه رسانیده پا قایم سازد بالضرورت خود را بجانب قندهار رو میکشد افواج قاهره بجرخی و جاهای و خانهاے آن تیره روزگاران در آمده همه را میسوزند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد بر می اندازند خبر دیگر شکست خوردن عنبر بد اختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر ادست خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از برگیان که قومے اند در نهایت سخت جانی و مدار قطره و تردد دران ملک بر آنهاست از عنبر رنجیده اراده دولتخواهی نمودند از شاه نواز خان که با فوجے از عساکر منصوره در بالاپور بود استدعاے قول نموده قرار دادند که خان مذکور را به بینند و خاطر جمع نموده آدم خان و یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و برگیان جادوراے و بابو کانیته آمده دیدند شه نواز خان بهریک از انها اسپ و فیل و زر و خلعت فراخور قدر و حالتے که داشتند داده سرگرم خدمت و دولتخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده بهمراهی این مردم بر سر عنبر مقهور روانه شدند در اثناے راه به فوجے که از دکنیان مثل محلدار و دانش و دلاور و بجلی و فیروز و چندے دیگر از سرداران باشد برخورده آن فوج را تار و مار ساختند و آن مقهوران

	شکسته صلاح و گسسته کمر		نه یارای گفت و نه پروای سر	

خود را بار دو ے آن بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور درین مقام شد که با فوج قاهره جنگ نماید مقهور انیکه با او بودند و لشکر عادل خانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را سرانجام نموده رو بروے لشکر ظفر اثر روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش کروه بیش نماند روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده فوجها و یساولها نمایان گشتند سه پهر از روز گذشته آغاز بان کارے و توپ اندازی شد آخر الامر داراب خان که سردار هراول بود با دیگر سرداران دکار طلبان مثل راجه نرسنگدیو و راے چند و علی خان تتاری و جهانگیر قلی بیگ ترکمان و سائر شیران بیشه دلاوری شمشیرها کشیده بر فوج هراول غنیم تاختند و داد مردے و مردانگی داده این فوج را بنات النعش وار از هم پراگنده ساختند و مقید بطرف دیگر نشده خود را به فوج قول رسانیدند و همچنین بر فوج رو بروے خود متوجه شده چپقلش دست داد که دیده نظارگیان از مشاهده آن خیره مانده تا دو گهڑی تخمیناً این زد و خورد در کار بود از کشته ها پشته ها بهم رسیده و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده رو به گریز نهاد اگر تاریکی و ظلمت به فریاد آن سیه بختان نه رسیدے یکی را از ان راه بوادی سلامت نبودے نهنگان دریاے هیجا سر در پے گریختگان نهاده دو سه کروه را تعاقب نمودند چون در اسپ و آدمی

پیچ

حرکت نماند و شکست یافته متفرق گشتند جلو باز کشیده بجا و مقام خود معاودت نمودند توپخانهٔ غنیم بیک قلم با سی صد شتر که بآن بار داشت
و فیلان جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از اندازهٔ حساب بیرون بدست اولیاے دولت افتاد و کشته و افتاده را احساب و شمار
نبود و جمعی کثیرے از سرداران زنده بدست افتاده بودند روز دیگر افواج قاهره از منزل فتح کوچ نموده متوجه کرکی که آشیانهٔ آن
بوم صفتان بود گشتند و اثر ازانجماعه ندیده همانجا دایره کردند و خبر یافتند که هر یک ازانها دران شب و روز ابتر بجائے افتاده بودند چند روز
عساکر منصوره در کرکی توقف نموده عمارت منازل مخالفان را بخاک تیره برابر ساخته آن معموره را سوختند و بواسطهٔ حادث بعضے
امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام ست ازانجا باز گشته از گهاتی روهن کهنڈه فرود آمدند به جلدوے این خدمت بر منصبها
جمعیکه ترددات و خدمات نموده بودند اضافها حکم فرمودم ؛ خبر سوم فتح ولایت کوکهره و بدست آمدن کان الماس ست که به حسن سعی ابراهیم خان
گرفته شد این ولایت از توابع صوبه بهار و پٹنه است و رودخانه درانجا جاری ست که بروش خاص الماس ازانجا برمی آورند و طریقش
آن ست که در ایام کمی آب گورابها و آب کنده ها بهم میرسد و جمعی را که باین کار مشغولے دارند بطریق تجربه معلوم شده که بر بالاے هر گورابی
که الماس دارد فشته پشه جانورگان ریزه پرنده از عالم پشه که اهل هند آنرا جهینگه میگویند هجوم آورده در پرواز اند طول رودخانه را تا جائیکه
راه توان یافت بنظر در آورده اطراف گورابها را سنگچین می سازند بعد ازان به بیل و کلند آن گورابها را تا یک گز و یک نیم گز پایان برده
دور آن را می کاوند و تفحص نموده درمیان سنگ و ریگ ریزه که ازانجا برمی آید الماس خورد و کلان برمی آورند گاه باشد که پارچه الماس
بدست درآید که به یک لک روپیه قیمت کنند مجملاً این ولایت و این رودخانه را هندوے زمیندار درجن سال نام متصرف بود و هر چند
حکام صوبه بهار بر سر او فوجی میفرستادند و یا خودها متوجه میگشتند بنا بر استحکام راهها و جنگل بسیار به گرفتن دو سه الماس قناعت نموده اورا
بحال خود میگذاشتند چون صوبهٔ مذکور از ظفر خان تغیر یافت و ابراهیم خان بجاے او مقرر گشت در وقت رخصت فرمودم که بر سر آن ولایت
رفته آن زمین را از تصرف آن مردک مجهول برآورند ابراهیم خان بمجرد در آمدن بولایت بهار جمعیت کرده برسر آن زمیندار ان پیشتو د
بدستور سابق کسان فرستاده تعهد دادن چند دانه الماس و چند زنجیر فیل می نماید خان مذکور بدین معنی راضی نگشته تیز و تند بولایت
او در می آید پیش ازانکه آن مردک جمعیت خود را جمع سازد راهبران پیدا ساخته ایلغار می نماید مقارن آنکه خبر بدو میرسد کوه دره که
مسکن مقرر او بود قبیل میکند و کسان به تفحص او پریشان ساخته او را در غارے با چند از عورات که یکے مادر حقیقی او و دیگرے از زنان پدرش
بودند با برادری از برادران او بدست درمی آورند و تفحص نموده الماس ها که همراه داشته اند ازانها میگیرند بیست و سه زنجیر فیل نر و ماده
هم بدست می افتد به جلدوے این خدمت منصب ابراهیم خان از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و سوار مرحمت شد و بخطاب

آنجا جنگی سرفرازی یافت و همچنین بر منصبهاے جمعیکه درین خدمت همراهی کرده ترددات مردانه نموده بودند اضافها حکم شد الحال آن ولایت
در تصرف اولیاے دولت قاهره است و دران رودخانه کار میکنند در وهر قدرے که الماس برمی آید بدرگاه می آورند درین نزدیکیها
یک الماس کلان که به پنجاه هزار روپیه می ارزد برآمد چون پاره کار کنند تحمل که الماس هاے خوب داخل جواهرخانه خاصه من گردد

جشن یازدهمین نوروز از جلوس همایون

از روز یکشنبه آخر اسفندارمذ مطابق غره ربیع الاول پانزده گهڑی روز گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بدولتسراے حمل
پرتو سعادت افگند درین ساعت خجسته لوازم بندگی و نیازمندی بدرگاه حضرت باری تبقدیم رسانیده در دیوانخانه خاص و عام
که صحن آنرا به بارگاه ها و شامیانه ها و اطراف آنرا به پرده های فرنگی و زربفتهاے مصور و قمشهاے نادر مرتب و آراسته ساخته بودند
بر تخت دولت جلوس نمودم شاهزاده ها و امرا و اعیان حضرت و ارکان دولت و سایر بنده های درگاه تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند
چون حافظ نادعلی گوینده از بنده هاے قدیم بود فرمودم که آنچه در روز دوشنبه هرکس از نقد و جنس پیشکش کند بانعام او مقرر باشد روز دوم
پیشکش بعضے از بنده ها بنظر گذشت و در روز چهارم پیشکش خواجه جهان که از آگره فرستاده بود مشتمل بر چند قطعه الماس و چند دانه مروارید
و بعضے مرصع آلات و اقمشه از هر قسم و یک زنجیر فیل که مجموع آن پنجاه هزار روپیه باشد بنظر درآمد پنجم کنور کرن که بجا و مقام خود رخصت
شده رفته بود آمده ملازمت نمود و یک صد مهر و یک هزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل معه یراق و چهار راس اسپ پیشکش گذرانید
در هفتم بر منصب آصف خان که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار بود هزاری ذات و دو هزار سوار اضافه نموده بعنایت نقاره و علم او را
سربلند ساختم درین روز پیشکش میر جمال الدین حسین بنظر درآمد آنچه گذرانید همه مستحسن و پسند افتاد از آنجمله خنجر مرصعی خود هنرکاری نموده
باتمام رسانیده بود و بر بالاے دسته آن یاقوت زردے نشانیده بودند در غایت صفا و لطافت در حجم مقدار نصف بیضه مرغی چنانچه
بآن لطافت و کلانے از قسم یاقوت زرد دیده نشده است با دیگر یاقوتها برنگ پسندیده و زمردهاے کهنه بطرح و اندام خاص صورت
اتمام یافته بود مقیمان به پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند بر منصب میر ندکور هزار سوار افزودم که پنجهزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار
بوده باشد در هشتم بر منصب صادق حاذق سی صدی ذات و سوار و بر منصب ارادت خان سی صدی ذات و دویست سوار
اضافه مرحمت نمودم که هر یک به هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز باشند در نهم پیشکش خواجه ابو الحسن بنظر گذشت از جواهر
مرصع آلات و اقمشه موازی چهل هزار روپیه درجه قبول یافت تتمه را باو مرحمت نمودم پیشکش تاتار خان بکاول بیگی یک قطعه

لعل و قطعه یاقوت و یک عدد تختی مرصع و دو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد در دهم سه زنجیر فیل که راجه جهانسنگه از دکن و یک صد و چند طاق زربفت وغیره که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت دیانت خان هم پیشکش خود را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلان و یک عدد خوانچه طلا بود و بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد و درین تاریخ گذرانید آخرهای روز پنجشنبه یازدهم بجهت سرفرازی اعتماد الدوله به خانه او رفتم پیشکش خود را همانجا بنظر درآورد و اسباب و اشیای پیشکش او را که اکثر در کمال نفاست بود به تفصیل دیدم از جواهر دو دانه مروارید که سی هزار روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطبی که به بیست و دو هزار روپیه به بیع درآمده بود با دیگر مرواریدها و لعلها که مجموع قیمت آنها یک لک و ده هزار روپیه میشد درجه قبول یافت و از اقمشه وغیره نیز موازی پانزده هزار روپیه برداشته شد چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداختم قریب یک پهر شب را به صحبت و خوش وقتی گذرانیده با امرا و بنده ها فرمودم که پیاله دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتماد الدوله را عذرخواهی نموده متوجه دولتخانه شدم در همین روزها فرمودم که نور محل بیگم را نور جهان بیگم میگفته باشند در دوازدهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت ظرفی بشکل ماهی مرصع به جواهر نفیسه در غایت تکلف و اندام باندازه معتاد من ساخته بودند آنرا با دیگر جواهر و مرصع آلات و اقمشه که قیمت مجموعه اینها پنجاه و شش هزار روپیه میشد قبول نمودم و تتمه را باز دادم بهادر خان حاکم قندهار هفت راس اسب عراقی و نه تغوز اقمشه فرستاده بود پیشکش ارادت خان و راجه سورج مل ولد راجه باسو در سیزدهم بنظر گذشت عبد السبحان که به منصب هزار و دو صدی ذات و شش صد سوار سرفراز بود به هزار و پانصدی ذات و هفت صد سوار امتیاز یافت در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت ٹهٹه و آنحدود از شمشیر خان اوزبک تغیر یافته به مظفر خان مرحمت شد در شانزدهم پیشکش اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله بنظر درآمد از آنجمله موازی سی و دو هزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت فرمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه پسند افتاد در هیجدهم بخانه آصف خان رفتم و پیشکش او همان جا بنظر درآمد از دولتخانه تا به منزل او تخمیناً یک کروه مسافت بود نصف راه را مخمل زربفت و زربفت دارائی باف و مخمل ساده پای انداز نموده بود چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن بعرض رسید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکش هائی که سرانجام نموده بود به تفصیل از نظر گذشت از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لکه و چهارده هزار روپیه و چهار راس اسب و یک راس استر پسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیر اعظم بود در دولتخانه مجلس عالی ترتیب یافت بنابر ملاحظه ساعت دو نیم گهڑی از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم درین ساعت متبرکه لعلی در غایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند را که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود به بیست هزاری ذات و

ده هزار سوار مقرر داشتم دهم درین روز وزن قمری به عمل آمد. اعتمادالدوله را که به منصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار ممتاز بود به منصب
هفت هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته تومن و توغ باو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم می نواخته
باشند. بر منصب تربیت خان پانصدی ذات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدی ذات و دو هزار و پانصد سوار بوده باشد. اعتقاد خان
باضافه هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز گشت. نظام الدین خان از اصل و اضافه به منصب هفت صدی ذات و سی صد سوار
ممتاز گردیده به خدمت صوبه بهار تعین شد. سلام الله عرب به خطاب شجاعت خانی سربلندی یافت و به حلقه مروارید سرفراز گشته
از حلقه بگوشان درگاه شد. میر جمال الدین انجو را بخطاب عضد الدوله سرفراز ساختم. در بیست و یکم الله تعالے از دختر مقیم ولد مهتر فاضل
رکابدار پسرے به خسرو داد. الهداد افغان که طریقه بندگی اختیار نموده از روے اخلاص تمام از احداد بدنهاد جدا شده بدرگاه آمده
است بیست هزار درب مرحمت شد. در بیست و پنجم خبر فوت راے منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید. پسر او را به منصب پانصدی
ذات و سی صد سوار سرفراز ساخته جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم. در بیست و ششم پیشکش یادعلی میدانی که نه راس اسپ و چند دانه گیشی
و چهار شتر ولایتی بود از نظر گذشت. در بیست و هشتم یک زنجیر فیل به بهادر خان حاکم قندهار و یک زنجیر فیل به میر میران ولد خلیل الله و
یک زنجیر فیل به سید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم. در غره اردی بهشت حسب الالتماس عبدالله خان به برادر او سردار خان نقاره عنایت
نمودم. در سوم کیوه مرجع الهداد خان افغان مرحمت نمودم. درهمین روزها خبر رسید که قدم بیگانه از افغانان آفریدی که دولتخواه
و فرمان بردار بود و راهداری کتل خیبر بدو تعلق داشت باندک توهمی قدم از دائره اطاعت بیرون نهاده سر به فساد برآورده بر سر
هر تهانه جمعے را فرستاد و هر جا که او و مردم او رسیدند بنا بر غفلت آن مردم دست بقتل و غارت برآورده خلقے کثیر را ضایع ساختند
مجملاً از حرکت شنیع این افغان بے عقل شورے مجدداً در کوهستان کابل رو داد. چون این خبر رسید هارون برادر قدم و جلال
پسر او را که در دربار بودند فرمودم که گرفته به آصف خان سپارند که در قلعه گوالیار محبوس سازد. از امارات رحم و شفقت سبحانی و علامات
عنایات یزدانی امرے درین روزها مشاهده افتاد که خالی از غرابتی نیست. لعلے در غایت لطافت و صفا فرزند خرم بعد از فتح رانا در اجمیر
به من گذرانید که به شصت هزار روپیه قیمت نموده و در خاطر گذشت که این لعل را در بازوے خود باید بست غالباً دو مروارید نادر
خوش آب یک اندام که هم آغوشی این نوع لعلے را سزد می بایست تا آنکه یک دانه مروارید اعلی به قیمت بست هزار روپیه مقربخان بدست
آورده در پیشکش نوروزی گذرانید بخاطرم رسید که اگر همتاے این بهم رسد بازوبند مکمل خواهد شد. خرم که از خوردی باز شرف ملازمت
حضرت والد بزرگوارم دریافته شب و روز در خدمت بود بعرض رسانید که در مروارید هاے سربند قدیم همین وزن و اندام مرواریدے

بنظر من درآمده است سر پیچ کلان قدیمی را حاضر ساختند بعد از ملاحظه همان مقدار وزن و اندام مرواریدے ظاهر شد که در وزن یک ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان از همین تعجب ها نمودند و در قیمت و اندام و آب و تاب موافق بود گویا از یک قالب ریخته شده است مروارید ها بر اطراف لعل کشیده بر بازوے خود بستم و سر به شکرانه خداوند بنده نواز بر زمین نیاز و فروتنی نهاده زبان به شکر گویا ساختم ؎

از دست و زبان که برآید	کز عهدهٔ شکرش بدر آید

در پنجم سی راس اسپ عراقی و ترکی که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود بنظر گذشت شصت و سه راس اسپ و پانزده نفر شتر نر و ماده و دیگر گذشته پرگالگی و نه عدد عاقری و نه عدد چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جوهردار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکش هاے خاندوران که از کابل فرستاده بود منظور نظر گشت و یک زنجیر فیل خورد از فیلان حبشه که از راه دریا به جهاز آورده بودند مقرب خان پیشکش گذرانید نسبت به فیلان هندوستان در خلقت بعضے تفاوت ها دارد از جمله گوشهاے او کلان تر از گوشهاے فیلان اینجاست خرطوم و دم او دراز تر واقع شده در زمان والد بزرگوارم یک فیل بچه اعتماد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود رفته رفته کلان شد بسیار تند و تیز و بدخو بود در هفتم خنجر مرصع به مظفر خان حاکم ٹھٹھه مرحمت شد در همین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان بیگانه بنگانه بر سر عبد السبحان برادر خانعالم که در یکے از تهانها مقرر بود رفته تهانه او را قبل کردند و عبد السبحان با چندے دیگر از منصبداران و بنده ها که همراهی او تعین بودند داد مردانگی داده در زد و خورد به تقصیر از خود راضی نگشته آخر به مقتضاے آنکه ؎ پشه چو پر شد بزند فیل را ؛ آن سگان دست بر آنها یافته عبد السبحان را با چندے از مردم آن تهانه بدرجه شهادت رسانیده اند جهت پرسش این قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه به خانعالم که به ایلچی گری ایران تعین شده بود عنایت نموده فرستادم در چهاردهم پیشکش مکرم خان ولد معظم خان از بنگاله آمده بود از اجناس و امتعه که در ان ولایت بهم رسد بنظر درآمد بر منصب چندے از جاگیرداران گجرات اضافه حکم نمودم از جمله سردار خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به منصب هزار و پانصدی ذات و سی صد سوار سرفراز گشت و علم نیز باو مرحمت شد سید قاسم ولد سید دلاور بارهه از اصل و اضافه به منصب هشت صدی و چهار صد و پنجاه سوار و یار بیگ برادرزاده احمد قاسم کوکه به منصب شش صدی و دویست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند در هفتدهم خبر فوت رزاق مردی اوزبک که از تعینات لشکر دکن بود شنیده شد به کنکش سپاهگری خوب میرسید و از امراے مقرر ماوراء النهر بود در بیست و یکم الهداد افغان را به خطاب خانی سرفراز ساخته منصب او که هزاری ذات و شش صد سوار بود دو هزاری ذات و هزار سوار ساختم سه لک روپیه از خزانه لاهور بانعام و مدد خرچ خانه وران که در شورش افغانان سعی بلیغ بجا آورده بود مقرر گشت در بیست و ششم کنور کرن

بجہت کد خدائی بجا و مقام خود رخصت شد خلعت و اسپ عراقی خاصه معه زین و فیل و کمر خنجر مرصع باو مرحمت نمودم در سوم این ماه خبر فوت مرتضی خان رسید از قدیمان این دولت بود حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده بدرجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند در زمان دولت من نیز توفیق خدمت نمایانی یافت که آن زیر کردن خسرو بود در پله منصب او به شش هزاری ذات و پنجهزار سوار رسید در نیولا چون صاحب صوبه پنجاب بود تعهد گرفتن قلعه کانگڑه که در کوهستان آن ولایت بلکه در معموره عالم به استحکام آن قلعه نمی باشد نموده بدان خدمت رخصت یافته مشغولی داشت ازین خبر ناخوش خاطر آزردگی تمام بهم رسانید الحق بجهت فوت اینچنین دولتخواهی آزردگی گنجایش داشت چون در دولتخواهی روزگار گذرانیده بکار آمد مغفرت او را از الله تعالی مسألت نمودم در چهارم خورداد منصب سید نظام از اصل و اضافه نه صدی ذات و شش صد و پنجاه سوار مقرر گشت و خدمت مهمانداری ایلچیان اطراف را بنور الدین قلی فرمودم در هفتم خبر فوت سیف خان بارهه رسید بسیار جوان مردانه و کار طلب بود در جنگ خسرو ترددهائی نمایان کرد در صوبه دکن به علت هیضه جهان فانی را وداع نمود پسران او را رعایتها فرمودم علی محمد که بزرگ و ارشد اولاد او بود به منصب سه صدی ذات و چهارصد سوار و برادر دیگرش بهادر نام چهارصدی ذات و دویست سوار سرفراز گردیدند و سید علی که برادرزاده او بود باضافه پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت ✤ درهمین روزها خوب الله پسر شهباز خان کنبو به خطاب رنباز خانی امتیاز یافت در هشتم منصب هاشم خان از اصل و اضافه بدو هزار و پانصدی ذات و یکهزار و هشت صد سوار مقرر شد درین تاریخ بیست و هزار درب بآله داد خان افغان مرحمت نمودم بکرماجیت راجه ولایت مانده چون که آبا و اجداد او از زمینداران معتبر هندوستان اند بوسیله فرزند اقبالمند بابا خرم سعادت کورنش دریافته تقصیرات او بعفو مقرون گشت در نهم کلیان جیسلمیری که راجه کشن داس به طلب او رفته بود آمده ملازمت نمود یکصد مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید برادر کلان او راول بهیم صاحب جا و مقام بود چون او درگذشت از و طفل دو ماهه ماند و او هم چند روزے بیش نزیست صبیه او را در ایام شاهزادگی بجهت خود خواستگاری نموده به خطاب ملکه جهان مخاطب نمودم چون آبا و اجداد این طائفه از قدیم دولتخواه آمده اند این پیوند نیز بمیان آمده بود کلیان مذکور را که برادر راول بهیم بود طلبداشته به ٹیکه راجگی و خطاب راولی سرفراز ساختم خبر رسید که بعد از فوت مرتضی خان از راجه مان دولتخواهی بظهور آمد و دلاسائے مردم قلعه کانگڑه نموده قرار داده است که راجه زاده آن ولایت را که در سن بیست و نه سالگی است بدرگاه آورد بنابرزیادتی سرگرمی او در خدمت مذکور منصب او را که هزاری ذات و هشت صد سوار بود بهزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر داشتم خواجه جهان از اصل و اضافه به منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردید درین تاریخ واقعهٔ رو نمود که هرچند خواستم که در سلک تحریر

در کشیدم دست و دلم یارے نداد هرگاه قلم گرفتم حال متغیر شد ناگزیر باعتماد الدوله فرمودم که بنویسد۔

این غلام با اخلاص اعتماد الدوله حسب الحکم درین جریده اقبال ثبت مینماید تاریخ یازدهم خورداد صبیه قدسیه شاهزاده بلند اقبال شاه خرم را که بندگان حضرت بآن نوباوه بوستان سعادت غایت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تپی بهم رسید و بعد از سه روز آبله ظاهر شد و بتاریخ ۲۶ - ماه مذکور مطابق چهارشنبه ۲۹ - شهر جمادی الاولی سنه ۱۰۲۵ طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده بریاض رضوان خرامید و ازین تاریخ حکم شد که چهارشنبه را گم شنبه میگفته باشند۔ چه نویسم که ازین واقعه جانسوز و سانحه غم اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل الهی چه گذشته باشد هرگاه آن جان جهان را حال بدین منوال بوده دیگر بنده‌ها را که حیات بآن ذات قدسی صفات بسته احوال چون خواهد بود دو روز بنده‌ها بار نیافتند و خانه که جاے نشست و برخاست آن طایر بهشتی بود حکم شد که دیوارے از پیش برآورند تا بنظر در نیاید معهذا در دولتخانه نیارستند روز سوم بیتابانه به منزل شاهزاده والاقدر تشریف فرمودند و بنده‌ها به سعادت کورنش سرفراز شده حیات زیاده یافتند در اثناے راه حضرت هر چند میخواستند که ضبط خود فرمایند بے اختیار اشک از چشم مبارک میریخت و مدتهاے مدید چنین بود که بمجرد شنیدن حرفے که بوے درد ازان آمدی حال آنحضرت متغیر میشد چند روز در منزل شاهزاده عالیان گذرانیده روز دوشنبه تیر ماه الهی بخانه آصف خان تشریف بردند ازانجا بازگشته به چشمه نور توجه فرمودند و دو سه روز دیگر خاطر مبارک خود را آنجا مشغول داشتند لیکن تا اجمیر که معسکر اقبال بود ضبط خود نمی توانستند فرمود هرگاه سخن آشناے بگوش میرسید بے اختیار اشک از چشم میچکید و دل مخلصان فداے شرحه شرحه میشد چون نهضت موکب اقبال به صوبه دکن اتفاق افتاد قدری تسکین حاصل شد +

درین تاریخ پرتهی چند ولد راے منوهر خطاب راے و منصب پانصدی ذات و چهارصد سوار و جاگیر در وطن یافت روز شنبه یازدهم از چشمه نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم شب یکشنبه دوازدهم بعد از گذشتن سی و هفت پل در دقیقه بست و هفتم درجه قوس طالع بود بحساب منجمان هند پانزدهم درجه جدی بحساب یونانیان از شکم صبیه آصف خان دری گرانمایه بعالم وجود آمد بشادمانی و خوشدلی این عطیهٔ الانقاره ها بلند آوازه گردید و در عیش و خرمی بر روی خلایق کشوده شد بے تامل و تفکر نام او شاه شجاع بر زبان من آمد امید که قدم او بر ما و بر پدر او مبارک و فرخنده باشد دوازدهم ماه یک قبضه مرصع و یک زنجیر فیل براول کلیان جیسلمیری مرحمت نمودم درهمین روزها خبر فوت خواص خان که جاگیر او در سرکار قنوج بود رسید فیل براے گنور دیوان گجرات مرحمت نمودم در بست و دوم همین ماه پانصدی بر ذات و سوار راجه مهاسنگه اضافه مرحمت افزودم که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار باشد منصب علی خان تتاری که قبل ازین بخطاب نصرت خانی سرفراز گشته بود دو هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز مرحمت شد بجهت برآمدن بعضے مطالب نذر نموده بودم که محجری از طلا شبکه دار بر مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهند در بست و هفتم

این ماہ اتمام یافت فرمودم کہ پردہ نصب نمایند بیک لک و دہ ہزار روپیہ تمام شد چون سرداری وسرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکہ خاطر میخواست از فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید کہ فرزند مذکور را طلبداشتہ بابا خرم را کہ آثار رشد وکاردانی از احوال او ظاہر است ہراول لشکر فیروزی اثر ساختہ بنفس نفیس از عقب او روانہ گردیم واین مہم در ضمن ہمین یورش باتمام رسد بنا برین قرار داد قبل ازین فرمان باسم پرویز صادر گشتہ بود کہ روانہ صوبہ الہ آباد کہ در وسط ممالک محروسہ واقع است گردد در ایامیکہ او در آن عزیمت باشد بحفظ وحراست آن ملک قیام واقدام نماید در تاریخ بست ونہم ماہ مذکور عرضداشت بہاریداس واقعہ نویس برہان پور رسید کہ شاہزادہ در تاریخ بستم بخیریت وخوبی از شہر برآمدہ عازم صوبہ مذکور شدند در غرہ امرداد طرہ مرصع بجہت میرزا راجہ بہاؤ سنگھ عنایت نمودم پدر گاہی کشتی گیر فیل مرحمت شد در شہر دہم چہار راس اسپ راہوار لشکر خان ارسال داشتہ بود از نظر گذشت میر مغل بہ فوجداری سرکار سنبھل از تغیر سید عبدالوارث کہ بجاے خواص خان بہ حکومت سرکار قنوج تعین یافتہ بود مقرر گشت ومنصب او بشرط خدمت مذکور پانصدی ذات وسوار قرار گرفت در بست ویکم پیشکش راول کلیان جیسلمیری از نظر گذشت سہ ہزار مہر ونہ راس اسپ وبست وپنج نفر شتر ویک زنجیر فیل بود منصب قزلباش خان از اصل واضافہ ہزار ودو صدی ذات وہزار سوار مقرر شد در بست وسوم شجاعت خان رخصت جاگیر یافت کہ رفتہ سرانجام نوکر وولایت خود نمودہ در موعد مقرر حاضر شود درین سال بلکہ در اثناے سال دہم جلوس وبائے عظیم در بعضے از جاہاے ہندوستان ظاہر گشت وآغاز این بلیہ از پرگنات پنجاب ظہور نمودہ رفتہ رفتہ بہ شہر لاہور سرایت کرد وخلق بسیارے از مسلمان وہندو بدین علت تلف شدند بعد ازان بسرہند ومیان دوآب تا دہلی وپرگنات اطراف آن رسیدہ دہہا وپرگنہا را خراب ساخت درین ایام تخفیف تمام دارد واز مردم در از عمر واز تواریخ پیشینیان ظاہر شد کہ این مرض در ولایت ہرگز رخ نمودہ سبب آن از حکما ودانایان پرسیدہ شد بعضے گفتند کہ چون دو سال پے در پے خشکی روداد وباران برساتے کمی کرد بعضے گفتند کہ بواسطہ عفونت ہوا کہ از ممر خشکی وکمی بہم رسیدہ این حادثہ روداد بعضے حوالہ باموردیگر میکردند العلم عند اللہ تقدیرات الٰہی را گردن باید نہاد۔

	چکند بندہ کہ گردن نہ نہد فرمان را	

در پنجم شہریور پنجہزار روپیہ بہ صیغہ مدد خرچ والدہ میرمیران کہ صبیہ شاہ اسمعیل ثانی بود مصحوب سوداگران بولایت عراق فرستادہ شد تاریخ ششم عرضداشت عابد خان بخشی وواقعہ نویس احمد آباد آمد مبنی بر آنکہ عبد اللہ خان بہادر فیروز جنگ بجہت آنکہ بعضے مقدمات کہ مرضی خاطر او نبودہ داخل واقعہ ساختہ ام بامن در مقام ستیزہ درآمد وجمعی را بر سر من فرستادہ مرا بے عزت ساختہ

بخانه خود برد چنین و چنان کرد یعنی بخاطر من گران آمد میخواستم که یکبارگی او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم آخر الامر بخاطر رسید که دیانت خان را باحمدآباد فرستم تا این قضیه را در آنجا از مردم بغرض تحقیق نموده اگر این امر واقع باشد عبدالله خان را همراه گرفته بدرگاه آورد و حفظ و حراست احمدآباد بعهده سردارخان برادر او باشد پیش از روان شدن دیانت خان این خبر بخان فیروز جنگ میرسد از غایت اضطراب و اضطرار خود را گناهگار قرار داده پیاده روانه درگاه میگردد دیانت خان در اثنای راه بخان مذکور میرسد و او را بحال عجیبی مشاهده نمود چون پیادگی پاها را مجروح و آزرده ساخته بود تکلیف سواری میکند و همراه گرفته روانه ملازمت میشود مقرب خان که از خدمتگاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعای صوبه گجرات از من میکرد چون این نوع حرکتی از عبدالله خان بوقوع آمد بخاطر رسید که آرزوی خدمتگار قدیمی خود برآورده او را بجای خان مذکور باحمدآباد فرستم درهمین روزها ساعت اختیار نموده به تسلیم حکومت و صاحب صوبگی صوبه مذکور او را کامروای صورت و معنی ساختم درین هم بر منصب بهادرخان حاکم قندهار که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصدی ذات افزوده شد شوقی طنبوره نواز را که از نادرهای روزگار است و نغمات هندی و پارسی را بروشی می نوازد که زنگ از دلها می زداید به خطاب آنندخانی دل خوش و مسرور ساختم آنند بزبان هندی خوشی و راحت را میگویند ایام بودن آنند در ولایت هندوستان تا اواخر تیر ماه بیش نیست مقرب خان در پرگنه کرانه که وطن آبا و اجداد اوست و باغات احداث نموده انبه ها را تا دو ماه دیگر زیاده بر ایام بودن آن نوعی محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روز انبه تازه به میوه خانه خاصه میرسانید چون این امر فی الجمله غرابتی داشت نوشته شد در هشتم اسپ عراقی نادری لعل بی بها نام جهت پرویز بدست شریف خدمتگار آن فرزند فرستاده شد صورت رانا و کرن پسر او را به سنگ تراشان تیزچنگ فرموده بودیم که از سنگ مرمر بقد و ترکیبی که دارند تراشند درین تاریخ صورت اتمام یافت و بنظر درآمد فرمودم که به آگره برده در باغ پائین جهروکه درشن نصب کنند[1] در بیست و ششم مجلس وزن شمسی بطریق مقرر منعقد گشت وزن اول شش هزار و پانصد و چهارده تولچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن بیک جلسه میشود چنانچه وزن دوم به سیماب وزن سوم ابریشم وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر و مشک تا صندل و عود و پان و همین روش تا دوازده وزن اتمام میابد و از حیوانات بعدد هر سالی که گذشته یک گوسفند نر و یک قطعه مرغ بدست نهاده به فقرا و درویشان میدهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت ابدپیوند معمول و جاری ست و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که قریب به یک لک روپیه میشود به فقرا و ارباب حاجات تقسیم می نمایند درین روز لعلی که مهابت خان در برهانپور به مبلغ شصت و

---

[1] افسوس که الحال ازین تصاویر اثری در آگره نیست اگر می بودند از نوادر روزگار می بودند ۱۲

پنجهزار روپیه از عبد الله خان فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد خیلی لعل خوش اندام است منصب
خاصه خان اعظم از قرار هفت هزاری ذات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و آنچه از منصب او یافت خان
بواسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب الالتماس اعتماد الدوله برقرار ماند و عضد الدوله که جاگیردار صوبه مالوه یافته بود مرخص گشت
و بعنایت اسپ و خلعت سرفرازی یافت منصب راول کلیان جیسلمیری بدو هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت
مذکور را بجاگیر او تنخواه دهند و چون ساعت رخصت او درهمین تاریخ بود اسپ و فیل و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع و خلعت و پرم نرم
خاصه یافته به دل خوشی و سرفرازی تمام بولایت خود رخصت یافت در سی ویکم مقرب خان به احمدآباد مرخص گشت و منصب او که
پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بود پنجهزاری ذات و سوار قرار گرفت و به خلعت خاصه و نادری مع تکمه مروارید سربلندی یافت
و دو راس اسپ از طویله خاصه و یک زنجیر فیل خاصه و یک قبضه شمشیر مرصع با مرحمت نمودم و به خوشحالی و شادکامی متوجه صوبه مذکور
گردید در یازدهم ماه مهر جگت سنگه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی از ولایت اوده
که به جاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد و هزار روپیه نذر گذرانید و فیلی که یکی از زمینداران آن نواحی داشت و حکم شده بود که از زمیندار
مذکور بگیرد آن فیل را به نظر درآورد در بیست و یکم پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده که مشتمل بر بعضی مرصع آلات بود دیده شد و منصب
سید قاسم بارهه از اصل و اضافه هزاری ذات و شش صد سوار مقرر گشت در شب جمعه بیست و دوم میرزا علی بیگ که سنش از هفتاد
و پنج درگذشته بود ودیعت حیات سپرد درین دولت ترددات و خدمات خوب ازو بوقوع آمده به منصبش رفته رفته بچهار هزاری
رسید از جوانان قرارداده کریم الطبع مردانه ابن الوقت بود از فرزند و نسل نماند طبع نظمی هم داشت چون در روزی که بزیارت
روضه منوره خواجه بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر او را دست داد فرمودم که او را در همان مقام متبرکه مدفون ساختند
در وقتیکه ایلچیان عادل خان بیجاپوری را رخصت می نمودم سفارش کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گیر سرآمدی یا شمشیرباز نامی
بوده باشد به عادل خان بگویند که جهت ما بفرستد بعد از مدتی که ایلچیان باز آمدند شیر علی نام مغل زاده که در بیجاپور تولد یافته بود و
ورزش کشتی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت با چند نفر شمشیرباز آورده بودند شمشیربازان خود سهل ظاهر شدند اما شیر علی را
با کشتی گیران و پهلوانان که در ملازمت بودند به کشتی انداختم هیچکدام با و مقاومت نتوانستند کرد خلعت و هزار روپیه و فیلی بدو مرحمت
شد بسیار خوش بست و خوش ترکیب و زورآور ظاهر گشت او را در ملازمت خود نگاه داشته به پهلوان پایه تخت مخاطب ساختم
منصب و جاگیر داده رعایت تمام نمودم در بیست و چهارم دیانت خان که به آوردن عبد الله خان بهادر فیروز جنگ تعین یافته بود

اورا آورده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید. درهمین تاریخ رامداس ولد راجه راج سنگه از امرای راجپوت که در خدمت
دکن وفات یافته بود به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید چون از عبدالله خان تقصیرات بوقوع آمده بود بابا خرم را
شفیع گناهان خود ساخت در بیست و ششم بجهت خاطر بابا خرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی تمام ملازمت نمود یکصد مهر
و یکهزار روپیه نذر گذرانید. چون قبل از آمدن ایلچیان عادل خان قرارداد خاطر آن بود که بابا خرم را همراه ساخته خود متوجه دکن شوم
و این مهم را که بجهت بعضی امور در کشال افتاده صورتی دهم بنابرین حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیر از شاهزاده دیگری
بعرض نرساند درین روز شاهزاده ایلچیان را به ملازمت آورده عرایضی که داشتند گذرانیدند. بعد از وفات مرتضی خان راجه مان و اکثر
سرداران کمکی خان مذکور بدرگاه آمده بودند. درین تاریخ راجه مان را حسب الالتماس اعتمادالدوله به سرداری گرفتن قلعه کانگره تعین
فرمودم مجموع مردم را به همراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالت و منزلتی که داشتند. بانعام اسپ و فیل و خلعت و زر دل خوش
ساخته رخصت دادم بعد از چند روز به عبدالله خان که بسیار دل شکسته و آزرده خاطر بود به نیابت و التماس بابا خرم خنجر مرصع عنایت
نمودم و حکم شد که منصب او بدستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن باشد. در سوم آبان منصب ذربرخان
را که در ملازمت بابا پرویز می بود به دو هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم در چهارم خسرو را که این رای سنگ دلن لمحات
و خبرداری او مقرر بود بنابر بعضی ملاحظه ها بآصف خان سپرده شال خاصه باو عنایت نمودم در هفتم مطابق هفدهم شوال محمد رضا بیگ نام
شخصی که دارای ایران بطریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابتی که داشت گذرانید معروض
گشت که اسپان و هدیه که همراه آورده از نظر بگذراند انچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روی یاری و برادری و صداقت بود بایلچی
مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت نمودم چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند خوش آمد که بجنس آن
کتابت داخل جهانگیرنامه گردد.

نقل کتابت دارای ایران

نضارت سرابوستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت در نیایش معبودی موجود است که افسر دولت
و اقبال برگزیدگان عرصه فرمانروائی و دیهیم سلطنت اجلال فارسان مضمار جهان کشائی را به جوهر توفیقات نامتناهی آراسته به بدرقه
توفیق به شاهراه ترویج دین و دولت و تنسیق ملک و ملت هدایت نمود لیکن چون وسعت آباد خاطر را گنجائی شمه از مراتب ستایش شایسته

پرستش نیست بهتر آنست که پاے اندیشه از طے این بیداے حیرت افزا باز دارد و دست استشفاع را در اذیال مقدسه حضرت سلطان رسل و هادی سبل سید الکل فی الکل و حضرات ایمه هدی و شفیعان روز جزا سیماشاه اولیا و سرور اصفیا علیهم من الصلوة ازکیها که غواصان بحار مکرمت ربانی و جوهریان دیار مرحمت یزدانی اند استوار نموده شمه از خصایص نسبت معنوی و قرب باطنی که پیش نهاد همت حقیقت شناسان دوربین و آگاه دلان حق گزین ست به جلوه گاه ظهور آورد بر مرآت ضمیر انور و آینه خاطر فیض گستر که مقتبس از انوار ولایت و منجلی از اشعه هدایت است مخفی و محتجب نیست که درین عالم چیزے بر محبت فائق نیست و امری چون مودت لائق نه چه مدار نظام کون بر تودد و تالف آمده خوشا دلی که پذیراے پرتو آفتاب محبت گشته جهان جان و عالم روح را از ظلمت وحشت پرداز د لله الحمد که این شیوه رضیه و شیمه مرضیه ارثاً و اکتساباً میان این دو سلسله علیه استقرار یافته صیت اتحاد و آوازه وداد چون هبوب صبا و فروغ ذکا در بسیط غبرا فایح و لایح گشته مسرت افزاے خاطر نیکخواهان عاقبت اندیش و حقیقت گزینان وفاکیش گردید بنا بر اقتضاے وحدت حقیقی و تالف ازلی که میانه این اخلاص شعار و آن برادر نامدار کامگار است بمرتبهٔ استحکام یافته که

اندر غلطم که من توام یا تو منے

توافق صورت و معنی بجدے انجامید که دوئی و جدائی را در دنیا و عقبی گنجائی نماند از ظهور این معنی گلزار دوستی سرسبزی گرفته غنچه آرزو نه آنچنان شگفتن آغاز کرد که عندلیب جان مشتاق و مرغ روح کثیر الاشتیاق بهزار دستان از عهدهٔ شکر بعضے ازان بیرون تواند آمد خواهش ضمیر محبت تاثیر آنست که من بعد یکے از طرز دانان بساط عزت پیوسته جلیس مجلس انس باشد چون رفعت پناه عزت دستگاه محمد حسین چلپی که سبق ارادت و اخلاص این دودمان را با نسبت خدمت و اختصاص آن آستان ارتباط داده بوفور عقل و کیاست متصف و از طرز خدمت سلاطین واقف ست و اوضاع او پسندیدهٔ خاطر اشرف افتاده از جانب عالی بانجام بعضے مهام که به تاخیر افتاده مامور و به خدمات دیگر مترصد بود شایسته این امر دانسته چند روزے توقف فرمودیم بنابران که جمع مملکت و ما تعرف مخلص طفیل ملازمان عالی ست و تکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشار الیه را که مرد آگاه و مزاجدان آن بادشاه عالیجاه است مقرر نموده ایم که هرچه در سرکار محب بے ریا باشد با امتعه و اجناس این ولایت بنظر در آورد که آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود بعد ازانکه خدمات بر حسب دلخواه بتقدیم رسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بجهت فصل مهمات آنحضرت درین ولایت باشد و الا شخصے دیگر که قابل این خدمت باشد تعین فرمایند و سفارشے که در باب خریداری جواهر نفیسه خصوصاً چند قطعه لعل که درین دودمان بود و یکے از آنها باسم سامی آبا و اجداد آن والانژاد مزین است و بموجب وقف شرعی به سرکار مقدس نجف اشرف متعلق

تعلق گرفته به چلپی مذکور فرموده بودند چشمداشت آن بود که هر خدمتی که درین دیار داشته باشد از روے بے تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع دارند که هرچند ولایت ایران را مختصر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده این گونه خدمتے بیرون می آید لعلهاے مذکور به مصلحت علما وصد و راز سرکار فیض آثار گرفته صندوقچه از فرنگ جهت مخلص آورده بودند که لیاقت ظرفیت آنها داشت چون صندوقچه را که چلپی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهم سانیده دیده دانستم که خاطر عاطر به چیزها که فی الجمله غرابتی داشته باشد مائل است بادستادان کاردان دادیم که ترتیب نمایند انشاء الله تعالیٰ بعد از اتمام با لعلها به خدمت سامی میفرستیم چون خاطر محبت ذخائر بافتتاح ابواب بے تکلفیها متعلق است و از انجانب استشمام روائح این التفات نمی شد مخلص معتمد قدیمی محمد رضا بیگ را که از ایام صبیٰ الی یومنا هذا در ملازمت بسر برده بجهت تحقیق این معنی به ملازمت عالی فرستاده بعضے سفارشات زبانی نموده ایم که در وحدت سراے انس بعرض رساند و سعادت آثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلپی مذکور را که ملازم خاصه شریفه است بواسطه سامان بعضے مهمات فرستادیم مرجو آنکه بخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی و جدائی فرموده مرغوبات خاطر خورشید مآثر را بے تکلفانه اشاره فرمایند و مشار الیهما را زود دستوری مرخص فرموده باعلام احوال و مکنونات ضمیر بیهال مسرور و خوشحال سازند همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد۔

روز یکشنبه هژدهم شوال مطابق بستم آبان پیشخانه فرزند بابا خرم به عزیمت تسخیر ولایات دکن از اجمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور بطریق هراول از پیش روان شده رایات جلال نیز از عقب او متوجه گردد روز دوشنبه نوزدهم مطابق نهم آبان سه گھڑی از روز گذشته دولتخانه همایون بر همان سمت حرکت نمود در دهم منصب راجه سورج مل که به همراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دوهزاری ذات و سوار مشخص گشت در شب نوزدهم آبان بعادت معهود در غسلخانه بودم بعضے از امرا و خدمتگاران و حسب اتفاق محمد رضا بیگ ایلچی داراے ایران هم حاضر بودند بومی بعد از گذشتن شش گھڑی بالاے بام بلند از بامهاے محل آمده نشست و بسیار کم بنظر در می آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند تفنگ طلبیده برسمتی که او را می نمودند سر راست ساخته کشاد دادیم تفنگ چون قضاے آسمانی بران جانور شوم رسیده پاش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بے اختیار لب به تحسین و آفرین کشادند درهمین شب از فرستاده برادرم شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن به کشتن صفی میرزا پسر کلان ایشان کشید چون این عقده در خاطر گره بود این معنی را ازو پرسیدم چنین اظهار نمود که اگر درهمان روز با کشتن او از قوه به فعل نمی آمد البته او قصد شاه میکرد چون این مقدمه از آثار و علامات نسبت به سلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم به کشتن او نمودند منصب مرزا حسن ولد میرزا رستم درهمین روزها از اصل و اضافه هزاری ذات و سی صد

سوار مشخص شد منصب معتمد خان که بخدمت بخشی گری لشکرے که بهمراهی بابا خرم مقرر بود تعین یافته بود بهزاری ذات و دویست و پنجاه سوار قرار یافت روز جمعه ششم ساعت رخصت بابا خرم بود آخر هاے این روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سواره بدرون درآورده از نظر گذرانید از عنایات نمایانیکه بفرزندم کور واقع شد خطاب شاهی بود که جزو اسم او گردانیده فرمودم که او را من بعد شاه سلطان خرم میگفته باشند. و خلعت و چارقب مرصع که اطراف دامن و گریبان بمروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی بازین مرصع و یک اسپ ترکی و فیل خاصه نبی بدن نام و رتهه طرز فرنگ انگریزی که بران نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع با پردله خاصگی اول که در فتح قلعه احمدنگر بدست افتاده بود و پردله ببسیار نامی و مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و باستعداد تمام متوجه گشت امید از کرم واجب تعالی آنست که درین خدمت سرخرو گردد و بهریک از امرا و منصبداران بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده به عبدالله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چون دیانت خان بهمراهی شاهزاده تعین یافته بود خدمت عرض مکرر را به خواجه قاسم قلیج خانی فرمودم پیش ازین جمعی از دزدان بر خزانه از خزاین بادشاهی که در حوالی چبوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برده بودند بعد از چند روز هفت نفر از انجماعه با سردار آنها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره ازان زرها نیز پیدا شد بخاطر رسید که چون مصدر این قسم دلیری شدند اینها را به سیاستهاے عظیم باید رسانید هریک را به سیاستے خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودیم که به پاے فیل اندازند او بعرض رسانید که اگر حکم شود به فیل جنگ میکنم فرمودم که چنین باشد فیل بدمستی حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجرے بدست او داده به فیل روبرو ساختند چند مرتبه فیل او را انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیباک با آنکه آن سیاستهاے رفیقان خود دیده و مشاهده کرده بود پاے خود قائم ساخته همان طور قوی دل و مردانه خنجر بخرطوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن بجانب او باز ایستاد چون این دلیری و مردانگی او مشاهده شد فرمودم که از احوال او خبردار باشند بعد از اندک مدتے به تقاضاے بدذاتی و دون طبعی هواے جا و مقام خود نموده گریخت ازین معنی بر خاطر بغایت گران آمده بجاگیرداران آن نواحی فرمودم که تفحص نموده او را بدست درآورند به حسب اتفاق دیگر باره گرفتار گشت درین مرتبه فرمودم که آن ناسپاس قدرناشناس را از حلق برکشیدند مضمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمده

گرچه با آدمی بزرگ شود		عاقبت گرگ زاده گرگ شود

روز سه شنبه غره ذیقعد مطابق بیست و یکم آبان بعد از آنکه دو پهر و پنج گهڑی از روز گذشته بخیریت و عزیمت درست از بلده اجمیر بر رتهه فرنگی که بچهار اسپ بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم که اکثر امرا بر رتهه سوار شده در ملازمت باشند. و قریب بغروب

نیر اعظم به منزلے که دو کروه پاو کم بود در موضع دیورائی نزول نمودم قرار داد اہل ہند آنست که اگر بسوئے شرق بادشاہان وبزرگان را
حرکتے به قصد ملک گیری واقع شود بر فیل دندان دار سوار شوند واگر حرکت بجانب مغرب باشد بر اسپ یکرنگ واگر شمالی بود بر پالکی
وسنگھاسن وجانب جنوب که دکن رویه است بر رتھ که از عالم ارابه است وبہل سواری میکنند مدت سه سال پنج روز کم در اجمیر توقف
واقع شده معموره اجمیر را که محل مرقد متبرک خواجه بزرگوار خواجه معین الدین است از اقلیم دوم دانسته اند ہوایش قریب به اعتدال است
مشرق آن دار الخلافت آگره واقع شده وشمال قصبات دہلی وجنوب آن صوبه گجرات است ومغرب آن ملتان ودیبالپور بوم این
ولایت ہمه ریگستان است آب بدشواری از زمین آن بر می آید ومدار کشت وکار این صوبه بر زمین ترد فرو ریختن باران ست زمستانش
اعتدال تمام دارد وتابستانش از آگره ملایم تر است ازین صوبه ہشتاد وشش ہزار سوار وسه لک وچہار ہزار پیاده راجپوت ہنگام کار زار
بر می آیند درین معموره دو تال کلان واقع است یکے را نیل تال ودیگرے را اناساگر میگویند نیل تال خراب ست وبند آن شکسته در نولا
حکم کردم که آنرا به بندند واناساگر درین مدت که رایات جلال درین مقام نزول داشت ہمیشه پر آب ومواج بود تال مذکور یک ونیم کروه
وپنج طناب ست درہنگام توقف نه مرتبه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار شرف استسعاد یافتم وپانزده مرتبه به تماشاے تال بہکر
متوجه گشتم وسی وہشت مرتبه به چشمه نور حرکت واقع شد پنجاه مرتبه به قصد شکار شیر وغیره سواری نمودم پانزده قلاده شیر ویک قلاده چیته و
یک قلاده سیه گوش وپنجاه وسه راس نیله گاو وسی وسه راس گوزن ونود راس آہو وہشتاد راس خوک وسی صد وچہل قطعه مرغابی شکار
کردم در منزل دیورائے ہفت مقام شد درین مقام پنج نیله گاو ودوازده قطعه مرغابی شکار گشت در بیست ونہم از دیورائے کوچ نموده
به موضع داسه والی که از دیورائے تا اینجا دو کروه یک ونیم پاو بود نزول اجلال واقع شد فیلی درین روز به معتمد خان مرحمت کردم بنوز
دیگر درین موضع مقام افتاد درین روزہا یک نیله شکار شد ودو دست باز خاصه بجہت فرزند خرم فرستادم در سوم آذر از موضع مذکور کوچ
واقع شد وبه موضع مادہل که دو کروه ویک پاو بود نزول اجلال روئیداد در اثنائے راه شش قطعه مرغابی وغیره شکار شد در چہارم
یک ونیم کروه راه رفته حوالی رامسر که تعلق بنور جہان بیگم دارد محل نزول جاه وجلال شد ہشت روز درین منزل مقام روئیداد میر توزکی
از تغیر خدمتگار خان به ہدایت الله فرمودم روز پنجم ہفت آہو ویک قطعه کلنگ وپانزده ماہی شکار شد روز دیگر جگت سنگھ ولد کنور کرن
اسپ وخلعت یافته بوطن خود مرخص گشت به کیشو داس لاہم اسپ شفقت شد یک زنجیر فیل به الہداد خان افغان عنایت شد درہمین
روز یک گوزن وسه آہو وہفت ماہی ودو مرغابی شکار کردم خبر فوت راجه سیام سنگھ که از تعینات لشکر بنگش بود ہمدرین روزہا شنیده
شد روز ہفتم سه آہو وپنج مرغابی ویک قشقلداغ[ع] شکار گردید روز پنجشنبه وشب جمعه چون رامسر جاگیر نور جہان بیگم بود مجلس جشن

ع قشقلداغ در ترکی نام پرنده ایست آبی که آنرا ماغ وزاغ آب وبه ہندی جل کوا گویند ۱۲ اشہر اللغات

ومهمانی ترتیب یافت و از جواهر مرصع آلات و اقمشه نفیسه و رخوت دوخته و هر جنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و در شب اطراف
و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلس خوبی ترتیب یافته بود آخر روز پنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته
حکم پیاله به اکثر بنده ها نمودم در سفرهای خشکی همیشه چند منزل کشتی همراه اردوی ظفر قرین میباشد که ملاحان آنها را ابا بها همراه میکشند
روز دیگر این مجلس به کشتیها نشسته متوجه شکار ماهی شدم در اندک مدتی دویست و هشت ماهی کلان بیکدام در آمد که نصف آن از
قسم رهو بود شب در حضور خود به بنده ها قسمت نمودم در سیزدهم اذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکارکنان به موضع بلوده
منزل اردوی گیهان پوی گشت و دو روز دیگر درین منزل مقام فرمودم شانزدهم سه کروه و یک پاو راه رفته در موضع نهال محل
نزول اجلال گردید هژدهم کوچ شده دو کروه و یک پاو قطع نموده شد درین روز فیلی به محمد رضا بیگ ایلچی دارای ایران عنایت شد
موضع جونسه محل سرادقات عظمت و اقبال گشت روز بستم کوچ نموده منزل دیوگانون بود مسافت سه کروه راه شکارکنان قطع شد
و دو روز درین منزل مقام افتاد و آخرهای روز به قصد شکار سواری دست داد درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش ازانکه رایات
عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجه سرائی به کنار تال عظیمی که درین موضع واقعست میرسد و دو بچه سارس را که از عالم کلنگ جانوریست
میگیرد و شب که به منزل مذکور نزول افتاد دو سارس کلان فریادکنان در حوالی غسلخانه که بر لب همین تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه
کسی تظلمی داشته باشد بی وحشت و دهشت آغاز فریاد کرده پیش آمدند بخاطر رسید که البته باینها ستمی رسیده است بیشتر آنست که
بچه اینها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سرای که بچهای سارس را گرفته بود آورده بنظر گذرانید چون سارسها فریاد و آواز این
بچه ها را شنیدند بیتابانه خود را بر سر آنها انداختند و به گمان آنکه شاید طعمه باینها نرسیده باشد هر یک ازین دو سارس طعمه در دهن آن
بچه ها می نهادند و انواع غمخواری میکردند آن دو بچه را در میان گرفته بال افشانان و شوق کنان به آشیانه خود متوجه گشتند بست و سوم
کوچ نموده سه کروه سه پاو قطع نموده موضع بهاسو محل نزول اجلال گردید دو روز درین منزل مقام شد هر روز به شکار سواری دست
داد در بست و ششم رایات جلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد بست و هفتم منصب بدیع الزمان
ولد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار مقرر شد در بست و نهم کوچ شد دو کروه و سه پاو
قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگنه بوده است محل اقامت گشت این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم آن بجا
آوردند از تاریخ برآمدن اجمیر تا آخر ماه مذکور که سوم آذر باشد شصت و هفت راس نیله گاو و آهو وغیره و سی و هفت قطعه مرغابی
وغیر آن شکار شده بود دوم دیماه از لاسه کوچ واقع شد سه کروه و ده جریب شکارکنان قطع نموده حوالی موضع کانره منزل و

مقام

مقام شد. در چهارم کوچ واقع شد سه کروه یک پاو رفته موضع سوتهه منزل گردید در ششم چهار و نیم کروه قطع نموده در ظاهر موضع بردرا نزول واقع شد. در هفتم که مقام بود پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قشقلداغ شکار گشت روز دیگر هم مقام دست داد درین روز بست و هفت قطعه مرغابی صید گردید روز نهم کوچ واقع شد. چهار کروه و نیم پاو شکار کنان و صید افگنان به منزل خوش تال فرود آمدم درین منزل عرضداشت معتمد خان رسید که چون حوالی ولایت رانا محل نزول شاه خرم گردید با آنکه قرارداد نه این بود هیبت و صلابت افواج قاهره تزلزل در ارکان صبر و ثبات او انداخته در منزل اودے پور که سرحد جاگیر او بود آمده ملازمت نمود و جمیع شرائط و آداب بندگی را بجا آورده دقیقه فرو گذاشت نه کرد شاه خرم مراعات خاطر او نموده به خلعت چار قب و شمشیر مرصع و کپهوه مرصع و اسپ عراقی و ترکی و فیل او را خوشدل ساخته به عزت تمام مرخص ساخت و فرزندان و نزدیکان او را نیز به خلعت نواخت و از پیشکش او کپنج زنجیر فیل و بست و هفت راس اسپ و خوانچه پر از جواهر مرصع آلات بود سه راس اسپ گرفته تتمه را باو باز داد و قرار یافت که پسرش کرن درین یورش باهزار و پانصد سوار در رکاب بابا خرم بوده باشد در دهم پسران راجه مهاسنگهه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی رنتهنبور ملازمت نمودند و سه زنجیر فیل و نه راس اسپ پیشکش گذرانیدند و هر یک فراخور حالت خود به منصب سرفرازی یافتند چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت بندیانے را که دران قلعه مقید بودند چندے را آزاد ساختم درین منزل دو روز مقام افتاد و هر روز به شکار سواری رو میداد سی و هشت قطعه مرغابی و قشقلداغ شکار شد دوازدهم کوچ نموده بعد از قطع چهار کروه موضع کویله محل نزول گردید در اثنائے راه چهارده قطعه مرغابی و یک آهو شکار نمودم چهاردهم سه کروه و سه پاو راه قطع نموده حوالی موضع ایکتوره منزل گشت و یک راس نیله گاو و دوازده قطعه کرکانک وغیره در اثنائے راه شکار شد۔

درهمین تاریخ آغا فاضل که به نیابت اعتماد الدوله به حکومت لاهور معین ست بخطاب فاضل خانی سربلند گردید. درین منزل دولت خانه همایون را بر کنار تالابے ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت بنابر خوبی منزل دو روز مقام افتاد آخرهائے روز به شکار مرغابی توجه نمودم پسر خرد مهابت خان بهره ور نام درین منزل از قلعه رنتهنبور که جاگیر پدر او ست آمده ملازمت کرد دو زنجیر فیل آورده بود هر دو داخل فیلان خاصه گردید صفی پسر امانت خان را به خطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم هفدهم چهار نیم کروه در نوردیده موضع لسایه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطعه مرغابی و بیست و سه دراج شکار شد چون لشکر خان را بجهت ناسازی که میان او و خان دوران روے داده بود بدرگاه طلب نموده بودم درین منزل عابد خان را بجائے او به خدمت بخشی گری و واقعه نویسی تعین نموده شد نوزدهم کوچ روید اد دو کروه یک پاو درنوشته حوالی موضع کو را که بر کنار آب چنبل واقع است

محل نزول گردید بنابر خوبی جا و لطافت آب و ہوا سہ روز درین منزل توقف دست داد ہر روز در کشتی سوار شدہ بہ شکار مرغابی و سیر دریای مذکور توجہ واقع شد در بیست و دوم کوچ افتاد و چہار و نیم کروہ شکار افگنان قطع نمودہ موضع سلطانپور و چیلہ محل نزول اردوی ظفر قرین گشت روز مقام بمیران صدر جہان پنج ہزار روپیہ دادہ او را بجا و مقام او کہ بجاگیرش مقرر بود رخصت نمودم و ہزار روپیہ دیگر بہ شیخ پیر مرحمت شد در بیست و پنجم کوچ دست داد سہ و نیم کروہ شکار کنان قطع کردہ موضع مانپور محل نزول گردید بنابر ضابطہ مقرر یک مقام و یک کوچ مقرر شد روز بیست و ہفتم کوچ فرمودم چہار کروہ و یک نیم پاو شکار کنان در نوردیدہ موضع رودہا منزل و مقام گردید دو روز درین منزل توقف افتاد درین ماہ دی چہار صد و شانزدہ قطعہ جانور شکار شد نود و ہفت دراج و یک صد و نود و دو آتشقلداغ و یک قطعہ سارس و ہفت قطعہ کروانک و یک صد و ہژدہ مرغابی و یک خرگوش ٭ غرہ بہمن مطابق دوازدہم محرم سنہ ۱۰۲۶ با محل در کشتیہا نشستہ متوجہ منزل پیش شدم یک گھڑی از روز ماندہ در حوالی موضع رویاہیرہ کہ محل اقامت بود رسیدہ شد چہار کروہ و پانزدہ جریب راہ قطع کردہ شد و پنج قطعہ دراج شکار کردم درہمین ایام بہ بیست و یک کس از امرای تعینات دکن خلعت زمستانی بدست کیچکنہ فرستادہ شد دہ ہزار روپیہ مقرر گشت کہ از امرای مذکور بہ شکرانہ خلعت بگیرد این منزل طراوت و لطافت تمام داشت روز سوم کوچ شد باز بدستور روز پیشین بر کشتی سوار شدہ بعد از قطع دو کروہ و یک نیم پاو ظاہر موضع کالھاداس محل نزول اردوی ظفر قرین گشت در اثنای راہ کہ شکار کنان می آمدم دراجی پریدہ در بوتہ افتاد پس از آنکہ تفحص بسیار نمودہ شد یکی از قراولان را امر کردم کہ اطراف آن بوتہ را قبل کردہ دراج را بدست آورد و خود گذارہ شدم درین اثنا دراجی دیگر برخاست آنرا باز گیرانیدم مقارن آن قراول آمد و آن دراج آوردہ بنظر گذرانید فرمودم کہ باز را باین دراج سیر گردانیدہ آن دراج را کہ ما گیرانیدہ ایم چون جوانہ است نگاہدارند تا رسیدن این حکم میر شکار این باز را بہمین دراج سیر کردہ بود بعد از ساعتی قراول معروض داشت کہ اگر دراج را نمی کشیم می میرد فرمودم کہ اگر چنین باشد بکشند چون تیغ بر حلقوم او نہاد باندک حرکتی از زیر تیغ خلاص نمودہ بہ پرواز در آمد بعد از آنکہ از کشتی بر اسپ سوار شدم ناگاہ کنجشکی از آسیب باد بر پیکان تیر یکی از قراولان کہ در دست داشت و در جلو من میرفت خود را زدہ در ساعت افتادہ جان داد از نیرنگیہای زمانہ حیرت و تعجب نمودم آنجا دراج وقت نارسیدہ را حفظ نمودہ در اندک زمانی از سہ مخاطرہ چنانش خلاصی داد و اینجا کنجشک اجل رسیدہ را این چنین بہ پیکان تقدیر در پنجہ ہلاک اسیر گردانید ۔

اگر تیغ عالم بہ جنبد ز جای　　نبرّد رگی تا نخواہد خدای

بامرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست قراولی فرستادہ شد بواسطہ لطافت جا و خوبی ہوا درین منزل مقام افتاد درین روزہا

خبر فوت یادعلی خان میدانی از کابل رسید پسران او را به مناصب سرفراز ساختم بر منصب راوت شنکر حسب الالتماس ابراهیم خان
فیروز جنگ پانصدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ وقوع یافت و چهار کروه و یک نیم پاو از دره که به گهاٹی چاندا مشهور است
گذشته موضع امجاره محل نزول اردوے اعلی گردید این دره بغایت سبز و خرم خوش درخت بنظر درآمد تا این منزل که انتهاے ولایت
صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد این منزل هم از منازل خوب بود + نورجهان بیگم قرقرهٔ اینجا به بندوق زد که تاحال
آبان کلانے و خوشرنگے دیده نشده بود فرمودم وزن نمودند نوزده توله و پنج ماشه بوزن درآمد موضع مذکور ابتداے ولایت مالوه است
مالوه از اقلیم دویم است درازی این صوبه از پایان ولایت گرنه تا ولایت بانسواله دویست و چهل و پنج کروه میشود و پهنایش از
پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه شرقی او ولایت باندهو و شمالی قلعه نرور جنوبی ولایت بگلانه غربی صوبه گجرات
و اجمیر بسیار ولایت پرآب و خوش هواے است پنج دریا بغیر از نهرها و جویها و چشمها درو جاری ست گوداوری و بهیما و کالی سند و
نیرا و نربدا و هوایش باعتدال نزدیک ست زمین این ولایت نسبت باطراف پاره بلند است در قصبه دهار که از جاهاے مقرر
مالوه است تاک در سالی دو مرتبه انگور میدهد در اول حوت و در ابتداے اسد اما در حوت انگور شیرین تر است کشاورز و محترفه اش
بے سلاح نمی باشند بست و چهار کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است و در وقت کار نه هزار و سی صد و چند نفر سوار و چهار لک
و هفتاد هزار و سی صد پیاده با یک صد زنجیر فیل ازین ولایت برمی آیند هشتم سه کروه و دو نیم پاو قطع نموده حوالی خیرآباد منزل و مقام گردید
در اثناے راه چهارده قطعه دراج و سه قطعه کروانک شکار شد و سه کروه شکار کنان درنوردیده حوالی موضع سندهاره محل نزول
گردید دریازدهم که مقام بود آخرهاے روز به شکار سوار شده نیله گاوے را کشتم دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یک پاو ظاهر موضع
کچهیاری منزل گشت درهمین روز رانا امرسنگه چند سبد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوش است و تا غایت من انجیر هند باین لطافت
ندیده بودم اما کمتر میتوان خورد در بیش خوردن مضرت دارد چهاردهم کوچ دست داد چهار کروه و یک نیم پاو قطع نموده موضع بلبلی
محل اقامت گردید راجه جانا که از زمینداران معتبر این حدود است دو زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت درهمین منزل
خربزه بسیارے از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خان عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود مجملا باین فراوانے در سالهاے
پیش نیاورده بودند در یک خوان چندین قسم میوه حاضر آوردند خربزه کاریز و خربزه بدخشان و کابل و انگور سمرقند و بدخشان و سیب
سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابل ست و اناناس که از میوه هاے بنادر فرنگ است و در آگره بوته آن را نشانیده بودند
هر سال چندین هزار در باغات آگره که متعلق بخالصه شریفه است برمیدهد و کوله که در شکل و اندام خردتر از نارنج ست و چاشنی آن

به شیرینی مائل تر است و در صوبه بنگاله خوب میشود شکر این نعمت به کدام زبان ادا تواند نمود والد بزرگوارم را به میوه میل تمام بود به تخصیص
به خربزه و انار و انگور چون در عهد دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلی خربزه و انار یزد که معروف و مشهور عالم است و انگور سمرقند
به هندوستان نیاورده بودند هرگاه که آن میوه ها بنظر در می آید تاسف تمام روی میدهد که کاش این میوه ها در ان عهد و ایام
می آمد تا ادراک لذت آن مینمودند در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت میرعلی ولد فریدون خان برلاس که از امرازاده های
معتبر این الوش بود شنیده شد در روز شانزدهم کوچ دست داد چهار کروه و نیم پاو قطع نموده حوالی موضع گری محل نزول اردوی
فلک شکوه گردید در اثنای راه قراولان خبر آوردند که ببری درین نواحی هست به قصد شکار او متوجه گشتم و بیک بندوق کار او را
تمام ساختم چون دلاوری شیر ببر قرار داده شده است خواستم که احشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد
که بخلاف حیوانات دیگر که زهره آنها خارج جگر واقع است زهره شیر ببر در درون جگر جا دارد بخاطر میرسد که دلاوری شیر ببر ازین ممر خواهد بود
هژدهم بعد از قطع دو کروه و سه نیم پاو موضع امریا منزل گشت در نوزدهم که مقام بود به قصد شکار سوار شدم بعد از قطع دو کروه موضعی
بنظر در آمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب بصد درخت انبه در یک باغ مشاهده گشت که بآن کلانی و سبزی و خرمی درخت انبه
کم دیده شده بود درهمین باغ درخت بری بنظر در آمد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که طول و عرض و بلندی آنرا به گز در آورند
بلندی آن از روی زمین تا سر شاخ هفتاد و چهار درع و دور تنه آن چهل و چهار نیم درع و پهنای آن یک صد و هفتاد و پنج نیم
بگز در آمد چون غرایب تمام داشت نوشته شد روز بستم کوچ دست داد در اثنای راه نیله گاو به تفنگ زده شد روز بیست و یکم
که مقام بود آخرهای روز به قصد شکار سوار شده بعد از معاودت بخانه اعتماد الدوله بجهت جشن خواجه خضر که آنرا خضری میگویند
آمدم و تا یک پهر شب در انجا بسر برده به طعام میل نموده به دولتسرای همایون مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتماد الدوله را
به نسبت محرمیت نواخته به تقیمان حرم سرای عزت فرمودم که از و روی نپوشند و بدین عنایت والا او را سربلند جاوید ساختم
بیست دوم حکم کوچ شد و سه کروه و نیم پاو قطع نموده موضع بول گهری محل اقامت گردید در اثنای راه دو نیله گاو شکار شد
روز بیست و سوم تیر که مقام بود یک نیله گاو به بندوق زدم بیست و چهارم بعد از قطع پنج کروه ظاهر موضع قاسم کهیره منزل گشت
در اثنای راه جانور سفیدی شکار شد که از عالم کوتاه پایه بود غایتاً چهار شاخ داشت دو شاخ که به محاذی دنباله چشم او واقع بود
دو انگشت بلندی داشت دو شاخ دیگر به فاصله چهار انگشت که بجانب قفا بود چهار انگشت بلندی داشت اهل هند این جانور
را دودهاریه گویند و مقرر است که نران چهار شاخ و ماده آن شاخ ندارد و چنین مذکور شد که نوع این آهو زهره نمیدارد چون

احشاے درون اورا ملاحظه کردند زهره ظاهر شد و معلوم گردید که این سخن اصلی نداشته است روز بیست و پنجم که مقام بود آخرهاے روز
به شکار سواری دست داد یک نیله ماده به بندوق زدم مالجو برادرزاده قلیج خان را که به منصب هزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار سرفراز
بود و در صوبه اوده جاگیر داشت دو هزاری ذات و دو هزار و دویست سوار ساخته به خطاب قلیج خانی سربلند گردانیده به صوبه بنگاله تعین
نمودم بیست و ششم کوچ واقع شد چهار کروه و سه پاو قطع مسافت نموده ده قاضیان که در نواحی اوجین واقع است منزل شد
درخت انبه بسیارے درین منزل گل کرده بود دیره را بر کنار آبی ایستاده نموده جاے دلنشین ترتیب داده بودند ٭ بهار ولد غزنین خان
درین منزل به سیاست رسید این بے سعادت را بعد از فوت پدر نواخته قلعه و ولایت جالور را که جا و مقام پدران او بود باو
مرحمت ساختم چون خرد سال بود مادرش اورا از بعضے قبایح منع میکرد آن روسیاه ازل و ابد با چندے از ملازمان خود شبے
به درون خانه درآمده مادر حقیقی خود را به دست خود می کشد این خبر به من رسید حکم فرمودم که اورا حاضر ساختند بعد از انکه
گناه او به ثبوت رسید فرمودم که به بیاسا رسانیدند ٭ درین منزل درخت خرماے به نظر درآمد که اندام او و وضعش خیلے
غرابت داشت اصل این درخت یک تنه دارد چون شش گز بالا رفته دو شاخ شده یک شاخ آن ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم
فاصله میان هر دو شاخ چهار و نیم گز از زمین تا جاے که شاخ و برگ برآمده از طرف یک شاخ کلان شانزده گز از طرف
شاخ دیگر پانزده و نیم گز و از جائے که شاخ و برگ سبز شده تا سر درخت دو نیم گز دور آن دو نیم گز و یک پاو فرمودم
که چبوتره به بلندی سه گز بدور آن بندند در نهایت راستی و موزونی بود مصوران را گفتم که در مجالس جهانگیر نامه
شبیه آنرا بکشند بیست و هفتم کوچ شد دو کروه و نیم پاو در نوردیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در اثناے راه یک نیله شکار
شد بیست و هشتم دو کروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیاده عماراتے است از بناهاے ناصر الدین بن سلطان
غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم ماوه بود در ایام حکومت خود در حوالی اوجین که از شهرهاے مشهور معروف صوبه مالوه است
ساخته میگویند که حرارت بر طبیعت او غالب گشته بود چنانچه در آب بسر میبرد این عمارت را در میان رودخانه برآورده و آب این رود
را تقسیم نموده جوئے ها ترتیب داده است و در اطراف و جوانب و بیرون و اندرون این عمارت آب مذکور درآورده و حوضهاے
خرد و کلان مناسب جا و مقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح انگیز جائیست و از عمارات و منازل مقرر هندوستان است پیش
از انکه این منزل محل نزول گردد معماران فرستاده فرمودم که آنجا را از سرنو صفا دهند سه روز بجهت خوبی و لطافت درین منزل مقام شد
شجاعت خان از جاگیر خود درهمین جا آمده ملازمت کرد اوجین از شهرهاے قدیم است و از هفت معابد مقرره هنود یکے این شهر است

و راجه بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و ولایت می بوده از رصد او تا حال که هزار و بیست و شش
هجری و یازده سال از جلوس نست یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج سال گذشته و مدار استخراج منجمان هند برین رصد است این شهر
بر کنار آب سپرا واقع است اعتقاد هندوان اینست که در سالے یکبار بے تعین وقت آب این دریا شیر می گردد در زمان والد
بزرگوارم در وقتیکه شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مندو عرضداشت نموده بود که جمعی
کثیر از هندو و مسلمان گواهی دادند که چند روز قبل ازین شبے این آب شیر شده بود چنانچه مردمی که دران شب آب را ازان دریا برداشته
بودند صباح ظروف آنها پر شیر شده بود چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمیکند تحقیق این سخن را
العلم عند الله تاریخ دوم اسفندارمذ از منزل کالیاده بر کشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم مکرر شنیده بودم که سناسئی مرتاضی
جدروپ نام که چندین سال است که نزدیک به معموره اوجین در گوشه صحرا از آبادانی دور متوجه و مشغول پرستش معبود حقیقی است خواهش
صحبت او بسیار داشتم وقتیکه در دار الخلافت آگره بودم میخواستم که او را طلبیده به بینم غایتاً ملاحظه تصدیع او کرده نه طلبیدم چون بحوالی
شهر مذکور رسیدم از کشتی برآمده نیم پاو کروه پیاده بدیدن او متوجه گشتم جائیکه بودن خود اختیار نموده سوراخے است که میان پشته
کنده دروازه درآمد اول آن محرابے شکل افتاده به طول یک گز بعرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخے که اصل نشیمن گاه
اوست دو گز و پنج گره طول و یازده گره و یک پاو عرض دارد و ارتفاع از زمین تا سقف یک گز سه گره و سوراخیکه درون آن نشیمن
جاے در می آید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه و نیم گره است شخص ضعیف جثه بصد تشویش بدرون آن تواند درآمد طول و عرض آن
سوراخ همین مقدار بوده باشد نه بوریائے دارد نه فرش گاہے و تنها دران سوراخ تنگ و تیره می گذراند در ایام زمستان و هوائے
سرد با آنکه برهنه محض است و جز پارچه لته که پیش و پس خود را پوشیده لباسی ندارد و هرگز آتش هم نمی افروزد چنانچه ملاے روم از
زبان درویشے به نظم درآورده

پوشش ما روز تاب آفتاب | شب نهالے و لحاف از ماهتاب

در آبیکه نزدیک به محل بودن اوست هر روز دو بار رفته غسل میکند روزی یکبار بدرون معموره اوجین درمے آید و بجز خانه سه نفر
برهمن که از جمله هفت نفر اختیار کرده است و صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشے و قناعت با آنها دارد در آمده پنج لقمه از خوردنی
که آنها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بطریق گدائے بر کف دست گرفته بے خائیدن فرو میبرد تا ذائقه ادراک لذت آن نه کند
بشرطیکه درین سه خانه مصیبتے رو نداده باشد و ولادت واقع نه گشته و زن حایض درین خانه نباشد طریق زیست و زندگانی او برین

هیچ است که نوشته شد خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته مردم بدیدن او میروند خالی از دانش نیست علم بیدانت را که علم تصوف باشد خوب ورزیده تا شش گھڑی با و صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خیلی در من اثر کرد او را هم صحبت من در افتاده در حالیکه والد بزرگوارم قلعه اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دار الخلافت آگره بودند در همین جا و مقام او را دیده بودند و همیشه خوب یاد میکردند دانایان هند برای زیست و زندگانی طائفه برهمن که اشرف طوائف هنود اند چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار اسرم میگویند. در خانه برهمن پسرے که متولد میگردد تا مدت هفت سال که مدت طفولیت است او را برهمن نمی گویند و تکلیف برو نیست بعد. ازانکه به سن هشت سالگی رسید مجلسی را ترتیب داده برهمنان را جمع می سازند و رسنی از کاه موبج که آنرا مونجی گویند به درازی دو گز دیک یا دمی باشد دعا و افسونها بران خوانده وسه گره بنام سه تن از پاک نهادانی که بآنها اعتقاد دارند بران زده در میان او می بندند و زنارے از ریسمان خام تافته حمائل وار بر دوش راست او می اندازند چوبے بدرازی یک گز و کسرے که بجهت محفوظ داشتن خود از آسیب موذیات و ظرفی از مس بجهت خوردن آب بدست او داده او را به برهمن دانائے می سپارند که تا دوازده سال در خانه او بسر برده بخواندن بید که آنرا کتاب الٰهی اعتقاد دارند مشغولے نماید و ازین روز باز او را برهمن میخوانند و درین مدت میباید که مطلق گرد لذات جسمانی نگردد چون نیمه روز بگذرد بطریق گدائے بخانه برهمن دیگر رفته انچه باو دهند نزد اوستاد آورده به رخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لنگی کرباسی که ستر عورت کند و سه گز کرباس دیگر که بر دوش اندازد چیزے دیگر اختیار نه نماید این حالت را برهمن چرج گویند یعنی مشغولے به کتاب الٰهی بعد از گذشتن مدت مذکور به رخصت اوستاد و پدر کدخدا شود درین وقت او را رخصت است که از جمیع لذات حواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تا وقتیکه او را فرزندے بهم رسد که سنش به شانزده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نشود تا سن چهل و هشت سالگی در لباس تعلق بسر برد این ایام را گرهست خوانند یعنی صاحب منزل انگاه از خویشان و اقربا و بیگانه و آشنا جدائی گزیده و اسباب عیش وعشرت را فرو هشته از تعلق آباد کثرت به مقام تنهائی نقل نموده در جنگل بسر برد این حالت را بان پرست نامند یعنی سکونت جنگل وچون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بے شرکت و حضور زن که او را نیمه مرد گفته اند تمام نمی شود و هنوز بعضے اعمال و عبادات او را در پیش است زن را همراه به جنگل ببرد و اگر او حامله باشد. رفتن را موقوف دارد تا وقتیکه بزاید و سن بچه به پنج سالگی رسد انگاه فرزند را به پسر کلان یا دیگر خویشان سپرده عزیمت خود را بفعل آورد و همچنین اگر زن حائضه باشد توقف نماید تا وقتیکه پاک گردد بعد ازین با و مباشرت نه نماید و خود را به ملاقات او آلوده نه سازد و شبها قطعے در میان آلت نهاده خواب کند و تا دوازده سال

درین مقام بسر برد خورش او از نباتاتے باشد کہ در صحرا و جنگلہا خودرستہ باشد و زنار با خود میدارد و عبادت آتش بجا می آورد و اوقات را بہ گرفتن ناخن و موے سر و اصلاح ریش و بروت ضائع نمی سازد چون این مدت بروشی کہ مذکور گشت بانتہا رساند دیگر بارہ بخانہ خود بیاید و زن را با فرزندان و برادران و خویشان او سفارش نمودہ خود بملازمت مرشد کامل رفتہ ہرچہ باو باشد از زنار و موے سر وغیرہ در حضور او در آتش انداختہ بسوزد و بگوید ہر تعلقی کہ داشتم حتی کہ ریاضت و عبادت و اختیار از دل خود بیرون کردم و راہ خواطر را بر دل بہ بندد و در مراقبہ حق ہمیشہ مشغول باشد و ہیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیدانت باشد کہ حاصل آنرا بابا فغانی درین بیت بہ نظم در آوردہ ٭

یک چراغ ست درین خانہ کہ از پرتو آن　　ہر طرف می نگرم انجمنی ساختہ اند

و این حالت را سرپ بیاس گویند یعنی ہمہ گذاشتن و صاحب این مقام را سرپ بیاسی نامند بعد از ملاقات جدروپ بر فیل سوار شدہ از میان معمورہ اوجین گذشتم و موازی سہ ہزار و پانصد روپیہ زر ریزگی در گذشتن بر دست راست و چپ نثار افشاندم و یک کروہ و سہ پاو قطع نمودہ بظاہر داؤدکھیڑا کہ محل نزول اردوے ظفر قرین بود فرود آمدم در روز سوم کہ روز مقام بود بنا بر اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیم روز بدیدن او متوجہ گشتم و تا شش گھڑی بہ ملاقات او مسرور خاطر بودم درین روز ہم سخنان خوب مذکور گشت قریب بہ شام داخل دولت سراے خاص گشتم روز چہارم سہ کروہ و یک پاو نوردیدہ شد حوالی موضع جراو در باغ پرائیہ نزول اجلال گشت این منزل ہم بغایت خوش و خورم و پر درخت جا بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت چہار کروہ و سہ پاو بر کنار تال دیبال پور بہرہ نزول افتاد بنا بر خوبی جا و مقام و لطافت تال درین منزل چہار روز مقام نمودہ شد و آخرہا ہر روز بر کشتی سوار شدہ بہ شکار مرغابی و دیگر جانوران آبی مشغولی می نمودم درین منزل انگور فخرے از احمد نگر آوردہ بودند اگرچہ در بزرگی با انگور فخرے کابل نمی رسید اما در لطافت از ان ہیچ کمی نداشت منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاہرخ بالتماس فرزند بابا خرم بہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار مقرر گشت یازدہم کوچ نمودم بعد از قطع سہ کروہ و یک پاو حوالی پرگنہ دولت آباد محل اقامت گردید در دوازدہم کہ مقام بود بہ قصد شکار سواری دست داد در موضع شیخو پور از مضافات پرگنہ مذکور درخت بری بنظر در آمد در غایت بزرگی و تناوری دور تنہ آن ہژدہ گز و نیم و بلندی از بیخ تا سر شاخ یک صد و بیست و ہشت درع و یک پاو و اطراف شاخہا کہ از تنہ جدا شدہ سایہ گستر گردیدہ است دویست و سہ درع و نیم و شاخے کہ ہیئت دندان فیل بران ظاہر ساختہ اند چہل گز درازی آن است در وقتیکہ حضرت والد بزرگوارم از ینجا میگذشتہ اند سہ گز و سہ پاو بالا از تنہ بیخے کہ سر بزمین نہادہ پنجہ خود را بطریق نشانے بر آنجا نہادہ اند

من بر شاخ پنج دیگر ہشت گز بالا فرمودم کہ پنجۂ مرا نیز نقش کنند و بجہت آنکہ بمرور زمان این نقش فرسودہ نگردد صورت ہر دو پنجہ را بر سنگ مرمر نگار نمودہ بر ہمان تنہ درخت نصب سازند و فرمودم کہ بر اطراف آن درخت چبوترہ بہ صفا ترتیب دہند چون در ایام شاہزادگی بہ میر ضیاء الدین قزوینی کہ از سادات سیفی است و در زمان دولت من بہ خطاب مصطفی خانی سرفرازی یافتہ وعدہ نمودہ بودم کہ پرگنہ مالدہ را کہ از پرگنات مشہور صوبہ بنگالہ است بطریق التمغا باو و فرزندان او مرحمت نمایم درین منزل این عطیہ عظمی درشان او از قوہ بہ فعل آمد در بیست و ہفتم کوچ واقع شد از منزل مذکور بہ قصد سیر و شکار با بعضے از محلہا و چندے از نزدیکان و خدمتگاران از اردو جدا شدہ بہ موضع حاصل پور متوجہ گشتم و ارد و در حوالی بانجھہ فرود آمدہ ما در موضع سانگور منزل فرمودیم از خوبی و لطافت این موضع چہ نویسد درخت انبہ بسیار و زمین ہا سراسر سبز و خرم مجملا درین منزل بنابر سبزے و خرمی جا سہ روز مقام شد و این موضع از تغیر کیشو مارو بہ کمال خان قراول مرحمت نمودم و حکم شد کہ بعد ازین موضع مذکور را کمال پور میگفتہ باشند درہمین منزل شب شیورات واقع شد جوگی بسیار جمع آمدہ بودند لوازم این شب بہ فعل آمد و با دانایان این طائفہ صحبتہا داشتہ شد درین روزہا سہ نیلہ گاو شکار نمودم خبر کشتہ شدن راجہ مان در پنجاب رسید ادرا بہ سردارے لشکرے کہ بر سر قلعہ کانگڑہ تعین بود معین ساختہ بودم چون بہ لاہور میرسد می شنود کہ سنگرام کہ یکے از زمینداران کوہستان پنجاب ست بر سر جاد مقام او آمدہ بعضے از ولایات اورا بہ تصرف در آوردہ است دفع او اولی دانستہ بر سر او متوجہ میشود چون سنگرام مذکور را قوت مقاومت با او نبود ولایات متصرف شدہ را میگذارد و بہ کوہ ہائے صعب و محکمہ ہائے مشکل پناہ میبرد راجہ مان سر در پئے او نہادہ بہمان محکمہ ہا در می آید و از غایت غرور ملاحظہ پیش و پس در آمد و بر آمد خود نا کردہ بہ اندک جماعتے خود را باو میرساند سنگرام چون می بیند کہ جائے گریز محل بدر رفتن ندارد بمقتضای این بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز	دست بگیرد سر شمشیر تیز

در مقام مقاتلہ و مدافعہ در می آید بہ حسب تقدیر سنگے بہ راجہ مان میرسد و جان بجان آفرین می سپرد و شکست بر مردم او می افتد و جمع کثیرے کشتہ میشوند بقیہ مردم زخمی اسپ و یراق انداختہ بصد تشویش نیمجانے بر می آورند ہفدہم از سانک پور کوچ نمودہ بعد از قطع سہ کروہ بہ موضع حاصل پور رسیدم در اثنائے راہ یک نیلہ گاو شکار شد موضع مذکور از جاہائے مقرر معین صوبہ مالوہ است انگور فراوان و درخت انبہ بیرون از حساب و شمار دارد آبہائے روان بر اطراف آن جاری وقتی رسیدم کہ انگور آن بخلاف موسم انگور ولایت رسیدہ بود بہ آن ارزانی و فراوانے کہ ادنی پاجی آن مقدار کہ خواہد میسر باشد بجز د خشخاش گل کردہ بود و قطعہ قطعہ برنگہائے گوناگون بنظر در می آمد مجملا باین لطافت دہی کم پیدا شدہ سہ روز دیگر درین موضع مقام افتاد سہ نیلہ گاو بہ بندوق

آل تمغا

انداختہ شد. در بست و یکم از حاصل پور بہ کوچ باردوے بزرگ داخل گشتم در اثنای راہ یک نیلہ شکار شد. روز یکشنبہ بست دوم از حوالی لعاچہ کوچ کردہ تالی کہ در پایان قلعہ ماندو واقع بود محل نزول گشت درین روز قراولان خبر آوردند کہ شیرے را درین سہ کروہے در قبل داریم باآنکہ روز یکشنبہ بود و درین دو روز کہ روز مذکور و پنجشنبہ بودہ باشد بہ شکار بندوق متوجہ نمی شوم بخاطر رسید کہ چون از جانوران موذی ست دفع باید کرد متوجہ شدم چون بجا و مقام او رسیدم در سایہ درختے نشستہ بود از بالاے فیل دہن او را کہ نیم باز بود در نظر داشتہ بندوق را کشاد دادم بہ حسب اتفاق بدرون دہن او در آمدہ در کلہ و مغز او جا کرد و بہمین یک بندوق کار او را اتمام ساختم بعد ازان جمعی کہ ہمراہ بودند ہر چند تفحص نمودند کہ محل زخم را بیابند نتوانستند یافت چہ بحسب ظاہر بر ہیچیک از اعضاے او علامت زخم بندوق نبود آخر الامر فرمودم کہ دہن او را ملاحظہ نمایند بعد ازان ظاہر شد کہ گولی بدہن او رسیدہ بود و بدین زخم از پا در آمدہ گرگ نرے میرزا رستم شکار کردہ بود آوردہ خواستم کہ ملاحظہ نمایم کہ زہرہ او بطریق زہرہ شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر در بیرون جگر دارد بعد از تفحص ظاہر شد کہ زہرہ او ہم در درون جگر میباشد.* روز دوشنبہ بست و سوم یک پہر گذشتہ بہ طالع سعد و ساعت فرخ بہ مبارکی بر فیل سوار شدہ بہ قلعہ ماندو متوجہ گشتم یک پہر و سہ گھڑی از روز مذکور گذشتہ داخل منازلے کہ جہت نزول اجلال ترتیب دادہ بودند شدم یک ہزار و پانصد روپیہ در راہ افشاندم از اجمیر تا ماندو کہ یک صد و پنجاہ و نہ کروہ بود در عرض چہار ماہ و دو روز بہ چہل و شش کوچ و ہفتاد و ہشت مقام نور دیدہ آمد درین چہل و شش کوچ منازل بہ حسب اتفاق در جاہاے دلکش بر کنار تالابہا یا جویہا و نہرہاے عظیم کہ پر درختہا و سبزہا و خشخاش زارہا گل کردہ داشت واقع میگشت در روزے نہ گذشت کہ در مقام و کوچ شکار نہ شدہ باشد تمام راہ بر اسپ و فیل سوار سیر کنان و شکار افگنان می آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاہر نشد گویا کہ از باغی بہ باغے نقل می افتاد درین شکارہا آصف خان و میرزا رستم و میر میران و انیراے و ہدایت اللہ و راجہ سارنگ دیو و سید کاسو و خواص خان ہمیشہ در جلو من حاضر می بودند چون پیش ازانکہ رایات جلال متوجہ این حدود گردد عبد الکریم معمورے را کہ بجہت تعمیر عمارات حکام سابق در ماندو فرستادہ بودم مشار الیہ در مدتے کہ رایات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضے از عمارات قدیم کہ قابل تعمیر بود مرمت نمودہ بعضے جاہا را مجدداً احداث نمودہ مجملاً منزلے ترتیب دادہ کہ تا غایت در ہیچ جا بدان نزاہت و لطافت عمارتے معلوم نیست کہ باتمام رسیدہ باشد قریب سہ لک روپیہ کہ دو ہزار تومان ولایت بودہ باشد صرف آن شدہ بایستے کہ این عمارت رفیع در شہرہاے رفیع کہ قابلیت نزول اجلال میداشت واقع می بود این قلعہ بر بالاے کوہے واقع است دور آن دہ کروہ بہ مساحت در آمدہ در ایام برسات جائے

بہ خوش ہوائی ولطافت این قلعہ نمی باشد شبہا در قلب الاسد بمرتبہ سرد میشود کہ بے لحاف نمی توان گذرانید و روزہا احتیاج
بباد زن نمی شود گویند کہ پیش از زمان راجہ بکرماجیت راجہ بود جے سنگھ دیو نام در زمان او شخصے بجہت آوردن کاہ بہ صحرا بر آمدہ بود
در اثنائے درویدن داسی کہ در دست داشت برنگ طلا ظاہر گشت و او داس خود را چون متغیر دید نزد مادن نام آہنگرے آورد
کہ اصلاح آن نماید آہنگر دانست کہ این داس طلا شدہ قبل ازین شنیدہ بود کہ درین دیار سنگ پارس کہ بہ ملاقات آن آہن و مس
طلا میگردد ہست در ساعت آن کاہے را ہمراہ گرفتہ بدان جا و مقام آمد و آن سنگ را بدست آورد بعد ازان این گوہر بے بہا
بنظر راجہ وقت گذرانید راجہ بوسیلہ این سنگ زرہا حاصل نمودہ پارۂ ازان صرف عمارات این قلعہ نمودہ در عرض دوازدہ سال
با تمام رسانید و بہ خواہش آن آہنگر بیشتر سنگہا کہ در دیوار این قلعہ تعبیہ نمودہ اند بہیئت سندان تراشیدہ فرمودہ کہ بکار بردند در آخرہائے
عمر کہ دل از دنیا برگرفتہ بود بر ساحل دریائے نربدا کہ از معابد مقرر ہنود است مجلسی ترتیب داد و برہمنان را حاضر ساختہ بہر یک لطفہا
و شفقتہا از نقد و جنس نمود چون نوبت برہمنے کہ نسبت قدیم با و داشت رسید این سنگ را بدست او داد او از ناشناسائی خشمگین شدہ
آن گوہر بے بہا را در آب انداخت بعد ازانکہ بر حقیقت او مطلع گشت بہ حسرت جاوید گرفتار آمد ہر چند تفحص نمود اثرے ازان ظاہر
نہ گشت این مقدمات کتابے نیست از زبان شنیدہ شد اما این حکایت را اصلا عقل من قبول نمی کند و در پیش من تیتالی می نماید
ماند و سرکاریست از سرکارہائے مقر صوبہ مالوہ یک کرور و سی و نہ لک دام جمع اوست مدتہا تختگاہ سلاطین این دیار بود عمارات
و اثرہائے سلاطین قدیم بسیار در او برپا و برجاست و تا حال نقصانے بدانجا راہ نیافتہ در بیست و چہارم بہ قصد سیر عمارات سلاطین
سابق سوار شدم اول بہ مسجد جامع کہ از بناہائے سلطان ہوشنگ غوریست در آمدم بغایت عمارات عالی بنظر در آمد تمام از سنگ تراشیدہ
ساختہ اند با آنکہ یک صد و ہشتاد سال از زمان ساختن آن گذشتہ چنان مشاہدہ می شود کہ گویا امروز بناء دست از عمارت
آن کشیدہ است بعد ازان بہ عمارت مقبرہ حکام خلجیہ در آمدم کہ قبر روسیاہ ازل و ابد نصیر الدین ابن سلطان غیاث الدین
نیز دران جا واقع بود چون مشہور است کہ آن بے سعادت بہ قتل پدر خود سلطان غیاث الدین کہ در سن ہشتاد سالگی
بودہ اقدام نمودہ دو مرتبہ زہر داد و او بہ زہر مہرہ کہ در بازو داشت دفع آن نمود در مرتبہ سوم کاسہ شربتے بہ زہر آمیختہ
بہ دست خود بہ پدر داد کہ این را مے باید نوشید پدر چون اہتمام او درین کار فہمید اول زہر مہرہ از بازوے خود باز کردہ
پیش او انداخت و روے عجز و نیازمندی بدرگاہ خالق بے نیاز آوردہ بر زبان راند کہ خداوندا عمر من بہ ہشتاد سال رسیدہ
و این مدت را بدولت و عشرت و کامرانی گذرانیدم چنانچہ ہیچ بادشاہے را میسر نہ گشتہ و اکنون کہ زمان بازپسین من ست امیدوارم

که نصیر را به خون من نه گیری و موت مرا باجل مقدر حساب نموده بازخواست آن نه نمائی بعد از اداے این کلمات این کاسه شربت زہر
آمیخته را لاجرعه درکشید و جان بجان آفرین سپرد مقصود او از ذکر این مقدمه آن بود که ایام دولت را به عیش و عشرت گذرانیده ام که
ہیچیک از سلاطین را میسر نه گشته است که چون در سن چهل و هشت سالگی باورنگ حکومت نشست بمحرمان و نزدیکان خود اظهار نمود
که در خدمت پدر بزرگوار خود مدت سی سال است که لشکر کشی نموده در لوازم تردد سپاہگری تقصیرے نکرده الحال که نوبت دولت
بمن رسید اراده ملک گیری ندارم و میخواہم که بقیه عمر را به عیش و عشرت بگذارم میگویند که پانزده ہزار زن در محل خود جمع نموده بود
شہرے ازین طائفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از اقسام و اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و انچه بجہت نظام شہر
درکار است از زنان تعیین نموده بود و ہر جا خبر کنیزے صاحب جمال شنیدی تا بدست نیاوردی از پا ننشستے اقسام صنائع و علوم
به کنیزان آموخت و به شکار میل بسیار داشت آہو خانه ساخته بود و در انجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات با زنان در ان
آہو خانها شکار میکرد مجملاً در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر ہیچ غنیمی سواری نکرد و این مدت را بفراغت
و آسودگی و عشرت گذرانید و ہمچنین ہیچکس بر سر ملک او نیامد بر زبانها ست که چون شیر خان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود
باوجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیر الدین رسید بجہت ہمین عمل شنیع به جمعی که با او ہمراه بودند فرمود که چوبها بر سر قبر او زدند من نیز چون به قبر
او رسیدم لگدی چند بر گور او زده به بنده ہا که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر او را لگدکارے نمودند چون خاطر را بدین تسلی نشد گفتم که
گور او را شگافته اجزاے ناپاک او را باتش انداختند باز بخاطر رسید که چون آتش نوریست از نور الٰہی حیف ست که به سوختن جسد
کثیف او آن جوہر لطیف آلوده گردد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشاه دیگر تخفیفی در عذاب او رود فرمودم که استخوانہاے فرسوده
او را با اجزاے خاک شده در دریاے نربدا انداختند چون در ایام حیات بواسطه حرارتے که در طبیعت او غالب بود ہمیشه در آب
بسر میبرد چنانچه مشہور ست که در حالت مستی یکبار خود را در یکی از حوضہاے کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندے از خدمتگاران
محل سعی نموده موی او را بدست در آوردند و از آب بیرون کشیدند بعد از انکه به ہوش آمد گوشزد ساختند که چنین امرے واقع شد
از شنیدن این مقدمه که موی سر او را کشیده بر آورده اند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آن خدمتگار را بریدند بار دیگر که این قسم
حالتی دست داد ہیچکس به بر آوردن او جرات نکرد تا در آب غوطه خورده جان داد بحسب اتفاق بعد از گذشتن یک صد و ده سال
از فوت او این مقدمه بوقوع آمد که اجزاے فرسوده او ہم باب پیوست در بیست و ہشتم عبدالکریم را به جلدوے عمارات ماندو که
به حسن سعی و اہتمام او باتمام رسیده بود به منصب ہشت صدی ذات و چہار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بخطاب معمور خانی

بلندنام گردانیدم در همان تاریخ که رایات جلال به قلعه ماندو درآمد فرزند بلند اقبال سلطان خرم باعساکر منصوره به شهر برهان پور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل میشود بعد از چند روز عرائض افضل خان و رای رایان که در وقت برآمدن اجمیر فرزند مشار الیه آنها را به همراهی ایلچی عادل خان مرخص ساخته بود میرسد مشعر بر آنکه چون خبر آمدن مایان به عادل خان رسید هفت کروه باستقبال فرمان و نشان شاهزاده بلند اقبال برآمده در لوازم تسلیم و سجده و آدابے که معمول درگاه است سر موئی فرو گذاشت نه نموده در همین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از بیش نموده تعهد کرد که ولایاتیکه از تصرف اولیاے دولت قاهره برآمده مجموع را از عنبر تیره بخت انتزاع نموده بتصرف بندهاے بادشاهی بازگذارد و تقبل نمود که پیشکش لائق به همراهی ایلچیان به عزت تمام روانه درگاه سازد بعد از ذکر این مقدمات ایلچیان را به عزت تمام بجا و مقامی که بجهت آنها ترتیب یافته بود فرود می آورند در همان روز کس به عنبر فرستاده مقدماتیکه باید اعلام می بایست نمود و پیغام میدهد این اخبار از عرائض افضل خان و رای رایان به مسامع جلال رسید از اجمیر تا روز دوشنبه بست و سوم ماه مذکور در مدت چهار ماه دو قلاده شیر و بست و هفت راس نیله گاو و شش راس چیتل و شصت راس آهو و بست و سه خرگوش و روباه و یکهزار و دویست قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود درین شبها حکایت شکارهاے ایام پیش و شوق خواهشی که خاطر را بدین شغل بود با ستادهاے پای سریر خلافت مصیر نقل می نمودم بخاطر رسید که آیا شماره شکارے که از ابتداے سن تمیز تا حال واقع شده بدست توان آورد بنا برین مقدمه بواقعه نویسان و مشرفان شکار و قراولان عمله و فعله این خدمت امر نمودم که در صدد تحقیق شده آنچه از هر جنس جانور شکار شده مجموعه را فراهم آورده به من بشنوانند ظاهر شد که از ابتداے سن دوازده سالگی که سنه نهصد و هشتاد و هشت سال هجری است لغایت آخر همین سال که یازدهم سال است از جلوس همایون و سن من به پنجاه سال قمری رسیده بست و هشت هزار و پانصد و سی و دو شکار در حضور واقع شده از آنجمله هفده هزار و یک صد و شصت و هفت جانور بدست خود به بندوق وغیره برین موجب شکار نموده ام جانوران چرنده سه هزار و دویست و سه از قلاده و راس وغیره شیر هشتاد و شش قلاده و خرس و چیته و روباه و اودبلاو و کفتار نه قلاده نیله گاو هشتصد و هشتاد و نه راس مهاکه از عالم گوزنست غایتاً در بزرگی و کلانی برابر نیله گاو میشود سی و پنج راس آهوے نر و ماده و چکاره و چیتل و بز کوهی وغیره یک هزار و شش صد و هفتاد راس و قوچ و آهوے سرخه دو بست و پانزده راس گرگ شصت و چهار راس گاومیش صحرائی سی و شش راس خوک نود راس رنگ بست و شش راس قوچ کوهی بست و دو راس ارغلی سی و دو راس گورخر شش راس خرگوش بست و سه راس جانوران پرنده سیزده هزار و نه صد و شصت و چهار کبوتر ده هزار و سی صد و چهل و هشت قطعه لگر و چگر سه قطعه عقاب دو دست قلیواج بست و سه قطعه چغد سی و نه قطعه قوطان دوازده قطعه موش خور پنج قطعه گنجشک چهل و یک قطعه فاخته بست و پنج قطعه بوم

سی قطعه مرغابی وقاز وکاروانک وغیره یک صد و پنجاه قطعه زاغ سه هزار و دو صد و هفتاد و شش قطعه جانور آبی مگرمچه که نهنگ از ان تعبیر توان نمود ده عدد ٭

جشن دوازدهمین نوروز از جلوس همایون

یک گهڑی از روز دوشنبه سیم ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۰۲۶ مانده حضرت نیر اعظم از برج حوت به عشرت سرای حمل که خانه شرف وسعادت اوست انتقال فرمودند درهمین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جلوس نمودم بدستور سابق مقرر فرموده بودم که دیوانخانه خاص وعام را در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندی نمایند باوجودیکه اکثر امرا واعیان دولت در خدمت فرزند خرم بودند مجلسے ترتیب یافته که از سنوات سابق هیچ کمی نداشت پیشکش روز سه شنبه به انند خان مرحمت نمودم درهمین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت شاه خرم رسید مضمون آنکه جشن نوروزی بدستور سالهاے گذشته ترتیب یافت اما چون ایام سفر ویساق درمیان ست پیشکش همه ساله به بندها معاف شود این معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبند را بدعاے خیرمندی یاد آورده از درگاه الٰهی خیریت دارین بجهت او مسالت نمودم وحکم کردم که درین نوروزها هیچکس پیشکش نگذراند بواسطه افساد تنباکو که در اکثر مزاجها وطبیعتها مقرر است فرموده بودم که هیچکس متوجه بکشیدن آن نشود و برادرم شاه عباس نیز بضرر آن مطلع گشته در ایران میفرمایند که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد چون خانعالم به مداومت کشیدن تنباکو بے اختیار بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام می نمود یادگار علی سلطان ایلچی داراے ایران اینمعنی را به شاه عباس عرض مینماید که خانعالم یک لحظه بے تنباکو نمی تواند بود جواب عرضداشت او این بیت مرقوم می سازد ٭

رسول یار میخواهد کند اظهار تنباکو		من از شمع وفا روشن کنم بازار تنباکو	

خانعالم نیز در جواب بیتے گفته فرستاده است

من بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو		ز لطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو	

در سوم ماه مذکور حسین بیگ دیوان بنگاله سعادت آستان بوسی دریافته دوازده زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید طاهر بخشی بنگاله که مخاطب و معاتب به بعضے تقصیرات بود سعادت کورنش دریافته فیلان او که بست و یک زنجیر بود از نظر اشرف گذشت دوازده زنجیر پسند افتاده تتمه را باو مرحمت نمودم درین روز مجلس شراب ترتیب داده باکثر بندهائیکه در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست

باده اخلاص ساختم درچهارم قراولان خبر رسانیدند که ببری در حوالی سکرتالاب که درون قلعه از عمارات مقرر حکام مالوه است قبل
داریم همان لحظه سوار شده متوجه آن شکار گشتم [illegible]ن ببر مذکور ظاهر گشت بر احدیان و جماعه که در جلو بودند حمله آور گشته ده دوازده
نفر را مجروح و زخمی ساخت آخر الامر به سه تیر بندوق کار او ساخته شر او را از بندهای خدا دور ساختم در هشتم منصب میرمیران
که هزاری ذات و چهار صد سوار [illegible] هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار مقرر گشت در نهم حسب الالتماس فرزند خرم بر منصب
خان جهان هزاری ذات و سوار افزوده شد که شش هزاری ذات و سوار بوده باشد و یعقوب خان که به هزار و پانصدی ذات
و هزار سوار سرفراز بود به دو [illegible]ت و یکهزار و پانصد سوار سربلند گردید بر منصب بهلول خان بیانه پانصدی ذات و سی صد
سوار افزوده شد که هزار و پانصدی [illegible]ات و هزار سوار بوده باشد و منصب میرزا شرف الدین حسین کاشغری که در صوبه دکن
ترددات مردانه از او و پسر او بوقوع آمده بود از اصل و اضافه [illegible]ی ذات و هزار سوار مقرر گشت در دهم
ماه مذکور مطابق بست و دوم ربیع الاول سنه هزار و بست و شش وزن قمری منعقد گشت درین روز دو راس اسپ عراقی
از طویله خاصه و خلعت بفرزند خرم مرحمت نموده مصحوب بهرام بیگ فرستاده شد هزار سوار بر منصب اعتبار خان افزودم
که به پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز باشد در یازدهم حسین بیگ تبریزی که دارای ایران او را نزد حاکم گلکنده بطریق رسالت فرستاده بود چون بواسطه
نزاع فرنگیان با قزلباشیان راه بر وی مسدود بود با ایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند دو راس اسپ و چند نفر پارچه دکن و گجرات پیشکش او گذشت در همین
تاریخ اسپ عراقی از طویله خاصه به خان جهان مرحمت نموده شد در پانزدهم هزاری ذات بر منصب میرزا راجه بهاو سنگه افزوده شد که پنج هزاری ذات
و سه هزار سوار بوده باشد در هفتدهم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا رستم افزوده پنجهزاری ذات و یکهزار سوار کردم و منصب صادق خان
بهزار و پانصدی ذات و هفت صد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت و اراوت خان به منصب هزار و پانصدی و شش صد سوار بهمین
دستور سرفراز گردید بر منصب انیرای پانصدی و یک صد سوار افزوده گشت که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بوده باشد سه
گهری از روز شنبه نوزدهم مانده آغاز شرف شد و در همین وقت مجدداً جلوس نمودم از گرفتاران لشکر عنبر مقهور که سی و دو نفر بودند و در
جنگ شهنواز خان و شکست آن بداختر بدست اولیای دولت قاهره افتاده بودند یکی را به اعتقاد خان سپرده بودم محافظانیکه
بجهت حفظ او تعین بودند غفلت ورزیده او را امیگریزانند این معنی بر خاطر من بسیار گران آمد اعتقاد خان را در مدت سه ماه از کورنش
منع نموده بودم چون محبوس مذکور بی نام و نشان بود هر چند تردد نمودند بدست در نیامد آخر الامر فرمودم که سردار آن جماعه را که در
محافظت او غفلت نموده بودند بسیاست رسانیدند اعتقاد خان درین روز حسب الالتماس اعتماد الدوله سعادت کورنش

دریافت چون مدتے بود که احوال بنگاله وسلوک قاسم خان خوب شنیده نمی شد بخاطر رسید که ابراهیم خان فتح جنگ را که مهمات
صوبه بهار را یک گونه صورتے داده کان الماس را که بتصرف وعمل بندهاے درگاه درآورده است به صوبه بنگاله فرستاده جهانگیر قلیخان
را که در صوبه الٰه آباد جاگیر دارد بجاے او به بهار روانه سازم وقاسم خان را بدرگاه طلب دارم درهمین ساعت در روز متبرک
حکم شد که درین باب فرامین مطاعه بقلم درآورند وسزاولان تعین شوند که جهانگیر قلی خان را به بهار برده ابراهیم خان فتح جنگ را
روانه بنگاله سازند وسکندر جوهری را نواخته بهزاری ذات وسی صد سوار سرفراز ساختم ✤ دربیست ویکم محمد رضا ایلچی دارائی ایران
را رخصت نمودم شصت هزار درب که سی هزار روپیه بوده باشد باخلعت بادمرحمت شد در برابر یادبودی که برادرم شاه عباس
بجهت من فرستاده بود تحفه چند از قسم مرصع آلاتے که دنیاداران دکن فرستاده بودند با دیگر پارچها ونفایس از هرجنس وهرقسم که تحفگی را
شایان بود موازی یک لک روپیه همراه ایلچی مذکور روانه ساختم ازانجمله پیاله بلوری بود که چلپی از عراق فرستاده بود آن پیاله را شاه
دیده بودند به ایلچی گفته باشند که اگر درین پیاله برادرم شراب نوشیده بجهت من بفرستند شفقت تمام خواهد بود چون ایلچی اینمعنی را
اظهار نمود در حضور او چند مرتبه ازین پیاله شراب خورده فرمودم که سرپوش ورکابی بجهت آن تیار ساختند وداخل سوغاتها نموده
فرستادم سرپوش میناکاری بود به منشیان عطارد رقم فرمودم که جواب کتابت که آورده بود بروجه ثواب مرقوم سازند دربیست ودوم
قراولان خبر شیر آوردند همان لحظه سوار شده خودرا بسر شیر رسانیدم وبه سه تیر بندوق خلق را از شر او وا ورا از شر نفس خبیس خلاص
ساختم مسیح الزمان گربه آورده گذرانید که این گربه خنثی است در منزل من بچها هم ازو تولد یافت وهم به گربه دیگر جفت شده بچه ازو بهم رسید
دربیست وپنجم فوج اعتماد الدوله درمیدان جهروکه درشن از نظر گذشت دو هزار خوش اسپه که اکثر مغل بودند وپانصد پیاده تیرانداز
وتوپچی وچهارده زنجیر فیل فوج را بخشیان به شمار درآورده بعرض رسانیدند که فوج مذکور بسیار آراسته وتوزک بنظر درآمد دربیست
وششم شیر ماده شکار شد روز پنجشنبه غره اردی بهشت الماسی که مقرب خان به مصحوب قاصدان فرستاده بود بنظر درآمد بیست وسه
سرخ وزن داشت جوهریان بسے هزار روپیه قیمت نمودند فرد اعلی الماس بود وبغایت پسند افتاد فرمودم که انگشتری ساختند
درسوم منصب یوسف خان حسب الالتماس بابا خرم از اصل واضافه بهزاری ذات وهزار وپانصد سوار مشخص شد وهمچنین منصب
چندے دیگر از امراد منصبداران به تجویز فرزند مذکور اضافه حکم شد در هفتم چون قراولان چهار شیر در قتل داشتند بعد از گذشتن
دو پهر وسه گهڑی با محل متوجه شکار آنها شدم چون شیران بنظر درآمدند نورجهان بیگم ازمن التماس نمود که اگر حکم شود من شیران را
به بندوق بزنم فرمودم که چنین باشد دو شیر را به بندوق ودوئی دیگر را به هریک بدو تیر زده انداخت تا چشم برهم زدیم قالب این

چهار شیر را به شش تیر از حیات پرداخت تا حال چنین تفنگ اندازی مشاهده نه شده بود که از بالای فیل از درون عماری شش تیر انداخته شود که یکے خطا نیفتد و چهار دو فرصت جستن و حرکت جنبیدن نیابند به جلدوی این کماندازی هزار اشرفی نثار نموده یک جفت پهونچی الماس که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم درهمین روز معمور خان با تمام عمارات دولتخانه لاهور مرخص گشت در دهم نوبت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود بعرض رسید در دوازدهم میر محمود چون استدعای فوجداری می نمود او را بخطاب تهور خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته به فوجداری بعضے از پرگنات صوبه ملتان تعیین نمودم در بست و دوم طاهر بخشی بنگاله که منع کورنش او شده بود ملازمت نمود و پیش کشی که داشت نذر گذرانید و هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله با دو زنجیر فیل شیخ مودود درین روز از نظر گذشت و بست هشتم به التماس خان دوران پانصدی بر منصب عبد العزیز خان اضافه حکم شد در پنجم خرداد خدمت دیوانی صوبه گجرات از تغیر کیشو به میرزا حسین مقرر گشت او را به خطاب کفایت خانی سرفراز ساختم در هشتم لشکر خان که به خدمت بخشی گری بنگش تعیین بود آمده ملازمت کرد یک صد مهر و پانصد روپیه نذر گذرانید چند روز قبل ازین استاد محمد نائی را که در فن خود از بے نظیران بود فرزند خرم بموجب طلب فرستاده بود چند مجلس ساز او شنیده شد و نقشے که در غزل بنام من بسته بود گذرانید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به روپیه وزن نمودند شش هزار و سی صد روپیه و فیل خوصه داری نیز با و عنایت نموده مقرر فرمودم که بران فیل سوار شده وزرها بر اطراف و جوانب خود چیده و پاشیده به منزل خود برد و ملا اسد قصه خوان از ملازمان میرزا غازی درهمین روزها از ٹھٹه آمده ملازمت نمود چون بر نقل و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او به من در افتاد او را بخطاب محظوظ خانی خوشدل ساخته یکهزار عدد روپیه و خلعت و اسپ و یک زنجیر فیل و پالکی بدو عنایت نمودم بعد از چند روز فرمودم که به روپیه او را برکشند چهار هزار و چهار صد عدد روپیه شد و به منصب دو صدی ذات و بست سوار سرفراز گردید فرمودم که همیشه در مجلس گپ حاضر می بوده باشد درهمین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را در جهروکه درشن بنظر در آورد پانصد سوار و چهار ده زنجیر فیل و یک صد نفر بندوقچی بود در بست و چهارم خبر رسید که مهاسنگه نبیره راجه مان سنگه که داخل امرای کلان بود در بالاپور ولایت برار بافراط شراب در گذشت پدر او هم درین سن سی و دو سالگی بخوردن شراب بیرون از اندازه و حساب ضایع شده درهمین روزها انبه

ع ۵ میگویند که شاعری فی البدیهه این بیت خواند

نور جهان گرچه بصورت زن است	در صف مردان زن شیر افگن است

لطف این شعر این است که قبل ازان که نور جهان داخل محل جهانگیر شود زوجه شیر افگن خان بوده است ۱۲

بسیارے از اطراف ولایات دکن و برہانپور و گجرات و پرگنات مالوہ بہ میوہ خانہ خاصہ شریفہ آوردہ بودند باآنکہ این ولایت بہ خوش انبگی معروف و مشہور اند در شیرینی و کم ریشگی و کلانی انبہ کم جاے برابری بہ انبہ این ولایت میکند چنانچہ مکرر در حضور فرمودم کہ بوزن در آورند یک سیر و یک پاو و بلکہ چیزے زیادہ ظاہر گشت غایتاً بہ خوش آبی و لذت و چاشنی و کم ثقلی انبہ چپرامو کہ در حوالی آگرہ واقع است زیادتی بر جمیع انبہ ہاے این ولایت و سایر جاہاے ہندوستان دارد در بست ہشتم نادری خاصہ کہ تا حال باین نفاست نادری زر دوزی در سرکار من دوختہ نشدہ بود جہت فرزند باباخرم فرستادم و حکم شد کہ برندہ آن ندکورسازد کہ چون این نادری این خصوصیت داشت کہ در روز برآمدن از اجمیر بہ قصد تسخیر ولایات دکن پوشیدہ بودم جہت آن فرزند فرستادہ شد درہمین تاریخ دستارے کہ از سر خود برداشتہ بودم بہمان طور پیچیدہ بر سر اعتماد الدولہ گذاشتم و اورا بدین عنایت سربلند ساختم سہ قطعہ زمرد و یک قطعہ ادرسیی مرصع و انگشتری نگین یاقوت مہابت خان بطریق پیشکش فرستادہ بود از نظر اشرف گذشت مبلغ ہفت ہزار روپیہ بہ قیمت رسید در روز ندکور باران کرم و عنایت الٰہی متقاطر گشت آب در ماند و خیلے روے بہ کمی نہادہ بود و خلق ازین ممر مضطرب احوال بودند چنانچہ بہ اکثر بندہا حکم شد کہ بہ کنار دریاے نربدا روند و امید بارش و باریدن درین روزہا نبود بجہت اضطراب خلایق از روی نیازمندی متوجہ بدرگاہ باری گشتم اللہ تعالےٰ بکرم و فضل خود بارانی عطا فرمود کہ در عرض یک شبانہ روز تالابہا و برکھا و نالہا پر گشت و آن اضطراب خلایق بہ آسایش تمام مبدل گردید شکرانہ این عنایت را بہ کدام زبان ادا توان کرد غرہ ماہ تیر علم بوزیر خان مرحمت شد و پیشکش رانا کہ مشتمل بر دو راس اسپ و پارہ پارچہ گجراتی و چند کوزہ اچار و مربا بود بنظر در آمد در سوم معروض خبر گرفتاری عبد اللطیف نامی از حاکم زادہاے ولایت گجرات کہ ہمیشہ دران صوبہ منشاء فتنہ و فساد بود آورد چون گرفتاری او باعث رفاہیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آوردہ شد فرمودم کہ مقرب خان اورا بدست یکے از منصبداران تعینات آنجا بدرگاہ فرستد زمینداران آن نواحی ماند و اکثر آمدہ ملازمت نمودہ پیشکش ہا گذرانیدند در ہشتم رامداس پسر راجہ راج سنگھ کچھواہہ را ٹیکہ راجگی کشیدہ اورا بدین خطاب سرفراز ساختم یادگار بیگ کہ در ماوراء النہر بہ یادگار قورچی مشہور است و نزد حکام آنجا خالی از نسبت و حالت نبودہ آمدہ ملازمت کرد از جملہ پیشکش او پیالہ سفید خطائی پایہ داری مستحسن افتاد و پیشکش بہادر خان حاکم قندھار کہ نہ راس اسپ و نہ تغور اقمشہ نفیسہ و دو دانہ پوست روباہ سیاہ و دیگر چیزہا بود از نظر گذشت ہم درین تاریخ راجہ کدیہہ بہم نراین نام سعادت ملازمت دریافت و ہفت زنجیر فیل نر و مادہ پیشکش گذرانید در دہم اسپ و خلعت بہ یادگار قورچی مرحمت شد در سیزدہم عید گلاب پاشان بود لوازم آن روز بجا آوردہ شد و شیخ مودود چشتی کہ از تعینات صوبہ بنگالہ است بخطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسپ بدو مرحمت شد در چہاردہم راول سمرسی

پسر راول اودے سنگھ زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی هزار روپیه و سه زنجیر فیل و یک عدد پاندان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش گذرانید ❊ در پانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و ازاند و ختهاے زمینداران آنجا ابراهیم خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر اشرف گذشت از جمله یک قطعه چهارده و نیم ٹانک بود بیک لک روپیه قیمت شد درهمین روز به یادگار قورچی چهارده هزار درب انعام مرحمت شد و او را به منصب پانصدی ذات و سی صد سوار سرفراز کردم منصب تاتار خان بکاول بیگی از اصل و اضافه دو هزاری ذات و سی صد سوار مقرر داشتم و پسران او علیحده هریک باضافه منصب سرفراز شدند حسب الالتماس شاهزاده سلطان پرویز پانصدی بر منصب ذات وزیر خان افزوده شد در بست و نهم که روز مبارک پنجشنبه بود سید عبدالله بارهه فرستادہ فرزند بلند اقبال بابا خرم به ملازمت رسید و عرائض آن فرزند رسانید مشتمل بر اخبار فتح ولایات دکن که جمیع دنیا داران آنجا سر خدمت بر ربقه اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقالید قلعها و حصنها به تخصیص قلعه احمدنگر را بنظر در آوردند به شکرانه این نعمت عظمی و عطیه کبری سر نیازمندی به درگاه بے نیاز نهاده لب بشکر گشادم و داد عجز و نیازمندی داده فرمودم که نقارهاے شادیانه نوازش در آوردند لله الحمد که ولایات از دست رفته بتصرف اولیاے دولت قاهره در آمد مفسدانی که دم سرکشی و استکبار میزدند بعجز و ناتوانی خود اعتراف آورده مال سپار و خراج گذار گشتند چون این خبر بوسیله نورجهان بیگم به مسامع جلال رسید پرگنه بوده که دو لک روپیه حاصل دارد با و عنایت نمودم انشاء الله تعالی چون افواج قاهره بولایت دکن و قلاع آنجا در آیند و خاطر فرزند ارجمند بابا خرم از تصرف آنها جمع گردد پیشکش دنیاداران دکن را که درین مدت این چنین پیشکش هیچیک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته با ایلچیان آنها روانه ملازمت خواهد شد امراے را که درین صوبه جاگیردار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تا سعادت ملازمت دریافته مرخص گردند و رایات جلال با فتح و فیروزی عازم پایه سریر خلافت مصیر گرد د چند روز قبل از آنکه اخبار فتح مذکور برسد شبی به دیوان خواجه حافظ تفاؤل نمودم که عاقبت این کار چه نوع خواهد شد این غزل بر آمد ❊

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد	زدم این فال گذشت اختر و کار آخر شد

چون لسان الغیب حافظ چنین الهام نمود مرا امیدواری تمام دست داد و چنانچه بعد از بیست و پنج روز اخبار فتح و فیروزی رسید در بسیارے از مطالب به دیوان خواجه رجوع نموده ام و بحسب اتفاق انچه بر آمده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که تخلف نموده باشد درهمین روز هزار سوار بر منصب آصف خان افزوده او را به پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و آخرهاے روز با مردم محل به سیر عمارت هفت منظر متوجه شدم و ابتداے شام بدولتخانه باز گشتم این عمارت از احداثات یا فتهاے حکام سابق مالوه است که سلطان محمود خلجی

باشد ہفت طبقه قرار داده و در ہر طبقه چہار صفه ساخته مشتمل بر چہار دریچه بلندی این مینار پنجاه و چہار ذرع و نیم است و دور پنجاه گز زینه
از سطح زمین تا طبقه ہفتم یک صد و ہفتاد و یک در رفتن و آمدن یک ہزار و چہار صد روپیه نثار شد درسی و یکم سید عبد الله را بخطاب
سیف خانی سرفراز ساخته و به خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع سربلند گردانیدم و به خدمت فرزند بلند اقبال مرخص ساختم و لعلے
که از سی ہزار روپیه زیاده می ارزد بدست او بجہت فرزند بلند اقبال فرستادم و نظر بر قیمت آن نه کرده چون مدتے مدید بر سر خود
می بستم او را مبارک دانسته بطریق شگون فرستاده شد سلطان محمود خویش خواجه ابو الحسن بخشی را به خدمت بخشی گری و واقعه نویسی
صوبه بہار تعین نمودم و در وقت رخصت فیلے باو عنایت نمودم آخرہاے روز پنجشنبه امرداد با مردم محل به قصد سیر نیل کنڈ که از
جاہاے دلکش قلعه ماندو است متوجه گشتم شاه بداق خان که از امراے معتبر والد بزرگوارم بود در وقتیکه این ولایت را به جاگیر
داشت عمارتے درانجا ساخته بغایت دلنشین و فرح بخش تا دو سه گھڑی شب توقف نموده بعد ازان متوجه دولت خانه مبارک
گشتم چون از مخلص خان که دیوان و بخشی صوبه بنگاله بود بعضے سبکیہا بعرض رسید از منصب او ہزاری ذات و دویست سوار کم نمودم
در ہفتم فیل مستی از فیلان پیشکش عادل خان گجراج نام بجہت رانا امر سنگھ فرستاده شد در یازدہم به قصد شکار متوجه گشتم و یک منزل
از قلعه پائین آمدم غایتاً کثرت بارندگی و گل بدرجه بود که مطلق تردد و حرکت میسر نه شد بنا بر رفاہیت مردم و آسودگی حیوانات
فسخ این عزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شب جمعه باز گشتم در ہمین روز ہدایت الله که در خدمت توزک و تردداتِ
حضور بسیار چسپان است به خطاب فدائیخانی سرفراز گشت درین برسات بارش بدرجه شد که پیران کہن سال گفتند که این قسم بارانے
در ہیچ عہد و عصر یاد نداریم قریب به چہل روز ابر و باران بود چنانچه گاہے حضرت نیر اعظم ظہور میفرمودند باد و کثرت باران بمرتبه
رسید که اکثر عمارتہاے قدیم و جدید از پا در آمدند در شب اول باران و برق و صاعقه چندے افتاد که بآن صلابت صدا کم
بگوش رسیده بود قریب بیست کس از زن و مرد ضائع شدند و بر بعضے عمارات سنگین رسیده شکست در بناہاے آن راه یافت ہیچ صداے بیش ازین آشوب
نیست تا به سلخ ماه مذکور شدت باد و باران در ترقے بود بعد ازان رفته رفته رو به کمی نہاد و از کثرت سبزه و ریاحین خودرو چه نویسد دره و
دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم معلوم نیست که مثل ماندو جاے از حیثیت خوبی ہوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد به تخصیص در
فصل برسات درین فصل که از ماه ہاے مقرر تابستان است شبہا در درون خانہا بے لحاف نمی توان خوابید در روزہا بنوعی که مطلق بادزن
و تغیر جا و منزل احتیاج نمی افتد آنچه ازین عالم نوشته شود ہنوز اندکے از بسیارے خوبیہاے آنجاست دو چیز مشاہده افتاد
که در ہیچ جاے ہندوستان ندیده بودیم یکے درخت کیله جنگلی که در اکثر صحراہاے این قلعه رسته است دیگر آشیانه ممولہ که بزبان

تیهو بچه

فارسی دم نسیچه میگویند تا حال هیچیک از صیادان خبر از آشیان او نداده بودند به حسب اتفاق در عمارتیکه بسر می بردیم آشیانه او ظاهر شد دو بچه بر آورده بود سه پهر از روز پنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل به قصد سیر و تماشاے محلها و عمارت سکر تالاب که از احداث یافتهاے حکام سابق مالوه است سوار شدیم چون به جهت دارائی و حکومت صوبه پنجاب به اعتماد الدوله فیل مرحمت نه شده بود در اثناے راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت باو مرحمت نمودم و تا شام دران عمارت دلکش بسر برده از خرمی و سبزی صحراهاے اطراف بغایت محظوظ گشتم و بعد از اداے عبادت و تسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدیم در روز جمعه سبطلے رنباول نام که جهانگیر قلی خان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بعضے لباسها و قماشها را مخصوص بخشش خود ساخته حکم فرمودم که هیچکس نپوشد مگر آنکه من عنایت کنم اول دگله نادری که بر بالاے قبا پوشند درازی قد آن از کمر پایان سرین و آستین ندارد و پیش آن به تکمه بسته میشود و مردم ولایت آنرا کردی میگویند من نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوس است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند دیگر قباے تو گریبان و سر آستین چکن دوزی بوشیدن آنرا نیز مخصوص خود ساخته بودند دیگر قباے حاشیه دار که علمهاے پارچه محرمات را بریده بر دور دامن و گریبان و سر آستین میدوزند دیگر قباے اطلس گجراتی دیگر چیره و کمر بند ابریشم بافت که کلابتون طلا و نقره را دران بافته باشند چون ماهیانه پاره از سواران مهابت خان مطابق بربست سه اسپه دو اسپه بجهت سر انجام خدمت دکن اضافه شده بود و در ثانی الحال آن خدمت بانصرام نرسید حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را از جاگیر او باز یافت نمایند آخرهاے روز پنجشنبه بیست و ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود در یکے از منازل و عمارات محل نورجهان بیگم که در میان تالابهاے کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا و مقربان را درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم کردم که به مردم پیاله و اقسام مکیفات به مقتضاے خواهش هر کس بدهند بسیارے پیاله اختیار نمودند فرمودم که هر کس که پیاله بخورد به شکل منصب و حالت خود نشینند و اقسام کبابها و میوه ها بطریق گزک مقرر شد که در پیش هر کس نهند عجب مجلسی منعقد گشت در آغاز شام بر اطراف تال و عمارات فانوس ها و چراغها روشن ساخته چراغانے بهم دست داد که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ جا بشکل این چراغانے نشده باشد جمیع چراغها و فانوسها عکس در آب انداخته بنوعی بنظر در می آمد که گویا تمام صحن این تالاب یک میدان آتش ست بسیار شگفته مجلسے گذشت و پیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیالها تناول نمودند ❊

دل افروز بزمے شد آراسته　　بخوبی بدانسان که دل خواسته

ز بس نکهت بزم میرفت دور　　فلک نافهٔ مشک بود از بخور

فگندند در پیش این سبز کاخ　　بساطے چو میدان همت فراخ

شده جلوه گر نازنینان باغ　　رخ افروخته هر یکے چون چراغ

بعد از گذشتن سه چهار گهڑی از شب مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نمودم و تا یک پهر شب درین موضع نزه بسر برده داد خرمی و عیش دادم چون درین پنجشنبه بعضے از خصوصیات دست بهم داده بود اول آنکه روز جلوس من بود دیگر آنکه شب برات بود دیگر روز راکهی بود که پیش ازان شرح داده شد و نزد هنود از روزهاے معتبر است بنا برین سه سعادت این روز را مبارک شنبه نام نهادم[+] در بست و هفتم سید کاسو بخطاب پرورش خانے سرفراز گردید دیگر روز چهار شنبه بهمان رنگ که مبارک شنبه به من نیک افتاده است این روز برعکس به من افتاده است بنا بران نام این روز شوم کم شنبه نهادم که دایم این روز از جهان کم باد در روز دیگر خنجر مرصع بیادگار قورچی مرحمت شد و فرمودم که او را بعد ازین یادگار بیگ میگفته باشند جے سنگه پسر راجه مهاسنگه را که در سن بست سالگی است طلب نموده بودم درهمین روزها ملازمت نمود و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید یک پهر و سه گهڑی از روز مبارک شنبه دوم شهریور ماه به قصد سیر بجانب نیل کنٹه آنجد و دو سواری دست داد و از انجا به صحرائے عیدگاه بر بالاے پشته که نهایت سبزی و خرمی دارد گذار افتاد گل چنپا و دیگر ریاحین صحرائے بدرجه شگفته بود که بر هر طرف که نظر می افتاد عالم عالم سبزه و گل مشاهده میگشت یک پهر از شب گذشته بدولتسرائے همایون داخل گشتم چون مکرر مذکور میشد که از کیله صحرائے یک قسم شیرنی بهم میرسد که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آنرا قوت خود می سازند در صدد تفحص آن شدم ظاهر شد که میوه آن چیزے زمخت و بے حلاوت است غایتاً در پایان طرف صنوبری شکل که اصل میوه کیله ازان بردن برمی آید یک پارچه شیرنی بسته که بعینه طعم و مزه و قوام پالوده دارد و ظاهر میگردد که مردم آنرا تناول می نمایند و ذائقه از ادراک لذت آن بسیار محظوظ میشود در باب کبوتر نامه بر سخنان نیز بگوش رسیده بود که در زمان خلفاے بنی عباس کبوتران بغدادی را که نامه بر میگویند والحق که از کبوتران صحرائے ده پانزده ی کلان بر هستند آموخته میکردند به کبوتر بازان فرمودم که اینها را آموخته کنند و این کبوتر بازان چند جفتی را چنان آموخته کردند که در اول روز که از ماندو پرواز اینها می نمودیم اگر کثرت باران بسیار می شد نهایتش تا دو نیم پهر بلکه تا یک و نیم پهر به برهانپور میرسیدند و اگر هوا بغایت صاف می بود اکثرے در یک پهر میرسیدند و بعضے کبوتران در چهار گهڑی هم رسیدند ÷ در سوم عرضداشت بابا خرم مشعر بر آمدن افضل خان و راے رایان و رسیدن ایلچیان عادلخان و آوردن پیشکش هاے لائق از جواهر و مرصع آلات و فیلان و اسپان که در هیچ عهدے و عصرے اینچنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکرگذاری بسیارے از خدمات و دولت خواهی خان مشار الیه و وفا بقول و عهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان درباره او مزین بخطاب مستطاب فرزندے و دیگر عنایات که تا حال درشان او صادر نگشته بود رسید چون خاطر فرزند مذکور بغایت عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانے باسم عادل خان مرقوم ساختند مبنی بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریفه القاب

او ده دوازده هر انچه در ایام سابق نوشته میشد افزودند و قید شد که او را در فرامین مطاعه فرزندی نوشته باشند و در صدر فرمان بقلم خاص این بیت مرقوم گردید ٭

شدی از التماس شاه خرم ‖ بفرزندی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد روز مبارک شنبه نهم با اہل محل بخانه آصف خان رفتیم منزل او در حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا چند سے دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا آبشارہا جاری و درختان انبه وغیره در نهایت سبزی و خرمی سایه افگن گشته قریب بدوبیست دسی صد گل کیوڑه در یک دره رسته است مجملاً روز مذکور در نهایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس شراب منعقد گردید با مرا و نزدیکان پیالها مرحمت شد و پیشکش آصف خان بنظر در آمد اکثر نفایس بود انچه پسند خاطر افتاد بر داشته تتمه را باو عنایت کردم درہمین روز خواجه میر ولد سلطان خواجه که از خدمت بنگش بموجب طلب آمده بود ملازمت نمود و یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید راجه بهیم نراین زمیندار ولایت گدیه به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورج مل ولد راجه باسو که زمین و ولایت او متصل به قلعه کانگڑه است تعهد مینماید که در عرض یک سال آن قلعه را به تصرف اولیاے دولت قاهره در آورد و خط تعهد او را نیز فرستاده بود حکم شد که مطالب و مدعیاتے که دارد فهمیده و خاطر نشان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سر انجام مهمات خود نموده بخدمت مذکور متوجه گردد ٭ درہمین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق غره رمضان بعد از گذشتن چهار گھڑی و هفت پل صبیه فرزند مذکور را از مادر شاهزادهاے دیگر که دختر آصف خان باشد تولد یافت و مسمی به روشن آرا بیگم گردید زمیندار جیت پور که در حوالی ماندو واقع است چون به مقتضای بے سعادتیها ادراک آستانبوسی نه نمود فدائے خان را فرمودم که با چندے از منصبداران و چار صد پانصد نفر برقی انداز بر سر او رفته ولایت او را تاراج نماید در سیزدهم یک فیل به فدائے خان و یک فیل به میر قاسم ولد سید مراد مرحمت شد در شانزدهم جے سنگه ولد راجه مهاسنگه که در سن دوازده سالگی بوده باشد به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید بمیر میران ولد میر خلیل الله یک زنجیر فیل که خود پسند نموده شد و یک فیل به ملا عبد الستار عنایت کردم بهوج پسر راجه بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پدرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید در هفتدهم بعرض رسید که راجه کلیان از ولایت اڈیسه آمده اراده آستانبوسی دارد چون در باب او حکایات ناخوش بعرض رسیده بود حکم شد که او را با پسرش به آصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانے که در باب او مذکور شده است نماید در نوزدهم یک زنجیر فیل بجے سنگه مرحمت شد در بستم دوبیست سوار بر منصب

کیشو مارو مرحمت گردید که منصب او از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار بوده باشد * در بست و سوم الهداد
افغان را بخطاب رشید خانی امتیاز داده برم نرم خاصه عنایت نمودم فیلان پیشکش راجه کلیان سنگه که هژده زنجیر فیل بود از نظر
گذشته شانزده زنجیر فیل داخل فیل خانه خاصه شد و دو زنجیر را باو مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میر میران
دختر شاه اسمعیل ثانی از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده او را از لباس تعزیت برآوردم در بیست و پنجم
فدائی خان خلعت یافته باتفاق برادرش روح الله و دیگر منصبداران به تنبیه زمیندار جیت پوری مرخص گشتند در بست و ششم
به قصد تماشای نربدا و شکار آنجا و از قلعه فرود آمده با اهل محل متوجه گشتم و بدو منزل کنار آب مذکور محل نزول اجلال گشت
چون پشه و کیک بسیار داشت زیاده از یک شب توقف نیفتاد روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد
در غره مهرماه به محسن خواجه که در نیولا از ماوراءالنهر آمده خلعت و پنجهزار روپیه مرحمت شد در دوم بعد از تفحص مقدماتیکه در باب
راجه کلیان بعرض رسانیده بودند و آصف خان به تفحص آن مامور بود چون بیگناه ظاهر گشت سعادت آستانبوسی دریافته یکصد
مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود مشتمل بر هشتاد دانه و دو قطعه لعل و یک پهونچی که یک قطعه لعل و دو دانه
مروارید داشت و صورت اسپ طلا مرصع بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائی خان رسید که چون افواج قاهره بولایت
جیت پور در آمد زمیندار آنجا فرار بر قرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورد و ولایت او بتاراج حادثات رفت الحال از
کرده خود پشیمان است و اراده دارد که بدرگاه جهان پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید روح الله را با فوجی به عقب
او فرستاده شد که او را بدست آورده بدرگاه آرد یا آواره وادی ادبار سازد و زنان و متعلقان او را که بمیان ولایت زمینداران همسایه
در آمده اند به بند در آورد در هشتم خواجه نظام چهارده عدد انار که از بندر موخا بود آورده گذرانید از بندر مذکور به سورت در عرض چهارده
روز آورده بودند و از سورت بماند و به هشت روز آمده بود کلانی انار مذکور برابر انار ٹھٹه است غایتاً انار ٹھٹه بیدانه و این انار با دانه
و نازکی دارد و در شادابی بر انار ٹھٹه زیادتی میکند در نهم خبر رسید که روح الله بدیهی از دیهات آن نواحی میرسد و بدو خبر میرسانند
که زنان و متعلقان جیت پوری درین دیهه است به قصد تفحص در بردن دیهه فرود آمده کسان میفرستد و مردمی را که درین دیهه بوده اند
حاضر میسازد و در اثنای تحقیق و تفحص یکی از فدویان زمیندار مذکور به میان مردم دیهه در آمده در حینیکه مردم جا بجا فرود آمده بودند
و روح الله با چندی رخت بر آورده بر بالای قالیچه نشسته بوده است آن فدوی خود را به عقب سر او رسانیده برچهه باو میرساند
و آن برچهه کارگر افتاده سر از سینه او برمی آورد کشیدن برچهه و واصل گشتن روح الله مقارن یکدیگر واقع میگردد چندی که حاضر

بودند

بودند آن مردک را به جهنم فرستند و مجموع مردمی که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده بر سر دیهه روانه میشوند آن خون گرفتها
به شامت جا دادن مخالفان و دشمنان در یک ساعت نجومی به قتل میرسند زنان و دختران آنها به بند گرفتار میگردند و آتش در دیهه
زده چنان میکنند که بجز تل خاکستری بنظر در نمی آید و تمامی آن مردم جسد روح الله را برداشته خود را به فدائی خان ملحق میسازند چون دانگی
و کار طلبی روح الله سخن نبود غایتاً غفلت این شعبده انگیخت چون آثار آبادانی دران ولایت نماند زمینداران آنجا به کوه و جنگل در آمده
خود را پنهان و گمنام ساخت و به فدائی خان کس فرستاده التماس عفو گناهان خود نموده حکم شد که او را قول داده بدرگاه آورد منصب
مروت خان از اصل و اضافه بشرطیست و نابود ساختن هر بهان زمیندار چندر کوٹه که متمردین ازو آزار تمام می یابند به دو هزاری ذات
دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت در سیزدهم راجه سورج مل به همراهی تقی بخشی ملازم بابا خرم آمده ملازمت کرد مطالبی که داشت مجموع بعرض
رسانید سرانجام خدمتیکه تعهد نموده بود به واجبی شد و حسب الالتماس فرزند مشار الیه به عنایت علم و نقاره سربلندی یافت به تقی که
همراهی او معین بود و کهپوه مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده بزودی روانه گردد و منصب خواجه علی بیگ میرزا که بحفظ
و حراست احمدنگر تعین یافته بود پنجهزاری ذات و سوار حکم شد بنور الدین قلی و خواجگی طاهر و سید خان محمد و مرتضی خان و ولی بیگ
بهر کدام یک زنجیر فیل مرحمت نمودم در هفدهم منصب حاکم بیگ از اصل و اضافه بهزاری ذات و دویست سوار مقرر گردید در همین روز راجه
سورج مل را خلعت و فیل و کهپوه مرصع و تقی را خلعت داده بخدمت کانگڑه مرخص ساختم چون فرستاده هاے فرزند بلند اقبال شاه
خرم با ایلچیان عادل خان و پیشکشهائیکه فرستاده بود داخل برهانپور شدند و خاطر آن فرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب
صوبگی برار و خاندیس و احمدنگر به سپه سالار خانخانان التماس نموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خانخانان جوان است با دوازده
هزار سوار موجود به ضبط ولایت مفتوحه فرستاد و هر جا و هر محل را بجاگیر یکے از معتبران قرار داده بند و بست آنجا بر وجہے که لائق و مناسب
بود سرانجام نموده و از جمله لشکرے که بهمراهی آن فرزند مقرر بود موازی سی هزار سوار هفت هزار پیاده برق انداز در آنجا گذاشته تتمه مردم
را که بیست و پنجهزار سوار و دو هزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و بتاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده جلوس
موافق یازدهم شهر شوال ۱۰۲۶ هزار و بست و شش هجری بعد از گذشتن سه پهر و یک گهڑی در قلعه ماندو به مبارکے و فرخی سعادت ملازمت
دریافت مدت مفارقت پانزده ماه و یازده روز کشید بعد از تقدیم آداب کورنش و زمین بوس بالاے جهروکه طلبیدم و از غایت محبت
و شوق بے اختیار از جاے خود برخاسته در آغوش عاطفت گرفتم چند انکه او در آداب و فروتنی مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم
و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودم هزار اشرفی و هزار روپیه به صیغه نذر و هزار اشرفی و هزار روپیه برسم تصدق معروض داشت و چون وقت

مقتضی آن نبود که پیشکش هاے خود را تمام به نظر در آورد فیل سرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود با صندوقچه از جواهر نفیس درین وقت گذرانید بعد ازان به بخشیان حکم شد که امرائی که همراه آن فرزند آمده اند به ترتیب منصب ملازمت نمایند اول خان جهان به سعادت ملازمت سرفرازی یافت او را بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدم هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه پر از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهاے او آنچه مقبول افتاد چهل و پنج هزار روپیه قیمت شد بعد ازان عبد الله خان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد و آنگاه مهابت خان بزمین بوس سربلندی یافت صد مهر و هزار روپیه نذر و گرهی از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لک و بست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد از انجمله لعلی ست بوزن یازده مثقال که سالگذشته در اجمیر فرنگی بجهت فروختن آورده بود دو لک روپیه بها میکرد جوهریان هشتاد هزار روپیه قیمت می نمودند بنابران سودا راست نیامد باز گردانیده برد چون به برهانپور رسید مهابت خان بیک لک روپیه از و میخرد بعد ازانکه راجه بهاو سنگه ملازمت نموده هزار روپیه نذر و قدرے از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب خان پسر خانخانان و سردار خان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب و دیانت خان و شهباز خان و معتمد خان بخشی و اودارام که از سرداران عمده نظام الملکی بودند بقول فرزند شاه خرم آمده در سلک دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا بترتیب منصب ملازمت نمودند بعد ازان وکلاے عادل خان دولت زمین بوس دریافته عرضداشت او را گذرانیدند پیش ازین بجلدوے فتح رانا منصب بست هزاری و ده هزار سوار به فرزند اقبالمند مرحمت شده بود چون به تسخیر دکن شتافت بخطاب شاهی اختصاص یافت الحال بجلدوے این خدمت شایسته منصب سی هزاری و بست هزار سوار و خطاب شاهجهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد ازین در مجلس بهشت آئین صندلی نزدیک به تخت می نهاده باشند که آن فرزند نشیند و این عنایتیست مخصوص بآن فرزند که پیش ازین در سلسله ما رسم نبود و خلعت خاصه با چارقب زربفت دوزگریبان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید دوخته که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع مرحمت شد بجهت سرفرازی او خود از جهروکه پائین آمده خوانچه از جواهر و خوانی زر به سر او نثار کردم و فیل سرناک را نزدیک طلبیده دیدم بے تکلف آنچه از تعریف و خوبی این فیل شنیده شد بجاے خود است در کلانی و آراستگی و جمال و خوش فعلی تمام عیار است و باین خوبی فیل کمتر دیده شده از بسکه در نظرم مقبول افتاد خود سوار شده تا درون دولتخانه خاص بردم و پارهٔ از زر بر سر او نثار کردم و حکم فرمودم که درون دولتخانه می بسته باشند و باین نسبت نور بخت نام او نهاده شد روز جمعه بست و چهارم راجه بهرجیو زمیندار بگلانه آمده ملازمت نمود نام او برتا بست و راجه آنجا را هر کس که بوده باشد بهرجیو میگویند قریب بهزار و پانصد سوار مواجب خوار اوست

درزنیت

در وقت کار تا سہ ہزار سوار ہم سامان میتواند کرد ولایت بگلانہ درمیان گجرات و خاندیس و دکن واقع است دو قلعہ مستحکم دارد سالیر و
مالیر و چون مالیر درمیان معمورہ است خود در انجا میباشد۔ ملک بگلانہ چشمہائے خوش و آبہائے روان دارد انبہ آنجا بغایت لطیف
و بالیدہ میشود از ابتدائے غورگی تا آخر نہ ماہ می کشد انگور ہم فراوان است اما فرد اعلیٰ نیست راجہ مذکور با حکام گجرات و
دکن و خاندیس سر رشتہ مدارا و ملایمت از دست ندادہ غایتاً خود بدیدن ہیچکدام نمی رفتہ و چون از ہر جا خواستی کہ دست تصرف
بہ ملک او دراز ساز د بحمایت دیگرے از آسیب دیگرے محفوظ ماندی بعد از انکہ ولایت گجرات و دکن و خاندیس بتصرف حضرت
عرش آشیانی درآمد بہ برہانپور آمدہ سعادت زمین بوس دریافت و در سلک بندہا منتظم گشتہ بمنصب سہ ہزاری سرفراز شد
درینولا کہ شاہجہان بہ برہانپور رسید یازدہ زنجیر فیل بپیشکش آوردہ ملازمت نمود در خدمت آن فرزند بدرگاہ آمد و در خور اخلاص
و بندگی بعواطف و مراحم خسروانہ سربلندی یافت و بعنایت شمشیر مرصع و فیل و اسپ و خلعت ممتاز گشتہ بود الحال چند روز سہ انگشتری
از یاقوت و الماس و لعل بدو مرحمت نمودم روز مبارک شنبہ بیست و ہفتم نورجہان بیگم جشن فتح فرزند شاہ جہان کردہ بہ شاہ جہان
خلعتہائے گران بہا با نادرے کہ بہ گلہائے مرصع و مروارید ہائے نفیس آراستہ بود و سرپیچ مرصع بجواہر نادر و دستار با طرہ مروارید
و کمربند مسلسل مروارید و شمشیر با پردلہ مرصع با پھول کٹارہ و بندہ مروارید و دو اسپ کہ یکے زین مرصع داشت
و فیل خاصہ با دو مادہ فیل عنایت نمودند و ہمچنین بفرزندان و اہل حرم او خلعتہائے و تقوزہائے اقمشہ با قسام
زرین بخشیدند و بندہائے عمدہ او را اسپ و خلعت و خنجر مرصع انعام فرمودند ہمہ جہت سہ لک روپیہ صرف این جشن
شدہ باشد درہمین روز عبداللہ خان و سردار خان برادر او را خلعت و اسپ عنایت نمودہ بسرکار کالپی کہ بجاگیر آنہا
مقرر شدہ بود رخصت فرمودم و شجاعت خان را نیز بجاگیرش کہ در صوبہ گجرات تنخواہ یافتہ رخصت دادہ خلعت و فیل
مرحمت شد و سید حاجی را کہ جاگیر دار بہار بود اسپ بخشیدہ رخصت نمودم چون مکرر بعرض رسید کہ خاندوران پیر و ضعیف
شدہ چنانکہ باید تاب قطرہ و تردد ندارد و صوبہ کابل و بنگش سرزمین فتنہ خیز است و جہت استیصال افغانان پیوستہ
سواری و حرکت لازم دارد از انجا کہ احتیاط شرط جہانداریست مہابت خان را بصاحب صوبگی کابل و بنگش تسلیم
فرمودہ خلعت عنایت کردم و خاندوران بحکومت ولایت ٹھٹہ سرفرازی یافت ابراہیم خان فتح جنگ چہل و نہ زنجیر فیل
از بہار پیشکش فرستادہ بود بنظر گذشت درین ایام بجہت من سون کیلہ آوردند تا امروز ازین قسم کیلہ خوردہ نشدہ بود
در کلانی مقدار یک انگشت بودہ باشد خیلے شیرین و راست مزہ است ہیچ نسبت بدیگر اقسام کیلہ ندارد و غایتاً خامے

از ثقلے نیست چنانچہ دو عدد ازان من خوردم اثر گرانی در خود یافتم و دیگران میگویند کہ تا ہفت و ہشت میتوان خورد
اگرچہ کیلہ در اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او انچہ توان خورد ہمین است و بس امسال تا بیست و سیوم
ماہ مہر معز بخان از بہ گجرات را ڈاک چوکی رسانید درین تاریخ شنیدہ شد کہ محمد رضا ایلچی برادرم شاہ عباس در آگرہ
بعرض اسہال ودیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را کہ از پیش برادرم آمدہ بود وصی خود ساختہ حکم فرمودم کہ بموجب
وصیت اسباب و اشیاے او را بخدمت شاہ رسانند تا ایشان در حضور خود بورثۂ مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بختر حسان
وکلاے عادل خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبہ سیزدہم آبان ماہ الٰہی جہانگیر قلی بیگ ترکمان کہ بخطاب
جانسپار خانی سرفراز است از دکن آمدہ ملازمت نمود پدرش در سلک امراے ایران انتظام داشت در زمان عرش
آشیانی از ولایت آمدہ بود منصب عنایت نمودہ بصوبہ دکن فرستادند دران صوبہ نشو و نما یافت اگرچہ غائبانا مکرر مجراے
خدمت او شدہ بود درینولا کہ فرزند شاہ جہان بملازمت رسید واز اخلاص و جانسپاری او معروض داشت حکم فرمودم
کہ جریدہ بدرگاہ آمدہ سعادت ملازمت دریابد و باز مراجعت نماید درین روز اودا رام را بمنصب سہ ہزاری و ہزار و
پانصد سوار سرفراز ساختم ذات او برہمن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت در وقتیکہ شاہنواز خان بر سر عنبر میرفت
آدم خان حبشی و جادوراے و بابوراے کائتہ و اودا رام و چندی از سرداران نظام الملکی جدا شدہ نزد شاہنواز خان
آمدہ بودند و بعد از شکست عنبر باز بالتماسہاے عادل خان و فریب عنبر از راہ رفتہ ترک بندگی و دولتخواہی نمودند عنبر
بآدم خان سوگند بمصحف خوردہ او را غافل ساخت و بفریب گرفتہ در قلعہ دولت آباد محبوس گردانید و آخر او را کشت
بابوراے کائتہ و اودا رام برآمدہ بسرحد عادل خان رفتند عادل خان در ملک خود راہ نداد در ہمان چند روز بابوراے
کائتہ بفریب و غدر یکے از آشنایان نقد ہستی در باخت و عنبر فوجی بر سر اودا رام فرستاد او جنگ خوب کردہ فوج عنبر را
شکست داد بعد ازان دران ملک نتوانست بود خود را بسرحد ولایت بادشاہی انداخت و قول گرفتہ با اہل و عیال
خویش و پیوند بخدمت فرزند شاہ جہان آمد و آن فرزند او را بانواع عنایت و اقسام رعایت سرافراز ساخت و منصب
سہ ہزار بذات و یک ہزار سوار امیدوار گردانیدہ ہمراہ بدرگاہ آورد و چون بندۂ کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافہ
مرحمت نمودم و شہباز خان را کہ منصب دو ہزار بذات و ہزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزودہ بفوجداری
سرکار سارنگپور و بعضے از صوبۂ مالوہ تعیین فرمودم بخان جہان اسپ خاصہ و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبہ دہم ماہ

مذکور فرزند شاہ جہان پیشکشہاے خود را بنظر درآورد و جواہر و مرصع آلات و اقمشہ نفیسہ و دیگر نفائس و نوادر تمام
در صحن جہروکہ بترتیب چیدہ فیلان و اسپان را با سازہاے طلا و نقرہ آراستہ در برابر داشتہ بود بجہت خاطر جوئی او خود
از جہروکہ پائین آمدہ بتفصیل دیدہ شد از آنجملہ لعلے است نفیس کہ در بندر گوہ بجہت آنفرزند بمبلغ دو لک روپیہ ابتیاع نمودہ اند
وزنش نوزدہ تانک کہ ہفدہ مثقال و پنج و نیم سرخ باشد در سرکار من لعل از دوازدہ تانک بیشتر نبود و جوہریان نیز ہمان
قیمت منظور داشتند۔ دیگر نیلمی است از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و ہفت سرخ یک لک روپیہ قیمت شد
تاحال باین کلانے و نفاست و خوشرنگی و شادابی نیلم در نظر نیامدہ ٭ دیگر الماس جمکورہ است از بابت عادل خان وزن
یک تانک و شش سرخ چہل ہزار روپیہ بہا کردہ اند وجہ تسمیہ جمکورہ آنکہ در دکن سبزی است کہ آن را ساگ جمکورہ میگویند
در وقتیکہ مرتضیٰ نظام الملک برار را فتح کرد روزے با اہل حرم خود بسیر باغ رفتہ بود یکے از عورات در میان ساگ
جمکورہ این الماس را یافتہ پیش نظام الملک برد از آن روز بالماس جمکورہ شہرت گرفت و در فترات احمد نگر بتصرف ابراہیم
عادل خان کہ الحال ہست درآمد ٭ دیگر زمردیست ہم از پیشکش عادل خان اگرچہ از کان نو است اما بغایت خوشرنگ
و نفیس چنانچہ تاحال این طور دیدہ نشدہ ٭ دیگر دو مروارید یکے بوزن شصت و چہار سرخ کہ دو مثقال و یازدہ سرخ
باشد بیست و پنج ہزار روپیہ قیمت شد دوم شانزدہ سرخ در نہایت غلطانی و لطافت دوازدہ ہزار روپیہ قیمت نمودند
دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک بوزن یکتانک سی ہزار روپیہ قیمت نمودند یکصد و پنجاہ فیل از آن جملہ سہ
فیل با سازہاے طلا از زنجیر وغیرہ و نہ فیل با ساز نقرہ اگرچہ بیست فیل داخل حلقہ خاصہ شد اما پنج فیل بغایت کلان و نامے
است اول نوربخت کہ آن فرزند روز ملازمت گذرانید یک لک و بیست و پنج ہزار روپیہ قیمت قرار یافت دیگر مہوبت از
بابت عادل خان یک لک روپیہ قیمت نمودہ در جشن سال نام بہادم دیگر بخت بلند ہم از پیشکش او یک لک روپیہ قیمت
نمودند چنانچہ گرانبار نام بہادم دیگر فیل قدوسخان و فیل امام رضا از بابت قطب الملک اینہا را نیز ہر کدام یک لک روپیہ
بہا شد دیگر یکصد راس اسپ عربی و عراقی کہ اکثر اسپہاے خوب بود از آن جملہ سہ اسپ زینہاے مرصع داشت اگر
پیشکشہاے آن فرزند آنچہ از خاصہ خود و از دنیاداران دکن گرفتہ است بتفصیل مرقوم گردد بطول مے کشد مجملاً آنچہ از
پیشکشہاے او مقبول افتاد موازی بیست لک روپیہ می شود سواے این قریب بدو لک روپیہ بوالدہ خود نورجہان بیگم
پیشکش نمود و شصت ہزار روپیہ بدیگر والدہ ہا و بیگمان گذرانید مجموع پیشکش آنفرزند بیست و دو لک و شصت ہزار روپیہ

که هشتاد و پنج هزار تومان رائج ایران و شصت و هفت لک و هشتاد هزار خانی رائج توران باشد چنین پیشکشی درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود توجه و عنایت بسیار به او نمودم در حقیقت فرزندے که شایان لطف و شفقت باشد اوست نهایت رضامندی و خوشنودی از و دارم الله تعالے او را از عمر و دولت برخوردار گرداند چون در مدت عمر شکار فیل نکرده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشاے دریاے شور هم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلهاے صحرائی دیده جاے شکار قرار داده بودند بخاطر رسید که سیر احمد آباد و تماشاے دریا نموده وقت برگشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه بدار الخلافه آگره شوم باین عزیمت حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان و اهل محل را با اسباب و کارخانجات زیادتی روانه آگره ساخته خود با جمعے که از همراهی آنها گزیر نیست برسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آبان ماه مبارکی و فرخی از ماندو کوچ کرده در کنار تال نعلچه فرود آمده شد صباح بشکار رفته یک نیله گاو به بندوق زدم شب شنبه مهابتخان را اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بخدمت صوبه کابل و بنگش رخصت فرمودم بالتماس او رشید خان را خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده کومک او تعیین کردم ابراهیم حسین را بخدمت بخشیگری دکن سرفراز ساختم و میرک حسین بواقعه نویسی صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اوڑیسه آمده بود بجهت تقصیرات که باو نسبت می کردند روزی چند از سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده همراه مهابت خان بخدمت بنگش تعیین نمودم روز دوشنبه بوکلاے عادل خان طرهاے مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکے پنج هزار روپیه و دیگر چهار هزار روپیه قیمت داشت چون افضل خان و راے رایان وکلاے فرزند شاه جهان این خدمت را چنانچه شرط بندگی ست و خدمتگاری بتقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتی منصب سرفراز فرموده راے رایان را بخطاب بکرماجیت که در هندوان خطاب عمده است ممتاز ساختم والحق بنده شائسته قابل تربیت است روز شنبه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاو ماده را به بندوق زدم چون ازین منزل شکار دور بود روز دوشنبه چهار و نیم کروه کوچ فرموده در موضع کید حسن فرود آمدم روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاو زدم یکے از آنها که کلان تر بود دوازده من بوزن درآمد درین روز از میرزا رستم غریب خطا گذشت ظاهرا بندوق را به نشانه سر راست کرده اول یک تیر می اندازد باز بندوق را پر میسکند چون تیرش بسیار روان بوده بندوق را بر سینه خود تکیه داده غلوله را زیر دندان می کند که درست شود و گرفتگی داشته باشد قضا را درین وقت فتیله بآتشخانه میرسد و بالاے سینه جائیکه سر بندوق نهاده بود مقدار یک دست مے سوزد

چنانچه ریزه هاے دار و در پوست و گوشت فرو می نشیند و خیلے جراحت مے شود و الم بسیار بمیرزا رسید روز یکشنبه شانزدهم
چهار نیله شکار شد سه ماده نیله گاؤ و یک بوکره نیله گاؤ روز مبارک شنبه بسیر دره کوهے که آبشارے داشت د
نزدیک به اُردو واقع بود رفته شد اگرچه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر مجراے آب از بالا بسته
بودند و نزدیک رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میریخت ارتفاعش بست گز بوده باشد از فراز کوه جدا شده
میریزد درین قسم سر راهی غنیمت است پیالهاے معتاد را بر لب آب و سایه کوه خورده شب به اُردو آمدم درین
روز زمیندار جیت پوری که بالتماس فرزند شاهجهان گناه او بخشیده شده بود دولت آستانبوس دریافت روز جمعه
هژدهم یک نیله گاؤ کلان و یک بوکره و روز شنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون قراولان عرض کردند که در پرگنه
حاصلپور شکار فراوانست اُردوی کلان را درین منزل گذاشته روز یکشنبه بستم با جمعے از بنده هاے نزدیک بحاصلپور
که سه کروه مسافت داشت شتافتم میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو که بخطاب عضد الدوله اختصاص دارد
بمنصب هزاری بذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت یادگار حسین قوش بیگے و یادگار قورچی را که
بخدمت بنگش تعین شده اند فیل مرحمت نمودم درین تاریخ انگور حسینی بیدانه از کابل رسید بغایت تر و تازه آمده بود
زبان این نیازمند درگاه ایزدی از اداے شکر نعمتهاے او قاصر است که با وجود سه ماه مسافت راه انگور کابل در
دکن تازه بتازه میرسد روز دوشنبه بست و یکم سه راس نیله گاؤ خرد روز سه شنبه بست و دویم یک نیله گاؤ نر و سه
ماده و روز کم شنبه بست سویم یک ماده شکار شد روز مبارک شنبه بست و چهارم در کنار تال حاصلپور بزم پیاله
ترتیب یافت بفرزند شاهجهان و چندے از امراے عظام و بنده هاے خاص پیاله عنایت شد یوسف خان پسر حسین خان را که از خانزادان لائق
تربیت است منصب سه هزاری بذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و بفوجداری گوندوانه رخصت نمودم و بانعام خلعت و
فیل سرفرازی یافت راے بهاری داس دیوان صوبه دکن بسعادت آستانبوس ممتاز گشت روز جمعه جانسپار خان را بعنایت علم
سربلند ساخته اسپ و خلعت مرحمت نموده بصوبه دکن رخصت فرمودم امروز بندوق نمایانی انداختم قضارا در درون دولتخانه درخت
کهرنی واقع شده بود قریشه آمده بر سر شاخ بلندی نشست و همین میانه سینه اش بنظر در می آمد بندوق را بر دست
گرفته در میان سینه او زدم و از جائیکه ایستاده بودم تا سر شاخ بست و دو گز بود روز شنبه بست و ششم قریب بد کرده
کوچ کرده در موضع کمال پور منزل شد یک نیله درین روز به بندوق زدم رستم خان که از بنده هاے عمده معتمد

شاہجہان ست واز برہان پور باجمعے از بندہاے درگاہ برسر زمینداران گونڈوانہ تعیین نمودہ بود صد و دہ زنجیر فیل و یک لک وبست ہزار روپیہ پیشکش گرفتہ درین تاریخ بآستانبوس رسید زاہد ولد شجاعت خان بمنصب ہزار بذات وچہار صد سوار از اصل واضافہ سرفراز شد روز یکشنبہ بست وہفتم شکار باز وجرہ کردم روز دوشنبہ نیلہ گاؤ کلان و یک بوکرہ شکار شد نیلہ دوازدہ من ونیم بوزن درآمد روز سہ شنبہ بست ونہم یک نیلہ شکار شد بہلول میانہ والہ یار کوکہ از خدمت گونڈوانہ آمدہ سعادت ملازمت دریافت بہلول خان پسر حسن میانہ است ومیانہ الوشی است از افغانان دربمبادی حال حسن نوکر صادق خان بود اما نوکر بادشاہ شناس وآخر در سلک بندہاے بادشاہی انتظام یافت ودر خدمت دکن فوت شد بعد از و پسرانش بمناصب سرفراز گشتند اگرچہ ہشت پسر داشت اما دو پسرش ہر دو بجوہر شمشیر روشناس آمدند برادر کلان در آغاز جوانی ودیعت حیات سپرد بہلول رفتہ رفتہ بمنصب ہزاری سربلندی یافت درین وقت فرزند شاہجہان بہ برہان پور رسیدہ او را قابل تربیت دانستہ بمنصب ہزار و پانصدی ذات وہزار سوار امیدوار ساخت وچون تاحال مرا ملازمت نکردہ بود وبسیار آرزوی آستانبوس داشت بدرگاہ طلب فرمودم بے تکلف خوب خانزادی است ہمچنانکہ باطنش بحسن شجاعت آراستگی دارد ظاہرش ہم خالی از نمودی نیست منصبی کہ فرزند شاہجہان تجویز نمودہ بود بالتماس او مرحمت شد وبخطاب سربلند خانی سرفراز گشت الہ یار کوکہ نیز جوان مردانہ وبندہ لائق تربیت است او را بخدمت مناسب وحسپان یافتہ بدرگاہ طلب فرمودم روز کم شنبہ غرہ ماہ آذر بشکار رفتہ یک نیلہ گاو بہ بندوق زدم درین تاریخ واقعات کشمیر بعرض میرسد کہ درخانہ ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمدہ کہ پشت تا کمر بہم متصل بود اما سر ودست وپاے ہرکدام جدا اندک زمانے زندہ بودہ فوت شد ندروز مبارک شنبہ دویم در کنار تالے کہ دیدہ شدہ بود بزم پیالہ ترتیب یافت لشکر خان را خلعت وفیل مرحمت نمودہ بخدمت دیوانی صوبہ دکن سرفراز ساختم منصب او از اصل واضافہ دو ہزار پانصد بذات وہزار وپانصد سوار حکم شد بوکلاے عادلخان مہر کوکب طالع کہ ہرکدام بوزن پانصد مہر دستوری میشود انعام شد بسربلند خان اسپ وخلعت عنایت نمودم چون از الہ یار کوکہ ہم خدمات شایستہ وترددات پسندیدہ بوقوع آمدہ بود بخطاب ہمت خانی سرفراز گشتہ خلعت مرحمت شد روز جمعہ سہ چہار کروہ ویکپا کوچ نمودہ پرگنہ دکنان محل نزول رایات اقبال گشت روز شنبہ نیز چہار کروہ ویک پا کوچ نمودہ در قصبہ دھار منزل شد دھار از شہرہاے قدیم است وراجہ بھوج کہ از راجہاے معتبر ہندوستان است درین شہر مے بود واز عہد او ہزار سال گذشتہ در زمان سلاطین مالوہ نیز مدتہا حاکم نشین بودہ وقتیکہ سلطان محمد تغلق بعزم تسخیر دکن مے رفت

قلعه از سنگ تراشیده بر فراز پشته اساس ساخته ظاهرش غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالی است فرمودم که طول و عرض و ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز و ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر شد و در برون قلعه پنجاه و پنج طناب بود عمید شه غوری مخاطب به دلاور خان که در زمان سلطان محمد پسر سلطان فیروز بادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال داشت و زمموه برون قلعه مسجد جامعے بنا نهاده و در مقابل در مسجد میل آهنی مربع نصب کرده بود چون سلطان بهادر گجراتی ولایت ماله را بتصرف در آورد خواست که این میل را بگجرات نقل نماید کارفرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط نکردند و بر زمین افتاده دو پاره شد یکے ازان هفت و نیم گز و دیگرے چهار گز و یک پاؤ و دورش یک گز و یک پاؤ است چون در ینجا ضائع افتاده بود حکم کردم که لخت کلان را باگره برده در صحن روضه حضرت عرش آشیانے نصب کنند که شبها چراغ بر بالاے آن میسوخته باشد مسجد مذکور دو در دارد و بر پیش طاق یک در فقره از نثر بر لوح سنگی نقش کرده اند مضمون آنکه عمید شه غوری در سنه سبعین و ثمانمائة این مسجد را اساس نهاده و بر پیش طاق دیگر قصیده نوشته اند که این چند بیت ازانجاست۔

خدایگان زمان کوکب سپهر جلال	مدار اهل زمین آفتاب اوج کمال	پناه و پشت شریعت عمید شه داؤد	که افتخار کند غور ازان حمیده خصال
معین و ناصر دین نبی دلاور خان	که برگزیده خداوند ایزد متعال	بشهر دهار بنا کرد مسجد جامع	بوقت سعد خجسته بروز فرخ فال
	گذشته بود ز تاریخ هشتصد هفتاد	که شد تمام ز اقبال در گه آمال	

چون دلاور خان ودیعت حیات سپرد در انوقت هندوستان بادشاه باستقلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاور خان که جوان رشید و صاحب همت بود قابو دانسته بر سریر سلطنت مالوه جلوس نمود بعد از فوت او بحسب تقدیر سلطنت بمحمود خلجی پسر خان جهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و ازو بر پسرش غیاث الدین رسید و بعد ازان به ناصر الدین پسر غیاث الدین که پدر را زهر داده بر مسند زشت نامی نشست و ازو بفرزندش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه بمحمود مذکور منتهی شد روز دوشنبه ششم بشکار رفته یک نیله گاو ماده را به بندوق زدم بمیرزا شرف الدین حسین کاشغری فیلے عنایت نموده بخدمت صوبه بنگش رخصت نمودم بابو دارام خنجر مرصع و مهر صد توله و بیست هزار درب انعام شد روز سه شنبه هفتم در تال وهار یک نگرمچھ به بندوق زدم بآنکه همین سر و بینی او بنظر درمی آمد و باقی تنه اش در آب نهان بود بقیاس و قرینه میان شش زدم و بیک زخم تمام شد نگرمچھ از عالم نهنگ

جانوریست دور اکثر آبهاے ہندوستان می باشد و بغایت کلان مے شود این چندان کلان نبود مگر مچھ دیده شد که ہشت گز طول و یک گز عرض داشته روز یکشنبه چہار و نیم کروه کوچ کرده سعدلپور منزل شد درین موضع رودخانه ایست که ناصرالدین خلجی بالاے آن راپل بسته و نشیمنها ساخته است از عالم کالیاده جائے است و بہره واز بناہاے واثرہاے اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست چون درمیان رودخانه ساخته شده جوئیہاے و حوضها ترتیب داده اند یک طوری بنظر درمے آمد شب فرمودم که بر دوران جوئیها و آبها چراغان کردند روز مبارک شنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت درین روز بفرزند شاہجہان یک قطعه لعل یک رنگ بوزن نه تانک و پنج سرخ که یک لک و بست و پنج ہزار روپیه قیمت داشت با دو مروارید انعام شد و این لعلے ست که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والده حضرت عرش آشیانی برسم رونما بمن التفات نموده بودند و سالها در سرپیچ خاصه آنحضرت بود بعد از ایشان من هم تبرکا خود در سرپیچ میداشتم قطع نظر از مالیت و نفاست چون بحسب شگون برین دولت ابدمقرون مبارک و ہمایون آمده بآنفرزند مرحمت شد مبارزخان را بمنصب ہزار و پانصد بذات و سوار از اصل و اضافه سربلند ساخته بفوجداری سرکار میوات تعیین فرمودم بانعام خلعت و شمشیر و فیل ممتاز گشت ہمت خان ولد رستم خان شمشیر مرحمت شد کمال خان قراول که از خدمتگاران قدیم است و ہمیشه در شکارہا حاضرمے باشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم و او دارام بخدمت صوبه دکن تعیین شد و بانعام خلعت و فیل و بادپایان عراقی سرفرازی یافت و خنجر زرنشان خاصه مصحوب او بسپه سالار خانخانان اتالیق مرحمت شد روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار کروه پاؤکم کوچ نموده درموضع حلوت نزول اقبال افتاد روز یکشنبه دوازدهم پنج کروه کوچ کرده در پرگنه مذکور منزل شد این پرگنه از زمان پدرم بجاگیر کیشو داس مارو مقرر است و در حقیقت طور وطن او شده عمارات و باغات ساخته از جمله باوسلے و در سرراه اساس نهاده بغایت خوش طرح و اندام بخاطر رسید که اگر درجائے باوسے در سرراه ساخته شود ہمین طرح باید فرمود که بسازند اما اقلا دو برابر این باید ساخت روز دوشنبه سیزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زدم از تاریخے که فیل نوربخت بفیل خانه خاصه آمده حکم است که در دو تختانه خاص و عام می بسته باشد چون از حیوانات فیل را آب الفت تمام است باوجود زمستان و سردی هوا از در آمدن آب محظوظ میشود و اگر آبی نباشد که تواند برآمد آب را از مشک بخرطوم گرفته بر بدن خود میریزد بخاطر رسید که ہرچند فیل از آب محظوظ است و بالطبع بآن مجبور اما یقین که در زمستان از آب سرد متاثر خواهد بود فرمودم که آب را شیرگرم کرده در خرطوم او میریخته باشند روزہاے دیگر که آب سرد بر خود میریخت اثر رعشه و لرزه

برو ظاهر می شد و از آب گرم بخلاف آن آسوده و محظوظ میگشت و این تصرف خاصه ست روز سه شنبه چهاردهم شش کروه کوچ
کرده در مقام سیلگڈھ منزل شد روز کمشنبه پانزدهم از دریاے مهی گذشته نزدیک رام گڈھ منزل گشت شش کروه
کوچ واقع شد روز مبارک شنبه شانزدهم مقام نموده در سر آبشاری که قریب بارد و واقع است بزم پیاله ترتیب یافت سربلند خان
را بعنایت علم ممتاز ساخته و فیل بخشیده بخدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصد ذات و هزار
دوصد سوار حکم شد. راجه بهیم نرائن زمیندار گرهه که بمنصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت راجه بهوجو زمیندار بگلانه را
بمنصب چهار هزاری سربلند ساخته بوطن او رخصت فرمودم و حکم شد که چون بملک خود برسد پسر کلان را که جانشین اوست ا
بدرگاه فرستد که در خدمت حضور می بوده باشد حاجی بلوچ که سردار قراولانست و نسبت سبقت و بندگی قدیم دارد بخطاب بلوچ خانی
سرفراز گشت روز جمعه هفتدهم پنج کروه کوچ نموده در موضع دهاوله نزول فرمودم روز شنبه هژدهم که عید قربان بود
بعد از فراغ قربانی و لوازم آن سه کروه و یکپاو کوچ نموده در کنار تال موضع ناگور منزل شد روز یکشنبه نوزدهم قریب پنجکروه
مسافت طے نموده در کنار تال موضع سمریه رایات اقبال برافراخت روز دوشنبه بستم چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه
دوحد محل نزول رایات جلال گشت این پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه و ملک گجرات تا از بدنور عبور واقع شد تمام راه
جنگل و انبوهی درخت و زمین سنگلاخ بود روز سه شنبه بست و یکم مقام کردم روز کمشنبه بست و دوم پنج کروه و یکپاؤ کوچ
نموده در موضع رنیاؤ نزول نمودم روز مبارک شنبه بست و سوم مقام نموده در کنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت روز
جمعه بست و چهارم دو نیم کروه کوچ نموده در موضع جالوت رایات اقبال برافراشت درین منزل بازیگران ملک کرناٹک آمده
فنون بازی خود نمودند یکے از انها زنجیر آهنی را که پنج و نیم گز طول و یک سیر و دو دام وزن داشت یکسر آنرا در حلق
نهاده آهسته آهسته تمام را بمدد آب، فرو برد و ساعتی در شکم او بود بعد از آن برآورد روز شنبه بست و پنجم مقام شد روز
یکشنبه بست و ششم پنج کروه کوچ نموده بموضع ینمده فرود آمدم روز دوشنبه بست و هفتم نیز پنج کروه کوچ کرده در کنار
تالابی نزول فرمودم روز سه شنبه بست و هشتم چهار کروه پاؤکم کوچ نموده نزدیک بقصبه صحرا در کنار تال ورود رایات
اقبال اتفاق افتاد گل نیلوفر را که بزبان هندی کمودنی گویند به سه رنگ میشود سفید و کبود و سرخ پیش ازین کبود و سفید دیده
شده اما سرخ تا حال بنظر در نیامده بود درین تال سرخ گل تازه و سبز رنگ مشاهده شد بے تکلف گلیست لبغایت نادر و
لطیف چنانچه گفته اند :

زسرخی وتری خواهد چکیدن

گل کنول از کمودنی کلان تری باشد رنگش سرخ چهره است ومن در کشمیر کنول صد برگ هم بسیار دیده ام و مقرر است که کنول روز مے شگفد وشب غنچه میشود وکمودنی بخلاف آن روز غنچه میگردد وشب مے شگفد. وزنبور سیاه که اهل هند آنرا بهونرا میگویند همیشه برین گلهاے نشیند وجهت خوردن شیره که درمیان این هردو گلست بدرون میرود وبسیار چنین واقع میشود که گل کنول غنچه میگردد وتمام شب بهونرا دران غنچه میماند وهمین طور در گل کمودنی هم بعد از شگفتن از میان برآمده پرواز میکند و چون زنبور سیاه ملازم دائمی این گلهاست شعراے هند آنرا چون بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سلک نظم کشیده اند از جمله تان سین کلاونت که در خدمت پدرم بے نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد وقرن مثل او نگذشته در یکے از نقشها روے جوانرا بآفتاب وچشم کشودن اورا بشگفتن گل کنول وبرآمدن بهونرا از میان آن تشبیه داده و در جاے دیگر بگوشه چشم نگریستن محبوب را بحرکت گل کنول در هنگام نشستن بهونرا نسبت کرده درین منزل انجیر از احمد آباد رسید اگرچه انجیر برهان پور هم شیرین وبالیده می شود اما این انجیر کم دانه وشیرین تر است ده دوازده بهتر توان گفت روز کم شنبه بست ونهم ومبارک شنبه سیم مقام شد درین منزل سرفراز خان از احمد آباد آمده سعادت آستانبوس دریافت از پیشکشهاے او تسبیح مرواریدی که به یازده هزار روپیه خریده بود با دو فیل ودو اسپ و هفت راس گاو وبهل وچند تقوز پارچه گجراتی مقبول افتاد وتتمه را باو بخشیدم سرفراز خان نبیره مصاحب بیگ است که از امراے حضرت جنت آشیانی بود وحضرت عرش آشیانی اورا بنام جدش مصاحب بیگ میخواندند ومن در آغاز جلوس منصب اورا افزوده بصوبه گجرات تعین فرمودم چون نسبت خانه زادی موروثی باین درگاه داشت ودر خدمت صوبه گجرات هم خود را نغزک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته بخطاب سرفراز خانی در عالم سربلند گردانیدم ومنصب او بدو هزاری ذات وهزار سوار رسیده روز جمعه غره دیماه چهار کروه پاو کم کوچ نموده درکنار تال جهسود نزول فرمودم درین منزل راے مان سردار پیاده هاے خدمتیه ماهی روهو شکار کرده آورد وچون طبعم بگوشت ماهی رغبت تمام دارد خصوصا بماهی روهو که بهترین اقسام ماهی هندوستان ست واز تاریخ عبور گهاتی چندا تا حال که یازده ماه گذشته با وجود نهایت تفحص بهم نرسیده بود امروز بدست آمد بغایت محظوظ شدم واسپی براے مان عنایت فرمودم اگرچه پرگنه دوحد داخل سرحد گجرات است غایتا ازین منزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر می شود صحرا وزمین نوعی دیگر مردم بوضعی دیگر زبانها

بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر در آمد درخت میوه دار مثل انبه و کهرنی و تمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت بر خار لبست زقوم است مزارعان بر دور مزرعه خویش زقوم نشانیده هر کدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و درمیان کوچه راه تنگ بجهت آمد و شد گذاشته اند چون تمام این ملک ریگ بوم است باندک تردد واژدحامی که واقع شود چندان گرد و غبار بهم میرسد که چهره آدم بدشواری بنظر در می آید بخاطر رسید که احمد آباد را بعد ازین گرد آباد باید گفت نه احمد آباد روز شنبه دویم چهار کروه پاؤ کم کوچ کرده درکنار دریاے مهی منزل شد روز یکشنبه سویم باز چهار کروه پاؤ کم کوچ نموده در موضع بردله نزول نمودم درین منزل جمعے از منصبداران که بخدمت صوبه گجرات تعین بودند سعادت آستانبوس دریافته روز دوشنبه چهارم پنجکروه کوچ کرده چترسیا نزول رایات اجلال اتفاق افتاد روز سه شنبه پنجم پنج و نیم کروه مسافت طے نموده در پرگنه مونده رایات اقبال برافراشت درین روز سه نیله گاؤ شکار شد یکے از همه کلان تر بود سیزده من و ده سیر بوزن در آمد روز کم شنبه ششم شش کروه کوچ فرموده در پرگنه نیلاؤ منزل شد و از میان قصبه گذشته موازی یک هزار و پانصد روپیه نثار کردم روز مبارک شنبه هفتم شش و نیم کروه کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم در ملک گجرات کلان تر ازین پرگنه نیست هفت لک روپیه که بست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد معموره قصبه مذکور هم خیلکے است در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم همگے همت مصروف بران ست که بهر بهانه فیضی بخلق خدا برسد چون مدار سواری مردم این ملک به عرابه است مرا هم میل سواری عرابه شد تا دو کروه بر عرابه نشستم اما از گرد و غبار بسیار آزار کشیدم بعد ازان تا آخر منزل بر اسپ سواری کردم در اثناے راه مقرب خان از احمد آباد رسیده سعادت ملازمت دریافت و یک دانه مروارید که بسی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید روز جمعه هشتم شش کروه و نیم کوچ نموده ساحل دریاے شور محل نزول بارگاه اقبال گشت + کهنبایت از بندرهاے قدیم است بقول برهمنان چندین هزار سال از بناے این گذشته در ابتدا نامش ترنباوتے بوده و راجه ترنبک کنوار حکومت این ملک داشته اگر تفصیل احوال راجه مذکور بشرحی که برهمنان میگویند نوشته شود بطول میکشد مجملاً چون نوبت ریاست براجه ابهی کمار که از نبایر او بود میرسد بقضاے آسمانی بلاے درین شهر نازل می شود چندان گرد و خاک میریزد که تمام منازل و عمارات شهر در زیر این خاک نهان میگردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زبر میگردد و دو غا تیا پیش از نزول بلا بتے که راجه آنرا پرستش میکرد بخوابش آمده ازین حادثه آگاه میسازد و راجه با عیال خود بجهاز در می آید و آن بت را با ستونی که در پس بت بجهت تکیه

داشته بودند باخود همراه میبرد قضارا جهاز هم از طوفان بلا مے شکند چون مدت حیات راجه باقی بود بمد دہمان ستون کشتی
وجودش بساحل سلامت میرسد وباز اراده تعمیر این شهر می نماید وآن ستون را بجهت علامت آبادانی وفراہم
آمدن مردم نصب میکند چون بزبان ہندی ستون را استهنب وکهنب هردو میگویند باین نسبت استهنب نگری و
کهنباوتی می گویند وگاه بمناسبت نامش ترنباوتی نیز می گفتند وکهنباوتی رفته رفته بکثرت استعمال کهنبایت شد
این بندر از اعظم بنادر ہندوستان ست ومتصل بخوری از خور ہاے دریاے عمان واقع شده عرض خور ہفت کروه
وطول قریب بچهل کروه تخمیناً مقرر کرده اند جهاز بدرون خور درنمی آید ودر بندر گوگه که از توابع کهنبایت است ونزدیک
بدریا واقع گشته لنگر می کنند واز انجا اسباب را بغرابها انداخته به بندر کهنبایت مے آرند وہمین طور در وقت پر ساختن
جهاز اسباب را درغراب ہا کرده می برند وبجهاز در می آرند پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادر فرنگ در کهنبایت
آمده خرید وفروخت نموده اراده مراجعت داشتند روز یکشنبه دہم غرابها را آراسته بنظر در آوردند ورخصت گرفته
متوجه مقصد شدند روز دوشنبه یازدہم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کروه بر روے آب سیر کردم روز سه شنبه
دوازدہم بشکار رفته دو آہو گیرانیده شد روز پنجشنبه سیزدہم به تماشاے تال تارنگ سر سوار شده از میان راسته
وبازار گذشتم وقریب به پنج ہزار روپیه نثار کردم در زمان حضرت عرش آشیانی انار الله برہانه کلیان راے متصدی بندر
مذکور بحکم آنحضرت حصاری پخته از خشت وآہک بر دور شهر ساخته وسوداگر بسیار از اطراف آمده درین شهر توطن گزیده اند وخانها
بصفا ومنازل نیک اساس نهاده ومرفه الحال روزگار بسر میبرند بازارش اگرچه مختصر است غاتیاً پاکیزه وپرجمعیت وکثرت
است در زمان سلاطین گجرات تمغاے این بندر مبلغے کلے بوده والحال درین دولت حکم است که از چهل یک زیاده نگیرند
در دیگر بنادر عشور گویان ده یک وہشت یک میگیرند وانواع تکالیف ومزاحمت تجار ومترددین میرسانند ودر جده که بندر
مکه است چار یک می گیرند بلکه بیشتر ہم وازینجا قیاس می باید نمود که تمغاے بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و
لله الحمد که این نیازمند درگاه ایزدی توفیق بخشایش تمغاے کل ممالک محروسه که از حساب وشمار بیرون است یافته
ونام این تمغا از قلمرو من افتاده ۞ درینولا حکم شد که ٹنکه طلا ونقره ده بست وزن مهر وروپیه معمول سکه کنند سکه ٹنکه طلا یک
طرف لفظ (جهانگیر شاهی ۱۰۲۷) وجانب دیگر (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) مقرر شد وسکه ٹنکه نقره یکرو درمیان ٹنکه لفظ
(جهانگیر شاهی ۱۰۲۷) وبر دور این مصرع -

بزر این سکہ زد شاہ جہانگیر ظفر پرتو

بروی دیگر در میان ٹنکہ (ضرب کھنبایت سنہ ۱۲ جلوس) و بر دور مصرع دویم ۔

پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از ماندو

در ہیچ احدی ٹنکہ غیر از من سکہ نشدہ و ٹنکہ طلا و نقرہ اختراع منست نامش ٹنکہ جہانگیری فرمودم روز مبارک شنبہ
چہاردہم پیشکش امانت خان متصدی بندر کھنبایت در محل بنظر گذشتہ بمنصب او از اصل و اضافہ ہزار و پانصد بذات
و چہارصد سوار حکم شد نورالدین قلی بمنصب سہ ہزار بذات و ششصد سوار از اصل و اضافہ سرفرازی یافت روز
جمعہ پانزدہم بر فیل نوربخت سوار شدہ بر اسپ دوانیدم بغایت خوب دوید در وقت نگاہداشتن ہم خوب استاد این
مرتبہ سویم است کہ من خود سوار می شوم روز شنبہ شانزدہم رامداس ولد جیسنگھ بمنصب ہزار و پانصد بذات و ہفتصد سوار
از اصل و اضافہ سرفراز شد روز یکشنبہ ہفتدہم بداراب خان و امانت خان و سید بایزید بارہہ فیل عنایت شد درین چند روز
کہ ساحل دریاے شور معسکر اقبال بود از سوداگر و اہل حرفہ و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کھنبایت را بنظر در
آوردہ فراخور حال ہرکس خلعت و اسپ و خرجی و مدد معاش مرحمت فرمودم دہم درین تاریخ سید محمد صاحب سجادہ شاہ
عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر نبیرہ میان وجیہ الدین و دیگر مشایخ کہ در احمدآباد توطن دارند باستقبال آمدہ
ملازمت نمودند و چون غرض تماشاے دریا و مد و جزر آب بود دہ روز مقام نمودہ روز سہ شنبہ نوزدہم رایات عزیمت
بصوب احمدآباد برافراشت بہترین اقسام ماہی کہ درینجا بہم میرسد نامش عربیت و ماہی گیران مکرر بجہت من گرفتہ آوردند
بے تکلف نسبت دیگر اقسام ماہی کہ درین ملک میشود لذیذتر و بہتر است اما بلذت ماہی رہو نیست دہ نہ بلکہ دہ ہشت
توان گفت و از غذاہا کہ مخصوص اہل گجرات است کھچڑی باجرہ است و آنرا لذیذہ نیز میگویند از اقسام ریزہ غلہ آنست
و این غلہ غیر از ہندوستان در دیار دیگر نمی شود و نسبت بسایر بلاد ہند در گجرات بیشتر است و از اکثر حبوبات ارزان تر
چون ہرگز نخوردہ بودم فرمودم کہ تیار ساختہ آوردند خالی از لذتے نیست مرا خوش آمد حکم کردم کہ در ایام صوفیانہ کہ
التزام ترک حیوانے نمودہ ام و طعامہاے بے گوشت می خورم اکثر ازین کھچڑی می آوردہ باشند روز سہ شنبہ مذکور کشش کردہ
دیکپا دکوچ نمودہ در موضع گوسالہ منزل شد روز گم شنبہ بستم از پرگنہ بابرہ گذشتہ در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کردہ
بود روز مبارک شنبہ بست و یکم مقام نمودہ بزم پیالہ ترتیب یافت درھین آب ماہی بسیار شکار کردہ بجہے از بندھا کہ داخل

مجلس بودند قسمت شد روز جمعه بست و دوم چهار کروه مسافت طے نموده در موضع باریچه سعادت نزول اتفاق افتاد دودین
راه دیوارها بنظر در آمد از دونیم گز تا سه گز بعد از تحقیق معلوم شد که مردم بقصد ثواب ساخته اند که چون حمالے در راه مانده شود
بار خود بران دیوار نهاده نفسے راست سازد و باز بے مددِ غیر بفراغت بر داشته متوجه مقصد گردد و این تصرف خاصئه
اهل گجرات است بسیار مرا این دیوار ساختن خوش آمد فرمودم که در جمیع شهرهاے کلان بهمین دستور دیوارها از طرف
بادشاهی بسازند روز شنبه بست و سوم پنج کروه پاؤکم کوچ نموده کنار تال کاکریه محل نزول اردوے گیهان شکوه شد
این تال را قطب الدین محمد نبیره سلطان احمد بانی شهر احمد آباد ساخته و بر دورش زینه پایها از سنگ و آهک بسته اند
درمیان تال باغچه مختصر و یکدست عمارت بنا نهاده و از کنار تال تا عمارت میان پل بسته اند که راه آمد و شد باشد چون
مدتها برین گذشته اکثر از هم ریخته و ضایع شده و جائیکه قابل نشستن باشد نمانده بود درینولا که موکب اقبال بصوب احمد آباد
توجه فرمود صفی خان بخشی گجرات از سرکار بادشاهی شکست و ریخت آنرا مرمت نموده و باغچه را صفا داده عمارتی تومشرف
بر تال و باغچه ساخت بے تکلف منزلیست بغایت مطبوع و دلنشین طرحش مرا خوش در افتاد و در ضلعے که پل واقع است
نظام الدین احمد که در زمان پدرم یک چندی بخشی گجرات بود باغے ساخته بر کنار تال مذکور درین وقت بعرض رسید که
عبد الله خان بجهت نزاعے که با عابد پسر نظام الدین احمد داشته درخت هاے این باغ را بریده است و نیز شنیده
شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامرادی را که خالے از ظرافت و مضحکی نبوده بمجرد آنکه در مستی و بے شعوری حرفے
نا ملایم از روے مطایبه گفته بے طریق شده بیکے از غلامان خود اشارت کرد که در همان مجلس گردنش زده است از
شنیدن این دو مقدمه خاطر عدالت آئین بغایت آشفته گشت و حکم فرمودم که دیوانیان عظام هزار سوار دو اسپه و
سه اسپه او را موافق یک اسپه مقرر داشته تفاوت آنرا که هفتاد لک دام میشود از محال جاگیر او وضع نمایند چون درین
منزل مزار شاه عالم بر سر راه واقع بود فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً یک لک روپیه خرچ عمارت این مقبره شده باشد
شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان بمخدوم جهانیان منتهی می شود و مردم این ملک را از خاص و عام غریب
اعتقادی بایشان است چنانچه می گویند که شاه عالم احیاے اموات می کرد و بعد از آنکه چندین مرده را زنده ساخته
بود پدرش بر معنے وقوف یافته مانع آمده است که دخل در کارخانهٔ الٰهی گستاخے است و شرط بندگی نیست قضا را شاه عالم
خادمے داشت و او را فرزندے نمی شد و بدعاے ایشان حق تعالے پسری با وکرامت فرمود چون به بست و هفت سالگی

رسید درگذشت و آنخادم گریہ وزاری کنان بخدمت ایشان آمدہ معروض داشت کہ پسر من فوت شدہ و مرا ہمین یک
فرزند بود چون بتوجہ شما حق تعالےٰ کرامت فرمودہ بود امیدوارم کہ بدعاے شما زندہ شود شاہ عالم لحظہ متفکر گشتہ بدرون
حجرہ رفتند و خادم مذکور بخدمت پسر ایشان کہ او را بسیار دوست میداشت رفتہ الحاح نمود کہ شما از شاہ التماس کنید کہ
فرزند مرا زندہ سازند و پسر ایشان چون خرد سال بود بدرون حجرہ درآمدہ درین باب مبالغہ میکند شاہ عالم می گوید کہ اگر
راضی باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید التماس من قبول افتد و او عرض کرد کہ درانچہ رضاے شما و خواست
خدا باشد عین رضاے منست شاہ عالم دستہاے پسر خود را گرفتہ از زمین برداشتہ روے سوے آسمان کردہ
گفت کہ بار خدایا عوض آن بزغالہ این بزغالہ را بگیر در ساعت پسر جان بحق تسلیم کرد و شاہ او را بر بالاے پلنگ خود
خوابانیدہ چادرے بر روے او پوشانید و خود از خانہ برآمدہ بآن خادم گفتہ اند کہ بخانہ برو و از پسر خود خبر بگیر شاید سکتہ
کردہ باشد و نمردہ باشد چون او بخانہ مے آید پسر را زندہ می بیند مجملاً در ملک گجرات این قسم حرفہاے بسیار بشاہ عالم
نسبت مے کنند و من خود از سید محمد کہ صاحب سجادہ ایشان ست و خالے از فضیلتے و معقولیتے نیست پرسیدم کہ این حرف
چہ صورت دارد گفت من ہم از پدر و جد خود ہمین طور شنیدہ ام و بتواتر رسیدہ و العلم عند اللہ اگرچہ این مقدمہ از آئین
خرد دور است غائتاً چون در مردم شہرت تمام داشت بجہت غرابت نوشتہ شد و رحلت ایشان ازین سراے فانی
بعالم جاودانی در سنہ ہشت صد و ہشتاد واقع شدہ در زمان سلطنت سلطان محمود بیکرہ و عمارات مقبرہ ایشان از آثار
تاج خان تریانی است کہ از امراے سلطان مظفر ابن محمود بودہ چون روز دوشنبہ ساعت بجہت درآمدن شہر اختیار
شدہ بود روز یکشنبہ بیست و چہارم مقام فرمودم درین مقام خربزہ کاریز کہ قصبہ ایست از توابع ہرات رسید و مقرر است کہ
در خراسان ہیچ جا خربزہ بخوبی کاریز نمے شود و باآنکہ یک ہزار و چہار صد کروہ مسافت داشت و قافلہ بہ پنج ماہ مے آمد
بسیار درست و تازہ آمدہ و آنقدر آوردند کہ بجمیع بندہا کفایت میکند و مقارن این کونلہ از بنگالہ رسید و با وجود ہزار کروہ مسافت
اکثر تر و تازہ آمدہ چون بغایت میوہ لطیف و نازک است ہمانقدر کہ بجہت خاصگی کفایت باشد پیادہ ہاے ڈاکچوکی دست
بدست میرسانند زبان از اداے شکر الٰہی قاصر است ۔

شکر نعمتہاے تو چندانکہ نعمتہاے تست

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید بغایت کلان کہ یکے ازان سہ درع و ہشت طسوج طول داشت و شانزدہ

خوشخامت داشت سہ من و دو سیر بوزن در آمد کہ بیست و چہار و نیم من عراق باشد روز دوشنبہ بیست و پنجم بعد از
گذشتن شش گھڑی در ساعت مسعود بمبارکی و فرخی متوجہ شہر شدم و بر فیل صورت گنج کہ از فیلان دوستدار نست
و در صورت و سیرت تمام عیار با آنکہ مست بود چون اعتماد بر سواری خود و خوش جلوئی او داشتم سوار گشتم خلقے انبوہ
از مرد و زن در کوچہ و بازار و در و دیوار بر آمدہ منتظر بودند تعریفے شہر احمد آباد چنانکہ شنیدہ شدہ بود بنظر در نیامد اگرچہ
میان راستہ بازار را عریض و وسیع گرفتہ اند غالباً دکانہا را در خور وسعت بازار نساختہ اند عمارتش ہمہ از چوب است و
ستون دکانہا باریک و زبون و کوچہ بازار پر گرد و غبار از تال کاکریہ تا درون ارک کہ باصطلاح این ملک بدر گویند
نثار کنان شتافتم و بدر بمعنے مبارک است منازل سلاطین گجرات کہ در درون بدر واقع بود درین پنجاہ شش سال
خراب شدہ و اثرے از آنہا نماندہ غالباً جمعے از بندہ ھاے ما کہ بحکومت این ملک تعین بودند عمارات ساختہ اند درینولا
کہ از ماندو متوجہ احمد آباد شدم مقرب خان منازل قدیم را از سر نو تعمیر نمودہ نشیمنہاے دیگر کہ ضروری بود مثل جہروکہ و عام و
خاص وغیرہ ترتیب داد چون امروز روز مبارک وزن فرزند شاہجہان بود برسم معہود او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم
و سال بیست و ہفتم از مولود مسعود او بخرمی و نشاط آغاز شد امید کہ حضرت واہب العطایا او را باین نیازمند درگاہ خود
ارزانی دارد و از عمر و دولت خود برخوردار کناد و ہمدرین روز ولایت گجرات را بجاگیر آن فرزند مرحمت فرمودم از قلعہ ماندو
تا بندر کھنبایت براہی کہ آمدیم یک صد و بیست و چہار کروہ است بیست و ہشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کھنبایت
تا دہ روز مقام اتفاق افتاد و از انجا تا شہر احمد آباد بیست و یک کروہ بود بہ پنج کوچ و دو مقام طے شد مجملاً از ماندو تا کھنبایت
و از کھنبایت تا احمد آباد بشرحے کہ گذارش یافت یک صد و چہل و پنج کروہ مسافت بدو ماہ و پانزدہ روز آمدیم درین مدت
ہنگے سے و سہ کوچ و چہل و دو مقام شد روز سہ شنبہ بیست و ششم بدیدن مسجد جامع کہ در میان بازار واقعست رفتہ
بچندے از فقرا کہ در آنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیہ بدست خود خیرات کردم این مسجد از آثار سلطان احمد بانی شہر احمد آباد
است مشتمل بر سہ دروازہ بہر طرف بازاری و مقابل دروازہ بجانب مشرق واقع شدہ مقبرہ سلطان احمد مذکور است و دران
گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین نبیرہ او آسودہ اند طول صحن مسجد غیر از مقصورہ یک صد و سہ درعست و عرض ہشتاد
و نہ درع و بر دور آن ایوان ساختہ اند بعرض چہار درع و سہ پاؤ فرش صحن از خشت تراشیدہ و ستونہاے ایوان از سنگ
سرخست و مقصورہ مشتمل است بر سیصد و پنجاہ و چہار ستون و بالاے ستونہا گنبد زدہ اند طول مقصورہ ہفتاد و پنج درع و عرض

سه و هفت درع است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته است و بر دو بازوے پیشطاق دو مناره پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشے و نگارے کرده اند و بجانب دست راست منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینے جدا کرده اند و از میان ستونها به تخته سنگ پوشیده اند و دور آن را تا سقف مقصوره به پنجره سنگ فشانیده اند غرض آنکه چون پادشاه بنماز جمعه و عید حاضر شود با جمعے از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته اداے صلوٰة نماید و آنرا باصطلاح این ملک ملوکخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط بجهت هجوم عام شده باشد والحق این مسجد بناے ایست بغایت عالی روز یکشنبه بست و هفتم بخانقاه شیخ وجیه الدین که نزدیک بدولتخانه بود رفته بر سر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده شد این خانقاه را صادق خان که از امراے عمده پدرم بود ساخته است شیخ از خلفاے شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات کند و ارادت ایشان برهانی ست روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشت پیش ازین سی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده بعد از ان شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد نشسته بغایت درویشی مرتاض بود چون مشارالیه بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و هم دران زودی بعالم بقا شتافت و بعد از و برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است و بر سر مزار جد و آبای خود بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر چون عرس شیخ وجیه الدین درمیان بود یکهزار و پانصد روپیه بجهت خرچ عرس بشیخ حیدر عنایت شد و یکهزار و پانصد روپیه دیگر بجمعے از فقرا که در خانقاه ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به برادر شیخ وجیه الدین لطف نمودم همچنین بهرکدام از خویشان و منسوبان ایشان درخور استحقاق خرچی و زمین مرحمت شد و بشیخ حیدر فرمودم که جمعے از درویشان و مستحقاق را که سعر نقتے بحال آنها داشته باشند بحضور آورده خرچے و زمین التماس نمایند روز مبارک شنبه بیست و هشتم بسیر رستم خان باڑی رفته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم باڑی باصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه مراد بنام پسر خود رستم ساخته بود و یک جشن مبارک شنبه درین باغ کرده بچندے از بندهاے خاص پیالها عنایت کردم و آخر روز بباغچه حویلی شیخ سکندر که در جوار این باغ واقع است و انجیرش بغایت خوب رسیده بود رفته شد چون میوه را بدست خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تاحال انجیرے بدست خود نچیده بودم درین ضمن سرفرازی او هم منظور بود بے تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالے از معقولیتے نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت نه سال است که در سلک بندها منتظم است چون فرزند شاهجهان رستم خان را که از عمده بندهاے اوست بحکومت احمدآباد مقرر فرموده بود بالتماس آن فرزند رستم باڑی را

بمناسبت اسمے باو بخشیدم درین روز راجہ کلیان زمیندار ولایت ایدر بسعادت آستانبوسی دریافتہ یک زنجیر فیل و نہ اسپ پیشکش گذرانید فیل را باو بخشیدم این از زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوہستان رانا واقع شدہ و سلاطین گجرات پیوستہ بر سر راجہ آنجا لشکرے کشیدہ اند اگرچہ بعضے اطاعت گونہ می کردہ اند و پیشکش میدادہ غالبًا خود بدیدن ہیچ کدام نرفتہ اند بعد ازانکہ حضرت عرش آشیانے فتح گجرات فرمودہ اند افواج منصورہ بر سر او تعیین شد چون خلاصی خود رانحصر در اطاعت و فرمان پذیرے یافت ناگزیر بندگی و دولتخواہی اختیار نمودہ بسعادت آستانبوس شتافت و ازان تاریخ در سلک بندہ ہا منتظم است و ہرکس بحکومت احمد آباد تعیین می شود بدیدن او آمدہ در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر مے شود روز شنبہ غرہ ماہ بہمن سنہ ۱۲ چندرسین کہ از عمدہ زمینداران این ملک است دولت آستانبوس دریافتہ نہ اسپ پیشکش گذرانید روز یکشنبہ دوم براجہ کلیان زمیندار ایدر روبسید مصطفیٰ و میر فاضل فیل عنایت شد و شنبہ بشکار باز جرہ سوار شدہ قریب بہ پانصد روپیہ در راہ نثار کردم درین تاریخ ناشپاتی از بدخشان رسید روز مبارک شنبہ ششم بسیر باغ فتح کہ در موضع سیر خیز واقعست شتافتہ یکہزار و پانصد روپیہ در راہ نثار کردم چون مزار شیخ احمد کہتو[1] بر سر راہ واقع بود نخست بدانجا رفتہ فاتحہ خواندہ شد کہتو نام قصبہ ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ از انجا است شیخ در عہد سلطان احمد کہ بانی شہر احمد آباد بودہ اند و سلطان احمد بایشان ارادت و اخلاص تمام داشت و مردم این ملک را باو غریب اعتقاد است ایشان را از اولیاے کبار می دانند و در ہر شب جمعہ خلق انبوہ از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر مے شوند سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالے از مقبرہ ، مسجد و خانقاہ بر سر مزار ایشان بنا نہادہ و متصل بمقبرہ در ضلع جنوب تالی کلان ساختہ دور آن را بسنگ و آہک ریختہ برآوردہ و اتمام این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمود مذکور شدہ مقبرہ چندی از سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پاے شیخ واقع است و دران گنبد سلطان محمود بیکرہ و سلطان مظفر پسر او و محمود شہید نبیرہ سلطان مظفر کہ آخرین سلاطین گجرات است آسودہ اند بیکرہ بزبان اہل گجرات بروت برگشتہ را گویند و سلطان محمود بروت ہاے کلان برگشتہ داشت باین نسبت بیکرہ میگفتہ اند و متصل بمقبرہ ایشان گنبد خوانین آنہاست و بے تکلف مقبرہ شیخ بغایت عمارت عالی و جائے نفیس است و از روے قیاس تخمینًا پنجلک روپیہ صرف این عمارت شدہ باشد واللہ اعلم بالصواب بعد از فراغ زیارت بہ باغ فتح رفتہ شد

[1] شیخ احمد کہتو لقب جمال الدین در دہلی سال ہفتصد و سے و ہفت بزاد از بزرگ زادگان آنجا است مرید و خلیفہ بابا اسحاق مغربی است نام او نصیر الدین از نیرنگی سپہر نیلے در طوفان باد از نگاہ خود جدا شدہ پس از روزگارے بخدمت بابا اسحاق مغربی سعادت اندوخت و دانش صوری و معنوی گرد آورد و در زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خرد و بزرگ او را پذیرفتند و بہ نیایش گری برخاستند پس سفر عرب و عجم نمود و بسے بزرگان را دریافت خوابگاہ میر گنج احمد آباد ۱۲ آئین اکبری

این باغ در زمینے واقع ست که سپه سالار خانخانان آتالیق بابنو که خود را المظفر خان مخاطب ساخته بود جنگ صف کرده
شکست داده ازین جهت باغ فتح نام نهاده واهل گجرات فتح باڑی می گویند وتفصیل این اجمال آنکه چون بیامن اقبال
حضرت عرش آشیانے ملک گجرات مفتوح گشت ونبو بدست افتاد واعتماد خان بعرض رسانید که این پسر بهلیا نیست وچون از
سلطان محمود فرزند نماند وازاولاد وسلاطین گجرات نیز هیچ کس نبود که بسلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت را منظور داشته
چنین ظاهر ساختیم که این پسر محمود است وسلطان مظفر نام کرده بسلطنت برداشتیم ومردم بنا بر ضرورت قبول این معنے
کردند چون آنحضرت قول اعتماد خان را درین سواد معتبر میدانستند او را وجود وے تنها وند و مدتها در میان خواصان
خدمت میکرد وتوجه بحال او می فرمودند بنا برین از فتحپور گریخته بگجرات آمده چند سال در پناه زمینداران روزگار بسر برد باآنکه
شهاب الدین احمد خان را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتماد خان را بجاے او تعین فرمودند جمعی از نوکران شهاب الدین
خان که دل نهاد بگجرات بودند از وجدائی گزیده بامید نوکری اعتماد خان در احمد آباد ماندند بعد ازان که اعتماد خان بشهر در آمد
بدو رجوع آورده اقبالے از جانب او نیافتند نه روے رفتن نزد شهاب الدین خان داشتند نه رلے ماندن در
احمد آباد چون از همه جهت ناامیدی دست داد چاره کار منحصر بران دیدند که خود را بنبو رسانید او را دست آویز فتنه وفساد
سازند وباین عزیمت ششصد هفتصد سوار ازان جماعت نزد نبو رفته او را از لونه کاتهی که نبو در پناه او بود برداشته متوجه
احمد آباد شدند وتا رسیدن بحوالی شهر بسیارے از بیدولتان واقع طلب باو پیوستند وقریب بهزار سوار از مغول واهل
گجرات جمع شدند چون اعتماد خان ازین سانحه وقوف یافت شیر خان نام پسر خود را در شهر گذاشته خود بطلب شهاب خان که متوجه
درگاه شده بود شتافت تا بامداد او تسکین این شورش دهد باآنکه اکثر از مردم خوب از وجدا شده بودند از نقوش پیشانی باز ماندها نیز
حرف بیوفائی میخواندند ناچار برفاقت اعتماد خان عطف عنان نموده قضارا پیشتر از رسیدن اینها نبو در حصار احمد آباد در آمده بود
ودولتخواهان در سواد شهر به ترتیب صفوف پرداختند ومفسدان از قلعه برآمده بعرصه کارزار شتافتند وچون فوج اهل ادبار نمودار شد انچه
از نوکران شهاب خان باز مانده بودند همه بیکبار راه بیحقیقتے سپرده بغنیم پیوستند وشهاب خان شکست خورده بصوب پٹن که در تصرف
بندهاے بادشاهی بود شتافت حشم وبنگاه او بغارت رفت ونبو باین مفسدان منصبها وخطابها داده بر سر قطب الدین محمد خان
که در پرگنه بروده بود رفت ونوکران مشار الیه نیز بروش نوکران شهاب خان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند چنانچه شرح
این وقایع در اکبرنامه بتفصیل مسطور است آخر قطب الدین محمد خان را قول داده بدرجه شهادت رسانید ومال واموال او که در برابر

خزانه مردمی باشوکتے بود بتاراج حادثات رفت و قریب بچهل پنج هزار سوار در اندک مدت برگرد او فراهم آمدند چون صورت وقعه بعرض حضرت عرش آشیانی رسید میرزا خان خلف بیرم خان را با جمعی از بهادران رزم جوی بر سر او تعیین فرمودند و روز بجه میرزا خان بحوالی شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمیناً هشت نه هزار سوار داشت و نبو با سی هزار سوار در برابر آمده عساکر او بار اثر خود را ترتیب داد بعد از قتال و جدال بسیار نسیم فتح و فیروزی بر علم دولتخواهان وزید و نبو شکست خورده بحال تباه راه ادبار پیش گرفت پدرم بجلدوی این فتح منصب پنج هزاری و خطاب خانخانانی و حکومت ملک گجرات بمیرزا خان عنایت نمودند باغی که خانخانان در عرصه کارزار ساختهٔ بر کنار دریای سابرمتی واقع است و عمارات عالی با صفه در خور آن مشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را دیوارے از سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ یکصد و بیست جریب است و بی تکلف سیرگاه خوشی است یکین که دو لک روپیه خرچ شده باشد مرا خود خیلے در او فتاد توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغے بنا نشد جشن مبارک شنبه کرده به بندهاے خاص پیاله عنایت نمودم و شب در آنجا بسر برده آخرهاے روز جمعه بشهر درآمدم قریب هزار روپیه در راه نثار شد درین وقت باغبانان بعرض رسانید که چند درخت گل چنپه از بالاے صفه که مشرف بر دریا است نوکر مقرب خان بریده از شنیدن این حرف خاطر آزرده گشت و خود متوجه تحقیق و بازخواست شدم چون ثبوت پیوست که این فعل زشت از و سرزده حکم فرمودم که هر دو انگشت ابهام او را قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر آنیست که مقرب خان را ازین معنی اطلاعی نبوده والا در همان وقت بسزا میرسانید روز سه شنبه پانزدهم کوتوال شهر دزدے را گرفته آورد که پیش ازین چند دفعه او را در دزدی گرفته هربار عضوے از اعضایش بریده بودند یکمرتبه دست راست و بار دوم انگشت ابهام دست چپ و دفعه سوم گوش چپ و نوبت چهارم پے هر دو پا و بار آخر بینی و معهذا ترک کار خود نکرده دوش بخانه کاه فروشی بدزدیدن آمده بود قضا را صاحب خانه خبردار شده او را گرفت دزد چند زخم کارد بکاه فروش زده او را هلاک میسازد درین شور و غوغا خویشان او هجوم آورده دزد را می گیرند فرمودم که دزد را بخویشان مقتول حواله نمایند تا او را بقصاص رسانند۔

هم در سر آن روے که در سر داری

روز کم شنبه دوازهم مبلغ سه هزار روپیه بعظمت خان و معتقد خان سپرده شد که فردا بر سر مزار شیخ احمد کهتو رفته به فقرا و ارباب استحقاق که در آن بقعه توطن دارند قسمت نمایند روز مبارک شنبه سیزدهم بمنزل فرزند شاهجهان رفته جشن مبارک شنبه در آنجا ترتیب یافت و جمعے از بندهاے خاص پیاله مرحمت شد و فیل سندر متهن را که در فیلان خاصه بجلدی و شبک پائی و خوش جلوئی امتیاز تمام داشت و به اسپ

ہم خوب میدوید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش آشیانی بغایت این را دوست میداشتند چون فرزند شاہجہان بسیار مائل بود و مکرر التماس نمود بیچارہ شدہ با ساز طلا از زنجیر وغیرہ با یک مادہ فیل درین روز بآن فرزند مرحمت فرمودم و یک لک درب و وکلاے عادل خان انعام شد درین ولا بعرض رسید کہ مکرم خان ولد معظم خان کہ بصاحب صوبگی اڑیسہ سرفراز است فتح ولایت خوردہ کردہ و راجہ آنجا گریختہ براج مہندرہ رفتہ است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصب او را از اصل و اضافہ سہ ہزاری ذات دو ہزار سوار حکم فرمودم و بعنایت نقارہ و اسپ و خلعت سرفراز ساختم درمیان سرحد ولایت اوڈیسہ و کولکندہ دو زمیندار واسطہ بودند یکے راجہ خوردہ دوم راجہ مہندرہ ولایت خوردہ خود بتصرف بندہاے درگاہ درآمد بعد ازین نوبت راج مہندرہ است بکرم الٰہی امید چنان است کہ قدم ہمت پیشتر ہم بگذرد درین وقت عرض داشت قطب الملک بفرزند شاہجہان رسید کہ چون ملک من بسرحد بادشاہی قریب شدہ و مرا نسبت بندگی باین درگاہ است امیدوارم کہ بمکرم خان فرمان شود کہ دست تصرف بملک من دراز نسازد و این دلیلے است بر جرأت و جلادت او کہ مثل قطب الملک ہمسایہ از و در حساب است درین تاریخ اکرام خان پسر اسلام خان بہ فوجداری فتحپور و نواحی آن سرفراز ساختہ خلعت و فیل مرحمت نمودم چندرسین زمیندار ہلود بخلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و بلاچین قاقشال فیل عنایت شد و ہم درین وقت مظفر پسر میرزا باقی ترخان سعادت آستانبوس دریافت والدۂ او دختر بابہ زمیندار کچ بود چون میرزا باقی برحمت حق پیوست و ریاست ٹھٹہ بمیرزا جانی رسید از توہم میرزا جانی پناہ بزمیندار مذکور بردہ از طفولیت تا حال دران حدود گذرانیدہ درینولا کہ نزول موکب اقبال باحمدآباد اتفاق افتاد آمدہ ملازمت نمود اگرچہ درمیان مردم صحرائی نشو و نما یافتہ و از رسم و عادت بیگانہ است غائتاً چون سلسلۂ اینہا را نسبت خدمتگارے و حقوق بندگی از زمان حضرت صاحبقران ثانی انار اللہ برہانہ باین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال او لازم شمردہ بالفعل دو ہزار روپیہ خرچ و خلعت عنایت فرمودم و منصبی کہ درخور حال او باشد مرحمت خواہد شد شاید کہ در سپاہگری ہیا خود را خوب ظاہر سازد در روز مبارک شنبہ بست دوم بباغ فتح رفتہ سیر گل سرخ کردہ شد یک تختہ خوب شگفتہ بود درین ملک گل سرخ کمتر میشود در یک جا اینقدر غنیمت بود شقایق زارش ہم بد نبود و انجیر ہاے رسیدہ ہم داشت چند انجیر بدست خود چیدم آنکہ از ہمہ کلان تر بود وزن فرمودم ہفت و نیم تولہ بوزن درآمد درین تاریخ ہزار و پانصد خربزہ کاریز کہ خان اعظم پیشکش فرستادہ بود رسید ہزار خربزہ بہ بندہاے کہ در رکاب بودند انعام شد و پانصد خربزہ باہل محل دچار روز درین باغ بعیش و کامرانی گذرانیدہ شب دو شنبہ بست و چہارم بشہر آمدم ازین خربزہ چندے بمشایخ احمدآباد عطا شد و باعث تعجب آنہا گشت کہ در ملک گجرات خربزہ بغایت زبون دیدہ میشود

از خوردن این خربزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است روز مبارک شنبه بست و هفتم در باغچه نگینه نام که در درون
دولتخانه واقع ست و آنرا یکے از سلاطین گجرات ساخته اند بزم پیاله ترتیب یافت و بنده هاے خاص بساغرهاے لبریز عنایت
سرخوش گشتند یک تخته انگور درین باغچه به کمال رسیده بود حکم فرمودم که جمعے از بندها که پیاله خورده اند خوشه هاے انگور بدست
خود چیده مزه سازند روز دوشنبه غره اسفندارمذ از احمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت بصوب مالوه برافراشت و تا دولتخانه
که درکنار تال کاکریه ترتیب یافته بود نثار کنان شتافتم سه روز درین منزل مقام واقع شد روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مقرب خان
بنظر گذشت تحفه که نفاست داشته باشد و خاطر بآن رغبت کند نبود و از همین خجالت پیشکش را بفرزندان خود داده که در درون محل
گذرانند از جواهر و مرصع آلات و اقمشه موازی یک لک روپیه را قبول نموده تتمه را باو بخشیدم از اسپان کچهی هم قریب بصد راس گرفته شد
اما اسپ برجسته نبود که تعریف توان کرد روز جمعه پنجم شش کروه کوچ کرده برکنار دریاے احمدآباد نزول اجلال اتفاق افتاد چون فرزند
شاهجهان رستم خان را که عمده بندهاے اوست بحکومت گجرات میگذاشت بالتماس آنفرزند علم و نقاره و خلعت و خنجر مرصع عنایت
فرمودم تا حال درین دولت رسم نبود که نوکر شاهزاده ها علم و نقاره مرحمت شود چنانچه حضرت عرش آشیانی با کمال شفقت و مهربانی که بمن داشتند
تجویز خطاب و علم و نقاره بامراے من نه فرموده بودند چون توجه و التفات من نسبت بآنفرزند نه بحدیست که در هیچ مرتبه از مراتب خاطرجوئی
او را از دست توانم داد و در واقع فرزندیست شایسته و بهمه عنایتے زیبنده و در عنفوان عمر و دولت بهر جانب که روے همت نهاده
آن مهم را خاطرخواه من صورت داده و بهمدرین روز مقرب خان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم پدر شاه عالم بخاری که در موضع
بتوه واقعست برسر راه بود خود بآنجا رفته پانصد روپیه بمقیمان آنمقام خیر کردم روز شنبه ششم در دریاے محمودآباد بکشتی نشسته شکار
ماهی کرده شد برکنار آب مذکور مقبره سید مبارک بخاری واقعست که از امراے عمده گجرات بوده و این عمارت را بعد از و فرزندش سید
میران ساخته و بغایت گنبدیست عالے بر دور آن حصاریست از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته تخمیناً از دو لک روپیه بیشتر خرچ
شده باشد مقبرهاے سلاطین گجرات که بنظر در آمده هیچکدام ده یک این نیست هر چند آنها صاحب ملک بوده اند و این نوکر غایتاً همت و توفیق
خداداد است هزار آفرین بر فرزندی که مقبره پدر خود را چنین ساخته۔

کزو مانده بگیتی یادگارے ٭

روز یکشنبه مقام فرموده شکار ماهی کرده شد چهار صد ماهی بدام اوفتاد از انجمله یک ماهی بے پولک بنظر در آمد که آنرا سنگ ماهی گویند شکمش
بغایت کلان و برآمده بود فرمودم که در حضور چاک کردند از میانش ماهی پولک داری برآمد که تازه فرو برده بود و هنوز تغیرے در و نرفته

حکم کردم که هر دو را وزن کنند سنگ ماهی شش و نیم سیر بنظر درآمد و آنرا که فربه بود قریب بدو سیر ظاهر شد روز دوشنبه هشتم چهار کروه
و یک پاؤ کوچ فرموده در موضع موده منزل شد مردم اینجا تعریف برسات گجرات میکردند قضا را شب گذشته و امروز تا چاشت جهڑی باران
شد و گرد و خاک فرونشست چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک نباشد و گل و لای نشود و صحراها سبز و خرم
گردد خوب خواهد بود بهر حال نمونه از برسات هم دیده شد روز سه شنبه پنج و نیم کروه کوچ نموده در کنار موضع جر سیما نزول اقبال افتاد درین
منزل خبر رسید که مانسنگه سیوڑه جان بمالکان جهنم سپرده تفصیل این اجمال آنکه سیوڑه گروهی اند از ملاحده هنود و همیشه سر و پا برهنه می باشند
جمعی موی سر و ریش و بروت می کنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد آنها برین است که هیچ جاندار را آزرده
نباید ساخت و طایفه بانیه آنها را پیر و مرشد خود میدانند بلکه سجده و پرستش می نمایند و این سیوڑه ها دو فرقه اند یکی را تپا گویند و دیگر
کرتهل مانسنگه مذکور سردار طایفه کرتهل بود و بالچند کلان گروه تپا هر دو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می بودند چون آنحضرت شتقار
شدند و خسرو گریخت و من از پی او ایلغار کردم رای سنگه برتیه زمیندار بیکانیر که به یمن تربیت و نوازش آنحضرت بمرتبه امارت رسیده بود
از مانسنگه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ماهر میگفت باو می گوید که
نهایت سلطنت ایشان تا دو سال است و آن خرف مهوت باعتماد این سخن بیرخصت بوطن خود رفت و بعد ازان که حق جل سبحانه این
نیازمند را بکرم و لطف خود برگزیده و همعنان فتح و فیروزی بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سرافگنده بدرگاه آمد و خاتمت احوال او در
جای خود گذارش یافته القصه مانسنگه مذکور در همان سه چهار ماه بعلت جذام مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال بزندگانی که مرگ
ازان بمراتب بهتر است در بیکانیر روزگار بسر می برد درین ولا او را بیاد آورده حکم طلب فرمودم در اثنای راه که بدرگاه می آوردند
از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرد و هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف بر عدالت و خیر باشد یقین که هر کس که در
حق من بد اندیشه در خور نیت خود خواهد یافت طایفه سیوڑه در اکثر بلاد هندی باشند غالباً در ملک گجرات چون مدار سودا و خرید و فروخت
بر بانیانست سیوڑه بیشتر می باشد و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن آنها ساخته اند که در حقیقت دار الفساد است زن
و دختر خود را پیش سیوڑه ها می فرستند و اصلا حیا و ناموس در میان نیست و انواع فساد و بیباکی از آنها بوقوع می آید بنابرین حکم
باخراج سیوڑه ها فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هر جا سیوڑه باشد از قلمرو من برآورند روز کم شنبه دهم بشکار رفته
دو نیله گاو یکی نر و یکی ماده به بندوق زدم درین روز پسر دلاور خان از پتن که بجاگیر پدرش تنخواه بوده آمده سعادت زمین بوس
دریافت و اسپ کچهی پیشکش گذرانیده بغایت خوش شکل است و خوش سواری تا بملک گجرات درآمده ایم باین خوبی اسپی پیشکش نگذشته

نیاوردہ قیمتش ہزار روپیہ حکم شد روز مبارک شنبہ یازدہم درکنار تال مذکور بزم پیالہ ترتیب یافت وجمعے از بندہاے درگاہ را
کہ بخدمت این صوبہ تعین شدہ بودند مشمول عواطف ونوازش بیدریغ ساختہ رخصت فرمودم ازجملہ شجاعت خان عرب رابمنصب
دوہزار وپانصد بذات ودوہزار سوار ازاصل واضافہ سرفراز فرمودہ نقارہ واسپ وخلعت عنایت شد وہمت خان رابمنصب ہزار
وپانصدی وہشتصد سوار سرفراز ساختہ خلعت وفیل لطف نمودم کفایت خان کہ بخدمت دیوانی صوبہ مذکور اختصاص دارد بہزار ودو
صدی وسیصد سوار ازاصل واضافہ ممتاز گشت صفی خان بخشی باسپ وخلعت سرفراز شد خواجہ عاقل رابمنصب ہزار وپانصدی
وشش صد وپنجاہ سوار ازاصل واضافہ اختصاص بخشیدہ بخدمت بخشی گری احدیان تعین فرمودم وبخطاب عاقل خانے ممتاز
یافت وسے ہزار درب بوکیل قطب الملک کہ پیشکش آوردہ بود انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند شاہجہان انارے کہ از فراہ بجہت
او آوردہ بودند بنظر گذرانید کہ تاحال باین کلانے دیدہ نشدہ بود فرمودم کہ وزن کنند بہ بیست ونہ ماشہ وانار چہل ونیم تولہ
بوزن درآمد روز جمعہ دوازدہم بشکار رفتہ دو نیلہ گاؤ یکے نر ویکے مادہ شکار شد وروز شنبہ سیزدہم سہ نیلہ گاؤ دو نر ویکے مادہ
بہ بندوق زدم روز یکشنبہ چہاردہم بشیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت وپانصد روپیہ خرچے عنایت فرمودم روز دوشنبہ پانزدہم
بشکار رفتہ دو مادہ نیلہ گاؤ بہ بندوق زدم روز سہ شنبہ شانزدہم مشایخ گجرات را کہ بتقریب بیعت آمدہ بودند مرتبہ دیگر خلعت وخرجی
باراضی مدد معاش دادہ رخصت فرمودم وبہریک ازینہا کتابے از کتابخانہ خاصہ مثل تفسیر کشاف وتفسیر حسینی وروضۃ الاحباب
مرحمت شد وبرپشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات ومرحمت نمودن کتاب مرقوم گشت درین مدت کہ شہر احمدآباد از نزول رایات
جلال آراستگی داشت شغل شبانروزے من این بود کہ ارباب استحقاق را بنظر درآوردہ زر وزمین عنایت فرمایم وبا آنکہ شیخ احمد
صدر وچندے از بندہاے مزاجدان تعین شدہ بودند کہ درویشان ومستحقان را بملازمت می آوردہ باشند وبا فرزندان شیخ محمد غوث
ونبیرہ شیخ وجیہ الدین ودیگر مشایخ نیز حکم فرمودہ بودم کہ از ارباب استحقاق ہرجا گمان داشتہ باشند بخدمت حاضر سازند وہمچنین در محل
چندے از عورات بہمین خدمت مقرر بودند کہ ضعیفہا را بنظر بگذرانند وہمگے ہمت مصروف آن بود کہ چون بعد از سالہا مثل
من بادشاہی بطالع فقراے این ملک آمدہ باشد باید کہ ہیچ احدی محروم نماند وحق تعالے شاہد است کہ درین عزیمت کوتاہی
نکردہ ام وہیچ وقت ازین شغل فارغ نبودہ ام اگرچہ از آمدن احمدآباد اصلا محظوظ نشدہ ام غایتاً خاطر حقیقت شناس را باین خورسند
دارم کہ آمدن من موجب رفاہیت حال جمعے کثیر از درویشان شد وخلقی بنوا رسید روز سہ شنبہ شانزدہم کوکب پسر قمر خان راکہ
دربرہانپور بلباس فقر درآمدہ سر بصحراے غربت نہادہ بود گرفتہ آوردند وشرح این برسم اجمال آنکہ کوکب نبیرہ میر عبداللطیف قزوینی

است که از سادات سیفی بوده و نسبت خانزادی موروثی باین درگاه دارد و از تعینات لشکر دکن بود گویا روزے چند دران لشکر به تنگدستی و پریشانی میگذرانید و چون مدتے بود که باضافہ منصب سرفرازی نیافته بود توهم بے عنایتے من علاوه آن میشود و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگی بلباس تجرد درآمده سر بصحرای آوارگی می نهد و در عرض شش ماه تمام ملک دکن را از دولت آباد و بیدر و بیجاپور و کرناتک و گل کنڈه سیر کرده به بندر دابل میرسد و از انجا بکشتی نشسته در بندر گوه می آید و بندر سورت و بروچ و دیگر قصبات را که در سرراه واقع بود سیر نموده با حمد آباد میرسد درین وقت زاهد نام یکے از نوکران فرزند شاهجهان او را گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم که با بندگران بحضور آورند چون بنظر درآمد پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پدر و جد و نسبت خانزادگی باعث این بے سعادتے چه بود عرض کرد که در خدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ نمی توان گفت راستی آنکه پیش ازین امیدوار مرحمت بودم و از بینکه طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهری نموده سراسیمه روبوادی غربت نهادم چون از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و ازان شدت فرو آمدم و پرسیدم که درین سرگشتگی عادل خان و قطب الملک و عنبر هیچ کدام را دیدهٔ معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحریست بیکران لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که بچشمه سار آنها لب همت تر سازم و بریده باد سرے که بسجود این درگاه رسیده باشد و بدیگرے فرود آید از روز یکه قدم بوادی غربت نهاده ام تا حال وقایع خود را بطریق روزنامچه بر بیاضی ثبت نموده ام حقیقت احوال من ازانجا ظاهر خواهد بود این حرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات او را طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگی و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و لبقوت ناگزیر عاجز گردیده ازین جهت خاطرم با و مهربان شد و روز دیگر بحضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بردارند و خلعت و اسپ و هزار روپیه خرچ عنایت شد و منصب او انچه بوده پانزده اضافه مرحمت نمودم و چندان اظهار لطف و عنایت فرمودم که هرگز در مخیله او نگذشته بود بزبان حال این بیت میگفت۔

اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب		خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب	

روز کم شنبه هفتم شش کروه کوچ فرموده در مقام باره سینور نزول اقبال اتفاق افتاد پیش ازین مذکور می گشت که در کشمیر اثر وبائے ظاهر شده درین تاریخ عرض داشت واقعه نویس آنجا رسید نوشته بود که درین ملک علت وبا اشتداد تمام یافته و کس بسیار تلف میشود باین طریق که روز اول درد سر و تپ بهم میرسد و خون بسیار از بینی می آید روز دوم جان بحق تسلیم می کند و از خانه که یک کس فوت شد تمام مردم آن خانه در معرض تلف اند و هر که نزد بیماری یا مرده برود بهمان حال مبتلا می گردد از جمله شخصی مرده بود او را

بر بالاے کاه انداخته سشته اند اتفاقاً گاوے آمده ازان کاه می خورد و می میرد و بعد ازان سگے چند از گوشت آن گاو خورده
تمام مرده اند و کار تا بجاے رسیده که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود و از غرایب آنکه در محله که ابتداے
بیماری از انجا شده بود آتشے در گرفته قریب بسه هزار خانه دران محله سوزد و در اثناے طغیانی این حادثه صباحی که اهل شهر
و مواضع و نواحے بر می خیزند شکل مستدیری بر درهائی خانه ظاهر شده می بینند سه دایره کلان برو بروے هم و دو دایره اوسط و یک
دایره خرد و دیگر دوایر که میان آن بیاض ندارد و این اشکال در همه خانها بهم رسیده و در مساجد نیز ظاهر میگردد از روزیکه آتش افتاده
و این اشکال نمایان گشته فی الجمله تخفیفی در وبا میگویند که شده است چون این مقدمه غرابت تمام داشت نوشته شد غایتاً
بقانون خرد راست نمی آید و عقل من قبول این معنے نمی کند و العلم عند الله امید که حق جل سبحانه تعالے بر بندهاے گناه گار
خود مهربان گردد و ازین بلیه بالکلیه نجات یابند روز مبارک شنبه هژدهم دو نیم کروه کوچ نموده در کنار آب نهی منزل شد درین
روز زمیندار جام دولت زمین بوس دریافته پنجاه راس اسپ پیشکش و صد مهر و صد روپیه نذر گذرانید نامش جسا است و
جام لقب است هر کس که جانشین شود او را جام میگویند و این از زمینداران عمده ملک گجرات است بلکه از راجهاے نامی هندوستان
است ملکش بدریاے شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار تا ده دوازده هزار سوار هم سامان میتواند داد
در ولایت او اسپ بسیار بهم میرسد چنانچه تا دو هزار روپیه اسپ کچهی خرید و فروخت میشود براجه مذکور خلعت عنایت
فرمودم و همدرین روز کچهی نراین راجه ولایت کوچ که در اقصاے بلاد بنگاله واقعست سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر نذر
گذرانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت نوازش خان پسر سعید خان که بحکومت ولایت جونگره تعین بود بدولت زمین
بوس استسعاد یافت روز جمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بستم چهار کروه پاؤکم کوچ نموده بر کنار تال جهنود نزول نمودم روز یکشنبه
بست و یکم چهار کروه و نیم کوچ کرده در کنار تال بدرواله فرود آمده شد درین روز خبر فوت عظمت خان گجراتی که بجهت بیماری
در احمد آباد مانده بود بسامع جلال رسید او از بندهاے مزاجدان بود و خدمات نیک ازوے می آمد و از حقیقت ملک دکن و
گجرات وقوف تمام داشت خاطر حق شناس از خبر فوت او گرانی پذیرفت در تال مذکور گیاهے بنظر درآمد که بمجرد رسیدن انگشت و
یا سر چوب به گیاهش نیز بهم می آورد و بعد از زمانے باز شگفته میگردد و برگش از عالم برگ درخت تمر هندی است نامش بعربی شجر الحیا
است و بهندی لجونتی میگویند و لاج بمعنے حیا است چون از رسیدن دست و انگشت سر بهم می آرد ازین جهت به حیا نسبت کرده اند
بے تکلف خالی از غرابتے نیست و نامش را هم نغز یافته اند و میگویند که در خشکی هم میشود در روز دوشنبه بیست و دوم مقام شد قرا دلان خبر

آوردند که درین نزدیکی شیریست که بمردم راهگذری مزاحمت وآسیب میرساند ودر بیشه که میباشد کله واستخوان چندے از آدمیان که تازه خورده بود دیده شد بعد از دو پهر روز لشکاران شیر سواری نموده بیک زخم بندوق کارش ساختم اگرچه شیر کلان بود غایتا از نهیب کلان تر بارها زده شد از جمله شیرے که در قلعه ماندو زده بودم هشت ونیم من بود این هفت ونیم من بوزن در آمد کمین از ان کمتر روز شنبه بیست وسوم سه ونیم کروه وکسرے کوچ نموده برلب آب بابیب نزول نمودم روز کم شنبه بیست وچهارم قریب بشش کروه طے نموده در کنار تال همده منزل شد روز مبارک شنبه بیست وپنجم مقام فرموده بزم پیاله ترتیب یافته وبندهاے خاص بساغر عنایت خرمش گشتند نوازش خان را بمنصب سه هزاری ودو هزار سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرفراز ساخته وبخلعت وفیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم ومحمد حسین سبزک را که بجهت ابتیاع اسپان راوار به بلخ فرستاده شده بود درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت زمین بوس دریافت از اسپان آورده او یک اسپ ابرش بغایت خوش رنگ وخوش نسبت هست تا حال باین رنگ ابرش دیده نشده بود وچند راه دار دیگر خوب آورده بود بنا بران اورا بخطاب تجارت خانی سرفراز فرمودم روز جمعه بیست وششم پنج کروه ویک پاو طے نموده در موضع جالود منزل شد وراجه کچهمی نرائن عموی راجه کوچ که الحال ملک گجرات را با وعنایت فرموده ام اسپ عنایت کردم روز شنبه بست وهفتم سه کروه کوچ کرده درمقام بوده نزول اجلال اتفاق افتاد روز یکشنبه بست وهشتم پنج کروه طے نموده کنار قصبه دوحد که این قصبه سرحد گجرات ومالوه است محل نزول رایات جلال گشت پهلوان بهاء الدین برق انداز بچه لنگوری را با بزی به ملازمت آورده عرض نمود که در راه یکے از دیهچیان این بنده لنگور ماده را که بچه خود را در سینه گرفته بر بالاے درختی نشسته بود میبیند وآن سنگ دل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند بمجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده بر شاخے میگذارد وخود بر زمین افتاده جان می سپارد درین اثناے من رسیدم وآن بچه را فرود آورده بجهت شیر خوردن نزدیک این بز بردم حقتعالی بز را برو مهربان ساخته شروع در لیسیدن ومهربانی کرد وبا وجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او بر آمده فرمودم که بچه را از وجدا سازند بمجرد جدا ساختن بز آغاز فریاد وبیطاقتی کرد وبچه لنگور نیز بے تابی بسیار نمود اما الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان تعجب ندارد ومهربانی بز بان بچه جاے تعجب بسیار است لنگور جانوریست از عالم میمون غایتا موے میمون بزردی مائل وروئش سرخ وموے لنگور سفید وروئش سیاه ودم لنگور دو چندان از دم میمون دراز است بنابر غرابت این مقدمه نوشته شد روز دوشنبه بیست ونهم مقام نموده بشکار نیله گاو رفتم ودو نیله گاو یکے نر ویکے ماده به بندوق زدم روز سه شنبه سی ام نیز مقام واقع شد ؛

تمام شد جلد اول توزک جهانگیری

حکم جہانگیر

حکم فرمودم کہ این دوازدہ سالہ احوال را یک جلد ساختہ نسخہ ہاے متعدد ترتیب نمایند کہ بہ بندہ ہاے خاص عنایت فرمایم و بسایر بلاد فرستادہ شود کہ ارباب دولت و اصحاب سعادت دستور العمل روزگار خود سازند۔

جشن سیزدهمین نوروز از جلوس همایون

شب یکشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه ۱۰۲۷ هجری بعد از گذشتن چهارده نیم گهڑی تحویل آفتاب یعنی حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد و تا این نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس همایون این نیازمند درگاه الٰہی بخیر و خوبی گذشته سال نوبهار کے و فرخے آغاز شد روز مبارک شنبه دویم ماه فروردی ماه الٰہی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت سال پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی ببہار کے آغاز شد امید که مدت حیات در مرضیات الٰہی صرف شود و نفسی بے یاد او نگذرد بعد از فراغ وزن تازه بتازه بزم نشاط ترتیب یافت و بنده ہائے خاص بساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند درین روز آصف خان که بمنصب پنج ہزاری ذات و سه ہزار سوار سرفرازی داشت بعنایت چهار ہزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز شد و ثابت خان بخدمت عرض مکرر سرفرازی یافت خدمت توپ خانه بمعتمد خان مرحمت نمودم و اسپ کچھی که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود تا آنکه تا در ولایت گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتاده مثل این اسپ بسرکار نیامده چون میرزا رستم بسیار اظهار میل و خواہش نمود خاطر او را عزیز میداشتم باو عنایت نمودم بجام چهار انگشتری از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دو دست باز مرحمت شد و براجه لچھمی نرائن نیز چهار انگشتری از لعل و عین الهره و زمرد و نیلم نیز عنایت شد مروت خان از بنگاله سه زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد شب جمعه فرمودم که دور تال را چراغان کردند بنهایت خوب شده بود در روز یکشنبه حاجی رفیق از عراق آمده سعادت آستان بوس دریافت و مکتوبے که برادرم شاه عباس مصحوب او ارسال داشته بود گذرانید مشار الیه غلام میر محمد امین خان قافله باشی ست و میراو از عالم فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدمتگار یست مکرر بعراق آمد و رفت نموده به برادرم شاه عباس آشنا شده درین دفعه از اسپان یتاق و اقمشه نفیسه آورده بود چنانچه از اسپ ہائے او چند اسپ داخل طوایل خاصه شد چون بنده کار آمدنی و خدمتگار لایق عنایت است بخطاب ملک التجار سرفراز ساختم روز دوشنبه براجه لچھمی نرائن شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانه مروارید بجهت حلقه گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبه میرزا رستم که به منصب پنجہزاری ذات و ہزار سوار سرفراز بود باضافه پانصد سوار امتیاز یافت اعتقاد خان بمنصب

یابو

چہار ہزاری و ہزار سوار ممتاز شد سرفراز خان بہ منصب دو ہزار و پانصدی و ہزار و چہار صد سوار سرفراز گشت معتمد خان بمنصب ہزاری و سے صد و پنجاہ سوار سربلندی یافت بہ امرای سنکھدلن و فدائی خان اسپ صد مہری عنایت شد چون صوبہ پنجاب بحفظ و حراست اعتماد الدولہ مقرر است حسب الالتماس او میر قاسم بخشی احدیان را کہ نسبت سلسلہ ایشان دارد بحکومت صوبہ مذکور سرفراز فرمودم و منصب ہزار بذات و چہار صد سوار و خطاب قاسم خانی مرحمت کردم پیش ازین براجہ نرائن اسپ عراقی عنایت نمودہ بودم درین تاریخ فیل و اسپ ترکے بخشیدہ رخصت بنگالہ فرمودم جام بانعام کمر شمشیر مرصع و تسبیح مرصع و اسپ یکے عراقی دیگرے ترکے و خلعت سرفرازی یافتہ رخصت وطن شد صالح برادرزادہ آصف خان مرحوم را بمنصب ہزاری و سیصد سوار ممتاز ساختہ رخصت صوبہ بنگالہ فرمودم و اسپے بمشارالیہ مرحمت شد و درین تاریخ میر جملہ از عراق آمدہ دولت زمین بوس دریافت مشارالیہ از سادات معتبر اصفہان است و سلسلہ اینہا در عراق ہمیشہ عزت داشتہ اند والحال برادرزادہ او میر رضی در خدمت برادرم شاہ عباس بمنصب صدارت اختصاص دارد و شاہ صبیۂ خود را باو نسبت کردہ میر جملہ پیش ازین بچہار دہ سال از عراق برآمدہ نزد محمد قلی قطب الملک بگلکنڈہ رفتہ بود نامش محمد امین است و قطب الملک او را میر جملہ خطاب دادہ بود مدت دہ سال مدار علیہ او بودہ و صاحب سامان شدہ بعد ازانکہ قطب الملک مذکور ودیعت حیات سپردہ و نوبت ریاست بہ برادرزادہ او رسید بمیر سلوکی کہ خاطر خواہ او باشد نکردہ و میر رخصت گرفتہ بوطن شتافتہ و شاہ بنابر نسبت میر رضی او عزتے کہ مردم صاحب سامان را در نظر ہامی باشد بمیر مذکور توجہ و شفقت بسیار ظاہر فرمودہ و او نیز پیشکشہا لایق گذرانیدہ مدت سہ چہار سال در عراق بسر بردہ و ملک ہا ہم رسانیدہ چون مکرر معروض گشت کہ او ارادۂ خدمت این درگاہ دارد فرمان فرستادہ بدرگاہ طلب فرمودم و مشارالیہ بمجرد رسیدن فرمان ترک تعلقات نمودہ جریدہ روے اخلاص بدرگاہ نہاد و درین تاریخ بعز بساط بوس مفتخر گشتہ دوازدہ راس اسپ و نہ تغوز قماش و دو انگشتری پیشکش گذرانید چون از روے عقیدت و اخلاص آمدہ مشمول عواطف و مراحم ساختہ بالفعل بیست ہزار درب خرچے و خلعت عنایت شد و درین روز خدمت بخشیگری احدیان را از تغیر قاسم خان بعنایت خان مرحمت فرمودم و خواجہ عاقل را کہ از بندہ ہاے قدیم است بخطاب عاقل خانے سرفراز فرمودہ اسپ عنایت نمودم روز جمعہ دلاور خان از دکن آمدہ سعادت آستانبوس دریافت صد مہر و ہزار روپیہ نذر گذرانید باقر خان فوجدار صوبۂ ملتان بمنصب ہشتصدی ذات و سیصد سوار سرفراز گشت تجارت خان و باہوے زمیندار صوبۂ ملتان بانعام فیل ممتاز شد روز شنبہ یازدھم بعزم شکار فیل از دوحد کوچ فرمودہ در موضع کرہ بارہ نزول اجلال اتفاق افتادہ روز یکشنبہ دوازدھم موضع سجارا محل ورود موکب منصور گشت ازینجا تا دوحد ہشت کروہ است و تا شکارگاہ یک و نیم کروہ صباح روز دوشنبہ سیزدھم

با جمعی از بنده هاے خاص بشکار فیل متوجه شدم چراگاه فیل در کوهستانی واقع است و فراز و نشیب بسیار گذار پیاده بصعوبت میسر است
پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل بر فراز درختے بجهت نشستن من تختے از چوب
ترتیب داده در اطراف آن بر چند درخت دیگر نشیمن ها بجهت امرا ساخته بودند و دو بیست فیل نر با کمند هاے مستحکم و بسیاری از ماده فیلان
آماده داشته و بر هر فیل دو نفر فیلبان از قوم جرگه که شکار فیل مخصوص آنهاست نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف
جنگل بحضور بیارند تا تماشاے شکار آنها کرده شود قضارا در وقتے که مردم از اطراف به جنگل در آمدند از انبوهی درخت و پست
و بلند بسیار سلسله انتظام از هم گسیخت ترتیب قمرغه بر جا نماند فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف روے نهادند و دوازده زنجیر فیل
از نر و ماده باین ضلع افتادند چون بیم آن بود که مبادا در روند فیلهاے خانگی را پیشتر رانده هر جا یافتند بستند اگرچه فیل بسیار
بدست نیامد غایتاً دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و اصیل و تمام عیار چون کوهے را که در میان جنگل واقع است
و این فیلان در ان جنگل مے بودند راکس پهاڑی می گویند یعنے دیو کوه باین نسبت را دن سر و پاون سر که نام دیوهاست این هر
دو فیل را نام کردم روز سه شنبه چهاردهم و کم شنبه پانزدهم مقام فرمودم شب مبارک شنبه شانزدهم کوچ نموده بمنزل کرهه باره نزول
اجلال اتفاق افتاد حاکم بیگ که از خانزاده درگاه است بخطاب حاکم خانی سرفراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه ببسنگرام زمیندار
کوهستان پنجاب انعام شد چون گرما نهایت اشتداد داشت و سواری روز متعذر بود کوچ بشب قرار یافت روز شنبه هیجدهم در پرگنه
دوحد بمنزل شد روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم در شرف خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود درین روز جشن عالی
ترتیب یافته بر تخت مراد جلوس فرمودم شهنواز خان را که بمنصب پنج هزاری ذات سرفرازی داشت بعنایت دو هزار سوار دو اسپه و
سه اسپه ممتاز ساختم خواجه ابوالحسن میر بخشی بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار اصل و اضافه سرفرازی یافت چون
احمد بیگ خان کابلی که بحکومت کشمیر سرفرازی داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت تبت و کشتوار نماید و آن
وعده منقضی گشت و این خدمت از و بانصرام نرسید بنا برین او را معزول ساخته دلاور خان کاکر را به صاحب صوبگی کشمیر سربلندی
بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشتوار نماید بدیع الزمان
پسر شاه رخ میرزا از جاگیر خود که در سلطان پور داشت آمده سعادت آستانبوس دریافت قاسم خان را بعنایت خنجر مرصع
و فیل سرفراز ساخته بحکومت صوبهٔ پنجاب رخصت فرمودم شب سه شنبه بیست یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان موکب
اقبال بصوب احمد آباد معطوف داشتم چون از شدت گرما و عفونت هوا محنت بسیارے کشیده و تا رسیدن بآگره مسافتے

بعید یابیستے بہبود بخاطرم گذشت کہ ایام تابستان و ربیع ہم بدار الخلافہ توجہ نفرمائم چون تعریف برشکال ملک گجرات بسیار شنیدہ میشد
وشہرت احمد آباد را نسبتے نماندہ بود قصد گجرات بخیال گذشت آخر راے بودن احمد آباد قرار گرفت واز انجا کہ حمایت وحراست ایزد
حق سبحانہ ہمہ جا و ہمہ وقت حافظ و ناصر این نیازمند است مقارن این حال خبر رسید کہ باز در آگرہ اثر وباء ظاہر شد ومردم
بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ عزیمت آگرہ کہ بالہام غیبی در خاطر پرتو افگندہ بود مصمم گشت جشن مبارک شنبہ بیست سویم بمنزل جالود
ترتیب یافت پیش ازین ضابطہ سکہ چنان بود کہ یک روے زر اسم مرا نقش می کردند و بر روے دیگر نام مقام و ماہ و سنہ
جلوس درینولا بخاطر رسید کہ بجاے ماہ صورت برجے را کہ بآن ماہ منصوب باشد نقش بکنند مثلاً در ماہ فروردی صورت برہ و در
اُردی بہشت شکل ثور وچون ہمچنین در ہر ماہ کہ سکہ شود یک طرف صورت آن برج را بنوعی نقش کنند کہ حضرت نیر اعظم از ان طالع
باشد واین تصرف خاصہ من است وتا حال نشدہ بود

درین روز اعتقاد خان بعنایت علم سرفرازی یافت بہ مروت خان کہ از تعینات صوبہ بنگالہ است نیز علم مرحمت شد وشب شنبہ
بیست وہفتم در موضع بدروالہ از پرگنہ سہرا نزول اقبال اتفاق افتاد و درین منزل آواز کوئل شنیدہ شد کوئل مرغے است از عالم
زاغ غایتاً در جثہ خردتر ہر دو چشم زاغ سیاہ می باشد واز کوئل سرخ مادہ او خالہاے سفید می دارد ونر سیاہ یکرنگ است نر او
بغایت خوش آواز مے باشد بلکہ آواز او را ہیچ نسبتے بآواز مادہ او نیست کوئل در حقیقت بلبل ہندی است ہمچنان کہ مستی
وشورش بلبل در بہار می باشد آشوب کوئل در آمد برسات کہ بہار ہندوستان است می شود نالہ اش بغایت دلنشین وموثر است
وآغاز مستی او مقارن است برسیدن انبہ اکثر بر درخت انبہ می نشیند واز رنگ وبوے انبہ محظوظ است واز غرایب آنکہ کوئل
خود بچہ از بیضہ بر نمی آرد ودر وقت بیضہ نہادن ہر جا آشیانہ زاغ را خالی می یابد بیضہ آن را بمنقار شکستہ بیرون مے اندازد
وخود بجاے آن بیضہ می نہد ومی پرد وزاغ آن را بیضہ خود تصور کردہ بچہ برمے آورد وپرورش میدہد واین امر غریب
را من خود در الہ آباد مشاہدہ کردہ ام شب کم شنبہ بیست ونہم کنار دریاے مہی منزل شد وجشن مبارک شنبہ دران محل
ترتیب یافت دو چشمہ در کنار دریاے مہی ظاہر شد بغایت آب صاف داشت چنانچہ کہ اگر دانہ خشخاش ہم درو افتد
تمام ظاہر می شود تمام آن روز بہمراہی اہل محل گذرانیدہ شد چون سیر منزل دلکش بود فرمودم کہ بر لب ہر چشمہ صفہ بستند روز
جمعہ در دریاے مہی شکارماہی کردہ شد وماہی ہاے کلان پولک دار بدام افتاد نخست بفرزند شاہ جہان حکم شد کہ
شمشیر خود بیا زماید بعد ازان بامرا فرمودم کہ شمشیرہاے کہ در کمر بستہ اند ببینید از ند شمشیر آن فرزند بہتر از ہمہ برید

اینست نقش ہاے سکہ عہد جہانگیری کہ یک طرف آن بشکل بروج دوازدہ گانہ نقش
می شد و من بسعی بسیار اصل آن سکہاے دوازدہ گانہ را بہم رسانیدہ نقل
آن ہا بعینہ درین مقام نقش مے کنم

نقش سکہ صورت حمل مطابق ماہ فروردین

نقش سکہ صورت ثور مطابق ماہ اردی بہشت

نقش سکہ صورت جوزا مطابق ماہ خرداد

نقش سکہ صورت سرطان مطابق ماہ تیر

نقش سکہ صورت اسد مطابق ماہ مرداد

نقش سکہ صورت سنبلہ مطابق ماہ شہریور

نقش سکه صورت میزان مطابق ماه مهر

نقش سکه صورت عقرب مطابق ماه آبان

نقش سکه صورت قوس مطابق ماه آذر

نقش سکه صورت جدی مطابق ماه دی

نقش سکه صورت دلو مطابق ماه بهمن

نقش سکه صورت حوت مطابق ماه اسفندیار

ماهی هاے بجمعے از بندها که حاضر بودند قسمت نموده شد شب شنبه غره اردی بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به یساولان
و تواچیان حکم کردم که از مواضعے که بر سر راه و نزدیک براه واقع است بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیارند که بدست
خود خیر کنم که هم باعث مشغولیست و هم نامرادان بفیض میرسند کدام مشغولے به ازین خواهد بود روز دوشنبه سوم شجاعت خان
عرب و همت خان و دیگر بنده هاے که از تعیناتِ صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند بشایخ دار ارباب خلوت
که در احمد آباد توطن دارند ملازمت نمودند روز سه شنبه چهارم کنار دریاے محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خان را
که فرزند شاهجهان بحکومت گجرات گذاشته بود بسعادت زمین بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم در کنار تال کاکریه ترتیب
یافت ناهر خان حسب الحکم از صوب دکن آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت بفرزند شاه جهان انگشتری الماس از
بابت پیشکش قطب الملک که هزار مهر قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً دران الماس سه خط در برابر یکدیگر و خطِ منحرف در زیر
آن واقع بود چنانچه نقش لله ظاهر میشد این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حالانکه رگ و تراش دیجو هر عیب
است لیکن بظاهر عام فریب بود و معهذا از معدنے که معتبر است نبود چون فرزند شاه جهان می خواست که از غنایم فتح دکن
یادبودے بجهت برادرم شاه عباس فرستد این الماس را با دیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال میدار و درین روز هزار روپیه
در وجه انعام برکهراے باد فروش عنایت فرمودم مشار الیه گجراتی الاصل است دا از نقل و سرگذشت احوال این ملک
استحضار تمام دارد نامش بوته بود یعنے نهال بخاطر رسید که پیر مردے را بوته گفتن بے نسبت است خصوص الحال که بسحاب مکرمت
ما سر سبز و بارور بوده باشد بنا بران حکم فرمودم که بعد ازین او را برکهرای میگفته باشند برکه بزبان هندوی درخت را میگویند روز
جمعه هفتم ماه مذکور موافق غره جمادی الاولے در ساعت مسعود و مختار بمبارکے و فرخے بشهر احمد آباد درآمدم وقت سواری فرزند
بلند اقبال شاه جهان بیست هزار چرن که پنج هزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تا در دولتخانه نثار کنان شتافتم چون
بدولتخانه نزول اقبال فرمودم طرهٔ مرصع که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانید و از بنده هاے او که درین
صوبه گذاشته بود نیز پیشکشها آوردند همه جهت قریب چهل هزار روپیه شده باشد چون بعرض رسید که خواجه بیگ میرزاے
صفوی در احمد نگر بجوار مغفرت ایزدی پیوسته خنجر خان را که بفرزندی برگزیده بود بلکه از فرزند صلبی گرامی تر میداشت و در حقیقت
جوان رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است بمنصب دو هزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته حراست قلعه
احمد نگر بعهدهٔ او مقرر فرمودم درین ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در میان مردم شایع شده و از اهل شهر داردو کم کسے باشد

که دو سه روزے باین بلا مبتلا نشده باشد تپ محرق یا درد اعضا بهم میرسد و در عرض دو سه روز آزار تمام میرساند چنانچه بعد از صحت
مدتے اثر ضعف و سستی باقی می ماند غایتاً عاقبت بخیر است و حذر جانے بکسے کم میرسد و از مردم کهن سال که درین ملک
توطن دارند شنیده شد که پیش ازین به سے سال همین قسم تپ بهم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هواے گجرات
زبونے ظاهر شد و ازین آمدن بغایت پشیمانم امید که حق جل و علی بفضل و کرم خویش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر
است از میان مردم بردارد روز مبارک شنبه سیزدهم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار
و عنایت علم سرفرازے یافته بخدمت فوجداری سرکار پٹن تعین شد سید نظام فوجدار سرکار لکهنؤ بمنصب هزاری ذات و هفتصد
سوار ممتاز گشت منصب علے قلی درمن که از تعینات صوبه قندهار است بالتماس بهادر خان صاحب صوبه قندهار هزاری ذات
و هفتصد سوار حکم شد سید هزبر خان بارهه بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سربلندی یافت زبردست خان را بمنصب هشتصدی
ذات و سے صد و پنجاه سوار سرفراز فرمودم درینولا قاسم خواجه ده بندی پنج دست باز توبغون از ماوراءالنهر مصحوب یکے از
اقوام خود برسم نیاز ارسال داشته بود یک دست در راه ضایع شد چهار دست بسلامت در اوجین رسیدند حکم فرمودم که مبلغ
پنج هزار روپیه حواله کس ایشان نمایند که از هر قسم متاع که مرضے خواجه داند ابتیاع نموده ببرد و هزار روپیه بمشار الیه انعام شد
و همدرین وقت خان عالم که نزد داراے ایران بایلچی گری رفته بود یک دست باز آشیانی که بزبان پارسی اکنه سے گویند
پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بظاهر علامتے که از باز دامی تمیز توان کرد ندارد و بعد از پرانیدن تفاوت ظاهر میشود روز
مبارک شنبه بستم میر ابوالصالح خویش مرحومی میرزا یوسف خان حسب الحکم از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صد مهر
نذر و کلگی مرصع پیشکش گذرانید میرزا یوسف خان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها در خراسان همیشه معزز و مکرم
بوده اند و بالفعل برادرم شاه عباس صبیه خود را به برادر خرد میر ابوالصالح مذکور نسبت کرده پدرش میرزا الغ خادم باشے
روضه رضیه امام هشتم است و میرزا یوسف خان بمیامن تربیت حضرت عرش آشیانے بمرتبه امارت و منصب پنج هزاری رسیده بود
بے تکلف خوب میرے بود و نوکر را بسیار نیوزک میداشت و بسیاری از خویشان او بر گرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکن برحمت
حق پیوست اگرچه فرزند بسیار از و ماند و نظر به حقوق قدیم رعایتها یافتند خصوص در تربیت پسر کلانش نهایت توجه مبذول گشت در اندک
مدت بمرتبه امارت رسانیدم غایتاً از و تا پدر فرق بسیارے است روز مبارک شنبه بست و هفتم بحکیم مسیح الزمان بیست هزار درب انعام
مرحمت شد و بحکیم روح الله صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم چون مزاج مرا بسیار خوب دریافته بود دید که هواے گجرات بغایت

ناسازگار است حکیم مذکور گفت همین که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمی خواهند فرمود تمام این کوفت شما بیکبارگی برطرف خواهد شد و همین که من در یک روز هر دو از نیمها کم کردم در همان روز اول بسیار فائده کرد روز مبارک شنبه سویم خورداد ماه قزلباش خان بمنصب هزار و پانصد بذات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و عرض داشت گجپت خان داروغه فیل خانه و بلوچ خان قراول بیگی رسید که تا حال شصت و نه زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده بود و بعد ازین هرچه شود عرض داشت خواهد شد حکم کردم که فیل پیر و انچه خرد باشد زنهار نگیرند و غیر ازین دو قسم از نر و ماده هرچه بنظر در آید شکار کنند روز دوشنبه چهاردهم مبلغ دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم بسید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسپ خاصگی کچهی که از اسپان سره جام بود و پیشکش نموده بود براجه نرسنگه دیو مرحمت شد هزار روپیه به بلوچ خان قراول بیگی که بخدمت شکار فیل تعین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانزدهم اثر گرانی و درد سر در خود یافتم آخر به تپ منجر شد شب پیاله هاے معتاد را نخوردم و بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تپ افزود دم و تا دم صبح بر بستر مے طپیدم آخر روز کم شنبه شانزدهم تپ تخفیف یافت و باستصواب حکما شب ثلثان معتاد پیاله خورده شد و بجهت خوردن شوربا هاے ماش و برنج هرچند تکلیف میکردند و مبالغه می نمودند نتوانستم بخود قرار داد تا بحد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز شورباے بوغان خورده باشم امید که بعد ازین هم حاجت نه افتد چون درین روز غذا آوردند طبیعت رغبت نه نمود مجملاً سه روز و دو شب بفاقه گذشت با آنکه یک شبان روز تپ کشیده ام و ضعف و بیطاقتی بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بوده ام اشتها مطلق نمانده و بطعام رغبت نمی شود و در حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت و خوبی منظور بوده که در چنین سرزمین بے فیض شهر ساخته بعد ازو دیگران نیز عمر عزیز خود را درین خاکدان بر همه چیز گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم و گرد و غبار بحدیست که پیش ازین شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار و رود خانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک می باشد چاهها اکثر شور و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است ابها بون گاوران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر سامانے دارند در خانه هاے خود برکها ساخته اند و در ایام برسات از آب باران پر می سازند و تا سال دیگر از آن آب میخورند و مضرات آبی که هرگز هوا باو نرسد و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجاے سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که از روے زقوم وزد فیض او معلوم مصرع

ای تو مجموعهٔ خوبی بچه نامت خوانم

پیش ازین احمد آباد را گرد آباد گفته بودم الحال نمی دانم که سمومستان نامش نهم یا بیمارستان خوانم یا زقوم زار گویم یا جهنم آباد که شامل همه صفات است اگر موسم برسات مانع نبودے یکروز درین محنت سرا توقف نمی فرمودم و سلیمان وار بر تخت باد نشسته بیرون میشتافتم و خلق خدا را

ازین رنج و محنت خلاص میساختم چون مردم این شہر بغایت ضعیف دل و عاجز اند بجہت احتیاط کہ مبادا بعضی از اہل اردو بہ تعدی و ستم در خانہ ہای آنہا فرود آیند و مزاحم احوال فقرا و مساکین شوند و قاضی و میر عدل بجہت رودیدگی مداہنت نمایند تا نتوانند بآن ستم پیشہا بس آمد از تاریخی کہ درین شہر نزول سعادت اتفاق افتاد با وجود حدت و حرارت ہوا ہر روز بعد از فراغ عبادت دوپہر بجہروکہ طرف دریا کہ ہیچگونہ حایلی و مانعی از در و دیوار و یساول و چوبدار ندارد برآمدہ دو سہ ساعت نجومی می نشینم و بمقتضای عدالت بفریاد داد خواہان رسیدہ ستم پیشہا را در خور جرایم و تقصیرات سیاست میفرمائیم حتی در ایام ضعف با کمال درد و الم ہر روز بدستور معہود بجہروکہ برآمدہ تن آسانی بر خود حرام داشتہ ام ــ

بہر نگہبانی خلق خدا	شب نکنم دیدہ بخواب آشنا
از پی آسودگی جملہ تن	رنج پسندم بہ تن خویشتن

بکرم الٰہی عادت چنان شدہ کہ در میان شبانروزی بیش از دو سہ ساعت نجومی نقد وقت بتاراج خواب نمیرود و درین ضمن دو فائدہ منظور است یکی آگاہی از ملک و دوم بیدار دلی بیاد حق و حیف باشد کہ این عمر چند روزہ بغفلت بگذرد و چون خواب گرانی در پیش است این بیداری را کہ دیگر در خواب نخواہیم دید غنیمت شمردہ یک چشم زدن از یاد حق غافل نباید بود ع

باش بیدار کہ خوابی عجبی در پیش است

و ہمان روز کہ تپ کردم فرزند بجان پیوند شاہجہان تپ کرد و کوفت او با متداد انجامید و تا دہ روز بکورنش نتوانست رسید روز مبارک شنبہ بیست و چہارم آمدہ ملازمت نمود بغایت ضعیف و ناتوان بنظر در آمد چنانچہ اگر کسی نگوید توان فہمید کہ این کس بیماری یک ماہ بلکہ بیشتر ہم کشیدہ باشد شکر کہ عاقبت بخیر گذشت روز مبارک شنبہ سی و یکم میر جملہ کہ درینولا از ایران آمدہ مجملی از احوال او رقمزدہ کلک وقایع نگار شدہ بمنصب ہزار و پانصدی ذات و دویست سوار فرق عزت برافراخت درین روز بجہت ضعفی کہ کشیدہ ام یک زنجیر فیل و یک راس اسپ و اقسام جواہر پایہ با مقداری از طلا و نقرہ و دیگر اجناس برسم تصدق بمستحقان عنایت شد اکثر از بندہ ہا در خور سرمایہ خویش تصدقات آوردہ بودند فرمودم کہ اگر غرض اظہار اخلاص و مجراست مقبول نیست و اگر از صدق عقیدت است چہ حاجت بآوردن حضور غایبانہ خود بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند روز مبارک شنبہ ہفتم تیر ماہ الٰہی صادق خان بخشی بمنصب دو ہزاری ذات و سوار از اصل و اضافہ سرفرازی یافت ارادت خان میر سامان بمنصب دو ہزاری و ہزار سوار ممتاز گشت میر ابو صالح رضوی بمنصب دو ہزاری و ہزار سوار بخطاب رضوی خانی و عنایت علم و فیل سرفراز شدہ بصوبہ دکن رخصت یافت درینولا بعرض رسید کہ سپہسالار آتالیق خان خانان در تتبع این مصرع مشہور کہ ــ ع

هر یک گل زحمت صد خار می باشد کشید

غزلی گفته و میرزا رستم صفوی و میرزا مراد پسر او نیز طبع آزمائی نموده اند مطلعی در بدیهه بخاطر رسید

ساغری بر رخ گلزار می باید کشید | ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

از ایستادهاے بزم حضور هر که طبع نظمی داشت غزلے گفته گذرانید این مصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است غزل او تمام بنظر در آمد غیر از ان مصرع که بطریق مثل زبان زد روزگار شده دیگر کارے نساخته بغایت ساده و هموار گفته درین تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادان این درگاه اند واثر رشد و کارطلبی از ناصیهٔ احوال آنها ظاهر بود بمناصب مناسب سرفرازی یافته بخدمت صوبه بنگش و کابل تعین شدند منصب او دو هزار و پانصدی بود پسر کلان او بمنصب سه هزاری و سه پسر دیگر بمنصب نهصدی ممتاز گشتند روز مبارک شنبه چهاردهم خواجه باقیخان که بجواهر اصالت و شرافت و نجابت و شجاعت آراستگی دارد و یکے از نهانجات ملک برار بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدی و هزار سوار از اصل و اضافه و بخطاب باقیخانے علم عزت برافراخت راے کهنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود بدیوانی صوبه مالوا ممتاز گشت درینولا جفت شدن سارس که تاحال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده بنظر در آمد سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتًا از کلنگ دو دمازو بر کلان تر و میان سر پر ندارد و پوستے است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ می باشد اکثر در صحرا جفت جفت بسر می برد و احیانًا خیل خیل هم بنظر در می آیند و جفت آن را از صحرا آورده در خانه ها نگاه می دارند و با مردم انس می گیرند القصه جفت سارسے است در سرکار من که لیلی و مجنون نام نهاده ام روزے یکے از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من اینها باهم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا آگاه سازند و هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که باز می خواهند که جفت شوند در لحظه خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهاے خود را راست گذاشته اندک خم کرد نر اول یک پاے خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد و بعد از ان پاے دوم را و لحظه بر پشت او نشسته جفت شد آنگاه فرود آمده گردن را دراز ساخته نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه بر گرد ماده گشت یمکن که بیضه نهاده بچه هم بر آرند و از الفت و محبت سارس با جفت خود نقلها غریب و عجیب بسیار شنیده شد چون بتواتر رسیده و غرابت تمام دارد نوشته می شود از جمله قیام خان که از خانه زادان این درگاه است و در فن شکار و قراولی وقوف تمام دارد عرض کرد که روزے بشکار رفته بودم سارسے نشسته یافتم چون نزدیک تر شتافتم از جاے خود برخاسته روان شد و از رفتار او اثر ضعفے و المے یافته شد جاے که نشسته بود رفتم استخوانے چند با مشتے پر بنظر

درآمد که در زیر خود گرفته نشسته بود بر دوران دام چیده خود را بگوشه کشیدم خواست که بجاے خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد پیش رفته گرفتم بغایت سبک بنظر درآمد چون نیک دیدم در سینه و شکم اصلا پر نمانده گوشت و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثری از گوشت نمانده مشت پری با استخوانے چند بدست درآمد ظاهر شد که جفتش مرده و از فراق او باین روز نشسته

بگداخت من از هجر دل افروز مرا | افروخت چو شمع آه جانسوز مرا
روز طربم سیاه شد چون شب غم | بنشاند فراق تو بدین روز مرا

همت خان که از بنده هاے خوب من است و سخن او اعتماد را می شاید عرض کرد که در پرگنه دوحد جفت سارسے بر کنار تال بنظر درآمد از بندوقچیان من یکے را زد و همان جا سرش بریده پاک ساخت قضارا دران منزل دو سه روز مقام واقع شد جفت او پیوسته دران گرد و پیش میگشت و فریاد و فغان میکرد و مرا از بیقراری او دل بدرد آمد و غیر از ندامت چاره نبود چون ازان منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنج روز بهمان مقام عبور افتاد از متوطنان آنجا مآل و حال و خاتمت احوال آن سارس پرسیدم گفتند که در همان روز جان داد و هنوز اثرے از استخوان و پر و بال او بر جاست من خود بآنجا رفته دیدم بنوعی که گفته بودند نشان یافتم ازین عالم نقلها در میان مردم بسیار است نوشتن آنها طولے دارد روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت شنکر که از تعینات صوبه بهار بود بعرض رسید و مانسنگه پسر کلان او بمنصب دو هزاری ذات و ششصد سوار سرفراز گشت و دیگر فرزندان و اقوام او باضافهٔ منصب سرفراز شدند و بمتابعت او مامور گشتند روز مبارک شنبه بست و یکم فیل باون سر شکار خاصه که بجهت رام شدن در پرگنه دوحد گذاشته شده بود بدرگاه رسید حکم فرمودم که نزدیک بجهروکه طرف دریا نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در فیل خانه حضرت عرش آشیانے کلان تر از فیل درجنسال که مدتها سر حلقهٔ فیلان خاصه بود بنظر من در نیامد ارتفاع آن چهار ذرع و سه نیم پا گز الهی بود که هشت ذرع و سه انگشت شرعی باشد و بالفعل در فیلان سرکار من از همه کلان تر پهلوان عالم گجراج است که عرش آشیانی خود بدولت شکار فرموده بودند و سر حلقه فیلان خاصه است ارتفاعش چهار ذرعه و نیم پا است که هفت ذرعه و هفت انگشت شرعے باشد گز شرعے بعرض بست و چهار انگشت آدم متساوی الخلقه قرار یافته و گز الهی بعرض چهل انگشت است درین تاریخ مظفر خان که بخدمت صاحب صوبگی ولایت ٹھٹھه سرفراز شده بود سعادت آستانبوس دریافت صد مهر و صد روپیه نذر و موازی یک لک روپیه از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید درینولا خبر رسید که حق سبحانه تعالے بفرزند پرویز پسرے از صبیهٔ مغفوری شاه مراد کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت مبارک باشد روز یکشنبه بست و چهارم راے بهاره دولت آستانبوس دریافت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست ملکش

بدریاے شور پیوسته است بهاره وجام از یک جدا اند وبده پشت بالاتر بهم میرسند غایتًا بجهت ملک و جمعیت اعتبار بهاره از جام
بیش است مے گویند که بدین هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود جنگ صف کرده شکست
بر فوج محمود افتاد القصه در وقتے که خان اعظم به تسخیر قلعه جوناگڑه ملک سورتهه شتافت ننو که مخاطب بسلطان مظفر بود و خود را
وارث ملک میگرفت بحال تباه در پناه زمینداران روزگار بسر می برد بعد ازان جام با افواج منصوره جنگ صف کرده شکست خورد
وننو به پناه راے بهاره در آمد خان اعظم ننو را از راے بهاره طلب نمود مشار الیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت
ننو را سپرده باین دولتخواهی از صدمات افواج قاهره محفوظ ماند دران وقت که احمد آباد بمورد موکب اقبال آراستگی یافت وبزودی
کوچ شد بملازمت نرسید و زمین او هم خیلے راه بود و فرصت نیز مقتضی تعین افواج نبود چون بحسب اتفاق باز مراجعت واقع شد درین
دفعه فرزند شاهجهان راجه بکرماجیت را با فوجی از بنده هاے درگاه تعین فرمود او نجات خود را منحصر در آمدن دانسته خود بسعادت
آستانبوس شتافت و دویست مهر و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانید غایتًا از اسپان او یکے آنچنان نبود که خاطر پسند
باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر مے در آمد و خود میگوید که نود سال دارم که در حواس و قواے ظاهر فتورے نرفته از مردم او
پیری بنظر در آمده موے ریش و بروت و ابروے او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راے بهاره یاد دارد و در پیش او
از خردی کلان شده ام درین تاریخ ابو الحسن مصور بخطاب نادر الزمانی سرفراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیر نامه کشیده
بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و آفرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کارنامه هاے
روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد و اگر درین روز اوستاد عبد الحی و اوستاد بهزاد در صفحهٔ روزگار می بودند انصاف کار
او مے دادند پدرش آقا رضائی هروی در زمان شاهزادگی من بخدمت من پیوسته او را نسبت خانزادی باین درگاه است غایتًا
او را هیچ آشنائی و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم نمیتوان گفت مرا نسبت با و حقوق تربیت بسیار است از مبادی خردسن
تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادرهٔ زمان خود بوده و همچنین اوستاد منصور نقاش که بخطاب
نادر العصری ممتاز است و در فن نقاشی یگانهٔ عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دو ثالث خود ندارند مرا ذوق
تصویر و مهارت تمیز او بجاے رسیده که از اوستادان گذشته و حال کار هر کس بنظر در مے آید بے آنکه نامش مذکور شود بدیهه در مییابم که
کار فلان است بلکه اگر مجلسے باشد مشتمل بر چند چهره و هر چهره کار یکے از اوستادان باشد می توانم یافت که هر چهره کار کیست و اگر در یک
صورت چشم و ابرو را دیگرے کشیده باشد درالصورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته شب یکشنبه سے دیگم

سورٹھ

تیسر ماه باران عظیم شد تا روز سه شنبه غرهٔ امرداد ماه آلهی بشدت هرچه تمام تر بارید وتا شانزده روز پیوسته ابر و باران بود چون
این ملک ریگ بوم است وبناهاش در غایت زبونے عمارات بسیار او فتاد و آساس حیات جمعے از پا در آمد از متوطنان این شهر
شنیده شد که مثل باران امسال یاد ندارند که در هیچ سنه شده باشد رودخانه سابهر متی اگرچه بظاهر بر آب می نماید غالباً اکثر
جاپایاب است فیل خود همیشه آمد و رفت میکند همین که یکروز امساک باران شد اسپ و آدم نیز پایاب میگذرند سرچشمه این رودخانه در
کوهستان در ملک رانا واقع است از کریوه کوکره بر می آید ویک ونیم کروه طے نموده از ته میرپور میگذرد ودر انجا این رودخانه را
دریاے واکل میگویند چون سه کروه از میرپور گذشت سابهر متی نامند روز مبارک شنبه دهم راو بهاره بعنایت فیل نرو ماده
فیل وخنجر مرصع وچهار انگشتری از یاقوت سرخ ویاقوت زرد ونیلم وزمرد سرفرازے یافت پیش ازین اتالیق جان سپار خان خانان
سپه سالار حسب الحکم فوجے بسرکردگے پسر خود امرالله بجانب گونڈوانه بجهت گرفتن کان الماس که در تصرف ینجو زمیندار خاندیس است تعین
نموده بود درین تاریخ عرض داشت او رسید که زمیندار مذکور مقاومت بالشکر منصور زیاده از اندازه ومقدار خویش دانسته کان را
پیشکش نموده وداروغه بادشاهی بضبط آن مقرر گشت الماس آنجا باصالت ونفاست از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد ونزد
جوهریان بغایت معتبر وهمه نیک اندام وبهتر تر و برتر میشوند ودوم کان گوکره که در حدود ملک بهار واقع است والماس آنجا از کان
برنمی آید رودخانه ایست که در ایام برسات سیل از فراز کوه می آید وپیش آن رامی بندند و چون سیل از روے بند گذشت وآب کم
شد جمعے که درین فن مهارت دارند ومخصوص این کار اند برودخانه درآمده الماس می آرند والحال سه سال ست که این ملک
بتصرف اولیاے دولت ابد قرین درآمده وزمیندار آنجا مجبوس است غالباً آب آنسرزمین بغایت مسموم است ومردم بیگانه
در انجا نمی توانند بسر برد سویم در ولایت کرناتک متصل بسرحد قطب الملک در پنجاه کروه مسافت چهار کان واقع است ودر
تصرف زمینداران است والماس آنجا اکثر پخته بهم میرسد روز مبارک شنبه دهم ناهر خان بمنصب هزار و پانصدی ذات وهزار سوار
سرفراز گشت ویک زنجیر فیل باو عنایت شد مکتوب خان داروغه کتب خانه بمنصب هزار و پانصدی ذات سربلندی یافت چون حکم
فرموده بودم که شب برات بر دور تال کاکریه چراغان ترتیب نمایند آخر هاے روز دوشنبه چهاردهم ماه شعبان بقصد تماشاے
آن توجه فرمودم اطراف تال را با عمارت میان بفانوس الوان واقسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب
داده بودند بغایت چراغان عالی شد وبا آنکه درین مدت پیوسته ابر و باد و باران بود بعنایت آلهی از اول شب هوا صاف شده
اثرے از ابر نماند وبرحسب دلخواه تماشاے چراغان میسر گشت وبندهاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گردیدند حکم کردم که

شب جمعه باز بهمین دستور چراغان کنند از غرایب اتفاقات آنکه آخر روز مبارک شنبه هفدهم متصل بارندگی بود و در وقت روشنی
چراغ باران استاد و تماشاے چراغان خاطرخواه شد درین روز اعتماد الدوله یکقطعه نیلم قطبی در غایت نفاست و یکزنجیر فیل
بیدندان با یراق نقره پیشکش نمود چون خوبصورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقرر شد در کنار تال کاکریه سناسے که از مرتاضان
طایفه هنود اند کلبهٔ درویشانه ساخته منزوی بود چون خاطر همواره بصحبت درویشان راغب است بے تکلفانه بملاقات او شتافتم و
زمانی ممتد صحبت او را دریافتم خالی از آگاهی و معقولیت نیست و بآئین دین خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام دارد و ظاهر
خود را بروش اهل فقر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانیده توان گفت که ازین طایفه بهتر از وے به نظر
نیامده روز دوشنبه بیست و یکم سارسے که جفت شدن آنرا در اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده
اول یک بیضه نهاده روز سویم بیضه دوم نهاده این جفت سارس را در یک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال در سرکار مانده القصه
بعد ازین پنج و نیم سال جفت شدند و تا یک ماه جفت میشدند در بیست و یکم ماه امرداد که باصطلاح اهل هند ماه ساون گویند بیضه
نهادند ماده تمام شب تنها بر بیضه می نشیند و نر نزدیک ماده استاده پاس میدارد و چنان آگاه مے باشد که هیچ جانداری را مجال آن
نیست که نزدیک او توان گذشت یکمرتبه راسو کلانے نمودار شد بشدت هر چه تمامتر بجانب او دوید تا راسو خود را بسوراخ
نرسانید دست ازو باز نداشت چون نیر اعظم جهان را بنور خویش نورانی ساخت نر بر سر ماده آمده بمنقار پشت او را مے خارد
و بعد از آن ماده بر مے خیزد و نر می نشیند و باز ماده نیز بهمین دستور آمده او را بر می خیزاند و خود می نشیند مجملاً تمام شب ماده تنها بر بیضه
نشسته پرورش می دهد و روز نر و ماده به نوبت مے نشینند و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجا می آرند که مبادا
آسیبے به بیضه رسد در هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود چهبیت خان داروغه و بلوچ خان قراول بیگے را
گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنین جمعے از قراولان فرزند شاهجهان نیز باین خدمت مامور و تعین شده
بودند درین تاریخ آمده ملازمت نمودند همگی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دوازده ماده
ازین جمله چهل و هفت زنجیر نر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد قراولان و فوجداران بادشاهی شکار کردند و بیست و
شش زنجیر نر و سے و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد قراولان و فیلبانان فرزند شاهجهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم
بسیر باغ فتح رفته دو روز در آنجا بعیش و نشاط گذرانیده شد آخر روز شنبه بدولتخانه معاودت اتفاق افتاد چون آصف خان
بعرض رسانید که باغچه حویلی بنده بغایت سبز و خرم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسب الالتماس مشار الیه روز مبارک شنبه سی و یکم

بمنزل او رفتم الحق خوب سرمنزلے بہ نظر در آمده وخوش وقت گشتم از جواہر مرصع آلات واقمشه موازے سے وپنج ہزار روپیه پیشکش او قبول افتاد مظفر خان بعنایت خلعت وفیل سرفرازی یافته بدستور سابق خدمت حکومت صوبه ٹھٹه بعهده او مقرر شد خواجه عبدالکریم گیلانی که برسم تجارت از ایران آمده بود برادرم شاه عباس مکتوبے با مختر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند درین تاریخ مشار الیه را خلعت وفیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزانی فرمودم وجواب کتاب شاه بابا بود ے مرسول گشت وخان عالم بفرمان مرحمت عنوان وخلعت خاصه سرفرازے یافت روز جمعه غرهٔ شهریور ماه شد از روز یکشنبه سویم تا شب مبارک شنبه باران بارید از غرایب آنکه روزهاے دیگر جفت سارس پنج شش مرتبه بنوبت بالاے بیضه می نشیند درین شبانروز که پیوسته باران بود وهوا بقدر برودت داشت بجهت گرم داشتن بیضه ها از اول صبح تا نصف النهار متصل نشست وازین روز تا صباح روز دیگر بے فاصله ماده نشست که مبادا از برخاستن ونشستن بسیار برودت هوا تاثیر کند ونم به بیضه ها رسد وضایع شوند مجملاً آنکه آدمی برهنموے عقل ادراک می کند وحیوان بمقتضاے حکمت ازلے مجبول بآن شده وغریب تر آنکه در اوایل بیضه ها را متصل بهم در زیر سینه نگاه میداشت بعد ازان که چهارده پانزده روز گذشت درمیان بیضه ها بقدر فاصله گذاشت که مبادا از اتصال آنها حرارت بافراط شود واز گرمی بسیار فاسد گردند روز مبارک شنبه هفتم بمبارکی وخرمی پیشخانه بجانب آگره برآورده شد پیش ازین منجمان واخترشناسان بجهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران بافراط شد ازرود خانه محمود آباد ودریاے مهی عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر درین ساعت پیشخانه را برآورده روز بست ویکم شهریور ساعت کوچ مقرر گشت چون فرزند شاهجهان خدمت فتح قلعه کانگڑه که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین والاشکوه بر فراز کنگره آن نرسید بر ذمت همت خویش لازم شمرده فوجی بسرکردگی راجه سورجمل پسر راجه باسو ونقی که از بنده هاے روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود درینولا ظاهر شد که فتح آن حصن متین بجمعے که پیش ازین تعین فرموده صورت پذیر نیست بنابرین راجه بکرماجیت را که از بنده های عمده اوست با دو هزار سوار موجود از ملازمان خاصه خود وجمعے از بنده هاے جهانگیری مثل شاهباز خان لودی وهردی نراین هاڈا وراے پرتهی چند وپسران رام چند ودویست نفر برق انداز سوار وپانصد نفر توپچی پیاده سواے فوج که سابقاً فرستاده تعین فرموده بودند وچون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشته بود مشار الیه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت وشمشیر سرفرازی یافته بآنخدمت رخصت شد چون درانصوبه جاگیر نداشت فرزند شاهجهان پرگنه برهانه را که بست ودو لکه دام جمع دارد وخود بانعام التماس نمود که بجاگیر او مقرر دارد وخواجه تقی دیوان بیوتات که بخدمت دیوانی صوبه دکن مقرر گشته بود بخطاب معتمد خانی

وفیل وخلعت ممتاز شد دہمت خان رابفوجداری سرکار سہرونج وآن حدود رخصت فرمودہ اسپ و پرم نرم خاصہ عنایت نمودم
در پرگنہ سہرونج بجاگیراو مرحمت شد ورائے پتھی چند کہ بخدمت کانگڑہ مقرر گشتہ بمنصب ہفتصدی وچہارصد وپنجاہ سوار فرق عزت
برافراخت چون عرس شیخ محمد غوث در میان بود ہزار درب بجہت خرچ آن بفرزندان ایشان لطف شد مظفر ولد بہادر الملک کہ از
تعینات صوبہ دکن است بمنصب ہزاری ذات وپانصد سوار سربلندی یافت چون وقایع دوازدہ سال از جہانگیر نامہ بہ بیاض
بردہ شدہ بود بمتصدیان کتاب خانہ خاصہ حکم فرمودم کہ این دوازدہ سالہ احوال رایک جلد ساختہ نسخہ ہاے متعدد ترتیب نمایند
کہ بہ بندہ ہاے خاص عنایت فرمائیم وبسایر بلاد فرستادہ شود کہ ارباب دولت واصحاب سعادت دستور العمل روزگار خود سازند
روز جمعہ ہشتم یکے از واقعہ نویسان تمام را نوشتہ وجلد کردہ بنظر درآورد چون اول نسخہ بود کہ ترتیب یافتہ بہ فرزند شاہجہان
کہ او را در ہمہ چیز از ہمہ فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب بخط خاص مرقوم گشت کہ در فلان تاریخ دفلان مقام آن
فرزند عنایت شد امید کہ توفیق دریافت این مطالب کہ باعث رضاجوئی خالق ودعاگوئی خلق است نصیب وروزے باد
روز سہ شنبہ دوازدہم سبحان قلی قراول بسیاست رسید وتفصیل این اجمال آنکہ او پسر حاجی جمال بلوچ است کہ از قراولان خوب
پدرم بود وبعد از شنقار شدن آنحضرت نوکر اسلام خان شدہ ہمراہ او بہ بنگالہ رفتہ بود او را اسلام خان بنا بر نسبت خانہ زادگے
این درگاہ مراعات احوال بواجبے نمودہ ومحل اعتماد دانستہ پیوستہ در سواری وشکار نزدیک بخود می داشت عثمان افغان کہ سالہا
بہ تمرد وعصیان دران صوبہ گذرانیدہ وخاتمت احوال او وراوراق گذشتہ گذارش یافتہ چون ہراس بقیاس از اسلام خان
داشت کس نزد این بے سعادت فرستادہ بجہت قتل تقبلات می نماید او تعہد این کار کردہ دو سہ کس دیگر را با خود متفق می سازد قضارا
پیش از آنکہ ارادہ باطل این حق ناشناس از حیز قوۃ بفعل آید یکے از آنہا آمدہ او را آگاہ میکند اسلام خان در لحظہ آن حرام نمک را گرفتہ
مقید ومحبوس می گرداند القصہ بعد از فوت مشار الیہ بدرگاہ آمد چون برادران وخویشان او در سلک قراولان انتظام داشتند حکم شد
کہ او نیز در زمرہ قراولان منتظم باشد درین وقت پسر اسلام خان بطریق معارض کرد کہ لایق خدمت نزدیک من نیست بعد از
تفحص ظاہر شد کہ چنین مقدمہ باو نسبت کردہ بودند معہذا چون برادرانش بمبالغہ عرض نمودند کہ محض تہمت بودہ وبلوچ خان
قراول بیگے ضامن شد از قتل وسیاست او درگذشتم وحکم فرمودم کہ ہمراہ بلوچ خان خدمت می کردہ باشد باین کرامت وجان
بخشے بے سبب وجہت از درگاہ گریختہ بجانب آگرہ وآنحدود رفت بہ بلوچ خان حکم شد کہ چون ضامن بود اول او
را حاضر سازد او کسان بہ تفحص فرستادہ در یکے از مواضع آگرہ کہ خالے از تمردی نیست وجہندہ نام دارد برادر

بلوچ خان که به تفحص او رفته بود او را دریافت هرچند بملایمت خواست که بدرگاه آورد بهیچ وجه راضی نشد و مردم بحمایت برخاستند ناگزیر نزد خواجه جهان باگره رفته حقیقت را باز نمود مشارالیه فوجے بر سر آن ده تعیین فرمود که جبراً و قهراً او را گرفته بیارند مردم آن موضع چون ویرانی و خرابی خود را در آئینهٔ حال مشاهده نمودند او را بدست او دادند درین تاریخ مقید و مسلسل بدرگاه رسید حکم بقتل او فرمودم بیرغضب بسرعت هرچه تمام تر او را بسیاست گاه برد بعد از زمانے بشفاعت یکے از نزدیکان جان بخشی فرموده حکم به بریدن پاسے او شد و بحسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم بسیاست رسیده بود هرچند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا خاطر حق شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعد ازین حکم بقتل هرکس شود با وجود تاکید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آن وقت حکم نجات نرسد ناگزیر بسیاست رسانند روز یکشنبه دریاے بهی عظیم طغیان نمود و موج هاے کلان کلان بنظر در آمد با وجود بارانهاے گذشته هرگز باین شدت بلکه نصف این نیامده بود از اول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز رو بکمی نهاد مردم کهن سال که درین شهر توطن دارند عرض کردند که یک مرتبه در ایام حکومت مرتضے خان چنین جلو ریز سیل آمده بود و غیر ازان بخاطر نمیرسد درین ایام یکے از قصاید معزی که مداح سلطان سنجر و ملک الشعراء او بود استماع افتاد بغایت سلیس و هموار گفته مطلعش اینست۔

ای آسمان مسخر حکم روان تو	کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیدا زرگرباشی که طبع نظمی داشت قصیدهٔ مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود این چند بیت ازان قصیدهٔ است
اصل از گیلان است ۱۲

ای نه فلک نمونهٔ از آستان تو	دوران پیر گشته جوان در زمان تو	بخشند دل توفیض و تجرید سبب چو مهر
جانها همه فداے دلِ مهربان تو	از باغ قدرت است فلک یک ترنج سبز	انداخته بروے هوا باغبان تو
یارب چه گوهری تو که افروخت در ازل	جان هاے قدسیان همه از نور جان تو	بادا جهان بکام تو اے بادشاه عهد
در سایهٔ تو خرم شاه جهان تو	اے سایهٔ خدا ز تو پر نور شد جهان	بادا همیشه نور خدا سائبان تو

روز مبارک شنبه چهاردهم بصله این قصیده حکم فرمودم که سعیدا را بزر وزن کنند آخر روز بسیر باغ رستم بازهی رفته شد بغایت سبز و خرم بنظر در آمد وقت شام برکشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه معاودت نمودم روز جمعه پانزدهم ملا امیری نام پیر مردی از طرف ماوراءالنهر آمده سعادت آستانبوس دریافت و چنین بعرض رسانید که از قدیمان عبدالله خان اوزبک بودم و از ایام جوانی و عنفوان نشو و نما تا وقتے که خان شنقار شدند در سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشته در خلا و ملا محرم بوده و بعد از گذشتن خان تا حال دران

ملک آب بر وگذرانیده و ربنو لا القصد زیارت خانه مبارک از وطن مالوفه برآمده خود را بملازمت رسانیدم او را در بودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود که روزے چند در خدمت خواهم بود هزار روپیه خرچے و خلعت مرحمت شد بنایت پیر شگفته روئے پر نقل و سخن است فرزند شاهجهان نیز پانصد روپیه و سر و پا لطف کرد در میان باغچه دولتخانه خورم صفه و حوضے واقع است و یک ضلع آن صفه درخت مولسری است که پشت بران داده می توان نشست چون یک طرف تنه او مقدار سه ربع گز کاواک شده بد نما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده درانجا مضبوط سازند که پشت بران نهاده توان نشست درین وقت بیتے بدیه بر زبان جاری گشت و بسنگ تراشان حکم شد که دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفحهٔ روزگار بماند و آن بیت انیست - بیت

نشیمن گاه شاه هفت کشور	جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین ضابطه چنان بود که هر چند گاه اهل بازار و محترفه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکان ها آراسته از جواهر مرصع آلات و انواع اقمشه و اقسام امتعه انچه در بازار ها بفروخت میرود حاضر ساخته بنظر در آورند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس بسیارے در پیش دکانها چیده شود طور نمودی خواهد داشت بے تکلف خوب بر آمد و غیر مکرر بود بجمیع دکانها سیر کرده انچه از جواهر و مرصع آلات و هر قسم چیزے خوش آمد خریدم از هر دکان متاعے بملا امیری انعام شد و چندان جنس باو رسید که از ضبط آن عاجز آمده بود روز مبارک شنبه بیست یکم شهریور ماه الٰهی سنه ۱۳ جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری بعد از گذشتن دو نیم ساعت نجومی بمبارکی و فرخے رایات عزیمت بصوب دار الخلافه آگره بر افراشته شد و از دولتخانه تا تال کاکریه که محل نزول رایات اقبال بود بدستور معهود نثار کنان شتافتم درهمین روز جشن وزن شمسی منعقد گشت و بحساب سنه شمسی سال پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکے آغاز شد و بضابطهٔ مقرر خود را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشاے چراغان نموده در حرم سراے دولت بعیش و عشرت گذرانیده شد روز جمعه بیست و دوم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت اظهار نمایند و سه شب برین و تیره گذشت و هر شب تا آخر مجلس خود بر سر پا استاده بزبان حال میگفتم - شعر

خداوندگارا تو نگر توئی	تو بر خیر و نیکی دهم دسترس
توانا و درویش پرور توئی	وگرنه چه خیر آید از من بکس
نه کشورگشایم نه فرمان دهم	منم بندگان را خداوندگار
یکے از گدایان این درگهم	خداوند را بندهٔ حق گذار

جمعے از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند التماس مدد معاش داشتند در خور استحقاق هر یک زمین و خرچے مرحمت شد

کامیاب خواہش گردانیدم شب مبارک شنبہ بیست ویکم سارس یک بچہ برآورد و شب دوشنبہ بیست ودوم بچۂ دوم مجملاً یک بچہ بعد از سی وچہار روز
ودوم بعد از سی وشش روز برآمد ورجثہ از بچہ قازده یا زده کلان تر یا برابر بچہ طاؤس یک ماہہ توان گفت پشمش نیلہ رنگ است روز
اول ہیچ نخورد و از روز دوم مادرش ملخہاے خرد را بمنقار گرفتہ گاه مثل کبوتر می خورانید وگاه بروش مرغ پیش بچہ مے
انداخت کہ خود بچینید اگر ملخ ریزه بود درست میگذاشت و اگر کلان تر بعضے را دو پاره وبعضے را سہ پاره مے کرد تا بفراغت بچہای
او توانند خورد چون بسیار میل دیدن آنہا داشتم حکم فرمودم کہ باحتیاط تمام چنانچہ آزاری وآسیبے بآنہا نرسد بحضور بیارند وبعد از
دیدن باز فرمودم کہ بہمان باغچہ درون دولتخانہ برده بمحافظت تمام نگاه دارند ہرگاه نقل وحرکت توان فرمود بملازمت خواہند آورد
درین روز حکیم روح اللہ بانعام ہزار روپیہ سرفراز شد بدیع الزمان پسر میرزا شاہرخ از جاگیر خود آمده ملازمت نمود روز
سہ شنبہ بست وششم از تال کاکریہ کوچ کرده بموضع کنج منزل گزیدم روز کمشنبہ بست وہفتم بر کنار دریاے محمود آباد کہ ایزک نام دارد
نزول اقبال اتفاق افتاد چون آب وہواے احمد آباد بسیار زبون بود محمود بیگره باستصواب حکما بر ساحل دریاے مذکور
شہری اساس نہاده اقامت گزیده بود بعد از آن کہ جاپانیر را فتح کرد آن جا را دار الملک کرد تا زمان محمود شہید حکام گجرات اکثر
اوقات درانجاے بودند محمود مذکور کہ آخرین سلاطین گجرات است باز در محمود آباد نشیمن گاه خود قرار داد و بے تکلف آب وہواے
محمود آباد را ہیچ نسبتی باحمد آباد نیست بجہت امتحان فرمودم کہ گوسفندے را پوست کنده در کنار تال کاکریہ بیاویزند وہمچنین
گوسپندے را در محمود آباد تا تفاوت ہوا ظاہر گردد اتفاقاً بعد گذشتن ہفت گھڑی روز درانجا گوسفندی را آویختند چون سہ
گھڑی از روز ماند بمرتبہ متعفن ومتغیر گشت کہ عبور از حوالے آن دشوار بود در محمود آباد وقت صبح گوسفند را آویختند تا وقت شام اصلا
متغیر نشده وبعد از گذشتن یک ونیم پہر از شب تعفن پیدا کرد مجملاً در سواد شہر احمد آباد بعد از ہشت ساعت نجومی متعفن گشت در محمود آباد
بعد از چہارده ساعت روز مبارک شنبہ بیست وہشتم رستم خان را کہ فرزند اقبال مند شاہجہان بحکومت وحراست ملک گجرات مقرر
نموده بعنایت اسپ وفیل ونرم نرم خاصہ سرفراز ساختہ رخصت فرمودم وبنده ہاے جہانگیری کہ از تعینات صوبہ مذکور اند
درخور رتبہ وپایہ خویش باسپ وخلعت ممتاز گشتند روز جمعہ بیست ونہم شہریور مطابق غرۂ شوال راے بہاره بخلعت وشمشیر مرصع و
اسپ خاصہ فرق عزت را برافراختہ بوطن خود مرخص گشت وفرزندان او نیز باسپ وخلعت سرفرازی یافتند روز شنبہ بسید محمد نبیره
شاه عالم فرمودم کہ ہرچہ میخواستہ باشد بے حجابانہ التماس نماید وبرطبق این سوگند مصحف دادم موے الیہ عرض کرد کہ چون
بمصحف قسم میدہند التماس مصحفے می نمایم کہ پیوستہ باخود داشتہ باشم واز تلاوت ثواب بحضرت رسد بنابرین مصحفے بخط

یاقوت بقطع مطبوعه مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود بمیر مذکور عنایت شد و بر پشت آن بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید محمد این کرامت بظهور رسید نفس الامر آنکه میر بغایت نیک نهاد و مغتنم است با نجابت ذاتی و فضائل کسبی باخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته رو و کشاده پیشانی است و از مردم این ملک بخوش ذاتی میر کسے دیده نشده بمشارالیه فرمودیم که مصحف بعبارت سلیس خالے از تکلف و تصنع ترجمه نماید و اصلا بشرح و بسط و شان نزول آن مقید نشده بلغات ریخته قرآن را لفظ بلفظ فارسی ترجمه کند و یک حرف بر معنے تحت اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش جلال الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میر نیز جوانے است بفنون ظاهری و باطنی آراسته آثار صلاح و سعادتمندی از ناصیه احوالش ظاهر و میر بفرزندی او می نازد و الحق شایستگی این دارد و دو نغز ک جوانکے است با آنکه مکرر بمشائخ گجرات موهبتها بظهور رسیده بود مجدداً در خور استحقاق هریک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم چون آب و هوائے این ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما چنین صلاح دیدند که قدرے از معتاد پیاله کم باید کرد بصوابدید آنها شروع در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض یک هفته بوزن یک پیاله کم کردم اول هر شب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموعه آن چهل و پنج توله باشد شراب ممزوج معتاد بود و الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که در کل سی و هفت نیم توله باشد خورده می شود از بدایع وقایع آنکه پیش ازین بشانزده و هفتده سال در اله آباد با خدائے خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسین رسد ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جاندارے را بدست خود آزرده نسازم و مقرب خان که از منظوران محفل قدس بود ازین نیت آگاهے داشت القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده آغاز سال پنجاه است روزے از کثرت دود و بخار نفسم تنگے کرد آزار بسیار کشیدم در آن حالت بالهام غیبی از عهدی که با خدائے خود کرده بودم بیادم آمد و عزیمت سابق در خاطرم تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم بآخر رسیده مدت وعده بسر آید بتوفیق الله تعالے روزے که بسعادت زیارت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مشرف گردم استمداد و همت از بواطن قدسی مواطن آنحضرت جسته دل را از ان شغل باز دارم بمجرد خطور این نیت در خاطر آن کلفت و آزردگی رفع شد خود را خوش وقت و تازه یافتم و زبان را بحمد و سپاس ایزد جلشانه و شکر مواهب او چاشنی بخشیدم امید که توفیق میسر گردد ے

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد ۔ که رحمت بران تربت پاک باد

میازار مورے که دانه کش است ۔ که جاندارد و جان شیرین خوش است

روز مبارک شنبه چهارم ماه الٰهی سید کبیر و بختر خان وکلائے عادل خان را که پیشکش او بدرگاه والا آورده بودند رخصت انعطاف

ارزانی داشتم سید کبیر بخلعت و خنجر مرصع و اسپ سرفرازے یافت و بختر خان با اسپ و خلعت و اوربسی مرصع که اہل آن ملک در گردن می آویزند ممتاز گشت و مبلغ شش ہزار درب خرچ بہر دو انعام شد و چون عادل خان مکرر بوسیلۂ فرزند اقبال مند شاہجہان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود شبیه خود را با یک قطعه لعل گران بہا و فیل خاصه بمشار الیه عنایت فرمودم و فرمان حمیت عنوان صادر گشت که از ولایت نظام الملک و قطب الملک ہرجا و ہر قدر تواند تصرف نمود بانعام او مقرر باشد و ہرگاه کمک و مدد میخواسته باشد شاه نواز خان فوج آراسته بکمک او تعیین نماید و در زمان سابق نظام الملک که کلان ترین حکام دکن بود و ہمه او را بکلانی قبول داشتند و برادر ہمین میدانستند درینولا عادل خان مصدر خدمات شایسته گشت و بخطاب والاے فرزندی شرف اختصاص یافت او را بسرداری و سری تمام ملک دکن بلند مرتبه ساختم و بجہت شبیه این رباعی بخط خاص مرقوم گشت ـ

اے سوے تو دایم نظر رحمت ما	آسوده نشین بسایۂ دولت ما
سوے تو شبیه خویش کردیم روان	تا معنے ما بہ بینی از صورت ما

و فرزند شاہجہان حکیم خوش حال پسر حکیم ہمام را که از خانه زادان خوب این درگاه است و از صغر سن در خدمت آن فرزند کلان بوده بجہت رسانیدن نوید مراحم جہانگیری بمرافقت وکلاے عادل خان نزد او فرستاده و ہمدرین روز میر جمله بخدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت چون کفایت خان دیوان صوبه گجرات را درہنگامیکه بدیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضے حوادث روے داده بود از سامان افتاده بنا برین مبلغ پانزده ہزار روپیه بانعام او مرحمت شد و درینولا دو جلد جہانگیر نامه ترتیب یافته بنظر گذشت یکے را چند روز پیش ازین بمدار الملکی اعتماد الدوله لطف فرمودم و درین تاریخ دیگرے بفرزندی آصفخان عنایت نمودم روز جمعه پنجم بہرام پسر جہانگیر قلی خان از صوبه بہار آمده دولت زمین بوس دریافت و الماسے چند از حاصل کان کوکره آورده گذرانید چون دران صوبه از جہانگیر قلی خان خدمت شایسته بظہور نرسیده بود معه ذالک بعرض مکرر رسید که چندے از برادران و خویشان او دران ملک دست تسلط و تعدی دراز ساخته بنده ہاے خدا را مزاحمت و آزار میرسانند و ہر یکے خود را حاکمی تراشیده جہانگیر قلیخان را تمکین نمی نہند بنا بر آن مقرب خان که بندۂ قدیم الخدمت مزاجدان است فرمان بدستخط خاص صادر گشت که بصاحب صوبگی بہار سرفراز و ممتاز بوده بمجرد رسیدن فرمان قضا جریان بدانصوب شتابد از الماس ہای که ابراہیم خان فتح جنگ بعد از فتح کان مذکور بدرگاه ارسال داشته بود چند قطعه بجہت تراشیدن حواله حکاکان سرکار شده بود درینوقت که بہرام ناگاه باگره رسید روانۂ درگاه مے شد خواجه جہان چندے را که طیار شده مصحوب او بدرگاه فرستاد یکے از انہا با نقش است و بظاہر از نیلم تمیز

نمیتوان کرد تا حال الماس باین رنگ دیده نشده چند سرخ بوزن در آمده جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام عیار می بود بیست هزار روپیه ارزید امسال تا تاریخ ششم مهرماه انبه خورده شد درین ملک لیمون فراوان است و بالیده می شود و از باغ کاکو نام هندوی چند لیمون آورده بودند بغایت لطیف و بالیده یکی را که از همه کلان تر بود فرمودم که وزن کنند هفت توله بر آمد روز شنبه ششم جشن دسهره ترتیب یافت اول اسپان خاصه را آراسته بنظر در آوردند بعد از آن فیلان خاصه را آراسته گذرانیدند چون دریای مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوی گیهان شکوه عبور تواند نمود و آب و هوای محمود آباد دران هیچ نسبتی بدیگر منازل نمود یازده روز درین سر منزل مقام واقع شد روز دو شنبه هشتم از منزل مذکور کوچ کرده در موده نزول اقبال

افتاد خواجه ابوالحسن بخشی را که با جمعی از بنده های کارگذار ملاح و خاوه بسیار پیشتر فرستادم که دریای مهی را پل بندند که انتظار پایاب نباید کشید و اردوی ظفر قرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینه محل نزول رایات جلال گشت در اوایل سارس نر پای بچه خود را بمنقار گرفته سرنگون آویزان میساخت و بیم آن میشد که مبادا از اثر بیمهری باشد و ضایع سازد بنابران حکم فرموده بودم که نر را جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند درینولا بجهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بیمهری و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نیست و معلوم میشود که آن ادا هم از روی دوستی بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و آخر روز بشکار یوز رفته سه آهوی سیاه و چهار ماده آهو و چکاره بیوز گیرانیده شد روز یک شنبه چهاردهم تیر بشکار یوز رفته پانزده راس آهو از نر و ماده گیرانیده شد بمیرزا رستم و سهراب خان پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیله گاو رفته هر قدر که توانند با بندوق بزنند هفت راس از نر و ماده پدر و پسر شکار کردند چون بعرض رسید که درین نواحی شیری است مردم آزار که بگوشت آدم عادت کرده و آسیب او بخلق خدا میرسد بفرزند شاهجهان حکم شد که شیر او را از بنده های خدا کفایت کند آن فرزند حسب الحکم بندوق زده شب بنظر در آورده فرمودیم که در حضور پوست کنند اگرچه بظاهر به کلان می نمود چون لاغر بود از شیرهای کلان که من خود انداخته ام در وزن کمتر بر آمد روز دو شنبه پانزدهم و روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیله گاو شتافته هر روز دو نیله گاو به تفنگ زده شد روز مبارک شنبه هیژدهم بر کنار تالابی که مخیم بارگاه اقبال بود بزم پیاله آراستگی یافت گلهای کنول بر روی آب نغز کی شگفته بود بنده های خاص بساغر نشاط خوشوقت گشتند جهانگیرقلیخان بست زنجیر فیل از صوبه بهار و مروت خان هشت زنجیر از بنگاله پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جهانگیرقلیخان و دو فیل از مروتخان داخل فیلان خاصه شدند تتمه بخلفها تقسیم یافت میرخان پسر میرزا ابوالقاسم تمکین که از خانزادان این درگاه است بمنصب

نمود

هشت صدی ذات وششصد سوار از اصل واضافه سرفرازی یافت قیام خان بخدمت قراول بیگی وبمنصب ششصدی ذات و صد وپنجاه سوار ممتاز گشت عزت خان که از سادات باره هه وبمزید شجاعت وکار طلبی امتیاز دارد از تعینات صوبه بنگش است حسب الالتماس مهابت خان صاحب صوبه مذکور بمنصب هزار وپانصدی ذات خاصه وهشت صد سوار فرق عزت برافراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات بعنایت فیل سرفراز شده مرخص گشت بصفی خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم روز جمعه نوزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ نر زدم در مدت العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله گاؤ نر کلان بران گذشته باشد از ماده بسیار می گذرد درین تاریخ باآنکه چهل وپنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت باصطلاح اهل شکار قدم عبارت از دو گام است که پیش وپس نهاده شود روز یکشنبه بست ویکم خود بشکار رباز وجره خوشوقت گشته بمیرزا رستم وداراب خان ومیر میران ودیگر بنده ها حکم فرمودم که بشکار نیله گاؤ رفته هر قدر توانند به بندوق بزنند نوزده راس از نر وماده شکار کردند وده راس آهو هر کس از هر قسم بیوزگیرانیده شد ابراهیم خان بخشی صوبه دکن حسب الالتماس خانخانان سپه سالار بمنصب هزاری ذات ودویست سوار سرفرازی یافت، روز دوشنبه بیست ودوم از منزل مذکور کوچ واقع شد روز سه شنبه بست وسوم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواحی ماده شیرے باسه بچه بنظر در آمده چون نزدیک براه بود خود بقصد شکار متوجه گشته هر چهار را به تفنگ زدم واز آنجا بمنزل پیش شتافته از پلے که بربالاے مهی بسته شده بود عبور فرمودم باآنکه درین دریا کشتی نبود که پل توان بست وآب بغایت عمیق بود وتند میگذشت بحسن اهتمام خواجه ابوالحسن میر بخشی پیش از دو سه روز پلے در نهایت استحکام که طول یکصد وچهل درعه وعرض چهار درعه است مرتب گشته بجهت امتحان فرمودم که فیل کن سندر خاص را که از فیلان کلان قوی هیکل است باسه ماده فیل از روے پل گذرانیدند بنوعے مستحکم بسته شده بود که قوایم او از بار فیل کوه پیکر اصلا متزلزل نگشت از زبان معجز بیان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه شنیده ام که میفرمودند که روزے در عنفوان جوانی دو سه پیاله خورده بودم وبر فیل بست سوار شده باآنکه هشیار بودم وفیل در غایت خوش جلوی بااراده واختیار من می گشت خود را بیهوش وفیل را بدست وسرکش وانموده بجانب مردم میدوانیدم بعد از ان فیل دیگر طلبیده هر دو را بجنگ انداختم وآنها جنگ کنان تا سر پل که بر دریاے جمنا بسته شده بود شتافتند قضا را آنفیل گریخت وچون از طرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر برسمت پل روان شد وفیلے که من بر و سوار بودم از پے او شتافت هر چند عنان او بدست اختیار من بود وباندک اشارتے می ایستاد بخاطر رسید که اگر فیل را از رفتن بالاے پل باز دارم مردم آن اداهاے مستانه را محمول بر ناخستگی خواهند داشت وظاهر خواهد شد که نه من مست بوده ام نه فیل بدست وخودسر واین اداها از بادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتائید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خود را

از تعاقب او باز نداشتم و ہر دو بر روے پل روان شدند چون پل بکشتی ترتیب یافته بود ہرگاه فیل دستہاے خود را بر کنار کشتی
می نہاد نصف کشتی تا آب فرو می رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد و بہر قدم گمان آن مے شد که پیوند کشتی ہا از ہم گسیختہ گردد و مردم
از مشاہده این حال عزایق بحر اضطراب و شورش می بودند چون حمایت و حراست حق جل و علا ہمہ جا و ہمہ وقت حارس و حامی
این نیاز مند است ہر دو فیل در ضمان سلامت ازان پل عبور نمودند روز مبارک شنبہ بست و پنجم بر کنار آب می بزم پیالہ ترتیب
یافت و چندی از بنده ہاے خاص که درین قسم مجالس و محافل راه دارند بساغرہاے لبریز و عنایت ہاے سرشار کام دل
برگرفتند بے تکلف منزلے است بغایت دل نشین بدو وجہ دران منزل چہار مقام واقع شد یکے خوبے جا و دوم آن که مردم
در گذشتن اضطراب نمایند روز یکشنبہ بست و ہشتم از کنار آب مہی کوچ فرمودم روز دو شنبہ باز اتفاق کوچ افتاد درین روز غریب
تماشائے مشاہده شد جفت سارس که بچہ کشیده بود و روز مبارک شنبہ از احمد آباد آورده بودند در صحن دولت خانہ که بر کنار تال
ترتیب یافتہ بود با بچہ ہاے خود مے گشتند اتفاقاً نر و ماده ہر دو آواز کردند و جفت سارس صحرائی آواز اینہا را شنیده ازان
طرف تال فریاد بر آوردند و بر اثر آن پرواز کنان آمده نر با نر و ماده با ماده بجنگ افتادند و با آنکہ چند کس ایستاده بودند اصلاً محابا
و ملاحظہ مردم نکردند و خواجہ سرایانی که بمحافظت آنہا مقرر اند بقصد گرفتن شتافتہ یکے بر نر در آویخت و دیگری بماده آنکہ نر را
گرفتہ بود بتلاش بسیار نگاه داشت و آنکہ بماده دست انداختہ نتوانست نگاہداشت و از چنگ او بدر رفت من بدست خود حلقہ
در بینی و پاہاے او انداختہ آزاد ساختم و ہر دو بجا و مقام خویش رفتہ قرار گرفتند غالباً ہر دفعہ که سارس ہاے خانگی فریاد میکردند
اینہا نیز در برابر آواز مے دادند و ہم ازین عالم تماشاے آہوے صحرائی دیده شد در پرگنہ کرنال بشکار رفتہ بودم قریب به
سی کس از اہل شکار و خدمت گار در ملازمت حاضر بودند آہوے سیاه با ماده آہوے چند بنظر در آمد یک مرتبہ آہوے آہو گیر
را بجنگ او سر دادیم دو سہ شاخ جنگ کرده پس پا برگشتہ آمد دفعہ دیگر خواستم که بہانہ بر شاخ آہوے آہو گیر بستہ بگذاریم تا گرفتار
شود درین اثنا آہوے صحرائی از شدت غضب و غیرت ہجوم مردم را در نظر نہ آورده بے محابا دویده آمد و دو سہ شاخ
با آہوے خانگی جنگ در گریز کرده از میان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت عنایت خان رسید او از خدمتگاران و بنده ہاے
نزدیک بود با آنکہ افیون میخورد و ہنگام فرصت مرتکب پیالہ ہم میشد رفتہ رفتہ شیفتہ شراب گشت چون ضعیف بنیہ بود زیاده از حوصلہ و طاقت
خویش از شراب می نمود بمرض اسہال مبتلا شد و درین ضعف دو سہ دفعہ از عالم صرع غشی بر مزاجش مستولی گشت حسب الحکم حکیم رکنا بمعالجہ او پرداخت
ہر چند تدبیرات بکار برد نفعی بران مرتب نگشت مع ذلک غریب جوعی بہم رسانید و با آنکہ حکیم مبالغہ و تاکید مے نمود که در شبان روزے

[illegible]

بیش از یک نوبت مرتکب غذا نشود وضبط احوال خود نتوانست کرد دیوانہ وار خود را بر آب و آتش مے زد تا آنکہ بسوء القینہ و استسقا منجر شد بسیار زبون وضعیف گشت چند روز پیش ازین التماس نمود کہ خود را پیشتر بآگرہ رساند حکم فرمودم کہ بحضور رآمدہ رخصت شود در پالکی انداختہ آوروند بحدی نحیف وضعیف بنظر درآمد کہ موجب حیرت گشت ع

گشیدہ پوستے براستخوانے

بلکہ استخوان ہم بہ تحلیل رفتہ با آنکہ مصوران در کشیدن شبیہ لاغر نہایت اغراق بکار می برند اما ازین عالم بلکہ نزدیک باین ہم بنظر درنیامدہ سبحان اللہ آدم زادہ باین ہیات وترکیب ہم میشود این دو بیت استاد درین مقام مناسب افتادہ ؎

سایۂ من گرم نگیرد پاے ۔ تا قیامت نداردم برجاے
نالہ از بسکہ ضعف دل بیند ۔ تا لب چند جاے بنشیند

از غایت عزائب فرمودم کہ مصوران شبیہ او را کشند القصہ حال او را بسیار متغیر یافتم گفتم کہ زنہار در چنین وقت نفسی از یاد حق غافل نباید شد واز کرم او نا امید نباید شد اگر مرگ امان بخشد آن را دستگاہ معذرت وفرصت تدارک باید شمرد واگر مدت حیات بسر آمدہ ہر نفس کہ بیاد او برآید غنیمت باید دانست از باز ماندہاے خویش دل مشغول مباش کہ اندک حق خدمت پیش ما بسیار است چون از پریشانی او بعرض رسیدہ بود دو ہزار روپیہ خرچ راہ باو دادہ رخصت کردم روز دوم مسافر راہ عدم گشت روز سہ شنبہ سے ام کنار آب مانب محل نزول اُردوے گیہان پوے گردید جشن نوروز مبارک شنبہ دویم ابان ماہ آلہی درین منزل آراستگی یافت امان اللہ پسر مہابت خان حسب الالتماس او بمنصب ہزاری ذات وسیصد سوار سرفراز شد گردھر ولد راے سال بمنصب ہزاری ذات وششصد سوار سربلندی یافت عبد اللہ پسر خان اعظم بہزاری ذات وسیصد سوار ممتاز گشت دلیر خان کہ از جاگیرداران صوبہ گجرات است بمرحمت اسپ وفیل سرفراز نمودم رنباز خان پسر شہباز خان کنبو حسب الحکم از صوبۂ دکن آمدہ بخدمت بخشیگری وواقعہ نویسی لشکر بنگش سرفراز گشت ومنصب او ہشتصدی ذات وچہار صد سوار مقرر شد روز جمعہ سویم کوچ فرمودم درین منزل شاہزادہ شجاع جگر گوشہ فرزند شاہجہان کہ در دامن عصمت نور جہان بیگم پرورش مے یابد ومرا نسبت با وتعلق خاطر ودل بستگی بمرتبہ ایست کہ از جان خود عزیز میدارم بیماری کہ مخصوص اطفال است وآزام الصبیان میگویند بہم سانید وزمانے ممتد از ہوش رفت ہر چند اہل تجربہ تدبیرات ومعالجات بکار بردند سود نداد وبیہوشی او ہوش از من ربود چون از تداوی ظاہری ناامیدی دست داد از روی خضوع وخشوع فرق نیاز بدرگاہ کریم کارساز ورحیم بندہ نواز سودہ صحت او را مسالت نمودم درین حالت بخاطر گذشت کہ چون باخداای خود عہد کردہ بودم کہ بعد از تمام سن خمسین از عمر این نیاز مند ترک شکار تیر وبندوق نمودہ ہیچ جاندارے را بدست

خودآزرده نسازم اگر به نیت سلامتی او از تاریخ حال دست ازان کار باز دارم ممکن که حیات او وسیلۂ نجات چندین جاندار شود
حق سبحانه تعالے او را باین نیاز مند ارزانی وارد القصه بعزم درست واعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازین هیچ جاندارے را
بدست نیازارم بکرم الٰهی کوفت او تخفیف تمام یافت و دران هنگام که این نیازمند در بطن والده بود بدستورے که دیگر اطفال در شکم
حرکت می کنند روزے اثر حرکت ظاهر نشد پرستاران مضطرب ومتلاشے گشته صورت حال را بالعرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند
دران ایام پدرم پیوسته شکار یوز میفرمودند چون آن روز جمعه بود به نیت سلامتے من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز
نکنند تا انتهاے حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند ومن نیز متابعت آنحضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نکرده ام مجملاً بجهت
ضعف نور چشمی شاه شجاع سه روز درین منزل توقف واقع شد امید که حق تعالیٰ او را عمر طبعی کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم کوچ
اتفاق افتاد روزے پسر حکیم تعریف شیر شتر میکرد بخاطر رسید که اگر روزے چند بدان مداومت نمایم ممکن که نفعے داشته باشد و بمزاج من
گوارا باشد آصف خان ماده ولایتے شیردار داشت قدرے ازان شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالے از شورے نیست
بمذاق من شیرین ولذیذ آمد والحال قریب یکماه است که هر روز پیاله که مقدار نیم کاسۂ آبخوری باشد ازان شیر می خورم ونفعی ظاهر
شده رافع تشنگی است غرایب آنکه دو سال پیش ازین آصف خان این مایه را خریده بود و دران وقت بچه نداشت واصلاً اثر شیر ظاهر
نبود درین ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد هر روز چهار سیر شیر گاؤ و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان نجورد
او می دهند که شیرش لذیذ و شیرین و مفید باشد بے تکلف بمذاق من خیلکے در افتاد و گوارا آمده و بجهت امتحان شیر گاؤ و شیر میش را
طلبیده هر سه را چشیدم در شیرینی و عذوبت شیر این شتر را نسبتی نیست فرمودم که چند مایه دیگر را هم ازین قسم خوراک بدهند تا ظاهر
شود که از اثر غذاهاے لطیف عذوبت است یا در اصل شیر این شتر شیرین است روز کم شنبه هشتم کوچ فرمودم روز مبارک شنبه
نهم مقام واقع شد دولت خانه بر مقام تال کلانے ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتی طرح کشمیر که نشیمن گاه آن را از نقره ساخته
بودند پیشکش نمود آخر هاے آن روز بران کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابد خان بخشی بنگش را که بدرگاه طلبداشته شده بود درین روز
سعادت آستانبوس دریافته بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت سرفراز خان که از کمکیان صوبه گجرات است بعنایت علم و
اسپ بجماق خاصه وفیل فرق عزت برافراخته رخصت یافت عزت خان که از تعینات لشکر بنگش است بعنایت علم سربلند
گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میران بمنصب دو هزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت روز شنبه یازدهم
پرگنه دوحد محل ورود موکب مسعود گشت شب یک شنبه دوازدهم آبان ماه الٰهی سنه سیزده جلوس مطابق پانزدهم ذیقعده هزار

وبیست و هفت هجری بطالع نوزده درجهٔ میزان بخشنده بی منت بفرزند اقبالمند شاهجهان از صبیهٔ آصف خان گرامی فرزند کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت ابد قرین مبارک و فرخنده باد سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز یکشنبه پانزدهم در موضع نمرنه نزول اقبال اتفاق افتاد چون التزام شده که جشن مبارک شنبه تا مقدور و ممکن باشد در کنار آب وجای لصفا ترتیب یابد درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارک شنبه شانزدهم گذشته بازسواری فرمودم و هنگام طلوع نیر اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال پاکهور نزول اجلال واقع شد آخرهای روز بزم پیاله آراسته بچندی از بندهای خاص پیاله عنایت نمودم روز جمعه هفدهم کوچ فرمودم کیشوداس مارو جاگیردار آن نواحی است حسب الحکم از دکن آمده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت روز شنبه هیزدهم حوالی رام گذه معسکر اقبال گشت چند شب پیش ازین سه گهڑی بطلوع مانده بود در کره هوا ماده بخار دودخانی بشکل عمودی نمودار شد و هر شب یک گهڑی بیشتر از شب دیگر ظاهر میگشت و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد هر دو سر باریک و میان گنده خم دار مانند داس و پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال الحال یک پهر بطلوع مانده ظاهر می گردد منجمان و اختر شناسان قد و قامت او را باسطرلاب معلوم کردند که بست و چهار درجهٔ فلکی را باختلاف منظر ساز است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز دارد بجهت حرکت فلک اعظم دیرو ظاهر می شود چنانچه اول در برج عقرب بود آنرا گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرض و جهت جنوب بیشتر دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این دلالت میکند بر ضعف ملوک عرب و استیلاء دشمنان ملوک عرب بر ایشان والعلم عند الله تا تاریخ مذکور بعد از شانزده شب که علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره نمودار گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دم او درازی نمود واما در دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه که منتفی گردد مرقوم خواهد نمود و از آثار او انچه بظهور رسد نوشته خواهد شد روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده روز دوشنبه در موضع سنبل کهیره نزول فرمودم روز سه شنبه بست و یکم باز مقام شد رشید خان افغان خلعت و فیل مصحوب رنباز خان مرحمت نموده فرستادم روز کم شنبه بست و دوم پرگنه دبو رحیم اردوی گیهان شکوه گشت روز مبارکشنبه بست و سیوم مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و داراب خان بخلعت نادری سرفراز شد روز جمعه مقام نموده روز شنبه بست و پنجم پرگنه ... مخیم معسکر اقبال گشت روز یکشنبه بست و ششم در کنار آب چنبل نزول فرمودم و روز دوشنبه بست و هفتم بر لب آب کهنر منزل شد روز سه شنبه بست و هشتم سواد بلده اوجین مورد رایات فیروزی گردید از احمد آباد تا اوجین نود و هشت کروه مسافت را به بست و هشت کوچ و چهل و یک مقام که دو ماه و نه روز باشد آمده شد روز کم شنبه بست و نهم باجدروپ

که از مرتاضان کیش هنود است وتفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته کلک وقایع نگار گردید صحبت داشته بسیر و تماشای کالیاده توجه فرمودم بی تکلف صحبت او از مغتنمات است درین تاریخ از مضمون عرض داشت بهادر خان حاکم قندهار بوضوح پیوست که در سنه هزار و بست وشش هجری که عبارت از سال پار باشد در قندهار ونواحی آن کثرت موش بحدی رسید که جمیع محصولات و غلات ومزروعی وسردرختهای آن ولایت را ضائع ساخته اند تا زراعت در دانشده بود خوشه ها را بریده میخوردند چون رعایا مزروعات خود را بخرمن در آوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد وهمچنین از فالیزها و از باغات اثر نماند بعد ورچندی آواره و معدوم شدند چون فرزند شاهجهان جشن ولادت پسر خود را نکرده و راد جین که محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارک شنبه سی ام در منزل او آراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروای خواهش ساخته در منزل او بعیش وطرب گذرانیده شد و بندهای خاص که درین قسم مجالس ومحافل بار می یابند بساغرهای لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاهجهان آن مولود مسعود را بنظر در آورده خوانی از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سی نر وبیست ماده برسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشاءالله بساعت نیک نهاده خواهد شد واز فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقهٔ خاصه شد تتمه بفوجداران تقسیم یافت و در کل انچه از پیشکشهای او مقبول افتاد دو لک روپیه خواهد بود درین روز عضدالدوله از جاگیر خود رسیده بسعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر بصیغهٔ نذر و فیلی برسم پیشکش گذرانید قاسم خان که از حکومت بنگاله معزول ساخته بدرگاه طلب داشته شده بود بدولت زمین بوس مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانید روز جمعه غرهٔ آذر ماه بشکار باز وجره خاطر را رغبت افزود در اثنای سواری بقطع زراعتی از جوار گذر افتاد باآنکه هر تنه یک خوشه بار می آورد تنه بنظر در آمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درین حال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت۔

حکایت بادشاه و باغبان

یکی از سلاطین در هوای گرم بدر باغی رسید پیر باغبانی دید بر در استاده پرسید که درین باغ انار هست گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دختر بود بجمال صورت وحسن سیرت آراسته باو اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و برگی چند بر روی آن نهاده سلطان از دست او گرفت و در کشید انگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روی آب چه بود دختر بزبان فصیح وادای ملیح معروض داشت که درچنین هوای گرم غرق از عرق قطره وسواری رسیدند آب را بیکدم درکشیدن منافی

حکمت است بنابرین احتیاط بر گہار را بر روے آب و قدح نہادم تا بآہستگی و تانی نوش جان فرمانید سلطان را این حسن ادا بغایت
خوش آمد و بخاطر گذرانید کہ این دختر را داخل خدمہ محل خود سازم بعد ازان از باغبان پرسید کہ ہر سال حاصل تو ازین باغ چیست
گفت سیصد دینار گفت بدیوان چہ میدہی گفت سلطان از سر درختے چیزے نمی گیرد بلکہ از زراعت عشرے مے ستاند سلطان
را بخاطر گذشت کہ در مملکت من باغ بسیار و درخت بیشمار است اگر از حاصل باغ نیز عشری دہد مبلغے کفایت مے شود و رعیت
را چندان زیانے نمے رسد بعد ازین بفرمایم کہ خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس گفت قدرے آب دیگر ہم از انار بیار دختر رفت
و بعد از دیری آمد و قدحے آب انار آورد و سلطان گفت کہ آن نوبت کہ رفتے زود آمدے و بیشتر آوردے و این مرتبہ انتظار
بسیار دادے و کمتر آوردے دختر گفت کہ آن نوبت قدح را از آب یک انار مالامال ساختہ بودم و درین دفعہ پنج شش انار
افشردم و آنقدر آب حاصل نشد سلطان را حیرت افزود باغبان معروض داشت کہ برکت محصول از اثر نیت نیک بادشاہ است
مرا بخاطر میرسد کہ شما بادشاہ باشید و در وقتے کہ حاصل باغ را از من پرسید نیت شما دگرگون شدہ باشد لاجرم برکت از
میوہ رفت سلطان متاثر گشت و آن اندیشہ از دل برآورد پس گفت یک نوبت دیگر قدحے از آب انار بیار دختر باز رفت و بزودی
قدح را لبالب بیرون آورد و خندان و شادان بدست سلطان داد سلطان بر فراست باغبان آفرین کردہ صورت حال ظاہر ساخت و
آن دختر را از وے درخواست و خواستگاری نمود این حقیقت ازان بادشاہ حقیقت آگاہ بر صفحۂ روزگار یادگار ماند القصہ ظہور این امور
معنے آثار نیت نیک و ثمرات عدالت است ہرگاہ ہمگے ہمت و نیت سلاطین معدلت آئین مصروف و معطوف بر آسودگی خلق و
رفاہیت رعایا باشد ظہور خیرات و محصول زراعت و باغات مستبعد نیست و للہ الحمد کہ درین دولت ابد قرین بر سر درختے ہرگز
محصول رسم نبودہ است و نیست و در تمام ممالک محروسہ یکدام و یکحبہ باین صیغہ داخل خزانہ عامرہ و واصل دیوان اعلےٰ نمی شود بلکہ
حکم است کہ ہر کس در زمین مزروعی باغ سازد حاصل آن معاف باشد امید کہ حق سبحانہ این نیازمند را ہموارہ بر نیت خیر موافق داراد

چو نیت بخیر است و خیر م دہے

روز شنبہ دوم بار بصحبت جدروپ خاطر شوق افزود بعد از فراغ عبادت نیمروز بکشتی نشستہ بقصد ملاقات او شتافتم کہ در آخر
روز در گوشہ انزوائی او دو دیدہ صحبت داشتم بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد بے اغراق مقدمات تصوف منقح
بیان مے کند و از صحبت او محظوظ میتوان شد شصت سال از عمرش گذشتہ بست و دو سالہ بود کہ قطع تعلقات ظاہری کردہ قدم
ہمت بشاہراہ تجرید نہادہ و سے و ہشت سال است کہ در لباس بے لباسی بسر میبرد در وقت رخصت گفت کہ شکر

این موهبت الهی بکدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین بادشاه عادل بجمعیت وقت وآرامش خاطر بعبادت معبود خود مشغولم
واز هیچ رهگذر غبار تفرقه بر دامن عزیمت من نمی نشیند روز یکشنبه سویم از کالیاده کوچ فرمودم در موضع قاسم کهیره نزول واقع
شد در اثنای راه بشکار باز وجره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانگی برخاست باز تویغون را که نهایت توجه بآن دارم از پی
او پرانیدم کاروانک از چنگ او بدر جست و باز هوا گرفته بمرتبه بلند شد که از نظرها غائب گردید هر چند قراولان و میر شکاران از پی
او باطراف تاختند اثری از و نیافتند ومحال نمود که در چنین صحرائی باز بدست آید ولشکر بیر کشمیری که سردار میر شکاران کشمیر
است و باز مذکور حواله او بود سراسیمه بی سراغ ونشان در اطراف صحرا می شتافت ناگاه از دور درختی دید چون نزدیک
رسید باز را بر سر شاخ نشسته یافت مرغ خانگی را نموده باز را طلبید سه گهڑی بیشتر نگذشته بود که گرفته بحضور آورد واین موهبت غیبی
که در گمان وخیال هیچکس نبود مسرت افزای خاطر گشت بانعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ وخلعت مرحمت نمودم
روز دوشنبه چهارم وسه شنبه پنجم وکم شنبه ششم پی درپی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه هفتم مقام نموده در کنار تال جشن نشاط
آراستگی یافت نور جهان بیگم بیماری داشت که مدتها بران گذشته بود واطبائی که بسعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و
هندو هر چند تدبیرات بکار بردند سود مند نیفتاد واز تداوی آن بعجز معترف گشتند درینولا که حکیم روح الله بخدمت پیوست ومتصدی
علاج آن شد بتائید ایزد عز اسمه در اندک مدت صحت کامل رو نمود وبصله این خدمت شائسته حکیم را بمنصب لایق سرفراز
ساخته سه موضع از وطن او بطریق ملکیت عنایت فرمودم وحکم شد که مشار الیه را بنقره وزن کرده وجه انعام او مقرر دارند روز جمعه
هشتم تا روز یکشنبه سیزدهم پی درپی کوچ اتفاق افتاد وهر روز تا آخر منزل بشکار باز وجره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده شد
روز یکشنبه گذشته کنور کرن پسر رانا امر سنگه بدولت زمین بوس سرفراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن تبقدیم رسانیده صد مهر و هزار
روپیه بصیغه نذر وموازی بست ویکهزار روپیه از قسم مرصع آلات با چند اسپ وفیل پیشکش گذرانید انچه از قسم فیل واسپ بود باو
بخشیدم وتتمه بمعرض قبول مقرون گشت وروز دیگر با خلعت مرحمت شد بمیر شریف وکیل قطب الملک یک زنجیر فیل وباره اد تخان
میر سامان نیز یک زنجیر فیل عنایت شد سید هزبر خان بفوجداری سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل واضافه هزاری ذات
وپانصد سوار مقرر گشت سید مبارک را بحراست قلعه رهتاس ممتاز ساخته منصب پانصدی ذات ودو صد سوار مرحمت فرمودم روز
مبارک شنبه چهاردهم در کنار تال موضع سندهار اقامت کرده بزم پیاله ترتیب یافت وبنده های مخصوص بساغرهای نشاط خوشوقت
شدند جانوران شکاری که در آگره بکریز بسته بودند خواجه عبد اللطیف قوش بیگی درین روز آورده بنظر گذرانید انچه لایق سرکار

خاصہ بود انتخاب نمودہ تتمہ را بامرا و دیگر بندہ ہا بخشیدہ شد درین تاریخ خبر بغی وکافر نعمتی راجہ سورجمل ولد راجہ باسو بمسامع جلال
رسید راجہ باسو چند پسر داشت مشار الیہ اگرچہ بسال از ہمہ کلان تر بود غاتیاً پدر بجہت بد اندیشی و فتنہ جوئی پیوستہ او را محبوس
و مضبوط میداشت ہمچنان از و ناراض و آزردہ خاطر گذشت بعد از فوت او چون این بے سعادت از ہمہ کلان تر بود دیگر فرزند
قابل و رشید نداشت حقوق خدمت راجہ باسو ملحوظ و منظور فرمودہ بجہت انتظام سلسلہ زمینداری و محافظت ملک و وطن او
این بید ولت را بخطاب راجگی و منصب دو ہزاری سرفراز ساختہ جا و جاگیر پدرش را کہ بسعی خدمت و دولتخواہی بدست آوردہ
بود و مبلغہاے کلے از نقد و جنس کہ بسالہاے دراز اندوختہ بود باو ارزانی داشتم و در ہنگامیکہ مرحوم مرتضیٰ خان بخدمت
فتح کانگرہ دستورے یافت چون این بید ولت زمیندار عمدہ آن کوہستان بود بظاہر تعہد خدمات و دولتخواہی ہا نمود بکمک مشار الیہ
مقرر گشت و بعد ازان کہ بمقصد پیوست مرتضیٰ خان محاصرہ را بر اہل قلعہ تنگ ساخت و این بد سگال از صورت حال دریافت
کہ عنقریب مفتوح خواہد شد در مقام ناسازی و فتنہ پردازے درآمدہ پردۂ آزرم از پیش رو برگرفت و با مردم مشار الیہ کارہا
بمنازعت و مخاصمت رسانید مرتضیٰ خان نقش بید ولتی او بار از صفحۂ جبین آن برگشتہ روزگار خواندہ شکایت او را بدرگاہ
والا عرض داشت نمود بلکہ صریح نوشت کہ آثار بغی و نادولتخواہی از احوال او ظاہر است و چون مثل مرتضیٰ خان سردار عمدہ
با لشکر گران دران کوہستان بود آن بے سعادت وقت را مقتضی ترتیب اسباب شورش و آشوب نیافتہ بخدمت فرزند شاہجہان
عرض داشت نمود کہ مرتضیٰ خان بتحریک ارباب غرض با من بد سوی مزاجی بہم رسانیدہ در مقام خراب ساختن بر انداختن من شدہ
بعصیان و بغی متہم می سازد امید کہ سبب نجات و باعث حیات من گشتہ مرا بدرگاہ طلب فرمایند ہرچند کہ بر سخن مرتضیٰ خان نہایت
اعتماد داشتم غاتیاً ازین کہ او التماس طلب خود بدرگاہ نمودہ شبہہ بخاطر رسید کہ مبادا مرتضیٰ خان بہ تحریک ارباب فساد بشورش درآمدہ
دعوے ناکردہ او را متہم میساختہ باشد مجملاً بالتماس فرزند شاہجہان از تقصیرات او گذشتہ بدرگاہ طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضیٰ خان
بجوار رحمت ایزدی پیوست و فتح قلعہ کانگڑہ تا فرستادن سردار دیگر در عقدۂ توقف او فتاد چون این فتنہ سرشت بدرگاہ والا رسید
نظر بظاہر احوال او افگندہ دران زودی مشغول و مشمول عواطف بیدریغ ساختہ در ملازمت شاہجہان بخدمت فتح دکن رخصت نمودہ شد
بعد ازان کہ ملک دکن بہ تصرف اولیاے دولت ابد قرین درآمد در خدمت آن فرزند وسائل برانگیختہ متصدی فتح قلعہ کانگڑہ گشت
ہرچند این بے حقیقت حق ناشناس را باز دران کوہستان راہ دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون این خدمت را آن فرزند
بعہدۂ خویش گرفتہ بود ناگزیر بہ ارادہ و اختیار او گذاشتہ شد و فرزند اقبالمند او را با تقی نام بہ یکے از بندہ ہاے خود و فوجے شایستہ از

منصبداران واحدیان وبرق اندازان بادشاهی تعیین فرمود چنانچه این احوال برسم اجمال در اوراق گذشته سمت ذکر یافته
چون بمقصد پیوست باتقی نیز آغاز خصومت و بهانه جوئی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت او را عرضداشت
نمود حتی که صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این خدمت از و متمشے نمی شود اگر سردار دیگر مقرر نمایند فتح این قلعه
بزودی خواهد شد ناگزیر تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از بنده هاے عمده اوست با فوجے از مردم تازه زور
باین خدمت رخصت نمود چون این بے سعادت دریافت که زیاده برین حیله و تذویر از پیش نخواهد رفت تا رسیدن بکرماجیت
جمعے از بنده هاے درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق کشیده بے سامان شده اند رخصت نمود که بجاگیرهاے خود شتافته تا آمدن
راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند چون بظاهر تفرقه در سلسلۂ جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثرے بمحال جاگیر خود رفتند
و معدودے از مردم روشناس در آنجا ماندند قابو دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی بارهه که بمزید شجاعت و جلادت
اختصاص داشت با چندے از برادران و خویشان پاے همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضے را به زخمهای
کاری که پیرایه شیران کارزار است آن بدذات از عرصۂ نبرد برگرفته به نکبت سراے خود برد جمعے از جادۂ دوستی به تنگ پا خود را
بگوشۂ سلامت کشیدند و آن بدبخت دست تعدی و تصرف به پرگنات دامن کوه که اکثر از آن بجاگیر اعتماد الدوله مقرر است دراز ساخت
از تاخت و تاراج سرموئے فرو نگذاشت امید که بهمین زودے بسزاے اعمال و جزاے افعال مبتلا گردد و نمک این دولت
کار خود بکند انشاء الله تعالے روز یکشنبه هفدهم از گهاٹی چانڈا عبور واقع شد روز دوشنبه هیجدهم اتالیق جان سپار خانخانان سپهسالار
بسعادت آستان بوس مفتخر گشت چون مدتهاے مدید از حضور دور بود و موکب منصور را نواحی سرکار خاندیس و برهانپور عبور منظور بود
التماس دریافت ملازمت نمود حکم شد که اگر خاطر او از همه جهت جمع باشد جریده آمده بزودی سعادت نماید بنا برین حسب الحکم
بسرعت تمام تر شتافته درین تاریخ دولت زمین بوس دریافت و بانواع نوازش خسروانه و اقسام عواطف شاهانه فرق عزت
برافراخته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید چون اردو در گذشتن گهاٹی صعوبت بسیار کشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم
روز سه شنبه نوزدهم مقام فرمودم روز کشنبه بستم کوچ کرده روز مبارک شنبه بیست و یکم باز اتفاق مقام افتاد در کنار دریاے که به بند ستطهار
دارد بزم پیاله مرتب گشت اسپ سمند خاصه سمیر نام که از اسپان اول بود بخانخانان عنایت نمودم سمیر باصطلاح اهل هند کوه طلا را گویند
بجهت مناسبت رنگ و کلانی جثه باین اسم موسوم گشته روز جمعه بیست و دوم و شنبه بیست و سوم پے درپے کوچ شد درین روز عجیب
آبشارے مشاهده افتاد آبے در غایت صفا پرجوش و خروش از جاے مرتفع می ریزد و باطراف نشیمن های خدا آفرین بے تکلف درین نزدیکی

ناظر

با این خوبی آبشاری بنظر در نیامده و سیرگاهی است لحظه از تماشای آن محظوظ گشتم روز یک شنبه بیست و چهارم مقام نموده در تالابی
که پیش دولتخانه واقع شد بر کشتی نشسته شکار مرغابی کرده شد روز دوشنبه بیست و پنجم و سه شنبه بیست و ششم وکشنبه بیست و هفتم پی
در پی کوچ افتاد بخانخانان پوستین خاصه که در بر داشتم لطف نمودم و هفت راس اسپ از طویله خاصه که بر هر کدام سواری کرده
شد نیز بآن اتالیق مرحمت نمودم روز یک شنبه دوم دی ماه الٰهی قلعه رن تهنبور محل رایات جلال گشت این قلعه از اعظم قلاع هندوان
است در زمان سلطان علاء الدین خلجی رای تمبیر دیو متصرف بود سلطان مدتهای مدید محاصره نموده بمحنت و تردد بسیار
مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه رای سرجن هاڈا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت
هزار سوار ملازم او می بودند و آنحضرت بمیامن تائید ایزد سبحان در عرض یکماه و دوازده روز فتح کردند و رای سرجن برهنمونی بخت سعادت
آستانبوس دریافته در سلک دولتخواهان منتظم گشت و از امرای معتبر و بنده های معتمد شد بعد از و پسرش رای بهوج نیز در
زمره امرای عظام انتظام داشت الحال نبیرهٔ او سربلند رای داخل بنده های عمده است روز دوشنبه سوم بعزم تماشای
قلعه توجه نمودم دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن میگویند و دیگری را تهنبور قلعه بر فراز تهنبور اساس یافته و این هر دو
اسم را ترکیب داده رن تهنبور نام کرده اند اگرچه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتاً کوه رن حصنی است قوی و
فتح این حصار منحصر است از آن جانب چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپ ها را بر فراز کوه رن برآورده و عمارات درون
حصار را مجرا گیرند اول توپی را که آتش دادند بچوکهنڈی محل رای سرجن رسید و از افتادن آن عمارت زلزله در بنای همت
او راه یافته و توهم عظیم بر باطن او مستولی گشته و نجات خود را منحصر در سپردن قلعه دانسته فرق عبودیت و خاکساری بدرگاه شهنشاه
جرم بخش عذر پذیر سود القصه قرار داد خاطر چنان بود که شب در بالای قلعه گذرانیده روز دیگر باُردو مراجعت فرمایم چون منازل
و عمارات درون حصار بروش هندوان اساس یافته و خانها را بی هوا و کم فضا ساخته اند دلنشین نیفتاد و خاطر نیز بتوقف راضی نشد
حمامی بنظر در آمده که یکی از نوکران رستم خان متصل بحصار قلعه ساخته باغچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالی از فضائی و هوائی نیست و در
تمام قلعه به از این جائی نه رستم خان از امرای حضرت عرش آشیانی بوده از صغر سن در بندگی آنحضرت تربیت یافته نسبت
محرمیت و قرب خدمتی داشته از غایت اعتماد این قلعه را حواله باو فرموده بودند بعد از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از مجرمان
را که درین حصار محبوس اند حاضر سازند تا بجمعیت حال و حقیقت احوال هر یک وارسیده بمقتضای عدالت حکم فرموده شود مجملاً غیر از
معامله خون یا شخصی که از خلاصی او فتنه و آشوب در ملک راه می یافت دیگر همه را آزاد ساختم و بهر کدام در خور حال او

خرچے وخلعت عنایت شد وشب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن یکپهر وسه گھڑی بدولت خانه مراجعت فرمودم روز یکشنبه پنجم قریب
به پنج کروه کوچ نموده روز مبارک شنبه ششم مقام واقع شد درین روز خانخانان پیشکش خود بنظر در آورد از قسم جواهر ومرصع
آلات واقمشه وفیل انچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بمشار الیه مرحمت فرمودم مجموع پیشکش او انچه بدرجهٔ قبول رسید بموازی یک لک و
پنجاه هزار روپیه قیمت شد روز جمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم پیش ازین سارس را به شاهین گیرانیده بودم لیکن شکار درنا تاحال
تماشا نکرده بودم چون فرزند شاهجهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین هاي او خوب رسیده حسب التماس آن فرزند
صبح بگاه سوار شدم یک درنا بدست خود گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آن فرزند در دست داشت گرفت بے تکلف از
شکارهاے خوب خوب است بغایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلان است غایتا سست پرکا واک واقع شد
شکار درنا را هیچ نسبتی بآن نیست بنازم دل وجگر شاهین را که این قسم جانوران قوی جثه را میگیرد و بزور سرپنجه بهت زبون
میسازد حسن خان قوشچے آن فرزند بجلدوی این شکار بعنایت فیل واسپ وخلعت سرفرازی یافت وپسرش نیز باسپ وخلعت
ممتاز گشت روز شنبه هشتم چهار کروه ویکپاو کوچ کرده روز یکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سپه سالار بخلعت خاصه وکمر شمشیر
مرصع وفیل خاصه باتلایر فرق عزت برافراخته مجدداً الصاحب صوبگی ملک خاندیس ودکن سربلندی یافت ومنصب آن رکن السلطنت
از اصل واضافه هفت هزاری ذات وسوار مرحمت شد چون صحبت او بالشکرخان راست نیامد حسب الالتماس مشار الیه عابد خان
دیوان بیوتات را بخدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم ومنصب هزاری ذات وچهار صد سوار عنایت شد اسپ وفیل وخلعت
مرحمت نموده بدان صوب فرستادم وهم درین روز خاندوران از صوبه کابل رسیده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر وهزار روپیه
بصیغهٔ نذر گذرانید وتسبیح مروارید باپنجاه راس اسپ ودو قطار شتر نر وماده ولایتي وچند دست جانور شکاري وچیني وخطائی وغیره
برسم پیشکش معروض داشت روز دوشنبه دهم سه کروه ویکپاو روز سه شنبه یازدهم پنج کروه وسه پاو کوچ شد درین روز خاندوران
مردم خود را آراسته بنظر درآورد دو هزار سوار مغل که اکثر اسپ ترکی وبعضی عراقی ومجنس داشتند بشمار داد باآنکه جمعیت او اکثر متفرق گشته
بعضے ملازم مهابتخان شده ودرهمان صوبه مانده اند وجمعے از لاهور جدائی گزیده باطراف ممالک رفته اند بانیقدر سوار خوش اسپه غنیمت نمود
بے تکلف خاندوران در شجاعت ودلاوري وجمعیت داری از یکتایان روزگار است اما افسوس که پیر منحنی شده وکبرسن او را دریافته و
باصره اش بسیار ضعیف وزبون گشته دو پسر جوان ورشید دارد خالی از معقولیتي نیستند غایتاً خود را در برابر خاندوران نمودن کاري است مشکل و
عظیم درین روز بمشار الیه وفرزندان او خلعت وشمشیر مرحمت شد روز یکشنبه دوازدهم سه ونیم کروه درنور دیده برکنار تال ماندو نزدل

سعادت اتفاق افتاد در میان تال نشیمنے از سنگ واقع است بر یکے از ستونہا این رباعی شخصے ثبت نمودہ بود بنظر در آمد ومراز جا در آورد الحق از شعرہاے خوب است۔ رباعی

یاران موافق ہمہ از دست شدند ۔ در دست اجل یگان یگان پست شدند
بودند تنک شراب در مجلس عمر ۔ یک لحظہ ز ما پیشترک مست شدند

درین وقت رباعی دیگر ہم ازین عالم شنیدہ شد چون بسیار خوب گفتہ آن را نیز نوشتم۔ رباعی

افسوس کہ اہل خرد و ہوش شدند ۔ از خاطر ہمدمان فراموش شدند
آنان کہ بصد زبان سخن میگفتند ۔ آیا چہ شنیدند کہ خاموش شدند

روز مبارک شنبہ سیزدہم مقام کردہ شد عبد العزیز خان از صوبہ بنگش رسید سعادت آستانبوس دریافت اکرام خان کہ بفوجداری فتحپور و اطراف آن متعین بود بدولت ملازمت سربلند گشت خواجہ ابراہیم خان بخشی صوبہ دکن بخطاب عقیدت خانے سرفراز شد میر حاج از کومکیان صوبہ مذکور از جوانان مردانہ است بخطاب شورہ خانی و علم سربلندی یافت روز جمعہ چہاردہم پنج کروہ و یکپاو کوچ شد روز شنبہ پانزدہم سہ کروہ طے نمودہ در سواد بیانہ نزول اجلال اتفاق افتاد خود با اہل حرم بہ تماشاے بالاے قلعہ شتافتم محمد بخشی حضرت جنت آشیانی کہ حراست قلعہ بعہدۂ او مقرر بود منزلے ساختہ مشرف بر صحرا الغایت مرتفع و خوش ہوا و مزار شیخ بہلول نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیضی نیست شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما ید طولے داشتہ و جنت آشیانی را بشیخ مذکور رابطہ محبت و حسن عقیدت بر وجہ کمال بودہ در ہنگامیکہ آنحضرت تسخیر ولایت بنگالہ فرمودہ یک چندی دران ولایت اقامت گزیدند مرزا ہندال بحکم آنحضرت در آگرہ ماندہ بود جمعے از قلعچیان زر بندہ کہ سرشت آنہا بہ فتنہ و فساد مجبول است راہ بیوفائی سپردہ از بنگالہ نزد میرزا آمدند و سلسلہ جنبان خبث باطن میرزا شدہ بہ بغی و کافر نعمتے و ناحق شناسی رہنمونی کردند و میرزاے بے عاقبت خطبہ بنام خود خواندہ صریحا اعلام بغی و عناد مرتفع گردانید چون صورت واقعہ از عرضداشت دولتخواہان بمسامع جلال رسید آنحضرت شیخ بہلول را بجہت نصیحت فرستادند کہ میرزا را از ارادۂ باطل گردانیدہ بشاہراہ اخلاص و اتفاق ثابت قدم سازد چون آن بید ولتان فتنہ سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شیرین ساختہ بودند میرزا باندیشۂ باطل خام طمع شدہ بموافقت و متابعت راضی نگشت و بتحریک ارباب فساد شیخ بہلول را در چار باغ کہ حضرت فردوس مکانی بابر بادشاہ بر لب آب جون ساختہ اند بہ تیغ بیباکی شہید گردانید و چون محمد بخشی را بشیخ مذکور نسبت ارادت بود نعش او را در قلعہ بیانہ بردہ مدفون ساخت روز یک شنبہ شانزدہم چہار و نیم کروہ طے نمودہ در منزل برہ رسیدہ شد چون باغ و باولی کہ بحکم مریم زمانی در پرگنہ جوست اساس یافتہ و بسر راہ واقع بود بتماشاے آن توجہ فرمودم بی تکلف

باولی عمارتی است عالی و بغایت خوب ساخته انداز کارفرمایان تحقیق شد که مبلغ بست هزار روپیه صرف این عمارت شده و چون
درین حوالی شکار نیلگاو بود روز دوشنبه هفت دهم مقام فرمودم روز سه شنبه هیژدهم سه کروه و یک نیم پاؤ گذشته در موضع داپر نزول
ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و روز پنجشنبه نوزدهم دو کروه و نیم طی نموده در کنار کول فتحپور رایات منصور برافراشت و چون هنگام
عزیمت فتح دکن از رن تهنبور تا اوجین آسامی منازل و بعد مسافت آنها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید
و از راه رن تهنبور تا فتح پور براهی که آمده شد دویست و سی و چهار کروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام که
مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طی نموده شد بحساب شمسی چهار ماه و یکروز کم گذشته و قمری چهار ماه کامل و از تاریخی که موکب
اقبال بعزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقر الخلافه نهضت فرموده تا حال که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال باز بمرکز سلطنت
قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد منجمان و اخترشناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیماه الٰهی سنه سیزدهم مطابق سلخ محرم
سنه یک هزار و بیست و هشت هجری ساعت درآمدن بدار الخلافه آگره اختیار فرموده بودند درینولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض
گشت که علت طاعون در شهر آگره شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کشش ران یا در ته گلو دانه
برآورده ضائع می شوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طغیان میکند و در آغاز تابستان معدوم میگردد و از غرائب آنکه
درین سه سال بجمیع قصبات و قریات نواحی آگره سرایت کرده و در فتحپور اصلا اثر این ظاهر نشده حتی در آمان آباد تا فتحپور دو نیم
کروه مسافت است مردم آنجا از بیم و با ترک وطن داده بدیگر مواضع پناه برده بودند تاگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات
دانسته مقرر شد که درین ساعت مسعود بمبارکی و فرخی در معموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تخفیف بیماری دیگر ساعت
دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت ورود رایات جهان کشا بمستقر الخلافه ارزانی فرمائیم انشاء الله تعالی و تقدس جشن مبارک شنبه در
کنار کول فتحپور ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمعموره بست و هشتم قرار یافته هشت روز درهمین منزل توقف مقرر گشت
حکم فرمودم که دور تال را بپیمایند هفت کروه برآمد درین منزل عیاذ حضرت مریم الزمانی که بقدر تکسر میداشته اند دیگر جمیع بیگمان و
خلوت نشینان سرادق عفت و سایر بنده های درگاه دولت استقبال دریافتند صبیه آصفخان مرحوم که در خانه عبد الله خان پسر
خان اعظم است نقلی عجیب و غریب گذرانیده بنهایت تاکید و تصحیح آن نمود بجهت غرابت مرقوم گشت گفت روزی در صحن خانه موشی
بنظر درآمد سراسیمه افتان و خیزان بطرز مستان هر سو میرفت و نمی دانست که بکجا میرود به یکی از کنیزان گفتم که دُم آن را
گرفته پیش گربه انداخت گربه بشوق و میل از جای جسته موش را بدهن گرفت و فی الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت

رفته رفته آثار ملال و آزردگی از چهرهٔ او پیدا شد روز دیگر نزدیک مردن رسید بخاطر گذشت که اندک تریاق فاروق باید داد چون دهانش کشوده شد کام و زبان سیاه بنظر در آمد تا سه روز بحال تباه گذرانیده در چهارم بهوش آمد بعد ازان کنیزکے را دانه طاعون ظاهر شد و از افراط سوزش و فزونی درد آرام و قرار در و نمانده و رنگش متغیر گشت زردی بسیاهی مایل و تپ محرق کرد روز دیگر از پایان اطلاق شده در گذشت و همین روش هفت و هشت کس در انخانه ضائع گشتند و چندی بیمار بودند که ازان منزل بر آمده بباغ رفتم آنهائیکه بیماری داشتند در باغ فوت شدند و در انجا دیگرے دانه بر نیاورد مجملا در عرض هشت و نه روز هفتده کس مسافر راه عدم شدند و نیز گفت آنها که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگرے طلبیدندے فی الفور در هم سرایت کردے و آخر چنان شد که از غایت توهم هیچکس نزدیک بآنها نمی گشت روز شنبه بست و دوم خواجه جهان که بحراست آگره مقرر بود سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر بصیغهٔ نذر و چهار صد روپیه برسم تصدق گذرانید روز دوشنبه بیست و چهارم بشار الیه خلعت خاصه مرحمت شد روز مبارک شنبه بیست و هشتم بعد از گذشتن چهار گهڑی که قریب بدو ساعت نجومی باشد ع

بساعتے که تولا کند بدو تقویم

بمبارکی و فرخی رایات منصوره بمعمورهٔ فتحپور نزول سعادت ارزانی فرمود و در همین ساعت جشن فرزند ارجمند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت داور البلاد و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بست و هشتم بحساب ماه هائے شمسی بمبارکی آغاز شد امید که بعمر طبعی رسد و همدرین تاریخ حضرت مریم الزمانی از آگره تشریف گرامی ارزانی فرموده و بدریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اندوختم امید که ظل تربیت و شفقت ایشان بر سر این نیازمند مخلد باد و چون اکرام خان پسر اسلام خان خدمت فوجداری این حدود را چنانچه باید بقید ضبط در آورده بود منصب او را از اصل و اضافه هزار و پانصد بذات و هزار سوار مرحمت شد سهراب خان پسر میرزا رستم صفوے بمنصب هزار بذات و سیصد سوار ممتاز گشت درین روز عمارت دولتخانهٔ حضرت عرش آشیانی را به تفصیل سیر کرده بفرزند شاه جهان نموده شد درون آن حوض کلانی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپور تلاؤ نام سی و شش درعه در سی و شش درعه مربع و عمقش چهار و نیم درعه بحکم آنحضرت متصدیان خزانهٔ عامره بفلوس و روپیه مملو ساخته بودند سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار دام که شانزده لک و هفتاد و نه هزار و چهار صد روپیه باشد که مجموع یک کرور و سه لک بحساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان بضابطهٔ ایران بوده باشد مدتها تشنه لبان بادیه طلب را ازان چشمه سار مکرمت سیراب امید می ساختند روز یکشنبه غرهٔ بهمن ماه بحافظ یاد علی گوینده هزار درب انعام شد محب علی پسر بداغخان چکنی و ابو القاسم خان جیلانی که دارائے ایران جشم جهان بین آنهارا میل کشیده سر بصحرائے آدارگے داده مدتے است

که در پناه این دولت روزگار بفراغ خاطر بسر می برند و هر کدام در خور حال آنها وجه معیشت مقرر گشته درین تاریخ از آگره آمده
سعادت آستانبوس دریافتند و هر یک هزار روپیه انعام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دولتخانه بآراستگی ترتیب یافت و بنده های
خاص بساغرهای نشاط خوشوقت گشتند نصرالله که فرزند سلطان پرویز بود فیل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود رخصت
معاودت یافت جلد جهانگیرنامه با اسپ پنچاق خاصه عنایت شد که بجهت آن فرزند به برد روز یکشنبه هشتم بکنور کرن پسر رانا امر سنگه
اسپ و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پهول کتاره مرحمت نموده شد و بجای جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او اسپی برانا فرستاده شد
و همدرین روز بعزم شکار امان آباد توجه نمودم چون حکم بود که آهوان آن سرزمین را هیچکس شکار نکند درین شش سال آهو بسیار
فراهم آمده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه معاودت نمودم و روز مذکور بدستور معهود بزم پیاله
ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروضهٔ غفران پناه شیخ سلیم چشتی که شمه از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه این اقبالنامه
ثبت افتاده رفته فاتحه خوانده شد. هرچند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده های درگاه ایزدی پسندیده نیست بلکه دون
مرتبه خود دانسته از اظهار آن اجتناب می نمایند لیکن وقتی از اوقات در جذبهٔ مستی بی اراده و اختیار یا بقصد هدایت شخصی ظاهر شده از
جمله آنکه پیش از ولادت من حضرت عرش آشیانی را نوید قدوم این نیازمند و دو برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگر آنکه روزی
بتقریبی حضرت عرش آشیانی پرسیدند که عمر شما چند است و زمان ارتحال بدار الملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل و علی
عالم السر والخفیات است و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیازمند فرمودند که هرگاه شاهزاده بتعلیم معلم یا دیگر چیزی یادگیرند
و بآن تکلم می شوند نشان وصال است لاجرم آنحضرت جمعی که در خدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که هیچکس بشاهزاده از نظم و نثر
چیزی تعلیم نکنند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت و روزی یکی از عورات مستحقه که دران محله می بود اسپند همیشه بجهت دفع عین الکمال
می سوخت باین بهانه در خدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند می شد مرا تنها یافته غافل از آن مقدمه این بیت
را تعلیم نمود. بیت

الهی غنچهٔ امید بکشای	گلی از روضهٔ جاوید بنمای

من بخدمت شیخ رفته این بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جای خود برجسته بملازمت حضرت عرش آشیانی شتافتند و از ظهور این
واقعه چنانچه بود آگاهی بخشیدند قضارا همان شب آثار تب ظاهر شد و روز دیگر کس بخدمت آن حضرت فرستاده تانسین کلاونت را که
از گوینده های بی نظیر بود طلب داشتند تانسین بملازمت ایشان رفته آغاز گویندگی نمود بعد از آن کس بطلب حضرت عرش آشیانی

فرستادند چون آنحضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال رسید واز شما وداع می شویم ودستار از سر خود برداشته برسر من
نهادند گفتند که ما سلطان سلیم را جانشین خود ساختیم واو را بخدای حافظ وناصر سپردیم وزمان زمان ضعف ایشان استداد میافت واثر
گذشتن بیشتر ظاهر میشد تا بوصال محبوب حقیقی پیوستند یکی از اعاظم آثار که در عهد دولت وزمان خلافت حضرت عرش آشیانی
بظهور آمده این مسجد وروضه است بے اغراق عمارتی است نهایت عالے تمکین که مثل این مسجد در هیچ بلادی نیست عمارتش همه
از سنگ در کمال صفا اساس نهاده پنج لک روپیه از خزانهٔ عامره صرف شده تا باتمام رسیده وآن که قطب الدین خان کوکلتاش مجم
دور روضه وفرش گنبد وپیشطاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سوائے این است این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بسمت
جنوب واقع است ودر غایت ارتفاع ونهایت تکلف پیشطاق دروازه ده درعه عرض وشانزده طول وپنجاه دو درع ارتفاع دارد
بسے ودو زینه بالا باید رفت تا بآنجا رسید ودر دیگر خرد تر از ین رو بمشرق واقع است طول مسجد از مشرق ومغرب با عرض دیوارها
دو صد ودوازده درعه است ازانجمله مقصوره بیست وپنج ونیم درع پانزده در پانزده درع گنبد میان است وهفت درع عرض و
چهارده طول وبست وپنج درع ارتفاع پیشطاق است وبهر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خرد تر هست وده درع در ده درع
تتمه ایوان ستون دار ساخته اند وعرض مسجد از شمال بجنوب یک صد وهفتاد ودو درع است ودر اطراف نود ایوان وهشتاد وچهار
حجره است عرض حجره چهار درعه وطول پنج درع است وایوان بعرض هفت ونیم درع است وصحن مسجد سوائے مقصوره وایوان
ودر یک صد وشصت ونه درع طول ویک صد وچهل وسه درع عرض است وبالائے ایوان ها ودر رو بالائے مسجد گنبده هائے خرد
ساخته اند که در شب هائے عرس وایام متبرکه شمع در ان میان نهاده دور آن را بپارچه ایوان میگیرند واز عالم فانوس می نماید وزیر صحن مسجد
را ابر که ساخته اند که باب باران مملو میسازند وچون فتحپور کم آب وبد آب است واهل این سلسله ودرویشانی که پیوسته مجاور این مسجد اند
تمام سال کفایت می کند ودر مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ است میان گنبد هفت درع ودور
گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آنرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف ومقابل این روضه بسمت مغرب باندک فاصله گنبد
دیگر واقع است که خویشان وفرزندان شیخ در آنجا آسوده اند از عالم قطب الدین خان واسلام خان ومعظم خان وغیره که
همه نسبت این سلسله ومراعات حقوق بمرتبه امارت وپایهٔ عالی رسیده اند چنانچه احوال هر یک در جاے خویش مذکور گشت
الحال پسر اسلام خان که بخطاب اکرام خانے سرفرازی دارد وصاحب سجاده است وآثار سعادت مندی از احوال او
ظاهر وخاطر به تربیت او متوجه بسیار است روز مبارک شنبه نوزدهم عبد العزیز خان را بمنصب دو هزاری ذات وهزار سوار

سرفراز ساخته بخدمت فتح قلعه کانگڑه واستیصال سورجمل کافر نعمت تعین فرمودم و فیل واسپ و خلعت لمشار الیه مرحمت شد
ترسون بهادر نیز بهان خدمت دستوری یافت و منصب او هزار و دو صدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار مقرر گشت و اسپ
عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتماد الدوله در کنار تال واقع بود و بغایت جاے بصفا و مقام دلنشین تعریف می نمودند
حسب الالتماس آن مشار الیه جشن روز مبارک شنبه بست و ششم در انجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنت بلوازم پاے
انداز و پیشکش پرداخت و مجلس عالی آراست و شب بعد از خوردن طعام بدولتخانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه
سوم ماه اسفندارمذ الٰہی سید عبدالوہاب بارہه که در صوبۂ گجرات خدمت و ترددات ازو بظهور رسیده بود بمنصب هزاری ذات و
پانصد سوار سرفرازی یافته بخطاب دلیرخانی فرق عزت برافراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال
اتفاق افتاد تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه بست و هفتم بدولتخانه مراجعت
واقع شد قضارا روز سه شنبه در اثناے شکار عقد مروارید و لعلی که نور جهان بیگم در گردن داشت گسیخته یک قطعۂ لعل که بده هزار
روپیه می ارزید با یکدانه مروارید که هزار روپیه بها داشت گم شد روز کمشنبه هرچند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد
بخاطر رسید که هرگاه نام این روز کمشنبه است پیدا شدن آن درین روز از محالات است بخلاف آن چون روز مبارک شنبه همیشه
بر من خجسته و مبارک آمده است باندک تفحص قراولان هر دو را دران صحراے بے سروبن یافته بملازمت من آوردند و از اتفاقات
حسنه آنکه درهمین روز فرخنده جشن وزن قمری و بزم بسنت بارے آراستگی یافت و بشارت فتح قلعه مئو و شکست سورجمل سیاه بخت
نیز رسید تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بکرماجیت با افواج منصور بدان حدود پیوست سورجمل برگشته روز خواست که روزے
چند به تنبال و یاوه درائی بگذراند مشار الیه که از حقیقت کار آگهی داشت بسخن او نه پرداخته قدم جرأت و جلادت پیش نهاد و آن
مخذول العاقبت سررشتۂ تدبیر از دست داده نه بجنگ صف پاے همت قایم داشت و نه بلوازم قلعداری همت گماشت باندک زد و خوردے
کس بسیار بکشتن داده راه آوارگی پیش گرفت و قلعه مئو و شهرے که اعتضاد و قوی آن برگشته بخت بود بے محنت و تعب هر دو مفتوح گشت و کلّی
کرا اباً عن جدٍ در تصرف داشت پامال عساکر اقبال شد و آن سرگشتۂ بادیۂ ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بکریوه هاے دشوار گذار برده
خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بیخت راجه بکرماجیت ملک او را پس سرگذاشته با افواج قاهره تعاقب و شتافت چون صورت حال
بمسامع جلال رسید بجلدوے این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت فرمودم و فرمان قضا جریان از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که
قلعه و عماراتی که ساخته و پرداختۂ او و پدر او باشد از بیخ و بنیاد بر انداخته اثرے ازان بر روے زمین نگذارند و از غرایب آنکه سورجمل برگشته روزگار

برادری داشت جگت سنگھ نام چون او را بخطاب راجگی و پایهٔ امارت سربلند ساختم و ملک رانا را و سامان و حشم و خدم بے شریک و سہیم بمشار الیه عنایت نمودم بجہت مراعات خاطر او جگت سنگھ را که با او سر سازگاری نداشت منصب قلیلے تجویز فرموده بصوبهٔ بنگاله فرستاده بودم و آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگارے بخواری و دشمن کامی گذرانیده انتظار لطیفهٔ غیبی داشت تا آنکه بطالع او چنین منصوبه نشست و آن بے سعادت تیشه بر پاے خود زد جگت سنگھ را بسرعت هر چه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بست هزار درب مدد خرچ از خزانهٔ عامره عنایت شد و کھپوه مرصع و خلعت و اسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که اگر مشار الیه برهنمونے طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولت خواهی از و بظهور رسد دست تصرف او را در ان ملک قوی مطلق گرداند چون تعریف باغ نور منزل و عمارات که بتازگے احداث یافته مکرر بعرض رسیده بود روز دوشنبه بربارگی شوق سوار شده در باغ بوستان سرا منزل گزیدم و روز سه شنبه دران گلشن دلکشا بعیش و فراغت گذرانیده شب کم شنبه باغ نور منزل بورود موکب مسعود آراستگی یافت این باغے است مشتمل بر سیصد و سے جریب به گز الٰهی و دوران را دیوار عریض رفیع از خشت و آهک ریخته بر آورده در غایت استحکام و در میان باغ عمارات عالی و نشیمن گاه به تکلف و حوضهاے لطیف ساخته شده و در بیرون دروازه چاه کلانی ترتیب یافته که سے و دو جفت گاو متصل آب مے کشند و شاه جوئی در میان باغ در آمده بحوضها میریزد و غیر ازین چندین چاه دیگر است که آب آنها بحوضها و چمن ها تقسیم می یابد بانواع و اقسام فواره و آبشار زینت افزوده و تالابی در میان حقیقی باغ واقع است که از آب باران پرمیشود اگر احیاناً در شدت گرما آب آن رو بکمی نهد از آب چاه مدد میرسانند که پیوسته لبریز باشد قریب یک لک و پنجاه هزار روپیه تا حال صرف این باغ شده و هنوز ناتمام است و مبلغها بساختن خیابانها و نشانیدن نهالها صرف خواهد شد و نیز قرار یافته که میان باغ را از سر نو حصر نموده راه مداخل و مخارج آب را بنوعے استحکام بخشند که همیشه پر آب باشد و آب آن از هیچ راهے بدر نرود و نقصان نه پذیرد ممکن که قریب بدو لک روپیه بهمه جهت صرف شود تا باتمام رسد روز مبارک شنبه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیل و اسپ موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه انتخاب نموده تتمه بمشار الیه عنایت نمودم تا روز شنبه دران گلزار بنشاط و عشرت و انبساط گذرانیده شب یکشنبه بست و هفتم به فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امراء عظام بدستور هر سال دولتخانه را آئین بندی نمایند روز دوشنبه بست و هشتم بقدر آشوبی در چشم خود یافتم چون از غلبه خون بود فی الفور بعلی اکبر جراح فرمودم که فصد گیرد روز دویم نفع آن ظاهر شد و هزار روپیه باو مرحمت شد روز سه شنبه بست و نهم مقرب خان از وطن

خود آمده سعادت آستانبوس دریافت و بانواع مراحم سرفراز ساختم

جشن چہاردہمین نوروز از جلوس ہمایون

صبح مبارک شنبہ چہارم شہر ربیع الآخر سنہ ہزار و بیست و ہشت ہجری حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل شرف و سعادت تحویل ارزانی داشت و سال چہاردہم از مبداء جلوس این نیازمند بمبارکی و فرخی آغاز شد در روز مبارک شنبہ غرہ نوروز گیتی فروز فرزند اقبالمند شاہجہان کہ غرۂ ناصیۂ مرادات و فروغ جبہہ سعادات است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روزگار از نفایس و نوادر ہر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید از آن جملہ یاقوتی است بوزن بیست و دو سرخ خوشرنگ و آبدار و باندام جوہریان چہل ہزار روپیہ قیمت نمودند دیگر لعلے است قطبے کہ وزن آن سہ ٹانک بغایت نفیس قیمت آن نیز چہل ہزار روپیہ شد دیگر شش دانہ مروارید کہ یکے از انہا یک ٹانک و ہشت سرخ وزن دارد و کلا آن فرزند در گجرات بہ بیست و پنج ہزار روپیہ ابتیاع نمودند و پنج دانہ دیگر بسے و سہ ہزار روپیہ و یک قطعۂ الماس کہ ہژده ہزار روپیہ ارزش آن شده و ہمچنین پردلہ مرصع با قبضہ شمشیر کہ در زرگرخانۂ آن فرزند باتمام رسید و اکثر جواہر آن را تراشیده نشانده اند و آن فرزند بنہایت وقت تصرف طبیعت بکار برده پنجاه ہزار روپیہ قیمت قرار یافتہ و این تصرفات خاصۂ اوست کہ تا حال بخاطر ہیچکس نرسیده بود و بے تکلف خوب یافتہ یک جفت نقارۂ مرسل نواز را از طلا ساختہ ہمہ کورکہ و نقاره و کرنا و سرنا وغیره آنچہ لازمۂ نقارخانۂ بادشاہان ذی شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخندہ و مسعود کہ بر تخت مراد جلوس نمودم بنوازش در آوردند مجموع بہ شصت و پنج ہزار روپیہ بر آمده دیگر تخت سواری فیل کہ اہل زمان ہوده گویند از طلا ساختہ بسے ہزار روپیہ مرتب گشتہ دیگر ده زنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایرانہ بابت پیشکش قطب الملک حاکم گولکنڈه فیل اول داد الہی نام داشت چون در نوروز داخل فیلخانہ خاصہ شد نور نوروز نام کردم الحق فیل است بغایت عالے در کلانی و جمال و شکوه ہیچ کاستے ندارد و چون در نظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانہ گردانیدم قیمت این فیل ہشتاد ہزار روپیہ متعور گشت و بہاے شش زنجیر دیگر بست ہزار روپیہ و رخوت طلا از زنجیر وغیره کہ بجہت فیل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده بود بسی ہزار روپیہ قیمت شد و فیل دوم با رخوت نقره گذشت و ده ہزار روپیہ دیگر از جواہر متفرقہ برگزیده شد و از پارچہ ہاے نفیس گجرات کہ گرگرا فان آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر بتفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصہ مجموع پیشکش او چہار لک و پنجاه ہزار روپیہ شد

امید که از عمر و دولت برخور دار روز جمعه دوم شجاعت خان عرب و نور الدین قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند روز شنبه سیوم داراب خان پسر خانخانان روز یکشنبه چهارم خانجهان التماس ضیافت نمود از پیشکشهاے او یک مروارید که به بست هزار روپیه خریده بود با دیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سے هزار روپیه قیمت شد قبول افتاد تتمه بمشار الیه بخشیده شد روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس و حاکم خان روز سه شنبه ششم سردار خان روز کم شنبه هفتم مصطفے خان و امانت خان پیشکش گذرانیدند از هر کدام قلیلے بجهت سرفرازے آنها قبول نموده شد روز مبارک شنبه هشتم مدار الملکی اعتماد الدوله در منزل خویش جشن ملوکانه آراسته التماس ضیافت نمود مقبول این ملتمس پایه قدر او افزوده شد الحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف بکار برده اطراف تال را تا جائیکه چشم کار میکرد و کوچاے که از دور و نزدیک می نمود باقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیده بود از جمله پیشکشهاے آن مدار السلطنت تختے است از طلا و نقره در نهایت تکلف و تصنع و پایهاے آن را بصورت شیر نموده که تخت را برداشته اند در مدت سه سال باهتمام تمام باتمام رسیده بود و بچهار لک و پنجاه هزار روپیه مرتب گشت و این تخت هنرمند نام فرنگی ساخته که در فنون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی عدیل و نظیر خود ندارد و بغایت خوب ساخته و این خطاب را من باو عنایت فرمودم و سواے آن پیشکشی که بجهت من آورده موازی لک روپیه از مرصع آلات و اقمشه به بیگمان و اهل محل گذرانید بے اغراق از ابتداے زمان دولت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیازمند است هیچکسے از امرایان عظام چنین پیشکشے نکشیده الحق او را بدیگران چه نسبت درین روز اکرام خان پسر اسلام خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرفرازے یافت و انے راے سنگدلن بمنصب دو هزاری ذات و هزار و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت روز جمعه نهم اعتبار خان پیشکش گذرانید و هم درین تاریخ خاندوران بعنایت اسپ و فیل سرفراز شده به ایالت ولایت ٹھٹه رخصت یافت و منصب او بدستور سابق شش هزاری ذات و پنج هزار سوار مقرر گشت روز شنبه دهم فاضلخان روز یکشنبه یازدهم میر میران روز دوشنبه دوازدهم اعتقاد خان روز سه شنبه سیزدهم تاتار خان و انے راے سنگدلن روز کم شنبه چهاردهم میرزا راجه بهاو سنگه پیشکش کشیدند و از هر کدام انچه نفایس و تازگی داشت برگزیده تتمه بآنها مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه پانزدهم آصفخان در منزل خود که بغایت جاے بصفا و دلنشین بود مجلس عالی و جشن بادشاهانه آراسته التماس ضیافت نمود ملتمس او را پایه قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد و آن رکن السلطنت این عطیه را از مواهب غیبی شمرده در افزونی پیشکش و ترتیب مجلس غایت اغراق بکار برده بود از جواهر گران بها و زربفت هاے نفیس و اقسام تحف انچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشار الیه عنایت نمودم از جمله پیشکشهاے

او لعلی است بوزن دوازده ونیم ٹانک که بیک لک وبیست وپنج هزار روپیه خریده بود قیمت مجموع پیشکش او آنچه مقبول افتاد یک لک
وشصت وهفت هزار روپیه شده درین تاریخ خواجه جهان بمنصب پنج هزاری ذات ودو هزار وپانصد سوار سرفراز شد لشکر خان
حسب الحکم از دکن آمده بدولت ملازمت سربلندی یافت چون درخاطر قرار گرفته که بعد گذشتن ایام برسات در آغاز خوبی هاے هوا
بفضل ایزد جل وعلی موکب گیهان نظیر بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم محافظت ومحارست قلعه وشهر آگره وفوجداری اطراف
ونواحی بدستوریکه خواجه جهان داشت بلشکر خان مناسب دیده او را نوید این مرحمت ممتاز ساختم امانت خان بخدمت داروغگی
داغ وگذرانیدن سواران خود محله سرفراز گشت روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میربخشی وروز شنبه هفتدهم صادق خان بخشی وروز
یکشنبه هشتدهم ارادت خان میرسامان وروز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود عضد الدوله پیشکشها گذرانیدند واز هرکدام آنچه
پسند افتاد بجهت سرفرازی آنها پایه قبول یافت درین نوروز قیمت پیشکشها که بنده هاے درگاه گذرانیده اند وبمعرض قبول افتاده
بیست لک روپیه شده روز شرف بفرزند سعادتمند شاهزاده سلطان پرویز منصب بیست هزاری ذات وده هزار سوار
از اصل واضافه مرحمت نمودم اعتماد الدوله بمنصب هفت هزاری ذات وسوار شرف اختصاص یافت عضد الدوله را بخدمت اتالیقی
قرة العین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید که بعمر طبعی برسد واز اهل سعادت واقبال باد قاسم خان منصب هزار وپانصد بذات
وپانصد سوار وباقر خان بمنصب هزاری ذات وچهار صد سوار سرفراز شدند چون مهابت خان التماس کمک نموده بود پانصد سوار
احدی بصوبه بنگش تعین فرمودم وعزت خان را که دران صوبه مصدر خدمات شائسته شده بود بعنایت فیل وکهپوه مرصع سرفراز
ساختم درینولا عبد الستار مجموعه بخط خاص حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه مشتمل بر بعضے از دعوات ومقدمه از علم نجیم ودیگر امور غریبه که
اکثری را آزموده وبحقیقت دار سیده وران جریده ثبت فرموده اند برسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقی وخشالی
در خود مشاهده نمودم که خود را کم بآن حال یاد دارم بغایت الغایت محظوظ گشتم بخدا که هیچ تحفه بیش من بآنها نمیرسد بجلدوے این خدمت
منصب او از آنچه در متخیله او نگذشته بود افزوده هزار روپیه انعام فرمودم هنرمند فرنگی که تخت مرصع را ساخته بانعام سه هزار درب واسپ
وفیل سرفراز شد بخواجه خاوند محمود که سالک طریق خواجه هاست وخالی از درویشے ونامرادی نمی نماید هزار روپیه لطف فرمودم
لشکر خان بمنصب سه هزاری ذات ودو هزار سوار سربلندی یافت معمور خان بمنصب نه صدی ذات وچهار صد وپنجاه سوار
وخواجگی طاهر بهشت صدی ذات وسے صد سوار وسید احمد قادری بهشت صدی وشصت سوار سرفراز گشتند براجه سارنگدیو
منصب هفت صد بذات وسے سوار میر خلیل الله پسر عضد الدوله بمنصب شش صدی ذات ودو صد وپنجاه سوار

فیروز خان خواجه سرا بمنصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار و خدمتخان بمنصب پانصد و پنجاهی و یکصد و سے سوار و محرمخان
پانصدی و یک صد و بیست سوار عزت خان بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار رائے نیوالیداس مشرف فیل خانه بمنصب
ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار و رائے مانیداس مشرف محل بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار سربلندی یافت تہل و
جگمل پسران کشن سنگھ هرکدام بمنصب پانصدی و دو صد و بست و پنج سوار امتیاز یافتند اگر اضافه منصب داری آنها که از
پانصدی کمتر اند نگاشته شود بطول انجامد بخضر خان متعینه خاندیس دو هزار روپیه انعام شد روز کم شنبه بیست و یکم بقصد شکار متوجه
امان آباد گشتم پیش ازین بچند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان قراول باشی بجهت شکار قمرغه فضائے وسیعی اختیار
نموده بر دور آن سراپرده کشیده آهوے بسیار از اطراف صحرا رانده بدرون سراپرده آورده بودند چون عهد کرده ام که بعد ازین
هیچ جاندارے را بدست خود نیازارم بخاطر رسید که همه را زنده گرفته در میان چوگان فتحپور گذاشته شود که هم ذوق شکار دریافته
باشم و هم آسیبے بآنها نرسد بنابرین هفتصد راس در حضور گرفته به فتحپور فرستاده شد چون ساعت درآمدن بدار الخلافه نزدیک بود
برائے مان خدمتیه حکم فرمودم که از شکارگاه تا میدان فتحپور دو رویه مثل کوچه سراپرده می کشیده باشند و آهوان را از انجا رانده
بمیدان رسانند و قریب هشتصد آهو باین طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد راس بوده باشد شب کم شنبه بست و هشتم
از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سرائے منزل گزیده شد و از انجا شب مبارک شنبه بست و نهم بباغ نور منزل نزول
اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سی ام والده شاهجهان بجوار رحمت ایزدی پیوست روز دیگر خود بمنزل آن فرزند گرامی رفته بانواع
واقسام دلنوازی و خاطرجوئی او رسیده همراه خود بدولت خانه آوردم روز یکشنبه غره اردی بهشت ماه الٰهی بساعت سعادت قرین که
منجمان و اخترشناسان اختیار نموده بودند بر فیل خاصه دلیر نام سوار شده بمبارکے و فرخے بشهر درآمدم خلق انبوه از مرد و زن در کوچه
و بازار و در و دیوار فراهم آمده انتظار داشتند بآئین معهود تا درون دولت خانه نثار کنان شتافتم از تاریخیکه موکب مسعود باین سفر
عاقبت محمود نهضت فرموده تا حال که قرین سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است در نیولا بفرزند
سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهاے مدید گذشته که از خدمت حضور محروم است و باوراک سعادت زمین بوس مستسعد نگشته اگر
آرزومند ملازمت باشد بموجب حکم متوجه درگاه شود و بعد از ورود فرمان مرحمت عنوان آن فرزند ظهور این مکرمت را از مواهب غیبی دانسته
روے امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد درین شال بفقرا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش بیگه و دو ده در بست
و سیصد و بست خروار غله از کشمیر و هفت قلبه زمین از کابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام بخشے و خیر سگالے

نصیب وروزی باد از سوانح این ایام باغی شدن الہ داد پسر جلال افغان است تفصیل این اجمال آنکہ چون مہابت خان بضبط بنگش واستیصال افغانان دستوری یافت بگمان آنکہ شاید این بے سعادت در برابر مراحم ونوازش ما مصدر خدمتی تواند شد التماس نمودہ ہمراہ برد چون سرشت این کافر نعمتان حق ناشناس بنفاق وبد اندیشے مجبول است بنا بر حزم واحتیاط مقرر شد کہ فرزند وبرادر او را بدرگاہ فرستد کہ بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد وبعد از آنکہ پسر وبرادر او بدرگاہ رسید بجہت تسلے ودلاسای او بانواع مرحم ونوازش سرفراز ساختم لیکن از انجاکہ گفتہ اند۔ ؎

	گلیم بخت کسے راکہ بافتند سیاہ	بآب زمزم وکوثر سفید نتوان کرد	

از تاریخی کہ بآن سرزمین پیوست آثار بی دولتی وحق ناشناسے از وجنات احوال او ظاہر شدن گرفت ومہابت خان بجہت نظام کار سررشتہ مدارا از دست نمیداد تا آنکہ در نیولا فوجی بسرداری پسر خود بر سر طایفہ از افغانان فرستادہ بود او را ہمراہ ساخت چون بمقصد پیوستند از نفاق وبداندیشی مومی الیہ آن یورش خاطر خواہ بانجام نرسید وبے حصول مقصود مراجعت نمودند الہ داد بدنہاد بتوہم آن کہ مبادا درین مرتبہ مہابت خان ترک مدارا نمودہ در مقام تحقیق وباز پرس درآمدہ بہ پاداش کردار خود گرفتار شود پردہ آزرم از میان برگرفتہ بغی وحرام نمکی راکہ درین مدت پوشیدہ میداشت بے اختیار ظاہر ساخت وچون حقیقت حال از عرض داشت مہابتخان بمسامع جلال رسید حکم فرمودم کہ پسر او را با برادرش در قلعہ گوالیار محبوس دارند اتفاقاً پدر این بے دولت نیز از خدمت حضرت عرش آشیانے گریختہ بود وسالہا بدزدی وراہزنی روزگار بسر می برد تا بسزاے کردار زشت خود گرفتار شد امید ہست کہ این بی سعادت ہم درین زودی بپاداش اعمال خویش مبتلا گردد روز مبارک شنبہ پنجم مانسنگھ ولد راوت شنکر کہ از کمکیان صوبہ بہار است بمنصب ہزاری ذات وششصد سوار سرفرازی یافت عاقلخان را بجہت دیدن محلہ وتحقیق جمعیت منصبدارانی کہ بخدمت بنگش مقرراند رخصت فرمودم وفیلے بشار الیہ عنایت شد بمہابت خان خنجر خاصہ طرح ما ثندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نمودہ فرستادم پیشکش روز دوشنبہ بمجمو وآبدار کہ از زمان شاہزادگی وایام طفولیت بلازمہ بدگی وخدمتگاری اشتغال دارد انعام مقرر شد بیژن خویش پایندہ خان مغول بمنصب ہفت صدی ذات وچہارصد وپنجاہ سوار ممتاز گشت محمد حسین برادر خواجہ جہان را کہ بخدمت بخشیگری کانگرہ اختصاص دارد بمنصب ششصدی ذات وچہارصد وپنجاہ سوار مرحمت نمودم درین تاریخ تربیت خان کہ از خانزادان موروثی این درگاہ بود وہمین نسبت درست در سلک امرا انتظام داشت وودیعت حیات سپرد خالی از نامرادی وسلامت نفس نبود جوانی عیاش طبیعت بود تمامی عمر خود را میخواست کہ بفراغت بگذراند بہ نغمہ ہندی بسیار میل داشت وبد ہم نمی فہمید مرد بے بدی بود راجہ سورجسنگھ بمنصب دو ہزاری ذات وسوار سرفراز شد

بکرم اللہ ولد علی مردان خان بہادر و باقر خان فوجدار ملتان و ملک محب افغان و مکتوب خان فیل مرحمت شد سید بایزید بخاری که
حراست قلعه بهکره و فوجداری آنحدود بعهدهٔ اوست نیز بعنایت فیل سرفرازی یافت امان اللہ پسر مهابت خان بانعام خنجر مرصع ممتاز گشت
بشیخ احمد هانسی و شیخ عبداللطیف سنبلی و فراست خان خواجه سرا و رای کنور چند مستوفی فیل مرحمت نمودم محمد شفیع بخشی صوبهٔ
پنجاب بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت یونس پسر بهتر خان که حراست قلعه کالنجر بعهدهٔ اوست منصب
پانصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار عنایت شد درین تاریخ خبر فوت شاه نواز خان پسر سپه سالار خانخانان سبب گرانی خاطر گشت
در هنگامیکه آن اتالیق از ملازمت رخصت می شد بتاکید تمام فرموده شده بود که چون مکرر بمسامع جلال رسیده که شاه نواز خان شیفتهٔ
شراب گشته و پیاله بافراط میخورد اگر در واقعه این سخن فروغ صدق دارد حیف باشد که درین سن خود را ضایع سازد باید که او را بطور او
نگذارد و ضبط آن احوال بواجبی نماید اگر خود از عهدهٔ او بیرون نتواند آمد صریح عرض داشت نماید که بحضور طلبداشته باصلاح حال او
توجه فرمایم چون به برهانپور رسید شاه نواز خان را بغایت ضعیف و زبون دریافته بتدبیر علاج او پرداخت قضا را بعد از روزی
چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتوانی افتاد هرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد در عین جوانی و دولت در سن
سی و سه سالگی با جهانی جهان نگرانی و حسرت بجوار رحمت و مغفرت ایزدی پیوست از شنیدن این خبر ناخوش تاسف بسیار
خوردم الحق خوب خانه زادی رشید بود بایستی درین دولت مصدر خدمات عمده شدی و اثرهای عظیم ماندی اگرچه همه را این راه
درپیش است و از فرمان گیتی مطاع قضا و قدر هیچکس را چاره و گریزی نی لیکن باین روش رفتن گران می نماید امید که از اهل آمرزش
باد راجه سارنگدیو را که از خدمتگاران نزدیک و بنده های مزاجدان است نزد آن اتالیق فرستاده بانواع مراحم و نوازش پرسش و
دلجوئی فرمودم و منصب پنجهزاری شاه نواز خان را بر منصب برادران و فرزندان او افزوده شد داراب خان برادر خرد او را بمنصب
پنجهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بعنایت خلعت و فیل و اسپ و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم و نزد پدر رخصت
فرمودم که او را بجای شاه نواز خان بسرداری صوبه برار و احمدنگر مقرر نماید رحمن داد برادر دیگرش بمنصب دو هزاری و هشتصد
سوار سربلندی یافت منوچهر پسر شاه نواز خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار مفتخر گشت طغرل ولد شاه نواز خان بمنصب
هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز شد روز مبارک شنبه دوازدهم قاسم خان خویش اعتمادالدوله به عنایت علم فرق برافراخت اسد اللہ
پسر سید حاجی را که باراده بندگی و خدمت آمده بود منصب پانصدی ذات و یکصد سوار عنایت شد صدر جهان خویش مرحومی
مرتضی خان بمنصب هفتصدی ذات و ششصد سوار بخدمت فوجداری سنبل سرفرازی یافت و فیل مرحمت نموده رخصت

فرمودم بهارتهو بندیله را بمنصب ششصدی ذات وچهار صد سوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد بسنگرام راجه جمو نیز فیل مرحمت شد در
احمدآباد دو بکه مارخور همراه داشت چون ماده در سرکار نبود که جفت توان کرد بخاطر رسید که اگر با بز بربری که در عربستان خصوص
که از بندر شهر در خار می آرند جفت کرده شود اما نتاج آنها بچه شکل وشمایل بهم رسد القصه با هفت بربری ماده جفت فرموده شد
وبعد از انقضاء مدت ششماه در فتحپور هر کدام یک بچه آوردند چهار ماده وسه نر وبغایت خوش صورت وخوش ترکیب وخوشرنگ
ودرین رنگها انچه بیکه مشابهت ومناسبت دارد شل سمند خطهاے سیاه در پشت داشته باشد وسرخ نیز از دیگر الوان خوشرنگ
وخوشتر می نماید واصالت درو بیشتر ظاهر می شود واز شوخے ودیگر اداے مضحک والواع جست وخیز چه نویسد اداے
چند مشاهده مے شود که بے اختیار خاطر را بتماشاے آن رغبت افزاید وانیکه در مردم شهرت گرفته که مصور اداهاے جست وخیز
بزغاله خوب نمی تواند کشید انیجا بیقین شد اگر احیاناً اداهای بزغاله رایک طورے تواند کشید در کشیدن اداهای غریبه والواع جست وخیز وشوخیهای این
شک نیست که بعجز اعتراف خواهد نمود از جمله بچه یکماه بلکه بست روزه بنوعی از جاهای مرتفع جسته خود را بر روی زمین میگیرد که اگر غیر بزغاله جهد یک عضوش
درست نخواهد ماند از بسکه مرا خوش آمده فرمودم که همیشه نزدیک نگاه دارند وهر کدام را نامی مناسب آنها نهاده شد بغایت محظوظم
ودر فراهم آوردن بکه مارخور وبز اصیل نهایت توجه دارم ومی خواهم که نتاج اینها بسیار شود ودر مردم انتشار یابد بعد از ان
که نتاج اینها را بایک دیگر جفت کرده شود ظن غالب آن است که نفیس تر بهم رسد ویکے از خصوصیات وامتیاز اینها
نسبت به بزغاله آنکه بزغاله بمجرد زائیدن تا پستان بدهن نگیرد وشیر نخورد فریاد واضطراب بسیار ظاهر می کند واین بخلاف
آن اصلا آواز بر نمی آرد ودر غایت استغنا وبے نیازی استاده مے باشد شاید که گوشت اینها در غایت خوش مزگی بوده
باشد قبل ازین فرمان شده بود که مقرب خان بصاحب صوبگی بهار سرفراز گشته بدان صوب شتابد مشارالیه خود را بدرگاه
رسانید که زمین بوس نموده متوجه مقصد گردد بنا برین روز مبارک شنبه دوم خورداد فیل با تلایر ودو اسپ وکهپوه مرصع
عنایت نموده رخصت فرمودم وپنجاه هزار روپیه برسم مساعدت مرحمت شد وهم درین تاریخ سردار خان بخلعت وفیل و
اسپ سرفراز گشته بجاگیرداری سرکار منگیر که در ولایت بهار وبنگاله است رخصت یافت میر مشرف وکیل قطب الملک
که در درگاه بود رخصت شد فرزند اقبالمند شاه جهان برادر افضل خان دیوان خود را امبرافقت او تعین نموده چون
قطب الملک اظهار اخلاص وارادت نموده مکرر التماس شبیه کرده بود حسب الالتماس مشارالیه شبیه خود را با کهپوه مرصع و
پهول کٹاره مرحمت فرمودم وبست وچهار هزار درب وخنجر مرصع واسپ وخلعت بمیر شریف مذکور عنایت شد فاضل خان

دیوان بیوتات بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد حکیم رگناتھ بمنصب ششصدی ذات و شصت سوار سرفراز شد چون درین
ایام عرس حضرت عرش آشیانی بود پنج ہزار روپیہ حوالہ چندی از بندہ ہاے معتبر شد کہ بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند حسنعلیخان
را کہ جاگیردار سرکار رنگیر بود بمنصب دو ہزار و پانصدی ذات و سوار افتخار بخشیدہ بکمک ابراہیم خان فتح جنگ صاحب صوبہ ولایت
بنگالہ مقرر فرمودم و شمشیری بمشار الیہ عنایت شد چون میرزا شرف الدین حسن کاشغری در خدمت بنگش جان نثار گشت ابراہیم حسین
پسر او را بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم درینولا ابراہیم خان دو منزل کشتی کہ باصطلاح آن ملک گوشہ گویند نشیمن گاہ
یکی را کہ از طلا و دوم را از نقرہ ساختہ برسم پیشکش ارسال داشتہ بود از نظر گذشت بے تکلف در قسم خود از فرد اعلیٰ است یکی را
بفرزند شاہجہان لطف نمودم روز مبارک شنبہ نہم سادات خان بمنصب ہزاری ذات و شصت سوار سربلندی یافت درین تاریخ
عضد الدولہ و شجاعت خان عرب بمحال جاگیر خود رخصت شدند روز مبارک شنبہ آصف خان کھپوہ مرصع معہ پھول کٹارہ عنایت
فرمودم چون فرزند سعادتمند سلطان پرویز متوجہ درگاہ والا شدہ التماس خلعت نادری خاصہ نمودہ بود کہ در روز ملازمت بمبارکی
پوشیدہ سعادت زمین بوس دریابد حسب الالتماس خلعت نادری و چیرہ و فوطہ خاصہ حوالہ شریف وکیل آن فرزند فرمودم کہ نزد او
روانہ سازد روز مبارک شنبہ بست و سوم میرزا والی پسر عمہ این نیازمند حسب الحکم از صوبہ دکن آمدہ دولت آستانبوس دریافت
پدرش خواجہ حسن نالدار از خواجہ زادہ ہاے نقشبندی است عم من میرزا محمد حکیم ہمشیرۂ خود را بخواجہ نسبت کردہ بودند تعریف خواجہ
از مردم بسیار شنیدہ شد حسب و نسب باہم جمع داشت و مدتہا حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عموی من بقبضۂ اختیار خواجہ بود و مراعات
خاطر خواجہ بسیار می فرمودند پیش از شنقار شدن میرزا ودیعت حیات سپرد از وی دو پسر ماند میرزا بدیع الزمان و میرزا والی میرزا
بدیع الزمان بعد از فوت میرزا گریختہ باوراء النہر رفت و دران غربت مسافر راہ عدم شد و بیگم با میرزا والے بدرگاہ آسمان جاہ پیوست
و حضرت عرش آشیانے مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند میرزا ہم جوان سنجیدہ آرسیدہ است خالی از معقولیت و فہمیدگی نیست از
علم موسیقی وقوف تمام دارد درینولا بخاطر رسید کہ صبیۂ شاہزادہ مرحوم دانیال را بمیرزا نسبت فرمودہ شود و باعث طلب میرزا
بدرگاہ ہمین بود این صبیہ از دختر قلیچ محمد خان است امید کہ توفیق رضاجوئی و خدمتگاری کہ وسیلہ سعادتمندی و
برخورداری است نصیب و روزی باد درین تاریخ سربلند راے کہ بخدمت صوبہ دکن تعین است بمنصب دو ہزاری
و پانصدی ذات و ہزار و پانصد سوار سرفراز شد درین ایام بعرض رسید کہ شیخ احمد نام شیادے در سہرند دام
زرق و سالوس خود چیدہ بسیارے از ظاہر پرستان بے معنے را صید خود کردہ و بہر شہرے و دیارے یکے از مریدان

خود را که آئین دکان آرائی و معرفت فروشی و مردم فریبی را از دیگران پخته تر ساخته خلیفه نام نهاده فرستاده و مزخرفاتی که مریدان و معتقدان خود نوشته کتابی فراهم آورده مکتوباتی نام کرده و در آن جنگ مهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که بکفر و زندقه منجر می شود از انجمله در مکتوبی نوشته که در اثنای سلوک گذارم بمقام ذی النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالی و خوش بصفا از انجا در گذشتم بمقام فاروق پیوستم و از مقام فاروق بمقام صدیق عبور کردم و هر کدام را تعریفی در خور آن نوشته و از انجا بمقام محبوبیت واصل شده مقامی مشاهده افتاد بغایت منور و ملون خود را بانواع انوار و الوان منعکس یافتم یعنی استغفر الله از مقام خلفا در گذشته بعالی مرتبت رجوع نمودم و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آن طولی دارد و از ادب دور است بنا برین حکم فرمودم که بدرگاه عدالت آئین حاضر سازند حسب الحکم بملازمت پیوست و از هرچه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و با عدم خرد و دانش بغایت مغرور و خودپسند ظاهر شد صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگی مزاج و آشفتگی دماغش قدری تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرونشیند لاجرم بانی رای سنگدلن حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد روز شنبه بست و پنجم خورداد فرزند ارجمند شاهزاده سلطان پرویز از الٰه آباد رسیده بسجود آستان خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت بعد از ادای رسوم زمین بوس بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم دو هزار مهر و دو هزار روپیه بصیغهٔ نذر و الماسی برسم پیشکش وقت ملازمت گذرانید چون فیلهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتنپور را که آن فرزند حسب الحکم فوجی بر سر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه بدرگاه گیتی پناه آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیرخان دیوان آنفرزند که از قدیم بنده های این درگاه است بسعادت کورنش سرفراز شده بست و هشت زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانیده از انجمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد و تتمه بمشار الیه عنایت شد چون بعرض رسید که مروت خان پسر افتخار خان که از خانه زادان و تربیت یافته های این درگاه است در اقصای ملا د بنگاله با طایفه تگه جنگ کرده جان نثار شد الٰه یار برادر او را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهارصدی ذات و سوار سربلندی یافت تا بازماندها پراگنده نشوند روز دوشنبه سوم تیرماه آلهی در سواد شهر چهار آهوی سیاه و یک ماده و یک آهوبره شکار شد چون از پیش منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد دو زنجیر فیل دندان دار با تلایر برسم پیشکش گذرانید هر دو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد روز مبارک شنبه سیزدهم سید حسن ایلچی برادر کامگار شاه عباس فرمان روای ایران سعادت آستانبوس دریافته مراسله آن برادر گرامی را با پیاله انگوری بلورین که لعلی بر سر پوش آن نشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و وداد و خلوص مودت و اتحاد بود بسبب ازدیاد دوستی و ارتباط گشت درین روز فدائیخان

بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت نصر اللہ ولد فتح اللہ کہ محافظت و محارست قلعہ انبر بعہدۂ او ست بمنصب ہزار و
پانصدی ذات و چہار صد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبہ بستم امان اللہ پسر مہابت خان بمنصب ہزار و پانصدی ذات و ہشتصد
سوار سرفراز شد وزیر خان را بخدمت دیوانی صوبہ بنگالہ اختصاص بخشیدہ اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت فرمودم بمیر حسام الدین
دزربر دست خان فیل عنایت شد درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم با مکتوب مرغوب گرامی برادرم شاہ عباس و عرض داشت
آن رکن السلطنت بدرگاہ پیوست و خنجر قبضہ دندان ماہی جوہر دار سیاہ ابلق کہ برادرم بخان عالم لطف نمودہ بودند چون نفاست
تمام داشت بدرگاہ فرستادہ بود از نظر گذشت بغایت پسندیدہ افتاد الحق تحفۂ الیست تا در تا حال اصلا ابلق دیدہ نشدہ بود مرا بسیار
خوش آمد روز مبارک شنبہ بست و ہفتم میرزا والے بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار سربلندی یافت بست و چہارم ہزار درب
در وجہ انعام بسید حسن ایلچی عنایت شد بعبد اللہ خان بہادر فیروز جنگ فیل مرحمت نمودم روز مبارک شنبہ دوم امرداد ماہ الٰہی
باعتبار خان اسپ عنایت شد عاقل خان بمنصب ہزاری ذات و ہشتصد سوار سرفرازے یافت شب شنبہ چہارم امرداد
ماہ الٰہی مطابق پانزدہم شعبان جشن شب برات بود حسب الحکم لب دریاے کشتی ہا را با نواع چراغان و اقسام آتشبازی آراستہ
بنظر در آوردند الحق چراغانے ترتیب یافتہ بودند بغایت خوش می نمودند مدت ممتد از سیر و تماشاے آن محظوظ شدم روز سہ شنبہ
میرن پسر نادعلی میدانی کہ از خانہ زادان قابل تربیت است بمنصب ہفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت بخواجہ زین الدین
منصب ہفت صدی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم خواجہ محسن بمنصب ہفتصدی ذات و یکصد سوار سرفراز گشت روز مبارک شنبہ
نہم بشکار موضع سمونگر رفتہ شد تا روز دوشنبہ دران صحراے دلکشا بسیر و شکار خوشوقت بودہ شب سہ شنبہ بدولت خانہ معاودت
اتفاق افتاد روز مبارک شنبہ شانزدہم بشوتن نبیرۂ شیخ ابوالفضل بمنصب ہفتصدی ذات و سیصد و پنجاہ سوار سرفرازی یافت
روز مبارک شنبہ بسیر باغ گل افشان کہ بر لب آب جمنا واقع است رفتہ شد در اثناے راہ باران فرو ریخت و خوب بارید چمن را
بتازگی طراوت و نضارت بخشید اناناس بکمال رسیدہ بود بسر ستونی کردہ شد از عماراتی کہ مشرف بر دریا اساس یافتہ چندان کہ نظر کار می کرد
غیر از سبزہ و آب روان ہیچ محسوس نمی شد این ابیات انوری مناسب مقام افتاد - ابیات

روز عیش و طرب بستان است
دامن باد گلاب افشان است

روز بازار گل و ریحان است
از ملاقات صبا روے غدیر

تودۂ خاک عبیر آمیز است
راست چون آزدہ سوہان است

چون باغ مذکور بعہدۂ تربیت خواجہ جہان مقرر است پارچہاے زربفت طرح تازہ کہ وریغولا از عراق بجہت او آوردہ بودند

برسم پیشکش گذرانید انچه پسند افتاد برگزیده تتمه با و مرحمت فرمودم باغ راهم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل و اضافه پنج هزاری ذات وسه هزار سوار حکم شد از اتفاقات غریبه آنکه با خان عالم خنجر قبضه دندان ابلق جوهر دار که از پیش برادر کامگار عالی مقدار شاه عباس یافته فرستاده خاطر بحدے راغب و مایل دندان ابلق شده که چندے از مردم صاحب وقوف بجانب ایران و توران تعین فرمودم که در تفحص و تجسس کوشیده از هر جا و هر کس بهر روش و هر قیمت که بدست افتد تقصیر نکنند بسیارے از بنده هاے مزاجدان و امرا و ذیشان بجهت مزاج خود پیوسته در طلب و تفحص می باشند قضارا در همین شهر یکے از مردم اجنبی بیوقوف دندان ابلق در غایت لطافت و نفاست بقلیلے در سر بازار می خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتے از اوقات در آتش افتاده و سیاهی اثر سوختن است بعد از مدتے بیکے از نجاران سرکار فرزند اقبالمند شاه جهان می نماید که یکپارچه از این دندان بجهت دستی باید برآورد و چنان باید کرد که اثر سوختگی و سیاهی نماند غافل از ان که سیاهی قدر و قیمت سفیدی را افزوده و این خال و خط است که مشاطهٔ تقدیر پیرایهٔ جمال او نموده نجار فی الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این مژده را باو میرساند که چنین جنسی کمیاب و تحفه و نادر که خلقے در طلب او سرگردانند و مسافتهای بعید طے نموده و باطراف و اکناف بلاد شتافته اند مفت و رایگان بدست یکے از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناسد سهل و آسان از و توان گرفت مشار الیه بمرافقت او رفته در ساعت بدست می آرد و روز دیگر بخدمت آن فرزند می گذراند چون فرزند شاهجهان بملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگے بسیار نمود بعد از آنکه دماغ از نشاء باده آراستگے یافت بنظر در آورد و بعنایت مرا خوش وقت گردانید ؎

	اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی	

چندان دعاے خیر در حق او کردم که اگر از صد یک آن باجابت مقرون گردد بجهت برخورداری دین و دولت او کافی است درین تاریخ بهلیم خان یکے از نوکران عمده عادل خان آمده ملازمت نمود چون از روے اخلاص اختیار بندگی نموده بود بمراحم بیدریغ اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و شمشیر و ده هزار درب انعام شد و منصب هزاری ذات و پانصد سوار عنایت فرمودم درینولا عرض داشت خان دوران رسید نوشته بود که آنحضرت از کمال مرحمت و قدردانی پیر غلام خود را باوجود کبر سن و ضعف باصره بحکومت ملک ٹھٹھه سرفراز فرموده بودند چون این ضعیف بغایت نحیف پیر و سخنے شده و در خود قوت و قدرت تردد و سواری نمی یابد التماس دارد که از سپاه گری معاف نموده در سلک لشکر دعا انتظام بخشند حسب الالتماس او حکم شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سے لک دام جمع اصلی اوست و مدتهاست که در وجه جاگیر مشار الیه تنخواه است و بغایت معمور و مزروع شده بجهت مدد خرچ او مقرر دارند که آسوده و

بهلیم

مرفه الحال روزگار بسر برد و پسر کلان او شاه محمد نام بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت و پسر دویم یعقوب بیگ بمنصب هفت صدی ذات سیصد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت سویم اسد بیگ بمنصب سیصدی ذات و پنجاه سوار ممتاز گشت روز شنبه غرهٔ شهریور ماه الٰهی بجهت اتالیق جانسپار خانخانان سپهسالار و دیگر امرای عظام که بخدمت صوبهٔ دکن مقرراند خلعت بارانی مصحوب یزدانی عنایت فرمودم چون عزیمت سیر گلزار همیشه بهار کشمیر در خاطر تصمیم یافته نورالدین قلی رخصت شد که پیشتر شتافته نشیب و فراز راه پونچ راحتی الامکان علاج نماید و نوعی سازد که عبور چاروا های باربردار از کریوه های دشوارگذار بسهولیت میسر شود و مردم محنت و تعب نکشند و جمع کثیر از عمله و فعله انیکار مثل سنگتراش و نجار و بیلدار و غیره بهمراهی او رخصت یافتند و فیلی بمشارالیه عنایت شد شب مبارک شنبه سیزدهم بباغ نورمنزل رفته تا روز یکشنبه شانزدهم دران گلشن نشاط بعیش و انبساط گذشت راجه بکرماجیت بهگیله از قلعه ماندو پور که وطن مالوفه اوست آمده سعادت آستانبوس دریافت فیلی و کلگی مرصع برسم پیشکش گذرانید مقصود خان بمنصب هزاری ذات و یکصد و سی سوار سرفراز گشت روز مبارک شنبه بستم فرزند شاه پرویز دو زنجیر فیل پیشکش آورده و داخل حلقه خاصه حکم شد بتاریخ بست و چهارم ماه مذکور در دولتخانه حضرت مریم زمانی جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت سال پنجاه و یکم بحساب ماههای شمسی بفرخی و فیروزی آغاز شد امید که مدت حیات در مرضیات ایزد جل سبحانه مصروف باد و سید جلال خلف سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که مجملی از احوال او در ضمن وقایع سفر گجرات مرقوم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتم ماده فیلی بجهت سواری او با خرچ راه عنایت شد شب یکشنبه سی ام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه بعیار کامل رسیده بود در عمارات باغ که مشرف بر دریای جمنا واقع است جشن ماهتابی ترتیب یافت و لغایت مجلس آرمیده و بزم پسندیده گذشت غرهٔ ماه الٰهی از دندان ابلق جوهردار که فرزند سعادتمند شاهجهان پیشکش کرده بود فرمودم که مقدار دو قبضه خنجر و یک شست از آن برید ند بغایت خوشرنگ و نفیس برآمد باستاد پورن و کلیان که در فن خاتم بندی عدیل و نظیر خود ندارند حکم شد که قبضهٔ خنجر را باندامی که در نیولا پسند افتاده و بطرح جهانگیری شهرت یافته بسازند همچنین تیغه و غلاف گیری و بند و بان را باستادانی که هر کدام در فن خود از یکتایان روزگاراند فرموده شد الحق چنانچه خاطر میخواست ترتیب یافت یک قبضه خود آلطور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود و از جمله هفت رنگ محسوس میشود و بعضی گلها چنان می نماید که گوئی نقاش صنع بکلک بدایع نگار از خط سیاه بر دور آن تحریر کرده نفس الامر آنکه بحدی نفیس است که یک نفس نمی خواهم که از خود جدا سازم و از جمیع جواهر گران بها که در خزانه است گرامی تر میدارم روز مبارک شنبه بمبارکی و فرخی در کمر بستم و استادان نادره کار که در اتمام آن نهایت صنعت و دقت بعمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند

متعلق صفحہ ۲۷۷
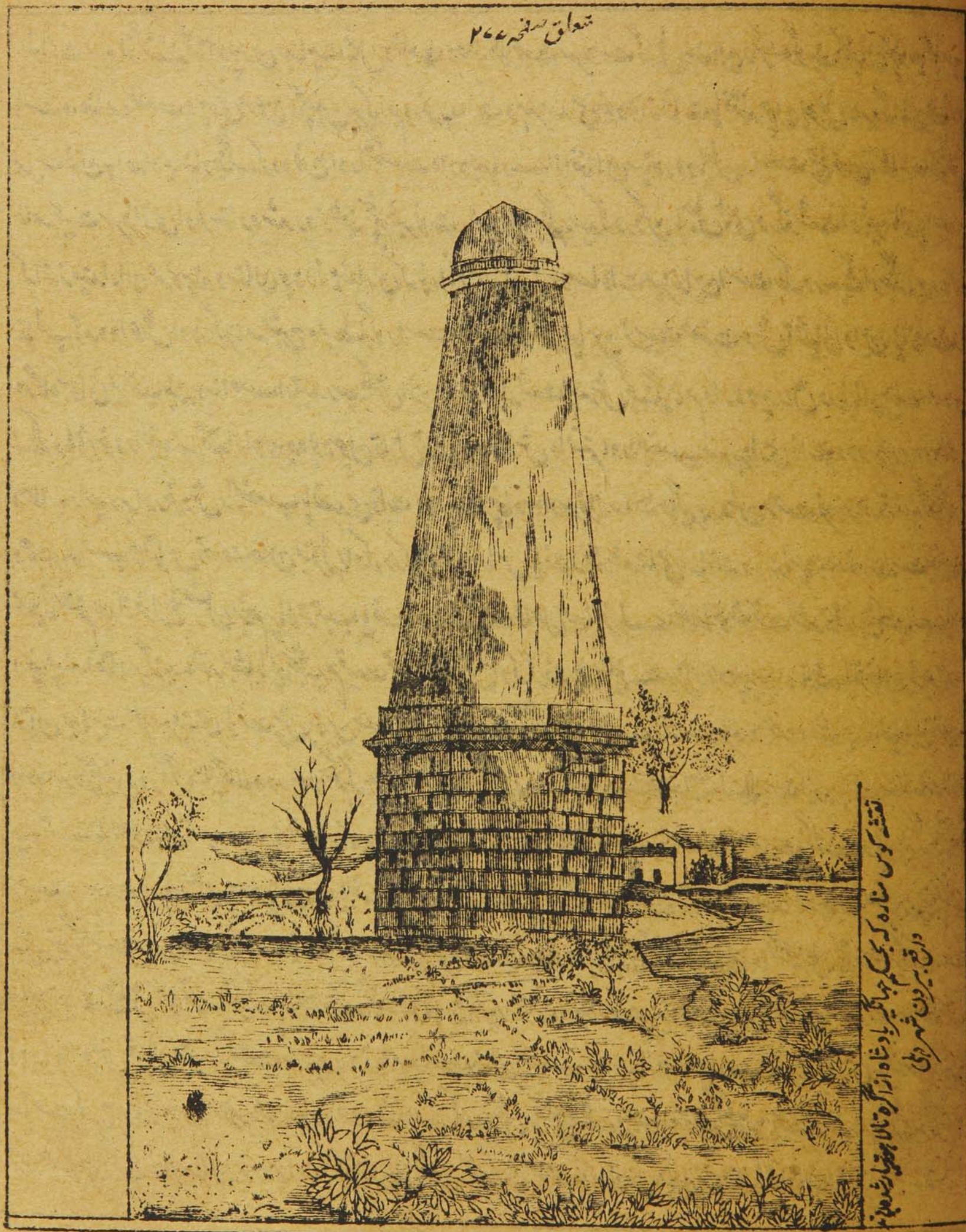
نقشہ کوس منارہ کہ بحکم جہانگیر بادشاہ از آگرہ تا لاہور جابجا ساختہ شدہ
واقع بیرون شہر دہلی

بانعامات سرفراز گشتند آستاد پورن بعنایت فیل و خلعت و حلقهٔ طلا بجهت سر دست که اهل هندان را کرمعو گویند و کلیان بخطاب عجائب دست و اضافه و خلعت و پهونچی مرصع و همچنین هر کدام درخور حالت و هنرمندی خود بنوازشات یافتند چون بعرض رسید که امان الله پسر مهابت خان به احداد بدنهاد جنگ کرده فوج او را شکست داده بسیارے از افغانان سیاه رو و باطن را علف تیغ خون آشام ساخته شمشیر خاصه بجهت سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت راجه سورجسنگه رسید که در دکن باجل طبعی درگذشت او نبیره مالدیو است که از زمینداران عمدهٔ هندوستان بود دو زمینداری که با رانا دم از تقابل و مساوات میزد این است بلکه در یکے از جنگها بر رانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه بتشریح و بسط مذکور است راجه سورجسنگه بیامن تربیت حضرت عرش آشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید ملکش از پدر و جد درگذشت پسرش گجسنگه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات ملکے و مالی خود را بقبضهٔ اقتدار او سپرده بود چون قابل تربیت و نوازش دانستم او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و خطاب راجه و برادر خردش را بمنصب پانصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار سرفراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه دهم مهر ماه حسب الالتماس آصف خان بمنزل او که در کنار جمنا اساس یافته رفته شد حمامی ساخته در نهایت صفا و نفاست بغایت محظوظ گشتم بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت و بنده هاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت شدند از پیشکشهاے او انچه پسند افتاد برگزیده تتمه بشار الیه بخشیدم قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد بمبلغ سے هزار روپیه بوده باشد باقرخان فوجدار ملتان بعنایت علم سربلندی یافت پیش ازین حسب الحکم از دار الخلافه آگره تا دریاے اٹک دو طرفه درخت نشانیده خیابان تربیت داده اند و همچنین از آگره تا بنگاله و در نیولا حکم کردم که از آگره تا لاهور بر سر هر کروه میلے بسازند که علامت کروه باشد و بفاصله سه کروه چاه آبے تا مترددین آسوده و مرفه الحال آمد و رفت نمایند از تشنگی و تابش آفتاب محنت و صعوبت نکشند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه جشن دسهره ترتیب یافت بآئین هند اسپان را آراسته بنظر در آوردند و بعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل بنظر گذشت چون معتمد خان در نوروز گذشته پیشکش نگذرانیده بود درین جشن تخت طلا با یک انگشتری یاقوت و یک بسد و دیگر جزویات پیشکش کرد تخت نغزک ساخته شده قیمت مجموع آن شانزده هزار روپیه باشد چون از صدق عقیدت و اخلاص آورده بمعرض قبول مقرون گشت درین روز زبردست خان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت شام بمبارکی و فرخی بر کشتی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده برآیند مهاتخان از بنگش ٹڈا کچ کی سیب فرستاده بود بسیار تر و تازه آمد لطافت تمام داشت از

از خوردنش محظوظ گشتم با سیب خوب کابل که در ہمانجا خورده شد و سیب سمرقندی که ہر سال می آرند طرفت نمی توان نہاد در شیرینی و نزاکت و راست مزگی ہیچ نسبت با نہا ندارد تا حال باین نفاست و لطافت سیب ندیده شده بود می گویند که در بنگش بالا متصل بلشکر دره وہی است سیوران نام در ان قوه سه درخت ازین سیب است و ہر چند سعی نمودند جاے دیگر باین خوبی نشد بسید حسن ایلچی برادرم شاه عباس ازین سیب الوش عنایت کردم تا معلوم گردد که در عراق بہتر ازین می شود یا نه عرض کرد که در تمام ایران سیب اصفہان ممتاز است نہایتش ہمین قدر خواہد بود در روز مبارک شنبه غره ماه آبان الٰہی بزیارت روضه حضرت عرش آشیانے انار الله برہانه رفته فرق نیاز بر آستان ملائک آشیان سوده صد مہر نذر گذرانیدم جمیع بیگمان و اہل محل بطواف آن آستان ملائک مطاف استسعاد جسته نذورات گذارنیدند شب جمعه مجلسے عالی آراسته شد از مشایخ و ارباب عمایم و حفاظ و اہل نغمه بسیارے فراہم آورده وجد و سماع کردند و ہر کدام در خور استحقاق و استعداد آنہا از خلعت و فرجی و شال عنایت شد عمارات این روضه متبرکه بغایت عالی اساس یافته درین مرتبه باز بخاطر رسید از انچه بود بسیار افزود شب سویم بعد از گذشتن چہار گھڑی از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد و پنج و نیم کروه براه دریا نوردیده چہار گھڑی از روز بر آمده بود که بمنزل رسیده شد بعد از دو پہر روز از آب گذشته ہفت دراج شکار کردم آخرہاے روز بسید حسن ایلچی بیست ہزار روپیه انعام شد و خلعت طلادوز با جیغه مرصع و فیل مرحمت نموده رخصت انعطاف ارزانی داشتم و بجہت برادرم صراحی مرصع که بشکل خروس ساخته بودند و مقدار معتاد من شراب درو می گنجید برسم ارمغان فرستاده شد امید که بسلامت بمنزل مراد برسد لشکر خان را که بحکومت و حراست دار الخلافه آگره اختصاص یافته خلعت و اسپ و فیل و نقاره و خنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم اکرام خان بمنصب دو ہزاری ذات و یک ہزار و پانصد سوار و خدمت فوجداری سرکار میوات سرفرازی یافت پسر اسلام خان است و او نبیره صاحب سجاده غفران پناه شیخ سلیم است که محامد ذات و محاسن صفات و نسبت دعاگوئی ایشان باین دودمان والا در اوراق گذشته نگاشته کلک صداقت رقم گشته و رنیولا از شخصے که سخن او بفروغ صدق آراستگی داشت استماع افتاد که در زمانے که مرا بقدر تکسری و ضعفی در اجمیر دست داده پیش از انکه این خبر ناخوش بولایت بنگاله رسد روزے اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیخودی دست میدہد چون بخود می آید بیکے از معتمدان خویش که بھیکن نام داشت و از محرمان او بوده می گوید که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاہنشاہی بقدر گرانی دارد و علاج آن منحصر در فدا ساختن چیزے است بغایت عزیز و گرامی نخست بخاطرش گذشت که فرزند ہوشنگ را فداے فرق مبارک آنحضرت سازم لیکن چون خردسال بود و ہنوز تمتعے از حیات نیافته و کام دل بر نگرفته مرا بر حال او رحم آمد خود را فداے صاحب و مربے خود کردم امید

کہ چون از صمیم القلب و صدق باطن است بدرگاہ الٰہی مقبول افتد فی الفور تیر دعا بہدف اجابت رسید و در ہمان زودے اثر ضعف و عارضہ بیماری در خود احساس نمود آناً فاناً مرض اشتداد می یافت تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و کامل از شفاخانۂ غیب باین نیازمند کرامت فرمود اگرچہ حضرت عرش آشیانی انار اللہ برہانہ باولاد و احفاد شیخ الاسلام توجہ مفرط داشتند و ہر کدام را در خور قابلیت و استعداد تربیت ہا و رعایت ہا فرمودہ بودند لیکن چون نوبت سلطنت و خلافت باین نیازمند رسید بجہت ادائے حقوق آن بزرگوار رعایتہائے عظیم یافتند و اکثر از ایشان بعالی مرتبہ امارت رسیدند و بصاحب صوبگی ہا ترقی و تصاعد کردند چنانچہ احوال ہر کدام در جائے خود گذارش نمود چون درین موضع ہلال خان خواجہ سرا کہ از خدمتگاران زمان شاہزادگی است سرائے و بلدے ساختہ بود پیشکش گذرانید بجہت سرفرازی او قلیلے گرفتہ شد ازین منزل بچہار کوچ در ظاہر متھرا ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز مبارک شنبہ ہشتم تماشائے بندراین و دیدن تبخانہائے آنجا رفتہ شد اگرچہ در عہد سلطنت حضرت عرش آشیانی امرائے راجپوت عمارات بطرز خود ساختہ و از بیرون بہ تکلفات افزودہ غایتاً در درون چندان شپرہ و ابابیل در و خانہ ہا کردہ کہ از بوے بدآنہا یک نفس بند نمی تواند شد۔ ع

از برون چون گور کافر پر حلل | وز درون قہر خدائے عز و جل

درین روز مخلص خان حسب الحکم از بنگالہ آمدہ سعادت آستانبوس دریافت صد مہر و صد روپیہ بصیغۂ نذر و لعلے و طرہ مرصعی برسم پیشکش گذرانید روز جمعہ نہم شش لک روپیہ خزانہ بجہت ذخیرۂ قلعہ آسیر نزد سپہسالار خانخانان فرستادہ شد در اوراق گذشتہ بتقریبات از کیفیات احوال گسائین جدروپ کہ در اوجین گوشۂ انزوا داشت مرقوم گشتہ درینولا از اوجین بمتھرا کہ از اعاظم معابد ہنود است نقل مکان نمودہ بر کنار دریائے جمنا بعبادت معبود حقیقی اشتغال دارد چون صحبت او پیرامون خاطر می گشت بقصد ملاقات او شتافتم و زمانے ممتد در خلوت بیزحمت غیر صحبت داشتہ شد الحق کہ وجودش بغایت مغتنم است در مجلس او محظوظ و مستفید می توان شد روز شنبہ دہم قراولان بعرض رسانیدند کہ درین نزدیکی شیرے است کہ آزار و آسیب از دبر عایا و مترددین میرسد فی الفور حکم فرمودم کہ فیل بسیار بردہ بیشہ را تنگ محاصرہ نمایند و آخر ہائے روز خود با اہل محل سوار شدم چون عہد کردہ ام کہ ہیچ جاندارے را بدست خود نیازارم بنورجہان بیگم فرمودم کہ بندوق بیندازد باآنکہ فیل از بوے شیر قرار و آرام نمیگیرد و پیوستہ در حرکت است از بالای عماری تفنگ بے خطا انداختن کاریست عظیم مشکل چنانچہ میرزا رستم کہ در فن بندوق اندازی بعد از من مثل او دوئی نیست مکرر چنان شدہ کہ سہ تیر و چہار تیر از بالائے فیل خطا کردہ نورجہان بیگم تیر اول چنان زد کہ ہمان زخم تمام شد روز دوشنبہ دوازدہم باز خاطر را

بلاقات گسائین چدروپ رغبت افزوده بے تکلفانہ بکلبۂ او شتافتہ صحبت داشتہ شد سخنان بلند درمیان آمد حق جل وعلی غریب توفیقے کرامت فرموده فہم عالی و فطرت بلند و مدرکہ تندرا با دانش خداداد جمع و دل از تعلقات آزاد ساختہ پشت پا بر عالم ومافیہا زده در گوشۂ تجرید مستغنی و بے نیاز نشستہ از اسباب دنیوی نیم گز کہنہ کرپاس کہ ستر عورت شود و پارچۂ از سفالین کہ دم آبے توان خورد اختیار نموده در زمستان و تابستان و برسات عریان و سر و پا برہنہ بسر می برد و سوراخی کہ بصد محنت و شکنجہ توان گردید و ره در آمد بوے کہ طفل شیرخواره را بزحمت توان درآورد جہت بودن قرار داده این دو سہ بیت حکیم ثنائی علیہ الرحمہ مناسب حال افتاد

داشت لقمان یکی کریچے تنگ	چون گلوگاه نای و سینۂ چنگ	بوالفضولی سوال کرد از وی	چیست اینخانہ بشش بدست و پی
	بادم گرم و چشم گریان پیر	گفت ہذا لمن یموت کثیر	

روز کم شنبہ چہاردھم باز بلاقات گسائین رفتہ از و وداع شدم بے تکلف جدائی از صحبت او بر خاطر حقیقت گزین گرانی نمود روز مبارک شنبہ پانزدھم کوچ فرموده دربرابر بندرابن منزل گزیدم درین منزل فرزند سعادت مند سلطان پرویز رخصت شده بالہ آباد و محال جاگیر خود شتافت اراده خاطر چنان بود کہ او درین یورش بسعادت ہمراہی اختصاص یابد چون پیش ازین اظہار پریشانی نمود ناگزیر بجدائی او رخصت دادم و اسپ نچاق و کمر خنجر دستہ البق جوہردار و شمشیر خاصہ و سپر خاصہ مرحمت شد امید کہ باز بزودی و خوبی دولت حضور یابد چون مدت حبس خسرو بطول انجامیده بود بخاطر صواب اندیش رسید کہ بیش ازین او را محبوس داشتن و از سعادت خدمت محروم داشتن از مرحمت دور است لاجرم بحضور طلبیده حکم کورنش کردم مجدداً نقوش جرایم او بزلال عفو شست و شو یافت و غبار خجالت و زلات از ناصیۂ او زدوده شد امید کہ توفیق رضاجوئی و سعادت بندگی نصیب و روزی او باد روز جمعہ شانزدھم مخلص خان را کہ بجہت خدمت دیوانی سرکار فرزند شاه پرویز طلبیده بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت و منصب او بدستوری کہ در بنگالہ داشت دو ہزاری ذات و ہفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبہ ہفدھم مقام شده درین منزل سید نظام پسر میر میران صدر جہان کہ بفوجداری سرکار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت و زنجیر فیل و چند دست جانور شکاری پیشکش گذرانید یک زنجیر و دو دست باز گرفتہ شد روز یکشنبہ ہیژدھم کوچ اتفاق افتاد در نیولا دارائے ایران مصحوب پری بیگ میرشکار یک دست شنقار خوشرنگ فرستاده بود و یک دست دیگر خان عالم داده مشار الیہ نیز با شنقار شاہی کہ بدرگاه ارسال داشتہ خود در راه ضایع می شود و شنقار شاہی نیز از غفلت میرشکار بچنگ گربہ می افتد اگرچہ زنده بدرگاه رسانیدند لیکن یک ہفتہ بیش نماند و تلف شد چہ نویسم از حسن و رنگ این جانور خالہائے سیاه بر ہر بال و بر پشت و پہلو

بسیار خوشنما بود و چون خالی از غرابت نبود باُستاد منصور نقاش که بخطاب نادر العصر سرفراز است فرمودم که شبیه آن را کشیده نگاهدارد دو هزار روپیه بمیر شکار مذکور لطف نموده رخصت فرمودم در عهد دولت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه وزن سیر سی دام بود مقارن این حال بخاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا باید کرد اولی آنکه بدستور سابق سی دام باشد روزی گسائین جدروپ بتقریبی گفت که در کتاب بید که احکام دین ما در انجا مثبت است وزن سیر را سی و شش دام نوشته اند چون از اتفاقات غیبی حکم شما بانچه که در کتاب ما است مطابق افتاد اگر همان سی و شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که بعد ازین در تمام ممالک سی و شش دام معمول باشد روز دوشنبه نوزدهم کوچ شد راجه بهاو سنگهه را بکمک لشکر دکن تعین فرمودم اسپ و خلعت مرحمت نموده شد ازین تاریخ تا روز کمشنبه بست و هشتم پی در پی اتفاق کوچ واقع شد روز مبارک شنبه بست و نهم دار البرکت دهلی بورود موکب اقبال آراستگی یافت نخست با فرزندان و اهل محل بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه شتافته نذورات گذرانیده شد و از انجا بطواف روضه متبرکه سلطان المشایخ شیخ نظام الدین چشتی رفته استمداد همت نمودم و آخرهای روز بدولت خانه که در سلیم گدهه ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد روز جمعه سی ام مقام شد چون درین مدت شکارگاه پرگنه پالم را حسب الحکم محافظت نموده بودند بعرض رسید که آهو بسیار جمع شده روز شنبه غرهٔ آذر ماه آلهی بعزم شکار یوز سواری نموده شد آخرهای روز در اثنای شکار ژاله بافراط بارید و در کلانی مقدار سیبی بود هوا را الغایت سرد ساخت درین روز سه آهو گیرانیده شد روز یکشنبه دوم چهل و شش آهو شکار کردم روز دوشنبه سویم بست و چهار آهو بیوز گیرانیده شد و دو آهو فرزند شاهجهان به بندوق زد روز سه شنبه چهارم پنج آهو گیرانیده شد روز کمشنبه پنجم بست و هفت آهو شکار شد روز مبارک شنبه ششم سید بهوه بخاری که بحکومت و حراست دار الملک دهلی اختصاص داشت سه زنجیر فیل و هیژده راس اسپ و دیگر جزویات برسم پیشکش گذرانید یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد و تتمه باو بخشیدم هاشم خوستی فوجدار بعضے پرگنات میوات بسعادت آستان بوس سرفرازی یافت تا روز مبارک شنبه سیزدهم در حدود پالم بشکار یوز مشغول بودم در عرض دوازده روز چهار صد و بست و شش آهو گیرانیده بدهلی مراجعت واقع شد در خدمت حضرت عرش آشیانی شنیده بودم که آهو را که از چنگ یوز خلاص سازند بآنکه آسیبی از ناخن و دندان باو نرسیده باشد زنده ماندن آن از محالات است درین شکار بجهت مزید احتیاط آهوی چند مخصوص که هیچ پیش از ان که زخمی از دندان و ناخن بآنها برسد خلاص ساخته فرمودم که در حضور نگاه داشته نهایت محافظت و تیمارداری بکار برند یک شبانروز بحال خود بوده آرام و قرار داشتند روز دویم تغیر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت از عالم مستان دست و پا بیجا د

بے قانون انداخته می افتادند و بر میخاستند هر چند تریاق فاروقی و دیگر دواهای مناسب داده شد تاثیر نکرد تا یک پاس باین
کیفیت گذرانیده جان دادند و درین تاریخ خبر ناخوش رسید که فرزند کلان شاه پرویز در آگره ودیعت حیات سپرد چون گلرنگ شده بود
و آن فرزند نهایت تعلق و دلبستگی داشت ازین سانحه دلخراش بغایت متاثر و آزرده خاطر گشته اضطراب و بیطاقتی بسیار ظاهر ساخته
است بجهت دلنوازی و خاطر جوئی او عنایت نامه ها فرستاده ناسور دردنی او را بمرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم امید که حق جل و
علا صبر و شکیب کرامت کناد که درین قسم قضایا بهتر از تحمل و بردباری غمگساری نمی باشد روز جمعه چهاردهم بالتماس آغائی آغامان
بمنزل او رفته شد او را بسبب سبقت خدمت و طریقهٔ بندگی موروثی باین دودمان رفیع الشان ثابت است و حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه در هنگامیکه مرا کتخدا ساختند آغائی آغامان را از همشیرهٔ من شاه زاده خانم گرفته بخدمت محل من مقرر فرمودند از ان
تاریخ سی و سه سال است که در خدمت من می باشد و خاطر ایشان را بغایت عزیز و گرامی میدارم و ایشان باخلاص خدمت سلسل
کرده اند در هیچ سفری و یورشی باراده و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند چون کبر سن ایشان را دریافت التماس نمودند
که اگر حکم شود در دهلی اقامت گزیده آنچه از عمر باقی باشد بدعاگوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده و از آمد و شد
محنت و صعوبت می کشم و از سعادت مندیهای ایشان آنکه بحضرت عرش آشیانی همسال واقع شده اند مجملاً آسودگی ایشان را
منظور داشته حکم فرمودم که در دهلی توقف نمایند و در انجا بجهت خود باغی و سرای و مقبره ساخته اند مدتی است که بتعمیر آن
مشغول اند القصه مراعات خاطر آن قدیم الخدمت را مطمح نظر داشته بمنزل ایشان رسیده شد و بسید بهوه حاکم شهر تاکید فرمودم که در لوازم
خدمتگاری و پاس خاطر ایشان چنان تاکید نماید که از هیچ رهگذر غبار کلفتی بر حواشی خاطر ایشان ننشیند درین تاریخ راجه کشنداس
بمنصب دو هزاری ذات و سیصد سوار از اصل و اضافه سربلندی یافت چون سید بهوه خدمت فوجداری دهلی را چنانچه باید بتقدیم
رسانیده بود و مردم آنحدود از حسن سلوک او نهایت رضامندی داشتند بدستور سابق محافظت و محارست شهر دهلی و فوجداری
اطراف آن بشار الیه مقرر فرموده بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته فیل مرحمت نموده رخصت
نمودم روز شنبه پانزدهم میرزا والی را بمنصب دو هزاری و هزار سوار و عنایت علم و فیل امتیاز بخشیده بصوبه دکن تعین فرمودم
شیخ عبد الحق دهلوی که از اهل فضل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملازمت دریافت کتابی تصنیف نموده بود
مشتمل بر احوال مشایخ هند بنظر در آمده خیلے زحمت کشیده مدتهاست که در گوشهٔ دهلی بوضع توکل و تجرید بسر می برد مرد گرامی است
صحبتش بے ذوق نیست بانواع مراحم دلنوازی کرده رخصت فرمودم روز یکشنبه شانزدهم از دهلی کوچ کرده شد

روز جمعه بست یکم به پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد پرگنه مذکور وطن مالوف مقرب خان است آب و هوایش معتدل و زمینش قابل مقرب خان در انجا باغات و عمارات ساخته چون مکرر تعریف باغ او بعرض رسیده بود خاطر را بسیر آن رغبت افزود روز شنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیر آن باغ محظوظ گشتم بی تکلف باغی است بغایت عالی و دلنشین انچه دیوار بخت دور آن برکشیده و خیابانها را فرش بسته یکصد و چهل بیگهه است و در میان باغ حوضی ساخته است طول دویست و بیست ذرع عرض دویست ذرع و در میان حوض صفه مهتابی بیست ذرع در بیست ذرع مربع درختی گرمسیری و سردسیری نیست که دران باغ نباشد از درختهای میوه دار که در ولایت میشود حتی نهال پسته سبز شده سروهای خوش قد باندام دیده شد که تا حال باین خوبی و لطافت سرو بنظر در نیامده باشد فرمودم که سروها را بشمارند سیصد درخت بشمار در آمد در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته هنوز در کارند روز دوشنبه بست و چهارم خنجر خان که حراست قلعهٔ احمد نگر بعهدهٔ او است بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و ششصد سوار ممتاز گشت روز کم شنبه بست و ششم حضرت واهب العطایا فرزند شاه جهان را پسری از صبیهٔ آصف خان کرامت فرمود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمود امید بخش نام کردم امید که قدمش برین دولت مبارک و فرخنده باد روز مبارک شنبه بست هفتم مقام شد درین چند روز از شکار جرز و توغدری محظوظ بودم جرز بور را فرمودم که وزن کردند دو سیر و یک پاؤ جهانگیری برآمد و ابلق دو سیر و نیم پاؤ توغدری کلان یک پاؤ از جرز بور کلان تر شد روز مبارک شنبه پنجم دیماه الٰهی در مقام اکبرپور از کشتی برآمده براه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آگره تا منزل مذکوره که در دو کروه پرگنه بوڑیه واقع است یکصد و بست و سه کروه براه دریا که نود و یک کروه براه خشکی است ابسی و چهار کوچ و هفده مقام طی منزل شد سوای این یک هفته در برآمدن شهر و دوازده روز در پالم بجهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد درین تاریخ جهانگیر قلی خان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر و صد روپیه برسم نذر گذرانیده از روز مبارک شنبه گذشته تا روز کم شنبه یازدهم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه دوازدهم از سیر باغ سهرند خوش وقت گشتم از باغهای قدیمی است درختهای سال رسیده وار دطراوتی که پیش ازین داشت نمانده معهذا غنیمت است خواجه ویسی که از زراعت و عمارت صاحب وقوف است محض بجهت مرمت این باغ و راکروری سهرند ساخته پیش از ساعت کوچ از دارالخلافه آگره رخصت فرموده بودم وبقدر ترتیب و مرمت نموده مجدداً تاکید کرده شد که اکثر درختهای کهنه بی طراوت را دور ساخته نهالهای تازه بنشاند و اراق بندی را از سر نو صفا داده عمارتهای قدیم را تعمیر نمایند و دیگر عمارات از حمام وغیره در جای مناسب حکم شد که اساس نهند درین تاریخ دوست بیگ

کہ از کمکیان عبداللہ خان است بمنصب ہفتصدی ذات و پنجاہ سوار سرفراز گشتہ مظفر حسین پسر وزیر خان بمنصب ششصدی ذات
وسیصد سوار ممتاز گشت شیخ قاسم بخدمت صوبہ دکن رخصت شد روز مبارک شنبہ نوزدہم حسب الالتماس فرزند سعادت مند شاہجہان
بمنزل او تشریف ارزانی فرمودم بجہت ولادت فرزندی کہ حق جل و اعلیٰ کرامت فرمودہ جشن عالی آراستہ پیشکش کشید از ان جملہ
شمشیر نیمچہ یک آویزہ کہ کار رندبکیت و قبضہ و بند بازآن از نیلم فرنگ تراش ترتیب یافتہ الحق پاکیزہ و مطبوع ساختہ شدہ دیگر فیلیست
کہ راجہ بگلانہ و برہان پور بآن فرزند گذرانیدہ بود چون آن فیل خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصہ حکم شد مجموع
قیمت پیشکش آنچہ قبول و مقبول افتاد یک لک و سے ہزار روپیہ باشد و قریب چہل ہزار روپیہ بوالدہ ہا و ولی نعمت ہاے خود
گذرانید درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبہ بکر یک اس رنگ کہ در خردی از کوہ آوردہ در خانہ پرورش دادہ پیشکش فرستادہ
بود منظر گذشت بغایت خوش آمد از قسم مار خور و قوچ کوہی بسیار دیدہ شد کہ در خانہ پرورش یافتہ اما رنگ منظر در نیامدہ بود
فرمودم کہ با بز بربری یکجا نگاہ دارند تا جفت شود و نتاج بہم رسد بے تکلف نسبتی بمار خور و قچقار ندارد سید بایزید بمنصب ہزاری ذات
و ہفتصد سوار سرفراز شد روز دوشنبہ بست و سوم مقیم خان را بخلعت و اسپ و فیل و کپوہ مرصع سرفراز ساختہ بصوبہ بہار تعین نمودم
روز یکشنبہ بست نہم بر لب آب بیاہ جشن فرزند اقبال مند شاہجہان ترتیب یافت و ہمدرین روز راجہ بکرماجیت کہ بمحاصرہ
قلعہ کانگڑہ اشتغال دارد بجہت عرض بعضے مدعیات حسب الحکم بدرگاہ آمدہ سعادت آستانبوس دریافت روز دوشنبہ سے ام
فرزند شاہجہان بجہت دیدن عمارات دولت خانہ کہ بتازگی احداث یافتہ دہ روز رخصت گرفتہ بلاہور شتافت و راجہ بکرماجیت
بعنایت خنجر خاصہ و خلعت و اسپ سرفراز گشتہ بخدمت محاصرہ قلعہ کانگڑہ مراجعت نمودہ روز کم شنبہ دوم بہمن ماہ الٰہی باغ
کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین زمین حضرت عرش آشیانے بر تخت خلافت جلوس فرمودہ اند چون خبر نزدیک
رسیدن خان عالم بدرگاہ رسید ہر روز یکے از بندہا را بجہت سرفرازی او برسم استقبال فرستادہ بانواع و اقسام مراحم و
نوازش پایہ عزت و منزلت او افزودم و عنوان فرامین را بمصرعی یا بیتی بدیہہ مناسب مقام زینت بخشیدہ بعنایت ہاے سرشار مخصوص
ساختم از جملہ یک مرتبہ خط جہانگیری فرستادہ این مطلع بر زبان قلم آمد ع

	بسویت فرستادہ ام بوے خویش	کہ آرم ترا زود تر سوے خویش	

روز مبارک شنبہ سوم در باغ کلانور خان عالم بسعادت آستانبوس سرفرازی یافت صد مہر و ہزار روپیہ بصیغہ نذر آورد و پیشکش خود را
برور خواہد گذرانید زنبیل بیگ ایلچی برادرم شاہ عباس با مراسلۂ شاہی و نفایس آن دیار کہ برسم سوغات ارسال داشتہ اند متعاقب می رسد از

عنایات و مرحمتی که برادرم بخانعالم می فرمودند اگر بتفصیل مرقوم گردد حمل براغراق خواهد شد همواره در محاورات خانعالم خطاب میکردند
و هر لحظه از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی در خانه خود خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف
برده بیش از بیش اظهار مرحمت می فرمودند روزی در فرخ آباد شکار قمرغه طرح افگندند بخانعالم حکم تیراندازی فرمودند مشارالیه
از راه ادب کمانی با دو تیر پیش آورد شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند قضارا ازین تیرها پنجاه تیر بشکار می رسد و
دو تیر خطا می شود آنگاه بچندی از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیراندازی میفرمایند اکثری خوب می اندازند
از جمله محمد یوسف قراول تیری زده که از دو خوک پران گذشته و استادهای بساط قرب بی اختیار آفرین ها کردند و در هنگام
رخصت خانعالم را در آغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد از آنکه از شهر برآمده باز بمنزل او تشریف آورده عذرها خواسته
وداع کردند از نفایس و نوادر روزگار که خانعالم آورده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه بدست افتاد مجلس جنگ
صاحبقرانی است با تقمیش خان[1] و شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام را که دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند
کشیده و نزد یک بهر صورتی نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا
شاه رخی نوشته کارش بغایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودی
گمان می شد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ او پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او متفق گشته
این گرامی تحفه از کتابخانه علیین مکانی شاه اسمعیل ماضی و یا از حضرت شاه طهماسپ بسرکار برادرم شاه عباس انتقال یافته و
صادقی نام کتابدار ایشان دزدیده بدست شخصی فروخته قضارا در صفاهان این مجلس بدست خانعالم می افتد و بشاه نیز خبر میرسد
که او چنین تحفه بدست آورده و بهم رسانیده به بهانه تماشا از و طلب میفرمایند خانعالم هرچند خواست که بلطائف الحیل بگذراند
چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند ناگزیر بخدمت ایشان فرستاده شاه بمجرد دیدن شناخته اند روزی نزد خود نگاه داشته غایت
چون توجه خاطر ما را باشال این نفایس میدانند که درچه مرتبه است از خواستن نیز ورکلی درجزوی بحمد الله که مضایقه نیست حقیقت را
بخانعالم ظاهر ساخته باز بمشارالیه لطف نمودند و در وقتیکه خانعالم را بعراق میفرستادم بشنداس نام مصوری را که در شبیه کشی از یکتایان
روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمده های دولت ایشان را کشیده بیارد و شبیه اکثری را کشیده بود بنظر درآورد خصوصاً

[1] تقمیش خان آلخ همچنین در نسخها بنظر آمد و صواب آنکه تغتمش یا توغتمش نویسند مراد ازان مصاف امیر تیمور صاحبقران با توغتمش خان بادشاه
دشت قبچاق است که احسان فراموش کرده بر ممالک صاحبقران تاخت آورده بود ۱۲ امیر علی

شبیه شاه برادرم رابسیار بسیار خوب کشیده بود چنانچه بهرکس از بندهاے ایشان نمودم عرض کردند که بسیار خوب کشیده همدرین تاریخ قاسم خان با دیوان و بخشی لاهور دولت زمین بوس دریافتند ابشنداس مصور بعنایت فیل سرفراز شد بابا خواجه که از کمکیان صوبه قندهار است بمنصب هزاری ذات و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت روز سه شنبه ششم مدار المهامی اعتماد الدوله لشکر خود سامان داد با آنکه ضبط صوبهٔ پنجاب بعهدهٔ وکلاے ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنج هزار سوار بنظر در آوردند چون وسعت کشمیر آنقدر نیست که محصولش بجمعی که همواره ملازم موکب اقبال اند وفا کند و از طنطنهٔ نهضت رایات جلال نرخ غلات و حبوبات به تغیر اعلیٰ رسیده بود بجهت رفاهیت عامهٔ خلایق حکم شد که بندهاے که در رکاب اند سامان مردم خود نموده معدودی کناگزیر اند همراه گرفته تتمه بمحال جاگیر خودها رخصت نمایند و همچنین در تخفیف دادن چاروا ها و شاگرد پیشه نهایت تاکید و احتیاط مرعی دارند روز مبارک شنبه دهم فرزند اقبال مند شاهجهان از لاهور آمده سعادت قدمبوس دریافت جهانگیر قلیخان را بخلعت و اسپ و فیل سرفراز ساخته با برادران و فرزندان بصوبه دکن رخصت فرمودم درین تاریخ طالب آملے بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشیده اصل او از آمل است یک چندی با اعتماد الدوله می بود چون رتبهٔ سخنش از همگنان درگذشت در سلک شعراے پای تخت منتظم گشت این چند بیت از وست۔

زغارت چمنت بر بهار منتها است | که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند
لب از گفتن چنان بستم که گوئی | دهان بر چهرهٔ زخمی بود و به شد

عشق در اول و آخر همه ذوق است و سماع
این شرابے است که هم پخته و هم خام خوش است

گرنه بجای جوهر آئینه بودے | بے رونما ترا بتو کے می نمودے
دو لب دارم یکی در می پرستے | یکے در عذر خواهی های مستے

روز دوشنبه چهاردهم حسینی پسر سلطان قوام رباعی گفته گذرانید ÷ ÷

گردے که ترا ز طرف دامان ریزد | آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریزد
گر خاک درت با متحان بفشارند | از وی عرق جبین شاهان ریزد

معتمد خان درینوقت رباعی خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم۔

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد | خون ریزی و آستین فشانی که چه شد
ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد | خاکم بفشار تا بدانی که چه شد

طالب صفاهانے الاصل است و در عنفوان شباب بلباس تجرید و قلندری گذارش بکشمیر افتاد و دانه خوبے جا و لطافت آب هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار کرد بعد از فتح کشمیر بخدمت عرش آشیانے پیوسته در سلک بندهاے درگاه انتظام

یافتہ الحال عمرش قریب بصد رسیدہ ودر کشمیر بفراغ خاطر با فرزندان ومتعلقان بدعاے دولت ابد قرین مشغول است چون بعرض رسید کہ در لاہور میان شیخ محمد میر نام درویشی است سندی الاصل بغایت فاضل ومرتاض ومبارک نفس وصاحب حال ودر گوشۂ توکل وعزلت منزوی گشتہ از فقر غنی واز دنیا مستغنی نشستہ است بنا برین خاطر حق طلب بے ملاقات ایشان قرار نگیرد وبدیدن ایشان رغبت افزود چون بہ لاہور رفتن متعذر بود رقعہ بخدمت ایشان نوشتہ شوق باطن را ظاہر ساختم وآن عزیز باوجود کبر سن وضعف بنیہ تصدیعہ کشیدہ تشریف آوردہ ومدت ممتد تنہا با ایشان نشستہ صحبت مستوفے داشتہ شد الحق ذات شریف است ودرین عہد بغایت غنیمت وعزیز الوجود این نیازمند از خود برآمدہ با ایشان صحبت داشت وبسا سخنان بلند از حقایق ومعارف استماع افتاد ہر چند خواستم نیازے بگذرانم چون پایۂ ہمت ایشان را ازان عالی تر یافتم خاطر باظہار این مطلب رخصت نداد پوست آہو سفید بجہت جاے نماز بایشان گذرانیدم فی الفور وداع شدہ بہ لاہور تشریف بردند روز کم شنبہ بیست وسویم در حوالے دولت آباد نزدل موکب اقبال اتفاق افتاد دختر با غبانے بنظر درآمد با بروت وریش انبوہ بمقدار یک قبضہ ظاہرش بمردان مشتبہ درمیان سینہ ہم موے برآمدہ اما پستان ندارد وتبفرس دریافتم کہ باید فرزند نشود گفت کہ مرا تا حال حیض نشدہ واین دلیلیست بران بچندی از عورات فرمودم کہ بگوشہ بردہ ملاحظہ نمایند کہ مبادا خنثی باشد معلوم شد کہ از دیگر عورات سر موئے تفاوت ندارد بنا بر غرابت درین جریدۂ اقبال ثبت افتاد روز مبارک شنبہ بیست وچہارم باقر خان از ملتان آمدہ سعادت زمین بوس دریافت در اوراق گذشتہ مرقوم گشتہ کہ الہ داد پسر جلال باریکی از لشکر ظفر اثر فرار نمودہ راہ ادبار پیش گرفت درینولا ندامت گزیدہ بآشنائی باقر خان باعتماد الدولہ ملتجی شد کہ استشفاع گناہ من نمایند حسب الالتماس ایشان حکم فرمودم کہ اگر از کردۂ خود پشیمان گشتہ روی امید بدرگاہ نہد زلات جرایم او بعفو مقرون گردد درین تاریخ باقر خان او را بدرگاہ آورد ومجدداً بشفاعت اعتماد الدولہ آثار خجالت وغبار ندامت بزلال عفو از ناصیۂ احوال او شستہ وشو یافت سنگرام زمیندار جمو بخطاب راجگی ومنصب ہزاری ذات وپانصد سوار وعنایت فیل وخلعت سرفراز شد غیرت خان فوجدار میانہ دوآب بمنصب ہشتصدی ذات وپانصد سوار ممتاز گشت خواجہ قاسم بمنصب ہفتصدی ذات ودوصد وپنجاہ سوار فرق عزت برافراخت بہ تہمتن بیگ پسر قاسم کوکہ منصب پانصدی ذات وسیصد سوار مرحمت شد بہ خانعالم فیل خاصہ معہ تلایر عنایت نمودم ازین منزل باقر خان را بمنصب ہزار وپانصدی ذات وپانصد سوار سرفراز فرمودہ باز بصوبہ داری رخصت فرمودم روز دوشنبہ بیست وہشتم پرگنہ کروہی کہ بر ساحل بہت واقع

است محل نزول موکب اجلال واقبال گشت چون این کوهستان از شکارگاه هاے مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده
جرگہ ترتیب داده بودند روز کم شنبه غرهٔ اسفندارمذ ماه الٰهی شکار ری را از شش کروه مسافت رانده روز مبارک شنبه دویم بشاخبند
درآوردند یکصد و یکراس از قوچ وچکاره شکار شد چون مهابت خان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت بالتماس
او حکم فرموده بودم که اگر از نسق آن مهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل نگرانی ندارد افواج را در رهتاس نجات
گذاشته جریده متوجه درگاه شود درین روز سعادت آستانبوس دریافته صد مهر نذر گذرانید خان عالم بمنصب پنجهزاری ذات
و سه هزار سوار سرفراز گشت مقارن این حال عرض داشت نورالدین قلی از راه پونچ رسید نوشته بود که گریوهها را حتی الامکان
اصلاح داده هموار ساخته بودم قضا را چند شبانروز بارندگی شد و بالای کوتل بارتفاع سه دریع برف افتاده هنوز
مے بارد اگر بیرون کوه تا یک ماه توقف نمایند عبور ازین راه میسر است والا دشوار می نماید چون غرض ازین عزیمت
دریافت موسم بهار و شگوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر عطف عنان نموده براه پکلی و دمتور
نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سوم از دریاے بهت عبور واقع شد با آنکه آب تا کمر بود چون بغایت تند
میرفت و مردم در گذشتن محنت می کشیدند حکم فرمودم که دویست زنجیر فیل بر سر گذرها برده اسباب مردم بگذرانند جمعے که
ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا آسیب جانی و مالی به نامرادی نرسد درین تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید او
از بندهاے قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی بود اگرچه در آخر از ملازمت من جدا شده روزے چند بخدمت
عرش آشیانی پیوست چون بجاے بیگانه نرفته بود بر خاطرم چندان گران نیامد چنانچه بعد از جلوس رعایتی که در مخیلهٔ او
نگذشته بود فرمودم تا آنکه بمنصب پنج هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و شرح احوال او به تقریبات درین جریدهٔ
اقبال ثبت افتاده خدمات عمده را متمشے شده و در کارها طرفه کدی داشت غایتاً از کسب قابلیت و استعداد ذاتی او و
دیگر جزئیات که پیرایهٔ جوهر انسانی است بے نصیب بود درین راه ضعف قلبی بهم رسانیده روزی چند با وجود تکسر و بیماری
در رکاب سعادت بسر برد چون ضعف او اشتداد یافت از کلانور رخصت گرفته بلاهور شتافت و در انجا باجل طبعی در
گذشت روز شنبه چهارم ماه مذکور قلعه رهتاس مخیم اُردوے ظفر قرین گشت قاسم خان را بغایت اسپ و شمشیر و
پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت لاهور فرمودم باغچه بر سر راه واقع بود سیر شگوفه کرده شد درین منزل تیهو بهم رسید
گوشت تیهو از کبک لذیذتر است روز یکشنبه پنجم میرزا حسن پسر میرزا رستم بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار ممتاز

گشت بصوبہ دکن تعین شد خواجہ عبداللطیف قوش بیگی نیز بمنصب ہزاری ذات و چہار صد سوار سرفرازی یافت درین سرزمین گلے بنظر در آمد درون سفید و بیرون سرخ و بعضے درون سرخ و بیرون زرد بفارسی لالۂ بیگانہ میگویند و بہندی تہل بمعنے زمین است چون گل کنول مخصوص آب است این را تہل کنول نامیدہ اند یعنی کنول صحرائی روز مبارک شنبہ نہم عرضداشت دلاور خان حاکم کشمیر نوید رسان فتح کشتوار گشت تفصیل این اجمال بعد از رسیدن او بپایۂ سریر جاہ و جلال رقمزدۂ کلک وقایع نگار خواہد شد فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصہ و خنجر مرصع فرستادہ محصول یکسالہ ولایت مفتوحہ بجلدوی این پسندیدہ خدمت عنایت شد روز سہ شنبہ چہاردھم مقام حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت چون کیفیات راہ و خصوصیات منازل در ضمن وقایع یورش کابل مرقوم شدہ بہ تکرار نپرداخت ازین جا تا کشمیر منزل بمنزل نوشتہ خواہد شد انشاء اللہ تعالے از تاریخے کہ بمنزل اکبرپور بمبارکی و خیریت از کشتی بر آمدہ تا حسن ابدال یکصد و ہفتاد و ہشت کروہ مسافت در عرض شصت و نہ روز بچہل و ہشت کوچ و بیک مقام طی شد چون درین منزل چشمہ پر آبے و آبشاری و حوضی در غایت لطافت واقع است دو روز مقام فرمودہ روز مبارک شنبہ شانزدھم جشن وزن قمری ترتیب یافت سال پنجاہ و سویم بحساب شہور قمری از عمر این نیازمند درگاہ بمبارکی آغاز شد چون ازین منزل کوہ کوتل و نشیب و فراز بسیار در پیش بودہ بیک دفعہ عبور اردوے گیہان پوے دشوار می نمود مقرر گشت کہ حضرت مریم زمانے با دیگر بیگیان روزی چند توقف فرمودہ باسودگی تشریف آرند مدار الملک اعتماد الدولہ الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادت خان میر سامان با عملۂ بیوتات و کارخانجات بمرور عبور نمایند و ہمچنین رستم میرزاے صفوی و خان اعظم و جمعے از بندہ ہا براہ پونچ رخصت یافتند و موکب اقبال جریدہ با چندے از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروری روز جمعہ ہفدھم سہ و نیم کروہ کوچ نمودہ در موضع سلطان پور منزل گزیدہ درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگھ رسید کہ در اودیپور باجل طبعی مسافر راہ عدم شد جگت سنگھ نبیرہ و بھیم پسر او کہ در ملازمت می باشند بخلعت سرفرازی یافتند و حکم شد کہ راجہ کشنداس فرمان مرحمت آمیز با خطاب رانا و خلعت و اسپ و فیل خاصہ بجہت کنور کرن بردہ مراسم تعزیت و تہنیت تبقدیم رساند از مردم این مرز و بوم استماع افتاد کہ در غیر ایام برسات کہ اصلا اثرے از ابر و صاعقہ نباشد آوازے مانند بصداے ابر ازین کوہ بگوش میرسد و این کوہ را گرج می نامند بعد از یک سال و دو سال البتہ چنین صداے ظاہر می شود و این حرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانے نیز شنیدہ بودم چون خالی از غرابتے نیست نوشتہ شد والعلم عند اللہ روز شنبہ ہیزدھم چہار کروہ و نیم

گذشته در موضع سنجے نزول اجلال واقع شد ازین منزل داخل پرگنه هزاره قارلغست روز یکشنبه نوزدهم سه کروه و سه پاؤ در نوردیده موضع نوشهره منزل شد ازینجا داخل دهنتور است چند آنکه نظر کار میکرد چاک هاے سبز در میان گل تهل کنول وقطعه گل سرشت شگفته بود و بغایت خوش می نمود روز دوشنبه بستم سه و نیم کروه کوچ کرده در موضع سلهر ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و مهابت خان از قسم جواهر و مرصع آلات موازے شصت هزار روپیه پیشکش گذرانید درین سرزمین گلی بنظر در آمد سرخ آتشین باندام گل ختمی اما از و خردتر و چندین گل یکجا نیک بیکدیگر شگفته از دور چنان نماید که گویا یک گل است درختش مقدار درخت زرد آلو می شود و درین دامن کوه خودرو نیز بسیار بود و بغایت خوشبوئی رنگش از بنفشه کمتر روز سه شنبه بست و یکم سه کروه طے نموده در موضع ملکلے نزول اقبال واقع شد درین روز مهابت خان را بخدمت بنگش رخصت فرموده اسپ و فیل خاصه و خلعت با پوستین مرحمت نمودم امروز تا آخر منزل تقاطر بود شب کم شنبه بست و دوم نیز باران شد وقت سحر برف بارید و چون اکثر راه بسته بود از باران لغزیدگی بهرسانید چار رواسے لاغر هرجا افتاد برنخاست بست و پنج زنجیر فیل از سرکار خاصه شریفه تصدق شد بجهت بارندگی دو روز مقام فرمودم روز مبارک شنبه بست و سویم سلطان حسین زمیندار پگلی دولت زمین بوس دریافت اینجا داخل ملک پگلی است از غرایب اتفاقات آنکه در وقتیکه حضرت عرش آشیانی میرفتند درین منزل برف باریده بود و الحال نیز باریده درین چند سال اصلا برف نبارید بلکه باران هم کم شده بود روز جمعه بست و چهارم چهار کروه طے نموده در موضع سواد نگر محل نزول موکب منصور گشت درین راه هم اچمبه بسیار بود و درخت زردآلو و شفتالو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا درگرفته بود و درختهاے صنوبر چون سرو دیده را فریب میداد روز شنبه بست و پنجم قریب به سه و نیم کروه در نوردیده ظاهر پگلے بورود موکب مسعود آراستگی یافت روز یکشنبه بست و ششم بشکار کبک سوار شده آخر هاے روز بالتماس سلطان حسین بمنزل او تشریف برده پایهٔ عزتش در امثال و اقران افزودم حضرت عرش آشیانی نیز بمنزل او تشریف برده بودند از قسم اسپ و خنجر و باز و جره پیشکش کشید اسپ و خنجر باو بخشیده فرمودم که باز و جره را اگر تربیت آنچه برآید بنظر خواهد گذرانید سرکار پگلے سی و پنج کروه در طول و بست و پنج در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب اٹک بنارس و بجانب شمال گنور و بجانب جنوب گگهر واقع است در زمانے که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند میگویند

اچمبه

بیان الحسن

کر این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قباب بودند درین حدود مقام مرحمت گذاشته اند میگویند که ذات ما قالغست اما مشخص
نمیدانند که دران وقت کلان تر اینها که بود و چه نام داشته الحال خود لاهوری محض اند و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دهنتور نیز برین
قیاس است درزمان عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهنتور بود الحال بهادر پسر اوست اگرچه با هم نسبت خویشی و پیوند دارند
لیکن نزاعی که لازمهٔ زمینداران است همیشه بسر حد و حدود میباشد آنها پیوسته دولتخواه آمده اند سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاهرخ
هردو در وقت شاهزادگی در ملازمت من رسیده بودند با آنکه سلطان حسین هفتاد ساله است در قوای ظاهری او اصلا فتوری راه
نیافته و تاب و طاقت سواری و تردد چنانچه باید دارد درین ملک بوزه می سازند از نان و برنج که آن را سر میگویند غایتاً
از بوزه بسیار تند تر و مدار خوراک این مردم بر سر است و هرچند کهنه تر باشد بهتر است و این سر را در خم کرده و سر خم را
محکم بسته دو سال و سه سال در خانه نگاه می دارند و بعد ازان زلال روی خم را گرفته آن را آچهی می نامند و آچهی ده ساله
هم می باشد و پیش آنها هرچند کهن سال تر بهتر و اقل مدت یک سال است سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر میگرفت و لاجرعه
می کشید سلطان حسین هم ملتزم است و بجهت من از فرد اعلایش آورده یکبار برای امتحان خوردم پیش ازین هم خورده شده
بود کیفش منشی است اما خالی از کرختی نیست معلوم شد که اندک بنگی هم همراه می سازند در خمارش غلبه میکند اگر شراب
نباشد بالضرور بدل شراب تواند شد از میوه ها زردآلو و شفتالو و امرود می شود چون تربیت نمی کنند همه خودروست و
همه ترش و ناخوش می باشد از سر شگوفه آنها محظوظ می توان شد خانه و منازل هم از چوب است بروش اهل کشمیر میسازند
جانور شکاری هم میرسد اسپ و استر و گاو و گاومیش می دارند و بز و مرغ فراوان است استرش ریزه می شود بجهت
بارهٔ گران بکار نمی آید چون بعرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی که غله آنجا بار و سے ظفر قرین کفایت کند نیست حکم شد
که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند و سه چهار روزه آذوقه برگیرند و از ملازمان
رکاب سعادت چندے بهمراهی گزیده بقیهٔ مردم بسر کردگی خواجه ابوالحسن بخشی چند منزل عقب می آمده باشند و با کمال
احتیاط و تاکید هفتصد زنجیر فیل بجهت پیشخانه و کارخانه جات ناگزیر نمود منصب سلطان حسین چهارصدی ذات و سیصد
سوار بود درین وقت بمنصب ششصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفرازے یافت و خلعت و خنجر مرصع و فیل
مرحمت فرمودم بهادر دهنتوری بکمک لشکر بنگش تعین است منصب او را از اصل و اضافه دو صدی ذات و یک صد
سوار حکم شد روز کم شنبه بیست و نهم پنج کروه و یکپاؤ کوچ نموده از پل رودخانه نین سکهه گذشته منزل گزیدم این نین سکهه

از طرف شمال بجانب جنوب میرود و این رودخانه از میانه کوه واروکه مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است برآمده چون درینجا آب مذکور دو شاخ شد بجهت عبور لشکر منصور حسب الحکم دو پل از چوب مرتب ساخته بودند یکے در طول هژده درعه و دویم چهارده و در عرض هر کدام پنج درع و درین ملک طریق ساختن پل آن که درختهاے شاخدار بروی آب می اندازند و هر دو سر آن را بسنگ بسته استحکام میدهند و تخته چوب هاے سطبر بر روی آن انداخته بمیخ و طناب توے مضبوط می سازند و باندک مرمتے سالها سال برجاست القصه فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل گذشته سلطان محمود نام این رودخانه را نین سکھ کرده یعنی راحت چشم نام نهاده روز مبارک شنبه سیوم قریب سه و نیم کروه در نوردیده برلب رودخانه کشن گنگا منزل شد درین راه کوتلے واقع است بغایت بلند ارتفاع آن یک و نیم کروه سر نشیب یک و نیم کروه و این کوتل را پیم درنگ می نامند وجه تسمیه آن که بزبان کشمیری پنبه را پیم میگویند چون حکام کشمیر داروغه گماشته بودند که از بار پنبه تمغا بگیرند و درین جا بجهت گرفتن تمغا درنگ می شد بنا برین پیم درنگ شهرت یافته و از گذشت پل آبشارے است در نهایت لطافت و صفا پیاله هاے معتاد را برلب آب و سایه درخت خورده وقت شام بمنزل رسیدم برین رودخانه پلے بود از قدیم پنجاه و چهار درعه در طول و یک نیم درعرض که پیاده ها می گذشتند حسب الحکم پل دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه و سه درعه و عرض سه درعه چون آب عمیق و تند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار و پیاده و اسپ از روے پل گذشته حسب الحکم حضرت عرش آشیانے سرائے از سنگ و آهک در غایت استحکام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته یک روز به تحویل مانده معتمد خان را پیشتر فرستاده شده بود که بجهت تخت نشستن و آراستن جشن نوروز سرزمینے که ارتفاع و امتیاز داشته باشد اختیار نماید. اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته واقع بود سبز و خرم بر فراز آن سطحے پنجاه درعه گویا کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزے مهیا داشته بودند مشار الیه لوازم جشن نوروزے را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود بغایت مستحسن افتاد معتمد خان مورد تحسین و آفرین گشت رودخانه کشن گنگا از طرف جنوب مے آید و بجانب شمال میرود و آب بهت از سمت شرق آمده برودخانه کشن گنگا پیوسته بطرف شمال جاری است۔

جشن پانزدہمین نوروز از جلوس ہمایون

تحویل نیر اعظم مراد بخش عالم بشرف خانہ حمل روز جمعہ پانزدہم شہر ربیع الثانی سنہ یکہزار و بست و نہ ہجری بعد انقضاے دوازدہ و نیم گھڑی کہ پنج ساعت نجومی باشد اتفاق افتاد و سال پانزدہم از جلوس این نیاز مند درگاہ الٰہی بمبارکی و فرخی آغاز شد روز شنبہ دوم چہار کروہ و نیم پا و کوچ نمودہ در موضع بکر منزل گزیدم درین راہ کوتل نبود بقدر سنگلاخ داشت طاؤس و دراج سیاہ و لنگور کہ در ولایت گرم سیری باشد دیدہ شد ظاہر در سردسیر ہم می تواند بود ازینجا تا کشمیر ہر جا راہ بر کنار دریاے بہت است دو جانب کوہ واقع شد و از تہ درہ آب بغایت تندی پر جوش و خروش میگذرد ہر چند فیل کلان باشد نمی تواند پاے خود را قایم ساخت فی الفور می غلطاند و مے بردو سگ آبی ہم دارد روز یکشنبہ سیوم چہار کروہ و نیم طی نمودہ در موسران نزول فرمودہ شب جمعہ سوداگران کہ در پرگنہ بارہ مولہ توطن دارند آمدہ ملازمت نمودند وجہ تسمیہ بارہ مولہ پرسیدہ شد عرض کردند کہ باراہ بزبان ہندی خوک را میگویند و مولہ مقام را یعنے جاے باراہ و از جملہ اوتار کہ در کیش ہنود مقرر است یکے اوتار باراہ است و باراہ مولہ بکثرت استعمال بارہ مولہ شدہ روز دوشنبہ چہارم دو نیم کروہ گذشتہ در بہولباس منزل گزیدم چون این کوہسار را بغایت تنگ و دشوار نشان می دادند و از ہجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بمعتمد خان حکم فرمودم کہ غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری ہیچ کس را نگذارند کہ در رکاب سعادت کوچ کنند و اردو را ہم یک منزل عقب مے آوردہ باشند اتفاقاً مشار الیہ دیرہ خود را پیش ازین حکم روانہ ساختہ بود بعد ازان بمردم خود می نویسد کہ درباب من چنین حکم شدہ شما ہر جا کہ رسیدہ باشید توقف نمائید برادران او در پاے کوتل بہولباس این خبر را شنیدہ ہمانجا دیرہ خود را فرود می آرند در زمانیکہ موکب اقبال قریب بمنزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد ہنوز یک میدان راہ طے نشدہ بود کہ دیرہ او نمایان شد ظہور این موہبت را از اتفاقات غیبی شمردہ با اہل محل بمنزل مشار الیہ فرود آمدہ از آسیب سرماہ برف و باران محفوظ ماندیم برادران او حسب الحکم کس بطلب او دوانیدند

در وقتیکه این مژده باو میرسد که فیلان و پیشخانه بر فراز کوتل برآمده راه را تنگ ساخته اند چون سوار گذشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت دو نیم کروه مسافت طے نموده خود را بملازمت رسانید و بزبان حال این بیت میخواند۔

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل | خجلت بود درویش را ناگه چو مهمان در رسد

انچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده برسم پا انداز معروض داشت همه را باو بخشیدم و فرمودم که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جوهر اخلاص را ببهاے گران خریداریم این اتفاق را از اصل اخلاص و تائیدات طالع او باید شمرد که شل من بادشاهی با اهل حرم خود یک شبان روز بخانهٔ او براحت و آسودگی بسر برد و او در امثال و اقران و ابناے جنس سرفرازے نصیب شود روز سه شنبه پنجم دو کروه گذشته در موضع کهائی نزول اجلال اتفاق افتاد سروپاے که در بر داشتم به معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کوتل بهولباس یعقوب پسر یوسف خان کشمیری با فواج منصوره حضرت عرش آشیانے که راجه بهگوان داس پدر راجه مان سنگهه سردار بود جنگ کرده اند درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم یک منزل عقب می آید در راه بخاطرش میرسد که بدریا درآمده غسل کند با آنکه آب گرم میسر بود و هرچند مردم مانع آمدند و گفتند که درین قسم هواے سرد بے ضرورت در چنین دریاے زخار خونخوار که فیل مست را سے غلطاند درآمدن از آئین حزم و احتیاط دور است بحرف آنها مقید نمی شود و چون وقت ناگزیر در رسیده بود از غایت خود رائی و غرور و جهالت باعتقاد و اعتماد شناوری خود که درین فن بے نظیر بود بجد تر می شود و با یکنفر خدمتیه و یک کس دیگر که شناورے میدانستند بر فراز سنگے که بر لب آب بود برآمده خود را بدریا می اندازد بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمی تواند خود را جمع ساخت و بشناورے پرداخت افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا درداد و کشتی گیر بصد جان کندن کشتی وجود بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را اغرایب الفتی و تعلقے و محبتے باین فرزند بود در راه پونچ از شنیدن این خبر جانکاه جامهٔ شکیبائی چاک زده بیتابے و اضطراب بسیار ظاهر می سازد با جمیع متعلقان خویش لباس ماتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت می شود و از سوز و گداز مادرش چه نویسد اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غایتی پیوند

دل باین فرزند داشت عمر آن بیست و شش ساله بود در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل وا را بخوب
بیدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم مے شد که در پیش فیل خاصه سوار شود و در سپاہگری خیلے چسپان می بود روز
نہم شنبه ششم سه کروه طی نموده در موضع ریوند منزل شد روز مبارک شنبه ہفتم از کوتل کوارست عبور فرموده در موضع وچہه نزول
اقبال اتفاق افتاد مسافت این منزل چہار کروه و یک پاؤ است کوتل کوارست از کوتل ہاے صعب است و آخرین کوتل
این راہے است روز جمعه ہشتم قریب بچہار کروه طے نموده در موضع بلتار منزل شد درین راه کوتل نبود لقدر وسعتے
داشت صحرا صحرا چمن چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و گلہاے غریب که مخصوص این ملک است به نظر در آمد
ازجمله گلی دیده شد که به ہیات عجیب پنج شش گل نارنجے رنگ رنگ سرنگون شگفته و از میان گلہاے برگی چند
سبز بر آمده و از عالم اناناس نام این گل بولانیگ است و گل دیگر مثل پوئی بر دور آن گلہاے ریزه بادام یاسمن
رنگ و بعضے کبود و بعضے سرخ و در میان نقطه زرد بغایت خوشنما و موزون نامش لدرپوش و پوش علی العموم را می گویند ارغوان
زرد ہم درین راه فراوان است گل کشمیر از حساب و شمار بیرون است کدام ہا را نویسم و چند توان نوشت انچه امتیازی
دارد مرقوم می گردد درین راه آبشارے بر سر راه واقع است بغایت عالی و نفیس از جاے بلندی می ریزد درین راه
آبشارے باین خوبی دیده نشده لحظه توقف نموده چشم و دل را از جاے بلند به تماشاے آن سیراب ساختم روز شنبه
نہم چہار کروه و سه پاؤ کوچ فرموده باره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد باره موله از قصبه ہاے مقرر کشمیر است و ازینجا
تا شہر چہارده کروه مسافت است و بر لب آب بہت واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف
بر لب آب منازل و مساجد ساخته اند آسوده و مرفه الحال روزگار بسر مے برند حسب الحکم پیش از ورود موکب مسعود
کشتی ہاے آراسته درین مقام مہیا داشته بودند چون ساعت در آمدن روز دوشنبه اختیار شده بنا برین دوپہر از
روز یکشنبه دہم گذشته بشہاب الدین پور در آمدم درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار رسیده دولت آستانبوس دریافت
بفنون عواطف روزافزون بادشاہانه و گوناگون نوازش خسروانه سرفرازی یافت الحق این خدمت را چنانچه باید بتقدیم
رسانیده امید که حضرت واہب العطایا جمیع بندہاے با اخلاص را بچنین افروز عزت گرداناد کشتوار بر سمت جنوب کشمیر واقع
است از معموره کشمیر تا منزل الکه حاکم نشین کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده آمد بتاریخ دہم شہریور ماه الٰہی سنه چہاردہم دلاور خان
باده ہزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نہاد ہمت ساخته حسن نام پسر خود را با گروہے علے میر بحر بمحافظت شہر و حراست

سرحدہا مقرر داشت و چون گوہر چک وابیہ چک بدعوی وراثت کشمیر در کشتوار و نواحی آن سرگشتہ وادی ضلالت وادبار بودند ہیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسو کہ متصل بکوتل پیر پنجال واقع است بجہت احتیاط گذاشت واز منزل مذکور تقسیم افواج نمودہ خود با فوجی براہ سنگین پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصر اللہ عرب و سلطان ملک کشمیری و جمعے از بندہای جہانگیری براہ دیگر تعیین فرمودہ و جمال نام پسر کلان خود را با گروہی از جوانان کار طلب ہراولی فوج خود مقرر نمودہ ہمچنین دو فوج دیگر بر دست راست و چپ خود قرار دادہ کہ میرفتہ باشند چون راہ برآمد اسپ نبود چند اسپی بجہت احتیاط ہمراہ گرفتہ اسپان سپاہی را در کل بازگذرانیدہ بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بستہ پیادہ بر فراز کوہ بر آمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بدسرانجام بمنزل بمنزل جنگ کنان تا نزکوٹ کہ یکی از محکمہاے غنیم بود شتافتہ در انجا فوج جلال و جمال کہ از راہہاے مختلف تعین شدہ بودند باہم پیوستند و مخالفان برگشتہ روزگار تاب مقاومت نیاوردہ راہ فرار پیش گرفتند و بہادران جان نثار نشیب و فراز بسیار بپامردی ہمت پیمودہ تا دریاے مرو شتافتند و برلب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیدہ بظہور رسانیدند و ابیہ چک برگشتہ بخت با بسیارے از اہل ادبار بقتل رسید واز کشتہ شدن ابیہ راجہ بے دست و دل شدہ راہ فرار پیش گرفت واز پل گذشتہ در بہندرکوٹ کہ بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعے از بہادران تیز جلو خواستند کہ از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد و چندے از جوانان بشہادت رسیدند و ہمچنین مدت بیست شبان روز بندہاے درگاہ سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیرہ بخت ہجوم آوردہ بمدافعہ و مقابلہ تقصیر نمی کردند تا آنکہ دلاور خان از استحکام تھانجات و سرانجام آذوقہ خاطر جمع نمودہ بہ لشکر فیروزی اثر پیوست و راجہ از حیلہ سازی و روباہ بازی وکلاء خود را نزد دلاور خان فرستادہ التماس نمود کہ برادر خود را با پیشکش بدرگاہ میفرستم چون گناہ من بعفو مقرون گردد و بیم و ہراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاہ گیتی پناہ رفتہ آستانبوس نمایم دلاور خان بسخن فریب آمیز گوش ننداختہ نقد فرصت را از دست ندادہ فرستادہاے راجہ را بے حصول مقصود رخصت فرمودہ در گذشتن از آب اہتمام شایستہ بکار برد جمال پسر کلان او با جمعے از نہنگان بحر شجاعت و جلادت بالاے آب رفتہ بشناوری و دلاوری ازان دریاے زخار خونخوار عبور نمودند و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بندہاے جابجا زازان طرف ہجوم آوردہ کار بر اہل ادبار تنگ ساختند آنہا چون تاب مقاومت در خود نیافتند تختہ پل را شکستہ راہ گریز پیش گرفتند و بندہاے نصرت قرین باز پل را استحکام دادہ بقیہ لشکر را گذرانیدند

دلاور خان در بهندر کوٹ معسکر اقبال آراسته و از آب مذکور تا دریاے چناب که اعتضاد قوی این سیاه بختان است دو تیر انداز
مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهے است مرتفع عبور ازان آب بدشواری میسر و بجهت آمد و رفت پیاده ها طنابهار
سطر تعبیه نموده در میان دو طناب چوب ها بمقدار یک یکدست پهلوے یک دیگر مستحکم بسته یک سر طناب را بقلهٔ کوه و سر دیگر
را بدان طرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر تعبیه می نمایند که پیاده ها پاے خود را بران چوب ها نهاده
هر دو دست طنابهاے بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په
گویند هرجا مظنهٔ بستن زم په داشتند به بندوقچی و تیر انداز و مردم کار سے استحکام داده خاطر جمع نمودند دلاور خان جاله ها ساخته شبی
هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جاله نشانیده میخواست که از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش بود گشت جاله بسیل
فنا رفت و شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم شدند و آبروے شهادت یافتند و ده نفر بدست و بازوے
شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بدان طرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر شدند القصه
دلاور خان تا چهار ماه و ده روز در بهندر کوٹ پاے همت افشرده سعی در گذشتن داشت تیر تدبیر بهدف مقصد
نمیرسید تا آنکه زمینداری راه بری نمود از جاے که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته در اول شب جلال پسر دلاور خان
با چندے از بنده هاے درگاه و جمعے از افغانان قریب بدویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحر بے خبر بر سر راجه
رسیده کرناے فتح بلند آوازه ساختند چندی که بر گرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه برآمده اکثری علف
تیغ خون آشام گشتند بقیه السیف جان سبک پا ازان ورطه بلا برآوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر
کارش باتمام رساند راجه فریاد برآورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاور خان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند بعد از گرفتار شدن
راجه از منتسبان او هر کس که بود خود را بگوشه کشید دلاور خان از شنیدن این مژدهٔ فتح و فیروزی سجدات شکر الٰهی تبقدیم رسانیده بالشکر منصور از
آب عبور نموده بمندل بدر ملک که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد دختر سنگرام راجه جمو و دختر سورج مل
مردود پسر راجه باسو در خانهٔ راجه است و از دختر سنگرام فرزندان دارد و پیش ازان که فتح شود عیال خود را از روے احتیاط به پناه راجه
جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستانبوس گشت نصر الله
عرب را با جمعے از سوار و پیاده بحراست این ملک گذاشت در کشتوار گندم و جو و عدس و ماش و ارزن فراوان میشود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد
زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر تر و قریب بصد دست از باز جره گرفته می شود نارنج و ترنج و هندوانه از فرد اعلیٰ بهم میرسد خربزه اش از عالم

خربزهٔ کشمیر است و دیگر میوه‌ها از انگور و شفتالو و زرد آلو و امرود ترش می شود اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود سنهسے نام زر مسکوک که از حکام کشمیر مانده یک و نیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او معامله پانزده سنهسے که ده روپیه باشد بیک مهر بادشاهی حساب کنند و دو سیر بوزن هندوستان را یکمن نامند و رسم نیست که از محصول زراعت راجه خراج بگیرد و بر سر هر خانه در سالے شش سنهسے که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل بعلوفه جمعے از راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده غائیتاً در وقت فروختن زعفران از خریدار بر سر منی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرد و کلیه حاصل راجه بر جرمیه است و باندک تقصیرے مبلغ کلی می ستاند و هر کس را متمول و صاحب جمعیت یافتند بهانه انگیخته انچه دارد پاک میگیرند بهمه جهت لک روپیه تخمیناً زر حاصل حصهٔ او باشد و در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع می شود و اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمدهاے او بوده باشد محصول یک ساله در وجه انعام دلاور خان مرحمت شد از روے تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار بضابطهٔ جهانگیری بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نسق بسته بجاگیر و از تنخواه نمایند حقیقت باز قرار واقعی ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست روز دوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهڑی بمبارکی و فرخندگی در عمارا تے که مجدداً بر کنار تال احداث یافته در دو مرکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام احداث یافته غائیتاً هنوز نا تمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باتمام رسد از مقام حسن ابدال تا کشمیر براهی که آمده شد هفتاد و پنج کروه مسافت به نوزده کوچ و شش مقام که بست و پنج روز باشد قطع شد و از دار الخلافه آگره تا کشمیر در عرض صد و پنجاه و هیژده روز سه صد و هفتاد و شش کروه مسافت بیکصد و دو کوچ و شصت و سه مقام طے شده و براه خشکی که ممر عام و راه متعارف است سیصد و چهار و نیم کروه است روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسی فرمود خالی از وجاهت نیست پوشش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندی هر دو میداند بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودم که با وجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته در سایهٔ دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکے از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم امیدوار مرحمت آنحضرت ام هر چه حکم شود اکنون مجملاً از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر سفید صد و پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف

راجہ ہا بودہ مدت حکومت آنہا چہار ہزار سال است و کیفیت احوال و اسامی آنہا در تاریخ راجہ ترنگ کہ بحکم حضرت عرش آشیانی
از زبان ہندی بفارسی ترجمہ شدہ است. تفصیل مرقوم است و در تاریخ سنہ ہفتصد و دوازدہ ہجری بنور اسلام رونق و بہا پذیرفتہ
سی و دو نفر از اہل اسلام مدت دویست و ہشتاد و دو سال حکومت این ملک داشتہ اند تا آنکہ بتاریخ نہصد و نود و چہار
ہجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودہ اند از ان تاریخ تا حال سی و پنجاہ سال است کہ در تصرف اولیاے دولت ابد قرین
ماست ملک کشمیر در طول از کوتل ہبلولباس تا فرو تر پنجاہ و شش کروہ جہانگیری است و در عرض از بست و ہفت کروہ
زیادہ نیست و از دہ کم نہ شیخ ابوالفضل در اکبرنامہ بتخمین و قیاس نوشتہ کہ طول ملک کشمیر از دریاے کشن گنگا تا فرو تر یکصد
و بست کروہ است و عرض از دہ کم نیست و از بست و پنج زیادہ نہ من بجہت احتیاط و اعتماد جمعے از مردم معتمد کاردان معتبر
فرمودم کہ طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشتہ شود بالجملہ آنچہ شیخ یکصد و بست کروہ نوشتہ بود شصت و
ہفت کروہ بر آمد چون قرار داد است کہ حد ہر ملکے تا جائے است کہ مردم بزبان آنملک تکلم باشند بنا برین از ہبلولباس کہ
یازدہ کروہ ازین طرف کشن گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد باین حساب پنجاہ و شش کروہ باشد و در عرض دو کروہ بیش تفاوت
ظاہر نگشت و کروہی کہ در عہد این نیازمند معمول است موافق ضابطہ ایست کہ حضرت عرش آشیانی بستہ اند ہر کروہی پنجہزار
درع و یک درع دو درع شرعے میشود کہ ہر درعے بست و چہار انگشت باشد و ہر جا کروہ یا گز مذکور گردد مراد ازان کروہ و گز معمول است
و نام شہر سری نگر است و دریاے بہت از میان معمورہ میگذرد و سر چشمہ آنرا ویرناک میگویند از شہر چہاردہ کروہ بسمت
جنوب واقع است و بحکم این نیازمند بر سر آن چشمہ عمارتے و باغے ترتیب یافتہ در میان شہر چہار پل از سنگ چوب در غایت استحکام بستہ
شدہ کہ مردم از روے آن تردد می نمایند پل را باصطلاح این ملک کدل میگویند در شہر مسجدے است بغایت عالی از آثار سلطان سکندر
در ہفتصد و نود و پنج آساس یافتہ بعد از مدتے سوختہ و باز سلطان حسین تعمیر نمودہ ہنوز باتمام نرسیدہ بود کہ قصر حیات او از پا
در افتاد و در نہصد و نہ ابراہیم ماگرے وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشیدہ از ان تاریخ تا حال یکصد و بست سال
است کہ برجاست از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چہل و پنج درع و عرض یکصد و چہل و چہار درع است مشتمل بر چہار طاق
و بر اطراف ایوان و ستونہاے عالی نقاشے و نگارے کردہ الحق از حکام کشمیر اثرے بہتر ازین نماندہ میر سید علی ہمدانی قدس سرہ
روزے چند درین شہر بودہ اند خانقاہے از ایشان یادگار است متصل شہر دو کول بزرگ واقع است کہ ہمہ سال پر آب
مے باشد و طعمش متغیر نمی گیرد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غلہ و ہیمہ بر کشتی است در شہر و پرگنات پنج ہزار و ہفتصد

کشتی است هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر سے وهشت پرگنه است آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالاے آب را آمراج گویند و پایان آب را کامراج نامند ضبط زمین وداد وستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات ونقد و جنس را بخروار شالی حساب کنند هر خرواره سه من وهشت سیر وزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سے لک وشصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور وچهل وشش لک و هفتاد هزار دام مے شود و بضابطهٔ حال جاے هشت هزار و پانصد سوار است راه ورآمد بکشمیر متعدد بهترین راه ها بهیمبر و پکلے است اگرچه راه بهیمبر نزدیک تراست لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلے است و دیگر راهها درین موسم از برف مالامال مے باشد اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر مجملے از اوضاع وخصوصیات آن رقمزده کلک بیان می گیرد * کشمیر باغی است همیشه بهار یا قلعه ایست آهنین حصار بادشاهان را گلشنے است عشرت افزا و درویشان را خلوتکدهٔ دلکشا چمنهاے خوش و آبشارهاے دلکش از شرح و بیان افزون آبهاے روان و چشمه سارهاے از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر است که بشمار درآید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالامال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز چلکهاے مسطح و سه برگلهاے مبرورح را چه گوید

نظم

شده جلوه گر نازنینان باغ / رخ آراسته هر یکے چون چراغ

شده مشکبو غنچه در زیر پوست / چو تعویذ مشکین ببازوے دوست

غزلخوانی بلبل صبح خیز / تمناے می خوارگان کرده تیز

بهر چشمه منقار بط آب گیر / چو مقراض زرین بقطع حریر

بساط گل و سبزه گلشن شده / چراغ گل از باد روشن شده

بنفشه سر زلف را خم زده / گره در دل غنچه محکم زده *

بهترین اقسام شگوفه بادام وشفتالو است برون کوهستان ابتداے شگوفه در غرهٔ اسفندار مذ می شود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و انجام شگوفه تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است در خدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زار و تماشاے خزان کرده شده بود بحمد الله درین مرتبه جوانیهاے بهار را دریافت خوبیهاے خزان در موقعش نوشته خواهد شد عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند

وبامش راخاکپوش کردہ پیازلالہ چوغاشی می نشانند وسال بسال درموسم بہارمی شگفد وبغایت خوشنماست این تصرف مخصوص
اہل کشمیراست امسال درباغچہ دولتخانہ وبام مسجد جامع لالہ بغایت خوب شگفتہ بودیاسمن کبود درباغات فراوان است ویاسمن
سفید کہ اہل ہند چنبیلی گویند خوشبومی شود قسم دیگرصندلی رنگ است آن نیزدرغایت خوشبوئی واین مخصوص کشمیراست
گل سرخ چند قسم بنظر درآمدہ غایتاً یکے خوشبواست دیگرے گلے است صندلی رنگ وبویش درغایت لطافت ونزاکت
ازعالم گل سُرخ وتنہ اش نیزبہ گل سرخ تشابہ وگل سوسن دوقسم مے باشد انچہ درباغات است بسیاربالیدہ وسبز
رنگ وقسم دیگرصحرائی است اگرچہ کم رنگ است غایتاً خوشبواست گل جعفری کلان وخوشبومی شود وتنہ اش ازقامت
آدمی میگذرد لیکن دربعضے سالہا وقتے کہ کلان شد وبگل رسید وگل گردکرمی پیدامی شود وبرگلش پردہ ازعالم عنکبوت
می تند وضایع می سازدوتنہ اش راخشک میکند وامسال چنین شد وگلہاے کہ درایلاقات کشمیر بنظردرآمدہ ازحساب شماربیرون
است آنچہ نادرالعصری اوستادمنصورنقاشش شبیہ کشیدہ ازیکصدگل متجاوزاست پیش ازعہددولت حضرت عرش آشیانی
شاہ آلومطلقاً نبود محمد قلی افشارازکابل آوردہ پیوند نمودہ تاحال دہ پانزدہ درختے بارآمدہ زردآلوپیوندی نیز
درخت چند معدودبود مشارالیہ پیوندرادرین ملک شایع ساخت والحال فراوان است الحق زردآلوے کشمیرخوب می شود
درباغ شہرآراے کابل درختے بود میرزائی نام کہ بہترازان خوردہ نشدہ بودودرکشمیرچندین درخت مثل آن درباغہا
است ناشپاتی فرداعلے مے شود ازکابل وبدخشان بہترنزدیک بناشپاتی سمرقند سیب کشمیربخوبی مشہوراست وامرود
وسطے مے شود انگورش فراوان است اکثرش ترش وزبون انارش آنقدرہا نیست تربزفرداعلے بہم میرسد خربزہ بغایت
شیرین وشکنندہ مے شود لیکن اکثرآنست کہ چون بہ پختگی رسد کرمی درمیانش بہم میرسد وضایع می سازد اگراحیاناً از
آسیب محفوظ ماند بغایت لطیف مے شود شاہ توت نمے باشد وتوت سایرصحراصحرااست وازپاے ہردرخت توت تاک
انگوری بالارفتہ غایتاً توتش قابل خوردن نیست مگردرختے چند کہ درباغ ہا پیوند کردہ باشند برگ توت بجہت کرم پیلہ بکار
مے رود وتخم پیلہ ازگلگت وتبت مے آرند شراب وسرکہ فراوان است اما شرابش ترش وزبون وبزبان کشمیرمس گویند

بعدازان کہ کاسہ ہا ازان درکشند بقدرے سرگرمی ازان بہم می رسد ازسرکہ اقسام آچارمی سازند چون سیردرکشمیرخوب مے شود
بہترین اچارش اچارسیراست انواع غلہ بغیرازنخود اکثری دارد اگرنخود بکارند سال اول می شود سال دوم زبون می شود
سال سویم بمشنگ متشبہ مے شود برنج ازہمہ بیشتر لیکن کہ سہ حصہ برنج ویک حصہ سایرحبوبات بودہ باشد مدارخورش اہل کشمیربر

برنج است اما زبون می شود و خشکه ترے پزند و می گذارند که سرد شود بعد از ان می خورند و آنرا بھتہ می گویند طعام گرم خوردن رسم
نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه از ان بھتہ شب نگاه میدارند و روز دیگر می خورند نمک از هندوستان می آرند در بھتہ
نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب می جوشانند و اندک نمکے بجهت تغیر ذایقه دران می اندازند و با بھتہ ے خورند و
جمعے که خواهند تنعم کنند دران سبزی اندک روغن چارمغز مے اندازند و روغن چارمغز زود تلخ و بے مزه مے شود بلکه روغن
گاؤ نیز مگر آنگاه که تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام بیندازند و آنرا سداپاک نامند بزبان کشمیر و چون هوا سرد و نمناک
است بجز دو آنکه سه چهار روز بماند متغیر می گردد و گاؤمیش نمی باشد گاؤ نیز خرد و زبون می باشد گندمش ریزه کم مغز است
نان خوردن رسم نیست گوسفند بے دنبه می باشد از عالم کوہے هندوستانیان آن را هندو می گویند گوشتش خالے از نزاکت
و راست مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی و سویه وغیره فراوان می باشد ماهی همه قسم پولک دار و بی پولک می باشد اما زبون
ملبوسات از پشمینه متعارف مرد و زن کرته پشمین می پوشند و آنرا پٹو گویند و فرضاً اگر پٹو نپوشند باعتقاد شان اینکه هوا تصرف
مے کند بلکه هضم طعام بے این ممکن نیست شال کشمیر را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده انداز فرط اشتهار حاجت
به تعریف نیست قسم دیگر نهرمه است از شال جسیم تر و ملایم می باشد و دیگر درمه است از عالم جل خر و سگ بر روے
فرش مے افگنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر می شود با آنکه پشم شال را از تبت مے آرند در انجا بعمل نمی توانند
آورد پشم شال از بزے بهم میرسد که مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پٹو هم می بافند و دو شال را باهم رفو کرده از
عالم سقرلاط می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر می تراشند و دستار گرد می بندند و عورات عوام را لباس پاکیزه
و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پٹو سه سال و چهار سال بکار میبرند ناشسته از خانه بافنده آورد کرته میدوزند و
تا پاره شدن بآب نمی رسد ازار پوشیدن عیب است کرته دراز و فراخ تا سر و پا افتاده مے پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثرے
خانه برلب آب دارند یک قطره آب بیدن آنها نمی رسد مجملاً ظاهر آنها همچو باطن آنها چرگین است بے صفا ارباب صنایع
در زمان مرزا حیدر بسیار بیش آمد موسیقی را رونق افزود کمانچه و جنتر و قانون و چنگ و دف و نے شایع شده در
زمان سابق سازے از عالم کمانچه میداشتند و نغمها بزبان کشمیری در مقامات هندی می خوانند و آنهم منحصر بر دو سه مقامی
بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرایند الحق مرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت
عرش آشیانی مدار سواری مردم اینجا بر گونٹ بود اسپ کلان نمی داشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه جهت حکام

آوروندے گونٹ عبارت از یابوے ست چهار شانه بزمین نزدیک در سایر کوهستان هند نیز فراوان می باشد اکثر جنگره
و شخ جلومی شود بعد از انکه این گلشن خدا آفرین بتایید دولت دمین تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیارے
از ایاقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده گله هاے اسپ عراقی و ترکی حواله شد که گره بگیرند و سپاهیان از خود نیز الچی
عبادان نمودند و در اندک فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیر با دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شده
و احیانا تا بهزار روپیه هم رسیده مردم این ملک آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سنی اند و سپاهیان شیعه امامیه و گروهی نوربخشی
و طایفهٔ فقرامی باشند که آنها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتے ندارند لیکن به بے ساختگی و ظاهر آرائی میزیند و هیچکس را بد نمی
گویند زبان خواهش و پاے طلب کوتاه دارند گوشت نمی خورند و زن نمی کنند و پیوسته درخت میوه دار در صحرای نشانند
بایں نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود اصلا تمتع برنمی گیرند قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمع از برهمنان اند
که از قدیم درین ملک می باشند و مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نتوان کرد لیکن کتابها بزبان
شنسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و شنسکرت زبانے است که دانشوران هند کتابها
بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند اما بتخانهاے عالی که پیش از ظهور اسلام آساس یافته برجاست و عماراتش همه از سنگ
و از بنیاد تا سقف سنگهاے کلان سی منی چهل منی تراشیده و بر روے یک دیگر نهاده متصل بشهر کوهچه ایست که آن را کوه ماران
گویند و هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کوه ڈل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسری پیموده شده
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهند در
عهد دولت این نیازمند قریب الاختتام شده چنانچه کوهچه مذکور در میان حصار افتاده و دیوار قلعه بر دور آن گشته و کول
مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بران آب است و در دولتخانه باغچه واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن که والد
بزرگوارم اکثر اوقات در آنجا می نشستند درین مرتبه سخت بیطراوت و افسرده بنظر در آمده چون نشیمن گاه آن قبلهٔ حقیقی و خدای
مجازی در حقیقت سجده گاه این نیازمند است بر خاطر حق شناس ناپسندیده افتاد بمعتمد خان که از بندهاے مزاج دانست
حکم فرمودم که در ترتیب باغچه و تعمیر منازل غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام رونق دیگر یافت در
باغچه صفهٔ عالی سے و دو درعه مربع مشتمل بر سه قطعه آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده به تصویر استادان نادره کار
رشک نگارخانهٔ چین ساخت و این باغچه را نور افزا نام کردم روز جمعه پانزدهم فرور دی ماه آلهی دو گاو قطاس از پیشکشهای

زمیندار تبت بنظر درآمد در صورت و ترکیب بگا و میش بیشتر مشابهت و مناسبت دارد و اعضایش پر پشم است و این لازمه
حیوانات سردسیر است چنانچه نر رنگ از ولایت بکر و کوهستان گرم سیر آورده بودند بغایت خوبصورت و کم پشم بود و آنچه
درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما و برف پرموئی و بد هیئات است و کشمیریان رنگ را کپل گویند و هم درین ولا
آهوے مشکین پیشکش آورده بودند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودم که طعام پختند سخت بے مزه بد طعام ظاهر شد از
حیوانات چارپائی صحرائی گوشت هیچ یک بد بوئی و بد طعمی این نیست نافه در تازگی بوئے نداشته بعد از ان که چندروزے
ماند و خشک شد خوشبوئے شود و ماده نافه ندارد و درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشاے شگوفه
بهاک و شالمار محظوظ گشتم بهاک نام پرگنه ایست که بر اطراف کوه ڈل واقع است و همچنین شالمار نیز متصل آن دجوے
آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول ڈل میریزد به فرزند خرم فرمودم که پیش آن را ببستند آبشاری بهم رسیده که از سیر
آن محظوظ توان شد و این مقام از سیر گاهاے مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفتدهم غریب واقعه روے نمود شاه شجاع
در عمارات دولتخانه بازے می کرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده بر روے آن افگنده دروازه نه بسته بودند
شاهزاده بازے کنان در جانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر افتاد قضارا پلاسے ته کرده در
دیوار نهاده بودند و فراش متصل آن نشسته بود سر او باین پلاس میرسد پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد
باآن که ارتفاعش هفت ورعه است چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطهٔ حیات
اوی شود عیاذاً بالله اگر چنین نبودی کار بد شواری کشیدے درانوقت راے مان که سردار پیاده هاے خدمتیه بود
در پاے جهروکه ایستاده فی الفور دویده او را بر می دارد و در آغوش گرفته متوجه بالا می شود در آنجا در ان حالت همین قدر
می پرسد که مرا کجا می بری او میگوید که بملازمت حضرت دیگر ضعف بر و مستولے می شود و از حرف زدن باز می ماند من
در استراحت بودم که این خبر موحش بگوشم رسید سراسیمه بیرون دویدم چون او را بدین حال دیدم هوشم از سر رفت و زمانی
ممتد در آغوش شفقت گرفته محو این موهبت الهی بودم در واقع طفل چهار ساله از جائے که ده گز شرعی ارتفاع داشته
باشد سرنگون بیفتد و اصلا غبار آسیبے بر اعضایش نه نشیند جاے حیرت است سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم
رسانیده تصدقات داده شد و فرمودم که ارباب استحقاق و فقراے که درین شهر توطن دارند بنظر در آورند تا در خور آنها وجه
معیشت مقرر شود از غرایب آنکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتک راے منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان

بہنج بھکر

این طائفه است بے واسطه بمن عرض کرده بود که از زائچهٔ طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه برایشان
گران است بیمکن که از جاے مرتفع بزیر افتد و غبار آسیبے بردامن حیات نه نشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوست
همواره این توهم پیرامون خاطرمی گشت و درین راههاے خطرناک و کریوهاے دشوارگذار یک چشم از آن نونهال چمن
اقبال غافل نبودم همیشه او را درنظرمی داشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط بجامی آمد تا بکشمیر رسیده شد چون
این سانحه ناگزیر بود انها و دایهاے او چنین غافل می شوند لله الحمد که بخیر گذشت در باغ عیش آباد درختے بنظر
درآمد که شگوفه صد برگ داشت لنهایت بالیده و خوشنما غالباً سیب او ترش نشان میدادند چون از دلاور خان کارخدمت
شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز فرمودم و پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدم
شیخ فرید ولد قطب الدین خان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار نوازش یافت منصب سربراه خان بهقتصدی
ذات و دو صد و پنجاه سوار حکم شد نور الله گرگیراق را بمنصب شش صدی ذات و یک صد سوار سرفراز ساختم
و خطاب تشریف خانی عنایت فرمودم پیشکش روز مبارک شنبه بیست و یکم در وجه انعام قیام خان قراول باشی مرحمت شد
چون اله داد افغان پسر باریکی بر کردار زشت خویش ندامت گزیده بدرگاه آمد حسب الالتماس اعتماد الدوله گناه او بعفو مقرون
گشت آثار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود بدستور سابق منصب دو هزار و پانصدی و یک هزار و دویست
سوار عنایت نمودم میرک جلایر از کمکیان صوبه بنگاله بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون بعرض
رسید که لاله چوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته روز شنبه بیست و سویم بسیر و تماشاے آن رفته شد الحق یک
ضلع آن گلزار خوشی شده بود پرگنه مودهری که پیش ازین براجه باسو عنایت بود بعد از و پسراو سورجمل مقهور داشت در نیولا
بجگت سنگه برادر او که ٹیکه نیافته بود لطف نمودم و پرگنه جمو براجه سنگرام مرحمت شد روز دوشنبه غرهٔ آذر دی بهشت بمنزل
خرم رفته بحمام او درآمدم بعد برآمدن پیشکش کشید قلیلے بجهت خاطر او پذیرفتم روز مبارک شنبه چهارم میر جمله بمنصب
دو هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز شد روز یکشنبه هفتم بقصد شکار کبک بموضع چهار دره که وطن حیدر ملک است سوادی
شد الحق سرزمین خوشی سیرگاه دلکشی است آبهاے روان و درختهای چنار عالی دارد حسب الالتماس او نور پور نام نهادم در سر راه درختے است
بل تھل نام که چون یکی از شاخهاے آن را گرفته جنبانند مجموع درخت در حرکت می آید عوام باین اعتقاد که این حرکت مخصوص همان درخت
است اتفاقاً در دیه مذکور را زان قسم درخت دیگر بنظر درآمد که همان طریق متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت

است نه مخصوص یک درخت و در موضع راولپور از شهر دو نیم کروه بسمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته پیش ازین بیست سال که من خود با سپه سوار با پنج اسپ زین دار و دو خواجه سرا بدرون آن در آمده بودم و همه گاه بتقریب این حرف مذکور میشد مردم استبعاد می نمودند درین مرتبه باز فرمودم که چندی بدرون آن در آیند بهمان دستور که درخاطر داشتم ظاهر شد در اکبرنامه مسطور است که حضرت عرش آشیانی سے وچهار کس را بدرون آن در آورده متصل یکدیگر نشانده بودند درین تاریخ بعرض رسید که پرتهی چند پسر رای منوهر که از کمکیان لشکر کانگره بود با مخالفان جنگ سبے صرفه کرده جان نثار گشت روز مبارک شنبه یازدهم برین موجب بندهاے درگاه باضافه منصب سرفراز گشتند تاتارخان دوهزاری ذات و پانصد سوار عبدالعزیز خان دوهزاری ذات و هزار سوار و دیبی چند گوالیاری هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار میرخان پسر ابوالقاسم خان نمکین هزاری ذات و ششصد سوار میرزا محمد هفت صدی ذات و سے صد سوار لطف الله سیصدی ذات و پانصد سوار نصرالله عرب پانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار تهورخان بفوجداری سرکار میوات تعیین شد روز مبارک شنبه بست پنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی ولایت ٹهٹه فرق عزت برافراخت و منصب او اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شجاعت خان عرب بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار عز افتخار یافت وانی رای سنگدلن حسب الالتماس مهابت خان بصوبه بنگش تعیین شد جان سپار خان بمنصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشت درینولا از عرائض سپهسالار خان خانان و سایر دولتخواهان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن بد ذات است بنیاد کرده و ازان که موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی که با بنده هاے درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بملک پادشاهی دراز ساخته امید که عنقریب بشامت اعمال خویش گرفتار گردد و چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن این خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و ترکیان بر دور لشکر صف بسته می گردند خنجر خان در احمدنگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه بنده هاے درگاه را با مقهوران مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسپه را همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روے ادبار بوادے فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر

سالمًا وغانمًا بارودے خود مراجعت نمود چون عسرت وگرانی عظیم در لشکر منصور بهم رسید دولتخواهان کنگاش دران دیدند کہ از
کریوه رو هنگڑه فرود آمده در پایان گھاٹ توقف باید نمود تا رسد غلہ بسهولیت میرسیده باشد و مردم محنت و تاب نکشند
ناگزیر در بالاپور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه بخت شوخی و شلائینی نموده در طرف بالاپور نمایان شدند راجہ نرسنگدیو
با چندی از بنده ہاے جان نثار بمدافعۂ غنیم ہمت گماشته بسیارے را بقتل آورد و منصور نام حبشی کہ در سپاه مقهوران بود
زنده بدست افتاد ہرچند خواستند کہ بزیر فیل اندازند راضی نشد پای جہالت افشرد راجہ نرسنگدیو فرمود کہ سرش از تن جدا
سازند امید کہ فلک دوار سزاے کردار ناہنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نهد در سیوم اردی بهشت بتماشای
سکہ ناگ سواری شد بغایت تیلاق خوشی است و این آبشار در میان دره واقع است و از جاے مرتفع میریزد ہنوز بر
اطراف آن برف بود جشن مبارک شنبه دران گلزمین آراسته پیالہ ہاے معتاد را برلب آب خورده محظوظ گشتم درین جدول
آب جانورے بنظر درآمد از عالم ساج سیاه رنگ است و خالہاے سفید دارد و این ہمرنگ بلبل است با
خالہاے سفید و غوطه در آب مے خورد و زمان ممتد در زیر آب می باشد و از جاے دیگر سر برمے آرد فرمودم کہ دو
سه جانور ازان گرفته آرند تا معلوم شود کہ از بابت مرغابی است پوست درمیان پا دارد و باہم پیوسته با از عالم جانوران
صحرائی کشاده است دو قطعه ازان گرفته آوردند یکے فی الفور مرد و دیگر یک روز ماند پنجه اش شل مرغابی پیوسته نبود بنادر العصری
استاد منصور نقاش فرمودم کہ شبیه آن را بکشند کشمیریان گلکری نامند یعنے ساج آبی در بنولا قاضی و میر عدل معروض
داشتند کہ عبدالوہاب پسر حکیم علی بجمعے از سادات متوطن لاہور ہشتاد ہزار روپیه دعوی می نماید و خطی بمہر قاضی نوراللہ
ظاہر ساخته کہ پدر من زر مذکور را برسم امانت بسید ولی پدر اینها سپرده و سادات منکر اند اگر حکم شود حکیم زاده بجہت احتیاط
سوگند مصحف خورده حق خود را از انہا بگیرد فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است بعمل آورند روز دیگر معتمد خان بعرض رسانید
کہ سادات خضوع و خشوع بسیار ظاہر می سازند و معامله کلی است ہرچند در تحقیق و تفحص این قضیه بیشتر تامل بکار رود بهتر خواہد
بود بنابران فرمودم کہ آصفخان در تحقیق این قضیه نہایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید کہ اصلا مظنه و شبه و شک
نماند باوجود این اگر خوب واشگافته نشود در حضور خود باز پرس نموده خواهد شد بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل
و دست از کار رفته و جمعے از آشنایان شفیع ساخته حرف آشتے بمیان آورد غرض آنکه اگر سادات باز پرس این قضیه
را با آصفخان بہ اندازند خط ابرامی سپارم کہ مرا با ایشان من بعد حقی و دعوے نباشد ہرگاه آصفخان کس بطلب

او می فرستاد ازان جا که خاین خایف می باشد به بهانه وقت می گذرانید و حاضر نمی شد تا آنکه خط ابراہیم یکے از دوستان خود سپرد و حقیقت با آصف خان رسید جبراً او را حاضر ساختند در مقام پرسش در آمد ناگزیر با اعتراف نمود که این خط را یکے از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود بهمین مضمون نوشته داد چون آصف خان حقیقت را بالعرض رسانید منصب و جاگیر او را تغیر ساخته از نظر انداختم و سادات را بالعزت و آبرو رخصت لاهور ارزانی داشتم روز مبارک شنبه هشتم خورداد اعتقاد خان بمنصب چهار هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفرازے یافت و صادق خان بمنصب دو هزاری و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار ممتاز گشت زین العابدین پسر آصف خان مرحوم بخدمت بخشیگری احدیان سرفراز گشت راجه نرسنگدیو بندیله بوالا پایه پنج هزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت در کشمیر پیشرس ترین میوه ها اشکن است می خوش می باشد از آلو بالو خرد تر غاتیا در چاشنی و نزاکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلو بالو بیشتر نمی توان خورد و ازین در شبان روزے تا صد هم بمزه می توان گزک کرد خصوصاً از قسم پیوندیش حکم فرمودم که بعد ازین اشکن را خوش گفته باشند ظاهرا در کوهستان بدخشان و خراسان می شود مردم آنجا بجد می گویند آنچه از همه کلان تر است نیم مثقال بوزن در آمد شاه آلو در چهارم اُردے بهشت مقدار نخودے نمایان شد در بیست و هفتم رنگ گردانید و در پانزدهم خورداد بکمال رسید و نوبر کرده شد شاه آلو بالیقه من از اکثر میوه ها خوشتر مے آمد چهار درخت در باغ نورافزا بار آورده بود یکے را شیرین بار نام کردم و دوم را خوشگوار و سویم را که از همه بیشتر بار آورده بود پربار و چهارم که کمتر بار داشت کم بار و یک درخت در باغچه حرم بار آورده بود آن را شاه وار نام نهادم نونهالی در باغچه عشرت افزا بود آن را نو بار خواندم هر روز همان قدر که بجهت مزه پیاله کفایت کند بدست خود مے چیدم اگرچه از کابل هم بڈاک چوکی مے رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه بتازه چیدن بدست خود لطف دگر دارد شاه آلوے کشمیر از کابل کمتر نمی شود بلکه بالیده تر است آنچه از همه کلان تر بود یک ٹانک و پنج سرخ بوزن در آمد روز سه شنبه بست و یکم بادشاه بانو بیگم حجله نشین ملک بقا شد و الم این واقعه دلخراش بار گران بر خاطرم نهاد امید که الله تعالے او را در جوار مغفرت خویش جاے دهاد از غرایب آنکه جوتک راے منجم پیش ازین بدو ماه بعضے از بنده هاے نزدیک را آگاه ساخته بود که یکے از صدر نشینان حرم سراے عفت بنهانخانه عدم خواهد شتافت و این را از زائچه طالع من دریافته بود مطابق افتاد و از سوانح شهادت یافتن سید عزت خان و جلال خان گکهر در لشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام رفع محصول شد مهابت خان لشکر تعین نمود که به کوهستان

ور آمده زراعت افغان را بخور انند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه مهمل نگذارند قضا را چون بنده هاے درگاه بپاے کوتل می رسند افغانان برگشته روزگار را از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می گیرند و استحکام میدهند جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت دران می بیند که دو سه روزے توقف کرده شود تا مقهوران آذوقه چند روزه که بر پشت بار کرده آورده اند صرف نموده لاچار خود بخود ویران شوند انگاه بسهولیت مردم ما ازین کریوه دشوار خواهند گذشت چون ازین کوتل بگذریم دیگر کارے نمی توانند ساخت و مالش بسزا خواهند یافت عزت خان که شعله بود درزم افروز و برق دشمن سوز بصوابدید جلال خان نپرداخته برهنه با چندے از سادات بارهه توسن همت برانگیخت و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را درمیان گرفته با آنکه زمین معرکه اسپ تاز نبود بهر طرف که چین غضبے افروخت خرمن هستی بسیارے بآتش تیغ می سوخت در اثناے زد و خورد اسپش را پے کردند پیاده تا رمقے داشت تقصیر نکرد عاقبت با رفقاے خویش مردانه فرو شد و در هنگامیکه عزت خان می تاخت جلال خان گکهر و مسعود پسر احمد بیگ خان و بیژن پسر نادعلی میدانے و دیگر بنده ها عنان شتاب از دست داده بے اختیار از هر طرف کوتل می جنبند و مقهوران سر کوها گرفته بسنگ و تیر کارزار می نمایند جوانان جانسپار چه از بنده هاے درگاه چه از تابینان مهابت خان داد جرأت و جلادت داده بسیارے از افغانان را بقتل مے رسانند درین دار و گیر جلال خان و مسعود با بسیارے از جوانان جان نثار مے گردند بیگ تند خوئی و تیز جلوئی عزت خان چنین چشم زخمی بلشکر منصور رسید و مهابت خان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه زور بکمک فرستاده تهانجات را از سر نو استحکام می دهد و هر جا اثرے ازان سیاه بختان می یابند در کشتن و بستن تقصیر نمی نمایند چون این واقعه بعرض رسید اکبر قلی پسر جلال خان را که بخدمت فتح قلعه کانگره مقرر بود بحضور طلب داشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرمودم و ملک موروثی او را بدستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته اسپ و خلعت داده بکمک لشکر بنگش فرستادم با آنکه از عزت خان فرزند مانده بود بغایت خرد سال جانفشانی او را در پیش نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا بازماندهاے او از هم نپاشند و دیگران را امیدواری افزاید درین تاریخ شیخ احمد سهرندی را که بجهت دکان آرائی و خود فروشی و بی صرفه گوئی روزے چند در زندان ادب محبوس بود بحضور طلب داشته خلاص ساختم خلعت و هزار روپیه خرچ عنایت نموده در رفتن و بودن مختار گردانیدم او از روے انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتے و کفایتے بود نقش مراد

در ملازمت خواهد بود دبست وہفتم خورداد زرد آلو رسید خانه تصویرے که درباغ واقع است وحکم به تعمیر آن شده بود درینولا
تصویر استادان نادره کار آراستگی یافت در مرتبهٔ بالا شبیهٔ جنت آشیانی وعرش آشیانی و درمقابل شبیه مراو برادرم شاه عباس
راکشیده اند بعد از ان شبیه میرزا کامران ومیرزا محمد حکیم وشاه مراد وسلطان دانیال ودر مرتبه دوم شبیه امرا وبنده هاے
خاص را تصویر کرده اند ودر اطراف بیرون خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند یکے از شعرا
این مصرع را تاریخ یافته — ع

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارک شنبه چهارم تیرماه الٰهی جشن بوریا کوبی شده درین روز شاه آلوے کشمیر بآخر رسید از چهار درخت باغچه
نورافزا یک هزار وپانصد عدد واز سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد بمتصدیان کشمیر تاکید فرمودم که درخت شاه آلو
دراکثر باغات پیوند کنند وفراوان سازند درینولا بهیم پسر رانا امر سنگه بخطاب راجگی سرفرازی یافت و دلیرخان برادر رشید
عزت خان بمنصب هزاری ذات وهشتصد سوار ممتاز گشت ومحمد سعید پسر احمد بیگ خان بمنصب ششصدی ذات
وچهارصد سوار ومخلص الله برادر او بپانصدی ذات ودویست وپنجاه سوار نوازش یافتند بسید احمد صدر منصب هزاری عنایت
شد بمیرزا حسین پسر میرزا رستم صفوی منصب هزاری ذات وپانصد سوار مرحمت فرموده بخدمت دکن رخصت کردم روز
یکشنبه چهاردهم تیرماه الٰهی حسن علی خان ترکمان بصاحب صوبگی اوڈیسه فرق عزت برافراخت ومنصب ذات وسوار
سه هزاری حکم شد درین تاریخ بهادرخان حاکم قندهار نه راس اسپ عراقی وچند تغور اقمشه زربفت ومخمل زربفت ودانه هاے
کیش وغیره برسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت روز دوشنبه پانزدهم بسیر ایلاق توسی مرگ سواری شد بعد کوچ در پاے
کوتل رسیده روز کم شنبه هفدهم بفراز کریوه برآمده دو کروه مسافت در غایت ارتفاع بصعوبت تمام قطع شد از فراز کوتل
تا ایلاق یک کروه دیگر زمین پست وبلند بود اگرچه قطعه قطعه گلهاے الوان شگفته بود لیکن آن قدر که تعریف می کردند ودر خاطر
نقش بسته بود به نظر در نیامد شنیده شد که درین نزدیکے دره ایست که بغایت خوب شگفته روز مبارک شنبه هیژدهم بتماشاے
آن رفتم بے تکلف هرگونه اغراق که در تعریف آن گل زمین کرده شود گنجایش دارد چندانکه نظر کار می کرد گلهاے الوان
شگفته بود وپنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد یکن که چند قسم دیگر هم بوده باشد که بنظر در نیامده آخر هاے روز عنان مراجعت
معطوف داشتم امشب در حضور به تقریبی حرف محاصره احمد نگر مذکور ے شد خانجهان غریب نقلے گذرانید پیش ازین

هم مکرر بگوش رسیده بود بنابر غرابت مرقوم میگردد در هنگامی که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمد نگر را محاصره کرده بود
روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را بجانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند گوله قریب دایره شاهزاده رسید
از آنجا باز گنبد بسته در خانهٔ قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود رفته افتاد اسپ قاضی بفاصله سه چهار گز بسته بودند
بمجرد رسیدن گوله بر زمین ران اسپ از بیخ برکنده بر زمین افتاد و غلوله از سنگ بود بوزن ده من متعارف هند که هشتاد من
خراسان باشد توپ مذکور بمثابهٔ کلان است که آدم درمیان درست می تواند نشست درین تاریخ خواجه ابوالحسن میر بخشی
را بمنصب پنج هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز ساختم مبارز خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و هفتصد سوار
سربلندی یافت بیژن پسر نادعلی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت امانت خان بمنصب دو هزاری ذات
و چهارصد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بست و پنجم نوازش خان پسر سعید خان را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار
سوار و همت خان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و سید یعقوب خان پسر سید کمال بخاری را به منصب
هشت صدی ذات و پانصد سوار امتیاز بخشیدم میر علی عسکر پسر میر علی اکبر موسوی بخطاب موسوی خانی نوازش یافت
چون تعریف ایلاق کوری مرگ مکرر شنیده شده بود در نیولا خاطر به تماشای آن بسیار رغبت افزود روز شنبه هشتم
امرداد بدان صوب سواری شد از تعریف آن چه نویسد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته و درمیان سبزه و گل
جدولهای آب روان در غایت لطافت و صفا گوئی صفحه ایست از تصویر که نقاش قضا بقلم صنع نگاشته غنچهٔ دلها از
تماشای آن می شگفت بی تکلف آن ایلاق را نسبت بدیگر ایلاقات نیست و بهترین سیرگاه های کشمیر می توان گفت.
در هندوستان پپیها نام جانوری است خوش آواز که در موسم برسات ناله های جان سوز می کشد چنانچه کوئل بیضهٔ خود
را در آشیان زاغ می نهد و زاغ بچه او را می کشد و می پرورد در کشمیر دیده شد که بیضه خود را در آشیان غوغائی نهاده بود
غوغائی بچهٔ آن را پرورش میداد روز مبارک شنبه هفتدهم فدائیخان بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار
سرفراز گشت درین تاریخ محمد زاهد نام ایلچی عزت خان حاکم اورگنج بدرگاه رسید عریضه با محقر تحفه ارسال داشته
سلسله جنبان نسبت های موروثی شده بود بنظر عاطفت مخصوص داشته عجالة الوقت ده هزار درب بانعام ایلچی مقرر شد بمتصدیان
بیوتات حکم فرمودم که از اقسام اجناس انچه او التماس نماید بجهت فرستادن ترتیب دهند درینولا فرزند خان جهان را غریب
توفیقی نصیب شده از شفتگی باده بنهایت زار و نزار گشته بود از استیلا این نشاء مردافگن نزدیک بآن رسیده که جانگرامی در

سر این کار کنند ناگاہ بخود پرداخت وحق سبحانہ او را موفق ساخت وعہد کرد کہ بعد ازین دامن لب بشراب نیالاید وآلودہ نسازد ہر چند نصیحت کردم
کہ بیک بار ترک کردن خوب نیست از روے حکمت وتدبیر بمرور باید گذاشت راضی نشد ومردانہ گذاشت بتاریخ بیست وپنجم امرداد بہادر خان
صاحب صوبۂ قندھار بمنصب پنج ہزاری ذات وچہار ہزار سوار سرفراز گشت ودر دویم شہریور ماہ الٰہی مان سنگھ پسر راوت شنکر بمنصب ہزار و
پانصدی وہشت صد سوار ومیر حسام الدین بہزار وپانصدی وپانصد سوار وکرم اللہ پسر علی مردان خان بہادر بشش صدی وسیصد سوار نوازش
یافتند چون درینولا توجہ خاطر بدندان ابلق جوہردار بسیار راست امرای عظام در تفحص وتجسس غایت سعی واہتمام بتقدیم
رسانیدند از انجملہ عبدالعزیز خان نقشبندی عبداللہ نام ملازم خود را نزد خواجہ حسن وخواجہ عبدالرحیم پسران خواجہ کلان
جوباری کہ امروز مقتداے ولایت ماوراءالنہر اند فرستادہ مکتوبی مشتمل بر اظہار این خواہش ارسال داشتہ بود اتفاقاً خواجہ حسن
دندانی درست در کمال لطافت داشتہ فی الفور مصحوب مومی الیہ روانۂ درگاہ ساخت ودرین تاریخ بحضور رسید موجب انبساط
خاطر گشت فرمودم کہ موازی سے ہزار روپیہ را از نفایس امتعہ بجہت خواجہ ہا روانہ سازند ومیر ترکہ بخاری بدین خدمت
مامور گشت روز مبارک شنبہ دوازدہم شہریور میر میران بفوجداری سرکار میوات دستوری یافت ومنصب او از اصل و
اضافہ دو ہزاری ویکہزار وپانصد سوار حکم شد واسپ خاصہ با خلعت وشمشیر عنایت فرمودم درینولا از عرض داشت سندہ
بوضوح پیوست کہ جوہرمل مقہور جان بمالکان جہنم سپرد ونیز بعرض رسید کہ فوجی بر سر یکے از زمینداران فرستادہ طریق
احتیاط از دست دادہ است بے آنکہ راہ درآمد را استحکام دہند وسر کوہہا را بگیرند ودر تنگنائی کوہ درآمدہ جنگ
بے صرفہ کردہ اند چون روز باخر رسیدہ بود کار را ساختہ وعطف عنان نمودہ اند ودر برگشتن جلوریزان شدہ کس بسیار
بکشتن دادہ اند خصوصاً جمعے کہ عار گریختن بخود نہ پسندیدہ اند شہادت را بجان خریدہ اند از جملہ شہباز خان دلوانی کہ
طایفہ است از گروہ افغانان لودی با جمعے از نوکران واقوام جان نثار گشت الحق خوب بندۂ بود شجاعت با خود وآزرم
جمع داشت دیگر جمال خان افغان ورستم برادر او وسید نصیب بارہہ وچندے دیگر زخمی برآمدند ونیز نوشتہ رسید کہ
محاصرہ تنگ شدہ وکار بر متحصنان بدشواری کشیدہ ومردم را در میان انداختہ زنہار خواستہ اند امید کہ درین زودی بیمن
اقبال روز افزون قلعہ مفتوح گردد روز کم شنبہ ہیزدہم ماہ مذکور دلاور خان کاکڑ باجل طبعی ودیعت حیات سپرد از امراے
صاحب الوش شجاعت با سرداری وکاردانی داشت از زمان شاہزادگی بخدمت من پیوستہ وبحسن اخلاص وجوہر رشد
از ہمگنان گوے سبقت ربودہ بوالا پایۂ امارت رسیدہ بود در آخر عمر حق تعالے توفیق حق گذاری نصیب کرد وفتح کشتوار

کہ خدمتے بود نمایان بہمت او میسر شد امید کہ از اہل آمرزش باد فرزندان و بازماندہ ہاے او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم واز مردم او چندے کہ لایق منصب بودند در سلک بندہ ہاے درگاہ انتظام بخشیدہ دیگران را حکم فرمودم کہ بدستور سابق با فرزندان او بودہ باشند تا جمعیت او از ہم نپاشد درین تاریخ قوریساول با قطعہ الماس کہ ابراہیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگالہ فرستادہ بود آمدہ ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگالہ کہ از قدیمان این درگاہ بود باجل طبعے درگذشت شب مبارک شنبہ نوزدہم کشمیریان کنار دریاے بہت را دورویہ چراغان کردہ بودند واین رسمی است باستانی کہ ہر سال درین تاریخ از غنی و فقیر ہر کس کہ خانہ در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن می کند از برہمنان سبب آن را پرسیدہ شد گفتند کہ درین تاریخ سرچشمہ دریاے بہت ظاہر شدہ واز قدیم این رسم آمدہ کہ دران روز جشن دہتہ تروادہ است و دہتہ بمعنے بہت است و تروادہ سیزدہ را می گویند چون درین تاریخ سیزدہم شوال چراغان مے کنند باین اعتبار دہتہ تروا نامیدہ اند بے تکلف خوب چراغانے شدہ بود بر کشتی نشستہ سیر و تماشا کردہ شد درین تاریخ جشن وزن شمسی آراستگی یافت و بضابطۂ معہود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کردہ در وجہ ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاہ و یکم از عمر این نیازمند درگاہ الٰہی بانجام رسید و سیر آغاز سال پنجاہ و دیگر [illegible] مراد افروخت امید کہ مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد جشن روز مبارک شنبہ بست و ششم در منزل آصف خان ترتیب یافت و آن عزۃ السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداختہ سعادت جاوید اندوخت در غرۂ شہریور مرغابی در تال الرہ نمایان شد دو ز بیست و چہارم ماہ مذکور در کول دل نمودار گشت جانوران پرندہ کہ در کشمیر مے باشند بدین تفصیل است کلنگ سارس طاوس چرز لگلگ تغدری تغداغ کروانگ زردتلک نقرہ باچرم لیلورہ حواصل مکشہ تقلہ قازکونکلہ دراج شارک نونسوج وسیچہ ہریل دھیک کویل شکرخوارہ مہوکہ مہرلات ہنس کلچڑی ٹٹیری کہ من او را بد آواز نام کردہ ام چون اسامی بعضی از نہا بفارسی معلوم نبود بلکہ در ولایت نمی باشد بہندی نوشتہ شد و اسامی جانوران کہ در کشمیر نمی باشند از درندہ و چرندہ بدین تفصیل شیر زرد یوز گرگ گاؤمیش صحرائی آہوے سیاہ چکارہ کوتہ پاچہ نیلہ گاؤ گورخر خرگوش سیاہ گوش گربہ صحرائی موشک کربلائی سوسمار خارپشت درین تاریخ شفتالو از کابل بڈاکچوکی رسید انچہ از ہمہ کلان تر بود بیست و شش تولہ بوزن در آمد کہ شصت و پنج مثقال بودہ باشد تا موسم شفتالو بود آنقدر میرسید کہ باکثر امرا و بندہ ہاے خاص الوش عنایت می شد روز جمعہ بیست و ہفتم بقصد سیر و تماشاے ویرناگ کہ سرچشمہ دریاے بہت است سواری شد پنج کروہ بالاے آب بکشتی رفتہ در ظاہر موضع پانپور نزول

فرمودم درین روز خبر ناخوش از کشتوار رسید تفصیل این اجمال آنکه چون دلاور خان فتح کرده متوجه درگاه شد نصر اللہ عرب
را با چندی از منصب داران بمحافظت آنجا گذاشت او را در راے دو خطا افتاد یکے آنکه زمینداران و مردم آنجا را تنگ
گرفت و سلوک ناملایم در پیش داشت دوم آنکه جمعے که بکمک مقرر بودند به طمع اضافه منصب ازو رخصت خواستند که بدرگاه
رفته ہمسازی خود کنند و آن تجویز این معنی نموده اکثرے را ہمبر رخصت داد چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که
زخمہا از دو در دل داشتند و در کمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف ہجوم آوردند پل را که عبور لشکر و کمک منحصر دران بود سوختہ
آتش فتنه و فساد افروختند و نصر اللہ متحصن گشتہ دو سه روزے خود را بہزار جان کندن نگاه داشت چون آذوقه نبود و راه را نیز
بسته بودند ناگزیر بشہادت قرار داده مردانه با چندی که ہمراه بودند داد شجاعت و جلادت داد تا آنکه اکثرے ازان مردم بشہادت
رسیدند و بعضے خود را اسیر سر پنجه تقدیر کردند چون این خبر بمسامع جلال رسید جلال پسر دلاور خان که آثار رشد و کار طلبی از ناصیه
احوال او ظاہر بود و در فتح کشتوار ترددات پسندیده ازو بظہور آمده بود بمنصب ہزاری ذات و ششصد سوار سرفراز ساختہ و ملازمان
پدر او را که در سلک بندہاے درگاه انتظام یافته بودند و فوجی از سپاه صوبه کشمیر با بسیارے از زمینداران و پیاده ہاے برقنداز
بکمک او مقرر داشته باستیصال آن گروه عاقبت مخذول تعیین فرمودم و نیز حکم شد که راجه سنگرام زمیندار جمو با مردم خود از راه کوه جمو
درآید امید که درین زودے بسزاے کردار خویش گرفتار آیند روز شنبه بست ہشتم چہار و نیم کروه کوچ شد از موضع کاکاپور یک کروه گذشته
بر لب آب فرود آمدم بنگ کاکاپور مشہور است بر کنار دریا صحرا صحرا خود رو افتاده روز یکشنبه بیست و نہم بموضع پنج ہزاره منزل شد
این موضع بفرزند اقبال مند شاه پرویز عنایت شده است و کلاے او مشرف بر آب باغچه و مختصر عمارتی ترتیب داده بودند در حوالی
پنج ہزاره چلکه واقع است در غایت صفا و نزہت در ہفت درخت چنار عالی در وسط چلکه و جوی آب بر دور گشته کشمیریان ستہا بہولی
مے گویند یکے از سیرگاہاے مقرر کشمیر است درین تاریخ خبر فوت خاندوران رسید که در لاہور باجل طبعی در گذشت عمرش
قریب به نود رسیده بود از بہادران مقرر روزگار و دلیران عرصه کارزار بود شجاعت را با سرداری جمع داشت درین دولت
حقوق بسیار دارد امید که از اہل آمرزش باد چہار پسر ازو ماند لیکن ہیچ کدام لیاقت فرزندی او ندارد قریب چہار لک دیہ
نقد و جنس از ترکه او بر آمد بفرزندانش عنایت شد روز دوشنبه سے ام نخست تماشاے سرچشمه اینچ نموده شد این
موضع را حضرت عرش آشیانی به رامداس کچھواہه مرحمت نموده بودند او در دامن کوه و فراز چشمه عمارات و حوضہا ساخته
بے تکلف سر منزلی است در غایت لطافت و نفاست آبش در کمال صفا و عذوبت ماہی بسیار در رو شنا ور شعر

ور نه آبش ز صفا ریگ خرد * کور تواند بدل شب شمرد

چون این موضع بفرزند خانجهان عنایت فرمودم مشارالیه ترتیب ضیافت نموده پیشکش کشید قلیلے بجهت خاطر او گرفته شد ازین چشمه نیم کروه کچهی بهون نام سرچشمه ایست که رائے بهاری چند از بندهائے عرش آشیانی بتخانه برفراز آن ساخته آب این چشمه ازان بیشتر است که توان گفت و درختهائے کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بردور آن رسته شب درین مقام گذرانیده روز سه شنبه سی ویکم بسرچشمه اچهول منزل شد و آب این چشمه ازان فزون تراست آبشار خوشی دارد براطراف درختهائے چنار عالی و سفیدارهائے موزون سر بهم آورده نشیمن هائے دلکش بموقع ترتیب داده بودند در مدنظر باغچه باصفا گلهائے جعفری شگفته گوئی قطعه ایست از بهشت روز یکم شنبه غره مهرماه از اچهول کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد روز مبارک شنبه دویم برچشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت بندهائے خاص را حکم نشستن فرمودم پیاله سرشار پیموده از شفتالوئے کابل الوش گزک عنایت فرمودم و هنگام شام مستان بخانه خودها بازگشتند این چشمه منبع دریائے بهت است و در دامن کوهے واقع است که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه وگیاه بومش محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم فرموده بودم که برسر این چشمه عمارتی که موافق آن مقام باشد اساس نهند درینولا بانجام رسید حوض مثمن چهل و دو ذرع و چهارده گز عمق و آبش از عکس سبزه و ریاحین که برکوه رسته زنگاری رنگ و ماهی بسیار شناور و بردور حوض ایوانهائے طاق زده و باغی در پیش این عمارت و از لب حوض تا در باغ جوئی چهار گز در عرض و یک صد و هشتاد گز در طول و دو گز در عمق و براطراف جوی خیابان سنگ بست و آب حوض بمثابه صاف و لطیف که با وجود چهار گز و رعمق اگر نخودے در زیر آب افتاده باشد بنظر درمے آید و از صفائی جوے و سبزه و گیاه که در زیر آن چشمه رسته چه نویسد اقسام سبزه و ریاحین درهم رسته از جمله بته بنظر می آمد بعینه مانند دم طاؤس نقاشانه و از موج آب متحرک و یکه گل جابجا شگفته و نفس الامر آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهے نیست معلوم شد که بالائے آب کشمیر را هیچ نسبت بپایان آب نیست و بایستے روزے چند درین حدود سیر مستوفی کرده داد عیش و کامرانی بیدادم چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و در سر کتل برف شروع در باریدن کرده ذم صحت توقف برسے تافت تا گزیر عنان معاودت بجانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که برکنار جوے مذکور دو رویه درخت بنشانند روز شنبه چهارم بچشمه لوکابهون منزل شد این سرچشمه هم قابل جائے هست اگرچه الحال در برابر آنها نیست لیکن اگر مرمت کنند جائے خوب خواهد شد فرمودم که مناسب این مقام عمارتے بسازند و حوض پیش چشمه را مرمت نمایند در اثنا ء راه برچشمه عبور واقع شد که انده ناک نام مشهور است که

ماهی این چشمه نابینا می باشد بخط بر چشمه مذکور توقف نموده دام انداختم و دوازده ماهی بدام افتاد از انجمله سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهراً آب این چشمه را تاثیر است که ماهی را کور می سازد بهر حال خالی از غرابت نیست روز یک شنبه پنجم باز بچشمه مچهی بهون واینج عبور نموده متوجه شهر شدم روز کم شنبه هشتم خبر فوت هاشم پسر قاسم خان رسید روز مبارک شنبه نهم ارادت خان بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز شد میر جمله از تغیر او بخدمت خانسامانی امتیاز یافت و معتمد خان بخدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت و منصب میر جمله دو هزاری ذات و پانصد سوار حکم شد شب شنبه یازدهم بشهر نزول اجلال اتفاق افتاد آصف خان بخدمت دیوانی صوبه گجرات ممتاز شد سنگرام راجه جمو بمنصب هزار و پانصد ذات و هزار سوار سربلندی یافت درین روز غیر مکرر شکارے از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد در جائیکه آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی پهلوے یک دیگری برند بدستوریکه یکسر باهم پیوسته باشد و سر دیگر از هم دور بفاصله چهارده پانزده درعه و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتی ها چوب دراز در دست گرفته می نشینند تا فاصله زیاده و کم نشود و در برابر میرفته باشند و ده دوازده ملاح در ته آب در آمده سرهاے کشتی را باهم پیوسته بدست گرفته پا ها بزمین کوفته مے روند ماهی که در میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بپاے ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر به پشت او حمل انداخته بدو دست پشت او را زیر می کند تا آب او را ببالا نیارد و او ماهی را بدست گرفته بر مے آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته بر مے آرند از جمله پیر ملاحے بود که در هر غوطه زدن اکثر دو ماهی میگرفت و این شکار در پنج هزاره مے شود و مخصوص دریای بهت است در گولابها و دیگر رودخانه نمی شود و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت بدستور هر سال اسپان را از طوایل خاصه و آنچه حواله امرا شده آراسته بنظر در آوردند درین ولا اکثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم امید که عاقبت بخیر مقرون باد انشاء الله تعالے روز کم شنبه پانزدهم بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم در صفاپور تالابے خوش است و بر سمت شمالی آن کوهے افتاده پر درخت باآنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت عکس درختهاے الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان تالابے خوش می نمود بے تکلف خوبیهاے خزان از بهار هیچ کمی ندارد ـ

ذوق فنا نیافتهٔ ورنه در نظر	رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالی کرده مراجعت نموده شد درین چند روز پیوسته بشکار مرغابی خوش وقت بودم روزے در اثناے شکار ملاحے بچه قرقره گرفته آورد در غایت لاغرے و زبونی بود یک شب بیشتر زنده

نماند قرقره در کشمیر نمی باشد ظاهرا در هنگام گذشتن و رفتن بهندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد در تیولا روز جمعه خبر فوت میرزا رحمن داد
پسر خان خانان رسید که در بالاپور باجل طبعی درگذشت ظاهرا روزی چند تپ کرده بود و در ایام نقاهت روزی دکنیان فوج بسته
نمایان مے شوند برادر کلانش داراب خان بقصد جنگ سواری همی نماید چون خبر برحمن داد میرسد از غایت جرأت و جلادت باوجود
ضعف و تکسر سوار شده خود را به برادر می رساند بعد ازان که غنیم را زیر کرده مراجعت مے نماید در بر آوردن جبه شرط احتیاط بجا نمی آرد
فی الفور هوا تصرف می کند و تشنج مے شود و زبان از گویائی می ماند دو سه روزے باین حال گذرانیده ودیعت حیات مے سپارد خوب
جوانے رشید بود ذوق شمشیر زدن و کارطلبی بسیار داشت و همه جا قصدش این بود که جوهر خود را در شمشیر نماید اگرچه آتش تر و خشک
را یکسان مے سوزد لیکن بر من گران و سخت مے نماید تا بر پدر پیر دل شکسته او چه رسیده باشد هنوز زخم مصیبت شاه نواز خان
التیام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد امید که الله تعالے درخور آن صبرے و حوصله کرامت کناد روز مبارک شنبه
شانزدهم خنجر خان بمنصب سه هزاری ذات و سوار سرفراز شد قاسم خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار ممتاز گشت محمد حسین
برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگری لشکر کانگڑه مقرر است منصب هشت صدی ذات و سوار عنایت فرمودم شب دوشنبه
بست و هفتم مهر ماه الٰهی بعد گذشتن یک پهر و هفت گهڑی بمبارکی و فرخی رایات اقبال بصوب هندوستان ارتفاع یافت چون
زعفران گل کرده بود از سواد شهر کوچ فرموده بموضع پنپر شتافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین ده جای دیگر نمی شود روز
مبارک شنبه سے ام در زعفران زار بزم پیاله ترتیب یافت چمن چمن و صحرا صحرا چندانکه نظر کار کند شگفته بود نسیمش در انجاد ماغها
را معطر ساخت تنه اش بزمین پیوسته مے باشد گلش چهار برگ دارد و بنفشه رنگ است بکلانے گل چنبه و از میانش سه
شاخ زعفران رسته پیازش را مے نشانند و در سالی که خوب مے شود چهار صد من بوزن حال مے آید که سه هزار و دو من
بوزن خراسان بوده باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت مے شود و
احیاناً نرخ کم و زیاده هم می شود و رسم مقرر است که گل زعفران را چیده مے آرند و موافق رسمے که از قدیم بسته اند نیم وزن
نمک در وجه اجوره مے گیرند و نمک در کشمیر نمے باشد از هندوستان مے برند دیگر از تحفه هاے کشمیر ریگلی است و جانور
شکاری در سالے تا ده هزار و هفتصد بهم میرسد و باز جره تا دویست و شصت بدام مے افتد و آشیان باشه هم دارد
و باشه آشیانی بدکی شود روز جمعه غره آبان ماه الٰهی از پنپر کوچ فرموده در مقام خان پور منزل شد چون بعرض رسید که
زنبل بیگ ایلچی برادرم شاه عباس بحوالے لاهور رسیده بمصحوب میر حسام الدین پسر عضد الدوله انجو خلعت و سے

هزار روپیه خرچی عنایت شد حکم کردم که انچه او بمشارالیه تکلیف نماید وجه قیمت آنرا تا پنج هزار روپیه دیگر از خود بطریق ضیافت بفرستد پیش ازین فرموده بودم که از کشمیر تا انتهای کوهستان در هر منزل عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل آماس نهند که در سرما و برف در خیمه نباید گذرانید اگرچه عمارات این منزل با تمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بوی آهک می آمد در خیمه استراحت نموده شد روز شنبه دوم در کلمپور منزل شد چون مکرر بعرض رسیده بود که در حوالی هیراپور آبشاری واقع است بغایت عالی و نادر با آنکه سه چهار کروه از راه بجانب دست چپ بود جریده بقصد تماشای آن شتافتم از تعریف و توصیف آن چه نوشته آید سه چهار مرتبه آب بر روی هم میریزد تا حال باین خوبی و لطافت آبشاری بنظر در نیامده بی تکلف نظرگاهی است بغایت عجیب و غریب تا سه پهر روز آنجا بعیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم لیکن در وقت ابر و باران خالی از وحشتی نیست بعد از سه پهر روز سوار شده هنگام شام بهیراپور رسیده شب در منزل مذکور گذرانیده شد روز دوشنبه چهارم از کوتل باڑی برآری عبور نموده بر فراز کوتل پیرپنجال منزل گزیدم از صعوبت این گریوه و دشواری این راه چه نویسد که اندیشه را مجال گذر نیست درین چند روز مکرر برف باریده بود و کوهها سفید شده در میان جاده نیز بعضی جاها یخ بسته بود چنانچه سم اسپ گیرائی نداشت و سوار بسختی می گذشت الله تعالی کرم خویش ارزانی داشت که درین روز نبارید طرفه آنکه پیشتر گذشته بودند و آنها که متعاقب آمدند همه باریدن برف را دریافتند روز سه شنبه پنجم از گریوهٔ پیرپنجال گذشته در پوشانه منزل شد با آنکه ازین طرف نیز نشیب است لیکن از بسکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشتند روز کم شنبه ششم بهیرم کله محل نزول اجلال گشت قریب موضع مذکور آبشاری واقع است و چشمه بغایت نفیس است حسب الحکم صفه را بجهت نشیمن ترتیب داده بودند الحق نظرگاه خوشی است فرمودم که تاریخ عبور مرا بر لوح سنگ کنده بر فراز صفه نصب کنند و بیدل خان بیتی چند گفته و بر سبیل نظم این نقش دولت بر لوح روزگار یادگار است دو زمیندار درین راه میباشند که آمد و رفت و بند و بست بقبضه اختیار آنهاست و در حقیقت کلید ملک کشمیر اند یکی را مهدی نایک نام و دیگری را حسین نایک گویند از هیراپور تا بهیرم کله ضبط راه بعهدهٔ انهاست پدر مهدی نایک بهرام نایک در ایام حکومت کشمیریان عمده بود چون نوبت حکومت به بندهای درگاه رسید میرزا یوسف خان در ایام حکومت خویش بهرام نایک را مسافر ملک نیستی گردانید الحال در تصرف و دخل هر دو برادر هم اند اگرچه بظاهر باهم مدارائی دارند لیکن بباطن در نهایت عداوت اند درین روز شیخ ابن یمین که از خدمتگاران قدیم اعتمادی عمده بود بجوار رحمت ایزدی پیوست چون نیک ذات بی بدل بود از غایت

اعتماد افیون خاصه و آب حیات حواله او بود شبی که بر بالای کوتل پیرپنجال منزل شد چون خیمه و اسباب نرسیده بود بقدر ضعفی هم
داشت سرما تصرف نمود و تشنج کرد و زبان از گویائی ماند و دو روز تا بحال زنده بود و در گذشت افیون خاصه بخواصخان سپردم و
خدمت آبدارخانه بموسویخان حواله شد روز مبارک شنبه هفتم موضع تهنه معسکر اقبال شد اکثر در بیرم کله میمون بسیار بنظر درآمده
بود اما ازین منزل در هوا و زبان و لباس و حیوانات و آنچه مخصوص ولایت گرمسیر است تفاوت فاحش ظاهر شد مردم این جا
بزبان فارسی و هندی هر دو متکلم اند ظاهرا زبان اصل اینها هندی است زبان کشمیری بجهت قرب وجوار یاد گرفته اند مجملاً ازینجا
داخل هند است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور زنان هند حلقه در بینی می کنند روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات
عالیات گردید مردم آنجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمینداران اینجا را راجه می گفتند سلطان فیروز مسلمان کرده و مع ذالک
خود را راجه می گویانند و هنوز بدعتهای ایام جهالت در میان آنها مستمر است از جمله چنانچه بعضی از زنان هندو با شوهر خود
می سوزند اینها را زنده با شوهر در گور می آرند شنیده شد که درهمین ایام دختری ده دوازده ساله با شوهر خود که همسال او بود زنده
بقبر درآوردند دیگر آنکه بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود می آید خفه کرده می کشند با هنود پیوند خویشی می کنند هم دختر میدهند
و می گیرند گرفتن خود خوب اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هر کس که مرتکب این بدعتها شود
او را سیاست کنند در راجور رودخانه ایست آبش در برسات بغایت مسموم می شود اکثر مردمش را در زیر گلو بوغمه بر می آید
و زرد و ضعیف می باشند برنج راجور بهتر از برنج کشمیر است بنفشه خودرو خوشبو درین دامن کوه می باشد روز یکشنبه دهم
در نوشهره منزل اتفاق افتاد درین مقام بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ ساخته اند و پیوسته جمعی از حاکم کشمیر درین جا
بطریق تهانه می باشند روز دوشنبه چوکی هتی محل نزول موکب اقبال گشت عمارات این منزل را مراد نام چیله اهتمام نموده
حسن انجام بخشیده بود در میان دولتخانه صفه بصفا آراسته نسبت بدیگر منازل امتیاز داشت منصب او را افزودم روز
سه شنبه دوازدهم در مقام تهتهه منزل واقع شد امروز از کوتل و کوه گذشته بوسعت آباد هندوستان درآمدیم پیشتر قراولان
بجهت قمرغه دستوری یافته بودند که در تهتهه و گرجهاک ذکتها لجرگه ترتیب دهند روز کم شنبه و مبارک شنبه شکاری را زنده آوردند
روز جمعه به نشاط شکار خوش وقت شدیم قچقار کوهی وغیره پنجاه و شش راس شکار شد درین تاریخ راجه سارنگ دیو که از
خدمتگاران نزدیک است بمنصب هشت صدی ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت روز شنبه شانزدهم بجانب گرجهاک
متوجه شدم و به پنج کوچ کنار دریای بهت معسکر اقبال گردید روز مبارک شنبه بست و یکم در جرگه گرجهاک شکار کردم نسبت بدیگر

بار ہا شکار کرده آمده چنانچه دل می خواست محظوظ نشدم روز دوشنبه بست و پنجم در حرگه نکتهاله به نشاط شکار کردم وازانجا بده منزل شکارگاه جهانگیرآباد مخیم بارگاه دولت گردید در زمان شاهزادگی این سر منزل زمین شکارگاه من بود و بنام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر معین که از قراولان نزدیک بود حواله نمودم و بعد از جلوس پرگنه ساخته بجاگیر مومی الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمارتی بجهت دولت خانه و تالابی و مناره اساس نهند و بعد از فوت او این پرگنه بجاگیر ارادت خان مقرر شد و سربراهی عمارت بمشار الیه بازگشت در نیولا حسن انجام پذیرفته بے تکلف تالابی شده بغایت وسیع و درمیان تال عمارت دلنشین بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات این جا شده باشد الحق بادشاهانه شکارگاهیست روز مبارک شنبه و جمعه مقام کرده از انواع شکار محظوظ شدم قاسم خان که بجراست لاهور سرفرازست دولت زمین بوس دریافته پنجاه مهر نذر گذرانید و ازین جا یک منزل درمیان باغ مومن عشق باز که در کنار دریاے لاهور است نزول اقبال اتفاق افتاد و درختهاے چنار عالی و سروهاے خوش قد دارد و بے تکلف نغزک باغچه ایست روز دوشنبه نهم آذر ماه الٰهی مطابق پنجم محرم سنه یکهزار و سے و یک از باغ مومن بر فیل اندر نام سوار شده نثار کنان متوجه شهر گردیدم و بعد از گذشتن سه پهر و دو گهڑی از روز در ساعت مسعود و مختار بدولت خانه درآمده در عماراتی که مجدداً باهتمام معمور خان حسن انجام پذیرفته بمبارکی و فرخی نزول فرمودم بے تکلف منازل دلکشا و نشیمن هاے روح افزا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصور بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته باغهاے سبز خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته۔

ز فرق تا بقدم هر کجا که مے نگرم
کرشمه دامن دل می کشد که جا این جاست

بالجمله مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شده + درین روز بهجت افروز مژده فتح قلعه کانگڑه مسرت بخش خاطر اولیاے دولت گشت و بشکر این موهبت عظمیٰ و فتح بزرگ که از عطایات مجدده واهب العطیات است سر نیاز بدرگاه کریم کارساز فرود آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه گردید کانگڑه قلعه ایست قدیم بشمال رویه لاهور درمیان کوهستان واقع شده باستحکام و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه جز خداے جهان آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور بقومی دیگر انتقال ننموده و دیگر بیگانه بر و دست تسلط نیافته العلم عندالله بالجمله ازان هنگام که صیت اسلام و آوازه دین مستقیم محمدی بهندوستان رسید هیچ یک از سلاطین والا شکوه را فتح میسر نشده است سلطان فیروز شاه با این همه شوکت و استعداد خود رفته به تسخیر قلعه پرداخت و

مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعداری و آذوقه با متحصنان بوده باشد ظفر بر تسخیر آن
نتوان یافت کام و ناکام به آمدن راجه و ملازمت نمودن خرسندی نموده دست ازان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت
نموده سلطان را بالتماس اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشاے قلعه براجه گفت که مثل من پادشاهے را بدرون
قلعه آوردن از شرائط حزم و احتیاط دور بود و جمعے که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را به تصرف در آورند چه مے توانی
کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجے از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه بر آمدند و سلطان را کورنش نمودند
سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه پیش آمده زمین خدمت را بوسه داد و گفت ما را جز
اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دوربینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست
سلطان آفرین گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد ازان هرکه بر تخت دهلی نشست لشکرے
به تسخیر کانگڑا فرستاد و کارے از پیش نرفت پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات
پسندیده بخطاب خانجهانی شهرت اختصاص پذیرفته بوده تعین فرمودند در اثناے محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد
و آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و آشوب برافراشت و خانجهان ناگزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه
اطفاے نایره فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاهد مقصود
از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون بکرم ایزد جل جلال حق سبحانه تخت دولت بوجود این نیازمند آراستگی یافت از جمله
غزاهاے که بر ذمت همت لازم شمردم یکے این بود نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجے از بها دران
پردوست به تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودم و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان جج بهرل
پسر راجه باسو تعهد این خدمت نمود او را سردار لشکر ساخته فرستادم آن بدسرشت در مقام بدی و بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان
ورزیده و تفرقه عظیم در ان لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده تعویق و توقف افتاد تا بسے بر نیامد که آن ناحق شناس بسزاے عمل
خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته بالجمله در نیولا خرم تعهد خدمت مذکور نموده شد ملازم
خود را با ستعداد تمام فرستاده بسیارے از امراے پادشاهے بکمک او دستوری یافتند و بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه یک
هزار و بیست و نهم هجری لشکرها بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه آمد و شد
آذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشیده و بعد از آنکه از قسم غله آنچه غذا توان شد در قلعه نمانده چهار ماه دیگر غله هاے

خشک را نمک جوشانیده خوردند چون کار بہلاکت رسید و از ہمہ راہ امید نجات نماند ناگزیر امان خواستہ قلعہ را سپردند و روز مبارک شنبہ غرہ شہر محرم سنہ یک ہزار سے و یک ہجری فتحے کہ ہیچیک از سلاطین والاشکوہ را میسر نشدہ بود و در نظر کوتہ بینان ظاہر از پیش دور می نمود اللہ تعالے المحض لطف و کرم خود باین نیازمند کرامت فرمود و جمعے کہ درین خدمت ترددات پسندیدہ نمودہ بودند در خور استعداد و شایستگی خویش باضافہ منصب و مراتب سرفرازی یافتند روز مبارک شنبہ یازدہم حسب الالتماس خرم بمنزل او کہ نو ساختہ بود رفتہ شد از پیشکشہاے او انچہ خوش آمد برداشتم سہ زنجیر فیل داخل حلقہ خاصہ شد و درہمین روز عبدالعزیز خان نقشبندی را بفوجداری نواحی قلعہ کانگڑہ مقرر فرمودم و منصب او دو ہزاری ذات و ہزار و پانصد سوار حکم شد فیل خاصہ باعتقاد خان عنایت نمودم الف خان قیام خانی بحراست قلعہ کانگڑا دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافہ ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار حکم شد شیخ فیض اللہ خویش مرتضے خان نیز بموافقت او مقرر شد کہ بالاے قلعہ بودہ باشد شب شنبہ ہیزدہم ماہ مذکور خسوف شد شرائط نیازمندی بدرگاہ ایزد متعال و قادر بر کمال ظاہر ساختہ مناسب وقت از نقد و جنس برسم خیرات و تصدقات بفقرا و مساکین دار باب استحقاق قسمت شد درینولا زنبل بیگ ایلچی داراے ایران سعادت آستان بوس دریافت پس از اداے کورنش و زمین بوس رقیمہ کریمہ آن برادر والاقدر کہ مشتمل بر اظہار مراتب یکجہتی و کمال محبت بود گذرانید و دوازدہ عباسی نذر و چہار راس اسپ با یراق و سہ دست باز توالغون و پنج سر استر و پنج نفر شتر و نہ قبضہ کمان و نہ قبضہ شمشیر پیشکش گذرانید اورا برفاقت خانعالم رخصت فرمودہ بودند جہت بعضے ضروریات ہمراہی نتوانست کرد درین تاریخ بدرگاہ رسید خلعت فاخرہ با جیغہ و طرہ مرصع کاری و خنجر مرصع باو مرحمت شد وصال بیگ و حاجی نعمت کہ ہمراہ او آمدہ بودند ملازمت نمودہ سرفرازی یافتند امان اللہ پسر مہابت خان بمنصب دو ہزاری و ہزار و سیصد سوار معہ اصل و اضافہ سربلند گردید حسب التماس مہابت خان سیصد سوار بر منصب مبارز خان افغان افزودہ اصل و اضافہ دو ہزاری ذات و ہزار و ہفت صد سوار مقرر گشت صد سوار دیگر بر منصب کبک نیز اضافہ فرمودہ شد خلعت زمستانی بعبد اللہ خان و لشکر خان مرحمت نمودہ فرستادم بالتماس قاسم بباغ او رفتہ شد کہ در سواد شہر واقع است در سر سواری دہ ہزار چرن نثار کردم از پیشکشہاے او یک قطعہ لعل و یک قطعہ الماس و برخی از اقمشہ انچہ خوش آمد برداشتم شب یک شنبہ بساعت و تکم مبارکی و فیروزی پیش خانہ بصوب دار الخلافہ آگرہ بر آمد برقنداز خان بداروغگی توپ خانہ لشکر دکن مقرر گردید شیخ اسحق بخدمت کانگڑا سرفراز شد برادر الہداد افغان را از حبس بر آوردہ دہ ہزار روپیہ انعام شد و یک دست باز توبغون بخرم التفات فرمودم

روز مبارک شنبه بست و ششم بضابطه مقرر جشن ترتیب یافت سوغاتهاے دارائے ایران که بمصحوب زنبل بیگ ارسال داشته بودند از نظر گذشت بسلطان حسین فیل عنایت نمودم بملا محمد کشمیری هزار روپیه انعام شد بمنصب سردار افغان بالتماس مهابتخان هزاری ذات و چهارصد سوار مقرر گشت چون راجه روپچند گوالیری در خدمت کانگره ترددات پسندیده نموده بود بدیوانیان عظام حکم شد که نیمه وطن او را در وجه انعام اعتبار نمایند و نیمه دیگر به جاگیر او تنخواه دهند بتاریخ سیوم نواسه مدار الملکی اعتماد الدوله را بجهت فرزند شهریار خواستگاری نموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستاده شد امرائے عظام و بندهاے عمده اکثرے همراه ساچق بمنزل مشار الیه رفته بودند ایشان مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت امید که مبارک باشد چون آن عمدة السلطنت عمارات عالی و نشیمن هاے بس تکلف در منزل خود اساس نهاده بود التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او رفته شد بغایت جشن عالی ترتیب داده پیشکشهاے لائق از هر قسم بنظر در آورد در عایت خاطر او نموده آنچه پسند افتاد برگرفتم درین روز پنجاه هزار روپیه بزنبل بیگ ایلچی مرحمت شد منصب زبردست خان از اصل و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت مقصود برادر قاسم خان بمنصب پانصدی و سیصد سوار و مرزا دکنی پسر میرزا رستم بپانصدی و دویست سوار سرفرازے یافت درین ایام سعادت فرجام که رایات فتح و فیروزی در ولایت همیشه بهار کشمیر بدولت و بهروزی بسیر و شکار خوش وقت بود عرائض متصدیان ممالک جنوبی بتواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات ظفر آیات از مرکز خلافت دور تر شتافته دنیا داران دکن از بے دولتے و کم فرصتے نقض عهد نموده سر بفتنه و فساد برداشته اند و پائے از حد خویش برتر نهاده بسیارے از مضافات احمد نگر و برار را متصرف گشته اند چنانچه مکرر عرائض رسیده که مدار کار آن شوربختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علفزارها است چون در مرتبه اول که رایات جهانگشا به تسخیر ممالک جنوبی و استیصال آن گروه مخذول العاقبت نهضت فرمود و خرم بهراول لشکر منصور سرفراز گشته به برهان پور رسید از کر پزت و حیله سازی که لازمه ذات فتنه سرشت آنها است او را شفیع ساخته ولایت بادشاهی را واگذاشتند و مبلغها برسم پیشکش از نقد و جنس بدرگاه ارسال داشته تعهد نمودند که بعد ازین سر رشته بندگی از دست ندهند و پائی از حد ادب بیرون ننهند چنانچه در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته بالتماس خرم در قلعه شادی آباد ماندو روزے چند توقف اتفاق افتاد باستشفاع او بر تضرع و زاری آنها بخشوده آمد الحال که از بد ذاتی و شوره پشتی نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگی انحراف ورزیده اند باز عساکر اقبال بسرکردگی او تعیین نمودم که تا سزاے ناسپاسی و بدکرداری خود

دریافته موجب عبرت سایر تیره بختان خیره سر شود لیکن چون مہم کانگڑه بعہدهٔ او بود اکثر مردم کار آمدنی خود را بآن خدمت فرستاده
بود روزے چند در انصرام این اندیشه کوشش نرفت باآنکه در ینولا عرایض پے در پے رسید که غنیم قوت گرفته قریب شصت ہزار
سوار اوباش گرد آورده اکثر ملک بادشاہی را متصرف شده اند و ہر جاکه تہانه بود برداشته در قصبه مہکر پیوستند مدت سه ماه
درآن جا با مخالفان سیه روزگار در رزم و پیکار بودند و درین مدت سه جنگ حسابے شد و ہر بار بندہاے جان نثار
بر مقہوران تیره روزگار آثار غلبه و تسلط ظاہر ساختند چون از ہیچ راه غله و آذوقه بار دو نمیرسید و آنہا بر اطراف معسکر اقبال
بتاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غله به نہایت انجامید و چارپاہا زبون شد ناگزیر از بالاگھاٹ فرود آمده در بالاپور توقف
گزیدند آن مقہوران به تعاقب دلیر شده در حوالے بالاپور آمده بقزاقی و ترکے گری پرداختند بندہاے درگاه شش ہفت
ہزار سوار از مردم گزیده و خوش اسپه انتخاب نموده بر سر بنگاه مخالفان تاختند آنہا قریب شصت ہزار سوار بودند مجملاً جنگ عظیم
شد و بنگاه آنہا بتاراج رفت و بسیارے را کشته و بسته سالماً و غانماً مراجعت نمودند در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف
ہجوم آورده جنگ کنان تا اردو آمدند از جانبین قریب ہزار کس کشته شده باشند برین حمله مدت چہار ماه در بالاپور توقف نمودند
چون عسرت غله به نہایت انجامید بسیارے از قلقچیان از بنده گریخته بمخالفان پیوستند و پیوسته جمعے راه بے حقیقتی سپرده در
زمرهٔ مقہوران منتظم مے گشتند بنابرین صلاح در توقف ندیده به برہانپور آمدند باز آن سیه بختان از پے در آمده برہانپور را محاصره
نمودند تا مدت شش ماه در گرو برہانپور بودند اکثر پرگنات ولایت برار و خاندیس متصرف گشتند و دست تطاول و تعدی
بر رعایا دراز ساخته به تحصیل پرداختند چون لشکر محنت و تاب بسیار کشیده بود و چارپاہا زبون گشته نمی توانستند
از شہر برآمده تنبیه براصل نمایند و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتی پندار و جرأت کوته اندیشان کم فرصت گشت مقارن
این حال نہضت رایات اقبال بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و نیز بعنایت ایزد سبحانه کانگڑه مفتوح گشت بنابرین روز جمعه
چہارم دیماه خرم را بدان صوب رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت شد نورجہان بیگم نیز فیلے مرحمت نمود حکم
فرمودم که دو کرور دام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحه در وجه انعام خود متصرف گردد و ششصد و پنجاه منصب دار و یک
ہزار احدی و یک ہزار برق انداز رومی و یک ہزار توپچی پیاده سواے سے و یک ہزار سوار که در آن صوب بوده و ہست
با توپخانه عظیم و فیل بسیارے ہمراہی او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجہت مدد خرچ لشکر منصور لطف فرمودم بندہاے
که بخدمت مذکور مقرر شده اند در خور پایهٔ خویش ہرکدام بانعام اسپ و فیل و سروپا سرفرازے یافتند در ہمین ساعت مسعود

زمان محمود درایات عزیمت بصوب دار الخلافہ آگرہ انعطاف یافت و در نوشہرہ نزول اقبال اتفاق افتاد محمد رضاے جابری بدیوانی صوبہ بنگالہ و خواجہ ملکی بہ بخشیگری صوبہ مذکور ممتاز گشتہ باضافۂ منصب سرفراز شدند جگت سنگھ ولد رانا کرن از وطن آمدہ سعادت آستان بوس دریافت در ششم ماہ مذکور فضاے کنار تال راجہ تو ڈرمل محل نزول بارگاہ دولت گردید چہار روز درین منزل مقام شد در نیولا چندے از منصب داران کہ بخدمت فتح دکن دستورے یافتہ بودند برین موجب باضافہ منصب سرفراز شدند زاہد خان ہزاری و چہار صد سوار بود ہزارے و پانصد سوار شد ہردی نرائن ہاڈہ را از اصل و اضافہ نہصدی و ششصد سوار سرفراز ساختم یعقوب پسر خاندوران ہشت صدی و چہار صد سوار شد و ہمچنین جمعے کثیر از بندہا در خور شایستگی خویش باضافہ منصب سرفرازے یافتند معتمد خان بخدمت بخشیگری و واقعہ نویسی لشکر فیروزے اثر سربلند گشتہ بعنایت توغ ممتاز گردید پیشکش لچھمی چند راجہ کماؤن از باز و جرہ و دیگر جانوران شکاری بنظر گذشت جگت سنگھ ولد رانا کرن بکمک لشکر دکن رخصت یافت اسپ خاصہ معہ زین باو مرحمت شد راجہ روپ چند بعنایت فیل و اسپ سرفراز گشتہ بجاگیر خود رخصت یافت بتاریخ دوازدھم فرزند خانجہان را بہ صاحب صوبگی ملتان سرفراز گردانیدہ رخصت فرمودم ... نادری و خنجر مرصع و فیل خاصہ با یراق و یک مادہ فیل و اسپ خاصہ خدنگ نام و دو دست باز عنایت شد سید ہزبر خان ... و چہار صد سوار منصب داشت پانصدی و دویست سوار افزودہ ہمراہ خانجہان رخصت فرمودم محمد شفیع بخدمت بخشیگری و واقعہ نویسی صوبہ ملتان سرفراز گشت ہوال کہ از بندہاے قدیم بود باشراف توپ خانہ و خطاب راے امتیاز یافت در سیزدھم کنار دریاے گوبندوال معسکر اقبال گشت چہار روز درین منزل مقام شد فیل خاصہ جے سنگھ نام با مادہ بمہابت خان عنایت شد مصحوب صفیا ملازم او فرستادم و بلدای صوبہ بنگش خلعتہا مصحوب عیسی بیگ فرستادہ شد و در ہفتدھم جشن وزن قمری آراستگی یافت چون معتمد خان بخدمت بخشیگری لشکر دکن دستوری یافت خدمت عرض مکرر بخواجہ قاسم فرمودم میر شرف بہ بخشیگری احدیان و فاضل بیگ بہ بخشیگری صوبہ پنجاب سرفراز گشتند چون بہادر خان حاکم قندھار از بیماری درد چشم خود عرض داشت کردہ التماس آستان بوسے کردہ بود در نیولا حکومت و حراست قندھار بعبد العزیز خان مفوض داشتہ بہ بہادر خان فرمان صادر شد کہ چون مشار الیہ برسد قلعہ را باو سپردہ خود روانہ درگاہ شود بیست و یکم ماہ مذکور نور سرا محل ورود سعادت گشت درین سرزمین وکلاے نور جہان بیگم سراے عالی و باغی بادشاہانہ اساس نہادہ بودند در نیولا باتمام رسید بنابرین بیگم التماس ضیافت نمودہ مجلس عالی ترتیب دادہ و در تکلفات افزودہ از انواع و اقسام نفایس و نوادر برسم پیشکش گذرانید بجہت دلجوئی انچہ پسند افتاد گرفتہ شد دو روز درین منزل مقام شد و سفر گردید

که متصدیان صوبه پنجاب دو لک روپیه دیگر سوای شصت هزار روپیه که سابق حکم شده بود بجهت آذوقه قلعه قندهار روانه سازند
میر قوام الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت یافت و قاسم خان را بجهت تنبیه و تادیب سرکشان حوالی
کانگره و ضبط آنحدود رخصت فرمودم نادری خاصه و اسپ و خنجر و فیل مرحمت نمودم منصب او از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار
و پانصد سوار مقرر گشت راجه سنگرام را بالتماس مشار الیه رخصت آنحدود نموده سروپا و اسپ و فیل عنایت شد درینولا بافر خان از
ملتان آمده سعادت آستان بوس دریافت غره بهمن ماه الٰهی روز مبارک شنبه ظاهر بلده سهرند منزل اقبال گشت یک روز
مقام کرده بسیر باغ خوش وقت شدم روز یک شنبه چهارم خواجه ابوالحسن بخدمت فتح دکن رخصت یافت خلعت با نادری
و شال خاصه و صبحدم نام فیل و توغ و نقاره بمشار الیه عنایت نموده بمعتمد خان خلعت و اسپ خاصه صبح صادق نام مرحمت
فرموده رخصت کردیم هفتم ماه مذکور کناره آب سرستی نواحی قصبه مصطفیٰ آباد منزل دولت گردید روز دیگر باکبرپور نزول فرمودم
از انجا در آب جون بکشتی نشسته متوجه بمقصد گشتم درین روز عزت خان چاچه بافوجداران آنحدود دولت آستان بوس دریافت
محمد شفیع را بملتان رخصت فرموده اسپ [illegible] و مهر نور شاهی عنایت فرمودم و چیره خاصه مصحوب او بفرزند خانجهان فرستاده
شد از انجا به پنج کوچ حوالی پرگنه کرانه [illegible]رب خان است محل نزول بارگاه دولت گشت وکلاء او نود و یک قطعه یاقوت
و الماس چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گز مخمل بصیغهٔ پا انداز بعرض داشت او گذرانیدند و صد نفر شتر برسم تصدق معروض داشتند حکم
فرمودم که به مستحقان تقسیم فرمایند از انجا به پنج کوچ دار الملک دهلی مورد رایات اقبال گشت اعتماد الدوله را نزد فرزند اقبالمند
شاه پرویز فرستاده فرجی خاصه بجهت آن فرزند ارسال داشتم و مقرر شد که در عرض یکماه برگشته خود را بملازمت رساند دو روز در
سلیم گڈه مقام فرموده روز مبارک شنبه بست و سیوم بعزم شکار پرگنه پالم از میانه معموره دهلی گذشته بر کنار حوض شمسی محل نزول
دولت گشت در اثنای راه چهار هزار چرن بدست خود نثار کردم بست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش اله یار ولد افتخار خان
از بنگاله رسیده بود بنظر در آمد ذو القرنین بفوجداری سانبهر دستوری یافت او پسر اسکندر ارمنی است پدرش در خدمت
عرش آشیانی سعادت پذیر بود آنحضرت صبیه عبد الحی ارمنی را که در شبستان اقبال خدمت می نمود باو نسبت فرمودند از و
دو پسر بوجود آمد یکی ذو القرنین که بقدر نشاء آگاهی و خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت
خالصه نمکسار را بعهده او مقرر نمودند و آنخدمت را نغز سر و سامان می کرد درینولا بفوجداری آن حدود سرفراز گشت به نغمه
هندی سری دارد سلیقه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر بعرض رسیده و پسند افتاد و لعل بیگ بخدمت

داروغگی دفتر از تغیر نور الدین قلی ممتاز گشت چار روز بنواحی پالم بشکار خوش وقت گشته به سلیم گڈھ مراجعت نمودم در بست و نهم
نوزده زنجیر فیل دو دو نفر خواجه سرا و یک نفر غلام و چہل و یک قطعه خروش جنگی دو دوازده راس گاؤ و ہفت شاخ گاؤ میش پیشکش
ابراہیم خان فتح جنگ بنظر گذشت روز مبارک شنبه سی ام مطابق بست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد
گشت کوکه خان را نزد خانخانان فرستاده بعضے پیغام بتقریر او حواله فرموده بودم درین ولا عرض داشت او رسیده ملازمت
نمود میر میرزا که بفوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تغیر سید بهوه بحکومت دار الملک دہلی
سرفراز گشت ❊ درین تاریخ آقا بیگ و محب علی فرستادہاے داراے ایران آستان بوس دریافتند و مکتوب
محبت اسلوب آن برادر عالی قدر گذرانیدند و کلگی ابلق فرستاده بودند بنظر درآمد جوہریان پنجاه ہزار روپیه قیمت کردند لعلی بوزن
دوازده ٹانک از جواہر خانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاہرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل
شده بود و دران لعل بخط نسخ ثبت شده الغ بیگ بن میرزا شاہرخ بہادر بن میر تیمور گورکان و برادرم شاه عباس
فرمودند که در گوشه دیگر بخط نستعلیق ـ

بندهٔ شاه ولایت عباس	

کنند و این لعل را بر جبیغه نشانده بطریق یاد بود من فرستاده بودند چون نام اجدادمن دران ثبت بود تیمناً و تبرکاً
برخود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه فرموده که در گوشه دیگر جہانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم کرد و بعد از
روزے چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را انجم عنایت نمودم و فرستادم روز شنبه غره اسفندارمذ از سلیم گڈھ کوچ شد
نخست بروضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برہانه رسیده آداب نیازمندی بتقدیم رسانیده دو ہزار چہرن
بزاویه نشینان آن روضه مقدسه لطف فرمودم دو منزل بر کنار آب جون در سواد شہر اتفاق افتاد سید ہزبر خان که بکمک خانجہان
مقرر گشته بود بخلعت و اسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته رخصت شد سید عالم و سید عبد الہادی برادران او نیز با اسپ
و خلعت سرفراز گشتند میر برکه بخاری بما وراء النہر رخصت شده ده ہزار روپیه باو حواله فرمودم که پنج ہزار روپیه بخواجه صالح
ده بندی که آباً عن جدٍ از دعاگویان این دولت ابد پیوند است رسانیده و پنج ہزار روپیه دیگر بمنصوبان و مجاوران روضهٔ
مقدسه حضرت صاحب قرانی انار الله برہانه تقسیم نماید چیره خاصه مصحوب او بمہابت خان عنایت نموده فرستادم و فرمودم
که در بہم سانیدن دندان ماہی ابلق نہایت سعی و اہتمام بتقدیم رسانند و از ہر جا و بہر جا که میسر شود بدست آورد از کنار شہر دہلی

درکشتی نشسته بشش کوچ فضاے بندرابن مورو اُردوی گیهان پوے گردید بمیر میران فیل عنایت فرموده رخصت دہلی
نمودم زبردست خان بخدمت میرتوزکی از تغییر فدایت خان ممتاز گشت پرم نرم خاصه باو لطف نمودم روز دیگر حوالی گوگل
محل نزول رایات عالیات گردید دربن منزل لشکرخان حاکم دارالخلافه آگره ومیر عبدالوہاب دیوان وراجه تهل وخضرخان
فاروقی حاکم اسیرو برهانپور واحمد خان برادراو وقاضی ومفتی ودیگر اعیان شهر سعادت ملازمت دریافتند وبتاریخ یازدهم
ماه مذکور درباغ نورافشان که آن روے آب جون واقع است بمبارکی نزول فرمودم چون ساعت درآمدن شهر چهاردهم
ماهِ مذکور شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود ومختار متوجه قلعه شده به فرخی وفیروزی بدولت خانه
درآمدم این سفر مبارک اثر از دارالسلطنت لاهور تا دارالخلافه آگره در مدت دو ماه ودو روز بچهل ونه کوچ وبست ویک مقام
بانجام رسید هیچ روزے در کوچ ومقام در خشکی وتری بے شکار نگذشت یک صد وچهارده راس آهو پنجاه ویک قطعه
مرغابی چهار قطعه کاروانک ده دراج دویست [illegible]قطعه بود ودرین راه شکار شد چون لشکرخان خدمت آگره را حسب المرضی
سامان نموده بود هزاری ذات وپانصد [illegible] منصب او فرموده از اصل واضافه بچهار هزاری ذات ودو هزار وپانصد سوار سرفراز
ساخته بخدمت کمک لشکر دکن تعیین [illegible] شیداے داروغه زرگرخانه بخطاب بے بدل خانی سرفراز گشت چهار راس
اسپ وپاره از نفره آلات واقمشه که داراے ایران مصحوب آقا بیگ ومحمد محب علے فرستاده بود درین ولا از نظر اشرف
گذشت جشن روز مبارک شنبه بستم درباغ نور منزل منعقد گشت یک لک روپیه بفرزند شهریار انعام شد مظفر خان
بموجب حکم از ٹهٹه رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر وصد روپیه نذر گذرانید لشکرخان یکقطعه لعل پیشکش آورد
چهار هزار روپیه قیمت شد اسپ خاصه مصاحب نام بعبدالله خان عنایت نمودم عبدالسلام ولد معظم خان از اوڈیسه آمده
دولت ملازمت دریافت یک صد مهر وصد روپیه نذر او نظر گذشت منصب دوست بیگ ولد تولکخان از اصل واضافه
نهصدی ذات وچهار صد سوار مقرر شد جشن روز مبارک شنبه بست وهفتم درباغ نورافشان ترتیب یافت خلعت خاصه
بمیرزا رستم واسپ به پسر او دکهنی نام واسپ خاصه ویک زنجیر فیل بلشکرخان مرحمت شد روز جمعه بست وهشتم بعزیمت
شکار بطرف موضع سمونگر توجه نموده شب مراجعت نمودم هفت راس اسپ عراقی بایراق پیشکش آقا بیگ ومحب علے
بنظر درآمد یک عدد مهر نورجهانی بوزن صد توله بزنبل بیگ ایلچی عنایت کردم قلمدان مرصع بصادق خان میربخشی لطف
نمودم یک موضع از دارالخلافه آگره وروجه انعام خضرخان فاروقی مرحمت فرمودم درین سال هشتاد وپنج هزار بیگه زمین

وسه هزار وسے صد وبیست وپنج خروار وچهار دیہہ ودو قلبہ ویک قطعہ باغ ودو هزار وسے صد وبیست وهفت عدد روپیہ ویک مهر وشش هزار ودویست ورب وهفت هزار وهشت صد وهشتاد حرین ویک هزار وپانصد ودوازده تولہ طلا ونقره وده هزار دام از خزانہ وزن تصدق در حضور اشرف بفقرا وارباب استحقاق عنایت شد سے وهشت زنجیر فیل کہ دو لک وچهل ویک هزار روپیہ قیمت آنها شده اند وجہ پیشکش داخل فیل خانہ خاصہ شریف گشتہ پنجاه ویک زنجیر فیل بامرائے عظام وبندہ هائے درگاه بخشیدم۔

جشن شانزدھمین نوروز از جلوس ہمایون +

روز دوشنبہ بیست وهفتم ربیع الآخر سنہ هزار وسی هجری نیر اعظم عطیہ بخش عالم دولت سرائے حمل را بنور جہان افروز خویش منور ساختہ عالم وعالمیان را شادکام وبهره ور گردانید سال شانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الٰہی بفرخی وفیروزی آغاز شد ودر ساعت مسعود وزمان محمود در دار الخلافہ آگره بر تخت [illegible] جلوس فرمودم درین روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شہریار بمنصب هشت هزاری وچهار هزار سوار فرق عزت برافراخت پدر بزرگوارم نیز مرتبہ اول همین منصب بہ برادران من لطف فرموده بودند امید کہ در سایہ تربیت ورضا جوئی من بہ منتہائے عمر ودولت برسد درین تاریخ باقر خان جمعیت خود را آراستہ بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار ودو هزار پیاده بخشیان عظام بقلم در آورده معروض داشتند بمنصب دو هزاری ذات وهزار سوار سرفراز ساختہ خدمت فوجداری آگره بعهده او فرمودم روز چهارشنبہ با اهل محل بر کشتی نشستہ بباغ نور افشان رفتہ شد وشب درانجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جہان بیگم متعلق است روز مبارک شنبہ چهارم جشن بادشاہانہ آراستہ پیشکش عالی کشید از جواهر ومرصع آلات واقسام آلات وامتعہ نفیس انچہ پسند افتاد انتخاب کردم بموازی یک لک روپیہ قیمت آنها شد درین ایام هر روز بعد از دو پہر بر کشتی نشستہ بجہت شکار بسمونگر کہ از شہر تا آنجا چهار کروه مسافت داشت رفتہ شب بدولتخانہ می آیم راجہ سارنگدیو را نزد فرزند اقبالمند شاہ پرویز فرستاده خلعت خاصہ با کمر مرصع مشتمل بر یک قطعہ یاقوت کبود وچند قطعہ یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صوبہ بہار از تغیر مقربخان بآن فرزند مرحمت شده سزاولی نموده از صوبہ الہ آباس بہ بہار راهی سازد میرزا بدیع خویش مظفرخان از ٹھٹھہ آمده ملازمت نمود میر عضد الله چون بسیار پیر ومنحنی شده از عہده سامان لشکر وجاگیر نمی تواند برآمد در اازه

تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر که هر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانهٔ عامره مے گرفته باشد و در آگره و لاهور هر جا مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعاے از دیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردے ماه پیشکش اعتبار خان بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه وغیره موازی هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد تتمه را باو بخشیدم محب علے و آقا بیگ فرستادهاے داراے ایران بیست و چهار راس اسپ و دو استر و سه قطار شتر و هفت قلاده سگ تازے و بیست و هفت طاق زربفت و یک شمامهٔ عنبر اشهب و دو زوج قالی و دو نمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند و دو راس مادیان سه کره که برادرم مصحوب آنها فرستاده بود نیز بنظر در آوردند روز مبارک شنبه التماس آصف خان با اہل محل بمنزل او رفته شد جشن عالی ترتیب داده بسیارے از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در آورد موازی یک لک و سے هزار روپیه از هر قسم برگزیده تتمه را باو بخشیدم سے و دو زنجیر فیل از نر و ماده مکرم خان حاکم اوڈیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت ❊ در نیولا گوره خری بنظر در آمد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند ببر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بینی تا انتهاے دم و از [illegible] تا سر سم خطهاے سیاه مناسب جا و مقام کلان و خرد بقرینه افتاده و برگرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده گوئی نقاش [illegible] قلم بدایع نگار کارنامه در صحیفه روزگار گذاشته از بسکه عجیب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان آفرین است چون نادر بود داخل سوغات هاے برادرم شاه عباس نموده شد بهادر خان اوزبک از اسپان تپچاق و اقمشه عراق برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد خلعت زمستانی بجهت ابراهیم خان فتح جنگ و امراے بنگاله مصحوب مومن شیرازی فرستاده شد در پانزدهم پیشکش صادق خان گذشت از هر قسم موازی پانزده هزار روپیه گرفته تتمه باو بخشیدم فاضل خان نیز درین روز پیشکشے فراخور حالت خویش گذرانید قلیلے گرفته شد روز مبارک شنبه که این جشن شرف آراستگی یافت دو پهر و یک گهڑی از روز گذشته بر تخت مراد جلوس نمودم حسب الالتماس مدار الملکی اعتماد الدوله جشن شرف در منزل او منعقد گشت پیشکش نمایان از نوادر و نفایس هر دیار ترتیب داده در تکلفات افزوده بود بهمه جهت موازی یک لک و سے و هشت هزار روپیه برداشته شد درین روز یک عدد مهر بوزن دو صد و بیست توله بزنبیل بیگ ایلچی عنایت نمودم درینولا ابراهیم خان خواجه سراے چند از بنگاله برسم پیشکش فرستاده بود یکے از آنها خنثے ظاهر شد هم آلت مردی و هم محل مخصوص زنان دارد اما خصیه ظاهر نیست از جمله پیشکش مشار الیه دو منزل کشتی است ساخت بنگاله بنهایت لطیف اندام موازی ده هزار روپیه صرف زینت آنها نموده بود بے تکلف بادشاهانه

کشتی ہاست شیخ قاسم را صاحب صوبہ الہ اباس ساختہ بخطاب محتشم خانی و منصب پنج ہزارے امتیاز بخشیدم و حکم کردم کہ
دیوانیان جاگیر اضافہ او را از محال غیر عملے تنخواہ نمایند راجہ شیام سنگھ زمیندار سرے نگر بعنایت اسپ و فیل سرفرازی یافت
درینولا بعرض رسید کہ یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر اثر دکن بمرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد چنین شنیدہ شد کہ درین
مدت کہ در جاگیر بود چنان فربہ شدہ بود کہ باندک حرکتے و ترددے نفسش کوتاہ مے کرد روزے کہ خرم را ملازمت
مینمود در آمد و رفت نفسش می سوزد چنانچہ در وقتے کہ سرو پا دادہ بود در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شدہ بود در تمام اعضایش
رعشہ افتادہ بصد محنت و جان کندن تسلیم کردہ خود را بیرون انداخت و در پناہ سراپردہ افتادہ از ہوش رفتہ نوکرانش بر پالکی
انداختہ بخانہ رسانیدند و بمجرد رسیدن پیک اجل در رسیدہ فرمان یافت و این خاک تودہ گران بار را بخاکدان فانی گذاشت در
غرہ اردی بہشت ماہ برنبل بیگ ایلچی خنجر خاصہ عنایت نمودم بتاریخ چہارم ماہ مذکور جشن کارخیر فرزند شہریار نشاط افزاے
خاطر گردید مجلس حنابندی در دولت خانہ مریم الزمانی آراستگی یافت جشن نکاح در منزل اعتماد الدولہ منعقد گشت و من خود
با اہل محل بدانجا رفتہ بزم نشاط آراستم بعد از گذشتن ہفت گھڑی از شب جم[illegible]ے نکاح شد امید کہ برین دولت روز
افزون فرخندہ و میمون باد روز سہ شنبہ نوزدہم در باغ نور افشان بفرزند شہر[illegible]ب مرصع با دستار و کمربند و دو راس اسپ
یکے عراقی با زین طلا و دیگرے ترکی با زین نقاشی عنایت شد درین ایام شاہ شجاع آبلہ بر آوردہ و بجدے شدت کردہ
کہ آب از گلویش فرو نمے رفت و امید از حیاتش منقطع گشت چون در زائچہ طالع پدرش ثبت افتادہ بود کہ درین سال پسر
او فوت شود ہمہ منجمان اتفاق داشتند بر اینکہ او نخواہد ماند جوتک راے بخلاف مے گفت کہ غبار آسیبے بر دامن حیاتش نخواہد
نشست پرسیدم کہ بچہ دلیل گفت کہ در زائچہ طالع حضرت نوشتہ شدہ کہ درین سال از ہیچ رہگذر کلفتے و گرانی بخاطر مبارک
راہ نیابد و توجہ خاطر اشرف بسیار است درین صورت مے باید کہ آسیبے باو نرسد و فرزندے دیگر ازو فوت شود قضا را
چنانچہ گفتہ بود بظہور آمد و این از چنان مہلکہ جان برد و پسرے کہ از صبیہ شہنواز خان داشت در برہانپور فوت شد غیر
ازین بسیارے از احکام او مطابق افتادہ کہ خالے از غرابت نیست و درین واقعات تقریبات ثبت شدہ - بنابرین فرمودم
کہ او را بزر کشیدند شش ہزار و پانصد روپیہ بر آمد بانعام او مقرر گشت محمد حسین جابری بخدمت بخشیگری و واقعہ نویسی صوبہ
اوڈیسہ سرفرازے یافت منصب لاچین منجم قاقشال بالتماس مہابت خان از اصل و اضافہ ہزاری ذات و پانصد سوار مقرر
شد محمد حسین برادر خواجہ از کانگڑہ آمدہ ملازمت نمود بہ بہادر خان اوزبک فیل عنایت نمودہ مصحوب وکیل او فرستادم

هرمز و هوشنگ پسران غفران پناه مرزا محمد حکیم بنا بر حزم و احتیاط که از لوازم پاس سلطنت و جهانداری است در قلعه گوالیار محبوس بودند درین ولا هر دو را بحضور طلب داشته حکم فرمودم که در دار الخلافه آگره می بوده باشند روزینه که باخراجات ضروری کفایت کند مقرر گشت درین ایام رودر بهٹاچارج نام برهمنی که از دانشوران این گروه است در بنارس بافاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت الحق مطالب عقلی و نقلی را خوب ورزیده و در فن خود تمام است از غرایب سوانح که درین ولا بظهور پیوست آنکه در سی ام فروردی ماه سنه حال در یکی از مواضع پرگنه جالندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی عظیم مهیب برخاست چنانچه نزدیک بود که ساکنان آن از هول آن صدای وحشت افزا قالب تهی کنند در اثنای این شور و شغب روشنی از بالا بر زمین افتاده و مردم را مظنه آن شد که مگر از آسمان آتش میبارد و بعد از لحظه که آن شورش تسکین یافت و دلهای آشفته از سراسیمگی و هول باز آمد قاصد تیزرو نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده این سانحه اعلام نمودند او در لحظه سوار شده خود را بمقصد رسانید و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در آورد مقدار ده دوازده گز زمین در عرض و طول بنوعی سوخته بود که اثر سبزه و گیاه نماند هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت فرمود که آن قدر زمین را بکنند هر چند بیشتر می کندند حرارت و تپش بیشتر ظاهر می گشت تا بجای رسید که پارچه آهن تفته نمودار شد بمرتبه گرم بود که گویا از کوره آتش بر آورده اند بعد از زمانی سرد شد و آن را برگرفته بمنزل خود آورده در خریطه نهاده و مهر کرده بدرگاه فرستاد فرمودم که در حضور وزن کنند یک صد و شصت تولہ بر آمد باستاد داؤد حکم کردم که شمشیری و خنجری و کاردی ترتیب داده بنظر در آورد عرض کرد که در زیر تپک نمی ایستد و از هم میریزد فرمودم که درین صورت با آهن دیگر ممزوج ساخته بعمل آورد چنانچه فرموده بودم سه حصه آهن برق و یک حصه دیگر آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه کارد و یک قبضه خنجر ساخته بنظر در آورد از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم می شد و اثر خم نمی ماند فرمودم که در حضور آزمودند بغایت خوب برید برابر شمشیرهای اصیل اول یکی را شمشیر قاطع و دیگری را برق سرشت نام کردم بیبدل خان رباعی که افاده این مضمون نماید گفته معروض داشت ۔

از شاه جهانگیر جهان یافت نظام — افتاده بعهد او ز برق آهن خام
زان آهن شد بحکم عالمگیرش — یک خنجر و کارد و با دو شمشیر تمام

و شعله برق بادشاهی تاریخ یافته درین ولا راجه سارنگدیو که نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود

عرض داشت کردہ بود کہ این مرید حسب الحکم از آلہ اباس متوجہ صوبہ بہار گردید امید کہ از عمر خود برخوردار باشد قاسم خان بعنایت
نقارہ سربلندی یافت. درین تاریخ علیم الدین نام ملازم خرم عرض داشت او را مشتمل بر نوید فتح با شصت مرصع کہ بطریق نذر
فرستادہ بود آوردہ گذرانید خلعت بجہت او ارسال داشتہ رخصت فرمودم امیر بیگ برادر فاضل بیگ خان بدیوانگی
سرکار فرزند شہریار و محمد حسین برادر خواجہ جہان بہ بخشیگری و معصوم بخدمت میر سامانی او مقرر گشتند سید حاجی بکمک لشکر
ظفر اثر دکن دستوری یافت و اسپ با و عنایت کردم و مظفر خان بخدمت بخشیگری سرفرازی یافت + چون در ینولا
والدہ امام قلی خان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظہار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بہ نور جہان بیگم فرستادہ و از تحفہ ہای
آن دیار برسم سوغات ارسال داشتہ بود بنا برین خواجہ نصیر را کہ از بندہ ہای قدیم و خدمتگاران زمان شاہزادگی من است
از جانب نور جہان بیگم برسم رسالت و مکتوبی بانفایس این ملک مصحوب او ارسال داشتہ شد درین ایام کہ باغ نور افشان
محل نزول بارگاہ اقبال بود بچہ رنگ ہشت روزہ از بالای [illegible] خانہ کہ ہشت گز ارتفاع داشت جستی
زدہ خود را بر زمین گرفت و بجست و خیز در آمد و اصلا اثر آسیب و رنج در [illegible] یافتہ نشد + در چہارم خرداد ماہ الٰہی افضل خان
دیوان خرم عرض داشت او را مشتمل بر نوید فتح و فیروزی آوردہ آستان بوس نمود تفصیل این اجمال آنکہ چون لشکر منصور
بحوالی اوجین رسید جمعی از بندہ ہای درگاہ کہ در قلعہ ماندو بودند نوشتہ فرستادند کہ فوجی از مقہوران قدم جرأت و
بیباکی پیش نہادہ از آب نربدہ گذشتند و دہی چند کہ در زیر قلعہ واقع است سوختہ بتاخت و تاراج آن مشغول اند مدار المہامی
خواجہ ابوالحسن را با پنج ہزار سوار برسم منقلای تعیین شد کہ گرم و چسپان شتافتہ سزای آن گروہ باطل نیز بہ خواجہ شبگیر زدہ
ہنگام طلوع صبح بر لب آب نربدہ رسیدہ بود کہ آنہا آگہی یافتند لحظہ پیشتر بآب در زدہ خود را بساحل سلامت رسانیدہ
بودند کہ بہادران تیز جلو بہ تعاقب شتافتہ قریب چہار کروہ دیگر آنہا را راندند و بسیاری را بہ شمشیر انتقام مسافر راہ عدم
گردانیدند و مقہوران برگشتہ روزگار تا بہ برہانپور عنان مسارعت باز نکشیدند نوشتہ خرم بخواجہ ابوالحسن رسید کہ تا آمدن ما دران
طرف آب توقف نماید و متقارن بعساکر اقبال بفوج منقلا پیوست و کوچ بہ کوچ تا برہانپور شتافت و ہنوز آن
مخذولان بی عاقبت پای ادبار بر فرار داشتہ بر دور شہر نشستہ بودند چون مدت دو سال بندہ ہای درگاہ با آن
مقہوران در زد و خورد بودند با نواع اقسام رنج و تعب از بیجاگیری و عسرت غلہ کشیدہ بودند از سواری و الیمی اسپان
زبون شدہ بنا بران نہ روز در سرانجام لشکر توقف افتاد درین نہ روز سی لک روپیہ و چیزہ بسیار بہ سپاہ منصور قسمت

نموده وسزاولان گماشتهٔ مردم را از شهر برآورده اند و هنوز بهادران رزم دوست دست بکار نبرده بودند که آن سیه بختان تاب
مقاومت نیاورده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و جوانان تیزجلو از عقب درآمده بسیاری را به تیغ انتقام برخاک هلاک
انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جاے اقامت نظام الملک وغیره مقهوران بود بردند یک روز پیشتر آن بداختر از رسیدن
افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل وعیال و احمال و اثقال بقلعهٔ دولت آباد برده بود جائیکه در پیش چهله و خیمه داشت پشت بقلعه
داده نشست و بیشتر از مردم او براطراف ملک پراگنده شدند سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکی توقف نموده شهری را
که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعے خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید مجملاً بعد از انهدام آن
بناهاے ها. بران قرار یافت که چون هنوز فوجے از مقهوران قلعه احمدنگر را محاصره دارند یک مرتبه تا آنجا رفته ارباب
فتنه را تنبیه بر اصل نموده از سر نو سامان آذوقه کرده کمک گذاشته باید برگشت و باین عزیمت روانه شده تا قصبهٔ پتن شتافتند
و عنبر مقهور مزور حیله ساز و کلا و امرا [illegible] باده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سر رشتهٔ بندگی و دولت خواهی از دست
ندهم و از حکم قدم بیرون [illegible] شود از پیشکش و جریمه منت داشته بسر کار می رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت
تمام از گرانی غله در [illegible] خبر رسید که جمعے از مقهوران که قلعه احمدنگر را محاصره داشتند از ظنطنهٔ نهضت
لشکر ظفر اثر ترک محاصره نمودند و از دور قلعه برخاستند بنابرین فوجے بکمک خنجر خان فرستاده مبلغے برسم مدد خرچ ارسال
داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولت خواهان منظفر و منصور باز مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که
سواے ملکے که از در قدیم در تصرف بندهاے درگاه بود موازی چهار ده کروه دیگر از محالے که متصل بسر حدهای بادشاهی
است واگذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره رسانند افضل خان را رخصت نموده کلگی لعلے که دارای
ایران فرستاده بود و تعریف آن در جاے خود نوشته شده بجهت خرم عنایت نموده فرستادم بمشار الیه خلعت و فیل و
دوات و قلم مرصع مرحمت شد خنجر خان که در محارست قلعه احمدنگر مصدر خدمات پسندیده و ترددات شایسته شده بود
بمنصب چهار هزاری ذات و هزار سوار سرفرازے یافت مکرم خان حسب الحکم از صوبه اوڈیسه آمده با برادران بدولت
ملازمت مستسعد گشت عقد مرواریدی برسم پیشکش گذرانید منظفر الملک ولد بهادر الملک بخطاب نصرت خانی سرفراز
گردید باودی رام دکهنی علم عنایت شد و عزیز الله ولد یوسف خان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت روز
مبارک شنبه بست و یکم مقرب خان از صوبه بهار رسیده دولت ملازمت دریافت درینولا آقا علی و محب علی بیگ و حاجی بیگ

وفاضل بیگ فرستادهای دارای ایران را که بدفعات آمده بودند رخصت فرمودم باقا بیگ سروپا وخنجر وجیغه مرصع وچهل هزار روپیه نقد انعام شد ومحب علی بیگ بخلعت وسی هزار روپیه سرفراز گشت وبهمین دستور بدیگران نیز درخور شایستگی خود انعامها شد ویادبودی مناسب وقت بجهت برادر والاقدر مصحوب نام بردها فرستاده شد درین تاریخ مکرم خان بصاحب صوبگی دارالخلافه دهلی وخدمت فوجداری میوات سرفراز شد شجاعت خان عرب بمنصب سه هزاری ذات ودو هزار وپانصد سوار اصل واضافه عز افتخار یافت شرزه خان بمنصب دو هزاری وهزار سوار وگردهر ولد رای سال بکچواهه بهزار ودوصدی وهشتصد سوار ممتاز گشتند در بیست ونهم قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود ومکتوب آن برادر عالی قدر مشتمل بر مراتب محبت ویک جهتی گذرانیده انچه برسم سوغات فرستاده بود بنظر درآورد در غره تیر ماه الهی فیل خاصه گنج رتن نام بجهت فرزند خان جهان فرستادم نظر بیگ ملازم خرم عرض داشت او آورده گذرانیده التماس اسپ بخشی نموده بود براجه کشن داس مشرف فرمودم که هزار راس اسپ از طویل سرکار در پانزده روز سامان نموده همراه روانه سازد واسپ روپ رتن نام که دارای [illegible] غنایم لشکر روم ارسال داشته بود بخرم عنایت نموده فرستادم درین روز غیاث الدین نام ملازم ارادت خان عرضـ[illegible]ـت او را مشتمل بر نوید فتح آورده بود گذرانیده در اوراق گذشته از شورش وفتنه انگیزی زمینداران کشتوار وفرستادن جلال پسر دلاور خان نگاشته کلک بیان گشته بود چون این مهم از وسر وسامان پسندیده نیافت بارادت خان حکم شده بود که خود بآن خدمت شایسته شتافته مفسدان بد سرانجام را تنبیه وتادیب بر اهل وهر دو بنوعی ضبط آن کوهستان نماید که غبار تفرقه وآشوب بر حواشی آن ملک ننشیند موی الیه بموجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهر ساخت واهل فتنه وفساد بصحرای آوارگی سر نهاده نیم جانی بدر رفتند ومجدد اخار شورش وآشوب از ان ملک برکنده شد وبمردم کاری استحکام داده وضبط تهانجات نموده بکشمیر مراجعت کرد بجلدوی این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادت خان افزودم چون خواجه ابو الحسن بر مهم دکن مصدر تردد ات شایسته وخدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشار الیه اضافه فرمودم احمد بیگ برادر زاده ابراهیم خان فتح جنگ بصاحب صوبگی اوڈیسه سرفراز گشته بخطاب خانی وعلم ونقاره بلند مرتبه شد ومنصب او از اصل واضافه دو هزاری وپانصد سوار حکم فرمودم چون مکرر از فضایل وکمالات قاضی نصیر برهانپوری استماع افتاده بود خاطر حقیقت جوی را بصحبت مشار الیه رغبت افزود درینولا حسب الطلب بدرگاه آمد عزت دانش او را پاس داشته باکرام واحترام دریافتم

قاضی در علوم عقلی و نقلی از یکتایان عصر است و کم کتابی باشد که بمطالعهٔ او نرسیده لیکن ظاهرش را باباطن آشنائی کمتر است و از صحبت او محظوظ نمی توان شد چون بدرویشی و زاویه گزینی بغایت راغب و مایل یافتم پیروی خاطر او نموده تکلیف ملازمت نکردم و پنج هزار روپیه عنایت فرموده رخصت دادم که بوطن خود شتافته آسوده خاطر روزگار بسر برد و در غرهٔ امرداد ماه آلهی باقرخان بمنصب دوهزاری ذات و هزار و دویست سوار سرفراز گشت و از امرا و بندهای بادشاهی که در فتح دکن ترددات شایسته بتقدیم رسانیده بودند سی و دو نفر باضافه های لایق عز اختصاص یافتند عبدالعزیز خان نقشبندی که بحکومت قندهار تعین شده حسب الالتماس فرزند خانجهان بمنصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرفراز شد در غرهٔ شهریور شمشیر مرصع بزنبیل بیگ ایلچی عنایت نمودم و یک دهیه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزار روپیه جمع داشت تیر با دولطف شد ٭ درینولا حکیم رکنا را بجهت شورش مزاج و بدخوئی و عدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمودم که هرجا خواهد برود چون بعرض رسید که هوشنگ برادر زاده خانعالم خون ناحق کرده در حضور طلب داشته باز پرس کردم و بعد از ثبوت حکم بقصاص او شد حاشا که درین [illegible] خاطر شاهزاده نکرده تا بامرا و سایر بندها چه رسد امید که توفیق رفیق باد غرهٔ شهریور ماه حسب الالتماس آصف خان [illegible] رفته در حمامی که بتازگی ساخته بود غسل کرده شد بی تکلف بسیار نفیس و مکلف حمامی است بعد از فراغ غسل پیشکش لایق بنظر درآورد و آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه با و بخشیدم وظیفهٔ خضرخان خاندیسی از اصل و اضافه هزار روپیه مقرر شد ٭ درین ایام بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بر زنی هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار شیفتگی می نماید آن ضعیفه با وجودیکه بیوه است اصلا بآشنائی او تن نمی دهد و محبت این بیچاره دل داده در باطنش سرایت نمی کند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرس نمودم و هرچند آنعورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف داده شد اختیار نکرد درین وقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت فرمایند خود را از بالای شاه برج قلعه می اندازم من از روی مطایبه گفتم که شاه برج موقوف اگر دعوی محبت تو از صدق فروغی دارد خود را از بام این خانه اندازی من او را حکمی بتو می دهم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت بمجرد افتادن از چشم و دهانش خون جاری شد من ازان هزل و مطایبه ندامت بسیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم باصف خان فرمودم که او را بخانه برده تیمارداری نماید چون پیمانهٔ حیاتش لبریز شده بود بهمان آسیب درگذشت ٭ –

عاشق کہ جان نثار بران آستانہ ساخت	از شوق جان سپرد و اجل را بہانہ ساخت

حسب الالتماس مہابت خان منصب لاچین قاقشال از اصل و اضافہ ہزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد در سوانح گذشتہ ایمائی بران رفتہ کہ روز جشن دسہرہ در کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاہی دم در خود احساس نمودم مجملاً از کثرت باریدگی و رطوبت ہوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاہر شد رفتہ رفتہ بامتداد و اشتداد انجامید از اطبائی کہ در ملازمت بودند نخست حکیم روح اللہ متصدی علاج گشت و یک چندے بدواہای گرم ملایم تدبیرات بکار برد بظاہر اندک تخفیفی شد چون ازان گریوہ برآمدم باز شدت ظاہر ساخت درین مرتبہ روزی چند بشیر بز و باز بشیر شتر پرداخت از ہیچ کدام فائدہ بر اصل نیافتم مقارن این حال حکیم رکنا کہ از سفر کشمیر معاف داشتہ در آگرہ گذاشتہ بودم بخدمت پیوست و از روی دلیری و اظہار قدرت مرتکب معالجہ شد و مدار بر ادویہ گرم و خشک نہاد از تدبیرات او نیز فائدہ مرتب نگشت بلکہ بسبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و مزاج شد [illegible] گشتم و مرض رو باشتداد نہاد و محنت بامتداد انجامید درین قسم وقتے و چنین حالتے کہ دل سنگ بر من می سو[illegible] پسر حکیم مرزا محمد کہ از اطبا عمدہ عراق بود در عہد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمدہ بود بعد از انکہ تخ[illegible] بود و این نیازمند آراستگی یافت چون بجوہر استعداد و تصرف طبیعت از ہمگنان امتیاز داشت در مقام تربیت او شدہ بخطاب مسیح الزمانی امتیاز بخشیدم و پایۂ اعتبار از دیگر اطبا کہ در ملازمت بودند برافزودم بگمان آنکہ شاید وقتے از اوقات مصدر خدمتے تواند شد آن حق ناشناس با وجود چندین حقوق و منت در رعایت مرا باین روز دیدہ و چنین حال پسندیدہ اصلا بدوا و علاج خود را آشنا نمی ساخت با آنکہ از جمیع اطبا کہ در ملازمت حاضر بودند لقب را امتیازی داشت متصدی علاج نمی شد ہر چند عنایت و التفات ظاہر ساختہ بمدارا و مواسات تکلیف مے نمودم بیشتر صلب شدہ در جواب مے گفت کہ بر دانش و حذاقت خود این قدر اعتماد ندارم کہ متصدی علاج توانم گشت و ہمچنین حکیم ابو القاسم پسر حکیم الملک با وجود نسبت خانہ زادگی و حقوق تربیت متوہم و متوحش خود را ظاہری ساخت کہ از رویت خاطر مستنفر و متاذی مے شد تا بمعالجہ چہ رسد ناگزیر دست از ہمہ باز داشتہ از تدبیرات ظاہری دل برکندہ خود را بحکیم علی الاطلاق سپردم چون در نشاء پیالہ تخفیفی می شد روز بہم بخلاف ضابطہ و معتاد ارتکاب مے نمودم رفتہ رفتہ بافراط کشید و مقارن گرم شدن ہوا ضرر آن محسوس گشت ضعف و محنت رو بفزونی نہاد نورجہان بیگم کہ تدبیر و تجربہ او از اطبا بیشتر است خصوص کہ از روی مہربانی و دلسوزی باشد در

مقام کم کردن پیاله وتدبیراتی که مناسب وقت وملایم حال باشد شد اگرچه پیش ازین هم علاج که اطبا میکردند بصلاح و صوابدید او بود لیکن درین وقت مدار بر مهربانی او نهادم وشراب را بتدریج کم کردو از چیزهاے نامناسب وغذاهاے ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کنا در روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست وپنجم شهر شوال سنه یک هزار وسی هجری جشن وزن شمسی بهار کے وفرخے آراستگی یافت چون در سال گذشته بیماری صعب کشیده پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه چنین سالے بخیریت وسلامت بانجام رسید در سر آغاز سال الحال اثر صحت بر چهره مراد پدید آمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلاے او متصدی این جشن عالی باشند الحق مجلسے ترتیب نمود که حیرت افزاے نظارگیان گشت از تاریخ که نورجهان بیگم در عقد ازدواج این نیازمند درآمده اگرچه در همه جشن های وزن شمسی وقمری لوازم آن [illegible] دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت ونیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش ازبیش [illegible] نموده درآراستن مجلس وترتیب بزم نهایت توجه بکار برد و جمعے از بندهاے پسندیده خدمت وخواصان مزاجدان که درین ضعف از روے اخلاص وجانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد سرم می گشتند بنوازشات لائق از خلعت وکمر شمشیر مرصع وخنجر مرصع واسپ وفیل وخوانها پر از زر رهی کدام درخور پایه خویش سرفرازے یافتند باآنکه از اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود باندک خفتے که دو سه روز دست میداد تقریبات برانگیخته انواع واقسام مراحم بظهور آمده درین جشن همایون نیز بانعامات لایق از نقد وجنس کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن مبارک خوانهاے جواهر وزر بطریق نثار در دامن امید اهل نشاط وارباب استحقاق ریخته شد وجو تکراے منجم که نوید بخش صحت وتندرستی بود بمهر وروپیه وزن نموده مبلغ پانصد مهر وهفت هزار روپیه باین صیغه در وجه انعام او مقرر شد درآخر مجلس پیشکشهاے که بجهت من ترتیب داده بودند بنظر درآوردند از جواهر مرصع آلات و اقمشه واقسام نفایس انچه خاطر پسند افتاد برگزیدم بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی بابت انعاماتی که نورجهان بیگم کرده بقلم درآمد سواے انچه برسم پیشکش گذرانید در سنوات گذشته که من صحت داشتم سه من ویک دو سیر بیشتر یا کمتر بوزن در مے آمدم امسال بنابر ضعف ولاغرے دو من وبیست وهفت سیر شدم روز مبارک شنبه غره ماه الهی اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری ودو هزار وپانصد سوار سرفرازے یافت راجه گجسنگه بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار ممتاز گشت چون خبر بیماری من بفرزند شاه پرویز میرسد بفرمان طلب مقید ناشده بے تابانه متوجه ملازمت میگردد

بتاریخ چہاردہم ماہ مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادتمند بدولت آستانبوس مستسعد گشتہ سہ بار بر دور
تخت گردید ہر چند مبالغہ نمودہ سوگندہے دادم و منع میفرمودم او در نثارے و تصدق افزودہ بیشتر اغراق بکار مے برد
دست او را گرفتہ جانب خود کشیدم و از روے شفقت و عاطفت در آغوش عزت تنگ در آوردہ التفات و توجہ بسیار ظاہر
ساختم امید کہ از عمر و دولت برخوردار باشد در ینولا بیست لک روپیہ خزانہ مصحوب الہداد خان بجہت صرف فرمایات لشکر دکن نزد
خرم فرستادہ شدہ مشار الیہ بعنایت فیل و علم سرفرازے یافت در بیست و ہشتم قیام خان قراول بیگے بمرض طبعی ودیعت
حیات سپرد از خدمتگاران مزاجدان بود و قطع نظر از فنون شکار و مہارت او درین فن از اکثر جزویات خبر دار بود و پیروے
مزاج من بسیار کردہ بود بالجملہ ازین سانحہ خاطرم سخت گرانی پذیرفت امید کہ ایزد تعالےٰ او را بیامرزاد ٭ بتاریخ بست
و نہم والدہ نور جہان بیگم بجوار رحمت الٰہی پیوست از صفات حمیدہ این [illegible] خاندان عصمت چہ نویسم بے اغراق
در پاکی طینت و دانائی و سایر خوبیہاے کہ زیور عورات است مادر دہر ہمتاے [illegible] و مادر او را از مادر حقیقی خود کمتر نمے
دانستم نسبت تعلق و رابطہ محبت کہ اعتماد الدولہ را با و بود یقین کہ ہیچ شوہر [illegible] را با ہمسر خود نبودہ ازین جا باید قیاس کرد
کہ بران پیر غم زدہ چہ گذشتہ باشد و ہمچنین از نسبت تعلق نور جہان بیگم با چنین والدہ چہ توان نوشت فرزندے مثل آصفخان
با نہایت خردمندی و دانائی جامہ شکیبائی چاک کردہ از لباس اہل تعلق بر آمدہ پدر مجروح خاطر را از مشاہدہ حال گرامی
فرزند غم بر غم و درد بر درد افزود ہر چند بہ نصیحت پرداخت سودمند نیامد روزے کہ من بہ پرسش رفتم چون ابتداے
شورش مزاج و آزردگی خاطر او بودہ از روے شفقت و مرحمت حرفے چند نصیحت آمیز فرمودہ بجد نگرفتم و واگذاشتم تا
آن آشوب فرونشیند بعد از روزے چند جراحت درونی او را بمرہم التفات علاج کردہ باز بلباس اہل تعلق می آوردم
اگر چہ اعتماد الدولہ بجہت رضاجوئی و پیروی خاطر من بظاہر خود را ضبط می کرد و اظہار حوصلہ می نمود لیکن با این نسبت الفتی کہ
او را بود حوصلہ چہ ہمراہی تواند کرد غرہ آبان ماہ الٰہی سربلندخان و جانسپارخان و باقیخان بعنایت نقارہ سربلندی یافتند
عبد اللہ خان بے رخصت صاحب صوبہ دکن بمحال جاگیر خود آمدہ بدیوانیان عظام فرمودم کہ جاگیر او را تغیر نمایند باعتماد
راے حکم شد کہ سزاولے نمودہ او را بصوبہ مذکور رساند ٭ پیش ازین مجملے از احوال مسیح الزمان ثبت افتاد کہ با وجود چندین
حقوق تربیت و نوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکہ بیکبار پردۂ آزرم از پیش برگرفتہ التماس
سفر حجاز و زیارت خانہ مبارک نمود از انجا کہ در ہمہ وقت در ہمہ کارہا توکل این نیازمند بذات خداوند بے نیاز و کریم کارساز

است کشاده پیشانی رخصت فرمودم باآنکه از همه قسم سامان داشت بست هزار روپیه بجهت مدد خرج انعام شد امید که
حکیم علی الاطلاق بے وسیله اطبا و سبب دوا این نیازمند را از شفاخانه کرم خود صحت عاجل و شفاے کامل کرامت کناد
چون هواے آگره از مهر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج من سازگار نبود بتاریخ سیزدهم روز دوشنبه آبان ماه الٰهی سنه
شانزده رایات عظمت بسمت کوهستان شمالی برافراشته شد که اگر هواے ناحیت باعتدال قریب باشد برکنار آب گنگ
سرزمین خوشی اختیار نموده شهرے بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد والا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف
گردد و مظفرخان را بحفظ و حراست دارالخلافه آگره گذاشته به نقاره و اسپ و فیل سرفراز فرمودم میرزا محمد برادرزاده
او را بفوجداری نواحی شهر مقرر داشته بخطاب اسد خانی و اضافه منصب ممتاز گردانیدم * و باقرخان را بخدمت صوبه داری
صوبه اوده سرفراز ساخته رخصت فرمودم [illegible] و ششم ماه مذکور از نواحے متهرا فرزند اقبال مند شاه پرویز بصوبه
بهار و محال جاگیر خویش [illegible]ت سروپاے خاصه با نادری و خنجر مرصع و اسپ و فیل لطف فرموده رخصت
نمودم امید که از عمر برخوردار [illegible] حاکم دهلی بدولت زمین بوس سرفراز شد در ششم ماه بدارالملک دهلی نزول
اتفاق افتاد و دو روز در سلیم گڈه مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم درینولا بعرض رسید که جادوراے کهاتهه که از سرداران
عمده دکن است برهنمونی سعادت و بدرقه توفیق دولتخواهی اختیار نموده در سلک دولت خواهان و بندها منتظم گردید
فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع مصحوب نراین داس راٹهور عنایت نموده بجهت او فرستادم غره دی ماه الٰهی
مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۰ هجری مقصود برادر قاسم خان بخطاب هاشم خانی و هاشم بیگ خوشی بخطاب جان نثار خانی
سرفراز گشتند هفتم ماه مذکور در مقام هردوار که برکنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد هردوار از معتمد
معابد مقرر هنود است و بسیارے از برهمنان و مجرد گزینان درین مقام گوشهٔ انزوا اختیار نموده بآئین دین خویش
یزدان پرستی مینمایند بهر کدام در خور استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف فرمودم چون آب و هواے این دامن کوه پسند خاطر
نیفتاد و سرزمینے که اقامت دران توان کرد بنظر در نیامد بسمت دامن کوه جمو و کانگڑا نهضت فرمودم درینولا
بعرض رسید که راجه بهاؤ سنگه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زبون شده بود ناگاه غشی
برو مستولے میگردد هرچند اطبا تدبیرات بکار برده داغها بر فرق سرمی سوزند بهوش نمی آید یک شبان روز بے شعور
افتاده روز دیگر می گذرد دو زن و هشت کنیز خود را بآتش وفاے او سوختند جگت سنگه برادر کلانش و مها سنگه برادرزاده

او هر دو نقد حیات در کار شراب کرده بودند مشارالیه ازانها عبرت نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت بعنایت وجیه و
نیکذات و سنجیده بود از ایام شاهزادگی بخدمت من پیوسته بیامن تربیت من بوالا پایه پنج هزاری رسیده بود چون ازو فرزندی
نمانده نبیره برادر کلانش را باوجود صغر سن بخطاب راجگی سرفراز ساخته منصب دو هزاری ذات و هزار سوار عنایت فرمودم
پرگنه انبر که وطن آنهاست بدستور سابق بجاگیر او مقرر شد تا جمعیت او متفرق نشود اصالتخان پسر خانجهان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار
سرفراز شد هشتم ماه مذکور در سرای آلوته منزل شد چون پیوسته بنشاط شکار مشغولم و طبیعت بخوردن گوشت جانورانی که بدست خود شکار
میکنم بیشتر راغب است بنابر وسواس و احتیاط که درین امور است در حضور میفرمایم که پاک سازند و خود مقید شده چینه دانه آنها را ملاحظه
میکنم که چه خورده و خوراک این جانور چیست اگر احیاناً چیزے که کراهیت داشته باشد بنظر در می آید ترک خوردن آن می کنم
پیش ازین اقسام مرغابی بغیر از سونه میل نمی فرمودم در هنگامیکه دار البرکت [illegible] محل نزول رایات اقبال بود سونه
مرغابی خانگی را دیدم که کوهاے مکروه می خورد از مشاهده آن طبیعت را [illegible] از خوردن سونه مرغابی
خانگی ترک دادم تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکار شد فرمودم که در حضور [illegible] چینه دان اول پاهنگے خورده
برآمد بعد ازان بقه کلانے ظاهر شد بمرتبه کلان بود که تا بچشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که باین کلانی تواند فرو برد مجملاً
از امروز بخود قرار دادم که در اکل مرتکب مرغابی نشوم خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید بغایت لذیذ
و نازک می باشد بنابران عقاب سفید را طلب داشته فرمودم که در حضور پاک ساختند اتفاقاً از چینه دان آن ده بقه برآمد
بنوعے مکروه طبیعت افتاده که از یاد آن خاطر متاذی و متنفر می گردد در بیت و یکم باغ سهرند مسرت افزاے
خاطر گشت دو روز مقام نموده از سیر و تماشاے آن محظوظ گشتم درینولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت
ملازمت دریافت و مورد عنایات روزافزون گردید غره بهمن ماه الٰهی در نورسرا منزل اتفاق افتاد منصب معتمد خان
از اصل و اضافه دو هزاری ذات و شش صد سوار حکم شد خان عالم بصاحب صوبگی آله آباس سرفرازے یافت
اسپ و سروپا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرموده مقرب خان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار ممتاز گشت
روز مبارک شنبه که کنار آب بیاه منزل شد قاسم خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت هاشم خان برادر او با
زمینداران دامن کوه بسعادت آستان بوس سرفراز شد باسوے زمیندار بلواره جانورے بنظر در آورد که مردم کوهستان
آن را جان بهن خوانند مانند قرقاول است که تدرو نیز گویند رنگش بعینه برنگ ماده قرقاول است لیکن در جثه قرقاول

سفید با سوے مذکور معروض داشت که این جانور بر کوه برف می باشد و خوراکش علف و سبزه است تدرو در خانه نگاه داشته بچه از و گرفته شد و گوشت اقسام آن را از جوانه و کلان مکرر خورده شد توان گفت که گوشت تدرو را با گوشت جانور مذکور نسبتی نیست گوشت این جانور بمراتب لذیذ تر ست از جانورانی که درین کوهستان بنظر در آمد یکے پھول پکار است کشمیریان سوتلو می گویند از طاؤس ماده نیم سوائی خرده تر می باشد پشت و دم و هر دو بازو بسیاهی مائل از عالم بالهاے حیز و خالهاے سفید مے دارد شکم تا پیش سینه سیاه با خالهاے سفید و بعضے خالهاے سرخ نیز دارد و پرهاے بازو سرخ آتشین در نهایت براستے و خوبی و از سر نول تا پس گردن نیز سیاه براق و بالاے سر دو شاخ و گوشش فیروزه رنگ و بر دور چشم و دهنه پوست سرخ و در زیر حلقوم پوستے گرد مقدار دو کف دست و در میان آن پوست مقدار یک دست بنفشه رنگ است و در میان آن خالهاے فیروزه رنگ افتاده بر دور آن هر خط فیروزه رنگ کشیده مشتمل بر هشت کنگره و بر دور آن خط فیروزه بعرض [illegible] انگشت سرخ گل [illegible] و بازو بر گردن آن خط فیروزه رنگ و پایهاش نیز سرخ رنگ زنده را که وزن فرموده شد یک صد و [illegible] توله بر آمد بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سے و نه توله شد دیگر مرغ زرین است که ساکنان لاهور شن گو [illegible] مانند رنگش از عالم سینه طاؤس و بالاے سر کاکل و دمش مقدار چهار پنج انگشت زرد مانند شهپر طاؤس و جثه برابر قاز غایتاً گردن قاز دراز و بے اندام است و ازین کوتاه و باندام برادرم شاه عباس مرغ زرین خواسته بود چند قطعه مصحوب ایلچی او فرستاده شد روز دوشنبه جشن وزن قمری آراستگی یافت درین جشن نورجهان بیگم بجیل و پنج کس از امراے عظام و بندهاے نزدیک خلعت داد چهاردهم ماه مذکور موضع بهلون از مضافات سیبا محل نزول اُردوے گیهان پوی گردید چون هواے سیر کانگڑه و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز خاطر بود اُردوے کلان را درین مقام گذاشته با جمعے از بندهاے مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشاے قلعه مذکور شدم چون اعتماد الدوله بیمار بود در اُردو گذاشتم و صادق خان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه و محارست اُردو نگاه داشتم روز دیگر خبر رسید که حال اعتماد الدوله متغیر گشته و علامت یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر است از اضطراب نورجهان بیگم و نسبت التفاتے که مرا با او بود تاب نیاورده بار دو مراجعت نمودم آخرهاے روز بدیدن او رفتم وقت سکرات بود گاه از هوش می رفت و گاه بهوش می آمد نورجهان بیگم بجانب من اشارت کرد و گفت می شناسید درچنان وقتے این بیت انورے را خواند۔

آنکہ نابینائے مادرزاد اگر حاضر شود | در چنین آرائش عالم بہ بیند مہتری

دو ساعت بر بالین او بودم ہرگاہ بہوش می آمد ہرچہ می گفت از روے آگاہی و فہمیدگی بود القصہ شب ہفتدہم ماہ مذکور بعد انقضائے سہ گھڑی برحمت جاوید پیوست چہ گویم کہ ازین واقعہ وحشت افزا بر من چہ گذشتہ ہم وزیر عاقل کامل بود و ہم مصاحب دانائے مہربان -

از شمار دو چشم یک تن کم | در حساب خرد ہزاران بیش

باآنکہ بار چنین سلطنتی بر دوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست کہ در [illegible] خل و تصرف ہمہ را از خود راضی توان داشت ہیچکس بجہت عرض مطلب و مہم سازی خود نزد اعتماد الدولہ نرفت کہ از پیش او آزردہ برگشتہ باشد ہم دولتخواہی و کفایت صاحب را مراعات مے نمود و ہم ارباب حاجت را خرسند و امیدوار می داشت الحق این شیوہ مخصوص او بود از روزیکہ مصاحب او بجوار رحمت ایزدی پیوست دیگر بخود [illegible] اخت روز بروز می گداخت اگرچہ در ظاہر بجہت سرانجام مہام سلطنت و تمشیت امور دیوانی محنت بخود قرار دادہ [illegible] ست لیکن در باطن باتش جدائی او می سوخت تا آنکہ بعد از سہ ماہ و بست روز در گذشت روز دیگر [illegible] ان و خویشان او رفتہ چہل و یک تن از فرزندان و اقوام و دوازدہ نفر از منتسبان او را اسپ و پا عنایت نمودہ از لباس ماتم برآوردم روز دیگر بعنان عزیمت کوچ نمودہ متوجہ تماشائے قلعہ کانگڑہ شدیم بچہار منزل دریاے بان گنگا مورد آرد و ے معلٰے گشت الف خان و شیخ فیض اللہ محاصران قلعہ مذکور سعادت زمین بوس دریافتند درین منزل پیشکش راجہ چیتا بہ نظر در آمد ملک او بست و پنج کروہ از کانگڑہ دورتر ست درین کوہستان از و عمدہ تر زمیندارے نیست گریزگاہ ہمہ زمینداران ملک ملک اوست و عقبہائے دشوار گذار دارد تا حال اطاعت ہیچ بادشاہے نکردہ پیشکش نفرستادہ بود برادر او نیز بملازمت سرفراز گشتہ از جانب او مراسم بندگی و دولتخواہی ظاہر ساخت خیلک شہری و معقول بنظر در آمد بانواع مراحم و نوازش سرفراز یافت ❊ بتاریخ بست و چہارم ماہ مذکور متوجہ سیر قلعہ کانگڑہ شدم و حکم کردم کہ قاضی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب بودہ انچہ شعار اسلام و شرائط دین محمدی است در قلعہ مذکور بعمل آوردند بالجملہ قریب یک کروہ طے نمودہ بر فراز قلعہ برآمدہ شد بتوفیق ایزد سبحان بانگ نماز و خواندن خطبہ و کشتن گاؤ وغیرہ کہ از ابتدائے بنا این قلعہ تا حال نشدہ بود ہمہ را در حضور خود بعمل آوردم سجدات شکر این موہبت عظمیٰ کہ ہیچ بادشاہے توفیق بران

نیافته بود بتقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالی درون قلعه بنا نهند قلعه کانگره بر کوه بلند واقع است و در استحکام و متانت بحدی است که اگر آذوقه و لوازم قلعداری برجا باشد دست زور بدامن آن نمی رسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سرکوبها دارد و توپ و تفنگ مے رسد اما حصاریان را زیان ندارد مے تواند که بجاے دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاؤ کروه و دو طناب و عرض از بست و دو طناب زیاده نے و از پانزده کم نے و ارتفاع یک صد و چهارده درعه دو حوض درون قلعه دارد یکے در طول دو طناب و در عرض یک و نیم طناب و دویم نیز برابر آن بعد از فراغ سیر قلعه بتماشاے بت خانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودم عالمے سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار که بت پرستی آئین آنها ست گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طے [illegible] نذرات مے آرند و پرستش این سنگ سیاه می نمایند نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوه [illegible] و تابش پیوسته آتشے شعله مے کشد آنرا جوالا موکهی نام نهاده اند و یکے از کرامات بت [illegible] هنود اعتقاد درست و راست داشته عوام الناس را فریفته اند هنود می گویند که چون زن مهادیو [illegible] دیوانه غایت محبت و تعلق که باو داشت مرده او را بردوش کرده سر در جهان نهاد و لاشه او را با خود ی گردانید چون مدتے برین گذشت ترکیب او متلاشے گشت و از هم فرو ریخت هر عضوے در جائے افتاد و در خور شرافت و کرامت هر عضو آنجا را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت با عضاے دیگر شریف تر است درین مقام افتاد این جا را نسبت بجاهاے دیگر گرامی تر داشتند و بعضے برانند که این سنگ که الحال معبود و منصوب کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بود لشکرے از اهل اسلام آمده سنگ مذکور را برداشته در قعر دریا انداختند بدستورے که هیچکس پے بدان نیارست برد مدتها این غوغاے کفر و شرک از عالم برافتاده بود تا آنکه برهمنے مزور بجهت دکان آرائی خویش سنگے را در جاے نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را بخواب دیدم که بمن می گفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مرا دریابید راجه از ساده لوحے و طمع زر که در نذورات خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعے را بهمراهی فرستاد و آن سنگ را آورده درین مقام بعزت تمام نگاهداشته اند و از سر نو دکان ضلالت و گمراهی فرو چیده اند والعلم عند الله از بتخانه مذکور بسیر دره که بکوه مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد جائی نفیس است از روے آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت مقام نظرگاه خوشی است و آبشار

دران مقام واقع شده که از فراز کوه آب فرو می ریزد حکم فرمودم که عمارات موزونے درخور این مقام اساس نهند در بیست و پنجم
ماه مذکور رایات مراجعت معطوف داشته الف خان و شیخ فیض الله را بعنایت اسپ و فیل سر فراز ساخته بمحافظت تلنه رخصت
فرمودم روز دویم قلعه نور پور محل نزول اردوے معلے گردید بعرض رسید که درین نواحے مرغ جنگلی بسیار است چون تا حال
شکار مرغ مذکور نکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به نشاط شکار خوش وقت گشتم چهار قطعه شکار شد در جثه و رنگ و صورت
از مرغ خانگی تمیز نمی توان کرد و از خصوصیات مرغ مذکور آن است که از پا گرفته سرنگون سازند تا هر جا که برند آواز برنمی آرد
و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگی که فریاد می کند مرغ خانگی را تا در آب گرم غوطه ندهند پرہاے آن بسهولت کنده
نمی شود جنگلی از عالم دراج و پودنه خشک کنده می شود از اقسام آن فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بدطعام ظاهر شد هرچه
کلان است گوشتش در نهایت بے مزگی و خشکی است جوانه اش فی الجمله رطوبتی دارد اما بدطعام است زیاده از یک تیر انداز
پرواز نمی تواند کرد خروش اکثر سرخ مے باشد و ماکیان سیاه و زرد درین جنگل نور پور بسیار است [illegible] قدیم نور پور در عرض بیست
بعد از انکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح افگند بنا سبت نام [illegible] گویند تخمینًا سے هزار روپیه صرف
این عمارت شده باشد غالبًا عمارتے که هندوان بسلیقه خود بسازند هر چند [illegible] دلنشین نیست چون جاے
قابل و سر منزل دلکشا بود حکم فرمودم که یک لک روپیه از خزانه عامره بجهت عمارات انجا تنخواه نمایند و منازل عالی
درخور آن سرزمین اساس نهند درینولا بعرض رسید که سناسے موتی درین نواحے مے باشد که مطلق اختیار از خود دور
کرده حکم فرمودم که بحضور بیارند که بحقیقت او وا رسیده شود عابدان و مرتاضان هنود را سرب باسے مے گویند و معنی
سرب باسی آنکه تارک همه چیز و بکثرت استعمال سناسے شد و تفصیل مراتب اینها بسیار است و در طایفه سرب باسے چند گروه اند
و از انجمله یکے موتی است که از خود سلب اختیار می کنند و خود را تسلیم می سازند چنانچه مطلق زبان را بگویائی آشنا نمی سازند
اگر ده شبان روز بیک جا ایستاده باشند قدم پیش و پس نمی نهند مجملاً حرکت باختیار آنها سر نمی زند و حکم جماد دارند چون بحضور
آوردند تفحص احوالش نموده شد استقامت عجیبے در حالش مشاهده افتاد بخاطر رسید که در حالت مستے و بے خبرے و
بے خودی ادائے خارجی ازو سر زند بنا بران چند پیاله عرق دو آتشه باو خورانیده شد بنوعے ملکهٔ این کار بهم رسانیده بود
که سر موئی تغیر نیافت و بهمان استقامت بود تا از هوش رفت مثل مرده ها او را برداشته بردند حق تعالےٰ رحمی کرد که
ضررے جانی باو نرسید القصه در مرتبه خود غریب استقامت داشت درینولا اسبے بدل خان تاریخ فتح کانگره و تاریخ بنا مسجد که در قلعه مذکور

فرموده شده معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد -

شہنشاه زمان شاه جہانگیر ابن شاه اکبر | که شد بر ہفت کشور بادشاه از حکم تقدیری
جہانگیر و جہان بخش و جہان دار و جہان دارا | که از بخت جوان او جہان ایمن شد از پیری
بشمشیر غزا این قلعه را بکشود تاریخش | خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جہانگیری +

تاریخ بنائے مسجد را چنین گفته

نور دین شاه جہانگیر بن شاه اکبر | باد شاہے است که در دہر ندارد ثانی
ابر تیغش که کند قطرهٔ او طوفانی | قلعهٔ کانگڑا بگرفت بتائید اله
شد چو از حکم وے این مسجد پر نور بنا | که منور شود از سجده او پیشانی +

ہاتف از غیب بگفت از پے تاریخ بناش | مسجد شاه جہانگیر بود نورانی +

در غرهٔ اسفندارمذ ماه الٰہی جاگیر وطن [illegible] اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله بنور جہان بیگم ارزانی داشتم و حکم فرمودم که نقاره و نوبت او را بعد از نوبت بادشاہے می نواخته باشند چہارم ماه مذکور حوالے پرگنه کشہونه محل نزول مواکب والا گشت + درین روز [illegible] بعالی منصب دیوانی کل سرفراز گردید بیست و دو نفر از امراء دکن خلعت عنایت شد ابوسعید نبیره اعتماد الدوله بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سر بلندی یافت + درین ولا عرضداشت خرم رسید مشتمل بر آنکه خسرو در ہشتم ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرده بجوار رحمت رب العالمین پیوست نوزدهم ماه مذکور در کنار بہت نزول دولت اتفاق افتاد قاسم خان بمنصب سه ہزاری ذات و دو ہزار سوار سرفراز شد راجه کشنداس بخدمت فوجداری دہلی ممتاز گشت و منصب او از اصل و اضافه دو ہزار ذات و پانصد سوار مقرر شد پیش ازین قراولان و یساولان تعیین شده بودند که در شکارگاه گرچاک جرگه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که شکار ے بشاخبند در آمده بیست و چہارم ماه مذکور با چندے از بندہائے خاص بعزم شکار توجه فرمودم و از قچقار کوہے و چکاره یک صد و بیست و چہار راس شکار شد درین روز بعرض رسید که ظفر خان پسر زین خان برحمت حق پیوست سعادت امید پسر او را بمنصب ہشت صدی ذات و چہار صد سوار سرفراز ساختم -

جشن ہفتدہمین نوروز از جلوس ہمایون

شب دوشنبہ شہر جمادی الاول سنہ ہزار و سی و یک ہجری بعد از گذشتن یک پہر و پنج گھڑی وکسری نیر اعظم فروغ بخش عالم دولت سرای حمل را بنور جہان افروز خویش منور گردانید و سال ہفتدہم از جلوس این نیازمند بدرگاہ ایزدی بفیروزی آغاز شد درین روز بہجت افروز آصف خان بمنصب شش ہزاری ذات و سوار سرفراز گردید قاسم خان را بحکومت صوبہ پنجاب رخصت فرمودہ اسپ و فیل و سروپا عنایت نمودم ہشتاد ہزار درب بزنبل بیگ ایلچی دارای ایران انعام شد در ششم ماہ مذکور بمقام راول پنڈی مورد عساکر منصور گردید فاضل خان بخدمت بخشیگری سرفرازی یافت بزنبل بیگ حکم شد کہ تا ہنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دارالسلطنت لاہور آ[illegible]دہ بسر برد باکر قلی خان [illegible] [illegible]ل عنایت شد چون در نیولا مکرر استماع یافت کہ دارای ایران از خراسان بعزم تسخیر قندھار [illegible] [illegible] حرف نظر بر نسبتہای سابق و حال بغایت بعید می نمود و از حساب دور بود کہ این قسم بادشاہ بزرگ [illegible]الات [illegible] بی حوصلگی بکار برد و بر سر ادنی بندہ از بندہای من کہ با سی صد چہار صد نوکر در قندھار باشد خود بیاید اما از انجا کہ حزم [illegible] [illegible]طاز شرائط جہانداری و لوازم سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان [illegible]زد خرم فرستادہ ام کہ با عساکر فیروزی اثر و فیلان کوہ شکوہ و توپ خانہ عظیم کہ دران صوبہ بکمک او مقرر بود بسرعت ہر چہ تمام تر خود را بملازمت رساند کہ اگر انحراف متعرون تصدیق شود دریا لشکری از حساب و شمار بیرون و خزانہ از حد و اندازہ افزون فرستادہ شود تا نتیجہ عہد شکنی و حق ناشناسی را دریابد ہشتم ماہ مذکور در سر چشمہ حسن ابدال منزل شد فدائی خان بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار سرفراز گردید بدیع الزمان بخدمت بخشیگری احدیان مقرر گشت در روز دہم ماہ مذکور روز جمعہ مہابت خان از کابل آمدہ ملازمت نمودہ سعادت زمین بوس دریافت و مورد الطاف روز افزون گردید صد مہر بصیغہ نذر و دہ ہزار روپیہ برسم تصدق گذرانید خواجہ ابوالحسن تابینان خود را آراستہ بنظر گذرانید دو ہزار و پنجاہ سوار خوش اسپہ بقلم در آمد کہ ازان جملہ چہار صد سوار برق انداز بودند در منزل مذکور شکار قمرغہ طرح افگندہ سی و سہ راس از قچقار کوہی وغیرہ بہ تیر و تفنگ انداختم درینولا حکیم مومنا بوسیلہ رکن السلطنت مہابت خان دولت ملازمت دریافت از روی قدرت و دلیری متصدی علاج اشد امید کہ قدم

او مبارک باشد منصب امان اللہ پسر مہابت خان دو ہزاری ذات و ہزار و ہشت صد سوار مقرر شد نوزدہم ظاہر بیگی بکھی مورد
بارگاہ اقبال گردید وجشن شرف درانجا آراستگی یافت مہابت خان را رخصت کابل فرمودہ اسپ وفیل وخلعت مرحمت
فرمودم منصب اعتبار خان پنج ہزاری ذات وچہار ہزار سوار حکم شد چون بندہ قدیم الخدمت وبسیار پیر ضعیف شدہ بود بصاحبصوبگی
آگرہ سرفراز ساختم وحراست قلعہ وخزاین بعہدہ او مقرر داشتم بعنایت فیل واسپ وخلعت ممتاز ساختہ رخصت
فرمودم بیست ونہم درکہالی کنوار ارادت خان از کشمیر آمدہ سعادت آستان بوس دریافت دویم اردے بہشت ماہ آلہی
درخطہ دلکشاے کشمیر نزول اجلال اتفاق افتاد میر میران بمنصب دو ہزار و پانصدی ذات و ہزار وچہار صد سوار سرفراز
گردید درینولا بجہت رفاہیت احوال رعایا وسپاہی مرسوم فوجداری را برطرف ساختہ فرمان شد کہ درکل ممالک محروسہ
بعلت فوجداری مزاحمت نرسانند زبردست خان میر توزک بمنصب دو ہزاری ذات وہفت صد سوار ممتاز گشت در تاریخ
سیزدہم [illegible] زمحے چپ قصد نمودہ سبک شدم بمقرب خان سرو پا بحکیم موہنا دہ
ہزار درب انعام شد [illegible] منصب عبداللہ خان شش ہزاری مقرر گشت سرفراز خان بعنایت نقارہ سرفراز
گردید بہادر خان اوزبک از [illegible] زمین بوس دریافت صد مہر بصیغہ نذر وچہار ہزار روپیہ برسم تصدق
گذرانید مصطفیٰ حاکم ٹھٹھہ [illegible] نامہ وخمسہ شیخ نظامی مصور بعمل استادان با دیگر تحفہ ہا برسم پیشکش فرستادہ بود بنظر در آمد غرہ
خرداد ماہ آلہی لشکر خان بمنصب چہار ہزار [illegible] ذات وسہ ہزار سوار سربلندی یافت بمیر جملہ منصب دو ہزار و پانصدی ذات
وہزار سوار عنایت شد از امراء صوبہ دکن برین موجب باضافہ منصب سرفراز گردیدند سردار خان سہ ہزاری د
دو ہزار و پانصد سوار سربلند خان دو ہزار و پانصدی ذات دو ہزار و دویست سوار باقی خان دو ہزار و پانصدی د
دو ہزار سوار شرزہ خان دو ہزار و پانصدی و ہزار و دویست سوار جان سپار خان دو ہزاری ذات و دو ہزار سوار مرزا
والی دو ہزار و پانصدی و ہزار سوار مرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاہرخ ہزار و پانصدی ذات و سوار زاہد خان ہزار و پانصدی
وہفت صد سوار عقیدت خان ہزار و دو صدی و سے صد سوار ابراہیم حسین کاشغری ہزار و دو صدی و شش صد سوار
ذوالفقار خان ہزاری ذات و پانصد سوار راجہ گجسنگھ وہمت خان بعنایت نقارہ ممتاز گردیدند دویم تیر ماہ آلہی سید بایزید
بخطاب مصطفیٰ خانی سرفراز گردید ونقارہ نیز مرحمت شد درینولا تہور خان کہ از خدمتگاران نزدیک است با فرمان مرحمت
عنوان بطلب فرزند اقبال مند شاہ پرویز رخصت شد پیش ازین بچند روز عرایض متصدیان صوبہ قندہار مشتمل بر عزیمت دارا سے

ایران به تسخیر قندهار رسیده بود و خاطر صداقت آئین نظر بر نسبت هاے گذشته و حال تصدیق این معنی نمی نمود تا آنکه عرض داشت
فرزند خان جهان رسید که شاه عباس با لشکر هاے عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود حکم فرمودم که ساعت بجهت
برآمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور بلاهور شتافته تا رسیدن شاه زاده هاے
عالی مقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار و جمعے از امراے که در رکاب ظفر قرین حاضر اند و انچه پے در پے از محال جاگیر
خود برسند نزد فرزند خان جهان بملتان روانه سازند همچنین توپ خانه و حلقه هاے مست فیلان خزانه و سلاح خانه سامان نموده
فرستند چون ما بین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است بے تهیه آذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیر نه بنا برین مقرر شد که
غله فروشان را که باصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده زر داده مقرر فرمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا از ممر آذوقه تنگی نکشند
اینجا بنجاره طایفه ایست مقرر بعضی هزار گاو و بعضے بیشتر یا کمتر به تفاوت می دارند غله از بلوکات بشهر ها آورده می فروشند و در
لشکر ها همراه می باشند و در چنین لشکرے اقلاً صد هزار گاو بلکه بیشتر همراه خواهد بود امید که توفیق کریم کارساز [illegible] [illegible]دت و آلات
سامان شود که تا اصفهان که پاے تخت اوست هیچ جا تامل و توقف روند هد بخان جهان [illegible] شد که زنهار تا رسیدن عساکر
منصور از ملتان قصد آن جانب ننماید و اضطراب نکند و گوش بر حکم دارد [illegible] لغایت اسپ و سر و پا سر فراز
گشته بکمک لشکر قندهار مقرر شد فاضل خان بمنصب دو هزاری ذات و هفت صد و پنجاه سو[illegible] ممتاز گردید چون بعرض رسید که
فقراے کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت می کشند و بسختی و دشواری می گذر[انـ]ـند حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهار
هزار روپیه حاصل آن بوده باشد حواله ملا طالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت وضو ساختن در
مساجد باید که صرف نماید چون بعرض رسید که زمینداران کشتوار باز سر تمرد و عصیان بر داشته به فتنه و فساد پرداخته اند به
ارادت خان حکم شد که گرم و چسپان شتافته پیش از آنکه خود را قائم سازند تنبیه براصل نموده بیخ فساد آنها برکند درین تاریخ
زین العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود و معروض داشت که قرار داد او این است که ایام برشگال را در قلعه
ماند و گذرانیده متوجه درگاه شود عرض داشت او خوانده شد از فحواے مضمون و ملتمساتی که کرده بود بوے خیر نمی آید بلکه
آثار بید و لتے ظاهر می شد لاجرم فرمان شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات متوجه درگاه شود باید که امراے
عظام و بنده هاے درگاه که بکمک او مقرر اند خصوص از سادات بارهه و بخاری و شیخ زاده و افغان و راجپوتان تمام را بدرگاه
روانه سازد و بمیرزا رستم و اعتقاد خان حکم شد که پیشتر به لاهور رفته استعداد لشکر قندهار نمایند بمشار الیه یک لک روپیه

برسم مساعدت عنایت شد و به عنایت خان و اعتقاد خان نقاره مرحمت فرمودم ٭ ارادت خان که به تنبیه و تادیب مفسدان کشتوار شتافته بود بسیاری را بقتل رسانیده از سر نو ضبط نموده و استحکام داده بخدمت پرداخت معتمد خان که بخدمت بخشیگری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم بانجام رسید حسب الالتماس مشار الیه طلب شده بود درین تاریخ آمده آستانبوس نمود ٭ از غرائب آنکه چون در حرم سرای عصمت دانه مروارید که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شده جوتکرای منجم بعرض رسانید که درین دو سه روز پیدا می شود و صادق خان رمال معروض داشت که درهمین دو سه روز از جائی بهم می رسد که بصفا و پاکیزگی متصف باشد مثل عبادت خانه و جائی که مخصوص نماز و تسبیح و اشغال باشد عورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد و عورت سفید پوست از روی شگفتگی آورده بدست حضرت خواجه داد قضا را روز سیم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان بدست من داد چون سخن هر سه یکی نشست هر کدام بانعام خاطر خواه سر فراز گردید چون خالی از غرابت نبود نوشته شد درینولا کوکب و خدمتگار خان وغیره دوازده نفر از بندهای [illegible] را بسزاولی امراء صوبه دکن تعین فرمودم که اهتمام شایسته نموده بسرعت هر چه تمامتر بدرگاه حاضر سازند که بلشکر [illegible] قندهار فرستاده شود چون درین ایام مکرر بعرض رسید که خرم به بعضی از محال جاگیر نورجهان بیگم و شهریار [illegible] دست تعدی دراز ساخته از جمله پرگنه دهولپور که در جاگیر فرزند شهریار از دیوان اعلے تنخواه شده بود دریا نام افغان را از نوکران خود با جمعی فرستاده و او با شریف الملک ملازم شهریار که بفوجداری آن حدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیاری از طرفین بقتل رسیده اند اگرچه از توقف او در قلعه ماند و ملتمسات دور از حساب و نامعقول که در عرض داشت خود باظهار آن جرأت نموده بود ظاهر می شد که عقل او برگشته است لیکن از استماع این اخبار بتیقن گشت که حوصله او را گنجائش این همه عنایت و تربیت که در حق او شده نیست و دماغش خلل پذیرفته بنابران راجه روز افزون را که از خدمتگاران قدیم است و نزدیک بود نزد او فرستاده ازین جرأت و بی باکی بازپرس فرمودم و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده قدم از جاده معقول و شاهراه ادب بیرون ننهد و بمحال جاگیر خود که از دیوان اعلے تنخواه یافته خرسند باشد زنهار اراده آمدن بملازمت ننماید و جمعی از بندها که بجهت یورش قندهار طلب شده زود روانه درگاه والا سازد اگر خلاف حکم بظهور رسید ندامت خواهد کشید درینولا میر ظهیر الدین نبیره میر میران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده ملازمت نمود خلعت و هشت هزار درب انعام شد ٭ اجاله دکنی با فرمان عنایت عنوان نزد راجه نرسنگدیو رخصت یافت که بسزاولی نموده حاضر سازد و قبل

ازین بنا بر رعایت بسیار و مرحمت بیشمار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامی که پسرش را بیماری صعب دست داده بود
بخود قرار داده بودم که اگر خدای تعالی او را به بخشد دیگر شکار بندوق نکنم و هیچ جانداری را بدست خود آزرده نسازم با
این میل و هوس که مرا بشکار است خصوص به شکار بندوق مدت پنج سال پیرامون آن نگشتم درینولا که خاطر از کردار نا ملایم او
گرانی پذیرفت باز بشکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که هیچ کس را بے بندوق دولتخانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندها
را ذوق بندوق اندازی شد و ترکش بندان بجهت مجرای خود بر پشت اسپ ورزش رسانیدند در بست و پنجم ماه مذکور
مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود و مختار از کشمیر متوجه لاهور شدم بهاری داس برهمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد رانا کرن
فرستادم که پسر او را با جمعیت بملازمت بیاورد و میر ظهیر الدین بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز شد چون بعرض رسید
که قرضدار است ده هزار روپیه انعام فرمودم غره شهریور ماه الهی سرچشمه اچول منزل نشاط گردید روز مبارک شنبه در سرناک
بزم پیاله ترتیب یافت درین روز همیون فرزند سعادتمند شهریار تسلیم خدمت قندهار و تسخیر آن دیار نموده بمنصب [illegible] هزاری
و هشت هزار سوار سرفراز گشت خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید عنایت شد درینولا سوداگری دو دانه مروارید کلان
از انگه روم آورده بود یکی ازان یک مثقال و ربع و دویم یک سرخ از مثقال کمتر هر دو به شصت هزار روپیه نورجهان بیگم
خریده درین روز پیشکش کرد روز جمعه دهم بصلاح و دید حکیم مومنا از دست [illegible] فصد شدم مقرب خان که
درین فن ید طولی دارد و همیشه او فصد من کرده بود چنانکه هرگز خطا نکرده باشد دو بار خطا کرد و بعد ازان قاسم برادرزاده
او فصد کرد خلعت و دو هزار روپیه بمشار الیه داده هزار درب بحکیم مومنا انعام شد میر خان حسب الالتماس خان جهان
بمنصب هزار و پانصدی و نهصد سوار سرفراز گشت در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و
چهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی بمبارکی و فرخی آغاز شد امید که مدت عمر در مرضیات ایزدی مصروف باد در بیست و
هشتم بسیر آبشار اوهر رفته شد چون چشمه مذکور بخوبی و گوارائی مشهور بود با آب گنگ و آب دره لار در حضور وزن فرمودم
آب اوهر از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک تر شد در سیوم مقام هیره پور نزول
بارگاه اقبال گشت با آنکه ارادت خان خدمت کشتوار را خوب کرده چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه
مینمودند اعتقاد خان را بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز ساخته اسپ و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گداز باو عنایت فرمودم و ارادت خان
را بخدمت لشکر قندهار تعیین نمودم کنور سنگه راجه کشتوار را که در قلعه گوالیار مقید بود از حبس برآورده کشتوار باو عنایت کردم

واسپ وخلعت وخطاب راجه باو عنایت شد حیدر ملک را بکشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب بباغ نور افزا بیارد سی
هزار روپیه بجهت مصالح واجوره آن حواله شد دوازدهم ماه مذکور از کوهستان جمو برآمده در بهنبر نزول افتاده روز دیگر
شکار قمرغه کردم داور بخش پسر خسرو را منصب پنج هزاری ذات ودو هزار سوار عنایت شد در بیست وچهارم از آب چناب
عبور فرمودم میرزا رستم از لاهور آمده ملازمت نمود همدرین تاریخ افضل خان دیوان خرم عرض داشت او را آورده
ملازمت نمود بی اعتدالیهای خود را لباس معذرت پوشانیده او را فرستاده که شاید به تیتال وچرب زبانیها کاری از
پیش تواند برد واصلاح ناهمواری او تواند نمود من خود اصلا توجه نفرمودم و رو ندادم خواجه ابوالحسن دیوان وصادق خان
بخشی که بجهت سامان لشکر قندهار پیشتر بلاهور شتافته بود سعادت آستان بوس دریافتند غره آبان ماه الهی امان الله پسر
مهابت خان بمنصب سه هزاری ذات وهزار وهفتصد سوار سرفراز گردید فرمان مرحمت عنوان بطلب مهابت خان فرستاده
شد درینولا عبد الله خان را که بجهت خدمت قندهار طلب فرموده بودم از محال جاگیر خود آمده زمین بوس نمود چهارم ماه
مذکور بمبارکی وفرخی داخل شهر لاهور شدم الف خان بمنصب دو هزاری وهزار وپانصد سوار سربلندی یافت دیوانیان
عظام حکم فرمودم که جاگیرهای خرم را که در سرکار حصار ومیان دوآب واین حدود تنخواه دارند در طلب جمعی از بندها که
بخدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه نمایند واو عوض این محال از صوبه مالوه ودکن وگجرات هرجا که خواسته باشد متصرف گردد
افضل خان را خلعت داده رخصت نمودم وفرمان شد که صوبه گجرات ومالوه ودکن وخاندیس باو عنایت شده از نیجا هرجا
خواهد محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود بپردازد جمعی از بندها که بحضور بجهت یورش قندهار طلب شده سزاولان به آوردن
آنها تعیین شده رفته اند زود بدرگاه فرستد وبعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگذرد والا ندامت خواهد کشید درین
روز اسپ پنچاق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت بعبد الله خان عنایت شد در بیست وششم ماه مذکور حیدر بیگ
وولی بیگ فرستادهای دارای ایران دولت بار یافتند بعد از ادای مراسم کورنش وتسلیم نوشته شاه را بنظر در آوردند
فرزند خانجهان حسب الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود هزار مهر وهزار روپیه وهیزده اسپ پیشکش گذرانید
مهابت خان بمنصب شش هزاری ذات وپنج هزار سوار سرفراز شد بمیرزا رستم فیل عنایت نمودم راجه سارنگ دیو
بسزاولی راجه نرسنگدیو تعیین فرمودم که او را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازد هفتم آذر ماه الهی ایلچیان شاه عباس
را که بدفعات آمده بودند خلعت وخرچی داده رخصت فرمودم کتابتی که در معذرت قندهار مصحوب حیدر بیگ ارسال داشته بود

با جوابے کہ نوشته شده درین اقبال نامہ ثبت افتاد۔

نقل نامہ دارائے ایران ٭

نسایم دعواتے کہ از نفحات اجابت آن غنچہ مراد شگفتہ نکہت افزاے مشام یگانگی باشد و لوامع مدحاتے کہ از لمعات
خلوص عش انجمن اتحاد منور گشتہ ظلمت زداے غالیہ بیگانگی گردد عطر بزم خلعت و ولاے اعلیٰ حضرت ظل الٰہی و شمع جمع صدق
وصفائی آن نور پرورد الٰہی گردانیدہ مشہود راے انور و مکشوف ضمیر منیر ضیا گستر می گرداند کہ بر دل دانش پسند و خاطر
آسمان پیوند آن برادر بجان برابر کہ آئینہ چہرہ دانش و بینش و مرأت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواہد بود کہ بعد
سنوح قضیہ ناگزیر نواب شاہ جنت مکان علیین آشیانی انار اللہ برہانہ چہ قسم قضایا در ایران روداد ہ بعضی ممالک از
تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفتہ چون این نیازمند درگاہ بے نیاز متقلد امور سلطنت [illegible]ند بہ یمن
توفیقات ربانی و حسن توجہ دوستان انتزاع جمیع ممالک موروثی کہ در تصرف مخالفان بود نمود چون قندھار در تصرف
گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود دانستہ متعرض آن نشدہ از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم کہ ایشان نیز
بطریق آبا و اجداد عظام جنت مقام خود در تفویض آن توجہ مبذول فرمایند [illegible] مدند مکرر بنامہ و پیغام و کتابت
و صریح بتصریح طلب آن نمودیم شاید کہ در نظر ہمت ایشان این محقر ملک قابل [illegible]ضایقہ نبود مقرر فرمایند کہ در تصرف اولیای
این خاندان دادہ رفع ظن دشمنان و بدگویان و قطع زبان درازی حا[illegible]ان عیب جویان گردد و چنے پیشتر این امر را در
عقدہ تعویق انداختند چون حقیقت این مقدمہ درمیان دوست و دشمن اشتہار یافت و از انجانب جوابے مشعر بر رد
قبول نرسیدہ بخاطر عاطر رسید کہ طرح سیر و شکار قندھار اندازیم کہ شاید بدین وسیلہ گماشتہاے آن برادر نامدار کامگار از
روے روابط الفت و خصوصیتے کہ درمیان مسلوک است موکب اقبال را استقبال نمودہ بخدمت اشرف فایز گردند
و مجدداً بر عالمیان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاہر گردیدہ باعث زبان کوتہی حاسدان و بدگویان شود بدین عزیمت
بے یراق قلعہ گیری متوجہ شدہ چون بالوکاے فراہ رسیدیم منشور عاطفت مبنی بر اظہار سیر و شکار قندھار بحاکم آنجا فرستادیم
کہ مہمان پذیر باشد عزت آثار خواجہ باقی کرکراق را طلب فرمودہ بحاکم و امراء کہ در قلعہ بودند پیغام دادیم کہ میان عالی
حضرت بادشاہ ظل اللہ و نواب ہمایون ما جدائی نیست و آگاہی کہ ہست از ہمدیگر می دانیم و ما بطریق سیر متوجہ آن صوبہ ایم

نوعے نکنند که کلفت خاطر بهم رسد ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت نیوش نشنیده مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان نمودند تا بحوالی قلعه رسیده باز عزت آثار مشار الیه را طلب فرمودم و آنچه لوازمه نصیحت بود با و گفته فرستادیم تا ده روز دیگر عساکر منصور را قدغن فرمودیم که پیرامون حصار نگردد نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند چون بیش ازین مصالح گنجایش نداشت لشکر قزلباش با وجود عدم اسباب قلعه گیری به تسخیر قلعه مشغول شد در اندک مدت برج و باره را با زمین یکسان ساخته کار بر اهل قلعه تنگ شد امان خواستند ما نیز رابطهٔ محبت که از قدیم الایام فی مابین این دو سلسلهٔ رفیعه مسلوک بوده طریقه برادری که مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال میان ایشان و نواب همایون ما بنوعی استقرار یافته که رشک افزاے سلاطین روے زمین شده است منظور داشته بمقتضاے مروت جبلی تقصیرات و زلات ایشان را به عفو مقرون فرموده و شمول عنایت ساخته سالماً و غانماً باتفاق [illegible] بیگ تورباشی که از صوفیان صادق این خاندان است روانه درگاه معلے گردانیدم حقا که بنیاد وداد و اتحاد موروثی و مکتسبی از جانبین این دلاجوی نه بمرتبه مشید و مستحکم است که بجهت حدوث بعضے امور که بحسب تقدیر از ممکن امکان بمنصهٔ ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد

میان ما [illegible] رسم جفا نخواهد بود
بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود

مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوه مرضیه مسلوک بوده بعضے امور غریبه را منظور انظار خجسته آثار نفرموده اگر خدشه بر عارض الفت ظاهر شده باشد بحسن عطوفت ذاتی و محبت ازلی در ازاله آن کوشیده گل همیشه بهار یکدلی و یگانگی را سرسبز و خرم داشته همگی همت گردون اساس بتاکید مبانی وفاق و تصفیه مناهل اتفاق که نظام بخش الانفس و آفاق است مصروف فرمایند و کل ممالک محروسه ما را بخود متعلق دانسته هر کس خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند که بلامضایقه باو سپرده مے شود این جزئیات را خود چه اعتبار باشد امرا و حکامیکه در قلعه بودند اگرچه مرتکب امرے چند که منافی مراسم دوستی باشد شدند اما آنچه واقع شده از جانب ماست و ایشان آنچه لازمه نوکری و شرط جان سپاری بود به تقدیم رسانیدند یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت بادشاهانه شامل حال آنها فرموده ما را از ایشان شرمنده نخواهند ساخت زیاده چه اطناب نماید همواره لواے فرقدان ساے هم آغوش تائیدات غیبی باد +

جواب نامہ شاہ عباس

سپاس مبرا از ملابس حد و قیاس و ستایش مبرا از آلایش تشبیہ و التباس یگانہ معبودی را در خور و سزا است کہ استحکام
عہود و مواثیق بادشاہان عظیم الشان را موجب انتظام سلسلہ آفرینش و التیام و فرمان روایان جہان را باعث رفاہیت
و آسائش و سبب امنیت و آرایش خلایق و عباد کہ ودایع بدایع حضرت آفرینندہ اند گردانیدہ مصداق این بیان دمید
این برہان موافقت و اتحاد و مرابطت و وداد است کہ فیما بین این والا دودمان رفیع الشان تحقیق پذیرفتہ و در زمان دولت
روز افزون ما تجدید بنا بہ مؤکد و مشید گشتہ کہ محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است آن شاہ جم جاہ ستارہ سپاہ
فلک بارگاہ دارا گروہ گردون شکوہ زیبندۂ افسر کیانی شایستہ تخت خسروانی شجرہ برومند ریاض سلطنت و جہانبانی نہال
بوستان نبوت و ولایت نقاوہ دودمان علوی خلاصہ خاندان صفوی بے سبب و باعثے در عہد و افسردگی گلزار محبت و دوستی و
اخوت و یکتا دلی کہ تا انقراض زمان و اختلاف ادوار و دوران امکان نشستن غبار خلل بر ساحت بیاض آن نبودہ
شد ند ظاہر ارسم اتحاد و یگانگی فرمان روایان این جہان بودہ باشد کہ د[illegible] استحکام [illegible] اخوت و دوستیکہ قسم بسر یک دیگر
مبخورده باشند و باکمال موافقت روحانی و مصادقت جسمانی کہ فیما بین بجان [illegible] ضایقہ [illegible] ملک مالی چہ رسد باین وش
بسیر و شکار آمیند۔

صد حیف بر محبت بیش از قیاس ما

از ورود مکتوب محبت طراز کہ در معذرت سیر و شکار قندھار مصحوب سعادت نصاب ان حیدر بیگ و ولی بیگ ارسال
داشتہ بودند شعر بر بہجت ذات ملایک صفات بود گلہا نشاط بر روے روزگار خجستہ آثار شگفت بر رائے گیتی آرای آن
برادر کامگار رعالی مقدار مخفی و محتجب نماند کہ تا رسیدن رسول فرخندہ پیام رنبل بیگ بدرگاہ آسمان جاہ اظہاری بمراسلہ
و پیغام در باب خواہش قندھار نشدہ بود در حینیکہ ما بسیر و شکار خطہ دلکشاے کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از کوتہ اندیشی
قدم از جادہ اطاعت و بندگی بیرون نہادہ طریق عصیان پیمودند لہذا بر ذمت ہمت بادشاہانہ تنبیہ و تادیب کوتہ اندیشان
لازم شد و رایات نصرت آیات بدار السلطنت لاہور نزول اجلال فرمودہ فرزند برخوردار شاہجہان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن
بے سعادتان تعین فرمودیم و خود متوجہ دار الخلافہ آگرہ بودیم کہ رنبل بیگ رسید و مراسلہ محبت افزاے زینت بخش اورنگ شاہی

رسانیده آن تعویذ دوستی را بر خود شگون گرفته بقصد دفع شر دشمنان و مفسدان متوجه دار الخلافه آگره گشتم و در رقیمه گهربار
در زنشار اظهار خواهش قندهار نشده بود زنبیل بیگ زبانی ظاهر نموده در جواب او فرمودیم که ما را با آن برادر کامگار بهیچ چیز
مضایقه نیست انشاء الله تعالی بعد از سرانجام مهم دکن بنوعی که مناسب دولت باشد شما را رخصت خواهیم ساخت و فرمودیم
که چون طی مسافت دور دراز کرده آمده چند روز در دار السلطنت لاهور از کوفت راه آسوده شود که ترا طلب خواهیم فرمود
بعد از رسیدن به آگره که مستقر الخلافت است مشار الیه را طلبیدیم که رخصت فرماییم چون عنایت ایزدی قرین حال این نیازمند
درگاه الهی است خاطر از فتح و اپرداخته متوجه پنجاب گشتم و در صدد آن شدیم که مشار الیه را روانه گردانیم بعد از سرانجام بعضی مهمات
ضروری بجهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر جنت نظیر که در لطافت و نزاهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است
[illegible]یم بعد از رسیدن بآن خطه مشار زنبیل بیگ را بواسطه رخصت طلبیدیم که خود بسعادت متوجه شده سیرگاه های نزهت بخش
فرح افزا [illegible] را یک یک او نمایم درین اثنا خبر رسیدن آن برادر کامگار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور نکرده
بود رسید حیرت تمام دست [illegible] که کوره دهی چه خواهد بود که خود بسعادت بتسخیر آن متوجه شوند و چشم از چندان دوستی و برادری و
اتحاد پوشیده دارند با وجود آنکه [illegible] ول و رست گفتار خبر می رسانیدند باور نمی کردیم بعد از آنکه این خبر محقق شد در
ساعت بعبد العزیز خان [illegible] مودیم که اگر [illegible] آن برادر کامگار تجاوز ننماید تا حال سر رشته برادری مستحکم است مرتبه
دو در جا این الفت و یک جهتی را برابر بعالم نمی کردیم و هیچ عطیه را با آن نمی سنجیدیم فاما لائق و مناسب برادری آن بود که
تا آمدن ایلچی صبری می فرمودند شاید بطلب و [illegible] عایی که آمده بود کامیاب بخدمت می رسید قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین
خدشه شدن آیا اهل روزگار تقصیر پیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و فتوت را کدام طرف راجع خواهند ساخت الله تعالی
در جمیع آوان حافظ و ناصر و معین باد بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تنبیه لشکر قندهار مصروف داشته فرزند
خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل و اسب خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده بطریق منقلای
رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر ظفر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشد و باقر خان را که فوجدار
ملتان بود بدرگاه والا طلب نموده شد علی قلی بیگ درمن را به منصب هزار و پانصدی سرفراز ساخته بکمک مشار الیه مقرر
داشتم و همچنین میرزا رستم را بمنصب پنج هزاری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آن فرزند بلشکر مذکور تعیین فرمودم لشکر خان از
صوبه دکن آمده ملازمت نمود از تعینات لشکر مذکور گشت الهداد خان افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرم خان و اکرام خان دیگر

امراکہ از صوبہ دکن و محال جاگیر خود آمدہ بودند اسپ و خلعت لطف نمودہ بہمراہی خان جہان رخصت فرمودم عمدۃ السلطنت آصف خان را بدار الخلافہ آگرہ فرستادم کہ کل خزانہ مہر و روپیہ را کہ از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار اللہ برہانہ تا حال فراہم آمدہ بدرگاہ بیارد اصالت خان پسر خان جہان بہ منصب دو ہزاری و ہزار سوار سرفرازے یافت محمد شفیع بخشی صوبہ ملتان بخطاب خانی سرفراز گشت ❊ شریف وکیل فرزند اقبالمند شاہ پرویز را رخصت فرمودم کہ بسرعت ہر چہ تمامتر رفتہ آن فرزند را با لشکر صوبہ بہار بملازمت بیاورد و فرمان مرحمت عنوان بہ خط خاص نوشتہ تاکید بسیار در آمدن او نمودہ شد درین تاریخ میر میران نبیرہ شاہ نعمت اللہ بمرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد امید کہ از اہل آمرزش باد مرزا بیگ قراول را فیل مست زیر کرد و گشت خدمت او را با مام وردی فرمودم چون از ممر ضیعفی کہ دو سال پیش ازین عارض شدہ بود و ہنوز ہست دل و دماغ ہمراہی ننمود کہ بمسودات سوانح و وقایع توانم پرداخت درین ولا کہ معتمد خان از خدمت دکن آمدہ سعادت آستانبوس دریافت چون از بندہاے مزاجدان و شاگردان سخن فہم بود و سابق نیز سررشتہ این خدمت و ضبط وقا[illegible] بعہدہ او بود حکم فرمودم کہ از تاریخے کہ نوشتہ ام آیندہ مشار الیہ بخط خود نویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد و آنچہ بعد ازین سوانح شود بطریق روزنامچہ مسودہ نمودہ بہ تصحیح من رسانیدہ بہ بیاض می سپردہ باشد ❊

از اینجا مسودات نوشتہ معتمد خان است

درین ایام کہ ہمگی ہمت جہانگشاے بہ تہیہ لشکر قندھار و تدارک آن کا[illegible]وف بود خبرہاے ناخوش از تغیر حال و بے اعتدالیہاے خرم بعرض می رسید موجب توحش و توزع خاطر می گشت ❊ بنابرین موسوی خان را کہ از بندہاے با اخلاص مزاجدان بود بہ گذاردن پیغامہاے تہدید و ترغیب و بیان نصایح ہوش افزا نزد آن بے دولت فرستادم کہ بر ہنمونے سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز بر ارادہ ہاے باطل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نمودہ بخدمت شتابد تا ہر چہ بمقتضاے وقت باشد بعمل آید غرہ بہمن ماہ الٰہی جشن وزن قمری آراستہ گردید درین جشن ہمایون مہابت خان از صوبہ کابل رسیدہ سعادت ملازمت دریافت و مورد عنایات خاص گشت یعقوب خان بدخشی را بہ عنایت نقارہ بلند پایگی بخشیدہ بصوبہ کابل تعین فرمودم ❊ مقارن این حال عرض داشت اعتبار خان از آگرہ رسید کہ خرم با لشکر نکبت اثر از ماندو روانہ این صوب شدہ ظاہرا خبر طلب خزانہ را شنیدہ آتش در نہادش افتاد و عنان اختیار

از دست داده بیتابانه روانه شده که شاید در اثناے راه خود را بخزانه رسانده دست اندازے تواند کرد بنا برین رائے صواب نما چنین اقتضا فرمود که برسم سیر وشکار تا کنار آب سلطان پور نهضت اتفاق افتد اگر آن بے سعادت برهمنونی بدرقهٔ ضلالت قدم به بادیهٔ جلادت نهاده باشد بشمشیر شتافته سزاے کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده شود واگر طور دیگر صورت بندد در خور آن بعمل آید بنا برین عزیمت بهفدهم ماه مذکور بساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقعه شد مهابت خان بعنایت خلعت خاص سرفرازے یافت یک لک روپیه بمیرزا رستم و دو لک روپیه به عبدالله خان بصیغه مساعدت حکم شد عزا خان پسر زین خان را با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده تاکید بیش از بیش در طلب او نموده شد راجه سارنگدیو جهت طلب راجه نرسنگدیو رفته بود آمده ملازمت نمود معروض داشت که راجه با جمعیت شایسته و فوج آراسته در بلده تهانیسر بسعادت رکاب مفتخر خواهد گشت و درین چند روز مکرر عرایض اعتبار خان و دیگر بندها از دارالخلافه آگره رسید که خرم از بر[گشتگی بخت] و [برگشتگی ا]سد ولتی حقوق [ت]ربیت را بالعقوق مبدل ساخته پاے ادبار در وادی جهالت و ضلالت نهاده روانه این حدود است و ازین جهت بر آوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته باستحکام برج و باره و لوازم قلعداری پرداختم و همچنین عرض داشت آصف خان رسید که آن بر[گشته دولت] پردهٔ آزرم دریده روے بوادی ادبار نهاده از روش آمدن او بوے خیر نمی آید چون صلاح د[ولت در بر آ]وردن خزانه نبود بجراست ایزدی سپرده خود متوجه ملازمت است بنا برین از آب سلطان پور عبور فرموده به کوچ متواتر متوجه تنبیه و تادیب آن سیاه بخت گردیدم و حکم فرمودم که بعد ازین او را بیدولت می گفته باشند درین اقبالنامه هر جا بے دولت [مذ]کور شود کنایه از و خواهد بود از تربیت ها و مرحمت ها که در حق او بظهور آمده می توانم گفت که تا حال هیچ بادشاهی بفرزند خود این قدر عنایت نکرده باشد آنچه پدر بزرگوارم به برادران من لطف نموده بودند من بنوکران او مرحمت فرمودم و صاحب خطاب و علم و نقاره ساختم چنانچه در اوراق گذشته بتقریبات ثبت افتاده و بر مطالعه کنندگان این اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه پایه توجه و تربیت در حق او مبذول گشته زبان قلم را از شرح آن کوتاه داشتم از کدام الم خود نویسم از کوفت و ضعف درچنین هواے گرم که بمزاج من نهایت ناسازگاری دارد سواری و تردد باید کرد و باین حال بر سر چنین ناخلفی باید رفت بسیار بندها را که سالهاے دراز تربیت کرده به مرتبهٔ امارت رسانیده که امروز بالیستی بجنگ اوزبک یا قزلباش بکار آیند به شومی او سیاست فرموده بدست خود ضایع ساخت الله الحمد که ایزد جل سبحانه آن قدر حوصله و بردباری کرامت فرموده که این همه را تاب می توان آورد و بیک طوری می توان گذرانید

دبر خود آسان کرد اما آنچه بر دل گرانی می کند و مزاج غیرت را در آشوب دارد این است که در چنین وقتی بایستی که فرزندان
سعادت گزین و امرای اخلاص آئین به تعصیب یک دیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ناموس سلطنت است نمایند
این بے سعادت تیشه بر پای دولت خود زده سنگ راه این عزیمت شد و مهم قندهار در عقده تعویق و توقف افتاد امید
که حق تعالی این گرانی ها را از پیش خاطر بردارد ❊ درین وقت بعرض رسید که محترم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر
و فدائی خان میر توزک بآن بے دولت رابطهٔ اخلاص درست ساخته ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا
و اغماض نبود هر سه را مقید فرمودم و بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حرام نمکی بد اندیشی و بدسگالی خلیل و محترم شک و شبه
نماند و مثل میرزا رستم امرا بر بے اخلاصی و بدسگالی خلیل سوگند خورده ناگزیر آنها را بسیاست رسانیدم و فدائی خان را
که غبار اخلاص او از آلایش تهمت و نقصان پاک بود از قید بر آورده سرفراز ساختم راجه روز افزون را برسم ڈاکچوکی نزد
فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستادم که سزاولی نموده آن فرزند را با لشکر ظفر اثر بسرعت هر چه تمامتر بملازمت رساند تا آن
بے دولت چنانچه باید بسزای کردار ناپسندیده خود برسد جواهر خان خواجه سرا بخدمت اهتمام در بار محل سرفراز شد غره
اسفندارمذ ماه الٰهی نورسرای مورد عساکر منصور گشت ❊ درین روز عرضداشت اعتبار خان رسید که بے دولت بسرعت
هر چه تمامتر خود را بنواحی دار الخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتر از استحکام قلعه ابواب فساد مفتوح گرداینده کاری
توان ساخت چون به فتح پوری رسد در دولت را بر روی خود مسدود دید بالضرورت [illegible] توقف می نماید خانخانان
و پسر او و بسیاری از امرای بادشاهی که در تعینات صوبه دکن و گجرات [illegible] همراه او آمده رفیق راه بغی و کافر
نعمتی شده اند موسوی خان او را در فتح پور دیده تبلیغ احکام بادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبد العزیز ملازم خود را برفاقت
او بدرگاه والا فرستد که مطالب او را بعرض رساند سندر نام نوکر خود را که سر حلقه ارباب ضلالت و سرگروه اهل فساد است
باگره فرستاده که خزائن و دفاین بندها را که در آگره دارند متصرف گردد از جمله بخانه لشکر خان در آمده نه لک روپیه
را متصرف گشت همچنین بمنزل دیگر بندها هر جا گمان سامانی داشت دست تطاول دراز ساخته آنچه یافت بتصرف
در آورد هرگاه مثل خان خانان امرای که بمنصب عالی اتالیقی اختصاص داشت در هفتاد سالگی روی خود را به
بغی و کافر نعمتی سیاه ساخته از دیگران خود چه گله گویا سرشت او به بغی و کافر نعمتی مجبول بود پدرش در آخر عمر با پدر بزرگوارم
همین شیوه ناپسندیده سلوک داشت او پیروی پدر نموده درین سن خود را مطعون و مردود ازل و ابد ساخت ❊

	عاقبت گرگ زادہ گرگ شود		اگرچہ با آدمی بزرگ شود ❁	

درین تاریخ موسیخان با عبدالعزیز فرستادہ بے دولت رسید چون ملتمسات او معقول نبود لیتی نداشت راہ سخن ندادہ حوالہ مہابت خان نمودم کہ مقید دارد پنجم ماہ مذکور کنار آب لودھیانہ مقرد معسکر اقبال گردید خان اعظم بمنصب ہفت ہزاری و پنج ہزار سوار سربلندی یافت راجہ بھارت بوندیلہ از دکن و دیانت خان از آگرہ رسیدہ ملازمت نمود و گناہ دیانت خان را بخشیدہ بہمان منصب کہ سابق داشت سرفراز ساختم راجہ بھارت بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و موسوی خان بہزاری و سے صد سوار ممتاز گشتند روز مبارک شنبہ دوازدہم در ظاہر پرگنہ تھانیسر راجہ نرسنگدیو ملازمت نمودہ فوج آراستہ بتوزک عرض دادہ مورد تحسین و آفرین گردید راجہ سارنگدیو بمنصب ہزار و پانصدی و ششصد سوار سرفراز شد در حوالی کرنال آصف خان از آگرہ آمدہ بسعادت رکاب بوس فرق عزت برافراخت درین وقت آمدن او عنوان فتوحات بود نوازش خان پسر سعید خان از صوبہ گجرات رسیدہ زمین بوس نمود در ہنگامیکہ بے دولت در برہانپور بود حسب التماس او باقی خان را بصوبہ جوناگڈھ تعین فرمودہ بودم بمشار الیہ فرمان شدہ بود کہ بدرگاہ آید در ینولا خود را رسانیدہ شریک خدمت گشت چون از دار السلطنت لاہور سے سابق بر وج آلفاق افتاد و فرصت مقتضے توقف و تامل نبود باعدودے از امرا کہ در رکاب منصور بودند ... حضور اخلاص داشتند برآمدہ شد تا رسیدن بسہرند اندک مایہ مردم بسعادت ہمراہی سرفراز بود بعد از گذشتن از سہرند فوج فوج قشون قشون لشکر از اطراف و جوانب آمدند تا دہلی آن قدر جمعیت فراہم آمد کہ بہر جانب کہ نظر می انداختم تمام روے صحرا را لشکر فرا گرفتہ بود چون بعرض رسید کہ بے دولت از فتحپور برآمدہ روانہ این صوب گشتہ بکوچ متواتر متوجہ دہلی شد بعساکر ظفر طراز حکم جلتہ پوشیدن فرمودم درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج منصور بصوابدید مہابت خان مفوض بود سرداری فوج ہراول بعبد اللہ خان مقرر داشتہ از جوانان چیدہ و گزیدہ و سپاہیان کاردیدہ ہرکس را کہ مشار الیہ التماس نمود در فوج او نوشتہ حکم فرمودم کہ یک گروہ پیشتر از دیگر افواج می رفتہ باشند خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راہہا را نیز او متعہد شد و ما غافل ازین کہ او با بے دولت ہمداستان است و غرض اصلی آن بد اصل آنست کہ اخبار لشکر ما را باو رساند پیش ازین ہم خبر راست و دروغ بر طومار ہاے طولانی نوشتہ می آوردہ کہ جاسوسان من از انجا فرستادہ اند بعضی از بندہاے فدوی را متہم می داشت کہ با بے دولت اتفاق دارند و اخبار دربار بادمی نویسند اگر بفتنہ سازی و در اندازی او از جا رفتہ اضطراب و بیتابی می نمودم درین طور شورشی کہ تند باد فتنہ و طوفان

بلاد در آشوب و تلاطم بود بسیارے از بندہاے فدوی را بہ تہمت او ضایع بایستے ساخت باآنکہ بعضی از دولت خواہان ور خلا و ملا بکنایہ و صریح ابلہ بلاندیشی و ناراستی او حرفہا راست العرض می رسانیدند وقت مقتضے آن نبود کہ واشگافتہ پردہ از روے کار او برگرفتہ آید چشم و زبان را از اداے کہ دحشت خاطر شوم او باشد نگاہ داشتہ بیشتر از بیشتر در عنایت و التفات اغراق و افراط بکار می رفت کہ شاید خجلت زدہ از کردار ناہنجار خود گشتہ از بدذاتی و فتنہ پردازی باز آید آن مردود ازل وا بدکہ سرشت زشت او بخبث و نفاق مجبول بود بخود بس نیامدہ کرد آنچہ درخور او بود چنانچہ در جاے خود گذارشش خواہد یافت ۔

درختیکہ تلخ است او را سرشت
گرش در نشانی بباغ بہشت
در از جوے خلدش بہ ہنگام آب
بہ بیخ انگبین ریزی و شہد ناب
سرانجام گوہر بہ کار آورد
ہمـ[illegible]ان میوۂ تلخ بار آورد

بالجملہ در حوالے دہلی سید بہوہ بخاری و صدر خان و راجہ کشنداس از شہر آمدہ بسعادت رکاب [illegible] سرفراز شدند باقر خان فوجدار سرکار اودہ تیر درین تاریخ خود را بار دوے ظفر قرین رسانید بست و پنجم ماہ مذکور معمورۂ دہلی گذشتہ در کنار آب جمنا معسکر اقبال آراستم گردہر ولد را[illegible]سال دربارہ از صوبہ دکن آمدہ بدولت زمین بوس ممتاز گردید بہ منصب دو ہزاری و ہزار و پانصد سوار سرفراز گشتہ بخطاب را[illegible]ت امتیاز پوشید زبردستخان میر توزک بعنایت علم فرق عزت برافراخت۔

جشن ہشردہمین نوروز از جلوس ہمایون

شب سہ شنبہ بستم ماہ جمادی الاول سنہ ہزار و سے و دو ہجری نیر اعظم فروغ بخش عالم بہ بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال ہیژدہم از مبدا از جلوس ہمایون بمبارکی و فرخے آغاز شد + درین روز استماع افتاد کہ بے دولت بحوالے متہرا رسیدہ در پرگنہ شاہ پور لشکر او بار اثرا او فرود آمدہ بست و ہفت ہزار سوار دید امید کہ عنقریب مقہور و منکوب گردد راجہ جیسنگہ نبیرہ راجہ مانسنگہ از وطن خود آمدہ سعادت رکاب بوس دریافت راجہ نرسنگہ دیو را کہ در طائفہ راجپوت از عمدہ ترا امراے نیست بخطاب مہاراجہ بلند مرتبہ گردانیدہ راجہ جوگراج پسر او را بمنصب [illegible] ہزاری و ہزار سوار سرفراز

ساختم سید بهوه بعنایت فیل ممتاز شد چون بعرض رسید که بی‌دولت کنار آب جمنه را گرفته می آید نهضت موکب منصور نیز به
همان سمت مقرر گشت ترتیب افواج بحر امواج از هراول و چرنغار و برنغار و التمش و طرح و چنداول وغیره آئینی که لایق حال و
مناسب مقام بود قرار یافت مقارن این خبر رسید که بی‌دولت با خانخانان بی‌سعادت از راه راست عنان تافته
بر پرگنه کولکه که بیست کروه جانب چپ است شتافته و سندر برهمن را که رهنمای بادیهٔ ضلالت و گمراهی است با داراب
پسر خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی که رفیق راه بغی و حرام نمکی شده اند مثل رستم خان و سربلند خان و خسرو خان و عابد خان و جادو رای
و اودی رام و آتش خان و منصور خان و دیگر منصبداران که از تعینات صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بودند تفصیل آن طولی دارد و تمام نوکران خود را مثل راجه بهیم پسر
رانا و رستم خان و بیرم بیگ و وریای افغان و تقی وغیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قرار داده اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب
برگشته روزگار است لیکن در حقیقت [illegible] معنی سرداری و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیره بختان بی‌عاقبت در
نواحی بلوچ پور مردود ادبار نموده اند هشتم ماه مذکور قبول پور معسکر ظفر گردید درین تاریخ نوبت چنداولی با قرخان بود متعاقبه
را از همه عقب تر گذاشته بودیم جمعی از مقهوران [illegible] اشقیای راه خود را با عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز
ساختند باقرخان پا[illegible] [illegible] بدستهٔ همرا[illegible] فقهٔ آنها پرداخت و خواجه ابوالحسن خبر یافت و بکمک عنان تافت تا رسیدن
خواجه مردودان تاب [illegible] یادر [illegible] راه گریز سپرده بودند روز چهار شنبه نهم ماه مذکور بیست و پنج هزار سوار بسرداری آصفخان
و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان جدا ساخته بر [illegible] مقهوران بی‌عاقبت تعین فرمودم قاسم خان و لشکر خان و ارادت خان
و فدائی خان و دیگر بندها موازی هشت هزار سوار در فوج آصف خان مقرر گشت باقرخان و نورالدین قلی و ابراهیم حسین
کاشغری وغیره مقدار هشت هزار سوار بکمک خواجه ابوالحسن قرار یافت نوازش خان و عبدالعزیز خان و عزیزالله و بسیاری
از سادات بارهه دامروهه به همراهی عبدالله نوشته شد درین فوج ده هزار سوار بقلم آمد ند سندر مقهور لشکر ادبار اثر
ترتیب داده قدم بی آزرمی پیشنهاد درین وقت من ترکش خاصهٔ خود را مصحوب زبردست خان میر توزک بجهت
عبدالله خان فرستادم که موجب دلگرمی او شود چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد آن روسیاه ازل داد که سرشت
و سرشتش به بغی و کفران نعمت مجبول بود راه گریز سپرده به مقهوران پیوست عبدالعزیز خان پسر خاند وران والله
اعلم دانسته یا نادانسته به همراهی او شتافت نوازش خان و زبردستخان و شیر حمله که در فوج آن بی‌حمیت بودند پای
همت افشرده از رفتن او دیران نشد ند از انجا که تائید ایزد جل و علا همه جا و همه وقت قرین حال این نیازمند

است درچنین ہنگامیکہ مثل عبداللہ خان سرداری فوج دہ ہزار سوار را برہم زدہ دیران ساختہ بغنیم پیوست ونزدیک
بود کہ چشم زخم عظیم بہ لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب بمقابل سندر رسید از افتادن او ارکان ہمت مقہوران
تزلزل پذیرفت خواجہ ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشتہ درہم شکست وآصفخان بوقت رسیدن باقرخان
تردد نمایان کردہ کار را اتمام ساخت ونتیجہ کہ طغرای فتوحات روزگار تواند شد از کمین غیب چہرہ پرداز مراد گشت زبردست خان وشیرحملہ
وشیر بچہ پسر او وپسر اسد خان معموری ومحمد حسین برادر خواجہ جہان وجمعی از سادات بارہہ کہ در فوج عبداللہ روسیاہ بودند
شربت خوشگوار شہادت چشیدہ حیات جاوید یافتند عزیز اللہ نبیرۂ حسین خان زخم بندوق برداشتہ بسلامت ماند اگرچہ
درین وقت رفتن آن منافق مردود ہم از تائیدات غیبی بود لیکن اگر درعین جنگ این حرکت شنیع از وبظہور رسیدی
ظن غالب آنکہ اکثر سرداران لشکر عاصی گشتندے یا گرفتار شدی بحسب اتفاق در السنۂ عوام بلعنت اللہ اشتہار یافت
چون نامی از غیب نامزد او شدہ بود من ہم او را ہمین نام خواندم بعد ازین ہرجا لعنت اللہ مذکور شود کنا[illegible] او خواہد بود بالجملہ
مقہوران بہ انجام کہ از عرصہ کارزار راہ گریز سپردہ بودند روے بوادی ادبار نہادند ودیگر خود را جمع نیارستند ساخت
ولعنت اللہ با سایر مقہوران تا پیش بیدولت کہ بیست کروہ مسافت بود عنان [illegible] چون خبر [illegible] این نیاز مندی بنیاز رسید
سجدات شکر این موہبت کہ از عنایات مجددہ الٰہی بود بتقدیم رسانیدہ دولتخواہان [illegible] شایستہ خدمت را [illegible] فرمودم روز دیگر سر سند
را بحضور آوردند چنان ظاہر شد کہ چون بندوق باو رسید جان بمالکان ج[illegible] سوختن بدگی کہ در آن [illegible] بودہ
بردہ اند دستے کہ خواستہ اند کہ آتش برافروزند فوجی از دور نمایان [illegible] گریختہ
اند مقدم آن موضع سرش را بریدہ برای مجرای خود نزد خان اعظم کہ در جاگیر او مقرر بود بردہ مشار الیہ بملازمت
آورد چہرۂ شومش درست نمایان بود ہنوز تغییر نشدہ گوشہائیش را بجہت مرواریدہائے کہ داشتہ بریدہ بردہ بودند
اما ہیچ معلوم نشد کہ از دست کہ بندوق خوردہ از معدوم شدن او بے دولت دیگر کمر نہ بست گویا دولت وہمت و
عقل او آن سگ ہندو بودہ ہرگاہ مثل من پدری کہ در حقیقت آفریدگار مجازی اویم ودر حیات خود او را بوالا پایہ
سلطنت رسانیدہ بہ ہیچ چیز از وی دریغ نداشتہ باشم چنین کند حاشا از عدالت الٰہی کہ دیگر روے بہبود نہ بیند جمعے از
بندہا کہ درین یورش مصدر خدمات شایستہ شدہ در خور پایۂ خویش بمراحم پیش سرفراز یافتند خواجہ ابوالحسن بمنصب
پنج ہزاری از اصل واضافہ ممتاز شد نوازش خان بمنصب چہار ہزاری وسہ ہزار سوار از باقرخان سہ ہزاری دو پانصد سوار

ونقاره ممتاز گردید ابراهیم حسین کاشغری دو هزاری و هزار سوار عزیز الله دو هزاری و هزار سوار نور الدین قلی دو هزاری و
هفتصد سوار راجه رام داس دو هزاری و هزار سوار لطف الله هزار و پانصدی و پانصد سوار پرورش خان هزاری و
پانصد سوار و اگر جمیع بندها مفصلاً نوشته آید بطول می انجامد بالجمله یک روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم
دولت خان عالم از اله آباد کوچ کرده دولت آستان بوس دریافت دوازدهم ماه مذکور در حوالی موضع جهانسه منزل
شد درین روز سربلند رای از دکن آمده ملازمت نمود و بعنایت خنجر مرصع خاصه یا پهول کٹاره سرفراز گردید عبد العزیز
خان و چندی که همراه لعنت الله رفته بودند خود را از چنگ بی دولت خلاص کرده بملازمت پیوستند و چنان نمودند
که در وقتیکه لعنت الله تاخته بار اگهان آن شد که بقصد مبارزت اسپ برانگیخته چون میان مقهوران در آمدیم بجز رضا و تسلیم
[illegible]یم الحال قابو یافته خود را بسعادت آستان بوس رسانیدیم با آنکه دو هزار مهر برسم مدد خرج از بی دولت گرفته بودند
چون [illegible] باز پرس نمی نمود عذر آنها را براستی خریداری شد نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت و بسیاری
از بندها باضافه منصب و عنایات لایق سرفراز گردیدند میر عضد الدوله از آگره آمده ملازمت نمود فرهنگی که در لغت ترتیب
داده بنظر در آورد والحق محنت بسیار کشیده و کوشش پیروی ساخته و جمیع لغات را از اشعار علمای قدما مستشهد آورده و درین
فن کتاب بی مثل [illegible] راجه جیسنگه بمنصب سه هزاری و هزار و چهارصد سوار سرفراز شده بفرزند شهریار فیل خاصه
عنایت نمودم خدمت عرض مکرر بموسوی خان مقرر گشت امان الله پسر مهابت خان بخطاب خانه زاد خانی و منصب چهار
هزاری ذات و سوار نوازش یافته بعنایت علم [illegible] نقاره بلند مرتبه گردید غره اردی بهشت ماه الهی بر کناره کول فتح پور نزول
اقبال اتفاق افتاد اعتبار خان از آگره آمده ملازمت نمود و بنظر عاطفت مخصوص گشت مظفر خان و مکرم خان و برادر مکرم خان
نیز از آگره آمده سعادت ملازمت دریافتند چون اعتبار خان بمحافظت و محارست قلعه آگره چنانچه از حلال نمکی مصدر
مساعی جمیله و ترددات پسندیده گردیده بود بخطاب ممتاز خانی سربلند گردانیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار
سوار عنایت نمودم خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده بخدمت مذکور رخصت انعطاف ارزانی
داشتم سید بهوه بمنصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار سرفراز شد مکرم خان بمنصب هزاری و دو هزار سوار و خواجه قاسم
هزار و چهارصد سوار نوازش یافتند چهارم ماه مذکور منصور خان فرنگی که در اوراق گذشته احوال او بشرح مرقوم گشته با
برادرش و نوبت خان دکنی برهنمونی دولت از بی دولت جدا شده بخدمت پیوستند خواص خان را نزد فرزند اقبالمند

شاہ پرویز فرستادم میرزا عیسی ترخان از ملتان رسیدہ سعادت آستان بوس دریافت بمهابت خان شمشیر خاصہ عنایت شد دھم ماہ مذکور نواحی پرگنہ ہندون معسکر اقبال گردید منصور خان بمنصب چہار ہزاری ذات و سہ ہزار سوار و نوبت خان بمنصب دو ہزاری و ہزار سوار امتیاز یافتند یازدھم مقام شد چون درین روز سعادت ملازمت فرزند اقبال مند شاہ پرویز مقرر گشتہ بود حکم فرمودم کہ شاہزادہ ہاے کامگار و امراے نامدار و سایر بندہاے جان سپار جوق جوق و قشون قشون باستقبال شتافتہ آن فرزند اقبال مند را بآئین لایق بملازمت آورند و بعد از گذشتن نیم روز کہ ساعت مسعود و مختار بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و بعد از تقدیم لوازم کورنش و تسلیم و اداے مراتب تورہ و ترتیب فرزند اقبال مند را بالشوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفتہ نوازش و مہربانی [illegible] از پیش ظاہر ساختم درینولا خبر رسید کہ بے دولت در وقت عبور از حوالی پرگنہ انبیر کہ وطن مالوفہ راجہ مانسنگہ است جمعے از او باش را فرستادہ آن معمورہ را تاخت و تاراج نمودہ دوازدھم ماہ مذکور ظاہر موضع سار والی معسکر اقبال گشت حبش خان را جہت تعمیر عمارات اجمیر پیشتر رخصت فرمودم فرزند سعادت مند شاہ پرویز را بمنصب والاے چہل ہزاری و سی ہزار سوار بلند مرتبہ گردانیدم چون بعرض رسید کہ بے دولت جگت سنگہ پسر راجہ باسو را تعین فرمودہ کہ بوطن خویش رفتہ در [illegible] ان صوبہ پنجاب ابواب فتنہ و فساد مفتوح گرداند صادق خان میربخشی را بحکومت صوبہ پنجاب سرفراز ساختہ بہ تنبیہ و [illegible] رخصت فرمودم خلعت با شمشیر و فیل عنایت کردم و منصب او از اصل و اضافہ چہار ہزاری [illegible]ت و سہ ہزار سوار مقرر داشتہ بعنایت توغ و نقارہ سرفراز گردانیدم درینولا بعرض رسید کہ میرزا بدیع الزمان پسر میرزا [illegible] رخ را کہ بہ فتح پوری اشتہار دارد برادران خرد او بخیر بر سر او ریختہ او را بقتل میرسانند متعاقب این حال برادرانش بدرگاہ آمدہ زمین بوس نمودند و مادر حقیقی او نیز بخدمت پیوست لیکن چنانچہ باید مدعی خون فرزند نشد و بہ ثبوت شرعی نتواست رسانید اگرچہ زشت خوئی او بمرتبہ بود کہ کشتہ شدن آن بے سعادت افسوس نداشت بلکہ صلاح وقت و مناسب دولت باشد لیکن چو ازین بے دولتان نسبت بہ برادر کلان کہ بمنزلہ پدر است چنین بے باکے بظہور رسیدہ و عدالت مقتضے اغماض نگشت حکم فرمودم کہ بالفعل در زندان محبوس باشند بعد ازین انچہ سزاوار باشد بعمل آید بیست و یکم ماہ مذکور راجہ گجسنگہ و راے سورجسنگہ از محال جاگیر خود رسیدہ دولت رکاب بوسی دریافتند منعم الملک کہ بطلب فرزند خان جہان بملتان فرستادہ بودم درین تاریخ آمدہ ملازمت نمود و از صعوبت ضعف و بیماری او معروض داشت اصالت خان پسر خود را با ہزار سوار بخدمت فرستادہ اظہار تاسف و آزردگی

بسیار از حرمان ملازمت نموده بود چون عذر بفروغ صدق آراستگی داشت مقبول افتاد بست و پنجم ماه مذکور فرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکر منصور بتعاقب و استیصال بے دولت و مخذول العاقبت تعین شد عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر منصور ظفر آثار بید مؤتمن الدولة القاهره مهابت خان حواله شد از امرائے نامدار و بهادران جان نثار که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشتند باین تفصیل است خان عالم مهاراجه گجسنگه فاضل خان رشید خان راجه گردهر راجه رام داس کچهواهه خواجه میر عزیز الله اسد خان پرورش خان اکرام خان سید هزبر خان لطف الله رائے نرائن داس و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود و توپ خانه عالی با بیست لک روپیه خزانه همراه نموده شد بساعت سعادت قرین آن فرزند اخلاص گزین را بعنان فتح و فیروزی رخصت نموده شد فاضل خان بخدمت بخشیگری و وقعه نویسی لشکر منصور مقرر گشت [illegible] خلعت خاصه با نادری زر بفت دور گریبان و دامان مروارید کشیده که بمبلغ چهل و یک هزار روپیه ور[illegible] ترتیب یافته بود و فیل خاصه رتن گج نام با ده ماده فیل و اسپ خاصه و شمشیر مرصع که قیمت جمله هفتاد و هفت هزار روپیه باشد بشاهزاده مرحمت فرمودم و همچنین نور جهان بیگم خلعت و اسپ و فیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود و بمهابت خان و دیگر امراء در خور شائستگی اسپ و فیل و سر و پا عنایت شد از ملازمان روشناس آن فرزند نیز بعنایات لایق سر فرازے ما[illegible]ین تاریخ منظور خان بخدمت میر بخشی خلعت امتیاز یافت غره خورداد ماه الٰهی شاهزاده داور بخش [illegible] پسر خسرو را بصا[illegible]ب صوبگی ملک گجرات سربلند ساخته خان اعظم را بوالا منصب اتالیقی او امتیاز بخشیدم به شاهزاده اسپ فیل و خلعت و خنجر خاصه مرصع و تور[illegible]ره مرحمت شد خان اعظم و نوازش خان و دیگر بندها بنوازشات در خور خود سر فرازے یافتند ارادت خان از تغیر فاضل خان بخدمت بخشیگری ممتاز شد ٭ رکن السلطنت آصف خان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اوڈیسه فرق عزت برافراخت خلعت خاصه با شمشیر مرصع بمشار الیه عنایت شد ابو طالب پسر او به همراهی پدر مقرر گشت و بمنصب دو هزاری و هزار سوار سر فرازی یافت ٭ روز شنبه نهم ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب سنه هزار و سے و دو هجری در ظاهر اجمیر بر کنار تال آنا ساگر نزول سعادت اتفاق افتاد شاهزاده داور بخش بمنصب هشت هزاری و سه هزار سوار سر فراز گردیده دو لک روپیه خزانه بجهت مدد خرچ لشکر همراهی او مقرر گشت و یک لک روپیه مساعدة بخان اعظم حکم فرمودم الله یار پسر افتخار بیگ که در خدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز می باشد حسب الالتماس آن فرزند بعنایت علم سر فراز گردید تاتار خان بحراست قلعه گوالیار دستوری یافت راجه گجسنگه به منصب پنج هزار و چهار هزار سوار سربلند گشت

در نیولا از آگره خبر رسید که حضرت مریم الزمانی بتقضاے ایزد سبحانه بخلوت سراے جاودانی شتافتند امید که الله تعالی ایشان را غریق
بحر رحمت خویش گرداناد و جگت سنگه پسر رانا کرن از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله
سے و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد باقر خان بفوجداری سرکار اوده و سادات خان بفوجداری میان دوآب
مقرر گردیدند میر مشرف بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز شد دوازدهم تیر ماه الٰهی عرض داشت متصدیان صوبه گجرات نوید بخش
فتح و فیروزی گردید تفصیل این اجمال آنکه صوبه گجرات را که جاے یکے از سلاطین والا شکوه است در جلدوی فتح رانا به بیدولت
عنایت فرموده بودم چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاده و سندر برهمن بو[illegible] و حراست آن ملک می نمود
در هنگامیکه این اراده فاسد در خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ هندو [illegible] نفاق و عناد
مرتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خان و شرزه خان و سرفراز خان و بسیارے [illegible]
آن صوبه بودند بحضور خود طلب نموده کمتر برادر او را بجاے او مقرر داشت بعد ازان که سند [illegible]
یافته عنان ادبار بصوب ماندو تافته ملک گجرات را به تیول لعنت الله [illegible] کمتر مذکور را به آصف خان [illegible] آن صوبه
و خزانه تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده دیروله که ده لک روپیه [illegible] طلب نمود صفیخان
برادر جعفر بیگ است که در خدمت پدر من بخطاب آصفخانی اختصاص [illegible] بخطاب
آصفخانی سرفراز است در خانه اوست و صبیه دیگر از و به سال کلان تر بخانه بیدولت [illegible]
از و توقع همراهی و موافقت داشت لیکن چون در ازل قلم تقدیر بسعادت [illegible]
حق سبحانه تعالی او را موافق گردانیده مصدر خدمات نمایان شده چنانچه [illegible] نام خواجه سرای
خود را بحکومت آن ملک فرستاده او با معدودی بے سرو پا باحمد آباد در آمده شهر گجرات را متصرف گشت چون صفی خان
اراده دولتخواهی پیش نهاد خاطر اخلاص مآثر داشت درینگاه بداشتن نوکر و فراهم آوردن جمعیت و صید دلها همت گماشت روزی
چند پیشتر از کهته از شهر برآمده در کنار تال کانکریه منزل گزید و ازانجا به محمود آباد شتافت و بظاهر چنان نمود که نزد بیدولت
میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و نانو خان افغان و دیگر بندهاے جان سپار و فدویان ثابت قدم با
اخلاص که در محال جاگیر خود توقف داشتند مراسلات و مراعات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرصت
نشست صالح نام ملازم بیدولت که فوجدار سرکار پهلاد بود و جمعیت نیک همراه داشت از فحوای کار دریافت که

صفیخان

صفی خان را اندیشہ دیگر پیش نہاد خاطر است بلکہ کہتر ہم این معنی را دریافتہ بود لیکن چون صفی خان جمعی را دلاسا نمودہ شرائط حزم و
احتیاط مرعی و مسلوک می داشت نتوانستند دست و پا زد و صلاح از توہم آنکہ مبادا صفی خان ترک محابا و مدارا نمودہ دست
بخزانہ دراز سازد و پیش بینی بکار بردہ با خزانہ پیشتر شتافت قریب دہ لک روپیہ بماند و بہ بے دولت رسانید و کہتر نیز برد لہ
مرصع را گرفتہ از پے او روانہ شد اما تخت را بجہت گرانی نتوانست ہمراہ برد صفی خان قابو دانستہ از محمود آباد بپرگنہ کریج کہ
از راہ متعارف بر سمت چپ واقع است و نانو خان در انجا بود نقل مکان نمودہ با ناہر خان و دیگر دولت خواہان بمکاتبت
و پیغام قرار داد کہ ہر کدام از محال جاگیر خود با جمعے کہ دارند سوار شدہ ہنگام طلوع نیر اعظم کہ صبح اقبال اہل سعادت است
و شام ادبار ارباب شقاوت از ... آنہا است بشہر در آیند و نساے خود را در پرگنہ مذکور گذاشتہ خود با نانو خان
... بسواد شہر رسیدہ در باغ ... توقف می نماید تا خوب روشن شود و دست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از
جہان افروزی صبح سعادت چون در دولت ... یافت با آنکہ اثری از ناہر خان و دیگر دولت خواہان ظاہر نہ نمود بہ توہم آنکہ
مبادا مخالفان آگاہے یافتہ درہاے قلعہ را ہم مستحکم سازند توکل بتائید ایزد نصرت بخش نمودہ از دروازہ سارنگ پور بشہر
در آمدہ و مقارن این حال ناہر خان نیز رسیدہ از دروازہ آمدہ داخل شہر شد خواجہ سراے لعنت اللہ از نیرنگی اقبال
بیزوال وقوف یافتہ بخانہ ... ذخیرہ میان وجیہ الدین پناہ برد و بندہاے شایستہ خدمت شادیانہ فتح و نصرت بلند آوازہ
ساختہ ... برج و بارہ پرداختند و چندے را بر سر خانہ محمد تقی دیوان بے دولت و حسن بیگ بخشی او فرستادہ آنہا را
بدست آوردند و شیخ حیدر نام آمدہ صفی خان را آگاہ ساخت کہ خواجہ سراے لعنت اللہ در خانہ من است او را ہم دست
بگردن بستہ آوردند و جمیع ملازمان و منتسبان بے دولت را محبوس و مقید ساختہ خاطر از ضبط و نسق شہر پرداختند و تخت
مرصع با دو لک روپیہ نقد و اسباب و اشیائیکہ از بے دولت و مردم او در شہر بود بتصرف دولت خواہان در آمد چون این
خبر بہ بے دولت رسید لعنت اللہ را با ہمت خان و شرزہ خان و سرفراز خان و قابل بیگ و رستم بہادر و صالح بدخشی
و دیگر حاصیان تبعاقب چہ از بندہاے بادشاہے و چہ از مردم خود قریب پنج و شش ہزار سوار موجود بر سر احمد آباد تعین
نمود صفی خان و ناہر خان از آگاہی این پاے ہمت افشردہ بدلاساے سپاہی و فراہم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد
و جنس ہر چہ بدست آمدہ بود حتی تخت را شکستہ بعلوفہ مردم قدیم و جدید قسمت نمودند و ... راجہ کلیان زمیندار اندر و پسر
لال گوپی و سایر زمینداران اطراف را بشہر طلبیدہ جمعیت نیک فراہم آوردند لعنت اللہ بیگ مقید نشدہ و بعرض ہشتم

روز خود را از ماندہ بہ رودہ رسانید دولت خواہان برہنمونی ہمت و بدرقہ توفیق از شہر برآمدہ در کنار تال کانکریہ معسکر اقبال
آراستند لعنت اللہ را بخاطر میرسد کہ شاید از تیز جلوئی سررشتہ انتظام دولت خواہان از ہم تواند گسیخت چون از برآمدن بندہای
خدمتگذار آگاہی یافت در برودہ عنان ادبار باز کشیدہ تا رسیدن کمک توقف گزید بعد از آن کہ عاصیان بد سرانجام بآن
سر فتنہ ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراہی پیش نہاد و بندہای دولت خواہ از کانکریہ کوچ کردہ در ظاہر موضع تیوہ
نزدیک بمرزا قطب عالم فرود آمدند لعنت اللہ سہ روزہ راہ را بدو روز پیمودہ از برودہ بہ محمود آباد پیوست چون سید
دلیر خان نسائی شیرزہ خان را از برودہ گرفتہ بشہر آوردہ بود و نسائی سرفراز خان نیز در شہر بود صفی خان بہر دو مخفی کس فرستادہ
پیغام داد کہ اگر برہنمونی سعادت داغ عصیان از لوحہٴ پیشانی عبودیت خود زدودہ خود را در سلک سایر بندہای دولتخواہ
منتظم سازید عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون بصلاح و سداد خواہد بود و الا عیال [illegible] اطفال شما را متعرض ساختہ انواع
خواری سیاست خواہم کرد لعنت اللہ ازین معنے آگاہی یافتہ سرفراز خان را بہ بہانہ از خانہ طلب [illegible] مقید گردانید و
چون شیرزہ خان و ہمتخان و صالح بدخشی باہم اتفاق داشتند و یکجا فرود می آمدند شیرزہ خان را نتوانست بدست آورد بالجملہ
بیست و یکم ماہ شعبان سنہ ١٠٣٢ لعنت اللہ از جائیکہ بود سوار شد عسا[illegible]بت مآثر را ترتیب دادہ دولت خواہان نیز افواج
اقبال آراستند و مستعد جدال و قتال گردیدند لعنت اللہ را بخاطر میرسد کہ از در آمدن [illegible] ہمت آنہا از جا خواہد رفت
و کار بجنگ نارسیدہ پریشان و متفرق خواہند گشت چون ثبات قدم دولت خواہان را م[illegible]ہدہ کرد تاب نیا[illegible] بجانب
دست چپ عنان ادبار تافت و بظاہر چنان نمود کہ درین میدان دار و [illegible]ٹنگ زیر خاک پنہان ساختہ اند مردم ما ضایع خواہند
شد بہتر آنست کہ در عرصہ سرگنج رفتہ جنگ اندازیم و این اندیشہ فاسد و تدبیرات باطل از تائیدات اقبال بود چہ از انحراف عنان او
آوازہ ہزیمت بر زبانہا افتادہ بہادران عرصہ فیروزی گرم و گیرا از پہلو در آمدند و آن بے سعادت بسرگنج نتوانست رسید
و در موضع بازیچہ دائرہ کرد دولت خواہان در دہ مالودہ کہ قریب سہ کروہ فاصلہ بود معسکر اقبال آراستند صباح روز دیگر
افواج ترتیب دادہ بآئین پسندیدہ متوجہ کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت در ہراول ناہر خان و راجہ کلیان بیندار
اندور و دیگر بہادران جلادت آثار کار طلب گردیدند در جرنغار سید دلیر خان و سید دو جمعے از بندہای اخلاص شعار
مقرر شدند و در برنغار نانو خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان نثار قرار گرفتند و در قول صفی خان و کفایت
خان بخشی و بعضی از بندہای شایستہ خدمت پای ہمت افشردند از اتفاقات حسنہ جائی کہ لعنت اللہ فرود آمدہ بود زمین

پست و بلند بود زقوم زار را انبوہ و کوچہاے تنگ داشت بنا برین سلسلہ افواج او انتظام شایستہ نیافت اکثر مردم کاری خود را همراہ رستم بہادر پیش کردہ بود و ہمت خان و صالح بیگ نیز از پیش قدمان ضلالت بودند سپاہ نکبت آثار او را نخست جنگ با ناہر خان و ہمتخان اتفاد و چپقلش نمایان شد قضارا ہمت خان بزخم تفنگ برخاک ہلاک افتاد و صالح بیگ را با نانو خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر بندہا مبارزت دست داد و درعین زد و خورد فیل سید غلام محمد رسیدہ او را از اسپ جدا ساخت و بزخمہاے کاری برخاک افتاد و قریب صد کس او جان نثار گردیدند درین وقت فیلے کہ در پیش فوج عاصیان بود از آواز بان و صاعقۂ تفنگ رو گردان شدہ بکوچہ تنگ کہ از دو طرف زقوم زار داشت در آمدہ بسیارے از مقہوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سر رشتہ انتظام مخا[لفان] از ہم گسیخت درین اثنا سید دلیر خان از دست راست در آمدہ کار زار کرد و لعنت اللہ از کشتہ شدن ہمت خان و صالح آگا[ہی] نداشت بقصد کمک آنہا جلو تیز گرفتہ بارگی ادبار برانگیخت چون بہادران فوج ہراول تردداتے کردہ اکثر زخمی شدہ بودند از رسیدن لعنت اللہ تاب نیاوردہ انحراف عنان نمودند و نزدیک بود کہ چشم زخم عظیمی رسد درین حال تائید ایزدی جلوہ در آ[مدہ صفی خا]ن از قول بکمک فوج ہراول شتافت مقارن این خبر کشتہ شدن ہمت خان و صالح [بیگ] بلعنت اللہ رسید و از نمایان شدن فوج قول و آمدن صفی خان پاے ہمت افشردہ او از جاے رفتہ آوارہ دشت [ادبار و] ناکامی شد سید دلیر خان تا یک [کروہ] کردہ تعاقب نمودہ بسیاری از ہزیمتیان را علف تیغ انتقام ساخت قابل بیگ حرام نمک با جمعی از مقہور[ان ...] اسیر سر پنجہ مکافات گردید چون لعنت اللہ از سرفراز خان جمعیت خاطر نداشت و در روز جنگ او را ... بر فیل نشاندہ ... [بیکے] از غلامان خود را موکل ساختہ بود کہ اگر شکست افتد او را بقتل رساند و ہمچنین بہادر پسر سلطان احمد را نیز پا بزنجیر بریکی از فیلان سوار کردہ اجازت قتل دادہ بود در وقت گریختن موکل پسر سلطان احمد او را بجمدہر می کشد و سرفراز خان خود را از بالاے فیل بزیر می انداز د موکل او دران سراسیمگی از روے اضطراب زخمی با و می زند اما کارگر نمی افتد صفی خان او را بہ کار زار دریافتہ بشہر می فرستد و لعنت اللہ تا بردہ عنان ادبار باز نکشید و چون نساے شرزہ خان در قید دولتخواہان بود ناچار آمدہ صفی خان را دید بالجملہ لعنت اللہ از بردہ بہ ترونج شتافت فرزندان ہمت خان در قلعہ مذکور بودند اگرچہ او را در قلعہ راہ ندادند اما پنج ہزار محمودی برسم اقامت فرستادند و او سہ روز در بیرون قلعہ ترونج بحال تباہ گذرانیدہ روز چہارم از راہ دریا بہ بندر سورت رخت ادبار کشید و قریب دو ماہ در بندر مذکور بسر بردہ مردم پریشان خود را جمع ساخت چون سورت در جاگیر بیدولت بود قریب چہار لک محمودی از متصدیان او گرفتہ انچہ بظلم و بیداد از ہر جہت بدست آمد

متصرف شده و بازبخت برگشته هاے ستاره سوخته فراهم آورده در برهان پور خود را به بید ولت رسانید القصه چون از صفی خان و
دیگر بندهاے حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته بظهور پیوست هر کدام بانواع نوازش و مراحم سربلندی
یافت * صفی خان هفت صدی ذات و سے صد سوار منصب داشت سه هزاری و دو هزار سوار ساخته بخطاب سیف خان
جهانگیر شاهی و علم و نقاره سرفرازے بخشیدم ناهر خان هزاری و دویست سوار داشت بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار عز
امتیاز یافته بخطاب شیر خان و عنایت اسپ و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت برافراخت و او نبیره نرسنگدیو برادر پورن مل لولو
است که حاکم رایسین و چندیری بود چون شیر خان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده بقتل رسانید
و اهل حرم او باصطلاح هنود جوهر کرده خود را در آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نا محرم بدامن عصمت آنها نرسد فرزندان
و اقوام او هر کدام بطرفی افتادند پدر ناهر خان که خان جهان نام داشت نزد محمد خان فاروقی حاکم اسیر و برهان پور رفته مسلمان شد
و چون محمد خان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن بجاے پدر نشست راجه علیخان برادر محمد خان آن خرد سال را در قید
کرده خود متقلد امور حکومت گشت بعد از چندگاه براجه علی خان خبر رسید که خان جهان و جمعے از نوکران محمد خان اتفاق نموده اند و قرار
داده که قصد تو کنند و حسن خان را از قلعه برآورده بحکومت پردازند راجه علی خان پیش دستی نموده حیات خان حبشی را با بسیاری
از ابطال رجال بر سر خانه خان جهان فرستاد که یا او را زنده بدست آرند یا بقتل رسانند مشار الیه بر [illegible] خود قدم غیرت افشرده
بجنگ استاد و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از حیات مستعار در گذشت در آن وقت ناهر خان بغایت خرد سال بود
حیات خان حبشی از راجه علی خان التماس نموده او را بفرزندی بر[illegible] و مسلمان ساخت بعد از فوت او راجه علی خان در
مقام تربیت ناهر خان در آمده رعایت احوال او بواجبے مے نمودند چون پدر بزرگوارم [illegible] بعد برهانه قلعه اسیر را فتح کردند
مشار الیه بخدمت آنحضرت پیوست آثار رشد از ناصیه احوال او دریافته بمنصب لائق سرفراز فرمودند و پرگنه محمد پور را از صوبه
مالوه بجاگیر او عنایت نمودند در خدمت من بیشتر از بیشتر ترقی کرد الحال که توفیق حق گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنانچه لائق بود
دریافت * سید دلیر خان از سادات بارهه است سابق نامش سید عبد الوهاب بود منصب هزاری و هشت صد سوار داشت
بدو هزاری و هزار و دویست سوار و علم سرفراز گشت بارهه بزبان هندی دوازده را گویند چون در میان دوآب دوازده دیه نزدیک
هم واقع است که وطن این سادات است بنا برین بسادات بارهه اشتهار یافته اند بعضے مردم در صحت نسب اینها سخن ها
دارند لیکن شجاعت ایشان برهانی است قاطع بر سیادت چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان نساخته

اند

باشند و چندے بکار نیامده باشند مرزا عزیز کوکه همیشه می گفت که سادات بارهه بلاگردان این دولت اند الحق چنین است نانو خان
افغان هشت صدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار حکم شد همچنین دیگر بنده هاے دولتخواه
در خور خدمت و جانفشانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند کام دل بر گرفتند درینولا اصالت خان پسر خان جهان را کمک فرزند
داور بخش بصوبه گجرات تعیین فرمودیم و نور الدین قلی را بصوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرفراز خان و دیگر اعیان لشکر حادی که
اسیر سرپنجه مکافات شده اند محبوس و مسلسل بدرگاه بیارد * درین تاریخ بعرض رسید که منوچهر پسر شاه نواز خان برهنمونی سعادت از بد دولت جدا شده
بخدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز پیوست اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازے یافت چون قراولان
خبر آوردند که درین نزدیکی شیری نمایان شده خاطر را به شکار آن رغبت شد بعد از در آمدن به بیشه شیر دلیر نمایان گردیدند هر چهار را
شکار کرده به دولت خانه مراجعت نمودم همچنان طبیعت بشکار شیر مائل است که تا شکار آن میسر باشد به شکار دیگر دستوری
نمی دهم سلطان مسعود پسر سلطان محمود انار الله برهانه نیز بشکار شیر رغبت مفرط داشته و از شیر کشتن او آثار غریبه در تواریخ مذکور و
مسطور است خصوص در تاریخ بیهقی که مصنف آن [illegible] العین مشاهده نموده بطریق روزنامچه ثبت نموده از جمله آن می نویسد
که روزے در حدود [illegible] بشکار شیر رفته و بر فیل سوار بود شیر سخت بزرگ از بیشه برآمد و رو بفیل نهاد خشتے بینداخت
و بر سینه شیر [illegible] شیر زده بقفاے فیل برآمده امیر به زانو استاده چنان شمشیرے زد که هر دو دست شیر قلم کرد
و شیر بر پس افتاد و جان داد مرا هم در ایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده بود که در حدود پنجاب بشکار شیر رفتم شیرے قوی
جثه از بیشه برآمده نمایان شد از [illegible] فیل [illegible] م شیر از شدت غضب از جا برخاسته بقفاے فیل برآمد فرصت
مقتضے آن نشد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم سر بندوق را گردانیده برانو در آمدم و بدو دست سر بندوق را چنان بر سر و روے او زدم که از
آسیب آن بر زمین افتاد و جان داد و از غرائب آنکه در کوه کول من روزی بشکار گرگ رفته بودم بر فیل سوار بودم گرگے از پیش برآمد تیری نزدیک
به بناگوش زدم که قریب به یک وجب فرو نشست و بهمان تیر افتاد و جان داد و بسیار بوده که پیش من جوانان سخت کمان بیست تیر و سے تیر زده
اند و نمرده چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقائع کوتاه می دارم در بیست و نهم ماه مذکور عقد مروارید [illegible]
پسر رانا کرن عنایت شد درینولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندار پکلی ودیعت حیات سپرده منصب و جاگیر او را به شادمان پسر
کلان او لطف نمودم هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از لشکر ظفر اثر رسیده بنوید فتح سامعه
افروز اولیاے دولت ابدی اتصال گردید عرض داشت آن فرزند مشتمل بر کیفیت جنگ و ترددات بهادران با نام و ننگ

گذرانید شکر این موہبت که از عنایات الٰہی بود بتقدیم رسیده و شرح آن مجمل آنکه چون عساکر منصور در موکب شاہزاده والاقدر از گریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه درآمد بے دولت با بیست ہزار سوار و سے صد فیل جنگی و توپ خانه عظیم از ماندو بعزم رزم درآمد و جمعے از ترکیان دکن را با جادو راے و اودی رام و آتش خان و دیگر متهوران سیاه بخت پیش از خود گسیل نمود که بار دوی ظفر قرین بقزاقی بر آیند مہابت خان ترتیب بترک شایسته نموده شاہزاده والاقدر را در قول جاے داده خود بہمه فوج وا رسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرائط حزم و احتیاط بکار برد ترکیان از دور خود را نمودار می گردانند و قدم جرأت و جلادت پیش نمی نهادند روزی نوبت چنداولی منصور خان فرنگی بود در وقت فرود آمدن اردوے مہابت خان بجہت احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستادند تا مردم بفراغ خاطر دائره کنند چون منصور خان در اثناے راه [illegible] خورده سرمست باده غرور به منزل می رسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار می شود و خیال شراب او را برین می دارد که باید تاخت بے آنکه برادران و مردم خود را خبر کند سوار شده می تازد و دو سه ترکی را پیش انداخته تا جاے که جادو راے و اودی رام با دو سه ہزار سوار صف بسته ایستاده اند زده می برد چنانچه ضابطه اینہاست از اطراف ہجوم آورده او را [illegible] گیرند تا رمقی داشته دست و پا زده در راه اخلاص جان سپاری می کند و درین ایام مہابت خان پیوسته برسل و رسائل صید دلہاے رمیده جمعی که از [illegible] احتیاط و اضطرار ہمراه بیدولت بودند می نمود چون مردم آیت یاس از صفحه احوال او می خواندند از [illegible] جانب نیز نوشتها [illegible] خواسته بودند بعد ازان که بے دولت از قلعه ماندو برآمد نخستین جماعتی ترکیان را پیش فرستاد و از [illegible] آنها رستم خان و تقی و برقنداز خان را با [illegible] ده توپچیان روانه ساخت انگاه داراب خان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کارزنی [illegible] روانه گردانید چون بخود قرار جنگ صف نمے توانست داد ہمیشه نظر بر قفا داشت فیلان مست جنگی را با ارابہاے توپ خانه از آب [illegible] گذرانیده جریده از پے داراب و بهیم خود ہم روے ادبار بعرصه کارزار نهاده روزی که حوالے کالیاده معسکر اقبال گردید بیدولت تمام لشکر نکبت اثر خود را به تقابل فوج منصور فرستاده خود با خان خانان و معدودے یک کروه عقب ایستاده برق انداز خان که از بہا تخان قول گرفته درین وقتی که لشکر ما در برابر ہم صف کشیده اند قابو یافته با جماعتی برق انداز تاخته و بلشکر منصور رسانیده و جہانگیر بادشاه سلامت گفته می آید تا بہا تخان رسید مشار الیه بملازمت فرزند اقبالمند پرویز برده بمراحم بادشاہی مستمال و امیدوار گردانید و سابق بہاء الدین نام داشت و نوکر زین خان بود بعد از فوت او در سلک توپچیان رومی منتظم گردید چون خدمت خود را گرم و چسپان می کرد و جمعی با خود ہمراه داشت لائق تربیت دانسته بخطاب برقنداز خانی سرفراز ساختم در وقتی که بیدولت را بدکن می فرستادم مشار الیه را میر آتش لشکر ساخته ہمراه او تعین

ساختم اگرچہ در ابتداے داغ لعنت بر ناصیہ عبودیت نہاد لیکن عاقبت بخیر ظاہر شد و بوقت آمد ہمان روز رستم کہ از نوکران عمدہ او
بود و اعتماد تمام بر و داشت چون یافت کہ دولت از و برگشتہ است از مہابت خان قول گرفتہ برہنمونی سعادت و بدرقہ توفیق
با محمد مراد بخشی و دیگر منصبداران کہ ہمراہ او بودند از لشکر نکبت اثر او بیرون تاختہ بموکب اقبال شاہزادہ والاقدر پیوست
بیدولت را از شنیدن این اخبار دست و دل از کار رفت و بر تمام نوکران خود چہ جاے بندہ ہاے بادشاہی کہ ہمراہ او بودند
بے اعتقاد و بے اعتماد شدہ از غایت توہم شبا شب کس فرستادہ مردم پیش را نزد خود طلبیدہ فرار بر قرار اختیار نمودہ سراسیمہ از آب
نربدہ عبور کردہ درین وقت باز چندی از ملازمان او قابو یافتہ جدا شدند و بخدمت فرزند سعادتمند پیوستہ درخور حالت خویش
نوازش یافتند و ہمدرین روز کہ از آب نربدہ می گذشت نوشتہ بدست مردم او افتاد کہ مہابت خان در جواب کتابت زاہد خان
نوشتہ بعواطف و مراحم بادشاہی ... و امیدوار گردانیدہ در آمدن ترغیب و تحریص بسیار نمودہ بود آن را بجنس نزد بیدولت
بردند او از زاہد خان بدگمان و بے اعتماد شدہ او را با سہ پسر محبوس گردانید زاہد خان پسر شجاعت خان است کہ از امراو
بندہ ہاے معتمد پدر بزرگوارم بود و من باین بے سعادت را نظر بر حقوق خدمت و نسبت خانہ زادگی تربیت فرمودہ بخطاب خانی
و منصب ہزار و پانصدی سرفراز ساختہ ہمراہ بیدولت بخدمت فتح دکن رخصت فرمودم در ینولا کہ امراے آن صوبہ را بجہت
مصلحت قندہار طلب ... با آنکہ فرمان از روی تاکید خصوص باو صادر شد این بے سعادت بدرگاہ نیامدہ خود را از
فدویان و ہواخواہان بیدولت ظاہر ساخت بعد از آنکہ از حویلی دہلی شکست خوردہ برگشت با آنکہ عیال ہندی نداشت توفیق نیافت
کہ خود را بملازمت رساندہ و غبار خجالت و داغ عصیان از لوح پیشانی پاک ساختہ عذر تقصیر گذشتہ درخواہد تا آنکہ منتقم حقیقی
او را باین روز مبتلا ساخت و مبلغ یک لک روپیہ نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت۔

	چو بد کردی مباش ایمن ز آفات		کہ واجب شد طبیعت را مکافات	

با نجا بیدولت بسرعت از آب نربدہ گذشتہ تمام کشتیہا را با آنطرف کشید و گذرہا را با عتقاد خود استحکام دادہ بیرم بیگ
بخشی خود را با فوجے از مردم معتمد خود و جمعی از ترکیان دکن در کنار آب گذاشتہ ارابہ ہاے توپخانہ در برابر نہادہ خود
بجانب قلعہ اسیر و برہانپور عنان ادبار معطوف داشتہ درین وقت ملازم او قاصدی کہ خانخانان نزد مہابت خان فرستادہ
بود گرفتہ پیش بیدولت برد و در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود۔

	صدکس بنظر نگاہ مے دارندم		ورنہ بپریدمی زبے آرامے	

بیدولت او را با ولاد از خانه طلبداشته نوشته را با و نمود اگرچه عذرها گفت لیکن جوابی که مسموع افتد نتوانست سامان نمود القصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل منزل خود نظربند نگاه داشت و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه می دارند پیش او آمد و رینولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند را که عرض داشت فتح آورده بود بخطاب خوش خبرخانی سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان بشاهزاده و مهابت خان مصحوب خواص خان فرستاده پهونچی گران بها بجهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد • چون از مهابت خان خدمات شائسته بظهور پیوسته بود بمنصب هفت هزاری ذات و سوار سرفرازی بخشیدم سید صلابت خان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت مورد عنایات خاص گردید مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بماند و رفت او فرزندان خود را در حدود متعلقه غیر بصیانت ایزدی سپرده از راه ناسعارف خود را بملازمت ر[illegible] میرزا حسن پسر میرزا رستم صفوی بخدمت فوجداری سرکار بهرایچ دستوری یافته بمنصب هزار و پانصدی ذات و پا[illegible]د سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت لعل بیگ داروغه دفترخانه را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادری به آن فرزند و دستار بمهابت خان مصحوب او عنایت شد خواص خان که سابق نزد آن فرزند رفته آم[illegible] بود و ملازمت نمود مشتمل بر اخبار خوش آمد خانه زاد خان پسر مهابت خان را بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم [illegible] دیولا روزی لشکار نیله گاو خوش وقت شدم در اثنای شکار ماری بنظر درآمد که طولش دو نیم درعه و جثه او مقدار سه دست بود و نصف خرگوشی را [illegible] و نصف دیگر را در فرو بردن بود چون قراولان برداشته نزدیک آوردند خرگوش از دهانش افتاد فرمودم که باز بدهانش درآورند هرچند [illegible] نیارستند درآورد چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد بعد از آن ف[illegible] شکمش را چاک کردند اتفاقاً خرگوش دیگر درست از شکمش برآمد این قسم ماررا در هندوستان چیتل می گویند و بمرتبه کلان می شود که تا پاچه [illegible] درست فرو می برد لیکن زهر و گزیدگی ندارد و روزی در همین شکار یک ماده نیله گاو را به بندوق زدم از شکمش دو بچه رسیده برآمد چون شنیده شده بود که گوشت بره نیله گاو لذیذ و لطیف می باشد به باورچیان سرکار فرمودم که دو پیازه ترتیب داده آورده بی تکلف خالی از لذت و نزاکت نبود در پانزدهم شهریور ماه الٰهی رستم خان و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران بیدولت که به رهنمونی سعادت از وجدا شده خود را بملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسانیده بودند حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستان بوس دریافتند رستم خان را بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بعواطف روزافزون

امیدوار

امیسر و ارساختم و رستم خان بدخشی الاصل است نامش یوسف بیگ بود نسبت قرابت بمحمد قلی صفاهانی دارد که وکیل و مدار علیه مرزا سلیمان بوده است اول در سلک بنده‌هاے درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه‌ها بسر برده داخل منصبداران خرد بود به تقریبی جاگیر او تغیر شده نزد بیدولت آمده ملازم گشت از شیر شکاری وقوف تمام دارد در پیش او هم ترددات کرده خصوص در مهم رانا و بیدولت او را از سائر نوکران خود برگزیده و بمرتبه امارت رسانیده بود چون من عنایات بسیار باو کردم حسب الالتماس او خطاب خانی و علم و نقاره بمشار الیه مرحمت فرمودم و یک چند بوکالت او حکومت گجرات داشت و بدهم نکرده بود محمد مراد پسر مقصود میر آب است که از قدیمان و بابریان مرزا سلیمان و مرزا شاه رخ بود درین تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود نور الدین قلی چهل و یک نفر از مخذولان بے عاقبت را که در احمد آباد گرفتار شده بودند بقید و مسلسل بدرگاه آورده شیرزه خان و قابل بیگ را که سرگروه ارباب [illegible] بودند در پاے فیل بست انداخته بپاداش رسانیدم بستم ماه مذکور مطابق هیژدهم شهر ذیقعده فرزند شهریار را از [illegible] اعتماد الدوله حق سبحانه صبیه کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت فرخنده و همایون باد بیست و دوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و پنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و فرخندگی آغاز شد بدستور هر سال خود را بطلا و اجناس وزن فرموده و ره [illegible] مستحقان مقرر فرمودم از انجمله بشیخ احمد سهرندی دو هزار روپیه عنایت شد غره مهر ماه الهی میر جمله بمنصب سه هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت مقیم بخشی گجرات بخطاب کفایت خانی سربلندی یافت چون بے گناهی [illegible] خاطر نشین گردید او را از بند بر آورده مرتبه کورنش دادم حسب الالتماس فرزند شهریار به منزل [illegible] شد جشن عالی آراسته پیشکشهاے لائق کشیده و باکثرے از بندها سروپا داده در نیولاعرض داشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسید که بیدولت [illegible] گذشته سرگشته بادیه ضلالت گشته تفصیل این اجمال آنکه چون از آب [illegible] عبور نمود تمام کشتیها را [illegible] طرف [illegible] کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را با بسیارے از بخت برگشته‌هاے ستاره سوخته بر کنار آب گذاشته بجانب اسیر و برهان پور رخت ادبار کشید و خان خانان و داراب را نظربند باخود همراه برد اکنون مجمل حقیقت قلعه اسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است * قلعه مذکور در ارتفاع و استحکام و متانت از غایت اشتهار محتاج تعریف و توصیف نیست پیش از رفتن بیدولت بدکن حواله خواجه نصر الله ولد خواجه فتح الله بود که از غلامان و خانه زادان قدیم الخدمت است ثانی الحال به التماس بیدولت حواله میر حسام الدین پسر میر جمال الدین حسین شد چون دختر تغائی نور جهان بیگم در خانه اوست وقتیکه بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بجانب مالوه و ماندو عطف عنان نمود

نورجهان بیگم به میرزا کو رنشانها فرستاده تاکید فرمودند که زنهار زنهار بیدولت و مردم او را پیرامون قلعه نگذارند برج
وباره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسد و توجه نکنند که داغ لعنت و کفران نعمت بر ناصیه سیادت و عزت او نشیند
الحق خوب استحکام داده و سامان قلعه مذکور به مرتبه ایست که مرغ اندیشه بیدولت بر حواشی آن تواند پرواز کرد و تسخیر آن بزودی
ممکن و میسر باشد بالجمله چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشار الیه که فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و امید از راه برده
مقرر نمود که چون بگرفتن نشان و خلعت فرستاده بوده است از قلعه بزیر آید و دیگر او را بالای قلعه نگذارد و آن بی سعادت بمجرد
رسیدن شریفا حقوق تربیت و رعایت را بر طاق نسیان نهاده بی مضایقه و مبالغه قلعه را به شریفا سپرده خود با فرزندان بر آمده
نزد بیدولت رفت بیدولت او را بمنصب چهار هزاری ذات و علم و نقاره و خطاب مرتضی خانی بدنام ازل و ابد مطعون دین
و دنیا ساخت القصه چون آن بخت برگشته بپایه قلعه اسیر رسید خان خانان و داراب و سایر [illegible] و بدنهاد او را با خود بالای قلعه برد
و سه چهار روز در آنجا بسر برده از آذوقه و سایر مصالح قلعه داری خاطر وا پرداخت قلعه را بگوپال داس نام راجپوت که سابق
نوکر سربلند رای بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده عورات و اسباب زیادتی را که با خود گردانیدن متعذر
بود در آنجا گذاشت و همه منکوحه خود را با اطفال و کنیز چند ضروری همراه گرفت اول قصدش این بود که خان خانان و داراب را در
بالای قلعه محبوس دارد آخر رای او برگشت و با خود فرود آورده به برهانپور شتافت و در [illegible] الله گمراه با جهان جهان
ادبار و نحوست از سورت آمده باو پیوست از غایت اضطرار سربلند رای را به سر [illegible] بهوج [illegible] از بندها و راجپوتان
مردانه صاحب الوس است در میان داده برسل و رسائل حرف صلح مذکور ساخت مهابت خان گفت که تا خان خانان نیاید
صلح صورت پذیر نیست همگی مقصدش آنکه باین وسیله آن سرگروه [illegible] سر حلقه ارباب [illegible] و عنا داست از و جدا سازد
بیدولت ناچار او را از قید برآورده بسوگند مصحف اطمینان خاطر خود نموده بجهت دلجوئی و استحکام عهد و سوگند بدرون محل برده محرم
ساخت و زن و فرزند خود را پیش او آورده انواع و اقسام الحاح و زاری بکار برد خلاصه مقصودش آنکه وقت ما تنگ شده و کار
بدشواری کشیده خود را بشما سپردم حفظ حرمت و ناموس ما بر شماست کاری باید کرد که زیاده برین خواری و سرگردانی نکشم خانخانان
بعزیمت صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکر ظفر اثر گردید قرار یافت که مشار الیه در آن طرف آب بوده بمراسلات ترتیب مقدمات
صلح نماید قضا را پیش از رسیدن خان خانان بکنار آب چندی از بهادران جلادت قرین و جوانان نصرت آئین شبی پایاب یافته
از جائیکه مقهوران غافل بودند عبور نموده از شنیدن این خبر ارکان همت متزلزل گشته [illegible] و بیرم بیگ نتوانست پای ضلالت

وجهالت برجا داشته بمدافعه و مقابله پرداخت تا بر خود بجنبد کس از آب بسیار گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند
بنات النعش از هم پاشیده راه گریز سپردند خان خانان از نیرنگی اقبال بی زوال در شش در حیرت افتاد نه روی رفتن
نه رای آمدن * درین وقت مکرر نوشته های فرزند اقبالمند مبنی بر تنبیه و رهنمونی سعادت مشتمل بر دلاسا و استمالت پی در پی
رسید خان خانان از صفحه احوال بیدولت صورت یاس و نقش ادبار دریافته بتوسط مهابت خان بخدمت فرزند اقبالمند
شتافت و بیدولت از رفتن خان خانان و عبور لشکر منصور از آب نربده و گریختن بیرم بیگ وقوف یافته دل پا داده
با وجود طغیان آب و شدت باران بحال تباه از راه بهت گذشته بجانب دکن روانه شد درین هرج مرج اکثری از
بندهای بادشاهی و ملا[illegible] او کام ناکام جدائی اختیار نموده از همراهی او باز ماندند چون وطن جادورای و اودی
رام و آتش خان در [illegible] بجهت مصلحت خویش چند منزل رفاقت نمودند اما جادورای بارووی او نیامده بفاصله یک
منزل از پی میرفت و اسبابیکه مردم درین اضطراب و هول جان می گذاشتند او خاوندی می کرد روزی که از آن طرف آب
روان می شد ذوالفقار خان نام ترکمان را [illegible] از خدمتگاران نزدیک او بود بطلب سربلند خان افغان فرستاده پیغام گذارد
که از نیک مردی و راست عهدی تو دور می [illegible] که تا حال از آب نگذشته آبروی مردان وفاست مرا از بی وفائی
هیچ کس چنان گر[illegible]ید که از تو مشارالیه در کنار آب سوار استاده بود که ذوالفقار خان رسیده تبلیغ رسالت می نماید سربلند خان
جواب مشخص [illegible] نداد و در زمین و بودن متردد و متفکر [illegible] دران وقت از روی اعراض می گوید که جلوی اسپ مرا بگذار ذوالفقار شمشیر
کشیده بر کمر او حواله میکند درین حال یکی از افغانان نیزه کوتاه [illegible] که اهل هند برچه میگویند درمیان حائل میسازد ضرب تیغ بر چوب برچه خورده نوک شمشیر
بر کمر سربلند خان گذاره نمیرسد و بعد از برهنه شدن شمشیر افغانان هم آورده ذوالفقار را پاره پاره میسازند پسر سلطان محمد خزانچی که خواص بیدولت بود بنابر
آشنائی و دوستی بی اجازت بیدولت همراه او آمده نیز بقتل می رسد بالجمله چون خبر آمدن او از برهانپور و در آمدن عساکر منصور بشهر
مذکور استماع افتاد خواص خان را بر جناح استعجال نزد فرزند اخلاص کیش فرستاده تاکید بیش از بیش فرمودم که زینهار بچهره کشائی
این مرادات تسلی نگشته همت بران مصروف دارد که یا او را زنده بدست آرد یا از قلمرو بادشاهی آواره سازد و چون
مذکور می شد که اگر ازین طرف کار بر و تنگ شده غالب ظن آنست که از راه الکا قطب الملک خود را بولایت اوڈیسه و بنگاله
اندازد و بحساب سپاه گری نیز معقول می نمود بنابر حزم و احتیاط که از شرائط جهانداری است میرزا رستم را بصاحب صوبگی الهآباد
اختصاص بخشیده رخصت آنصوب فرمودم که اگر بحسب اتفاق نقش چنین نشیند از مصالح آنکار باشد * درینولا فرزند خان جهان

از ملتان آمده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر بصیغهٔ نذر و یک قطعه لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت با یک عدد مروارید
و دیگر اجناس برسم پیشکش گذرانید برستم خان فیل مرحمت نمودم نهم آبان ماه الٰهی خواص خان عرض داشت شاهزاده و مهابتخان
را آورده معروض داشت که چون آن فرزند به برهانپور رسید با آنکه بسیاری از مردم تنا بر شدت باران و برآمدن او عقب مانده
بودند بموجب حکم بے تامل و توقف از آب گذشته به تعاقب بیدولت علم اقبال برافراخت و بیدولت از شنیدن این خبر جانکاه
سراسیمه طے مسافت می نمود و از شدت باران و افراط لای و گل و کوچ پے در پے چارپائی باربردار از کار رفته بود و از هر کس
هرچه در راه می ماند باز پس نمی گردید و او با فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده با اجناس نمی پرداختند عساکر اقبال از
گریوه هنگار گذشته تا پرگنه رنکوت که از برهانپور قریب چهل کروه مسافت است به تعاقب [illegible] رفتند و او باین حال تا قلعه ماهور
رفت و چون دانست که جادو رای و اودی رام و سائر دکهنیان بیش ازین با او رفاقت نخواهند [illegible] پرده آزرم نگاه داشته
آنها را رخصت نمود و فیلان گران بار با دیگر احمال و اثقال در قلعه مذکور با اودی رام سپرده بجانب ولایت قطب الملک
روانه شد چون برآمدن او از قلمرو پادشاهی بتحقیق پیوست فرزند سعادتمند بصوابدید مهابت خان و سائر دولتخواهان
از پرگنه مذکور عنان مراجعت معطوف داشته در غره آبان ماه الٰهی داخل برهانپور گشت راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان
نزد آن فرزند رخصت شد قاسم خان بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار سرفرازی یافت [illegible] بخشی کابل را
حسب الالتماس مهابت خان بخطاب خانی سرفرازی بخشیدم الف خان و قیا[illegible]ان از صوبه پتنه آمده ملازمت [illegible]
قلعه کانگره مقرر فرموده علم عنایت فرمودم غره آذر ماه الٰهی باقی خان از جونا[illegible]ده آمده ملازمت نمود چون خاطر از مهم بیدولت
واپرداخت دگرمای هندوستان بمزاج من سازگار نبود و دویم ماه [illegible] موافق غره شهر صفر بمقرون نخجیر و ظفر از دار البرکت
اجمیر بعزم سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد قبل ازین عمدة السلطنت آصف خان را بصاحب صوبگی
بنگاله اختصاص بخشیده بدانصوب رخصت فرموده بودم چون خاطر بصحبت او الفت و موانست گرفته و او در قابلیت و استعداد
و مزاجدانی از دیگر بندهها امتیاز تمام دارد بلکه در اقسام شائستگی بیهمتاست و جدائی او برمن گرانی می کرد لاچار فسخ آن عزیمت
نموده بملازمت طلبیده بودم درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت آستان بوس دریافت جگت سنگه ولد رانا کرن رخصت
وطن شده بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت راجه سارنگدیو عرض داشت فرزند سعادتمند شاه پرویز و مدار السلطنت
مهابت خان آورده آستان بوس نمود مرقوم بود که خاطر از مهم بیدولت جمع شده و دنیاداران دکن کام و ناکام شرائط اطاعت

وفرمان برداری بتقدیم می رسانند آنحضرت قطع نگرانی خاطر ازین جانب فرموده بسیر وشکار خوش وقت باشند واز ممالک محروسه هرجا پسند افتد وبمزاج اشرف سازگار باشد تشریف برده به نشاط دل وکام بخشی روزگار مسعود بسر برند بستم ماه مذکور میرزا والی از سرونج آمده ملازمت نمود حکیم مومنا بمنصب هزاری سرفراز گردید اصالت خان پسر خان جهان حسب الحکم از گجرات آمده دولت زمین بوس دریافت ورینولا عرض داشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن مشتمل بر کشته شدن راجه گردهر رسید وشرح این سانحه آنکه یکے از برادران سید کبیر بارهه که ملازم فرزند اقبال مند شاه پرویز بود شمشیر خود را بجهت روشن ساختن وچرخ زدن به صیقلگری که متصل بخانه راجه گردهر دکان داشته می دهد روز دیگر که به طلب شمشیر می آید بر سر اجوره گفتگو می شود ونفران سید چند چوب به صیقلگر می زنند مر[illegible] راجه بحمایت او آن نفر را شلاق می زنند اتفاقاً دو سه جوانی از سادات بارهه دران حوالی منزل داشته اند ازین غو[illegible] [illegible] فتند وبکمک سید مذکور می رسند آتش فتنه در می گیرد و در میان سادات وراجپوتان جنگ می شود وکار به تیر وشمشیر می کشد سید کبیر آگاهی یافته با سی چهل سوار خود را بکمک می رساند ودرین وقت راجه گردهر با جمعی از راجپوتان واقوام خود چنانچه رسم هنود است برهنه نشسته طعام می خورند از آمدن سید کبیر وشدت سادات وقوف یافته مردم خود را بدرون حویلی در آورده دررا مضبوط می س[illegible] وسادات دروازه حویلی را آتش زده خود را بدرون می اندازند وجنگ [illegible] کالی می رسد [illegible] ردهر با بیست وشش نفر از ملازمان خود کشته می شود وچهل کس دیگر زخم برمیدارند وچهار کس از سادات [illegible] ی رسند وبعد از کشته شدن راجه [illegible] هر سید کبیر اسپان طویله او را گرفته بخانه خود مراجعت می نماید امرای راجپوت بر قتل راجه گردهر وقوف یافته فوج فوج [illegible] منازل خود سوار می شوند وتمام سادات بارهه بکمک سید کبیر شتافته درمیدان پیش ارک مجتمع می گردند و آتش فتنه [illegible] و آشوب ترقی می کند ونزدیک بآن می رسد که شورش عظیم شود مهابت خان ازین آگهی یافته فی الفور سوار گشته [illegible] ور امی رساند وسادات را بدرون ارک آورده راجپوتان را بروشی که مناسب وقت بود دلاسا نموده چندی از عمده ها را همراه گرفته بمنزل خانعالم که دران نزدیکی بوده می برد چنانچه باید دلاسا می نماید متعهد ومتکفل تدارک این می گردد چون این خبر بشاهزاده می رسد آن فرزند نیز بمنازل خانعالم رفته بزبانی که لائق حال بوده تسلی می نماید وراجپوتان را به منزل می فرستد روز دیگر مهابت خان بخانه راجه گردهر رفته فرزندان او را پرسش ودلجوئی می کند واز روی تدبیر وسنجیدگی سید کبیر را بدست آورده مقید می سازد چون راجپوتان بغیر از کشتن او تسلی نمی شدند بعد از روزے چند او را بپاداش می رسانند وبیست وسوم محمد مراد را بخدمت فوجداری سرکار اجمیر مقرر داشته رخصت فرمودم درین راه پیوسته

به نشاط شکار خوش وقت بودم روزے در اثنائے شکار دراج تولغون که تا حال بنظر در نیامده بود بباز گیرانیدم اتفاقاً بازی که او
را گرفت نیز تولغون بود تجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذتر است و گوشت پودنه کلان که اهل هند گهاگهر گویند
از قسم پودنه خرد که جنگلی باشد بهتر همچنین گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان فربه لذیذتر است و محض
بجهت امتحان مکرر فرموده بودم که هر دو یک قسم طعام پخته آید که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بنا برین مرقوم می گردد دهم
دی ماه در حوالے پرگنه رحیم آباد قراولان خبر شیری آوردند بارادت خان و فدائی خان حکم شد که اهل بیش را که در رکاب
حاضر اند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و از پے آنها سوار شده متوجه شکار گشتم از انبوهی درخت و بسیاری جنگل خوب
نمایان نبود فیل را پیشتر رانده پهلوے آن را بنظر در آوردم و بیک زخم بندوق اف[illegible]ان داد از ایام شاهزادگی تا
حال این همه شیر که شکار کردم در بزرگی و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیرے بنظر [illegible]امده مصوران فرمودم که شبیه
آن را موافق ترکیب و جثه بکشند بیست و نیم من جهانگیری وزن شد طولش از فرق تا سر دم سه و نیم درعه و دو طسو بر آمد
در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آگره بجوار رحمت ایزدی پیوست اول در[illegible] بهادر خان برادر خان زمان بوده بعد از
کشته شدن آنها بخدمت والد بزرگوارم پیوست چون من قدم بعا[illegible] وجود نهادم آن حضرت بمن لطف نموده ناظر سرکار
من ساختند مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روے اخلاص و دلسوزی و رضا جوئی خ[illegible]من کردی و هرگز از و
غباری بر حواشی خاطرم نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بندگی او زیا[illegible] بر آنست که متصدی نوشتن آن توان شد
ایزد تعالے او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد مقرب خان را که از قدیمیان و باریافتگان این دولت است بحکومت و حراست
آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم در حوالے فتح پور مکرمت خان و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوس دریافتند بیست
دوم در قصبه متهرا جشن وزن قمری آراستگی یافت و سال پنجاه و نهم از عمر این نیازمند درگاه بے نیاز بمبارکے و فرخے
آغاز شد در حوالے متهرا بکشتی از راه دریا سیر کنان و شکار افگنان متوجه گشتم در اثنائے راه قراولان بعرض رسانیدند
که ماده شیری با سه بچه نمایان شد از کشتی بر آمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خرد بود فرمودم که بدست گرفتند و مادر
آنها را به بندوق زدم درینولا بعرض رسید که گنواران و مزارعان آن روے آب جمنه از دزدی و راهزنی دست بر نمی دارند و
در پناه جنگلهاے انبوه و محکمهاے دشوار گذار بتمرد و بیباکے روزگار بسر برده مال واجبی بجاگیرداران نمی دهند
بخان جهان حکم فرمودم که جمعے از منصبداران پیش را همراه گرفته تنبیه و تادیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار

آنها انجاک برابر سازد و خاربن فتنه و فساد آنها از بیخ برکند روز دیگر فوج از آب گذشته گرم و چسپان تاختند چون فرصت گریختن نشد پاے جهالت افشرده جنگ در برابر کردند و کس بسیاری بقتل رسید زن و فرزند آنها باسیری رفت و غنیمت فراوان تبصرف سپاه منصور افتاد غره بهمن ماه رستم خان را بفوجداری سرکار قنوج سرفراز ساخته بدان صوب فرستادم دویم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین طهرانی را در حضور فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال آنکه چون داراے ایران پدرش را بگمان زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشید مشار الیه از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را به هندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهاے درگاه منتظم گردید و از مساعدت بخت باندک زمانی روشناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معموره یافت لیکن ازانجا که حوصله اش تنگ بود تاب این دولت نداشت کفران نعمت و ناسپاسی پیشهٔ خود ساخت و پیوسته زبان [illegible] به شکر و شکوه خداوند خویش آلوده مے داشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند عنایت و رعایت در حق او بیشتر شد و آن ناحق شناس در شکایت و آزردگی می افزاید مع ذالک نظر مرحمت هائی که در حق او بظهور آمده بود مرا باور نمی افتاد تا آنکه از مردم بے غرض که در محافل و مجالس حرفهاے بے ادبانه از و نسبت بمن شنیده بودند استماع می افتاد به ثبوت پیوست بنا بران بحضور طلبداشته [illegible] فرمودم ❊

	زبان سحر سر سبز مید هد بر باد	

چون قراولان بعرض رسانیدند که درین نواح [illegible] شیرے می باشد که متوطنان این حدود از آسیب او در محنت و آزار اند به فدائی [illegible] حکم شد که حلقهاے فیل همراه برده آن شیر را محاصره نماید از پے او خود سوار شده به بیشه در آمدم بغایت جلد و چسپان به نظر در آمد بیک زخم بندوق کارش تمام شد [illegible] زرے به نشاط شکار خوش وقت بودم دراج سیاه به بازگیر انیم فرمودم که در حضور حوصله اش ر[illegible]ک نماید از چینه دان او موش بر آمد که درست فرو برده بود و هنوز بتحلیل نرفته حیرت افزاے خاطر گشت که ناے گلوے او باین باریکی موش درست را بچه طریق فرو برده بے اغراق اگر دیگری نقل می کرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شد بنا بر غرابت مرقوم گشت ششم ماه مذکور دار الملک دهلی معسکر اقبال گشت چون جگت سنگه پسر راجه باسو باشارت بے دولت به کوهستان شمالی پنجاب که وطن اوست رفته شورش انداخت خان صادق خان را به تنبیه و تادیب او تعیین فرمودم چنانچه در اوراق گذشته ثبت افتاد درینولا مادهو سنگه برادر خرد او را بخطاب راجه سرفراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد که نزد صادق خان رفته برهم زن هنگامه مفسدان بے عاقبت

گردو روز دیگر از سواد شهر کوچ فرموده بسلیم گڈھ نزول اقبال اتفاق افتاد چون خانه راجه کشنداس بر سر راه واقع بود و
مبالغه والحاح بسیار نمود حسب الالتماس او سایه دولت بر منازل او انداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو
گردانیدم از پیشکشهاے او قلیلی بجهت سرفرازے او پایه قبول یافت بیستم از سلیم گڈھ کوچ شده سید بهوه بخاری را
بحکومت دهلی که وطن مالوفه اوست والحق این خدمت را پیش ازین هم خوب سر کرده بلند پایگی بخشیدم درینوقت علی محمد پسر علی راے
حاکم تبت بفرموده پدر بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت وظاهر شد که علی راے باین پسر خود نسبت محبت و تعلق مفرط داشت
واز دیگر اولاد گرامی تر میدید می خواست که او را جانشین خود گرداند بنابر آن محسود برادران گشت و آزردگیها درمیان آمد ابدال پسر علی راے
که رشید ترین اولاد اوست از غیرت و آزردگی بجان کاشغر متوسل شده آنها را حامی خود ساخت که [illegible] علی راے بغایت پیر و منحنی شده
هرگاه زمان موعود در رسد بحمایت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود علی راے ازین توهم که مبادا ابدال [illegible] قصد او کنند و در ملک او شورش افتد
مشار الیه را روانه درگاه نموده همگی مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که بحمایت و رعایت اولیاے دولت کارش رونق
و نظام پذیرد غره اسفندارمذ ماه الهی در نواحی پرگنه انباله منزل شد لشکری پسر امام وردی که از بیدولت گریخته خود را
بخدمت فرزند سعادتمند شاه پرویز رسانیده بود درین تاریخ بدرگاه آمده آستان بوس نمود عرض داشت آن فرزند بدو
مهابت خان مشتمل بر سفارش و مجرائی خدمت عادل خان با نوشته که مشار الیه نزد مهابت خان فرستاده [illegible]
نموده به نظر درآورد و باز لشکری را نزد آن فرزند فرستاده خلعت با نادری [illegible] مروارید بجمیع شاهزاده [illegible]
و مهابت خان فرستاده بالتماس آن فرزند فرمان استمالت مبنی بر عنایت [illegible] باسم عادل خان قلمی فرموده خلعت با [illegible]
خاصه مرحمت شد و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشار الیه را [illegible] خان فرستند پنجم ماه مذکور باغ سهرند محل نزول بارگاه
اجلال گشت در کنار آب بیاه صادق خان و مختار خان و اسفندیار و راجه [illegible] گوالیاری و دیگر [illegible] که بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط
و ربط کوهستان شمالی وا پرداخته سعادت آستان بوس دریافتند بالجمله جگت سنگه بادشاه بیدولت خود را بکوهستان مذکور
رسانیده به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصه خالی بود روزے چند در شعاب جبال و کریوه هاے دشوار
بسر برده بتاخت و تاراج رعایا و زیردستان وبال اندوخت تا آنکه صادق خان بآن حدود پیوست و بمقدمات بیم و
امید جمیع زمینداران رالقید ضبط درآورده استیصال آن بے سعادت را وجه همت خود ساخت و مشار الیه قلعه مو را استحکام
داده متحصن شد هرگاه قابو یافتے ازان محکمه برآمده با فوجے از بندهاے بادشاهے جنگ در گریز کردی تا آنکه آذوقه کمی کرد

از کمک و مدد دیگر زمینداران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادر خرد موجب اضطرار و دلتنگی او شد ناگزیر وسائل برانگیخته بخدمت نورجهان بیگم التجا آورد و اظهار ندامت و خجالت نموده به استشفاع ایشان توسل جست و بجهت دلجوئی و خاطرداری ایشان رقم عفو بر جراید عصیان او کشیده آمد درین تاریخ عرایض متصدیان دکن رسید که بی دولت بالعنت الله و داراب و دیگر پر و بال شکسته چند بحال تباه و روسیاه و خرابی از سرحد قطب الملک بجانب اڈلیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار بحال او و همراهیان او راه یافت و کس بسیار بهنگام فرصت سر و پا برهنه از جان دست شسته راه فرار پیش گرفتند از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او با والده و عیال خود بوقت کوچ گریخت و چون خبر به بیدولت رسید جعفر و خانقلی اوزبک و چندی دیگر از [illegible] اعتمادی خود را بتعاقب او فرستاد که اگر زنده توانند بدست آورد و فبها و الا سر او را بریده بحضور بیارند نامبرده حالیه [illegible] هر چه تمام تر طے مسافت نموده در اثنای راه باو رسیدند او ازین حادثه آگاهی یافته والده و عیال خود را بجانب جنگل برده پنهان کرد و خود با معدودی از جوانان که اعتماد همراهی بآنها داشت مردانه پای همت افشرده بکمان داری ایستاد ظاهراً جوی آبی و چیله هم در میان او بود سید جعفر خان خواست که نزدیک آمده بقتال و ضرب او را همراه برد هر چند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی کرد در او اثر نکرد و جوابش به تیر جان ستان حواله ساخت و [illegible] مردانه کرد و خان قلی و چندی دیگر از مردم بیدولت را بجهنم داخل ساخت و سید جعفر نیز زخمی شد و خود نیز زخمهای کاری [illegible] در باخت [illegible] تا رمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت بعد از کشته شدن سر او را [illegible] پیش بیدولت [illegible] چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بماند و رفت افضل خان را بجهت طلب کمک و مدد نزد عادل خان وغیره فرستاده بود [illegible] بجهت عادل خان و اسپ و فیل و شمشیر مرصع برای عنبر مصحوب او ارسال داشته بود اول نزد عنبر می رسد بعد تبلیغ رسالت آنچه بیدولت بجهت او فرستاده بود پیش می آورد و عنبر قبول نمی کند و میگوید که ما تابع عادل خان نیم و امروز عمده دنیاداران دکن او است شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود نمود اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت می کند و در آنصورت هر چه فرستاده آید می گیرد و الا نه افضل خان نزد عادل خان می رود او بعنایت بدیش می آید و مدتها در بیرون شهر نگاه میدارد و بحال او نمی پردازد و انواع خواری می فرماید و آنچه بیدولت بجهت او و عنبر فرستاده بود همه را اغیایانه از و طلب نموده متصرف می شود مشار الیه درینجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده بروز سیاه می نشیند القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و شکستهای منصوبه‌های

درست راه دور و دراز طی نموده خود را به بندر مچھلی پاٹن که به قطب الملک متعلق است رسانید و پیش از رسیدن خود بآن حوالی
کس خود را نزد قطب الملک فرستاده بانواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نمود قطب الملک جزوے از نقد و جنس برسم
اقامت فرستاده ببیر سرحد خود نوشت که بدرقه شده از سرحد خویش سلامت بگذرانند و جمله غله فروشان و زمینداران را دلاسا
نموده مقرر دارد که باردوے او غله و سایر ضروریات مے رسانیده باشند. بیست و هفتم ماه مذکور غریب سانحه روے
نمود شب از شکارگاه مراجعت نموده باردوے مے آمدم اتفاقاً از جوئی که سنگ لاخ بسیار داشت و آبش تندی گذشت
عبور واقع شد یکے از سفرچیان سرکار گزک خوان طلائی که مشتمل بر خوانچه و پنج پیاله با سرپوش در خریطه کرپاسے نهاده و سر
آن را بسته در دست داشت در وقت گذشتن پایش لغزشگی می خورد و از دستش می افتد [illegible] آب عمیق بود و سخت تند
بود هر چه تفحص کردند و دست و پا زدند اثرے از آن ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند جمعے از ملاحان و قراولان
را فرمودم که همانجا رفته باز از روے احتیاط تفحص نمایند شاید پیدا شود اتفاقاً در جائیکه افتاده بود بدست آمد و غریب تر آنکه
اصلاً زیر و بالا نشده و یک قطره آب در پیالہاے او در نیامده بود این نقدمه نزدیک است بآن که چون هادی بر مسند
خلافت نشست انگشتری یاقوتی از میراث پدر بدست هارون افتاده بود خادمی را نزد هارون فرستاده و آن انگشتری را
طلب داشت قضا را در آن وقت هارون بر لب دجله نشسته بود چون خادم ادائے رسالت [illegible] هارون بخشم رفته گفت
که من خلافت را بتو رد داشتم تو یک انگشتری را بمن روا نداشتی از شدت غضب انگشتری را در دجله انداخت بعد از چند ماه
که بحسب تقدیر هادی درگذشت و نوبت خلافت بهارون رسید بغواصان فرموده که در دجله درآمده انگشتری [illegible] در جائیکه
انداخته ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستیاری اقبال [illegible] اول [illegible] انگشتری را یافته آورده بدست هارون دادند
در شولا روزے در شکارگاه امام وردی قراول باشی در راه جرزے بنظر در آورد که یکپاے او خار داشت و پاے دیگر خار
نداشت چون در ماده ما به امتیاز همین خار است بطریق امتحان از من پرسید که این نر است یا ماده بداهتاً گفتم که ماده است بعد از آن شکمش
را پاره کردند بچه چینه از شکمش برآمد جمعے که در ملازمت حاضر بودند از روے استبعاد پرسیدند که بچه علامت دریافتند
گفتم که سر نول ماده نسبت به نر خرد می باشد به تتبع و دیدن آن بسیار ملکه بهم رسیده از غرایب آنکه نائے گلوے جمیع حیوانات
که ترکان آن را حنق گویند از سر گردن تا چینه دان یکے می باشد و از جرز بخلاف همه از سر گلو تا چهار انگشت یک حنق است
باز دو شاخ شده بچینه دان پیوسته و از جائیکه دو شاخ می شود سر بلند است گره طوری بدست محسوس می گردد و از هنگ عجیب..

تواست حنق او بطرلق مار پیچ از میان استخوان سینہ گذشتہ تا دم غازہ رفتہ وازانجا باز برگشتہ بگلو پیوستہ است چرز دو قسم می باشد
یکے سیاہ ابلق دویم بور ودرین ایام معلوم شد کہ دو قسم نیست آنچہ سیاہ ابلق است نراست وہرچہ بوراست مادہ ودلیل
برین اینکہ از ابلق خصیہ ظاہر شد از بور بیضہ ومکرر امتحان نمودہ شد چون طبیعت من رغبت تمام داردوا قسام ماہی خوب
بجہت من می آرند بہترین ماہی ہاے ہندوستان روہو است وازپس آن برین وہر دو پولک دارمی باشند ودر شکل وشمایل
نزدیک بہ یک دیگر وہمہ کس زود تفریق نمی توانند کرد وہمچنین در گوشت آنہا نیز تفاوت بغایت کم است مگر صاحب ذائقہ عالی در
یابد کہ لذت گوشت روہو از ک بہتر است ❊

جشن نوزدهمین نوروز از جلوس ہمایون

روز چہار شنبہ بیست ونہم جمادی الاول سنہ ہزار وسی وسہ ہجری بعد از گذشتن یک پہر ودو گھڑی از روز مذکور
نیر اعظم عطیہ بخش عالم بہ بیت الشرف حمل سعادت [illegible] ارزانی داشت وبندہ ہاے شایستہ باضافہ منصب وازدیاد مراتب
[illegible] یافتند [illegible] اللہ پسر خواجہ ابوالحسن از اصل واضافہ بمنصب ہزاری وسیصد سوار ممتاز گشت محمد سعید پسر احمد بیگ
خان کابلی بہ ہزاری وسے صد سوار سرفراز [illegible] میر شرف دیوان بیوتات وخواص خان ہریک بمنصب ہزاری سربلند
گردیدند سردار خان از کانگڑہ آمدہ دولت زمین بوس [illegible] یافت درینولا بہ یساولان واہل یساق حکم فرمودم کہ بعد ازین در
وقت سواری وبرآمدن از دولت خانہ آدم معیوب را از قسم کور وگوش وبینی بریدہ وپیس ومجذوم وذوالنواع بیمار نگذارند کہ
بنظر در آید نوزدہم جشن شرف [illegible] ستگی یافت الہ وردی [illegible] برادر امام وردی از پیش بیدولت گریختہ بدرگاہ آمد وبعنایت
بیغایت سرفرازے یافت چون خبر آمدن بیدولت بسرحد اڑیسہ بتواتر رسید فرمان باسم شاہزادہ ومہابت خان وامرای
کہ بہ کمک آن فرزند مقرر اند بتاکید صادر شد کہ خاطر از ضبط ونسق [illegible] صوبہ پرداختہ بزودی متوجہ صوبہ الہ آباد وبہار گردند و
اگر بحسب اتفاق صوبہ دار بنگالہ پیش راہ اورا نتواند گرفت وقدم جرأت وجلادت پیش نہد بصدمات افواج قاہرہ کہ در
ظل رایت آن فرزند مقرر اند آوارہ دشت ناکامی گردد وبنا بر احتیاط در دوم اردی بہشت ماہ فرزند خان جہان را الصوبہ
دار الخلافہ آگرہ رخصت فرمودم کہ دران نواحی بودہ منتظر اشارت باشد اگر بحدمتی حاجت افتد وحکم فرمایند مقتضاے وقت بعمل آورد

بشار الیه خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید و شمشیر خاصه مرصع و با صالت خان پسر او اسپ و خلعت عنایت شد درین تاریخ
عرض داشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن رسید نوشته بود که حسب الحکم فرزند اقبالمند شاه پرویز همشیره راجه جگت سنگه را در عقد
ازدواج خود در آورد امید که قدمش باین دولت مبارک و فرخنده باد و نیز مرقوم بود که ترکمان خان را از پتن طلبید عزیز الله را
بجای او مقرر فرمودند و جانسپار خان نیز حسب الحکم آمده ملازمت نمود وقتیکه بیدولت از برهانپور راه ادبار پیش گرفت میر
حسام الدین نظر بر کردار زشت خود انداخته در برهانپور نیارست بود فرزندها را همراه گرفته بجانب دکن رخت ادبار کشید که
در پناه عادل خان روزگار بسر برد قضا را از حوالی پیشتر عبور واقع می شود که جانسپار خان وقوف یافته جمع را بر سر راه
می فرستد و او را با متعلقان گرفته پیش مهابت خان می آورد و مهابت خان [illegible] یک لک روپیه از نقد و
جنس از و گرفته و تحصیل نموده و جادو راے و اودی رام فیلان بیدولت را که در قلعه برهانپور گذاشته بود همراه گرفته آورده
شاهزاده را ملازمت نمودند قاضی عبد العزیز که در حوالی دهلی از نزد بیدولت [illegible] عرض مقاصد او آمده بود او را راه سخن
نداده حواله مهابت خان نموده بودم و بعد از شکست و خرابی او مهابت خان ملازم خود ساخته بود چون رابطه آشنائی قدیم
بعادل خان داشت و چند سال بوکالت خان جهان در بیجاپور [illegible] ولا مهابت خان باز او را نزد عادل خان برسم حجابت
فرستاد و دنیا داران دکن تقاضاے وقت و بر آمد کار منظور و ملحوظ داشته اظهار بندگی و دولتخواهی نمودند حبش [illegible]
نامی از مردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت چنانچه [illegible] خان از عالم نوکری عرض داشته نوشته
قرار داده بود که در دیونگام آمده مهابت خان را به بیند و پسر کلان [illegible] ملازم سرکار ساخته در خدمت فرزند اقبالمند باز
دارد مقارن این حال نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادل خان [illegible] صمیم قلب اختیار [illegible] بندگی و دولتخواهی نموده قرار
داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق و نفس ناطقه اوست و از محاورات و مراسلات او را [illegible] می گویند و می نویسند با پنج هزار
سوار بفرستد که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب رسیده [illegible] چون مکرر فرامین بتاکید صادر شده بود که آن فرزند بعزم
استیصال بیدولت متوجه اله آباد و بهار گردد درینولا [illegible] که باوجود ایام برسات و شدت باران بتاریخ ششم فروردی ماه
آن فرزند بعساکر اقبال از برهانپور کوچ فرموده در لال باغ منزل گزید و مهابت خان تا آمدن ملا محمد لاری در برهانپور
توقف نمود که چون مشار الیه برسد خاطر از نسق و ضبط آن حدود پرداخته باتفاق او بخدمت فرزند اقبالمند شتابد لشکر خان و
جادو راے و اودی رام و دیگر بندها را مقرر نموده که ببالاگهاٹ رفته در ظفر نگر باشند جان سپار خان را بدستور سابق بجهت

فرموده اسد خان معموری را بایلچپور باز داشت منوچهر پسر شاهنواز خان را بخانپور تعیین نمود و رضوی خان را به تهانیسر فرستاد
که صوبه خاندیس را صیانت نماید درین تاریخ خبر رسید که لشکری فرمان را بعادل خان رسانید و او شهر را آئین بسته چهار
کروه استقبال نموده جهت فرمان و خلعت بر آمده تسلیمات و عبادات بجا آورده و زینبیت و یکم سر و پا بجهت فرزند
داوربخش و خان اعظم و صفی خان مرحمت نموده فرستادم صادق خان را که بحکومت و حراست لاهور سرفراز ساخته خلعت
و فیل عنایت نموده رخصت نمودم و منصب او چهار صدی ذات و چهار صد سوار حکم شد ملتفت خان پسر میرزا رستم خان بمنصب
هزار و پانصدی و سیصد سوار فرق عزت بر افراخت روزی در شکار بعرض رسید که مار سیاه کفچه مار دیگر را فرو برده بسوراخ
در آمد فرمودم که آنجا را کنده مار را بر آورند بی اغراق ماری باین کلانی تا حال بنظر در نیامده چون شکمش را چاک کردند
کفچه ماری که فرو برده بود درست بر آمد اگرچه این قسم دیگر بوده اما در ضخامت و درازی اندک تفاوتی محسوس شد درینولا از عرضداشت
واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابت خان عارف پسر زاهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر
محبوس و مقید دارد و ظاهر آن بی سعادت چون گرفته عرض داشتی بخط خود بجنس به بی دولت نوشته از جانب پدر خود
اظهار اخلاص و دولت خواهی و ندامت و خجالت … قضا را آن نوشته بدست مهابت خان می افتد عارف را بحضور
… نوشته را باو می نماید چون خود … نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد
… او را سیاست فرموده پدر و برادران … محبوس گردانید غره خورداد بعرض رسید که شجاعت خان عرب در صوبه دکن
باجل طبعی درگذشت درینولا عرض داشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید نوشته بود که بی دولت داخل اودیسه گردید تفصیل
این اجمال آنکه مابین سرحد اودیسه و دکن دربندی واقع است که از یک طرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چهله و دریا
ست و حاکم گولکنده در بند … حصاری ساخته توپ و تفنگ استحکام داده عبور مردم بی اجازت و اشارت
قطب الملک ازان دربند متصور و میسر نیست بی دولت بر همراهی و بدرقه قطب الملک ازانجا گذشته بولایت اودیسه در آمد
قضا را درینوقت احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان بر سر زمینداران گدهه رفته بود از سوانح این حادثه غریب که
بی ساخته و خبر و آگاهی اتفاق افتاده متردد و متحیر گشت و ناگزیر دست ازان هم باز داشته به موضع پپلی که حاکم نشین آن صوبه
است آمده نسائی خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون وقت
تنگ بود فرصت فراهم آوردن و انتظام احوال نشد استعداد جنگ بی دولت در خود نیافت و از همراهان چنانچه باید

بنود از کتک گذشته ببردوان که صالح برادرزاده آصف خان مرحوم جاگیردار آنجا بود رفت و در ابتدا صالح استعداد نمود تعلیق
آمدن بیدولت نمی کنند تا آنکه کتابت لعنت الله بر استمالت او می رسد صالح بردوان را مستحکم ساخته بنشست و ابراهیم خان
از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت ناچار با وجود آنکه اکثرے از کمکیان و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی
بودند در اکبرنگر پائے همت استوار نموده باستحکام حصار و جمع آوردن سپاه و دلاسائے رؤسائے خیل و حشم پرداخت و اسباب
و آلات طعن و ضرب و حرب و نبرد مهیا ساخت در ینولا نشانی از بیدولت باو رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت
آسمانی آنچه لائق بحال این بے دولت بنود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد از گردش روزگار رهگذار و اختلاف لیل و نهار
گذار برین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت مردانه فسحت و وسعت این ملک جولانگاهے بل پرکاهے بیش نیست
مدعا ازین رفیع تر و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون برین زمین گذار افتاده سرسری نمی توان گذشت اگر او را
عزم رفتن درگاه بادشاه باشد دست تعرض از دامان ناموس و خانمان او [illegible] کوتاه است بفراغ خاطر روانه درگاه گردد و اگر
توقف را مصلحت خود میداند هر گوشه که ازین ملک التماس نماید عطا فرمائیم ۔

تکمله نوشته میرزا محمد هادی مؤلف دیباچه

ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسر و جان همراه است
چون شاهجهان در بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده [illegible] مستعد جنگ و جدال گردید عبدالله خان بپایه حصار رسیده
محاصره نمود چون کار بصعوبت و دشواری کشید و هیچ طرف توقع [illegible] و طریق نجات [illegible] ندید بزیر از قلعه برآمده عبدالله خان
را دید مشار الیه خاطر از قلعه جمع ساخته او را در نظر شاهجهان آورد بعد از تسخیر بردوان متوجه اکبرنگر شدند ابراهیم خان اول اراده
نمود که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشرائط تحصن و قلعداری [illegible] پردازد چون حصار اکبرنگر وسیع بود آن قدر جمعیت که محافظت
آن تواند نمود نداشت ۔ در مقبره پسر خود که حصارش نهایت استوار بود متحصن گشت درین وقت جمعے از امرا که در اطراف
بودند باو پیوستند سپاه شاهجهان محاصره حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبرنگر فرود آمدند از درون و برون نایره حرب مشتعل
گردید درینوقت احمد بیگ خان رسیده ملاقی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد چون اهل و عیال اکثر آن روسائے

آب بود عبداللہ خان و دریا خان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد ابراهیم خان باستماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته
آن طرف شتافت و مردم معتبر را بجراست و محافظت قلعه باز داشت و سفائن جنگی را که باصطلاح اهل هند نواڑه می گویند پیش
از خود بدان سمت فرستاد تا سر راه آن فوج گرفته بگذرانند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن نواڑه دریا خان از دریا
گذشته بود و ابراهیم خان احمد بیگ خان را بجنگ او روانه نمود و کنار دریا بین العسکرین اتفاق جنگ افتاد و جمعی کثیر از
طرفین بقتل رسیدند احمد بیگ خان عطف عنان نموده با براهیم خان پیوست و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان
کس بطلب بعضی مردم کارآمدنی بقلعه فرستاد که وقت کمک است گروهی از جوانان خود را با براهیم خان رسانیدند دریا خان
آگهی و اطلاع یافته چند کروه پس تر و عقب تر حرکت کرد و چون نواڑه در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاهجهان از دریای
گنگ بے کشتی میسر نمی گشت درین اثنا بیلا راجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوجے همراه من تعیین کنید در طرف
بالاے آب قریب بحدود متعلقه خود چند منزل [illegible]تی را بدست آورده افواج را از آب بگذرانم شاهجهان عبداللہ خان
را با هزار و پانصد سوار نامزد کرد تا از گذرے که او ره نمائی کند عبور نموده بر سر او رود ابراهیم خان تاخت برد و آن افواج
برهبری بلیه راجه بسرعت باد از آب گذشته بدریا خان [illegible] چون این خبر با براهیم خان رسید سراسیمه بعزم رزم شتافت
[illegible]ید زاده [illegible] از منصبداران تجویزی او بود با هزار سوار هراول قرار داد و احمد بیگ خان را با هزار سوار طرح کرد و
خود با هزار سوار در قول ایستاد و بعد از تلاقی ط[illegible]نگ عظیم در پیوست عبداللہ خان بر فوج هراول تاخته نوراللہ را
منهزم سا[illegible]ت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست او مردانه ایستاده زخمهاے منکر بر داشت ابراهیم خان از مشاهده این
حال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبداللہ خان نیز بر فوج ابراهیم خان حمله آورد و رفیقان او عنان ثبت از دست
داده طریقه هزیمت سپردند و سر رشته نظام افواج از هم گسیخته [illegible] ابراهیم خان با معدودے پاے عزیمت برجا داشت هرچند
مردم او را جلو گرفته خواستند که از ان معرکه بے مهلکه برآید راضی [illegible]شده که مقتضاے همت و مردانگی این کار نیست چه دولت
بهتر ازینکه در خدمت بادشاهی جان نثار کنم هنوز سخن تمام نگشته [illegible] از اطراف هجوم آورده بزخمهاے کاری کارش تمام
ساختند و نظر بیگ نامی از نوکران عبداللہ خان مباشر قتل او گردید [illegible]سر او را بریده پیش شاهجهان فرستاد و جمعی که در
حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان فتح جنگ وقوف یافته دلها از دست دادند درین وقت رومی خان نقبی را
که بپاے حصار رسانیده بود آتش داده چهل درعه از دیوار حصار منهدم گشت و حصار مسخر گردید و گریختگان خود را در دریا

می افگندند واگر کشتی بدست می آمد ہجوم آوردہ غرق می گشتند وگروہی کہ گرفتاری عیال سلسلہ پاے آنہا بود رفتہ ملاقی
می شدند ومیرک جلایر کہ از عمدہ ہاے آن صوبہ بود دستگیر شد واز ہمراہان شاہجہان عابد خان دیوان وشریف خان
بخشی وسید عبدالسلام بارہہ وحسن بیگ بدخشی وچندی دیگر جان نثار گشتند وچون احمد بیگ خان با جمعے از منصبداران
آن صوبہ از میدان نبرد برآمدہ بصوب ڈھاکہ کہ دار الملک بنگالہ است واہل وعیال واندوختہاے میرزا ابراہیم خان
نیز در آن جا بود رو نہادہ بود ولشکر شاہجہان نیز بدان صوب حرکت نمود چون بڈھاکہ رسید احمد بیگ خان کام و
ناکام با دیگر مردم بملازمت می رسند ومبلغ چہل لک روپیہ از اموال ابراہیم خان وپنج لک [illegible] روپیہ از اموال میرک جلایر
وغیرہ متصرف گشتند وپانصد زنجیر فیل وچارصد راس اسپ گوٹ کہ دران ولایت بہم می رسد از ضمائم غنائم گشت و
اقمشہ وامتعہ اکثر واوفر بقید ضبط در آوردہ نوارہ وتوپخانہ چندان کہ در خور بادشاہان ذی شوکت بود بدست افتاد و
سہ لک روپیہ بعبداللہ خان ودو لک روپیہ براجہ بھیم ویک لک روپیہ [illegible] بداراب خان ویک لک روپیہ بدریا خان
وپنجاہ ہزار روپیہ بوزیر خان وپنجاہ ہزار روپیہ بہ شجاعت خان وپنجاہ ہزار روپیہ بمحمد تقی وپنجاہ ہزار روپیہ بہ بیرم بیگ
بخشیدند وہمچنین بمردم دیگر در خور پایہ ومراتب کم وبیش رسید وچون از ضبط آن ملک وا پرداختند داراب خان پسر
خان خانان را کہ تا حال مقید بود از قید برآوردہ وسوگند دادہ حکومت ملک بنگالہ را با وتفویض [illegible]
با یک دختر ویک پسر شاہنواز خان ہمراہ گرفتند وبعزم تسخیر ملک بہا[illegible] شدند وراجہ بھیم پسر رانا را کہ درین ہرج و
مرج از خدمت او شان جدائی اختیار نکردہ بود برسم منقلا[illegible] پیشتر از خود بصوب پٹنہ روانہ گردانید خود با عبداللہ
خان ودیگر بندہا از پی او شتافت صوبہ پٹنہ کہ در جاگیر [illegible] شاہزادہ پرویز مقرر بود وایشان مخلص خان دیوان خود را بحکومت و
حراست آن ملک مقرر داشتہ الہ یار پسر افتخار خان وبیرم خان [illegible] افغان را بفوجداری [illegible]شتہ بودند پیش از رسیدن راجہ بھیم
پاے ہمت آنہا از جا رفت وتوفیق یاوری نکرد کہ حصار [illegible] استحکام دادہ روزی چند تا رسیدن لشکر متقفل وارند تا الہ آباد
عنان مسارعت باز نکشیدند وبھیم بشہر پٹنہ درآمدہ آن [illegible] را متصرف گشت وبعد از چند روز شاہجہان با بسیاری از
کمکیان بہ بنگالہ رسید وجمعی کثیر از متعینان بہار [illegible] جاگیرداران آنجا اقرار ہمراہی دادند واز اطراف ونواحے نیز پنج
شش ہزار سوار آمدہ نوکر شدند وسید مبارک کہ حارس قلعہ رہتاس بود با وجود استحکام قلعہ واستعداد قلعداری حصار را حوالہ نمود
زمیندار اوجینیہ ودیگر زمینداران آن حدود کہ بازادہ رفاقت پیوستند وعبداللہ خان وراجہ بھیم بسالطریق منقلا بصوب

الهٰ آباد و دریاخان را با فوجے بجانب مانک پور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود چون عبد الله خان بگذر جوسیه پیوست
جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جون پور داشت نزد میرزا رستم بالهٰ آباد رفته و عبد الله خان از عقب شتافته
در قصبه جهوسی که بر لب آب گنگ در مقابل الهٰ آباد واقع است فرود آمد بهیم بفاصله پنج کروه از الهٰ آباد اقامت نمود و شاهجهان
بجون پور رسیده توقف ورزید عبد الله خان بضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم که همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الهٰ آباد
فرود آمده بکار محاصره پرداخت و میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایات جنگ و جدال افراخت و از درون و برون سفیر تیر و
تفنگ پیام مرگ و شور ارتحال در گوش دلیران می انداخت فتنه و آشوب عظیم دران سرزمین پدید آمد اکنون عنان اسپ
خوشخرام خامه را بجانب تحریر احوال دکن منعطف می گرداند سابقاً تحریر یافته که عنبر حبشی علی شیر نامی وکیل خود را نزد
مهابت خان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او مفوض باشد و چون
او را بعادل خان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که بامداد بندهاے درگاه سلاطین سجده گاه
آثار تسلط بر و ظاهر سازد و همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او تلاش می کرد که مدار اختیار آن صوبه بقبضه اعتبار او
شود آخر فنون عادل خان کارگر افتاد و مهابت خان جانب عنبر را از دست داده بکامروائی عادل خان پرداخت و
[illegible] عنبر به [illegible] بود و ملا محمد لاری وکیل عادل خان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابت خان فوجے از لشکر
منصور ببالاگهاٹ تعیین فرمود که بدرقه [illegible] را به برهان پور رساند عنبر از شنیدن این خبر مترددو متوهم گشته با
نظام الملک از شهر کهرکی برآمده بقندهار که بر سر ولایت گولکنده واقع است شتافت و فرزندان را با جمال و اثقال
بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و همت انداخت که بسر حد قطب الملک میروم که زر مقرر خود
را از و باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری به بر[هان] پور پیوست مهابت خان تا شاه پور استقبال نموده نهایت
گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از انجا باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند راے را بحکومت و حراست
شهر برهان پور گذاشت و جادو راے و اودے رام را بکمک [او] داشت و پسر اولین و برادر دومی را بجهت احتیاط همراه گرفت و
چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برهان پور بوده باتفاق سربلند راے تمشیت احکام و انتظام مهام نماید
و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شاید باین قرار داد مشار الیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و
بمحمد امین ولد او نیز خلعت و اسپ و فیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرج عنایت گردید و محمد امین را همراه خود گرفتند مهابتخان از جانب خود یک صد

دہ راس اسپ و دو زنجیر فیل و ہفتاد ہزار روپیہ نقد و یک صد و دہ خوان اقمشہ بملا محمد و پسر او و داماد ش تکلیف نمود نوزدہم خورداد بنزول حضرت شاہنشاہی در خطہ کشمیر اتفاق افتاد اعتقاد خان از نفائس کشمیر کہ درین مدت ترتیب دادہ بود بر سبیل پیشکش معروض داشت درینولا بمسامع جلال رسید کہ یلنگپوس اوزبک سپہ سالار نذر محمد خان ارادہ نمود کہ حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مہابت خان با امرائے کہ بکمک او مقرر اند از شہر برآمدہ بمدافعہ و مقابلہ ہمت مصروف داشتہ بنابران غازی بیگ کہ از خدمتگاران نزدیک بود بڈاکچوکی رخصت شد کہ از حقیقت کار اطلاع حاصل نمودہ خبر مشخص بیارد و از قضایا آنکہ چون عبد العزیز خان قلعہ قندہار را بجہت نہ رسیدن کمک بشاہ عباس حوالہ نمود و این معنے بمزاج شاہنشاہی گرانی داشت درینولا او را حوالہ سید و نام منصبدارے فرمودند کہ از بندر سورت بکشتی نشانیدہ بمکہ معظمہ روانہ سازد و متعاقب فرمان شد کہ مشار الیہ را از ہم گذرانند آن بیچارہ در اثنائے [illegible]اہ بقتل رسید خواجہ مذکور از کشادہ روئی و خوشخوئی و بے تکلفی بہرہ مند بود امید کہ از اہل آمرزش باد در ہفتم ماہ تیر آرام [illegible] بیگم ہمشیر قدسیہ آنحضرت بمرض اسہال ودیعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست [illegible] ی داشتند در چہل سالگی چنانچہ بدنیا آمدہ بود رفت درین تاریخ از عرض داشت غازی بیگ بوضوح پیوست کہ یلنگپوس بجہت ضبط الوس ہزارجات کہ توزک آنہا در حدود غزنین واقع است و از قدیم بجاگیر غزنین خان مالگذاری می نمودند و قلعہ در موضع مرار از مضافات غزنین ساختہ ہمشیرہ زادہ خود را با فوجی آنجا گذاشتہ بود آمادہ گشتہ است سران الوس [illegible] دخانزاد خان آمدہ استغاثہ نمودند کہ ما از قدیم رعیت و مالگذار حاکم کابل ایم یلنگپوس می خواہد کہ ما را بہ تعدی [illegible] و فرمان بردار خود سازد اگر شہر او را از ما کفایت کنند و دست تعدی او را از ما باز دارند بدستور سابق رعیت و فرمان پذیر [illegible] والا ناگزیر بادلتجی گشتہ خود را از آسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی بکمک ہزارہ فرستاد و خواہرزادہ یلنگپوس بمدافعہ و مقابلہ پیش آمدہ در اثنائے زد و خورد جمعے از اوزبکان بقتل رسید و سپاہ منصور قلعہ او را [illegible] برابر ساختہ بظفر و فیروزی عنان معاودت معطوف داشتہ یلنگپوس از استماع این خبر خجلت زدہ کردار خویش گشتہ از [illegible] محمد خان برادر امام قلیخان دارائے توران التماس نمود کہ بتاخت سرحد کابل شتافتہ خود را از ان انفعال برآرد [illegible] ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمدہ ہائے لشکر او تجویز این جرأت و بے باکی نمی نمودند بعد از مبالغہ و اغراق بسیار [illegible] رخصت حاصل نمودہ با دہ ہزار سوار از اوزبک و المانچی روے او بار بدین حدود دہناد خانزاد خان از استماع این خبر مردمی را کہ در تھانجات بودند طلبیدہ بہ ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت

و بندهاے جانسپار و بهادران عرصهٔ کارزار از همه یکدل و یکرو بجنگ قرار دادند بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع
شیرگڈھ که در ده کروهے غزنین واقع است معسکر آراستند و از انجا افواج را ترتیب داده و جیلته پوشیده متوجه پیش شدند
و خانزاد خان با جمعے از منصبداران پدر خود در قول پاے ثبات افشرد و سبارز خان افغان و انیراے سنگدلن و سید حاجی و
دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و همچنین فوج جرانغار و برانغار بآئین شائسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه تعالی
نصرت و فیروزی درخواست نمود و چون مذکور می شد که سپاه اوزبک در سه کروهے غزنین لشکرگاه ساخت دولت خواهان
را بخاطر می رسد که شاید روز دیگر تلاقی فریقین اتفاق افتد قضا را همین که سه کروه از موضع شیرگڈھ گذشته قراولان اوزبک نمایان
شدند قراولان منصور قدم جلادت پیش گذاشته جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپ خانه و فیلان کوه شکوه آهسته و آرمیده
بآن انداخته اتفاقاً یلنگپوس در پس پشته [illegible] توپچے شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه
می رسد از کمین گاه برآمده کارزار نماید سبارز خان که سرداران فوج هراول بود غنیم را دیده جمعے را بکمک قراولان
می فرستد و آنهم نیز کس نزد یلنگپوس فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه می سازند یک گروه بلشکر مانده سپاه غنیم نمایان
می شود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود [illegible] فوج او بالشکر هراول منصور مقابل می گردد و خود با فوج دیگر بفاصله
یک تفنگ ایستاده عنان او باری کشید چون [illegible] عجب کیفیت از بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادران
تا [illegible] گرم و گیر انساخته خود را بکمک هراول رسانیده نخست [illegible] وتفنگ بسیاری زنند و از پس فیلان جنگی
را دوانیده کارزاری نمایند و جنگ [illegible] واشتند او می کشد درچنین وقت یلنگپوس خود را بکمک می رساند و
معهذا کاری نمی سازد و پاے همت ازجای [illegible] بهادران عرصهٔ شهامت در برداشتن و بستن و تاختن و انداختن
کارنامه جلادت و جانسپاری به تقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلوریز بر می گردانند و هزبران بیشه شهامت آن
بخت برگشته را تا قلعه جماد که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبک علف تیغ
بیدریغ ساختند و موازی هزار راس اسپ و اسلحه بسیار از مخالفان در راه از گرانی انداخته بودند بدست سپاه منصور
افتاد و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود بتائید ایزد جل سبحانه کشای مراد گشت چون این خبر بهجت اثر بمسامع جلال
رسید بندهاے شایسته خدمت که درین جنگ مصدر خدمات [illegible] پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد
و حالت خویش باضافه منصب و اقسام مراحم خسروانی و نوازش خاقانی سربلندی یافتند یلنگپوس اوزبک است نامش

چنین بوده پلنگ برهنه را گویند و پوس سینه را گویا در جنگی سینه دار تاخته بود و از ان روز پلنگپوس اشتهار یافته اکثر اوقات
در میان قندهار و غزنین بسر می برد و چون مکرر بخراسان شتافته دست برد سپاهیانه نموده توان گفت که شاه عباس از و در
حساب بود مقارن این حال از عرض داشت فاضل خان واقعه نگار دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور
رفت و خاطر اولیاے دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت و شاهزاده پرویز با مهابت خان و دیگر امرا بصوب
ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر از فتنه سازی و نیرنگ پردازی خان خانان نگرانی داشت و داراب پسر او در
خدمت شاهجهان بود بصلاح و صوابدید دولت خواهان او را نظر بند نگاه می داشتند و مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده
خیمه بجهت او برپا کنند و جانا بیگم صبیه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یک جا
بسر برد و جمعی از مردم معتبر بر در خانه او پاس دارند بعد از انکه جمعی را بجهت ضبط اموال بر وایره او فرستادند و خواستند که فهیم
نام غلام او را که از عمدهاے دولت او بود و شجاعت را با کاردانی جمع داشت مقید سازند او رایگان خود را بدست دیگری
نداد و پاے همت افشرده با پسر و چندی از نوکران داد مردی داده جان فداے آبرو نمود و در خلال این احوال افضل خان
دیوان شاهجهان که در بیجاپور مانده بود بدرگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه گردید و
مقارن این خیر خبر دارائی شاهزادگان باهمدگر رسید شرح این داستان انکه چون سلطان پرویز و مهابت خان بحوالے
الٰه آباد رسیدند عبدالله خان دست از محاصره قلعه باز داشته بجهوسی مراجعت نمود چون دریا خان با فوج [illegible]
استحکام داده بود و کشتیها را بجانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر [illegible] توقف افتاد و شاهزاده پرویز و مهابتخان
در کنار آب مذکور معسکر آراستند و دریا خان ضبط گذرها نمود تا آنکه زمینداران [illegible] که در ان حدود اعتباری دارند سی [illegible] نزل
کشتی از اطراف بدست آورده چند کروه بالاے اب گذاری بهم رسانیده راهبری کردند تا دریا خان آگاهی یافته بمدافعه
و مقابله پردازد لشکر بادشاهی از آب گذشت لاعلاج دریا خان [illegible] در توقف ندیده [illegible] جونپور شتافت و عبدالله خان
و راجه بهیم نیز با شاهزاده بطرف جونپور روان شدند و التماس نهضت بصوب بنارس کردند شاهجهان پردگیان حرم
را بقلعهٔ فلک اساس رهتاس فرستاده خود بطرف بنارس حرکت نمود و عبدالله خان و راجه بهیم و دریا خان بلشکر پیوستند
شاهجهان به بنارس رسیده از آب گنگ گذشت و بکنار آب تونس اقامت نمود شاهزاده پرویز و مهابت خان بدمدمه رسیدند
و آقا محمد زمان طهرانی را با طایفه آنجا گذاشته از آب گنگ گذشتند و خواستند که از آب تونس عبور نمایند بیرم بیگ مخاطب

بخان دوران نفر مودہ شاہ جہان از آب گنگ بگذشت و روے با آقا محمد زمان آورد و محمد زمان بجلدی شتافت بعد از چہار روز
خاندوران با غرور موفور در رسید آقا محمد زمان باستقبال شتافت دوران معرکہ بہ تہوری عظیم و کاری شگرف کرد خاندوران بعد از
ہزیمت سپاہ خود در رزمگاہ توقف نمودہ تنہا بہر طرف می تاخت و می کوشید تا بقتل رسید سراورا بدرگاہ شاہزادہ پرویز فرستادند
وازانجا بر نیزہ کردند رستم خان کہ سابقاً نوکر شاہجہان بود گریختہ بشاہزادہ پرویز پیوستہ بود گفت خوب شد کہ حرام خور بقتل
رسید جہانگیر قلیخان پسر اعظم خان حاضر بود گفت او را حرام خور و باغی نتوان گفت از وحلال نمک تر مرو نباشد کہ در راہ صاحب خود
جان دادہ وازین بیشتر چہ توان کرد بنگرید کہ اکنون نیز سرش از ہمہ سرہا بلند تر است بالجملہ بعد از واقعہ خاندوران شاہزادہ
پرویز عظیم شادمان شد و آقا محمد زمان را نوازش فرمود بعد ازین واقعہ شاہجہان با سرداران سپاہ کنگاش نمود اکثر دولتخواہان
خصوصاً راجہ بھیم صلاح در جنگ صف دیدند مگر عبد اللہ خان کہ اصلا راضی باین نمی شد و بعرض می رسانید کہ چون لشکر
بادشاہی بحسب کمیت بر سپاہ ما فزونی دارد چنانچہ لشکر بادشاہی قریب چہل ہزار سوار موجود است و لشکر شاہی از نوکران
قدیم و جدید تا ہفت ہزار سوار نمی کشد مناسب [illegible] آن و صلاح دران است کہ لشکر جہانگیری درہمین سرزمین گذاشتہ خود
را از راہ اودھ و لکھنؤ بنواحی دہلی رسانیم چون این گروہ انبوہ بدالصوب شتافتہ نزدیک رسند بطرف دکن متوجہ شویم ناگزیر لشکر
بادشاہی از بسیاری گرانی و حرکت اسباب حشمت [illegible] خواہند کرد و اگر صلح صورت نہ بندد دوران زمان بمقتضاے
[illegible] شاہجہان از کمال غیرت و جلادت این سخن را [illegible] نمودہ قرار بر جنگ صف دادہ باین
عزیمت پا در رکاب آوردہ ترتیب افواج [illegible] خود ایستادہ در برنغار عبد اللہ خان و جرنغار نصرت خان و در
ہراول راجہ بھیم و بر دست راست راجہ دریا خان با [illegible] افغانان و بر دست چپ بہار سنگھ وغیرہ پسران نرسنگدیو
و در التمش شجاعت خان و شیر بہادر مخاطب بشیر خواجہ و رومی خان میر آتش توپخانہ را روانہ ساخت مقارن این
حال شاہزادہ پرویز و مہابت [illegible] نبرد آراستہ [illegible] کارزار شتافتند و کثرت سپاہ بادشاہے بجاے بود کہ سہ
طرف لشکر شاہجہان را فرو گرفتہ حلقہ [illegible] درمیان داشت و رومی خان میر آتش توپخانہ را پیش برد یکین کہ برابر گولہ
توپ انداختہ باشد از غرایب اتفاقات آنکہ یک گولہ بر کسی نخورد و [illegible] گرم شدہ از کار باز ماند و چون فاصلہ میان توپخانہ
و ہراول فوج شاہجہان بسیار شد ہراول لشکر بادشاہی بجانب [illegible] خانہ مطمئن خاطر شتافت مردم توپخانہ تاب
نیاوردہ راہ ہزیمت سپردند و توپخانہ بتصرف مردم بادشاہی درآمد از مشاہدہ این حال دریا خان افغان کہ در دست

راست هراول بود بے جنگ راه فرار سپرد و از برگشتن او فوج دست چپ هراول نیز ویران گردید ناگزیر راجه بهیم کثرت
مخالف خود را بنظر اعتبار در نیاورده با معدودے از راجپوتان قدیمی خویش توسن همت برانگیخته بر قلب لشکر بادشاہے
رسیده به شمشیر آبدار کارزار نمود و جباجوت نامی فیلی که در پیش بود بزخم تیر و تفنگ از پا افتاد و آن شیر بیشه جرات و جلادت
با راجپوتان جان نثار پاے مردانگی قایم کرده آثار شجاعت و تهور ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگیده که بر
گرد و پیش سلطان پرویز و مهابت خان ایستاده بودند از اطراف و جوانب هجوم آورده آن یکه تاز را به تیغ بیدریغ بر خاک
هلاک می انداختند و او تا رمقی داشت کارزار کرد و جان نثار شد و بهینم راتهور و پرتهی راج و اکهراج راتهور با چندے
از متهوران روم دوست در عرصه کارزار زخمی افتادند و از کشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هراول شجاعت خان
که رفیق فوج التمش بود نیز منهزم شد و شیر خواجه که سردار این فوج بود قدم برجا داشته مقتول گردید چون هراول و التمش
از پیش برخاست و جنگ بقول رسید فوج جرنغار که سرکرده آن نصرت خان بود تاب نیاورده طرح داد و شاهجهان
بعبدالله خان که در برنغار بود و جمعے از سپاه که مجموع به پانصد سیاه نمی کشید پاے تحمل استوار کرده دلاوران را ترغیب
و تحریض می نمود تا آنکه اکثرے کشته و زخمی شدند غیر از فیلان علم و توغ و تورخانه خاصه و عبدالله خان که بجانب دست راست
باندک فاصله ایستاده بود چیزے بنظر درنمی آمد درین وقت تیرے بجلیته خاصه رسید و ایزد جل اسمه ذات مقدس را بجهت
مصلحتی محافظت نمود و شیخ تاج الدین را که از خلفاے خواجه باقی است قدس سره که دران معرکه همعنان شاهجهان بود تیرے
بر رخساره خورده از بناگوش سر بر آورده درین وقت شاهجهان یوس[illegible] را نزد عبدالله خان فرستاده و پیغام کرد که کار
بجاے نازک رسیده مناسب حال و ملایم شان ما این ست که با معدودے که همراه مانده اند توکل بکرم الهی نموده بر قلب
لشکر بادشاهی بتازیم تا آنچه رقم زده کلک تقدیر است بظهور رسد عبدالله خان خود نزدیک رفته گفت کار از ان گذشته که بر
تاخت و تردد اثرے مترتب گردد و این دست و پا زدن محض [illegible] بیهوده و بیفائده است [illegible] سلاطین سلف چون امیر تیمور
صاحب قران و حضرت بابر بادشاه و همچنین اکثر صاحبان [illegible] داعیه را در مبادی سعی و تلاش مکرر چنین وقایع اتفاق افتاده
و دران حالت صعب ضبط احوال فرموده عنان [illegible] کارزار منعطف ساخته اند و بدشمن کامی قرار داده لهذا بدولتی رسیده
اند و جمعی از فدویان که در رکاب سعادت حاضر بود[illegible] اخانه دست بر جلو انداخته سام آسے از عرصه کارزار بر آوردند و
لشکر بادشاهی به اردوے شاهی درآمد[illegible]رت و ضبط اموال و اسباب پرداختند و این قدر را غنیمت شمرده بتعاقب

شتافتند و شاهجهان بچهار کوچ بر فراز قلعه رهتاس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعداری خاطر جمع ساخت
و سلطان مراد بخش را که در همان ایام قدم بعالم وجود نهاده بود با دایه‌ها و انگهاور انجا گذاشته با دیگر شاهزاده‌ها و اهل حرم بجانب
پتنه و بهار نهضت فرمود چون این اخبار بمسامع قدسیه رسید مهابت خان را بخطاب خان خانان سپه سالار مامور ساخته
بمنصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و تمن و توغ علاوه عواطف
گشت اکنون مجملی از سوانح دکن رقمزده کلک وقائع نگاری گردد چون ملک عنبر بسر حد ولایت قطب الملک شتافته بمبلغ
مقرری که هر سال بجهت خرچ سپاه از و می گرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدد العهد د
سوگند خاطر ازان جانب پرداخت و بجدو و ولایت بندر رسید و مردم عادل خان را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون
و بے استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت و بندر تاراج نموده از انجا با جمعیت و استعداد فراوان شتافت و چون عادلخان
اکثر از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه [illegible]ری بر برهان پور فرستاده بود و جمعے که بدفع شر او کفایت کنند حاضر
نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن گشت و باستحکام برج و باره و لوازم قلعداری
پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکر که همراه او به برهان پور بود فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت
اخلاص و دولت خواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از متعلقان آن درگاه می دانم درین وقت که عنبر ناحق شناس
با من چنین گستاخی نموده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان پادشاهی که در صوبه موجود اند بکمک من متوجه گردند تا این غلام
فضول را از میان برداشته سزاے کردار در دامن روزگار او گذاشته آید درینگامی که مهابت خان با بادشاهزاده پرویز متوجه
الهٰ آباد شد سربلند راے بحکومت و حراست برهان پور بازداشته نموده بود که در مهمات کلی و جزوی بصواب دید ملا محمد لاری
کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح و صواب انحراف نورزد چون ملا محمد ببرهان پور رسیده شد و بمبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک
روپیه باشد بصیغه مدد خرچ لشکر متصدیان انجا داد و نوشته‌های عادل خان در باب کمک بمهابت خان رسید و او نیز تجویز
این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بے تامل و توقف همراه ملا محمد [illegible] بکمک عادل خان شتابند ناگزیر سربلند راے
با معدودی در برهان پور توقف گزیده و لشکر خان و میرزا منوچهر و خنجر خان [illegible] احمد نگر و جان سپار خان حاکم بیر و رضوی خان
و ترکمان خان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و عزیز الله خان و جادو راے و [illegible] داجی رام و سایر امرا و منصبداران که از
تعینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری بکمک عادل خان بقصد استیصال عنبر شتافتند [illegible] عنبر ازین معنی وقوف یافت او نیز

نوشتها به بندهاے درگاه فرستاد که از غلامان درگاه ام نسبت بسگان آنجناب دارم و بے ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام
گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند و به تکلیف عادل خان و به تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان من و عادلخان
بر سر ملکی که در زمان سابق به نظام الملک تعلق بود و الحال او متصرف گشته نزاع است اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم
مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه در مشیت حق است بظهور آید آنها باین حرف او التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه
آنصوب گردیدند هرچه عنبر بالحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجاپور برخاسته بحدود
ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز می گذراند و سعی در ان داشت که کار
بجنگ رسد و ملا محمد با امراے بادشاهی سر در دنبال داده فرصت نمی داد هرچند سر اندازیے و مدارا می نمود حمل بر عجز و
زبونی او کرده در شدت می افزودند و چون کار بر و تنگ آمد و اضطراب دامن گیر گشت ناگزیر در روزے که مردم بادشاهی
غافل بودند و مے دانستند که جنگ نمی کند ترکها از دور نمایان گردیدند که ترک جنگ نموده بر آمده اند و می خواهند
که گریخته بروند درین وقت بر مردم عادل خان ریختند و میان مردم او و عنبر جنگ سخت در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد که
سردار لشکر بود کشته شد ازین جهت سپاه عادل خان را سر رشته انتظام گسیخته گشت و جادو راے و اوداجی رام دست
بکار نبردند و راه فرار پیمودند عنبر ناگاهی کار خود کرده و شکست عظیم بر لشکر عادل خان واقع شد و اخلاص خان وغیره
بیست و پنج نفر از سرآن سپاه عادل خان که مدار دولت او بر آنها بود گرفتار شدند و ازان گروه فرهاد خان را که تشنه خون دیده
از سرچشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از [illegible]شاهی لشکرخان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار
شدند و خنجر خان گرم وگیرا خود را باحمد نگر [illegible]نید و [illegible]ه پرداخت و جان سپار خان نیز برگشته به بیر که در جاگیر او بود رفته
حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعے دیگر که ازان ورطه هلاک برآمدند بعضے خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهے به برهان پور
شتافتند و چون عنبر بمراد خویش کامیاب گردید دا[illegible]یله او نگذشته بود بر عرصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سرپنجه تقدیر را
مسلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باج[illegible] رفته بمحاصره پرداخت لیکن هرچند سعی نمود کارے از پیش نرفت
ناکام جمعے را بر دور قلعه گذاشته بجانب ب[illegible] عنان عزیمت معطوف داشت عادل خان باز متحصن شد و عنبر تمام ملک
او را تا حدود متعلقه بادشاهے که در بالا[illegible] متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورده قلعه شولاپور را که پیوسته میان
نظام الملک و عادل خان بر سر آن [illegible]اع می بود محاصره کرد و یاقوت خان را با فوجے عظیم بر سر برهان پور فرستاد و توپ ملک

میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوے قدرت مفتوح گردانید از استماع این اخبار وحشت آثار خاطر اقدس شاهنشاهی بآشوب گرائید درخلال این احوال مکتوب نذر محمد خان والی بلخ بنظر مقدس درآمد خلاصه مضمون آنکه این نیازمند آنحضرت را بجاے پدر و والی نعمت خود میداند پلنگپوس بے رخصت این خیراندیش مصدر چنان گستاخی شد والحمد لله که تادیب شایسته یافت چون نیز غبار نقار درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده امیدوار است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغیر فرموده بجاے او دیگرے را تعین فرمایند از انجا که کام بخشی شیوه پسندیده است آنصوبه بمدار المهام خواجه ابوالحسن تفویض یافت احسن الله پسر خواجه بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعین گشت و فرمان شد که پنج هزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید و فرمان شد که خانزاد خان روانه درگاه شود ... زمستان در آمد و خوبیهاے کشمیر آخر شد بنا بران بتاریخ بیست و پنجم شهریور رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت و در ساعت سعید دران شهر میمنت بهر نزول دست داد بتقارن آن صوبه داری پنجاب از تغیر صادق خان برکن السلطنت آصف خان مقرر شد و درخلال این احوال بطرف هرن مناره که شکارگاه هاے خاص بود توجه فرمودند درین تاریخ خانزاد خان از کابل آمده شرف آستان بوس دریافت و چون خاطر اقدس مظاهر از نشاط شکار و اپرداخت عنان معاودت بدار السلطنت انعطاف یافت درین وقت عرض داشت مهابت خان رسید مرقوم بود که شاهجهان ... گذشته بولایت بنگاله درآمد و شاه پرویز با عساکر منصوره بملک بهسار پیوست در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که ... داراب خان پسر خان خانان را سوگند داده بحکومت و حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او با یک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته بود و بعد از جنگ تونس و انعطاف عنان او را در قلعه رهتاس گذاشتند بداراب خان نوشتند که در گڑهی خود را بملازمت رسانید داراب خان از ناراستی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرض داشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره میدارند ازین جهت نتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاهجهان از آمدن داراب مایوس شد و همراه جمعے که مصدر کاری و ترددے توانند شد نمانده بود ناگزیر از آشوب غلبت خاطر ... عبدالله خان حواله فرمودند و کارخانجات و بیوتات همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت عزیمت برافراشتند و چون ... ازین ادا سے ناپسندیده بظهور آورده خود را

مطرود ازل و ابد ساختہ عبداللہ خان پسر جوان اورا بقتل رسانیند و شاہزادہ پرویز صوبہ بنگالہ را بجاگیر مہابت خان و پسرش تنخواہ فرمودہ عنان معاودت معطوف داشت و حکم بزمینداران بنگالہ شد کہ داراب را کہ در قبل داشتند دست تعرض ازو کوتاہ داشتہ روانہ ملازمت سازند و او آمدہ مہابت خان را دید و چون خبر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید بمہابت خان فرمان شد کہ در زندہ داشتن آن بے سعادت چہ مصلحت باید کہ برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشتہ بادیہ ضلالت و گمراہی را بدرگاہ عدالت پناہ روانہ سازد بالجملہ مہابت خان بموجب حکم عمل نمودہ سرش را از تن جدا ساختہ بدرگاہ فرستاد و درین ہنگام خانزاد خان را خلعت خاصہ و خنجر مرصع با پھول کٹارہ و اسپ خاصہ مرحمت فرمودہ بصاحب صوبگی بنگالہ فرستادند و مقارن آن فرمان جہان مطاع بطلب عبدالرحیم کہ پیش ازین خطاب خانخانانی داشت صادر گشت و چون در صوبہ دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجہ تقدیر گشتہ در قلعہ دولت آباد محبوس ماندند شاہجہان از ملک بنگالہ بصوب ملک دکن عنان انعطاف تافت ناگزیر مخلص خان بر جناح استعجال نزد شاہزادہ پرویز [illegible] دستوری یافت کہ سزاولی نمودہ ایشان را با امرای عظام روانہ دکن سازد و در ینولا قاسم خان را از تغیر مقرب خان بحکومت و حراست آگرہ خلعت افتخار بخشیدند و درین تاریخ عرض داشت اسد خان بخشی دکن از برہان پور رسید نوشتہ بود کہ یاقوت خان حبشی با دہ ہزار سوار موجود بمکاپور کہ از شہر بیست کروہ مسافت است رسیدہ و سربلند رای از شہر [illegible] آمدہ قصد آن دارد کہ جنگ انداز د فرمان بتاکید تمام صادر شد کہ زنہار تا رسیدن کمک و مدد حوصلہ بکار بردہ بیر جلوئی نکنند و باستحکام برجہا پرداختہ در شہر تحصن گزینند در اواسط اسفندارمذ سنہ ہزار و سی ہجری ارتفاع رایت اقبال آیت بدستور معہود بجانب کشمیر [illegible] اعتدا و از وقائعے کہ در ابتدای این سال بظہور آمد آنکہ شاہجہان بولایت دکن رسیدہ و ضبر [illegible] نمودہ بجہت ہواخواہی ایشان فوجی بسر کردگی یاقوت خان بجوالی برہان پور فرستادہ کہ بتاخت و تاراج پردازند و بشاہجہان نوشت کہ بزودی بدان صوب حرکت نمایند شاہجہان بدان سمت توجہ نمودہ دیولگانو را مخیم ساخت و عبداللہ خان و محمد تقی [illegible] شاہ قلی خان را بفوجی تعین نمود کہ باتفاق یاقوت خان برہان پور را محاصرہ نمودہ بلوازم قلعہ گیری پردازند و متعاقب آنہا خود نیز متوجہ شد و در لال باغ کہ در سواد شہر واقع است فرود آمد راؤ رتن و دیگر بندہ [illegible] بادشاہے کہ در قلعہ بودند در استحکام شہر و حصار شرائط اہتمام و لوازم کار آگہی بتقدیم رسانیدہ متحصن گشتند و شا [illegible] از یک طرف عبداللہ خان و از جانب دیگر شاہ قلی خان بقلعہ بجسپیند قضارا و رطرفی کہ عبداللہ خان بود [illegible] ہجوم آور و جنگ صعب پیوست و شاہ قلی خان با فدائی خان جان نثاران

دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود ابر داشته بحصار در آمد و سربلند رای جمعی از مردم کارکرده خود را برابر عبدالله خان گذاشته خود بر سر شاه قلی خان تاخت و چون اکثری از نوکران زر بنده در کوچه و بازار متفرق شده بودند شاه قلیخان با معدودی در میدان پیش ارگ پای همت افشرده بمدافعه و مقابله پرداخت تا آنکه چندی از بندهای بادشاهی که با او بودند بقتل رسیدند ناگزیر به ارگ درآمده در قلعه را بست و سربلند رای محاصره نموده کار بر و تنگ ساخت شاه قلیخان از روی اضطرار قول گرفته او را دید چون این خبر به شاهجهان رسید مرتبه دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هر چند مبارز خان و جان سپار و دلیران عرصهٔ کارزار شرائط سعی و کوشش بجا آوردند اثری بران مترتب نگشت و از مردم روشناس شاه بیگ خان و سرانداز خان و سید شاه محمد نقد حیات در باختند و بار سیم خود سوار شده حکم یورش نمود و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیران قلعه کشا قدم جرأت و جلادت پیش نهاده کارنامهای شجاعت ظاهر ساختند و از اعیان اهل قلعه بودنخان با جمعی از برادران و بابا میرک داماد لشکر خان و بسیاری از راجپوتان و راو رتن علف تیغ انتقام شدند درین وقت که کار بر متحصنان بدشواری کشیده بود قضارا تیر تفنگی بگردن سید جعفر رسیده پوست مال گذشت و او اضطراب کرده برگشت و از عنان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده بسیاری از بیدلان را با خود بردند و مقارن این حال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابت خان خان خانان سپه سالار با لشکر بادشاهی از بنگاله معاودت نموده بدریای نربدا رسیده اند [illegible] شاهجهان بوسعت آباد بالاگهاٹ مراجعت نمود درین وقت [illegible] خان از شاهجهان جدائی اختیار نموده در موضع اندور نشست و متعاقب آن نصرت خان جدائی گزیده نزد نظام الملک شتافته نوکر او شد از سوانح سپری شدن روزگار [illegible] میرزا کوکلتاش است پدر او از آدمی زادگان غزنین است و مادرش حضرت عرش آشیانی را شیر داده بود و آنحضرت پاس [illegible] عظیم الشان داشته میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند و از وی و فرزندانش بارهای عجیب می کشیدند و در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر و تقریر بی نظیر بود نستعلیق خوب می نوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا میر علیست باتفاق ارباب استعداد ریختهٔ قلم او از دست اوستادان مشهور هیچ کمی ندارد و در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن از عربیت ساده بود و در لطیفه گوئی بی مثل و شعر هموار هم می گفت این رباعی از واردات اوست

رباعی

عشق آمد و از جنون برومندم کرد　　وار[illegible]ت خردمندم کرد
آزاد ز بند دین و دانش گشتم　　تا سلسلهٔ زلف [illegible] بندم کرد

وفات خان اعظم در شہر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد و لاش او را در دہلی بردہ بجوار روضۂ سلطان المشائخ نظام الدین قدس سرہ نزدیک بقبر پدرش بخاک سپردند چون خان اعظم مسافر دار الملک بقا گشت داور بخش را بحضور طلب داشتہ خان جہان را بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی بخشیدہ حکم شد کہ از آگرہ باحمد آباد شتافتہ محافظت آن ملک نماید ❋

جشن بستمین نوروز از جلوس ہمایون

مطابق سنہ ۱۰۳۴ ہجری روز مبارک شنبہ دہم جمادی الثانیہ سنہ ہزار و سی و چہار آفتاب جہان تاب برج حمل را نور آگین ساخت و سال بستم از جلوس اشرف آغاز شد و در این کوہ بہنبر بنشاط شکار پرداختہ یک صد و پنجاہ و یک راس قوچ کوہی بہ تفنگ و تیر شکار کردند و در منزل جنگر ہٹی جشن شرف آراستگی یافت از بہنبر تا این منزل ارغوان زارہا سیر فرمودند و چون درین موسم کوتل پیر پنجال از برف مالامال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بلکہ محال لاجرم نہضت موکب گیہان شکوہ از راہ کریوہ پونچ اتفاق افتاد درین کوہستان نارنج بہم می رسد و دو سال و سہ سال بر درخت می ماند و از زمینداران آنجا شنیدہ شد کہ قریب ... نارنج در یک درخت می باشد درین اثنا ابو طالب پسر آصف خان بحکومت لاہور بنیابت پدر رخص گردید و در ینولا سید عاشق پسر ... خان بکوہستان شمالی پنجاب کہ ضبط و ربط آن بعہدہ پدرش بود دستوری یافت و او را بکار نامور گردانیدہ منصب چہار صدی و صد و پنجاہ سوار عنایت فرمودند روز جمعہ بیست و نہم در منزل نور آباد کہ بر لب دریاے بہت واقع ست نزول اتفاق افتاد از گہاٹ بہت تا کشمیر بدستوری کہ تا پیر پنجال در راہ منزل بمنزل خانہا و نشیمنہا ساختہ اند درین راہ نیز اساس یافتہ و اصلا بخیمہ و سائر رخوت فراشخانہ احتیاج نیست درین چند منزل اردوے گیہان پوی بجہت برف و باران و شدت سرما از کریوہاے دشوار گذار بصعوبت گذشت در اثناے راہ آبشاری خوش بنظر در آمد کہ از اکثر آبشارہاے کشمیر بہتر توان گفت ارتفاعش پنجاہ درع باشد و عرض آبریز چہار درع متصدیان منازل صفہ عالی ... آن بستہ بودند ساعتی نشستہ پیالہ چند نوش فرمودہ چشم و دل را از تماشاے آن بہرہ دادند حکم شد کہ تاریخ ... منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت بر صفحہ روزگار یادگار ماند

درین منزل لاله وسوسن وارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبات کلان
کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت ومردم شهر از اهل فضل وارباب سعادت وسوداگر وسائر اصناف گروه گروه به سبیل
استقبال دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شگوفه زارهاے خوب سیر کرده شد وبندگان حضرت وجمیع امرا بر کشتی نشسته
متوجه شهر شدند روز سه شنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین بعمارت دلنشین کشمیر جنت نظیر نزول مرکب اقبال اتفاق افتاد
اگرچه در باغ نورمنزل که میان دولت خانه واقع ست آخرهاے شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و منور داشت ودر
تماشاے بیرون شهر اقسام شگوفه جمال افروزی می نمود وچون بتواتر پیوسته در کتب طب خصوص ذخیره خوارزم شاهی
ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می آرد واگر بیشتر خورده شود آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی
بجهت امتحان کشتنی واجب القتلے را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند
اصلا تغیری در احوالش راه نیافت روز دیگر ضعف آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش به تبسم آشنا نشد تا بخندیدن
چه رسد ومردن خود چه صورت دارد درینولا حفظ وحراست کانگره به انیرای سنگدلن مفوض گشت دوا ورنجش از گجرات
آمده ملازمت نمود درین ایام مزاج سروارخان از اعتدال بانحراف ورزیده بیماری سوء القنیه باو عارض شد ورفته رفته
منجر باسهال دموی گشت وبتاریخ یازدهم محرم سنه هزار وسی وپنج در قصبه ملتان ودیعت حیات سپرد او را در ده نوحصار
که زادگاه او بود مدفون ساختند در سال پنجاهم از ولادتش سپری شد وچون این خبر بمسامع علیا رسیده فوجداری کوهستان
شمالی پنجاب بالف خان که از کومکیان او بود تفویض یافت وفرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد ودرهمین روزها
مصطفے خان حاکم ٹهٹه رحلت نمود وصوبه مذکور بشهریار عنایت شد درینولا از عرض داشت اسدخان بخشی دکن بمسامع جلال
رسید که شاهجهان بدیول گانون رسید ویاقوت خان حبشی بالشکر عنبر برهان پور را محاصره دارد وسربلند راے پاے غیرت
بجمعیت برجا داشته بلوازم قلعهداری همت گماشته وپیوسته از بیرون جنگ می اندازند وهرچند دست وپاے میزنند کاری
نمی سازند وبعد از چند روز خبر رسید که مردم عنبر نیز برخاسته رفتند چون این معنی بعرض همایون رسید سربلند راے را بصنوف
عواطف ومراحم سرفراز فرموده منصب پنجهزاری وپنج هزار سوار وخطاب راے راج که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب
نمی باشد عنایت نمودند واز سوانح آنکه چون شاهجهان دست از محاصره برهان پور باز داشته بصوب دکن برگشت در اثناے راه
ضعف قوی بر مزاج استیلا یافت ودر ایام تکسر بخاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پدر والاقدر باید خواست وباین اراده حق پسند

عرض داشتے مشتمل بر ندامت و انفعال از جرائم ماضی و حال نوشته ارسال داشتند و حضرت شاهنشاهی فرمانی بخط مبارک خویش
قلمی فرموده روانه ساختند مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را بملازمت بفرستند و قلعه رهتاس و اسیر را که در تصرف کسان
اوست به بندهاے بادشاهی بسپارد رقم عفو بر جرائد تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهاٹ با و مرحمت گردد و بعد از ورود منشور
عاطفت شاهجهان آداب استقبال و تعظیم بجا آورده با وجود کمال تعلق و دلبستگی که بشاهزاده ها داشت رضاجوئی والد ماجد را
مقدم شمرده آن جگر گوشه ها را با نفائس پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که موازی ده لک روپیه قیمت داشت
روانه درگاه والا ساخت و بسید مظفر خان و رضا بهادر که بحراست قلعه رهتاس مقرر بودند حکم نمود که بهر کس که فرمان بادشاهی ظاهر
سازد قلعه را با و سپرده همراه سلطان مراد بخش بملازمت آیند و همچنین بحیات خان نوشت که قلعه اسیر را به بندهاے بادشاهی
حواله نموده روانه حضور را و گردد و خود بعد از ان بصوب ناسک حرکت نموده درین ایام عرب دست غیب که بجهت آوردن
سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خان خانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین بوس
دریافت هوشنگ را بعواطف روزافزون اختصاص بخشیده بمظفر خان بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده انچه بجهت
ضروریات او در کار باشد از سرکار بادشاهی سرانجام نماید بنوعی سامان سرکار او کنند که از هیچ طرف نگرانی خاطر
نداشته باشد درخلال این حال عبدالرحیم خان خانان بسعادت آستان بوس جبین خدمت نورانی ساخت و از [illegible]
خجالت از زمین بر نگرفت و آنحضرت بجهت دلنوازی و تسلی او فرمودند که درین مدت انچه بظهور رسید از آثار قضا و قدر است
نه مختار ما و شما این رهگذر خجالت و ملالت راه ندهند و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس اشارت رفت که بخشیان او را آورده درجای
مناسب باز دارند قبل ازین حضرت شاهنشاهی باغواے نور جهان بیگم آصف خان و فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده
بودند که مهابت خان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و خان جهان از گجرات آمده بخدمت وکالت
شاهزاده پردازد و درینولا عرض داشت فدائی خان رسید مرقوم [illegible] که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام
شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابت خان و همراهی خان جهان راضی نیستند و هر چند درین باب بمبالغه و تاکید معروض
داشتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن من در لشکر [illegible] نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو بطلب خانجهان
فرستاده ام که بسرعت هرچه تمام تر متوجه این حدود گردد [illegible] چون حقیقت حال از عرض داشت فدائی خان بعرض مقدس رسید
باز فرمان بتاکید تمام بشاهزاده صادر گشت که [illegible] خلاف انچه حکم شده بخاطر راه نده و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضی نشود

جریده متوجه حضور والا گردد و شما با سائر امرا در برهان پور توقف نمایند چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار عرصهٔ دلپذیر کشمیر پرداخت بنابران بتاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور ارتفاع یافت پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیرپنجال جانورے می باشد مشهور بهماے و مردم آن سرزمین می گویند که طعمه اش استخوان ریزه است و پیوسته بروے هوا پروازکنان مشاهده می افتد و نشسته کم و بیش می باشد چون خاطر اشرف اقدس بتحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هر کس تبفنگ زده بحضور بیارد هزار روپیه انعام بیابد بقضا را جمال خان قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورده چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر اشرف در آمد فرمودند چینه دان آن را ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چینه دان را شگافتند از حوصله اش استخوان ریزه بر آمد و مردم کوهستان معروض داشتند که مدار خوراک این بر استخوان ریزه هاست و همیشه بر روے هوا پروازکنان چشم بر زمین دارد هر جا که استخوانی بنظرش در آید به نول خود گرفته بلند می شود و از انجا بر زمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه شود آنگاه میچیند و میخورد درین صورت غالب ظن آنکه هماے مشهور همین است ❊

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد که استخوان خورد و طائری نیا زارد

سر نولش بگل می ماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پر هاے سیاه دارد و در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یک هزار سی و هفت و نیم مثقال می باشد بوزن بر آمد و نواحی لاهور ابوطالب پسر آصف خان بدولت زمین بوس افتخار اندوخت و شب مبارک شنبه سلخ ماه مذکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد و یک لک روپیه بعبدالرحیم خان خانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یکدست شاهین سفید از انجمله بود بنظر مقدس گذرانید و از غرائب آنکه شاهزاده داور بخش شیر نر پیشکش کرد که با بز الفت گرفته در یک قفس می باشد به این بز نهایت محبت و الفت ظاهر می سازد بدستورے که حیوانات جفت می شوند بز را در آغوش گرفته حرکت می کند حکم فرمودند که آن بز را مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب در ان قفس در آوردند اول آن را بوی کرد و بعد ازان کمرش بدهان گرفته شکست فرمودند که میشی در آوردند فی الفور از هم دریده خورد بعد ازان بز را نزدیک آوردند الفت و مهربانے بدستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را بر روے سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوانے اهلی و وحشی تا حال

مشاهده نشده که دهان جفت خود را ببوسد درینولا فاضل خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و
پانصدی و هزار و پانصد سوار عنایت نموده خلعت و اسپ و فیل مرحمت فرمودند و به سه و دو نفر از امرایان آن صوبه خلعت
مصحوب او فرستادند و چون مهابت خان فیلانیکه در صوبه بنگاله وغیره بدست آورده بود تا حال بدرگاه والا نفرستاده بود و مبلغهای
کلی از مطالبه سرکار بر ذمه او بود و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابران حکم
شد که عرب دست غیب نزد مشار الیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حساب را ازو بازیافت نموده
بخدمت شتابد و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده بدیوانیان عظام بفروغ سپارد مقارن این حال
عرض داشت فدائی خان رسید که مهابت خان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت و خانجهان
از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و هم درینولا عرض داشت خان جهان رسیده نوشته بود که عبدالله خان از خدمت
شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته باعتماد کرم بخشایش
آنحضرت نوشته او را بجنس بدرگاه فرستاده ام امید از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده باین موهبت عظمی در
امثال و اقران سرفراز و ممتاز گردانند در جواب او فرمان شد که

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او بعز اجابت مقرون گشت درین تاریخ طهمورث پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت
شتافت قبل ازین هوشنگ برادر خرد او بزمین بوس سعادت [illegible] برگشته بود و درینولا او نیز برهنمونی بخت خود را بقبلهٔ
آستان رسانید و بانواع مراحم و نوازش مخصوص [illegible] بنسبت سرفرازی آنها تسلیم نسبت خویش که باصطلاح سلاطین
چغتای گورکان گویند فرموده بهار بانو بیگم صبیه خود را به طهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند
درین وقت معتمد خان بخدمت بخشیگری [illegible] اختصاص یافت چون [illegible] مدتهای مدید [illegible] کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر
می کرد و بتاریخ هفتدهم اسفندارمذ سنه هزار و سی و [illegible] بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد
چند روز در ظاهر لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خان پسر احمد بیگ خان کابلی
سر احداد را پیشکش آورده جبین اخلاص [illegible] حضرت شاهنشاهی سر نیاز زمیدی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات
شکر این موهبت عظمی که از مواهب [illegible] بود بتقدیم رسانیده [illegible] نواختن شادیانه فرمودند فرمان شد که سر آن آشفته دماغ

تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که پلنگپوس اوزبک بقصد شورش افزائی وفتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده مشارالیه باتفاق دیگر بندها تعینات صوبه مذکور آمده لشکرها فراهم آورده بود درین اثنا احداد بدنهاد قابو یافته باشارت آن تباه اندیشس به تیراه آمده راه زنی و دست اندازی کاشیوه شنیعه آن مفسد سیاه بخت است پیش می گیرد و پلنگپوس ازان اراده باطل ندامت گزیده یکے از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت وچاپلوسی نموده اولیاے دولت قاهره خاطر ازانجانب پرداخته دفع فساد احداد بدنهاد را پیش نهاد همت ساختند و به همان استعداد وجمعیت از راه گردیده بر سر آن مقهور روان شدند چون خبر برگشتن پلنگپوس و آمدن لشکر ظفراثر بآن بدفرجام می رسد تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه اواغر که محکمه او بود می کشید وآن بیعاقبت آن کوه را پناه روز بد اندیشیده دیواری در پیش دره برآورده و استحکام تمام نموده ذخیره وسائر اسباب قلعداری آماده ومهیا داشت اولیاے دولت ابدقرین استیصال او را پیشنهاد همت ساخته بقدم سعی فراز و نشیب بسیار طے نموده بدره مذکور پیوستند وهمه یکدل ویک جهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آنجا گماشتند هفتم جمادی الاولی نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت وجلادت دادند از هنگام صبح تا سه پهر آتش قتال وجدال اشتعال داشت بعد از سه پهر بانواع عواطف ومراحم الٰهی ابواب فتح وفیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید وآن محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور درآمد درین وقت یکے از احدیان شمشیر وکارد وانگشتری که یافته بود نزد ظفرخان برده نماید و یقین می شود که اینها ازان عاصی است وظفرخان [illegible] چندے بسر آن بدگهر میرود وظاهر می گردد که بندوقے باو رسیده بجهنم واصل شده هر چند منادی کردند شخص نگشت که این تفنگ بدست کدام کس باو رسید بالجمله سر آن مفسد مصحوب سردار خان روانه درگاه آسمان جاه گردید ظفرخان ودیگر بندهاے شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام درخور استعداد خویش باضافه منصب واقسام مراحم اختصاص یافتند درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیه مرزا هندال منکوحه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبرآباد بجوار رحمت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند وچون فرزند نداشتند در زمانے که شاهجهان بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن گوهر یکتاے خلافت را بمشکوی بیگم سپردند واین سرپرآراے خلافت سراے قدس بتکفل تربیت [illegible] القصه در هشتاد وچهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند درخلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان بشمول انواع مراحم [illegible] گردیده بتازگی بخطاب مستطاب

خان خانان فرق عزت برافراخت وخلعت واسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند ومقارن این حال تمامی فیلان مہابت خان کہ قبل ازین فرمان طلب شده بود بدرگاه رسیده داخل فیلخانہ بادشاہی شدند درین روزہا معروض گردید کہ مہابت خان صبیہ خود را بخواجہ برخوردار نام بزرگزاده نقشبندی نسبت کرده وچون این وصلت بے اذن ورخصت آن حضرت شده بود برخاطر اشرف گران آمد او را بحضور اقدس طلبیده فرمودند کہ چرا بے دستوری ماد ختر چنین عمده دولت را گرفتہ جواب پسندیده سامان نتوانست نمود وبحکم اشرف شلاق بسیت ورسا خورده محبوس گردید ودرین روزہا میرزا دکہنی پسر میرزا رستم صفوی بخطاب شاہنواز خان اختصاص یافت بست ونہم اسفندارمذ ساحل دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت ٭

جشن بست وکمین نوروز از جلوس ہمایون

روز سہ شنبہ بست ودوم جمادی الثانی سنہ ہزار وسی وپنج ہجری نیر جہان افروز ببرج حمل تحویل نمود وسال بست وکم از جلوس مبارک آغاز شد برساحل دریاے چناب یک روز بلوازم جشن نوروزے پرداختہ روز دیگر ازان منزل کوچ فرمودند ودرینولا آقا محمد ایلچی شاہ فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشتہ خلعت باخنجر مرصع وسی ہزار روپیہ باو مرحمت فرمودند ومکتوبے کہ درجواب محبت نامہ شاہی نگارش یافتہ بود باگریز مرصع تمام الماس کہ یک لکروپیہ قیمت داشت وکمر خنجر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حوالہ او شد ودر اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نزد مہابتخان بجہت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشتہ واشارتے بطلب او نیز رفتہ درینولا بحوالی اردو پیوست بالجملہ طلب او بہ تحریک وکارپردازی آصف خان شده بود وپیشنہاد خاطر ایشان آنکہ او را خوار وبے عزت ساختہ دست تعرض بہ ناموس وجان ومال او درزنند واین مطلب گران را بغایت سکدست پیش گرفتند واو برخلاف ایشان باچہار پنج ہزار راجپوت خونخوار یک رنگ یک جہت [illegible] واعیان اکثرے را ہمراه آورد کہ ہرگاه کار بجان وکارد باستخوان رسد واز ہمہ راه واز ہمہ جہت مایوس گردد براے پاس عزت وناموس خود لقدر امکان دست وپازده با اہل وعیال جان نثار شوند ٭

وقت ضرورت چو نماند گریز		دست بگیرد سر شمشیر تیز	

باآنکه از روش آمدن او و در مردم حرفہاے ناملائم مذکور می شد آصف خان در نہایت غفلت و بے پروائی بسر میبرد
چون خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار بادشاہی را بدیوان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان را
بمقتضاے عدالت تسلی ننماید راہ کورنش و ملازمت مسدود است و در باب خواجه برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی
که مہابت خان دختر خود را باو نسبت نموده و سابقاً مذکور شد که او را نیز چنگ زده بزندان سپردند حکم شد که انچه
مہابت خان باو داده فدائی خان تحصیل نموده بخزانهٔ عامره رساند و چون منزل بکنار بہت واقع بود نواب آصف خان
باوجود چنین دشمن قوی بازوے از سر و جان گذشته در نہایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبلهٔ خود یعنی حضرت شاہنشاہی را
دران طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راہ پل عبور نموده درین روے آب منزل گزیده و
ہم چنین کارخانجات از خزانه و قورخانه وغیره حتے که خدمتگاران و بنده ہاے نزدیک در کل از دریا عبور نمودند
معتمد خان بخشی و میر توزک از آب گذشته شب در پیشخانه بود علی الصباح چون مہابت خان دریافت که کار بناموس
و جان او رسیده لاعلاج درین وقت که ہیچ کس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چہار پنج ہزار سوار راجپوت که با آنہا
قول و عہد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو ہزار سوار بر پل می گذارد که پل را آتش زده
اگر کسی اراده آمدن داشته باشد بمدافعه و مقابله قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه می گردد و از در حرم گذشته به پیشخانه
معتمد خان رسیده بازپرس احوال نمود معتمد خان شمشیر بسته از خیمه برآمد و چون چشمش بر او افتاد از احوال شاہنشاہی
استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاده برچه و شمشیر در دست ہمراه داشت و از گرد و غبار چہره آدم خوب محسوس
نمی شد بر سمت دروازه کلان شتافت و دران وقت در فضاے دولتخانه معدودے از اہل یتاق وغیره و سه
چہار خواجه سراے پیش دروازه ایستاده بودند مہابت خان سواره تا دولتخانه رفته از اسپ فرود آمد دران وقت
که پیاده شده بجانب غسل خانه شتافت قریب دو صد راجپوت ہمراه داشت معتمد خان پیش رفته گفت که این ہمه
گستاخی و بیباکی از ادب دور است نفسی توقف نمائید تا من رفته ع[illegible] کورنش و زمین بوس نمایم اصلا بجواب نه پرداخت
و چون بر در غسل خانه رسید ملازمان او تختہاے دروازه را که دربانان بہ[illegible] احتیاط بسته بودند درہم شکسته بفضاے
دولتخانه در آمدند جمعے از خواصان که بر گرد و پیش آنحضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض ہمایون [illegible]

آن حضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکی نشستند درین وقت مهابت خان مراسم کورنش تبقدیم رسانیده آنگاه بردور
پالکی گردیده معروض داشت که چون یقین کردم که از آسیب عداوت و دشمنی آصف خان خلاصی ورهائی ممکن نیست و
بانواع واقسام خواری ورسوائی کشته خواهم شد از روے اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر
مستوجب قتل وسیاست ام در حضور اشرف سیاست فرمایند درین وقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده در سراپردهٔ
بادشاهی را فراگرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرای
و بلند خان و خدمت پرست خان و فیروز خان و خدمتخان خواجه سرای و فصیح خان مجلسی و سه چهار نفری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن
بے ادب خاطر اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در شور داشت و دو مرتبه دست بر قبضهٔ شمشیر رسانیده خواستند که جهان را
از لوث وجود آن بیباک پاک سازند هر بار میر منصور بدخشی به ترکی عرض میکرد که وقت مقتضی آن نیست صلاح حال منظور باید داشت و
سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بد کردار را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ
دولت خواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون بیرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه
بغیر او و نوکران او کسے دیگر بنظر در نمی آمد درین وقت آن بے عاقبت عرض کرد که هنگام سواری ست بضابطهٔ معهود سواری
فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و
اسپ خود را پیش آورده مبالغه والحاح بسیار نمود که برهمین اسپ سوار شوید غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او
سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت ملابس پوشیدن واستعداد سواری خواستند که
بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار راضی نشد القصه آن قدر توقف روے داد که اسپ خاصه را حاضر ساختند و
آنحضرت سوار شده دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از ان فیل خود را آورده التماس نمود که چون وقت شورش
وازدحام است صلاح دولت درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند و آنحضرت بے مبالغه و مضایقه بر همان
فیل سوار شدند یکے از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود درین اثنا
مقرب خان خود را رسانیده باستر ضاے او درون حوضه نزدیک بآنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوب گاه
بے تمیزی زخمی بر پیشانی مقرب خان رسید و خدمت پرست خان خواجه که معتاد شراب و پیاله خاصه در دست داشت خود را
بفیل رسانید و هرچند راجپوتان [illegible] زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند که او را جاے ندهند او کناره حوضه را

محکم گرفته خود را نگاه می داشت و چون در بیرون جای نشستن نبود خود را میان حوضه گنجانید و چون قریب نیم کروه
مسافت سطی شد گجبت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب
نشسته بود مهابت خان اشاره کرد تا آن بی گناه را با پسرش شهید کردند بالجمله در لباس سیر و شکار بسمت منزل خویش
راهبری نمود و آنحضرت بدرون خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را بردور آنحضرت گردانید و چون
از نورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از انجا همراه
نورجهان بیگم باز بخانه خود آرد باین قصد بار دیگر آنحضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامی که حضرت شاهنشاهی
بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهر خان خواجه سرا که ناظر محلات بادشاهی بود از آب
گذشته بمنزل برادر خود آصف خان رفته بود آن کم فرصت تیز رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت
کشیده متردد خاطر گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائی است عظیم لاجرم رای
فاسد او براین معنی قرار گرفت و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و آنحضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه
او می گفت می کردند درین وقت چیچو نبیرهٔ شجاعت خان همراه شد و چون بخانه شهریار در می آید برا چوتان اشاره کرد تا
او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و
معاتب ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار تا بانجا کشید و انچه در مخیلهٔ هیچکس نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق
خجالت زده کردار خویش گشتید اکنون تدارک آن بعهدهٔ شما در انچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض باید
داشت همه یکدل و یک زبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در
رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرفراز شویم
چون کنکاش ناصواب بمسامع جلال رسید از ضابطهٔ معقول دور نمود و همان شب مقرب خان و صادق خان بخشی و میر منصور
و خدمت خان را پی در پی نزد آصف خان و عمدهای دولت فرستادند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطا
است زنهار که این تدبیر نادرست را نتیجهٔ خامکاری و ناسازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی
اثری بران مرتب نخواهد شد هرگاه درین طرف باشم بکدام دلگرمی و چه امید جنگ [illegible] کنید و جهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک
خود را مصحوب میر منصور فرستادند اما آصفخان بگمان آنکه این گوفا از روی طبیعت [illegible] نیست خلاف ... باشد و حضرت به تکلیف او

حکم فرموده مهر را فرستاده اند بهمان قرار داد پاے عزیمت افشرده درین وقت فدائی خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از آنکه پل را آتش داده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب شده در تیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندین نوکران خویش روبروی دولتخانه اسپ بدریا زده خواست که بشناوری عبور نماید شش کس از همراهان او بموج فنا رفتند و چندی از تندی آب پایان رویه افتادند و نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و خود با اسپ سوار بر آمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نمی رود و غنیم زور آور است و بملازمت اشرف نمی تواند رسید عطف عنان نموده از آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند روز یکشنبه هشتم فروردی مطابق بیست و نهم جمادی الثانی آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمده‌هاے دولت قرار بجنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد اتفاقاً بدترین گذرها همان بود سه چهار جا از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجے بطرفی افتاد آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادت خان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته بودند در آمدند و فدائی خان بفاصله یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت و ابوطالب پسر آصف خان و شیر خواجه و الله یار و بسیاری مردم پایان بر فدائی خان عبور نمودند و هنوز جمعے بکنار نپیوسته و بعضی میان آب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند و معتمد خان از آب یکجا گذشته بر لب آب دویم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکرد که سوار و پیاده و اسپ و شتر در میان دریا در آمده پهلو بر یکدیگر بر زده سعی در گذشتن دارند درینوقت ندیم خواجه سراے بیگم آمده مخاطب ساخت که مهد علیایی میفرمایند که اینجا جاے توقف و تامل است پاے همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهزم گشته راه آوارگی پیش خواهد گرفت از استماع این خطاب و عتاب خواجه ابوالحسن و معتمد خان اسپان خود را در آب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم این جانب را پیش انداخته بدریا در آمدند در عماری بیگم دختر شهریار و صبیه شاهنواز خان بودند تیرے بر بازوے دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود بر آورده بیرون انداخت و لباسها بخون رنگین شد و جواهر خان خواجه سرا ناظر محل و ندیم خواجه سرای بیگم و خواجه سراے دیگر در پیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد از آنکه روے فیل برگشت دو سه زخم برچها بر عقب فیل زدند تا آنکه شمشیرها از پے [illegible] فیلبان سعی در راندن فیل داشت تا جاے رسید که آب عمیق آمد و اسپان

بشناوری

به شناوری افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری از آب گذشت و بدولتخانهٔ بادشاهی
رفته فرود آمدند و چون راجپوتان قصد تمام باین جانب کردند درین وقت آصف خان پیدا شد و از نیرنگی زمانه و بیراه
رفتن رفیقان و نشستن نقش بدگله آغاز کرده روانه شد و هرچند حاضران از ایشان نشان خواستند اثری ظاهر نشد
که بکدام جانب شتافت و خواجه ابوالحسن گرم راند و از هول اضطراب اسپ بدریا زد و چون آب عمیق بود و تند می رفت
در وقت شناوری از اسپ جدا شد تا قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود تا آنکه غوطه خورد و نفس گیر شد قاش زین
نگذاشت درین حالت مخلصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد و فدائی خان با جمعی از نوکران خود و چندی
از بندهای بادشاهی که دوستی و آشنائی با وی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش کرد و غنیم خود را
برداشته تا خانهٔ شهریار که حضرت شاهنشاهی در انجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و
پیاده مالامال بود بر سر در ایستاده به تیراندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن دولتخانه نزدیک بآن حضرت می رسید
و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود و بالجمله فدائی خان زمانی ممتد ایستاده تلاش می کرد و از همراهان او سید مظفر که از
جوانان کارطلب کاردیده فدوی بود و عطاء الله نام خویش [illegible] خان بدریافت سعادت شهادت حیات جاوید یافتند
و سید عبدالغفور بخاری که از جوانان شجاع است زخم کاری برداشت و چهار زخم باسپ سواری فدائی خان رسید و چون
دریافت که کاری از پیش نمی رود و بخدمت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و بطرف بالای آب شتافت و روز دیگر
از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و از انجا عیال را برداشته بگرجاک ٹنڈیه رخت سلامت کشید بدربخش نام
زمیندار پرگنهٔ مذکور با او رابطهٔ قدیم داشت، فرزندان را در انجا گذاشته و خاطر از انجانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان
شتافت و شیرخواجه و الله وردی خان قراول باشی و آله یار پسر افتخار خان هرکدام بطرفی رفتند و آصف خان چون دانست
که از دست مهابت خان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دوصد و سه صد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب
قلعهٔ اٹک که در تیول او بود رفت و چوکی به رهتاس رسید از ارادت خان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان خود را
فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود طلبید لیکن هرچند [illegible] کرد او بهمراهی آصف خان راضی نشد و آصف خان بقلعهٔ اٹک رفته متحصن
گشت و ارادت خان برگشته باردو آمده و بعد ازان خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر بخشیده مهابت خان را دیده و نوشته
بنام ارادت خان و معتمد خان مشتمل بر سوگند غلیظ شدید بخط [illegible] گرفت که گزند جا[illegible] از بعزت و ناموس نرساند آنگاه ایشان

راہمراہ بردہ ملاقات داد درین روز عبدالصمد نواسہ شیخ چاند منجم را کہ بآصف خان رابطہ قوی داشت والحق جوان مستعد بود بشناست آشنائی او درحضور خود بقتل رسانید مقارن این حال شاہ خواجہ ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاہ والا رسیدہ ملازمت نمود وبعد از اداے کورنش وتسلیم وآدابے کہ درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان کہ مشتمل بر اظہار اخلاص و نیازمندی بود باتحف وہدایاے آن ملک گذرانیدہ آنگاہ پیشکش خود را بنظر درآوردند وسوغاتہاے نذر محمد خان از اسپ وغلام ترکی وغیرہ موافق پنجاہ ہزار روپیہ قیمت شد وعجالۃ الوقت سی ہزار روپیہ انعام یافت پیش ازین نگاشتہ کلک وقائع نگار گشتہ کہ چون آصفخان بہیچ وجہ از مہابت خان ایمن نبود بہ قلعہ اٹک کہ در جاگیر او بود رفتہ تحصن جست وہمگی دوصد وپنجاہ کس از سوار وپیادہ با او ہمراہ بودند مہابت خان چندے از احدیان بادشاہی وملازمان خود وزمینداران آن نواحی را بسرکردگی بہروز نام پسر خود وشاہ قلی فرستاد کہ گرم وگیرا شتافتہ بہ محاصرہ قلعہ پردازند نامبردہ‌ها دراںجا رسیدہ قلعہ رابدست آوردند و آصف خان عنان بہ قضا سپرد وفرستادہ‌ہاے مہابت خان بہ عہد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشتہ حقیقت را بمہابت خان نوشتند وچون موکب گیہان شکوہ از دریاے اٹک عبور نمود مہابت خان از حضرت رخصت حاصل نمودہ بقلعہ اٹک رفت وآصف خان را با ابوطالب پسرش وخلیل اللہ ولد میر میران مقید ومحبوس ساخت وقلعہ را بملازمان خود سپرد ودرہمین اثناے عبدالخالق برادرزادہ خواجہ شمس الدین محمد خواقی را کہ از مصاحبان ومخصوصان آصف خان بود با محمد تقی بخشی شاہجہان کہ در محاصرہ برہانپور بدست افتادہ بود بہ تیغ بیباکی آوارہ صحراے عدم گردانید وملا میر محمد قنوج را کہ بسبب اخوندی نزد آصف خان بود دقیقہ او را زنجیر کردند بحسب اتفاق زنجیر حلقہ دار در پاے او کردند چنانچہ باید استحکام نداوند باندک حرکت از پاے او برآمد این مقدمہ حمل بر افسونگری وساحری او کرد او حافظ قرآن مجید بود وپیوستہ بتلاوت اشتغال داشت ولبہاے او بتلاوت متحرک بود ازین حرکت لب یقین کرد کہ مراد علاے بدی کند واز غلبہ وسواس وفرط توہم آن مظلوم را بہ تیغ ستم شہید ساخت ملا محمد بافضائل صوری وکتب وکمالات بزیور صلاح وپرہیزگاری آراستگی داشت افسوس کہ نسفاک بیباک قدر چنین مردی نشناخت وبیہودہ ضائع ساخت وچون بنواحے جلال آباد نزول اردوی گیہان پوی اتفاق افتاد جمعے از کافران آمدہ ملازمت نمودند اکنون مجملے از معتقدات ورسومی کہ میان ایشان شائع است بجہت غرابت مرقوم می گردد طریق آنہا بہ آیین کافران تبت نزدیک است سبتے صورت آدمی از طلا [illegible] ساختہ پرستش می نمایند وبیش از یکزن نمی کنند مگر زن اول نازادگاہ باشد

یا با شوهر ناسازگار و اگر خواهند که بخانهٔ دوستی یا خویشی بروند از بالاے بام یک دیگر تردد می کنند و حصار شهر را جز یک در
نمی باشد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت می خورند و حلال دارند می گویند که از قوم ما هر کس که ماهی خورد البته
کور شده و گوشت را یخنی کرده می خورند و لباس سرخ را دوست می دارند و مرده خود را لباس پوشانیده و مسلح
ساخته با صراحی و پیاله و شراب در گور می گذارند و سوگند ایشان این است که کلهٔ آهو را یا بز را در آتش می نهند و باز آنرا
از انجا بر داشته بر درخت می گذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ خورده البته ببلاے مبتلا شده و اگر
پدر زن پسر خود را خوش کند بگیرد و پسر دران باب مضایقه نمی نماید حضرت شاهنشاهے فرمودند که هر چه دل شما
از چیزهاے هندوستان خواهش داشته باشد درخواست نمایند اسپ و شمشیر و نقد و سروپاے سرخ التماس کردند
و کامیاب مراد گشتند درین اثنا جگت سنگه پسر راجه باسو از اردوے گیهان شکوه فرار نموده بکوهستان شمالی لاهور که وطن
او است شتافت و مقارن این حال صادق خان بایالت صوبه پنجاب رخصت یافت و حکم شد که تنبیه و تادیب جگتسنگه نماید و
حضرت شاهنشاهی منزل بمنزل به نشاط شکار پرداخته روز یک شنبه بستم اردی بهشت در ساعت مسعود داخل شهر
کابل شدند و درین روز بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار گذشته بباغ شهر آرا که نزدیک بقلعه کابل واقع است
نزول اجلال فرمودند روز جمعه غرهٔ خوردادبروضهٔ منورهٔ حضرت فردوس مکانی تشریف برده لوازم نیازمندی بتقدیم
رسانیده از باطن قدسی مواطن آن حضرت استمداد همت نمودند و همچنین به زیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خود
میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق سبحانه تعالی التماس آمرزش ایشان فرمودند از غرائب اتفاقات که از نهانخانهٔ
تقدیر بر منصهٔ ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت مهابت خان است تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت و گستاخی در کنار
آب بهت ازو بظهور آمد و امراے بیحوصله باسپاه از غفلت خویش خجلت زده خاوند خویش گشتند و امرے که در مخیلهٔ هیچکس خطور
نکرده بود چهره پرداز ظهور گشت راجپوتان او بنابر تسلط و اقتدارے که بحسب اتفاق روے نموده بود خودسر و مغرور گشته
دست تعدے و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز کرده هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار برگشت و دست فتنه
آتش بخرمن هستی آن خودسران زد و بالجمله جمعی از راجپوتان در چلکه که از شکارگاههاے مقرری کابل است رفته اسپان خود
بچرا گذاشته بودند چون چلکه را بجهت شکار بادشاهی قرق ساخته تجمعی از احدیان حواله نموده بودند یکی از اینها مانع آمده کار به
درشتی گذرانید و راجپوتان بیجا با آن بیچاره [illegible] برادران او و احدیان دیگر

بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی نمودند حکم شد که اگر او را شناخته می باشند نام و نشان او معروض دارند تا بحضور اشرف طلبیده
بازپرس فرمائیم و بعد از اثبات خون بسزا رسد احدیان را باین حکم تسلی نگشته برگشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود
آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یکجهت و یکرو برسر دائره راجپوتان آمدند و چون احدیان
تیرانداز و توپچی بودند باندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندے را که مهابت خان از فرزندان حقیقی گرامی تر
می دید علف تیغ انتقام گردیدند تخمیناً هشتصد و نهصد راجپوت بقتل رسیده باشند و احشام کابل و هزارجات سرجا
راجپوتے را در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند و باین طریق قریب بپانصد راجپوت
که بیشترے از آنها سردار قوم بودند و بشجاعت و مردانگی اشتهار داشتند از بار رخت رفتند و مهابت خان از شنیدن این
خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده یکیک نوکران خود شتافت و در اثنائے راه نقش را طور دیگر دیده از بیم و هراس که مبادا
درین آشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولت خانه انداخت و بالتماس او حبشیان و کوتوال خان و جمال خان خواص را
حکم شد تا این فتنه را فرونشانند دیگر بعرض رسید که باعث جنگ و ماده فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و
خواجه قاسم برادر اوست هر دو را بحضور طلبیده بازپرس فرمودند جوابے که تسلی او شود سامان نیارستند کرد چون
کس بسیارے از تیر و تفنگ بقتل رسیده بودند ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبرده ها را بوے حواله کردند و
او در نهایت خواری و رسوائی سر و پا برهنه بخانه خود برده مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بود تمام متصرف شد درینولا
بعرض رسید که عنبر حبشی در سن هشتاد سالگی باجل طبعی درگذشت عنبر در فن سپاهگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل
و نظیر نداشت اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر روزگار بعزت بسر برد و در هیچ تاریخی بنظر درنیامده
که غلام حبشی بمرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی بموجب نوشته مهابت خان عبدالرحیم خانخانان را که
متوجه جاگیر خود بود برگردانیده بلاهور فرستاد درینولا خبر رسید که شاهزاده هاے والانژاد سلطان دارا شکوه و سلطان
اورنگ زیب پسران شاهجهان بحوالے اکبرآباد رسیدند خاطر قدسی مظاهر از مژده وصول بنائر کامگار گلگل شگفت
لیکن مهابت خان بمظفر خان حارس دارالخلافه نوشت که نظربند نگاهدارد و بدرگاه بیارد چون توجه خاطر اشرف بشکار
بسیار بود و شیفتگی آنحضرت درین شکل بحدی رسیده بود که در حضر و سفر دیر و زبے شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم درینولا
آگه دردبخان قراول بیگی بجهت شکار رقم [illegible] که اهل هند آنرا [illegible] ور گویند از ریسمان تابیده ترتیب داده پیشکش نمود

مبلغ بیست و پنج ہزار روپیہ بران صرف شدہ بنا بران در موضع ازغندہ کہ از شکارگاہہای مقرر این ملک است بمتصدیان
سرکار حکم شد کہ نور مذکور را شکار پردہ استادہ نمودند و شکاری را از ہر جانب بنور در آوردند وحضرت با پرستاران حرم سرائے
عزت بنشاط شکار توجہ فرمودند شاہ اسمٰعیل ہزارہ کہ جماعۂ ہزارہا او را ببزرگی و مرشدی قبول می داشتند و با توابع ولواحق
خویش در ظاہر دیہہ میر مانوس فرود آمدہ بود حضرت شاہنشاہی با نورجہان بیگم واہل حرم بمنزل شاہ اسمٰعیل تشریف فرمودند
و بیگم بفرزندان شاہ از اقسام وجواہر ودارای مرصع الات تلطف فرمودند واز انجا بنشاط شکار پرداختہ قریب سیصد راس
از رنگ وقوچ کوہی وخرس وکفتار کہ درین نور در آمدہ بود شکار شد ویکے از ہمہ کلان تر بود وزن فرمودند سہ من وسہ سیر
بوزن جہانگیری بر آمد واز سوانح آنکہ چون خبر گستاخی مہابت خان بسمع شاہجہان رسید مزاج بشورش گرائید وباوجود
قلت جمعیت وعدم سامان داعیہ مصمم شد کہ بخدمت پدر والا قدر شتافتہ سزاے کردار ناہنجار در دامن روزگار او نہد
باین عزیمت شتافتہ بتاریخ بیست وسویم رمضان سال ہزار وسی وپنج با ہزار سوار از مقام ناسک بر تنگ
رایات برافراشتند بگمان آنکہ شاید درین مسافت بقدر جمعیتی فراہم آید چون اجمیر مخیم گشت راجہ کشن سنگھ پسر راجہ بھیم کہ با پانصد
سوار در موکب منصور بود باجل طبعی در گذشت وجمعیت او [illegible] گشت وہمگی پانصد سوار در غایت پریشانی وتنگدستی ہمراہ
ماند واز ارادہ سابق سامان پذیر نشد ناگزیر راے عقدہ کشاے چنین تقاضا فرمود کہ بولایت ٹھٹھ شتافتہ روزی چند دران
تنگناے خمول باید گذرانید باین داعیہ از اجمیر بناگور واز ناگور بجدوجودہ پور واز ان راہ بجیسلمیر نہضت اتفاق افتاد
وحضرت جنت آشیانی در ایام ہرج ومرج از ہمین راہ بولایت سندھ وملک ٹھٹھ تشریف بردہ بودند واین موافقت
با جد بزرگوار از بدائع روزگار است چون خاطر فیض مظاہر از سیر وشکار گلزار ہمیشہ بہار کابل وا پرداخت روز دوشنبہ
غرہ شہریور از کابل بصوب مستقر الخلافہ کوس مراجعت بلند آوازہ گشت درین تاریخ خبر بیماری شاہزادہ پرویز بعرض
رسید کہ درد قلنج قوی بہم رسیدہ ایشان را زمانی ممتد بشعور داشت وبعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد ومقارن این حال
عرض داشت خانجہان رسید نوشتہ بود کہ شاہزادہ باز از ہوش رفتہ ودرین مرتبہ پنج گھڑی کہ دو ساعت نجومی باشد بیشعور
بودند ناگزیر اطبا بداغ قرار دادند وپنج داغ در سر وپیشانی وشقیقہ ایشان سوختند معہذا بہوش نیامدند وبعد از ساعت
دیگر افاقت بہم رسید وسخن کردند وباز از ہوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نمودہ اند واین ثمرہ افراط شراب است
چنانچہ ہر دو عم ایشان شاہزادہ شاہ مراد وشاہزادہ دانیال [illegible] بیماری مبتلا گشتہ کاسہ سر در کاسہ شراب کردند در ینولا شاہزادگان

والاگہر سلطان داراشکوہ و شاہزادہ اورنگ زیب از خدمت پدر بملازمت جد بزرگوار آمدہ بدولت زمین بوس فرق نیاز نورانی
ساختند از فیلان و جواہر مرصع آلات قریب دہ لک روپیہ پیشکش ایشان بنظر درآمد درینولا از نوشتہ فاضلخان بعرض رسید کہ بایستغر
پسر سلطان دانیال مرحوم درامرکوٹ از شاہجہان جدائی گزیدہ بملک راجہ گجسنگ خود را رسانیدہ عنقریب بشاہزادہ
پرویز خواہد رسید و از سوانح بہجت افزا کہ درین راہ بظہور آمد آوارگی مہابت خان از درگاہ است تفصیل این داستان
برسم اجمال آنکہ از تاریخیکہ آن بداندیش مصدر چنین گستاخی گردید مزاجش بشورش گرائید و ظرف حوصلہ اش تنگی کرد و
با عیان دولت سلوک نا ملائم پیش گرفتہ دلہا را از خود آزردہ و خاطر را متفکر گردانید حضرت شاہنشاہی باوجود چنین گستاخی و
سوء ادب از کمال حوصلہ و بردباری التفات و عنایت ظاہر می ساختند و ہر چہ نور جہان بیگم در خلوت می گفت بے کم
و کاست نزد او بیان مے فرمودند چنانچہ مکرر بر زبان آوردند کہ بیگم قصد تو دارد خبردار باش و صبیہ شاہنواز خان نبیرہ
عبدالرحیم خان خانان کہ در عقد ازدواج شایستہ خان پسر آصف خان است می گوید کہ ہرگاہ قابو یابم مہابت خان را
بہ بندوق خواہم زد و باظہار این مقدمات خاطر او را مطمئن می ساختند تا آنکہ رفتہ رفتہ توہمی کہ در ابتدا داشت و از ان
رہگذر ہوشیار و بیدار می بود و جماعتی کثیر از راجپوتان باخود [illegible] می آورد بر گرد و پیش دولتخانہ باز می داشت کم شد
و آن ضبط و انتظام بر جا نماند و معہذا نوکران خوب او در جنگ [illegible] کابل بقتل رسیدند و نور جہان بیگم بخلاف او پیوستہ
در انتہاز فرصت بود و سپاہ و نگاہ می داشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکہ
ہوشیار خان خواجہ سرائے بیگم بموجب نوشتہ ایشان قریب بدو ہزار سوار از لاہور نوکر کردہ بخدمت شتافت و در رکاب
سعادت ہم جمعیت نیک فراہم آمدہ بود یک منزل پیش از رہتاس [illegible] محل سواران را تقریب ساختہ فرمودند کہ
تمام سپاہ قدیم و جدید جبہ پوشیدہ در راہ بایستد آنگاہ بلند خان خواص را حکم شد کہ از جانب حضرت نزد مہابت خان
رفتہ پیغام گذارد کہ امروز مردم بیگم خود را بنظر اشرف می گذرانند بہتر آنست کہ مجرائے اول را موقوف دارید مبادا
باہم گفتگو شدہ بجنگ و نزاع کشد و در عقب بلند خان خواجہ انور را فرستادند کہ این سخن پسندیدہ معقول او ساز دو او
حسب الحکم عمل نمودہ درین وقت بکورنش نیامد روز دیگر بسیاری از بندہا [illegible] در درگاہ فراہم آمدند و آنحضرت
بمہابت خان حکم فرمودند کہ یک منزل از آردو پیش می رفتہ باشد اگرچہ او از حقیقت کار آگاہ گشت لیکن چون حشمش از جنگ
احدیان ترسیدہ بود ناکام و ناکام روانہ پیش شد و آنحضرت بتعاقب او [illegible] گرم و گیرا شتافتند و مہابت خان دیگر خود را

جمع نتوانست ساخت و از منزل پیش نیز کوچ کرده از دریاے بہت گذشته فرود آمد و حضرت شاهنشاهی درین طرف معسکر آراستند و افضل خان را از دآن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم تبقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب پٹنه رفته او نیز از پے رفته آنمهم را بانجام رساند دویم آصف خان را بملازمت حضور فرستد سویم طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید چهارم لشکری پسر مخلص خان را که ضامن اوست و تا حال بملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن آصف خان استادگی کند یقین شناسد که فوج برسر او تعیین خواهد شد افضل خان پسران شاهزاده دانیال را همراه آورده معروض داشت که درباب آصف خان عرض می کند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که اگر آصف خان را از دست دهم مبادا لشکر برسر [illegible] تعیین فرمایند درین صورت بنده را بهر خدمتے که تعیین فرمایند بدان سرفراز شده چون از لاهور بگذرم منت برچشم و دل گذاشته آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت چون افضل خان عذر فرستادن آصف خان معروض داشت بیگم از حرفهاے لغو او بشورش درآمد افضل خان باز رفته انچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت وگفت در فرستادن آصف خان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت خان از حقیقت کار آگاه گشت فی الفور آصف خان را خود آورده معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر او پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر او را بجهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده رفیق خود نگاهداشت بظاهر عزیمت پٹنه وانموده کوچ بکوچ روانه شد و بست و سویم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرائب آنکه یورش مهابت خان وهرج و مرج او بر ساحل همین آب اتفاق افتاد و باز انحطاط و آخر نجت و زمان او باز او برکنار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند ابوطالب پسر آصف خان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون در جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داراب بخش پسر خسرو خان خانان و مقرب خان و میر جمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص را نورانی ساختند هفتم ماه آبان بسلعت مسعود نزول موکب اقبال بدار السلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید و درین روز مسعود آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که سر دیوان نشسته از روے استقلال بتمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بخواجه ابوالحسن [illegible] افضل خان از تغیر میر جمله بخدمت میر سامانی سرفرازے یافت و میر مذکور بخدمت بخشیگری سربلند گردید و سید جلال [illegible] نبیره شاه عالم بخاری [illegible] در گجرات آسوده اند احوال

ایشان تبقریبات درین اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان لطف نمودند درینولا بعرض رسید
که مهابت خان از سمت راه پٹنه عنان تافته بجانب هندوستان روانه شد و نیز بمسامع جلال رسید که بیست و دو لک روپیه
نقد وکلای او از بنگاله فرستاده اند بحویلی دهلی رسیده بنا بران صفدر خان و سپهدار خان وعلی قلی درمن و نورالدین قلی
وانیرای سنگدلن با هزار احدی تعین شدند که برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند نامبرده ها متوجه خدمت شده
در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنها زرها در سرا برده متحصن شده تا ممکن و متصور بود بمدافعه
و مقابله پای ضلالت افشردند و بندهای درگاه بعد از زد و خورد بسیار سرا را آتش زده بدرون درآمده مبلغ ها را
متصرف شدند و مردم او قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند و فرمان شد که زرها بدرگاه فرستاده خود بتعاقب مهابت خان
شتابند و مقارن این حال خان خانان را بمنصب هفت هزاری ذات و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرفراز نموده خلعت
و شمشیر و اسپ بچاق با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت نموده با جمعی از بندهای درگاه باستیصال مهابت خان دستوری
فرمودند و صوبه اجمیر به تیول او مقرر شد و چون مهم جگت سنگه از صادق خان سرانجام نشده بود و او را از دوستان مهابتخان
می دانستند حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و [illegible] روز مخلص خان و جگت سنگه از کوهستان کانگڑا رسیده ملازمت
نمودند و درین روزها بکرم خان که خدمت ملک کوچ داشت فرمان صادر شد که او را صاحب صوبه بنگاله ساختم بدالصوبه
شتافته بضبط و نسق آن ولایت پردازد و خانزاد خان را روانه حضور نماید شاهزاده پرویز از فرط باده پیمائی بمرض صرع مبتلا
شده رفته رفته از غذا نفرت بهم رسانید و قوی به تحلیل رفت و هرچند اطبا بمعالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر
رسیده بود اثری بران مترتب نگشت و شب چهارشنبه بتاریخ هفتم شهر صفر سنه هزار سی و شش هجری پیمانه حیاتش لبریز
گردید و کالبد آن مرحوم را نخست دران شهر امانت فرمودند و آخر باکبرآباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده آن سرو جویبار
سلطنت بود مدفون کردند و چون اینخبر بمسامع علیه رسید رضا بقضای ایزد تعالی داده زخم درونی بمرهم صبر و شکیبائی
چاره فرمودند در سن سی و هشت سالگی وفات یافت تاریخ فوت او بعضی از فضلا چنین یافته اند وفات شاهزاده پرویز
بعد از استماع این خبر بخان جهان حکم شد که فرزندان و بازماندهای ایشان را روانه درگاه والا سازد و درخلال این احوال
شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سوای آنچه بدفعات باو عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر
مرحمت گردید و انموذجی از نفائس هندوستان بخان فرستادند [illegible] میرزا ابوطالب خلف اعتضاد الخلافت آصف خان بخطاب

شائسته خان نامور شد و درین ایام موسوی خان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و در نیولا میرزا رستم صفوی
بصوبه داری بهار فرق عزت برافراخت و درین هنگام از عرض داشت متصدیان صوبه دکن بعرض رسید که یاقوت خان حبشی که در آن
ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از و نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهده او مقرر بود اختیار بندگی و
دولت خواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سوار بحوالی جالناپور آمده بسربلند راے نوشته که من با فتح خان پسر
ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولت خواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام نامبرده ها بر یکدیگر
سبقت کرده پے در پے خواهند آمد چون خان جهان از نوشته سربلند راے بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتے مشتمل بر
استمالتے و دولت خواہے بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم عزیمت گردانید و بسربلند راے نیز مکتوبے قلمی نمود که در
لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بزودے روانه برهان پور سازد در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاهجهان با
معدودے از بنده ها بجانب پٹنه نهضت فرمود چون در ایام شاهزادگی باپادشاه والاجاه شاه عباس طریقه دوستی و
مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بودند بخاطر
صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیک[illegible] باید شد ممکن که بآبیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش
و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند بالجمله چون بحوالی پٹنه پیوستند شریف الملک که حارس آنملک بود نه هزار سوار و دوازده هزار
پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرأت پیش گذاشت و بالجمله همگی سیصد چهار صد سوار از بنده هاے وفادار
همراه بودند تاب صدمه آنها نیاورده بحصار شهر در آمده متحصن گشت و چون از پیشتر مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج
و باره آماده ساخته بود در نیولا بدرون حصار در آمده بمدافعه و مقابله پاے ضلالت افشرد و شاهجهان مردم خود را منع فرمود که
بر قلعه نتازند و رعیت خود را بتوپ و تفنگ ضائع نسازند با وجود این معنی جمعی از جوانان کار طلب بر حصار بند شهر یورش
نمودند و از استحکام برج و باره و کثرت توپ خانه کاری نساختند و ناگزیر عطف عنان نموده دائره کردند و پس از روزے
چند باز بهادران شیر دل زنجیر گسل مانند برق لامع بقلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی
و دیوار و درخت نداشت سپرها برو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عمیق و عریض مملو از آب بود و پیش رفتن محال
و پس گشتن از آن محال تر شد در میان میدان نشسته توکل را حصار خود ساختند درین وقت شاهجهان تکسرے بهم رسانید
و بنا بر بعضے موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز پیوست و یقین شد

که ازین مرض جان برنیست وہم درین ضمن مکتوب نورجہان بیگم رسید مرقوم بود که مہابت خان از صیت نهضت موکب بادشاہی سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج در راه غبار آسیبی بدامن پسران شما رساند صلاح دولت در انست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزے چند با روزگار باید ساخت ـ

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون ٭

بنابرآن باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سواره از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاہزاده پرویز رسید بر جناح استعجال نهضت موکب منصور افتاد واین راهیست که سلطان محمود از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است وشاہجہان بملک گجرات در آمده از بیست کروہے احمدآباد بگذر جانپانیر دریاے نربدا را عبور فرمودند واز کریوه چهپرائی که براجه بکلانه تعلق دارد برآمده بناسک تربنگ از مضافات دکن که مردم خود را درانجا گذاشته بودند نزول نمودند وچون درین ملک عمارتے نبود در همان نزدیکی بنخیبر شتافته در آن سرزمین رحل اقامت انداختند درینولا آصف خان بمنصب هفت هزاری ذات وسوار دو اسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تا از قید مہابت خان وآسیب جان نجات یافته بود منصب [illegible] نداشت احوالش نامنتظم بود درینولا از عرض داشت متصدیان دکن بعرض رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر ودیگر تربیت یافتهاے نو دولت را بحدود ملک بادشاهی فرستاده غبار شورش وفساد برانگیخته لاجرم عمدة الملک خانجهان بجهت محافظت ومحارست لشکرخان را که از بندهاے کهن سال است وکاردان بجراست برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالاگهاٹ شد وتا کهڑکی که محل اقامت او بود عنان منازعت باز نه کشید و نظام الملک از قلعه دولت آباد وسر بیرون نکشید از سوانح این ایام کشته شدن محمد مومن است داد از سادات سیفی بوده بسلسله نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صبیه سادات خان نبیره عم نقیب خان را بوی نسبت فرمودند درهنگامیکه عبور شاهجهان در ممالک شرقیه افتاد مشارالیه دران حدود جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست ویک چندے درین هرج مرج همراهی گزید سادات خان که در خدمت شاهزاده پرویز بود نوشتها به مبالغه وتاکید فرستاده نزد خود طلب داشت وآن خون گرفته از خدمت شاهجهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد چون خبر آمدن او به حضرت شاهنشاهے رسید بحضور طلب فرمودند هرچند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود مہربان نشدند وآن سیدزاده را در پاے فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند

درین وقت نظام الملک در قلعه دولت آباد و حمید خان نام غلام حبشی را پیشواے خود ساخته مدار و اعتبار ملک و مال
به قبضه اقتدار او سپرد از بیرون او و از اندرون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند و خبر آمدن خانجهان
یقین شد حمید خان با سه لکهه هون که دوازده لک روپیه باشد نزد او رفته بافسون و افسانه او را از راه برده قرارداد
که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهاٹ را با قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملک باز گذارد و فغان ازین افغان ناحق شناس
که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش کرده چنان ملکی را به سه لک هون از دست داد و بنام امراے بادشاهی که در
تهانجات بودند نوشتها فرستاد که آن محال را بحواله وکلاے نظام الملک نموده خود را بحضور رسانند و همچنین نوشته بنام سپهدار خان
حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشار الیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید اما قلعه ممکن نیست که
من از دست بدهم هر گاه که فرمان بنمایید قلعه را خواهم داد مجملاً هر چند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان آذوقه و ذخیره
فراوان بدرون برده باستحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم همت برجا داشت و دیگر نامردان بنوشته خانجهان
ملک بالاگهاٹ را در کل بوکلاے نظام الملک سپردند و به برهان پور آمدند الحال حقیقت احوال حمید خان حبشی بهنگوجه
او بنا بر غرابت مرقوم می گردد که این غلام رازے نبود از غریب ... اوهاے این ملک دور ابتداے که نظام الملک
مفتون شراب و شیفته زنان شد این عورت بدرون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاهی نه بود
[illegible] رسانید و زن و دختر مردم را به فریب و فسون بدراه ساخته نزد او می برد و به لباسهاے مناسب و زینتهاے
[illegible] آراسته بنظر او جلوه می داد و او را بمباشرت و معاطفت پری پیکران سیم بر مبتلا ساخته محظوظ و مسرور می داشت رفته
رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملک بدست آن عورت
افتاد هر گاه آن زن سوار میشد سپاه و عمدهاے دولت پیاده در رکاب او می رفتند و عرض مطالب خود مے نمودند تا آنکه عادلخان
فوجے بر سر نظام الملک فرستاد و ازین جانب نیز خواستند که لشکرے تعین نمایند و این عورت بطوع و رغبت خود خواهش
تمام استدعا ... سپاه از نظام الملک کرده دلنشین ساخت که اگر فوج عادل خان را شکست دادم زنی مصدر چنین کارے
شگرف شده باشد و اگر نقش برعکس نشست شکست زنی چه اعتبار و افتخار خواهد افزود القصه این ماده گرگ محتاج مرتکب
این امر خطیر گشته پیوسته در ساق این یساق نقاب برقع ... افگنده بر اسپ سوار می شد و خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می بست
و حلقهاے طلا و مرصع که باصطلاح هندوستان کڑه گویند در دست مے انداخت و دیگر اسباب سپاهیانه و تحالف مردانه

با خود ہمراہ می داشت و داد و دہش و انعام و بخشش و اسپ می جست و بہانہ می خواست ہیچ روزی نمی گذشت کہ با سرداری رعایت نمی کرد و مبلغی بمردم نمی داد و بعد از آنکہ تلاقی صفین و محاذات فئتین اتفاق افتاد از علو ہمت و علو جرأت دیرانہ با لشکر عادل خان مصاف داد و سپاہ و سرداران را بقتل و حرب و طعن و ضرب ترغیب و تحریض نمودہ قدم مردانگی را در ان بحر وغا د لجۂ ہیجا چون کوہ استوار پا برجا داشت و آن غنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش دادہ جمیع فیلان و توپ خانہ را بدست آوردہ سالماً و غانماً رایت مراجعت برافراخت درینولا بعرض رسید کہ چون امام قلی خان فرمانروای توران چند سال می رسید کہ ایلچی حضرت شاہنشاہی را در ماوراءالنہر نگاہداشتہ آدمیانہ سلوک نمود و چون خبر بے عنایتی بہ شاہجہان و مخالفت نمودن ایشان بوالد والا قدر شائع شد لاجرم قدوۂ ممالک اسلام عبدالرحیم خواجہ وارکان خواجہ را با شرائف تحف و نفائس ہدایا ہمراہ میر مذکور رخصت فرمود و مکتوبے نیز نوشتہ مصحوب خواجہ ارسال داشت خواجہ از اعاظم سادات و از اجلۂ مشائخ ماوراءالنہر است نسبت شریفش با امام جعفر صادق علیہ السلام منتہی می شود و بادشاہ توران عبداللہ خان بخواجہ جوئبار جد بزرگوار آن جناب دست امانت دادہ بود و ارادت صادق داشت حضرت شاہنشاہی آمدن خواجہ را گرامی داشتہ در تعظیم افزودند و امرا و اعیان دولت را باستقبال فرستادند و چون [illegible]بل رسید ظفر خان استقبال نمودہ بشہر آوردہ و مجلس عالی آراستہ لوازم مہمان داری بتقدیم رسانید و حضرت شاہنشاہی در سہ منزلی لاہور موسوی خان را با خلعت خاصہ و خنجر مرصع پیشوا فرستادہ مسرت بخش خاطر آن سید عزیز شدند و بعد ازان بہادر خان اوزبک کہ در زمان عبدالمومن خان حاکم مشہد بود و درین درگاہ منصب پنج ہزاری داشت باستقبال شتافت و چون خواجہ بحوالی شہر پیوست بحکم اشرف خواجہ ابوالحسن دیوان و ارادت خان بخشی باستقبال او رفتہ ملاقات نمودند و ہمان روز بشرف دست بوس آنحضرت مشرف گردید کورنش و تسلیم را معاف فرمودہ شرائط بزرگی بجا آوردند و قریب باورنگ خلافت حکم نشستن فرمودند و پنجاہ ہزار روپیہ برسم انعام تکلیف فرمودند و روز دیگر چہار دہ قاب طعام الوش خاصہ با ظروف طلا و نقرہ بجہت خواجہ فرستادند و تمام ظروف بلوازم آن بایشان ارزانی داشتند درین ایام صوبہ داری بنگالہ از تغیر خانزاد خان بمکرم خان ولد معظم خان مقرر گشت چون مکرم خان بحکومت آن ولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانے بنام او عز اصدار یافت و او بر کشتی نشستہ باستقبال فرمان شتافت قضا را غیر ازین دریاے [illegible]ر مشہور کہ در بنگالہ است نالہ آبی بود کہ کشتی را ازان جوی بالیست گذشت چون کشتی بکنـ[illegible]ـن آن نالہ آبی رسید بلاخان [illegible]شارہ می کند کشتی را ازمانے در کنارہ آب باز دارند تا نماز عصر گذاردہ

متوجہ مقصد گردد ودر وقتے کہ ملاحان می خواہند کشتی را بکنار آب رسانند بادے بہم رسید وکشتی را برگردانید واز شورش تلاطم بحرکت بے موقع کشتی درآب فرومی رود مکرمخان با چند کس کہ دران کشتی بودند غریق بحر فنامی گردد ویک متنفس سرازان گرداب بلا برنمی آرد درخلال این حال خان خانان ولد بیرم خان درسن ہفتاد ودو سالگی باجل طبعی درگذشت تفصیل این اجمال آنکہ چون بدہلی رسید ضعفی قوی برمزاجش استیلا یافت ناگزیر دران مصر سعادت توقف نمود ودر اواسط سال ہزار وسی وشش ہجری ودیعت حیات سپرده درمقبره کہ براے منکوحہ خود ساختہ بود مدفون گردید از اعظم امراے این دولت بود ودرعہد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدر خدمات شایستہ وفتوحات عظیمہ گردید ازانجملہ کارنمایان کہ کرده نخست فتح گجرات وشکست مظفر کہ بہان فتح گجرات از دست رفتہ بار تبصرف اولیاے دولت قاہره درآمد دویم فتح جنگ سہیل کہ لشکر دکن را با فیلان مست جنگی وتوپ خانہ عظیم ہمراه داشت ومشہور است کہ ہفتاد ہزار سوار فراہم آورده بود وخان خانان با بیست ہزار بمقابل او شتافت ودو روز ویک شب جنگ عظیم کرده لواے فتح وفیروزے برافراشت ودران معرکہ مرد آزما مثل راجی علی خان سرداری بقتل رسید سوم فتح ٹھٹھ وملک سند ودر زمان دولت حضرت جنت مکانی پسر کلانش شاہنواز خان باندک مایہ مردم عنبر را شکست داد چنانچہ بموق[illegible]ثبت افتاده بے اغراق خانزاد رشید بود کہ اگر اجل امان دادے آثار نیک ازو برصفحہ روزگار یادگار ماندے خان خانان در قابلیت واستعداد یکتاے روزگار بود وزبان عربی وترکی وفارسی وہندی می دانست واز اقسام دانش عقلی ونقلی حتے علوم ہندی بہره وافی داشت ودر شجاعت وشہامت وسرداری بر آیتے بل آیتے بود وبزبان فارسی وہندی شعر نیکو گفتی وواقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمہ کرده وگاہی بیتی واحیاناً رباعی وغزلی می گفت این چند بیت ازوست ۔

شمار شوق ندانستہ ام کہ تا چند است ... جزاین قدر کہ دلم سخت آرزومند است

بکیش صدق وصفا حرف عہد بیکار است ... نگاه اہل محبت تمام سوگند است

نہ دام دانم ونہ دانہ این قدر دانم ... کہ پاے تا بسرم ہرچہ ہست دربند است

مرا فروخت محبت ولے نمی دانم ... کہ مشتری چہ کس است وبہاے من چند است

اداے حق محبت عنایتے است زدوست ... وگرنہ خاطر عاشق بہیچ خورسند است

ازان خوشم بسخنہاے دلکش تو [illegible] ... کہ اندکی بادا ہاے عشق تا چند است

رباعی

زنہار رحیم از پئے دل نروے	بیہودہ بہ آرزوے دل در گروے
گفتم سخنے و باز ہم مے گویم	خواہشگاری ہمیشہ کاہش در روے

چون راجہ امر سنگھ زمیندار ملک ماند و بندگی و دولت خواہی اختیار نمودہ عرض داشت کردہ کہ پدران من بسعادت آستان بوس مستسعد گشتند من نیز امید وارم کہ باین شرف فرق عزت برافرازم بنا بران تہور خان کہ از خدمتگاران زبان فہم بود دستوری یافت کہ رہنمونی سعادت نمودہ اورا بقدسی آستان بیارد و بجہت سرفرازے او فرمان استمالت با خلعت و اسپ مرحمت شد چون بمسامع رسید کہ مہابت خان بخدمت شاہجہان رفت علے الرغم او خان جہان را بخطاب سپہ سالارے امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از ماجراے احوال مہابت خان نگاشتہ سلک بیان می گردد کہ چون اورا از درگاہ برآوردند او از راہ ٹھٹھہ عطف عنان نمود لشکر پادشاہے بتعاقب او تعین شد و اورا از ہیچ طرف راہ اخلاص بامید مناص نیامد ناگزیر نجات خود را منحصر در توسل شاہجہان دانستہ عریضہ مصحوب یکے از معتمدان خود بخدمت آن حضرت فرستاد مضمون آنکہ اگر رقم عفو بر جرایم جرائم این بندۂ گناہگار کشند رو[illegible] امید بآن آستان آرد شاہجہان بمقتضاے وقت از تقصیرات او گذشتہ فرمان مرحمت عنوان با پنجہ مبارک بجہت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشتہ بادیہ ناکامی با قریب دو ہزار سوار از راہ راج بلیلہ و ملک بہرجے متوجہ شدہ در خیبر پیوست و ہزار اشرفی نذر و یک الماس کلان کہ ہفت ہزار روپیہ قیمت داشت با دیگر نفائس پیشکش گذرانید و بانعام خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ خاصہ و فیل خاصہ سرفرازے یافت درین ایام خان جہان نوشتہاے پے درپے فرستادہ عبد اللہ خان راکہ دران دور بود بآمدن برہان پور ترغیب و تحریض نمود و خان بعہد و پیمان بدانجا شتافتہ او را دید چون روزے چند در برہان پور گذرانید خان جہان باغواے اہل فساد از خان فیروز جنگ بدگمان شدہ در روزیکہ با یک خدمتگار رنجانہ او آمدہ بود گرفتہ مقید ساخت و حقیقت حال را بدرگاہ عرض نمود فرمان شد کہ بقلعہ اسیر بردہ نگاہدارند و چون عہد شکنی در جمیع ادیان ممنوع است خان جہان در اندک مدتے نتیجہ آن یافت و شرح این داستان بر سبیل ایجاز آنکہ چون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاہنشاہے آشفتہ بود بعد ازان کہ اورنگ خلافت بجلوس جہان افروز حضرت جہانبانی ارتفاع آسمانی یافت پیوستہ خود را باندیشہای ناصواب بخیالات فاسد آزردہ می داشت تا آنکہ واہمہ بر مزاج او استیلا یافتہ قرار بر فرار داد و شب یک شنبہ بست و ہفتم

ماه صفر سنہ ہزار وسی ونہ با فرزندان وجمعی از افغانان از دارالخلافۃ اکبرآباد برآمده راه ادبار پیش گرفت وآنحضرت ہمان شب خواجہ ابوالحسن وسید مظفر خان وآلہ وردیخان ورضا بہادر وپرتھی راج راٹھور را با فوجے از بندہ ہاے درگاه بتعاقب او تعین فرمودند ونامبردگان درحوالے دھول پور باو رسیده جنگ سخت در پیوست ودر اثناے دار وگیر رضا بہادر شربت خوشگوار شہادت چشید وپرتھی راج زخمی شده درمیدان افتاد خان جہان دو پسر خود را بکشتن داده خود نیم جانی ازان مہلکہ برآورده بجانب دکن شتافت وبنظام الملک پیوستہ محرک سلسلہ شورش وفساد شد ومقارن این حال نہضت موکب جہانکشا بجانب دکن اتفاق افتاد ودر ساعت مسعود دولت خانہ برہان پور بذات جہان آرا رونق وبہا پذیرفت اعظم خان کہ در دولت جہانگیری خطاب ارادت خان داشت با عساکر ظفر اثر بجہت استیصال او بہ بالاگھاٹ تعین شد وافواج قاہره بادشاہی را مکرر با خان جہان اتفاق مبارزت افتاد وہربار آثار تسلط وغلبہ از بندہ ہاے درگاه بظہور رسید لیکن دفع آن مقہور میسر نگشت تا آنکہ عنان ادبار بجانب ممالک شرقی کہ مساکن افاغنہ است معطوف ساخت خاقان گیتی ستان عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ را با ... وسید مظفر ومعتمد خان کوکہ ورشید خان وچندے دیگر از امرا ہمراه نموده بہ تعاقب آن مقہور فرستادند ولشکر فیروزی اثر در حوالے پرگنہ سنده کہ بست کروہی الہ آباد واقع است بہ آن بے سعادت رسید واو از حیات ونجات نا امید گشتہ با جمعے از پسران وخویشان ونوکران قدیم پاے جہالت فشرده بجنگ پرداخت وبا دو پسر وچندے از منتسبان بقتل رسید وخان بہادر فیروز جنگ سر بے مغز او را بدرگاه والا فرستاد وتاریخ بست ویکم اسفندارمذ در ساعت مسعود نہضت رایات اقبال بعزم سیر وشکار خطۂ دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد واین سفر اضطراری است نہ باختیاری چون ہواے گرم در مزاج اقدس در غایت ناسازگارے بود لاجرم ہر سال در آغاز موسم بہار صعوبت راه بہ خاطر اشرف ومزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار ہمیشہ بہار کشمیر فردوس نظیر مے رسانیدند وخوبیہاے کشمیر را دریافتہ واستیفاے لذات آن رشک بہشت نموده باز عنان عزیمت بجنوب ہندوستان معطوف مے دارند پیش ازین بچند روز بہ عبدالرحیم خواجہ سے ہزار روپیہ انعام فرموده بودند ودرین وقت ماده فیل با حوضہ نقره شفقت فرمودند ۝

جشن بست و دویمین نوروز از جلوس ہمایون

روز یکشنبه سویم رجب سنه هزار و سی و شش هجری آفتاب جهانتاب به برج حمل شرف تحویل فرمود و سال بست و دویم از جلوس والا آغاز شد و برلب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و یک روز بلوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل بمنزل سیر کنان و شکار افگنان طی راه فـ[illegible]نموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد و چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایما رفته در ینولا فدائی خان را بحکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنج هزاری ذات و سوار و خلعت فاخره و اسپ عراقی ابلق فرستادهٔ فرمانروای ایران عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند و مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش شاهنشاهی [illegible]نج لک روپیه بصیغهٔ پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد بخزانهٔ عامره داخل سازد و درین هنگام ابو سعید نبیرهٔ اعتماد الدوله بحکومت ٹٹه فرق عزت برافراخت و بهادر خان اوزبک بحکومت اله آباد از تغیر جهانگیر قلی خان خلعت خاص پوشیده بدان صوب شتافت و سرکار کالپی بجاگیر محتشم خان مقرر شد ذکر این واقعهٔ دلدوز و شرح این حادثهٔ جگرسوز را زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین بر نتابد آن راکه دیدهٔ جهان بین بر حسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والاشوکت افتاده داند که سپهر شعبده باز چه باخته و روزگار جهان گداز چه پرداخته -

نشستی چو بر گاه شاهنشهی	گرفتی جهان فر ظل اللهی
فروزندهٔ افسر و تخت بود	کریم و رحیم و جوان تخت بود

بالجمله درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و زبونی پیوسته بر پالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول می داشتند روزے ورد وجع بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افگند و حرفهاے که بوے ناامید[illegible] ازان می آمد بے اختیار بر زبان جاری شد شورشی عظیم در مردم افتاده پرستا[illegible]را قرب را الغایت مضطرب سا[illegible]ت لیکن چون روزے چند از حیات مستعار باقی بود

دران

دران مرتبه بخیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند
پیاله شراب انگوری بچیزے دیگر هرگز توجه خاطر نمی بشد درین وقت شهریار را باشتداد مرض داء الثعلب ابروے خود
ریخت و موی بروت و ابرو و شره تمام افتاد و هرچند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنابران
خجلت زده التماس نمود که بیشتر بلاهور رفته روزی چند بمعالجه و مداوا پردازد و بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش پسر خسرو
که نظربند داشت و نورجهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار و شرائط حزم و احتیاط با و حواله نموده بود که مقید دارد
التماس نمود که بدیگرے حواله شود و از و گرفته حواله ارادت خان نمودند و مقارن آن حضرت شاهنشاهی بتماشاے
مچهی بهون واجول و وبرناک نهضت فرمو[دند] و در اثناے سیر خانزاد خان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساط بوس
دریافت و یک زنجیر فیل خوش نسب پیشکش کرد و سید جعفر که از خدمت شاهجهان تخلف نموده بود بملازمت اشرف
پیوست و مقارن این حال رایات عزیمت بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله بنشاط شکار
پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدائع رقم گشته کوهیست بغایت بلند و در ته کوه نشیمن گاه
بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آ[نجا] ار[...]ا رانده بر تیغه کوه بر می آورند و بنظر اشرف در می آید
بندوق را سر راست ساخته مے اندازند و همینکه بآهو رسید از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده بروی زمین می افتد
و بے تکلف عجیب نمودی می کند و غریب شکاری است درین وقت یکے از پیاده هاے آنمرز بوم آهو را رانده آورد
و آهو بر پرچه سنگی جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان براند بمجرد قدم
پیش گذاشتن پاے خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بوته بود دست بران انداخت که خود را تواند نگاهداشت
قضا را بوته کنده شد و از انجا معلق زنان بحال تباه بر زمین افتاد افتادن همان و جان دادن [یعنی پای بیرون] همان از مشاهده این
حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف
آوردند مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه اورا بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت
گویا ملک الموت باین صورت متجلی شده بنظر آنحضرت در آمده بود و ازان ساعت آرام و قرار از دل برداخت و حال متغیر
گشت و از بیرم کله بتهنه و از تهنه براجور تشریف آوردند و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند و در اثناے راه
پیاله خواستند و همینکه برلب نهادند گوارا نشد و طبیعت برگشت و تا رسیدن بدولتخانه حال برهمین منوال بود آخرهای

شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بد شواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستاده هاے بساط قرب را روز امید سیاه شد نفسی چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق یازدهم آبان ماه الٰہی سال بست و دویم از جلوس اشرف همای روح آنحضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه بفرق ساکنان خطه افلاک افگند در سن شصت سالگی جان بجان آفرین سپردند از سنوح این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید جهانیان سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند۔

جلوس داور بخش براورنگ سلطنت

درین وقت آصف خان که از فدائیان و داعیان دولت شاهجهان بود با ارادت خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس برآورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمی داشت تا آنکه بسوگند مغلظ تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه آصف خان و ارادت خان سوار ساخته و چتر بر سرش گرفته روانه منزل پیش شدند و نور جهان بیگم هر چند کسان بطلب برادر فرستاد او عذرها گرفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزادهاے عالی مقدار بر فیل نشسته از عقب پی شتافتند و آصف خان بنارسی نام هندوے را که ڈاکچوکی بخدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آنحضرت را بعد برادر حواله نمود و چون وقت مقتضی عرض داشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد القصه آنشب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر نزول فرمودند و از انجا به تجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند بروز جمعه در ان طرف آب لاهور در باغیکه نور جهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الٰہی سپردند بالجمله امراے عظام و سائر بندها که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون می دانستند که آصف خان بجهت استقامت و استدامت دولت شاهجهان این توطیه برانگیخته داور بخش را بسلطنت برداشته و در حقیقت او را گوسفند قربانی کرده همه با آصف خان موافقت و متابعت نموده آنچه مے گفت مے کردند و تابع رضاجوئی او بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند و چون پیوسته از صادق خان با آصف خان اثر بے اخلاص و اتفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر می شد درین وقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق شناش او راه یافت بخدمت آصف خان ملتجی گشته

در اصلاح اینکار استعانت جست و تشفیع جہت تقصیر خود درخواست نمود آن مدار السلطنت شاہزادہاے عالی مقدار
را کہ از نورمحل گرفتہ بود با و حوالہ نمود کہ بخدمت ایشان سعادت اندوختہ ادراک این دولت را شفیع جرائم خویش سازد و
ہمشیرۂ آصف خان کہ در عقد ازدواج صادق خان بود پرستاری شاہزادہ ہا را سعادت جاوید دانستہ پروانہ صفت
برگرد فرق مبارک ایشان می گشت و آصف خان چون از ہمشیرہ خود نورجہان بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند داشتہ احتیاط
می نمود کہ ہیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید بیگم درین اندیشہ و تدبیر کہ شہریار سریر آراے سلطنت گردد و آن برگشتہ
روزگار در لاہور خبر واقعہ حضرت جنت آشیانی را شنیدہ بتحریک زن و فتنہ پردازی آن کوتہ اندیش خود باسم ہمسیاے
سلطنت نامور ساختہ دست تصرف بخزائن و سائر کارخانجات بادشاہی دراز کردہ ہر کس را ہر چہ خواست دادہ بفراہم
آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانہ و فیل خانہ و تورخانہ وغیرہ کہ در لاہور بود متصرف
گشتہ در عرض یک ہفتہ ہفتاد و سہ لک روپیہ نقد بمنصبداران قدیم و جدید دادہ بخیال محال ہمت مصروف داشت و
مرزا بایسنغر پسر شاہزادہ دانیال را کہ بعد از واقعہ آنحضرت فرار نمودہ بلاہور نزد شہریار آمدہ بود بجاے خود سردار
ساختہ لشکر را از آب گذرانید غافل ازانکہ کارفرمایان [illegible] قدر در سینہ دولت صاحب دولتے خدمت گذارند
کہ سلاطین والا شکوہ غاشیہ اطاعت و فرمان برداری او را پیرایہ [illegible] مفاخرت و مباہات خواہند ساخت و فلک شاہبازی
بر سر دست دارد کہ با وجود او صعوہ و کنجشک را چہ حد و یاراے کہ در ہواے ہمت بال ہوس توانند کشود قطرہ را
بدریا نسبت دادن آب خود بردن است و ازان طرف آصف خان داور بخش را بر فیل سوار کردہ و خود بر فیلے دیگر
نشستہ رو بعرصہ کارزار آوردہ در قول قرار گرفت و خواجہ ابوالحسن و مخلص خان و الہ وردیخان و سادات بارہہ
در ہراول کار طلب گشتند و شیر خواجہ با پسران دانیال در التمش مقرر شد و ارادت خان با بسیارے از امراء در برنغار
پاے ہمت افشردہ صادق خان و شاہ نواز خان و معتمد خان در جرنغار مقرر گشتند و در سہ کروہے شہر تلاقی فریقین اتفاق
افتاد در حملہ اول انتظام افواج او از ہم گسیخت و نوکرانے کہ بتازگی فراہم آوردہ در برابر امراے قدیمی این دولت ابد پیوند
فرستادہ بود ہر کدام براہی شتافتند درین وقت شہریار برگشتہ روزگار با دو سہ ہزار سوار قدیم در ظاہر شہر لاہور
ایستادہ انتظار نیرنگی تقدیر داشت۔

	تا خود فلک از پردہ چہ آرد بیرون	

ناگاہ غلام ترکی از جنگ گاہ تاختہ می رسد و این خبر دلکوب بوی می رساند و آن برگشتہ روزگار برآمد کار خود را نسنجیدہ
و برآمد کار خویش نفہمیدہ بہ رہنمونی ادبار عطف عنان نمودہ بقلعہ درآمد و روز دیگر امرا آمدہ متصل بحصار شہر بر سمت باغ
مہندی قاسم خان لشکرگاہ ساختند و اکثرے از نوکران او قول گرفتہ آصف خان را دیدند و شب ارادت خان بقلعہ
درآمدہ در صحن دولت خانہ بادشاہی توقف گزید و صباح آن امرائے عظام بدرون ارک رفتہ داور بخش را اسیر آرائی
ادبار ساختند و شہریار در سرائے حضرت جنت مکانی رفتہ در کنج خمول خزیدہ بود فیروز خان خواجہ سرا کہ از محرمان
و معتمدان حرم سرائے اقبال بود او را بیرون آوردہ بالہ وردیخان سپرد و فوطہ از کمرش کشودہ ہر دو دستش بآن
بستہ پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جاہائیکہ قرار یافتہ بود محبوس داشتند و بعد از دو روز
مکحول ساختہ در زوایہ ادبار بحال تباہ و روز سیاہ نشانیدند و پس از روزی طہمورث و ہوشنگ پسران شاہزادہ دانیال را
نیز گرفتہ مقید ساختند و آصف خان عرض داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزے بدرگاہ شاہجہان ارسال نمودہ التماس
نمود کہ موکب گیہان شکوہ بر جناح استعجال شتافتہ جہان را از آشوب و اختلال خلاص سازند اکنون مجملی از رسیدن
بنارسی بدرگاہ شاہجہان و نہضت رایات جہان گشا بہ [illegible] سریر خلافت رقمزدہ کلک بیان می گردد بالجملہ بنارسی در
عرض بست روز از مقام چلکرہتی کہ منزلیست در وسط کشمیر روز یکشنبہ نوزدہم شہر ربیع الاول سنہ ہزار و سی و ہفت
ہجری بجنیر کہ در انتہائے سرحد نظام الملک واقع شدہ رسانیدہ از راہ بمنزل مہابت خان کہ در ہمان چند روز بشرف
تقبیل بساط بوس اقبال سربلندی یافتہ بود رفتہ صورت حال معروض داشت و او چون برق و باد خود را بحرم سرای
اقبال رسانیدہ خبر بدرون فرستاد آنحضرت از محل برآمدند بنارسی زمین بوس نمودہ حقیقت را معروض داشت و مہر
آصف خان را بنظر ہمایون درآورد و حدوث این حادثہ دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاہر ساخت و آثار حزن و
ملال از جبہہ ہمایون ہویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود فرصت و توقف را
مجال دادن دور از کار بود ناگزیر بالتماس مہابت خان و دیگر دولت خواہان کہ دران وقت در رکاب سعادت بودند
روز پنجشنبہ بیست و سوم ربیع الاول سنہ ہزار و سی و ہفت ہجری کہ مختار انجم شناسان رصد بند بود نہضت موکب اقبال
بر جناح استعجال از راہ گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن
اخبار و نہضت موکب سعادت بصوب دار الخلافہ اکبرآباد مصحوب امان اللہ و بایزید کہ از گرم روان شاہراہ اخلاص بودند

به آصف خان ارسال داشتند و جان نثار خان راکه از بندهاے مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی بر انواع مراحم و نوازش نزد خان جهان افغان که دران وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخائر ضمائر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشهاے باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت با نظام الملک موافق مطلب خویش عهود و مواثیق درمیان آورده بسوگند مغلظ موکد گردانیده و مقرر کرد چنانچه سبق رقم پذیر گشته که ملک بالاگهاٹ را با قلعه احمد نگر به تصرف او بازگذارد و درین کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالاگهاٹ سواے قلعه احمد نگر بتصرف نظام الملک رفت بالجمله چون خانجهان قصد فساد داشت و اراده باطل با خود مخمر ساخته بود نخست چنین ملکی را مفت رایگان بغنیم واگذاشت که شاید در وقت بدبفریاد برسد مقارن این حال دریاے روهیله که پیش از واقعه حضرت جنت مکانی از خدمت حضرت شاهجهانی حرمان سعادت اختیار نموده بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بناکام روزگار بسر می برد آمده بخان جهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادر [illegible] دیوان شهریار بود او نیز بشاهجهان اخلاص درست نداشت حرفهاے پوچ بآن افغان برگشته بخت خا[illegible] نمود بالجمله جان نثار خان که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت خانجهان آورده بی آنکه عرض داشت در جواب فرمان قلمی نماید بی نیل مقصود رخصت معاودت ارزانی فرمود القصه خان جهان فرزندان خود را با سکندر دولتانی و جمعے از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهان پور گذاشته خود با جمعی از بندهاے بادشاهی که بظاهر دم از موافقت او مے زدند و خود را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه گجسنگه و راجه جیسنگه وغیره بماندو آمده اکثر محال ولایت مالوا را متصرف شد و منسوبات باطنی و فتنه پردازی خود را بر عالمیان ظاهر ساخت و هم بزودی برگ[illegible] به برهان پور رفت چون موکب گیهان شکوه بسرحد ملک گجرات رایات اقبال برافراشت عرض داشت ناهر خان که بخطاب شیرخانی سرفرازے داشت مبنی بر اظهار اخلاص و دولت خواهی خویش و اراده هاے باطل سیف خان که دران وقت صوبه دار احمد آباد بود رسید و چون سیف خان در ایام حیات حضرت جنت مکانی نسبت به بندهاے شاهجهان مصدر گستاخیها شده بود از کردارهاے خویش خوف و هراسی عظیم داشت رسیدن عرض داشت شیرخان مصداق این معنی گشت لهذا شیرخان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بصاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیده فرمان شد که شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود

نمایند وسیف خان را نظر بند بدرگاه والا حاضر سازد و درین وقت سیف خان بیماری صعب داشت و چون ہمشیرہ
کلان نواب قدسی القاب فلک احتجاب ممتاز الزمانی در حبالۂ نکاح سیف خان بود و آن ملکہ جہان ہمشیرہ خویش نہایت
محبت و دل نگرانی ظاہری ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت ہمت و مروت شاہجہان لازم و متحتم بود لاجرم
خدمت پرستخان دستوری یافت کہ باحمد آباد شتافتہ سیف خان را نظر بند بحضور بیارد و نگاہ دارد کہ آسیب جانی بہ
سیف خان نرسد و موکب منصور از گذر دریاے نربدہ بآبیاری عبور فرمودہ در ظاہر قصبہ سنبور کہ برکنار آب
مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند و دران مقام دلکشا جشن وزن قمری از عمر ابد پیوند آراستگی یافت
وسید دلیر خان بارہہ کہ از یکتایان وجوانان چیدہ رزم آزما بود بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و
منصب او چہار ہزاری وسہ ہزار سوار مقرر گشت و درین جشن از عرض داشت شیر خان معروض گردید کہ از نوشتہ
ساہوکاران گجرات و بعضے از انہا در لاہور اند معلوم شد کہ آصف خان و دیگر دولت خواہان کہ داور بخش را دست
نشان ساختہ بہ مقابلہ شہریار شتافتہ بودند در حوالی لاہور با افواج او در جنگ رایت نصرت برافراختند و شہریار در قلعہ
لاہور متحصن گشتہ در معنی بزندان در آمد خدمت پرست خان کہ بجہت محافظت سیف خان شتافتہ بود چون بحوالی
احمد آباد پیوست شیر خان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصہ برآمدہ جبین اخلاص را بہ سعادت زمین بوس
نورانی ساخت وسیف خان لاعلاج ہمراہ خدمت پرست خان روانہ درگاہ گشت و حضرت شاہجہان بشفاعت نواب
فلک احتجاب جرائم او را بالعفو مقرون داشتہ از قید آزاد ساختند و شیر خان از ضبط و نسق شہر خاطر پرداختہ با دیگر امثل
میرزا عیسیٰ ترخان و میرزا والی وغیرہم در محمود آباد بسعادت زمین بوس کام رواے مراد گردیدند و چون تالاب
کانکریہ کہ در ظاہر شہر احمد آباد واقع ست محل نزول رایات اقبال گشت ہفت روز دران مقام دلکش بجہت تنظیم
تنسیق ملک اقامت فرمودہ شیر خان را بہ منصب پنج ہزاری ذات وسوار و صوبہ داری ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند
و میرزا عیسےٰ ترخان را بمنصب چہار ہزاری و دو ہزار سوار و ایالت ملک ٹٹہ سرفراز ساختند و بجہت نظام کارخانہ
سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خان را کہ از معتمدان محرمان جان نثار بود نزد آصف خان بہ لاہور
فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص صدور یافت کہ درین ہنگام کہ آسمان آشوب طلب و زمین فتنہ جوست اگر
داور بخش پسر خسرو و برادر او و شہریار و پسران شاہزادہ دانیال را آوارہ صحرائی عدم ساختہ دولت خواہان را از توزع

خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صوابدید قرین تر خواہد بود در روز یکشنبہ بیست و دویم شہر جمادی الاولے سنہ ہزار سی و ہفت ہجری باتفاق دولت خواہان در ایوان دولت خانہ خاص و عام لاہور خطبہ بنام نامی و القاب گرامی بادشاہ بلند اقبال مسند آرائے تخت سلطنت و اجلال رونق و بہا پذیرفت و داور بخش را کہ دولت خواہان روزے چند بجہت مصلحت وقت و تسکین شورش بہ سلطنت برداشتہ بودند دستگیر ساختہ در گوشہ او بار محبوس گردانیدند و شب چہارشنبہ بست و پنجم ماہ مذکور او را باگرشاسپ برادرش و شہریار و طہمورث و ہوشنگ پسران شاہزادہ دانیال آوارہ صحرائے فنا ساختند و گلشن ہستی را از خس و خاشاک وجود شان پرداختند درین وقت موکب اقبال بجد و دملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام گولکنڈہ کہ سابق در ایام شاہزادگی باپدرش رانا امر سنگہ بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباہی گشتہ بود بتبارک اخلاص شتافتہ دولت زمین بوس دریافت و پیشکش در خور خویش گذرانیدہ سعادت جاوید اندوخت و شہنشاہ دریا دل آن برگزیدہ خویش را با نواع و اقسام مراحم و نوازش سرفرازے بخشیدہ خلعت با دھکدکی لعل قطبی کہ سہ ہزار روپیہ قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و فیل خاصہ با رخت نقرہ و اسپ خاصہ بازین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و بر کنارہ کول [illegible] وزن مبارک شمسی سال سی و ہفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ ہفتدہم جمادی الاولے ساحت دار البرکت اجمیر از غبار موکب منصور محسود بہشت برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیادہ بزیارت روضہ منورہ متبرکہ شتافتہ آداب زیارت تبقدیم رسانیدند و با قسام خیرات مبرات پرداختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افگندہ بہ بنایان چابکدست مقرر فرمودند کہ در اندک ایام حسن انجام بخشند دلخواہش سپہ سالار مہابت خان خانان صوبہ اجمیر و پرگنات آن نواحے بجاگیر او مرحمت فرمودہ عازم دار الخلافہ گردیدند و در اثنائے راہ خان [illegible] و مظفر خان معموری و بہادر خان اوزبک و راجہ جے سنگھ والنے رائے سنگدلن و راجہ بہارت [illegible] و بسیارے از بندہ ھائے بقدم شوق و اخلاص شتافتہ سعادت زمین بوس دریافتند و شب پنجشنبہ بست و ششم جمادی الاولی موکب فلک شکوہ در ظاہر دار الخلافہ اکبر آباد بہ باغ نور جہان منزل اقبال ارزانی فرمود و قاسم خان حاکم شہر بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت صباح آن کہ پنجشنبہ بود بہمعنان بخت و دولت فیل سوار داخل شدہ خرمن خرمن زر بر بین و یسار ریختہ دامان اہل حاجت را مالامال مراد ساختند *

جلوس شاہجہان بر اورنگ سلطنت

چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جہانبانی روز دوشنبہ بست وہفتم جمادی الآخرے بود
در دولت خانہ ایام شاہزادگی نزول سعادت فرمودند مدت دہ روز دران سرمنزل کامرانی مقام فرمودند و بتاریخ
مذکور سوار سمند دولت و اقبال داخل قلعہ مبارک شدہ در دولت خانۂ خاص و عام سریر سلطنت بجلوس اشرف
آسمان پایہ گردانیدند و خطبہ و سکہ را بنام نامی و لقب گرامی خویش زیب و زینت بخشیدند و طغرائے غرائے ابوالمظفر
شہاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ غازی بر مناشیر دولت ثبت شد و جہان پیراز سر نوجوان گردید و
جہانیان را سرمایہ امن و امان بدست افتاد ٭

بالخیر
تمت